تاریخ تکاب افشار

تالیف: علی محمدی

بسم اللّه الرحمن الرحیم

تاریخ تکاب افشار

تالیف

علی محمّدی

انتشارات ایمان

نام کتاب : تاریخ تکاب افشار
نویسنده : علی محمّدی
ناشر : انتشارات ایمان
حروفچینی : دانش تلفن : ۶۴۱۹۳۵۶
لیتوگرافی : آزمون
چاپ : هدی
نوبت چاپ : اول سال ۱۳۷۶
تیراژ : ۱۵۰۰ نسخه

آدرس : میدان انقلاب، خیابان اردیبهشت، انتشارات ایمان

☎ : ۶۴۱۹۳۵۶ فاکس : ۶۴۱۹۳۵۶

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر می باشد

۹۶۴-۹۰۷۶۷-۶-X
ISBN-964-90767-6-X

یادداشت ۶
پیشگفتار ۱۰
فصل اول ۱۴
موقع ومساحت ۱۴
فصل دوم ۱۶
اوضاع طبیعی» ۱۶
کوه‌زندان ۱۷
«کوه قره‌داش (قره‌پولاد)» ۱۸
رودخانه‌ها ۱۹
رودهای فصلی ۲۰
رودخانهٔ اتفاقی ۲۰
ویژگی رودخانه‌ها ۲۱
بادها ۲۱
آب وهوا ۲۲
بارندگی ۲۲
منابع آب ۲۲
قنات ۲۴
آبهای معدنی ۲۵
آبهای راکد ۲۶
فصل سوم ۲۸
پوشش گیاهی ۲۸
فصل چهارم ۳۲
جانوران ۳۲
فصل پنجم ۳۴
شهر وجمعیّت ۳۴
فصل ششم ۴۱
ایلات وعشایر ۴۱
فصل هفتم ۴۲
مهاجرت و انگیزهٔ آن ۴۲
فصل هشتم ۴۴
شهرسازی ۴۴
فصل نهم ۴۶
جمعیّت تکاب ۴۶
فصل دهم ۴۸
نوع مصالح ساختمانی ۴۸
فصل یازدهم ۵۰
تاسیسات شهری ۵۰
تلفن ۵۱
حمام ۵۲
بهداشت و درمان ۵۳
فعالیت جهادسازندگی بخش تکاب
طبق آمار سال ۱۳۶۲ ..... ۵۴
فعالیت جهادسازندگی شهرستان
تکاب ۵۶
فصل دوازدهم ۵۹
وضع اقتصادی شهرستان تکاب
افشار ۵۹
کشاورزی ۵۹
فصل سیزدهم ۶۲
صنایع ۶۲
صنعت فرش‌بافی و نساجی ... ۶۳
حاشیه‌های قالی‌های افشار ۶۵
نقشه‌های قالی افشار ۶۶
فصل چهاردهم ۷۰
دامپروری ۷۰
گوسفند ۷۱
راهها ۸۱
معادن ۸۲
فصل شانزدهم ۸۴
آموزش وپرورش ۸۴
تربیت بدنی ۸۹
فصل هفدهم ۹۲
دین ۹۲
زبان ۹۲
فصل هجدهم ۹۳
وجه تسمیهٔ تکاب وافشار ۹۳

فصل اول ۹۹
موقعیت جغرافیایی ۹۹
فصل دوم ۱۰۱
اهمیت تاریخی ۱۰۱
فصل سوم ۱۰۳
آتشکده ۱۰۳
زردشت و آذرگشسب ۱۰۵
فصل پنجم ۱۱۰
تخت طاقدیس ۱۱۰
فصل ششم ۱۲۳
تخت سلیمان ۱۲۳
فصل هفتم ۱۳۰
زندان ۱۳۰
فصل هشتم ۱۳۲
تخت بلقیس ۱۳۲
فصل نهم ۱۳۴
تخت سلیمان ۱۳۴
فصل دهم ۱۴۰
حفاری‌های تخت سلیمان ... ۱۴۰
تاریخ بنا ۱۵۰
غار و قلعه کرفتو ۲۰۰
بقهٔ ایّوب انصاری و موقعیّت آن ۲۰۷
حدود موقوفات بقعه ۲۱۹
فصل دوم ۲۲۸
فرامین شاهان صفوی دربارهٔ موقوفات ایوب انصار ۲۲۸
حکام و رجال ۲۵۰
قدرت اللّه اورنگ ۲۹۰
رمز عشق ۲۹۳
یدالله مفتون امینی ۲۹۳
منابع برای تحقیق و شناخت بیشتر خوانندگان ۲۹۶
نقی صدیق افشار ۲۹۷
اشخاص معروف و مهمان‌نواز و مؤثر در اقتصاد تکاب ۲۹۸
فصل دوم ۳۲۵
علما و ادباء و شعرا و خوشنویسان ۳۲۵
مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عزیزاللّه خسروی ۳۳۴
حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد علی خسروی ۳۳۶
عشایر برازندهٔ ساکن تکاب افشار ۳۸۰
فهرست عرض و استدعای علی محمد یکی از کمترین نوکران مقرب ۳۸۹
الخاقان سلیمان خان حاکم افشار صاین قلعه ۳۸۹
قربان خاک پای جواهر (آسای) مبارکت شوم. از آنجایی که رای مبارک بر ۳۸۹
تکاب افشار درگذر تاریخ ... ۳۹۷
فصل اول ۳۹۸
محاصرهٔ شیز ۳۹۸
فصل دوم ۴۰۱
نتایج جنگ سرداررومی باایران ونقش کلئوپاتر درنمایش پیروزی‌صبا ۴۰۱
فصل سوم ۴۰۷
آشوب محمّد رشیدخان «حمه‌رشیدخان» ۴۰۷
باج خواهی محمّدرشیدخان و ایستادگی سلیم خان برازنده ۴۱۱
فصل چهارم ۴۲۱

غایله یا آشوب آذربایجان ... ۴۲۱
سرتیپ همایونی ۴۲۶
فصل پنجم ۴۳۱
آشوب در منطقه تکاب یک سال واندی بعد از پیروزی ۴۳۱
نقل از روزنامهٔ جمهوری اسلامی ۱۱ تیرماه ۱۳۵۹ ..... ۴۳۳
آشوب دموکرات و ضد انقلاب ۴۳۳
دو شهید از یک خانواده ۴۳۷
آداب و مراسم ازدواج ... ۴۴۰
جشن نامزدی ۴۴۲
عروسی ۴۴۴
شب چله ۴۴۹
کوسه ۴۴۹
پیشینهٔ کوسه ۴۵۰
تکه‌گردانی ۴۵۱
مراسم چلهٔ کوچک زمستان ... ۴۵۱
چهارشنبه خبرچی یا طلیعهٔ نوروز ۴۵۱
پیشینهٔ سبزهٔ نوروزی ۴۵۲
کوله چارشنبه ۴۵۳
چهارشنبه سوری ۴۵۳
عیدی ۴۶۳
نخستین جمعه سال یا "عیدمردگان" ۴۶۴
ده روزه ۴۶۴
سیزده بدر ۴۶۵
مراسم مذهبی ده روزهٔ محرم . ۴۶۷
عید مولود ۴۷۷
اهل حق ۴۷۷
نذورات اهل حق ۴۷۹
عید مبعث ۴۸۱
عید غدیر ۴۸۱
عید نیمه شعبان ۴۸۱
انواع خوراک ۴۸۱
پوشاک ۴۸۲
خصوصیات اهالی ۴۸۲
موسیقی ۴۸۲
قوشمالار (دوبیتیها) ۴۸۳
بازی میروگزیر ۴۸۶
بازی گرزان ۴۸۷
جفتک چهارکش «مالام دیدی» ۴۸۷
بازی دخترانه ۴۸۷
بازی دخترانه ۴۸۸
بازی دخترانه ۴۸۸
بازی سنتی ۴۸۹
چمچه بالغ و دعای درخواست باران ۴۸۹
انجام رسم طاق زدن گندک ... ۴۸۹
جشن هالاکشیدن یا پایان فصل درو گندم ۴۹۰
ضرب‌المثل‌ها، چیستان، و متل‌ها ۴۹۰
چیستان ۴۹۳
متل‌ها ۴۹۶
منابع و مآخذ ۵۰۰

یادداشت

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

شهرنامه‌نویسی در تاریخ ادبی وعلمی ایران سنتی است پیشینه‌دار.

پیشینیان برای اغلب شهرهای ایرانی با نام و نشان، تاریخ‌ها وسرگذشت نامه‌هایی نوشته‌اند که برخی از آنها پس از گذشت قرنها برجای مانده است. از آنها هم بهرهٔ پژوهشی و تاریخی می‌بریم، و هم از آنها که به زبان پارسی است بهرهٔ ادبی و زبانی می‌یابیم. تألیف همهٔ شهرنامه‌های پیشین بر یک روال نیست. بعضی از آنها جنبهٔ رجالی و خاندانی دارد. مانند: تاریخ نیشابور، تاریخ بیهق، و در برخی از آنها اطّلاعات شهری و منطقه‌ای به قید ثبت و ضبط درآمده است. مانند: تاریخ قم، تاریخ یزد و تاریخ جدید یزد، و مقدمهٔ تاریخ اصفهان ابونعیم و محاسن اصفهان ماخروخی. شهرنامه نویسی از دوران ناصرالدّین شاه قاجار به آیینی دیگر و تازه، پسندیده دانسته شد. بنا بر رویه‌ای که پیش آمده بود، دولت از مطّلعان و محقّقان محلی می‌خواست آگاهیهای خاصی راگردآورند، و در دفتری بنگارند و بفرستند.

از این راه بود که کتابهایی چند نگارش یافت، و از آن بعضی از شهرها در روزگاران بازماند، و اینک مأخذ و منبع علمی تاریخی دربارهٔ آن شهرهاست.

از آنهاست تاریخ کاشانی ضرّابی، تاریخ دارالایمان قم، جغرافیای اصفهان تحویلدار، اصفهان نصف جهان و ده‌ها مانند آنها.

در اغلب از این گونه کتابها مطالبی و اطّلاعاتی امروزی‌تر درج است.

در شهرنامه‌نویسی از چهل پنجاه سال پیش، دودگرگونی پیش آمد. یک دسته

تاریخهای محلّی است که بیست سی‌سال پیش نگارش می‌یافت، و فصول آنها معمولاً حاوی اطّلاعات تاریخی، جغرافیایی و آثار تاریخی و شرح حال شاعران و ادیبان بود. دسته دوّم کتابهایی است که پس از توجّه‌یابی به جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی و مردم شناسی به رشتهٔ تحریر کشیده‌اند، و مطالعه و جمع آوری اطّلاعات اجتماعی و مدنی در یک شهر نامه ضروری دانسته شد.

در این بیست ساله برای بسیاری از شهرها و آبادی‌ها، و نیز چند روستا گزارش و تاریخ و شناسایی نامه انتشار یافته است. مخصوصاً آگاهان محلی و دوستداران آب وخاک پدری، چنین کار باارزش و سزاوار آفرین را ازدست نگذاشته‌اند. البته محققّ علوم اجتماعی ممکن است چنین کتابها راگویای تمام مطلب یا براساس روش علمی نداند و نشناسد. اما از این کارهای بجایی که آگاهان محلی به ما سپرده‌اند، تاریخ ایران و تشنگان آگاهی‌های از میان رفتنی سود برده‌اند، و خواهند برد. رنجهای همهٔ شهرنامه نویسی‌ها را باید گرامی داشت.

چه بسیار ساختمان‌های دیرینه که نامشان وعکس شان در این گونه کتابها آمده است، واکنون نشانی از خود ساختمان نیست.

چه بسیار سرگذشتهای رجال و قصه‌ها و رویدادهای محلی که از سینه‌های رفتگان بر صفحه‌های این گونه کتابها نقل و ضبط شده است، و اکنون جز همین نوشته‌ها خبردیگری از آن مطالب نیست.

بنابراین تألیف و نشر چنین کتابها گوشه‌های تاریک و ناشناختهٔ سرزمین زیبا و پرآوازهٔ ما را تا حدودی روشن می‌سازد، و از نیستی و پراکندگی دور می‌دارد.

یکی از همین رسته کتابها تألیفی است که فاضل گرامی وعاشق واقعی آقای علی محمدی دربارهٔ تکاب و افشار به رشتهٔ نگارش درآورده، و همین کتابی است که اینک در دسترس دوستداران است.

دوستم دکتر محمّد ابراهیم باستانی پاریزی سبب آشنایی من با نویسندهٔ صاحب ذوق شد، و اوست که به مؤلّف گفته بود تا دست نوشته خود را به من بنماید، و رشته بدانجا کشید که مرا برنگارش این چند کلمه برانگیخت.

منطقهٔ تکاب افشار در دورهٔ مغول اهمیّتی بسزا یافت، و اباقا در پهنهٔ تخت سلیمان آن قلمرو آبادانیهایی کرد، که اکنون از آن، از زیر خاک به درآمده است، و به راستی حیرت‌انگیز است، و نزهه‌القلوب حمدالله مستوفی اشارات خوبی نسبت به آن دوره و آن سامان در بردارد.

دربارهٔ افشارها و مهاجرت آنها به نواحی آذربایجان، منابع و مآخذی چند هست،

و مطالب نخستین را در آن موضوع و دربارهٔ آن طایفه ولادیمیر مینورسکی (روس) و لورنس لکهارت (انگلیسی) و بازیل نیکی تین (روس) انجام داده‌اند، و آقای فاروق سومر (ترک) هم در کتابهای خود اطّلاعات زیادی را مندرج ساخته است:

در زبان فارسی، برای افشارهای مقیم حدود اورمیه "تاریخ افشار" تألیف میرزا رشید ادیب‌الشّعرا را در دست داریم که در سال ۱۳۴۶ شمسی به کوشش پرویز شهریار افشار و محمود را میان چاپ شد. این کتاب حوادث آن سرزمین را از عصر صفوی تا سال ۱۲۹۰ ق دربردارد.

مؤلّف صاحب سخن وخوشنویس کنونی منطقه‌ای را به ما می‌شناساند که هیچ گونه نوشتهٔ منفردی دربارهٔ آن نداشتیم. این منطقه میان زنجان - بیجار - صاین قلعه - سقّز و میاندوآب است، و به واسطهٔ دورافتادن از شهرهای بزرگ ونداشتن راههای آسان‌گذر، و دامپروری بودن دشت‌ها و کوههای آن گذرگاه شهریان و راه بازرگانی و فرهنگی نبوده، و به همین علل مهجور و ناشناخته مانده، و حتّی در جریانهای سخت تاریخی هم اغلب برکنار از حوادث می بوده است.

من را سعادت آن بوده است که در تابستان ۱۳۵۴ در همصحبتی دکتر عبّاس زریاب، کاووس جهانداری، دکتر اصغر مهدوی وعبدالرّحمان عبادی بدان سرزمین زیبا و سرسبز رفتم، و شبانروزی را در آنجا گذرانیدم، و به دیدار تخت سلیمان سرافراز شدم، و در آبادی نصرت‌آباد مهربانی و مهمان‌نوازی آقای فتحعلی خان افشار بود که ما را از دشواریهای راه برکنارگرفت، پس اگر این چند کلمه را بر صفحهٔ کاغذ می‌آورم از روی ناآگاهی و نادیدنی نیست، مختصری با این منطقه آشنایی یافته‌ام. اکنون که دوباره بدین سطور می‌پردازیم تا به چاپ برسد، باید گفت که سفر دیگری با احمد اقتداری، دکتر هوشنگ دولت‌آبادی و مهندس افشارقاسملو وسفر دیگری با علی غفّاری وامیرکاشفی به آنجا کرده و هر بار تازه‌ها و دیدنیهای نویافته‌ام.

کتاب آقای محمّدی تقریباً اطّلاعات اساسی را دربردارد، و خواننده از میان بخش‌ها و سخن های فرعی آنها به زمینه های گوناگون سرزمین و زندگی وگذشتهٔ مردم آگاه می شود.

شناختن راههای پیشین همیشه برای شناختن تاریخ گذشته ضرورت دارد، وارتباط منطقه‌ها و طوایف را مشخّص می‌سازد.

در بخش آثار تاریخی آقای محمّدی بجز معرفی غارکرفتو، دواثر گذشته (یکی تخت سلیمان و دیگری مزار ایّوب انصاری) را به تفصیل و شایستگی معرّفی می‌کند، و به همین منوال بایسته است که اگر بناها و مزارها و مسجدها و امامزاده‌ها و پل‌ها و

کاروانسراهایی در جایی شنیده و یافته شود، یادداشت، و در چاپ دیگر بـه کـتاب افزوده شود.

مؤلّف در شرح مربوط به ایّوب انصاری، با حوصله و صبر اسناد و قباله‌ها را دیده، ومتن آنچه را در خور دانسته است، برای آگاهی نـقل و ضـبط کـرده است، و نـقل سندهایی از این دست که در معرض نابودی کاری است شایسته تحسین.

تخت سلیمان به مناسبت قدمت و اهمیت تـاریخی آن سـالها مـورد حـفریّات و جستجوی علمی باستان شناسان آلمانی بود، و رساله و مقالات مـتعدّد درجـه اول درین باب به زبانهای خارجی منتشر شده است، والبته کار آنها در زبان اصلی مانده و مشهودات و اطّلاعات آقای محمدی درین رسـاله مـوجب شـناسایی آن مـحل بـه خواننده است. بخش آداب و رسوم و اشارات مردم‌شناسی کتاب سرشار از نکته‌ها و دانستنیهای زیادی است، و اگر مؤلّف فاضل بتوانند اطّلاعات ولغات فارسی بازمانده در زبان رایج مردم را هم گرد آورند، و در این بخش بیاورند، خدمتی بزرگ به زبان فارسی خواهد بود.

آقای محمّدی هر مقدار که توانسـته است یـادگارهای گـذشته را بـرای آیـندگان ماندگار ساخته، و آگاهیهای بسیار دلپسند و زیبا و شایستهٔ پژوهش را درین رسـالهٔ منفرد سودمند درج کرده است، وانتشار آن کمکی است به پیشرفت تاریخ گوشه‌ای از سرزمین تاریخی وگرامی‌ما، و نکته‌هایی که در مورد آن گفته شد برای آن است که اگر آقای محمّدی فرصت تکمیل آن را نداشته باشند، دیگران به تدریج برفواید این اثر با ارزش بیفزایند.

این چند بند به اشارت دکتر باستانی پاریزی و به مناسبت کتاب سودمند آقـای علی محمّدی نوشته شد، و نمی‌دانم چه سرنوشتی در ذهن خوانندهٔ آن خواهد داشت.

تبرکی، کوشک لورا - سی‌ام خرداد ۱۳۶۶

ایرج افشار

پیشگفتار

دفتر حاضر کوششی است در ارائهٔ تصویری از بخش تکاب افشار به سبک تک نگاری خدا را فزون از حد و مر سپاسگزارم که به این بندهٔ ناچیز منّت نهاد تا پس از سالها تحقیق و بررسی و تهیهٔ مقدار معتنابهی اسناد و مدارک چهرهٔ این منطقه کهن را - که در طول قرون و اعصار از افتخارات شکوهمند ایران - و نیز در مقاطع حسّاسی از تاریخ سپر بلاها بوده نشان دهد. انگیزهٔ تدوین این دفتر زیاد است. از جمله اینکه این بخش که اخیرا در اثر کوشش بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی - یعنی آقایان تابع وضیایی و نیز به همّت آقای نصرتی بخشدار محترم تکاب به شهرستان تبدیل شده، به علت نداشتن راههای آسان‌گذر، و دور بودن به مرکز استان - یعنی تبریز وسپس ارومیّه چنان از نظرها دور بود که اکثر مردم کشورمان از وجود آن بی‌اطلاع بودند.

چنان که در سال ۱۳۴۰ ه ش که حقیر به عنوان محصّل در دانشسرای مقدماتی تبریز مشغول تحصیل بودم، نه تنها هیچ یک از دانش آموزان دانشسراکه - عموماً از شهرها و بخشهای مختلف آذربایجان شرقی در آن مکان گرد آمده بودند - بلکه متأسفانه اکثر معلمین و مدرسین نیز با نام این شهرستان آشنا نبودند.

در سال ۱۳۵۰ ه ش که به تهران منتقل شدم، کمتر کسی از همکاران فرهنگی را یافتم که شناخت مختصری از این بلده داشته باشد، و این خود برای بنده غیر قابل قبول و مایهٔ بسی تأسّف بود. زیرا تاکنون کسی درصدد بر نیامده یا امکان آن را نیافته که تاریخچه یا شناسنامهٔ منفردی به این منطقه بنویسد و آب وخاک اجدادی خود را با همهٔ اهمیّت و ارزشی که دارد - به دیگر هموطنان خویش معرّفی نماید. اهالی شهرستان تکاب همان گونه که خود از اعمال ظلم وستم مطلقاًحذر داشته‌اند، به همان نسبت هم از قبول زور و ظلم و بیدادگری بیزار بوده‌اند. لیکن متأسفانه مدتهای مدید

به وسیله مسؤولان و صاحب منصبان و مقامات کشوری سابق از هر جهت مورد ظلم و زور واقع شده‌اند. و به همین دلیل عده زیادی از آنان گوشهٔ عزلت گزیده و خود را از مهلکه دور کشیده‌اند، وعدهٔ بی‌شماری نیز ترک وطن کرده و در دیار غربت به سر برده‌اند. در نتیجه به اصطلاح مسؤولان امر دولتهای سابق «طاغوت» - با آرامش خیال وبدون کوچکترین احساس ترحّم و مسؤولیت خدمت به همنوع، ثروت وعواید و نعمت این منطقه را خورده و همچون چپاولگران با خود به یغما برده‌اند پوشیده نیست که مردم این شهرستان بسیار باهوش و مستعد و لایق و برای انجام هر نوع مسؤولیّتی کمال شایستگی و آمادگی لازم را دارند، اما هزار افسوس که به وسیلهٔ دولتیان قبل از انقلاب مقدّس جمهوری اسلامی ایران در هر دوره‌ای از زمان مورد بی‌مهری - قرار گرفته، وهر نوع استعداد وهنر و نبوغ خویش را به گوشهٔ فراموشی سپرده‌اند. چنانچه دولتهای سابق و قبل از انقلاب از روی دلسوزی هربار کوچکترین گامی در طول سالیان دراز به نفع این شهرستان و مردم محجوب و محبوب آن برمی‌داشتند، اینجا هم در صف مناطق مترقّی ایران و پیشتاز صنعت و ترقّی و پیشرفت می‌گردید. تکاب افشار از لحاظ کشاورزی و دامداری و ایجاد کارخانه یا کارگاههای تولیدی خاصّه قالی‌بافی و دیگر صنایع یدی وکارگاهی - در صورت توجّه دولت، در سطح بالا قرار دارد، وکمتر از هیچ نقطهٔ ایران نیست، لیکن مع‌الاسف این منطقه تاکنون از نظر دولتهای قبل از انقلاب فاقد هر گونه پیشرفتهای چشمگیر اقتصادی وفرهنگی باقی مانده است، وگرنه جوانان این شهرستان به علّت نبودن مراکز فرهنگی واقتصادی وعدم وجود زمینهٔ کار ترک وطن نگفته و به دیار غربت نمی‌شتافتند. و نیز به علت نبودن مراکز مهمّ درمانی عده بی‌شماری ازاهالی آن جان خود را به آسانی از دست نداده و یا شاهد مرگ فرزندان و جگرگوشگان وعزیزان خود نمی‌شدند. تکاب در دورهٔ ساسانیان و در عصر مغول از مراکز بزرگ تمدّن ایران، و نیز استانداری آذربایجان بوده، و شاید از نظر داشتن اصحاب دانش بر بسیاری از نقاط ایران برتری داشته - که در اثر حملات متعدّد بیگانگان بسیاری از آثار علمی وهنری و یادگارهای فرهنگی خود را از دست داده است. و بالاخره انگیزه و هدف غایی، شناساندن این شهرستان به پژوهشگران و مشتاقان این دیار، و نیز آغازیست برای بررسیهای دقیق و جامع وکافی در جهت تشویق و تحریک پژوهشگران علاقمند در منطقه. مطالبی که در این دفتر مورد توجّه قرار گرفته، شامل اطّلاعات تاریخی - جغرافیایی و اقتصادی - صنعتی - اجتماعی - معرّفی رجال - علما و ادبا - شعرا و خوشنویسان - که از مجلات و منابع و مأخذ و دایرةالمعارف‌ها و مصاحبه با مطّلعین

و صاحب‌نظران استفاده شده است. معذلک این کار جامعیّت نداشته و خالی از عیب و نقص و نارسایی‌ها نیست.

زیرا کار شهرنامه نگاری و یا تدوین تک نگاری به دلیل کثرت موضوعات و وسعت میدان کار، از یک محقق کار کشته و توانا، یا از یک گروه تحقیق با امکانات کافی ساخته است نه از یک محقق با بضاعت مزجات.

دربارهٔ معرفی رجال و شخصیتها و ادبا و فضلا و شعرا و خوش‌نویسان - کوشش بر آن بوده تا ضمن تحقیق از اشخاص مطّلع و از روی مدارک و اسناد مستند نام کسانی آورده شود که نسبت به سایرین از لیاقت و شایستگی بیشتری برخوردار بوده و منشأ خدمت واقع گردیده‌اند.

شایان ذکر است که در این دفتر اشعار عده‌ای از شعرای نوآور و نوپای را آورده‌ایم که شاید شعر آنان از دیدگاه صاحب‌نظران از جهت صنعت شعری مورد قبول نباشد، و یا خالی از جزالت و زیبایی و صلابت بوده و در شکل و قالب شعر خوب و پرمحتوی جلوه نکند، ولی به عقیدهٔ نگارنده این کار برای اولین بار به دلایلی چند، از جمله تشویق و ترغیب شعرای مبتدی موجب ایراد واشکال نیست. زیرا سعی ما بر آن بوده که استعدادهای نهفته و خفته، شکفته و بیدار، و برای صاحبان آن زمینهٔ رشد و ذوق و اندیشه وعلاقهٔ هرچه بیشتر هنری فراهم شود.

در چاپ قبلی این کتاب، نگارنده انتظار داشت که همشهریان علاقه‌مند، با پیشنهادات و یادآوری موارد مختلف او را یاری نمایند. لیکن عدّه‌ای نه تنها از انتقاد سالم و راهنمایی دریغ ورزیدند - بلکه با انتقادهای زهرآگین وادّعاهای نابجا و تأسف‌بار - آن هم در روزنامهٔ کثرالانتشار کشور باعث ضعف روحیّه و ملال خاطر شدند. آنان که به جای تشویق وارشاد، در روزنامه به «نقدخصمانه» پرداختند، ابتدا می‌بایست به خویشتن می‌قبولاندند که نگارنده جز تکمیل اقدامات آنان در راه وصول به یک هدف مشخص و مشترک - با بهره‌جویی ازنوشته‌های مکتوم آنان در نشریّات از یادرفته، غرض دیگری نداشته است. و به قول لسان‌الغیب حافظ رحمت‌اللّه علیه: «ما زیاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم» مضاف به اینکه بجز کتاب «تکاب افشار» تاکنون کسی رساله یا کتاب منفردی دربارهٔ شناساندن تکاب افشار ننوشته است!

امیدوارم که خوانندگان گرامی از هرگونه مظاهرت ومساعدت و پیشنهادات سالم و ارائهٔ مدارک و اسناد در چاپهای بعدی، به نگارنده دریغ ننمایند.

درست است که زندگی عصر ماشینی و تجدّد خواهی در ارکان اجتماعات بشری

تأثیری عمیق گذاشته و بیشتر عادات و سنّتها وفرهنگ دیرینهٔ بین مردم را تغییر داده و یا به گوشهٔ فراموشی سپرده است، ولی نگارنده سعی فراوان نموده تا آداب و سنن پربار گذشتهٔ میان مردم‌زاد، بوم خود را بدون هیچ تغییر و با اصالت کامل بازیافت نموده، و با حفظ امانت توضیح دهد. و این کار نگارنده در بیان مراسم عروسی، چهارشنبه سوری، اعیاد، موسیقی، بازیهای محلی و ... کاملاً آشکار و مشهود است.

کوچ‌نشینی و زندگی عشایری در تکاب افشار به صورت معمول و مرسوم زندگی عشایری سایر نقاط و نواحی ایران مانند: بختیاریها، قشقاییها، ایل سونهای دیگر نقاط آذربایجان و ... نیست زیرا عشایر اطراف شهر تکاب غالباً تخته قاپو و یک جانشین‌اند، و علاوه بر دامداری به کار زراعت و کشاورزی نیز اشتغال دارند، مگر برخی از آنان که چند روز یا یک ماه زندگی خود را برای چراندن دامها و بهره‌گیری بیشتر از فرآورده‌های آنها در ییلاق و کوهستان می‌گذرانند.

در پایان این گفتار از اساتید محترم و دانشمند و دوستان گرانقدر وعلاقه‌مند جناب آقای دکترباستانی پاریزی، جناب آقای ایرج افشار، جناب آقای دکتر انوری، جناب دکتر بخشنده نصرت جناب مهندس فرامرز نجد سمیعی، آقای حسن قراخانی، جناب حاج احمد نجات، جناب آقای علی آقا اسلامی، پسرعموی ارجمند آقای علینقی محمّدی، آقای صفرعلی بلادپس، جناب آقای یدالله آبیار و آقای مجید محمّدی که در تدوین این دفتر موثر بوده و بنده را رهین منت خود ساخته‌اند صمیمانه سپاسگزارم.

علی محمّدی
خردادماه ۱۳۷۶، تهران

فصل اول

موقع ومساحت

شهر تکاب در منتهی‌الیه جنوب خاوری استان آذربایجان غربی و شهرستان میاندوآب واقع شده است. از شمال غربی به هشترود، از شمال شرقی به زنجان، و از طرف غرب به صاین دژ و از جنوب وجنوب غربی به سنندج و سقّز و از طرف جنوب خاوری به شهرستان بیجار محدود است. و وسعت آن ۵۸۸۰۰۰۰ متر مربّع می‌باشد، و مختصّات آن بشرح زیر است:

طول ۴۷ تدرجه و ۷ دقیقه، عرض ۳۶ درجه و ۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه، ارتفاع ۱۸۴۰ متر واختلاف ساعت با تهران ۱۷ دقیقه. یعنی ساعت ۱۲ تکاب، ساعت ۱۲ و ۱۷ دقیقه تهران است[۱]. مرکز بخش تکاب، از توابع شهرستان میاندوآب بوده و شهرستان تکاب خود از دو منطقه جداگانه به نامهای احمدآباد سفلی و تکاب تشکیل شده است. با وجود اینکه تکاب در سرشماری مرکز آمار ایران جزء نقاط شهری محسوب شده، و در جزوات مربوط به نام شهر نامگذاری و معرفی گردیده، لیکن دو منطقهٔ احمدآباد سفلی واقع در شمال غربی و تکاب در مرکز وجنوب رویهمرفته بخش تکاب را به وجود آورده‌اند، که هر منطقه، (احمدآباد سفلی) از ۵۳ روستا و

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۴ مهرماه ۱۳۳۰.

(تکاب) از ۴۰ روستا تشکیل شده است.(۱)

از روستاهای پرجمعیّت این منطقه که به عنوان دهستان از آنها یاد می‌شود، چوپلو، عربشاه، قزقاپان سنگ، گوی آغاج، احمدآباد سفلی در بخش تخت سلیمان، اوغولبیگ، دورباش، سبیل، یولقون آغاج و قرخلو در منطقه تکاب واقع شده‌اند.

"تا سال ۱۳۴۰ تکاب از نظر تقسیمات کشوری جزء بخش‌های مراغه بوده و در این سال احمدآباد سفلی حدود ۳۳ آبادی و تکاب در حدود ۳۳ آبادی بوده است(۲)"

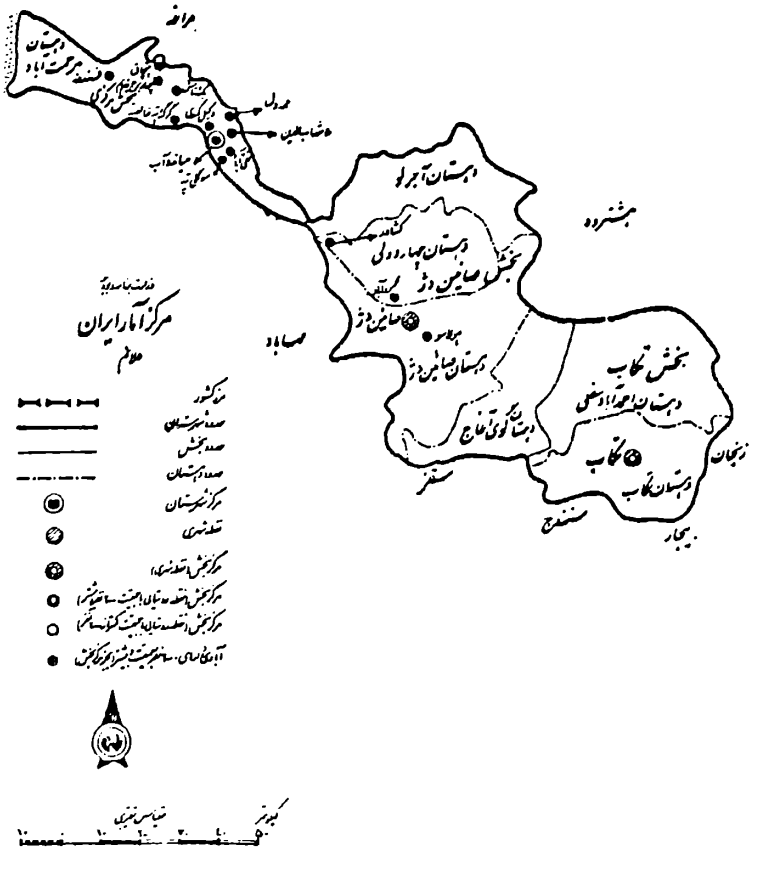

۱- برطبق تصویبنامه کمیسیون موضوع ۱۳۸ شمارهٔ ۱۱۳۴۷۸ مورخ ۱۳۶۹/۹/۲۷ هیأت دولت جمهوری‌اسلامی ایران و مجلس شورای اسلامی بخش تکاب به شهرستان تبدیل شد و بخش تخت سلیمان به مرکزیت روستای تازه کند نصرت‌آباد از ترکیب دهستانهای احمدآباد چمن و ساروق ایجاد و تاسیس گردید. این تصویبنامه در تاریخ ۱۳۶۹/۹/۲۴ به تایید مقام محترم ریاست جمهوری رسیده است.

۲- کتاب مراغه ص ۴۱ نوشته مروارید - یونس.

فصل دوم

«اوضاع طبیعی»

از نظر نمای طبیعی دو چهرهٔ مشخص در منطقهٔ تکاب می‌توان یافت:

۱- منطقهٔ مرتفع شمالی که شامل کوههای بلقیس، کوه زندان و کوه قره‌پولاد (قره‌داش) می‌باشد.

کوه بلقیس که دنبالهٔ قافلانکوه و قلهٔ آن دارای آثار تاریخی است، در شمال غربی تخت سلیمان و در فاصلهٔ ۱۵ کیلومتری آن واقع است. تعداد برجستگی به صورت مخروط ناقص در یک دره شبه دایرهٔ وسیع - که محاط در کوههای نسبتاً مرتفع است - با ارتفاعی متفاوت و از ده پانزده متر تقریبی از سطح زمین سربرافراشته است، که دو مخروط یکی با قاعدهٔ کوچکتر و ارتفاع بیشتر از ۲۵۹۹ متر به نام زندان سلیمان یا کوه زندان معروف است، و دیگری با قاعدهٔ بزرگتر و ارتفاع کمتر از ۲۴۰۰ متر همان تخت سلیمان مشهور است که شبیه شکل اولی یعنی به شکل مخروط ناقص بوده و به صورت تپّه‌ای در حدود بیست متر ارتفاع از سطح زمین است قاعدهٔ آن تقریباً شبیه بیضی است که طول و عرض آن ۳۰۰×۴۰۰ متر بوده ولی مساحت آن از ۱۲۰۰۰۰ متر مربّع متجاوز است. و آثار تاریخی و دریاچهٔ طبیعی عمیقی بر روی همین برجستگی تپّه مانند قرار گرفته است. بیشتر ارتفاعات شبه مخروط که در این دره سربرافراشته، آثار رسوبات آبهای معدنی است که به تعداد نسبتاً زیاد، هزاران سال است که می‌جوشد، واملاح رسوبی خود را به صورت تراورتن در تمام ناحیه گسترده است. بنیان تپّه‌ای که تخت سلیمان بر روی آن قرار گرفته، از رسوبات املاح همین آبها می‌باشد، که چون منشأ آن چشمه پرآب‌تری بوده، تپه بزرگتری به جا نهاده است، و چشمه های‌کم‌آب،ارتفاعات کوتاه‌تری به وجود آورده‌است. درمورد تشکیل صفّه

یاتپهٔ تخت سلیمان که مشتمل بر بقایای رسوبات خشن حاصل از آبهای معدنی و بقایای آثار اجتماعات قرون گذشته است، باید گفت که در بدو امر چشمهٔ معدنی موجود به علل مختلف طبیعی از این نقطه جریان پیدا کرده، و به مرور در قرون متمادی رسوبات همین چشمه تدریجاً به اطراف آن ارتفاع داده است. و این وضع هنوز هم ادامه دارد. بعدها به علت موقعیت مناسب طبیعی و شاید گرم بودن آن (احتمالاً درگذشته آب استخر فعلی گرم بوده - چون در حال حاضر نیز تعدادی چشمه‌های کوچکتر در فاصلهٔ کمی از این محلّ با آب گرم فوران دارد)، سبب جلب جوامع انسانی شده است.

طول وعرض استخر یا دریاچه طبیعی بالای تپه ۸۰×۱۲۰ متر وعمق آن در حدود ۶۵ متر می‌باشد. و مقدار آبی که از طرفین آن سرازیر می‌گردد، تقریباً اندکی بیش از ۴۰ لیتر در ثانیه است.

تراورتن‌های طرفین یکی از نهرهای منشعب از استخر در پایین تپه پیچ وخمی (مآندر) ایجاد کرده، که شباهت به اژدها دارد، و در بین عوام مشهور است که حضرت سلیمان آن را نفرین کرده و به صورت سنگ در آورده است. ترکیب آب چشمه مورد بحث با خاک ملاطی بسیار سخت و مستحکم می‌سازد، و می‌توان احتمال داد که استحکام و مقاومت قسمت‌هایی از آثاری که باقیمانده، به علت وجود همین املاح محلول در آب باشد.

کوه‌زندان

کوه زندان که در فاصلهٔ ۱/۵ کیلومتری تخت سلیمان قرار گرفته، از لحاظ حجم رسوبات سخت و خشن در درجهٔ دوم قرارگرفته، و علت شهرت آن به زندان وجود حفرهٔ مخروطی شکل معکوسی است که در قلهٔ آن وجود دارد، و عمق آن را که شبیه سیرک آتشفشانی است، در حدود ۱۰۰ متر گفته‌اند. و قطر دهانهٔ آن در حدود ۵۰ متر می‌باشد که بنابرافسانهٔ رایج در محل، حضرت سلیمان دیوان متمرّد را در این حفره زندانی می‌کرده است.

در سطوح جانبی آن آثار بناهایی وجود دارد، که به نظر متخصصین باستان‌شناسی مربوط به ماقبل تاریخ است. در اطراف این مخروط برجستگی‌های سنگی کوتاه‌تر وجود دارد که منشأ آن عموماً املاح موجود در آبهای معدنی است، که بعضی از آنها خشک و برخی هنوز جریان دارد، و در چاله‌هایی که ایجاد کرده، همه ساله تعدادی زن و مرد و کودک روستایی و شهری - که عده‌ای از آنان با چهارپا و

برخی با ماشین از راه‌های دور و در فصل مناسب به اینجا می‌آیند، و جدا از یکدیگر به استحمام می‌پردازند. در مورد کوه زندان بعضی معتقدند که این کوه در گذشته فعالیت آتشفشانی داشته که اکنون خاموش است. پس از تحقیقات از چشمه‌های آب گرم فراوان در محلّ، به این نتیجه رسیدیم که کوه زندان در گذشته فعالیّت آتشفشانی داشته، و در اثر این آتشفشانی شهر قدیمی شیز (تخت سلیمان فعلی) ویران گشته، اکنون آثاری از آن برجای مانده است.

«کوه قره‌داش (قره‌پولاد)»

در شمال غربی این منطقه کوه قره‌داش (قره پولاد) در نزدیکی روستای زرشوران واقع شده که در حدود ۲۸۶۵ متر ارتفاع دارد. این کوه دارای یخچال‌های دایمی است، و بدین جهت این منطقه از نظر منابع آب بسیار غنی می‌باشد، و سرچشمهٔ اولین شاخهٔ زرینه رود از ارتفاعات مشرف به این ناحیه آغاز می‌گردد. به طور کلی منطقهٔ شمالی - با توجه به موقعیت جالب طبیعی و منابع آب فراوان ارتفاعاتش، با دامنه‌های سبز وخرم و منظرهٔ پوشش گیاهی خاصّ و لطافتی که در هوای آن وجود دارد، یکی از مناطق خوش آب وهوای منطقه به شمار می‌آید.

منطقهٔ نسبتاً کم ارتفاع جنوبی و شرقی وسعت این منطقه نسبت به منطقه شمالی کم و از کوه‌های مهمّ این منطقه کوه قره‌داغ در نزدیکی روستای چهارطاق به ارتفاع ۳۱۲۰ متر در جهت شمالی و جنوبی کشیده شده است.

در واقع کوه‌های شرقی مقسّم‌المیاه برخی از شاخه‌های قزل اوزن و زریّنه رود می‌باشد، و کوههای ایّوب انصاری در نزدیکی روستای دورباش، دنبالهٔ این کوههاست، و وسعت این منطقه حدوداً ۲۰۳۰ کیلومتر مربع می‌باشد.

رودخانه‌ها

از نظر تقسیم‌بندی رودهای منطقهٔ تکاب را می‌توان به سه نوع دایمی، فصلی و اتفّاقی تقسیم کرد.

رودهای دایمی:

تنها رود پرآب ودایمی این منطقه رودخانهٔ ساروق است که در واقع از طولانی‌ترین رودهای تکاب افشار به شمار می‌رود. این رودخانه که شاخهٔ اصلی زرّینه[۱] رود را تشکیل می‌دهد، از کانون های دایمی کوه های بلقیس، و کوههای قره پولاد و چشمه های قینرجه و آق درهٔ علیا است - که پس از پیوستن بیکدیگر، در نزدیکی روستای شیرمرد: به نام رود شیرمرد، و در نزدیکی روستای حسن آباد: به نام رود حسن‌آباد، معروف می‌شود، و جریان می‌یابد، سپس شاخهٔ دیگری به نام رود چهارطاق، از چشمه‌ها و کوههای اطراف چهار طاق به نام قره داغ و چشمهٔ قزلبلاغ، در نزدیکی روستای قراقیه، به رود حسن آباد ملحق می‌گردد.

این رودخانه در نزدیکی روستای الّاسقل: به نام ساروق معروف می‌شود، و شاخهٔ دیگری از روستای قزقاپان سنگ، که دارای چشمه‌های بزرگی‌است، و درمحلی به نام‌کانی گورا[۲] معروف است، پس از عبور از روستای نبی کندی، در نزدیکی الاسقّل به ساروق متصل می‌شود. "رود ساروق در ابتدای حرکت بسیار تند و دره‌های عمیق و U شکل پیدا می‌کند، اما در نزدیکی روستای یهرلو حرکت آب آرام و دارای مآندر

---

۱ - حمدالله مستوفی در نزهت القلوب از زرینه رود بنام جیفتورود یاد می‌کند.

۲ - Kanigowra به زبان کردی محلی به معنی چشمهٔ بزرگ است.

می‌باشد، و به شکل دره‌های طشتک یا V شکل در می‌آید.[۱] رودخانه ساروق در حدود ۱۴ کیلومتری غرب تکاب در یک درهٔ یا ناودیس بزرگی جریان دارد" نوع استفاده از این رودخانه برای کشاورزی و کارهای زراعی و صید ماهی است. پرآب ترین ماه رودخانه در سال فروردین ماه وکم آب‌ترین آن، مرداد و شهریورماه می‌باشد.

رودهای فصلی

۱- رود قجور

۲- رود حاجی بابا

۱- رود قجور (کوچک چای): این رود از کوههای قره‌خان و کوههای قزلبلاغ و چشمه‌هایی به نام کوموربلاغی که - میزان آبدهی آن حدود ۱۵ الی ۲۰ اینچ در ثانیه می‌باشد، سرچشمه می‌گیرد، و پس از عبور از روستای یولقون آغاج و روستای قجور از داخل شهر عبور کرده، در نزدیکی بیوک تپه (تپهٔ بزرگ) به رودخانهٔ حاجی بابا ملحق می‌گردد.

۲- رودخانهٔ حاجی بابا، (بیوک چای)، از چمن سلیمان خان، روستای طمای، گزدره و حاجی بابای علیا سرچشمه می‌گیرد، و شاخه‌های فرعی دیگری از روستاهای سبیل و دورباش، در نزدیکی روستای حاجی بابای سفلی به آن اضافه شده، جریان می‌یابد. در محل از آن به نام بیوک چای (رود بزرگ) یاد می‌کنند. این رودخانه پس از طی مسافتی در نزدیکی بیوک تپه (نزدیکی دبیرستان دکتربهشتی)، به رودخانه قجور می‌پیوندد. سپس این رودخانه در روستای یهرولو وارد رود ساروق می‌شود.

رودخانهٔ اتفاقی

۱- رودخانهٔ رجال: این رودخانه از کوههای یولقون آغاج و طمای سرچشمه گرفته، پس از عبور از شرق تکاب در نزدیکی شرکت نفت، وارد بیوک چای می‌گردد.

۱- دره‌جوان: فرسایش عمودی است و دره بصورت تنگنا دیده می‌شود. شیب جدار تند و ارتفاع بستر با جدارها بیشتر است (فرسایش آب‌های روان در آذربایجان). دره پیر: اختلاف ارتفاع بین سرجدارها و بستر کم و فاصلهٔ دو جدار زیاد است. از دکتر حبیب زاهدی تبریز مهرماه ۱۳۴۹.

این رودخانه خشک بوده اما زمانی که بارندگی شدید در منطقه شروع می‌شود، چند ساعتی با آب لبریز شده، سپس خشک می‌گردد.

ویژگی رودخانه‌ها

۱- فصلی بودن ۲- کوتاهی آنها، بدین معنی که فاصلهٔ سرچشمه تا محل ریزش خیلی کم است ۳- بستر رودها در قسمت علیا با دره‌های عمیق U شکل و حرکت آب تند است.اما، در قسمت سفلای رودخانه، دره‌ها، V شکل یا طشتکی[۱] و حرکت آب آرام است. ۴- آب اکثر آنها شیرین و در امور کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ۵- رودهای منطقه تکاب ویژگی رودهای کوهستانی را دارد.

بادها

بادهای محلی تکاب را از لحاظ جهت وزش می‌توان به ۷ نوع تقسیم کرد:

۱- باد آغ یل: (باد سفید) این باد در جهت غرب به شرق از اواسط اسفندماه شروع می‌شود و تا اواسط فروردین ماه ادامه می‌یابد. این بادها در اصطلاح محلی، بادی‌است‌که‌برف‌های‌منطقه‌راذوب‌می‌نماید،وباعث‌جریان‌سریع آب‌درمنطقه‌می‌گردد.

۲- بادهای سرد وخشن به نام قره‌یل (باد سیاه) که بیشتر از شمال غربی در فصل زمستان می‌وزد و مدت سه ماه ادامه دارد.

۳- بادهای باران آوری که موجب بارش در فصل پاییز می‌شود، به مدت سه ماه ادامه دارد، و جهت وزش آن از غرب به شرق می‌باشد.

۴- بادهای باران آوری که سبب بارش در این منطقه می‌شود، در فصل بهار در جهت شمال غربی به جنوب، به مدت سه ماه ادامه دارد. و مقدار بارش گاهی زیاد و زمانی کم می‌باشد.

۵-باد مه که فصل وزش آن زمستان بوده، و جهت آن از شرق به غرب بوده، و سرد و خشن است.

۶- بادهای گرم و خشک که از جنوب به شمار می‌وزد.

۷- گچی قران یلی (باد بزکش): در بعضی مواقع از سال، بادهای طولانی در نقاط

۱- جغرافیای طبیعی، دکتر سیروس شفقی سال ۱۳۵۶.

مختلف شروع به وزیدن می‌کند، این نوعت بادها را در اصطلاح محلّی گـچی قـران می‌نامند، بیشتر از نواحی شمال می‌وزد، و یک نوع باد دیگر نیز به نام داناقران یلی (باد پارینه کش) وجود دارد، که غالباً از نواحی جنوب می‌وزد.[۱]

آب وهوا

به تبع از اوضاع واقلیم جغرافیای استان آذربایجان غربی، آب وهوای منطقه سرد سیر است. تکاب دارای زمسـتان‌های بـرفی و سـرد طـولانی و تـابستانهای مـعتدل می‌باشد.

سردترین ماه‌های سال در بخش تکاب، بهمن ماه ۳/۲ - و گاه ۲۸ تا ۳۲ درجه و گرمترین ماه، تیرماه که حدّاکثر حرارت هوا ۳۳/۹ درجـه از ۱۳۵۶ تـا سـال ۱۳۶۲ می‌باشد.

بارندگی

باتوجه به داده‌های آماری سازمان هواشناسی کشور، چنین نتیجه مـی‌شود، کـه میزان بارندگی در تکاب نسبت به سایر نقاط آذربایجان غربی تفاوت چندانی ندارد. پرباران‌ترین فصل بارندگی تکاب بهار، و کم‌باران‌تـرین فـصل سـال در ایـن مـنطقه تابستان می‌باشد. به طورکلّی ریزش برف در تکاب از اواخر آبان ماه شروع می‌شود، و تا اوایل فروردین ماه ادامه می‌یابد.

تراکم برف در کوهستان کـه مـنابع آب رودخـانه‌ها را تـامین مـی‌نماید، امکـان بهره‌وری زراعی را در منطقه میسر می‌سازد. گاه در بعضی از سالها عدم نزول برف و باران به موقع وضع فلاحت و کشاورزی این منطقه را مختلّ می‌سازد. روی هم رفته میانگین سالیانه بارش در این منطقه بین سالهای ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۵ (در طول ۲ سـال) حدود ۴۳۴/۳ میلیمتر و ایّام یخبندان ۱۲۰ روز در سال است.

منابع آب

چشمه‌ها - اگرچه رودهای پرآب و دایمی زیاد در منطقه تکاب جریان ندارنـد، ولی چشمه‌های پرآب و قنوات متعددی در آن یافت مـی‌شود کـه مـنطقه تکـاب را مشروب می‌نماید، که مهمترین آنها به شرح زیر است:

---

۱ - کتاب (جزوه) دفترفنی استانداری آذربایجان غربی. گزارش‌طرح هادی تکاب. نوشته مهندس مشاور: فتح‌الله فواد مرعشی وهمکاران.

۱- چشمهٔ قزل بلاغ - در روستای چهارطاق چشمهٔ معروفی به نام چشمهٔ قزلبلاغ که حدود ۳۰ الی ۳۵ اینچ در ثانیه آبدهی دارد. آب این چشمه مصارف کشاورزی سه الی چهار روستا را تأمین می‌کند، و به علاوه حدود ۱۵ الی ۲۰ چشمه پرآب دیگر در این منطقه یافت می‌شود، که کمترین آنها حدود چهار اینچ در ثانیه آبدهی دارد. از آب این چشمه‌ها رودخانه‌ای به نام چهار طاق جریان می‌یابد که از کوههای قره‌داغ سرچشمه می‌گیرد، و در مسیر حرکت خود، مورد استفادهٔ کشاورزی روستاهای، ساری جلو، قوشخانه علیا و سفلی، همپا، قره‌بلاغ و برنجه قرار می‌گیرند.

۲- چشمهٔ گورگور [۱] : این چشمه در روستای تازه کند قراولخانه، از دامنه کوه بلقیس سرچشمه گرفته مصارف کشاورزی روستاهای آغ بلاغ و بابانظر را تامین می‌کند.

۳- چشمه‌های آغ بلاغ، سورعلی، قورمه دره‌سی، زرنیخ وعلی بلاغی [۲] در قره‌بلاغ نیز جزء چشمه‌های چهارطاق می‌باشند، که عموماً مصارف کشاورزی دارند.

شعبهٔ دریاچه تخت سلیمان که میزان آبدهی آن حدود ۸ اینچ می‌باشد، مورد استفادهٔ کشاورزی آن منطقه قرار می‌گیرد.

۴- چشمهٔ شیطان قلعه - آب این چشمه که از روستای نصرت آباد، به رودخانهٔ مشهور نصرت آبد ملحق می‌شود، پس از عبور از روستاهای احمدآباد علیا، احمدآباد

۱- چشمه گورگور (Gur - Gur) بین استان زنجان و استان آذربایجان غربی واقع شده است. یک رشته این چشمه به طرف استان زنجان خاصّه روستای کاکا، و رشته دیگر به سوی روستاهای آغ بلاغ علیا و همپا جاری می شود. رشته کوهی به مسافت ۱۰ کیلومتر در میان این دو چشمه فاصله انداخته است. بنا به اقوال گذشتگان و اشخاص کهنسال، هرگاه دهانه یکی از دو چشمه بسته شده، میزان آبدهی چشمه دیگر افزایش یافته است. چشمه گور گوری که به سوی روستای کاکاجاری است، از جنب کوهی بنام دالچی که دارای منابع طبیعی است، و چشمه دیگر از جنب کوهی معروف به قره سنگر که دارای آثار وابنیهٔ تاریخی و چندین غار طبیعی به نامهای محلی "پاخالیکوهول" و "امراه‌کوهلو" می‌باشد خارج می‌گردد.

۲- چشمه علی بلاغی در بالای روستای قره بلاغ واقع شده و دارای آب فراوان و خنک و آشامیدنی و گوارا است. اهالی به دلیل وجود چندین ردپا، مانند اسب، به آن چشمه احترام خاصی قائلند و عقیده دارند که حضرت امیر(ع) از آن چشمه آب خورده و اثر پای مرکب ایشان در سنگ آن چشمه باقی مانده است. اهالی قره‌بلاغ از آب این چشمه برای شرب و آبیاری استفاده می‌کنند.

سفلی، شیرمرد و حسن‌آباد به رودخانهٔ ساروق می‌ریزد.

۵- چشمه‌های قینرجه، که در اصطلاح محلّی به چشمه‌های گندیده معروف است. اهالی قینرجه از این آبها چند نوع استفاده می‌کنند. ابتدا برای آبیاری زراعی، دوم برای ذوب برف‌های روستا و اطراف و سوم برای استحمام و مداوای برخی از امراض عصبی و جلدی. البته در شرق روستای قینرجه و در نزدیکی آن چشمه‌ای وجود دارد که دارای آب بسیار شیرین و گوارا میباشد، و میزان آبدهی این چشمه به ۶ اینچ می‌رسد. این چشمه‌ها در جنوب روستا، رود قینرجه را تشکیل می‌دهند، و به علت داشتن املاح معدنی فراوان در مسیر خود به مرور زمان تشکیل آبشار بزرگی را می دهند، که از مناظر باصفا و دیدنی منطقه به شمار می‌رود. آب این رودخانه به مصرف کشاورزی و باغداری روستاهای چراغ تپهٔ علیا، چراغ تپهٔ سفلی، ینگی کند، یارعزیز و احمدآباد می‌رسد.

۶- چشمهٔ زرشوران - این چشمه از کوههای قره پولاد سرچشمه می‌گیرد، و تشکیل رود زرشوران را می‌دهد، و مصارف کشاورزی روستاهای آلوچالوی علیا، آلوچالوی سفلی، یار عزیز و زرشوران را تأمین می‌کند.

۷- چشمه‌های اطراف آغ درهٔ علیا، آغ درهٔ وسطی و آغ درهٔ سفلی که تشکیل رود آغ دره را می دهند، و آب این رود به مصرف کشاورزی روستاهای فوق‌الذکر و روستای انگورد می‌رسد.

۸- چشمه‌های قزقاپان سنگ: از کوههای اطراف که به اصطلاح محلّی، به نام کانی گورا (چشمهٔ بزرگ) می‌نامند، سرچشمه می‌گیرد، و آب این چشمه مزارع کشاورزی روستاهای نبی کندی و حسن آباد را مشروب می‌کند، و سرانجام به رودخانهٔ ساروق می‌ریزد.

قنات

قنات یکی از قدیمیترین وسیلهٔ تهیهٔ آب در ایران است. وضع کوهستانی کشور و شیب مناسب اغلب اراضی آن موجب شده که مردم ایران با استفاده از این موقعیت، آب‌های زیرزمینی را به سطح زمین آورند، و به مصرف آبیاری برسانند. اگرچه وسایل حفر قنات از هزاران سال پیش تاکنون تغییری نکرده است. ایرانیان با تحمل رنج فراوان موفق شدند که در این کشور خشک و بی‌آب، این تأسیسات و تونلهای زیرزمینی را به وجود آورند، و در این مبارزه با طبیعت نامساعد موفق به انجام کاری شوند، که یکی از عجایب اختراعات به شمار می‌رود. هرگاه سطح آب به زمین نزدیک بوده، و شیب آن کافی باشد، طول قنات از چند کیلومتر تجاوز نمی‌کند، ولی جایی که

زمین مسطّح و شیب آن کم باشد، طول مجرای زیرزمینی گاهی از ۱۲۰ متر نیز تجاوز می‌کند. قنات با وجود اهمیت و فایدهٔ بسیارش، چند عیب اساسی دارد که مهمترین آن هدر رفتن آب در موقعی است که احتیاجی به آن نیست. خاصّه در فصل زمستان. اولین مردمی که قنات را اختراع کردند مردم کشور ایران در دورهٔ تمدن هخامنشی بودند.امروزه برای مهارکردن آب‌های سطحی اقدام به سدّسازی و سد بندی می‌کنند.

در منطقهٔ تکاب نیز قنات بی‌شماری وجود دارد، که امروزه اکثر آنها به علت بی‌توجهی خراب شده، و از بین رفته است. بعضی از قنات‌ها نیز به علت عدم لایروبی آب شان کم شده است. با توجه به شواهد عینی معلوم می‌شود که تکاب افشار در گذشته یکی از مناطق پرآب استان بوده، و آب کافی داشته است. وجود سد قجور[۱] در شمال روستای قجور، و جنگلهای فراوان در منطقه، حاکی از فراوانی آب بوده، که متاسفانه امروز کلیه این قنات‌ها بجز چند قنات که اخیراً (سال ۱۳۶۲) توسط ادارهٔ آبیاری محل لایروبی و احیا شده است، بقیهٔ قناتها بلااستفاده مانده، و این شهر از نظر آب شدیداً در تنگنا قرارگرفته است. قنوات قدیمی تکاب و حومه به شرح زیر است:

قنا ت روستای قزل قشلاق، گنبد، قوشه بلاغ، اوغولبیگ، آغ‌بلاغ سفلی قره‌ناز، قراقیه، فیض‌آباد، باد محمود، قزقاپان سنگ، حاجی بابای سفلی، حاجی بابای وسطی، قرخلو، طمای، دورباش، سبیل، طومارکندی، بدرلو و در بخش تکاب: قنات قره‌ناو، محلهٔ احمدآباد، بلاغ باشی (سرچشمه). از این قنوات فقط پنج قنات احیا شده، و مورد بهره‌برداری اهالی قرارگرفته است که شامل روستاهای قرخلو، سبیل، باد محمود، فیض‌آباد و قراقیه می‌باشد.[۲]

رودخانه‌ها: از رودهای مهم منطقه که برای آبیاری مزارع کشاورزان مورد استفاده قرار می‌گیرد، عبارتست از: رودخانهٔ ساروق، رودقجور، رود حاجی بابا رجال و چهارطاق.

آبهای معدنی

آبهای معدنی از جملهٔ پدیده‌های جالب و عجیب طبیعت است که از نظر درمانی و توریستی همیشه مورد توجه بوده است.وجود این آبها در هر منطقه می‌تواند منبع

---

۱ - این سد را حاجی سردار (حسینعلی خان افشار) به سال ۱۳۲۳ شمسی بنا نموده و پس از درگذشت وی فرزندش فتحعلی افشار به سال ۱۳۲۸ شمسی آن را به اتمام رسانیده است. سد مذکور، دارای چهار دریچه بوده و از نوع خاکی و سنگی است.

۲ - ادارهٔ آبیاری تکاب.

درآمد مهمی خاصه از نظر توریستی باشد. البته این کار به شرط بهره‌برداری صحیح از آبها و رسیدگی کامل به منطقه‌ای است که منابع آب معدنی در آن وجود دارد. تکاب به دلیل موقعیت خاص زمین‌شناسی، دارای منابع غنی آب معدنی می‌باشد، که متأسفانه اکثر آنها برای مردم خود منطقه ناشناخته مانده است، و از آن تأسف انگیزتر، نحوهٔ استفاده غلط و بسیار غیربهداشتی از این آبهاست که امکان بهره‌وری از این نعمت بزرگ را به حداقل رسانیده است.(۱)

مهمترین آبهای معدنی تکاب به شرح زیر است:

۱- آب گرم احمدآباد ۲- آب گرم قینرجه که در چند نقطه موجود است و از یکی از آنها به نام حمّام یاد می‌کنند.

۳- آب سرد قینرجه ۴- آب سرد وآب گرم برنجه ۵- آب سرد دورباش که در محل به نام گراب‌ها، از آن یاد می‌کنند ۶- آب سرد اوغولبیگ ۷- آب سردآغ بلاغ (بین قزقاپان سنگ ونبی کندی) ۸- آب سرد طمای می‌باشد، که در فصل تابستان به وسیلهٔ مردم این منطقه و حتی اهالی سایر نقاط کشور و شهرستانها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آبهای راکد

چملی گل: همان طوری که از اسمش پیداست چملی گل یک منطقهٔ باتلاقی است که در وسط و اطراف آن چمنزارها و نیزارهای بلند رشد نموده است که ارتفاع آنها به دو متر ونیم می‌رسد. چملی گل در واقع یک شبه دریاچهٔ کوچکی است که در نزدیکی ده بدرلو قرارگرفته. شکل و نمای این محل تقریباً یک نیم قوس کمانی است، و دور تا دور آن را چمنزارها و نیزارها پوشانیده، ومانند دیواری این محوّطه آبی را احاطه کرده است. در وسط این دریاچه زمین چمنزارها و نیزار به قطر ۶۰ متر، قرارگرفته، و حالت ترک دارد، و چنین به نظر می‌رسد که زیر این چمنزار، طبقه‌ای از زمین وجود ندارد، بلکه روی آب شناور است.

به جرأت می‌توان گفت که حرکت آن در اثر جریان هوا است، و ممکن است در عرض روز، دو مرتبه این حرکت در جهات مختلف انجام گیرد، وعمق این شبه دریاچه بسیار زیاد می‌باشد، ولی آب آن فاقد جانوران آبزی است. اما مرغابی وحشی در اطراف این چمنزار، زیاد دیده می‌شود. و نیز این محل یکی از زیباترین و باصفاترین وخوش آب وهواترین مناطق تکاب است، ولازم است که شیفتگان علم جغرافیا از این محل دیدن کرده، و آن را مورد بررسی و تحقیق وکامل علمی خود قرار دهند.

۱- کتاب دنیای جغرافیا. شمارهٔ ۲ آبان ماه ۱۳۶۰.

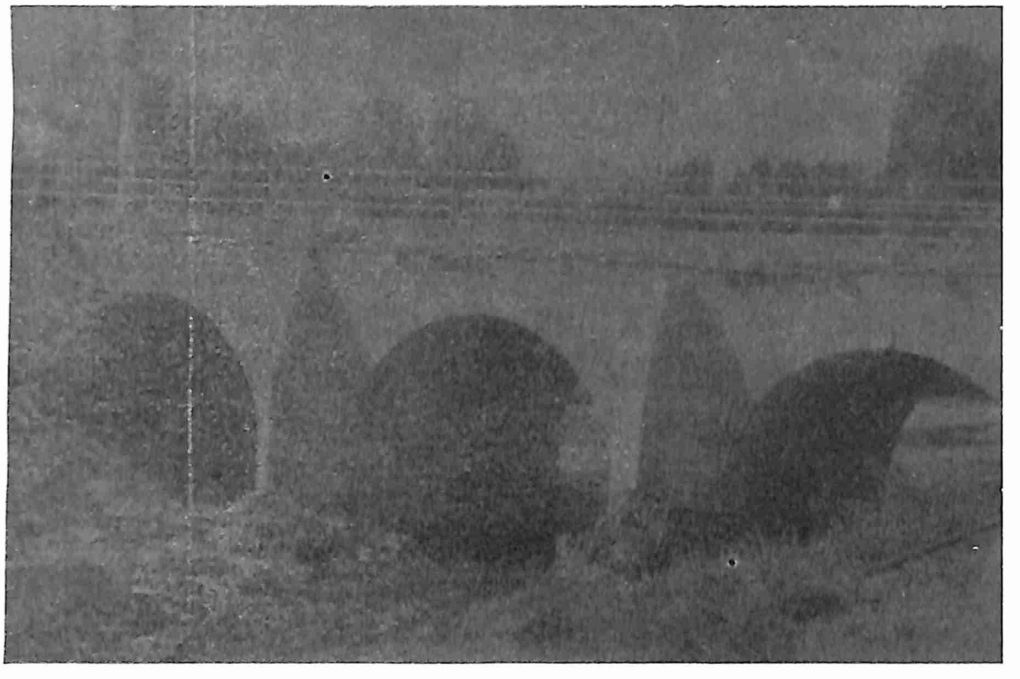

عکس پل ساخت ساعدالسلطان (فتحعلی افشار) بر روی «بیوک چای» شهر تکاب.

فصل سوم

پوشش گیاهی

در منطقهٔ تکاب به لحاظ شرایط خاص آب وهوایی وجنس خاک و میزان بارش، شکل مناظر پوشش گیاهی متنوعی وجود دارد، و از جهت رمز و رویش گیاهان در این منطقه که آیا گیاهان به صورت منفرد گسترش یافته، یا شبیه اجتماعات زنبور و مورچه در یک ناحیه، یعنی: جامعهٔ گیاهی ویژه‌ای دارند، با درنظرگرفتن عوامل ارتفاع زمین و جهت امتداد کوهها، و اختلاف آب وهوایی طبقه‌بندی می‌کنیم که شامل ۱- جنگل ۲- گیاهان

۱- جنگل: جنگل در این منطقه به مقدار کم و با وسعت محدودتر وجود دارد، به ویژه در قسمت شمال و غرب واقع در دامنه کوهها و دره‌های گوی آغاج وخارخار و قره‌عمر، که نوع درختان خود روی آن عبارتند از:

قره‌آغاج -گردوی جنگلی - ۲-گیاهان که خود به سه دسته تقسیم‌بندی می‌گردند که شامل:

الف -گیاهان دست کاشت -گیاهان آبزی -گیاهان مرتعی.

ب -گیاهان دست کاشت که در اکثر نقاط منطقه، توسّط کشاورزان کاشته می‌شود، شامل گندم، جو، یونجه و صنوبری می‌باشد که در بخش ویژگیهای اقتصادی از آن بحث خواهد شد.

ج -گیاهان آبزی مانند نی، که در چمنزارهای روستای بدرلو وجود دارد که ارتفاع آن حدوداً به دو متر ونیم می‌رسد.

د -گیاهان مرتعی که خود به سه دسته تقسیم‌بندی می‌گردد که شامل: ۱-گندمیان ۲- نخودیان ۳- چتریان

گندمیان که خود به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱- گراسینه، نوعی گیاه مرتعی است که به خوراک دام می‌رسد، و در اکثر مراتع تکاب وجود دارد، که از خانوادهٔ گندمیان می‌باشد ۲- اکروپیروم: نوع گیاه مرتعی است که به خوراک دام می‌رسد، و در اکثر مراتع شرقی منطقهٔ تکاب یافت می‌شود که از خانواده گندمیان است.

۲- نخودیان (لکومینوز): نوعی دیگر از گیاهان مرتعی است که در تمام مراتع منطقه وجود دارد. ۳- گون کتیرایی: این گیاه خاصیت دارویی دارد که از ریشهٔ آن گرفته می‌شود، و بیشتر در مراتع مناطق ماین بلاغ موجود است. ۲- گون معمولی: نوعی گون است که در اکثر مراتع به وفور، یافت می‌شود، و به مصرف سوخت می‌رسد. در نقشهٔ پراکندگی منابع گیاهی تکاب، رشته کوههایی که با علامت مشخص نشان داده شده اکثراً دارای پوشش گیاهی با کیفیت بهتر یعنی جزء مراتع خوب منطقه به شمار می‌آید، و برای پرورش دام‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای از نظر تولید لبنیّات و پشم وغیره دارد. در این منطقه فقط تپه‌های روستایی قوشخانه، به صورت سنگلاخ بوده وغیرقابل استفاده می باشد.

مضاف به اینکه در منطقه افشار از انواع بسیار مرغوب نباتات خوراکی، طبّی و قابل مصرف که به طور طبیعی رشد می‌کنند، به وفور یافت می‌شود که استفاده از آنها بسیار محدود است، بخصوص چرای بی‌موقع دام بسیاری از این نباتات را قبل از رشد کامل از بین می‌برد. مثلاً در اغلب کوههای منطقه، و نیز در دشت‌های نیمه مسطّح انواع بسیار مرغوب قارچ خوراکی و صنعتی به عمل می‌آید که هنوز در منطقه، سهم اقتصادی برای آن قائل نیستند، و هنوز بسیاری از نباتات طبّی که امروزه مصرف دارویی فراوان دارد، بلااستفاده مانده. از انواع مهم این نباتات می‌توان از بویمادران آلاله، بابونه، گل نوروز، شیرین‌بیان، ختمی، گاوزبان، دونقوزیارپاغی، خشخاش، توکلجه، کنگر، جاجیغ، (کاکوتی)، مخلصه، مروزه، کشمک، ریواس، پیازکوهی (کومران)، سیرکوهی، انگور کوهی (خندق قوراسی)، چیچک، پونه، پامچال، قازیاغی، کام، شنگ، گل آقا (تره) و سبزیهای متنوّع دیگر نام برد. همچنین جارو، چوبک و گل محمدی و گل زرد که مصارف متعدد دارند، در کیفیت بسیار مرغوب به عمل می‌آید. سیب زمینی ترشی وحشی که نام محلی آن مورچالق است، از درختهای جنگلی غیر از منذار آغاجی نوعی درخت که یاومیشان گویند وجود دارد، میوه آن مانند آلبالو ولی طعم زالزالک می دهد، برگهایش تقریباً شبیه برگ سیب است. از گلهای آن او به بین گرفته می شود، (درخت انگور وحشی یهرلو) گون چند نوع است: ثعلب، گون کتیرایی، گچی گونی، قره گون، جرجرگون، توپالاگون، ساری گون،

چارشود، گیاه کماکه از آن انقوزه به عمل می آید. ریواس، قارچ چارشود خوردنی است. سورومسو، دوه گلی که گلهای مخملی قرمز و به شکل گل میمونی دارد، گل بنفشه وحشی، گل شقایق نعمانی، گل آلاله، ستیک که میوهٔ آن مانند حبهٔ انگور شیرین و خوش طعم است، آقجاباش که معطّر است به آش می ریزند، گلپر که نام محلی آن سوی[۱] است. سودگان که آن هم چند نوع است و چوپانها دو قطره از شیره آن راکه مانند شیر است به قند می زنند و می خورند و مسهل قوی است، و یک نوع آن به اندازه ۶۰ سانتیمتر بلندی دارد و حشره آلاکلنگ شیرهٔ آن را از روی علاقه زیاد می مکد، همیشه ساقه های آن پر است به قرار اطّلاع از دل آن کانتارید تولید می شود که خیلی قوی و طاول آورنده است، و شاید به مصرف امور جنسی هم برسد. نوعی گیاهی است به نام محمّد اوتو، این گیاه پیاز دارد، غدّام پیاز آن راکوبیده روی زخم می گذارند، و مانند پنیسلین و داروهای آنتیبیوتیک زخم را خشک می کند و التیام می بخشد، کام بارهنگ، خاکشیر و غدّامه شیرازی، معروف به قاپاخلیجا، چوبان ابکّ، قازان قره، شاید تخم شربت را از آن می گیرند، نوعی گیاه که در کردی به آن پرالک و در اوریاد اسکه ای گویند:دونقوزیارپاغی، قانقال، نوعی ریحان وحشی که گلهای زرد و معطّر دارد، گیاه گزنه، که در ترکی محلّی به چوش چوش[۲] معروف است.

شهرستان تکاب از جمله شهرهایی است که از نظر موقعیّت جغرافیایی در جنوب استان آذربایجان و در فاصله ۲۹۴ کیلومتری مرکز استان در دامنه رشته کوه زاگرس واقع شده است، و آخرین شهرستان در جنوب استان می باشد، که از شمال با استان آذربایجان شرقی، از مشرق با استان زنجان و از مغرب با استان کردستان همجوار است. مساحت کل حوزه استحفاظی شهرستان حدود ۳۵۰۵۰۰ هکتار است، که از حدود ۱۵۰۲۵۰ هکتار از آن منابع ملی و مراتع به خود اختصاص دارد، شهرستان تکاب به علت کوهستانی بودن از یک طرف و از طرفی با داشتن نزولات آسمانی خوب، دارای مراتع خوب می‌باشد، که با بهره‌برداریهای صحیح و اصولی وضعیت بهتری خواهد داشت، مراتع شهرستان تکاب اکثراً حریم است که با دامهای روستاییان مورد چرا قرار می‌گیرند. با توجه به اصل ۴۵ قانون اساسی از مراتع و جنگلهای استان محسوب شده است، و با توجه به ماده یک (۱) قانون ملی شدن جنگلها و مراتع جزء منابع ملی محسوب گردیده، که براساس ماده دو (۲) همین قانون

۱- Soi

۲- COS-COŠ

حفظ و حراست و بهره‌برداری و احیای جنگلها و مراتع به عهدسازمان جنگلها و مراتع است، که اداره منابع طبیعی شهرستان تکاب از زیر مجموعه‌های سازمان جنگلها و مراتع کشور است که در حوزه استحفاظی خود براساس قوانین و دستورالعملهای صادره در حفظ و حراست و احیای این نعمت خدادادی انجام وظیفه می‌نماید، و از انجام هرگونه عملیات کشت کار و تغییر وضعیت در روی منابع طبیعی به وسیلهٔ افراد سودجو جلوگیری می‌شود و در صورت مشاهده با تنظیم پرونده‌های تخریب و اهالی آن به مراجع قضایی نسبت به خلعیت اراضی تعرّضی و اخذ خسارات وارده اقدام می‌گردد.

از حوزه استحفاظی اداره منابع طبیعی حفظ دارایی مراتع می‌باشد، و از نظر جنگل تنها مورد از اراضی ملی روستاهای زینهار و حسن آباد که نشانگر جنگلی بودن منطقه از زمانهای دور را می‌رساند شاهد گردیده. به لحاظ ارزشی که دارد آن منطقه به عنوان ذخیره‌گاه جنگلی محسوب، و اعلام وبه وسیلهٔ حصار به منظور تجدید حیات طبیعی قرن اعلام شده است، و وجود جنگل طبیعی روستایی قره عمر که عملیّات نقشه برداری آن انجام و ملی گردیده است.

فصل چهارم

جانوران

زندگی جانوری در منطقهٔ تکاب با شکل طبیعی ناهمواریها، به ویژه آب وهـوا و پوشش گیاهی بستگی دارد، ولی هرچند که به طور دقیق برای پراکندگی جانوران در منطقه نمی‌توان حدودی قائل شد، لیکن با توجه به وضع هر ناحیه، از نظر ویژگیهای جغرافیایی می‌توانیم آنها را به دو دستهٔ مشخص و مجزّا تقسیم‌بندی کنیم:

دستهٔ اول، حیوانات اهلی و دستهٔ دوم، حیوانـات وحشـی کـه در ایـن مـنطقه و کوههای اطراف یافت می‌شوند. حیوانات اهـلی مـنطقه شـامل گـوسفند، بـز، گـاو، وگوساله و تک سمی‌ها شامل: اسب، استر، الاغ، و شتر، وطـیور و سگ گـلّه و سگ شکاری و گربه که اهمیّت آنها را در بخش نظام اقتصادی به طور مفید خواهیم آورد.

حیوانات وحشی تکاب و حومه عبارتند از: ۱- در مـنطقهٔ شکـارگاه چـهارطاق شامل: قوچ، میش وحشی، کل، خرس، خوک، گرگ، روباه، خرگوش، تشی، سـمور، مارافعی، سنجاب زمینی، گربه وحشی، انواع مار، مارافعی لگامی، کتوله مـار، لاک پشت، موش صحرایی، موش آبی، سوسمار، آفتاب پرست، وزغه، مارمولک، گورکن، سگ آبی، خرچنگ، قورباغه و پرندگان مورد شکار شامل: کبک گوزل کـبک چـیل، باقرقره، قمری و بلدرچین.

۲- شکارگاه روستای همپا: قوچ و میش وحشی و پرندگان شامل کبک گوزل، کبک چیل، قمری، بلدرچین و فاخته و کبوتر.

۳- روستای قینرجه: قوچ ومیش وحشی، خرس، خوک، و پرندگان شامل: کـبک چیل و کبک گوزل، قمری، باقرقره و بلدرچین.

۴- روستای نصرت آباد: قوچ و میش، خوک، خرس و پرندگان شامل: کبک گوزل،

تیهو، کبک چیل، قمری و با قرقره، بلدرچین وکبوتر.

۵- روستای زره شوران: قوچ و میش، خرس، خوک و پرندگان شامل: کبک گوزل کبک چیل، باقرقره، قمری، بلدرچین، کبوتر.

۶- ناحیهٔ آغدرهٔ علیا، آغدره وسطی و سفلی: قوچ ومیش، خوک، خرس و پرندگان مانند کبک، کبک چیل، باقرقره، قمری، بلدرچین و کبوتر چاهی.

۷- روستای برنجه: کبک، کبک چیل، کبوتر، مرغابی، باقرقره، قمری، اردک و بلدرچین.

۸- رودخانهٔ ساروق (آب شیرین): ماهی وسگ آبی، وحیوانات وحشی مانند: گربه وحشی، سمور و گورکن.

۹- شکارگاه امین آباد : پرندگانی مانند باقرقره، لک‌لک، و در چمن‌های روستای سبیل: مرغابی وحشی که شامل: غاز، اردک، حواصیل، آنقرت، باقرقره و چنگر و بلدرچین.

۱۰- روستای زینهار: پرندگان شکاری شامل: کبک، کبک چیل، تیهو.

۱۱- روستای حسن‌آباد: پرندگان شکاری شامل لک‌لک و فاخته، قمری و بلدرچین.

۱۲- آب شور: این منطقه فاقد حیوانات آبزی می‌باشد.

به علاوه حیوانات وحشی مانند: گرگ، روباه، خرگوش، گربه وحشی، موش و سمور و از خزندگان، مار، مارافعی، لاک‌پشت، سوسمار، و نیز عقاب و رتیل و هزارپا وجود دارد.

و از دیگر پرندگان این منطقه کلاغ، زاغ، زاغچه، گنجشک، پرستو، سار، دارکوب، قوش، قرقی، جغد، عقاب، کرکس می‌باشد. خفاش کوچک، یک نوع بلبل سنگی که در دیواره سنگ آشیانه خمره مانند گلی می‌سازد، پرنده زلزل که نام محلی آن قرّنقوش است. این پرنده پاهای بسیار کوتاه و بالهای بسیار بلند دارد که حتی اگر تصادفاً به زمین بیفتد نمی‌تواند پرواز نماید، مگر خود را به بلندی ۲۰ سانتی‌متری برساند.این پرنده در سوراخهای سرپوش عمارات لانه می‌سازد و خوراکش پشه و مگس است که در هوا شکار می‌نماید، و آب را هم در حین پرواز تامین می‌کند، تا یک ماه تابستان زندگی می‌کند، بعد معلوم نیست به کجا مهاجرت می‌کند و یا به خواب می‌رود، پینجر، عقاب طلایی، سارگپه، سارگپهٔ پابلند، سارگپهٔ جنگلی، عقاب دو برادر، عقاب جنگلی، سنقرخاکستری، سحری، شاهین، کرکس، بالابان، جغد، خروس کوهی، یاکریم، کبوتر جنگلی، کبوتر چاهی، فاخته، مرغ حق، شاه بوف ، هدهد، سبز قبا، زنبور خوار، انواع دارکوب، انواع چکاوک، دم جنبانک، سحره معمولی، گنجشک خاکی، انواع بلبل، تیچه، زاغ، هدهد جنگلی، بلدرچین.

فصل پنجم

شهر و جمعیّت

برطبق آمار سال ۱۳۵۵ مرکز آمار ایران، جمعیت تکاب حدود ۵۷۹۱۴ نفر بوده و رویهمرفته دارای ۹۳ آبادی می‌باشد. در این سال جمعیت روستایی ۴۵۰۲۹ نفر وجمعیت شهری ۱۲۸۸۵ نفر بوده است.(۱)

جمعیت تکاب در سال ۱۳۶۱ جمعاً ۶۶۴۹۷ نفر که جمعیّت شهری حدود ۲۶۱۰۹ و جمعیّت روستایی حدود ۴۰۳۸۸ نفر می‌باشد.

سال	جمعیّت تکاب	جمعیّت شهر	جمعیّت روستا	درصدشهری	درصدروستایی
۱۳۵۵	۵۷۹۱۴	۱۲۸۸۵	۴۵۰۲۹	در ۲۲/۲	۷۷/۸
۱۳۶۱	۶۶۷۵۴	۲۶۱۰۹	۴۰۶۴۵	۳۹/۱	۶۰/۹
۱۳۶۲	—	۲۸۹۳۰	—	—	—

با توجه به جدول بالا ملاحظه می‌شود که مهاجرت مردم روستاها به شهرها دایماً در حال افزایش است. از کل جمعیت تکاب در سال ۱۳۵۵ حدود ۷۷/۸٪ روستانشین و ۲۲/۲٪ شهرنشین می باشند. به طوری که این رقم در سال ۱۳۶۱ به ۶۰/۹٪ و ۳۹/۱٪ رسیده است. با این حال اکثریّت مردم در روستاها به کار کشاورزی اشتغال دارند. و رقم ناچیزتری در شهر به کارهای خدماتی مشغول می‌باشند.

۱- تا سال ۱۳۳۰ تکاب جزء بخش‌های مراغه بوده و جمعاً از ۶۶ آبادی تشکیل شده است. فرهنگ جغرافیایی‌ارتش - جلد چهارم.

تراکم نسبی جمعیت در بخش تکاب و حومه حدود ۱۱/۳ نفر در هر کیلومتر مربع است.

جمعیت بخش تکاب در سال ۱۳۶۲ به ۲۸۹۳۰ نفر رسیده است. و طبق پیش‌بینی مهندسین مشاور برای دورهٔ ۱۵ ساله برنامه‌ریزی بخش تکاب، با بررسی و حرکت جمعیت در سطح استان و منطقه، نرخ افزایش معادل سالیانه ۷/۵ درصد را انتخاب و به جمعیّتی در طول سالهای دورهٔ برنامه ریزی به صورت زیر دست یافته است:

سال	۱۳۶۰	۱۳۶۵	۱۳۷۰	۱۳۷۵
نفر	۲۶۱۰۹	۳۷۴۸۳	۵۳۸۱۱	۷۷۲۵۳

پیش‌بینی جمعیت تکاب در دورهٔ برنامه‌ریزی ۱۵ ساله

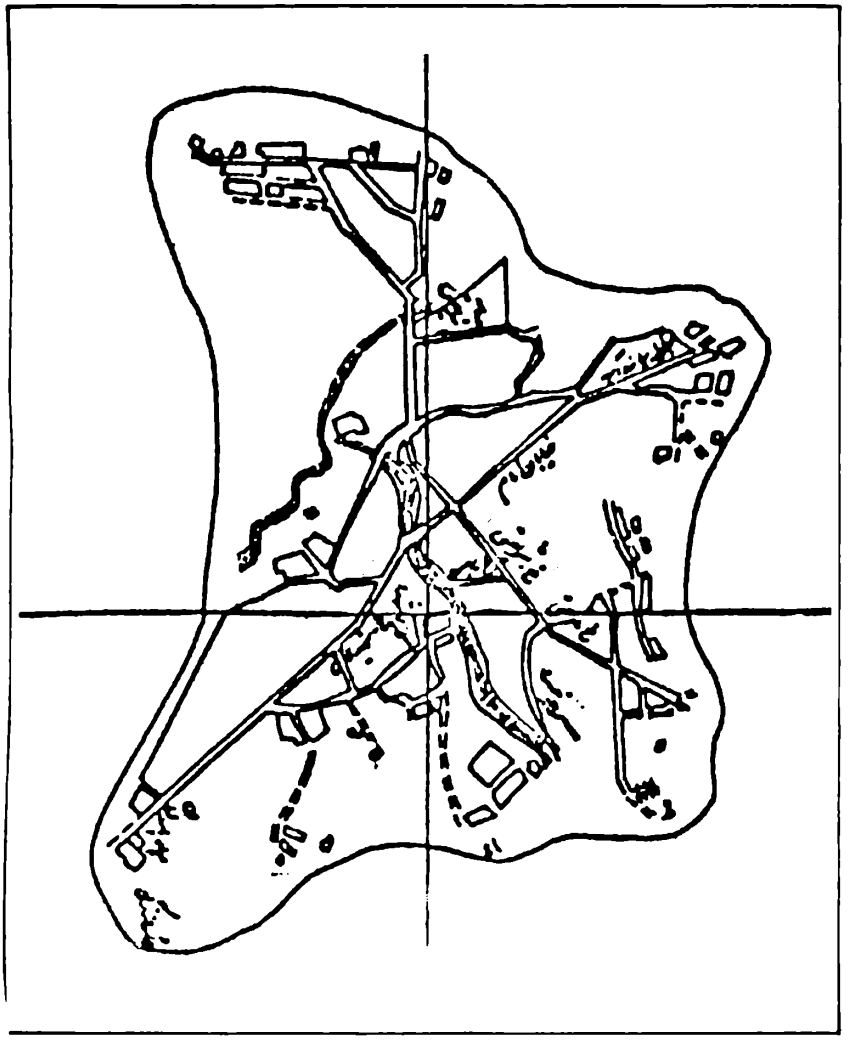

نقشهٔ شهر تکاب.

آمار خانواده و جمعیت روستاهای بخش تکاب (منطقه تکاب و احمدآبا)

شماره نام روستا	سال ۱۳۵۵		سال ۱۳۶۱	
	خانوار	تعداد جمعیّت	خانوار	تعداد جمعیّت
منطقه تکاب	۳۴۸۹	۱۸۶۱۶	۳۶۹۷	۱۶۵۶۰
۱- آقابیک	۳۱	۱۴۷	۲۴	۱۲۸
۲- آق قلعه	۴۶	۲۳۵	۵۲	۲۲۲
۳- آلاسقل	۵۳	۲۶۷	۶۴	۳۰۳
۴- اوغول بیگ	۳۲۰	۱۸۷۸	۴۵۴	۲۰۶۲
۵- بادخرید	۳۳	۱۸۹	۴۴	۱۸۰
۶- بدرلو	۷۷	۴۴۶	۷۴	۳۴۷
۷- پهلوان	۵۵	۳۱۹	۲۸	۱۶۲
۸- تاشه کبود	۵۷	۳۶۴	۶۷	۳۴۹
۹- تپه بور	۴۵	۲۹۰	۳۱	۱۶۱
۱۰- چپدره	۷۵	۳۴۴	۶۳	۳۰۲

شماره نام روستا	سال ۱۳۵۵		سال ۱۳۶۱	
	خانوار	تعداد جمعیّت	خانوار	تعداد جمعیّت
منطقه تکاب	۳۴۸۹	۱۸۶۱۶	۳۶۹۷	۱۶۵۶۰
۱۱- چبدره	۱۰۹	۵۳۲	۱۲۲	۵۲۸
۱۲- چهارقلعه	۳۰	۱۶۲	۳۸	۱۵۷
۱۳- حاجی باباسفلی	۵۰	۲۴۸	۴۳	۲۰۵
۱۴- حاجی باباعلیا	۱۰۶	۵۵۴	۷۰	۲۳۱
۱۵- حاجی باباوسطی		۱۰۸	۵۶۰	۵۰۱۱۱۸
۱۶- داشبلاغ	۱۱۱	۶۲۲	۱۲۰	۴۶۰
۱۷- درویش رش	۳۱	۱۵۵	۲۸	۱۲۷
۱۸- دورباش	۲۴۳	۱۲۷۶	۳۳۲	۱۳۹۰
۱۹- ساری جالو	۵۱	۲۹۵	۴۹	۲۰۲
۲۰- ساری قورخان	۳۸	۱۸۱	۴۰	۱۶۵
۲۱- سبیل	۲۱۴	۱۲۲۰	۲۶۹	۱۲۵۳
۲۲- علی آبادنخوددره		۴۹	۱۸۶	۱۲۴۲۹
۲۳- فیض‌آباد	۶۵	۳۱۱	۷۶	۳۳۰
۲۴- قجور	۹۲	۴۹۷	۹۶	۴۳۲
۲۵- قراقیه	۱۰۹	۵۷۸	۱۰۳	۵۰۰
۲۶- قرخلو	۱۶۱	۱۰۰۶	۱۷۳	۸۷۵
۲۷- قره‌بابا	۳۱	۱۰۷	۲۳	۱۱۳
۲۸- قزقپان ترک	۶۳	۳۰۱	۳۹	۲۰۴
۲۹- قلعه جوق	۹۱	۴۵۳	۸۷	۲۳۱
۳۰- قوجه	۱۱۵	۵۹۴	۹۳	۴۲۳
۳۱- طمای	۱۴۴	۷۵۶	۱۴۵	۷۰۷

شماره نام روستا	سال ۱۳۵۵		سال ۱۳۶۱	
	خانوار	تعداد جمعیّت	خانوار	تعداد جمعیّت
منطقه تکاب				
۳۲- کریم‌آباد	۳۲	۱۵۸	۳۸	۱۸۱
۳۳- گزدره	۸۱	۴۲۳	۸۲	۴۲۷
۳۴- قل دره علیا	۱۴۲	۶۸۰	۱۲۱	۵۳۱
۳۵- قل دره سفلی	۴۹	۲۳۸	۵۷	۲۰۹
۳۶- نخود دره	۲۹	۱۴۳	۲۲	۹۳
۳۷- یولقون آغاج	۳۰۰	۱۶۰۰	۳۲۳	۱۳۸۹
۳۸- یهرلو	۲۳	۲۳۸	۶۴	۲۵۷
۳۹- منطقه احمدآباد	۵۰۶۰	۲۶۴۱۳	۶۵۶۱	۲۴۰۸۵
۴۰- آغبلاغ بالا	۹۹	۵۳۰	۸۷	۳۸۵
۴۱- آغبلاغ همدان	۳۴	۲۱۰	۳۶	۱۵۲
۴۲- آغدرهٔ علیا	۱۰۰	۴۷۲	۱۱۳	۵۳۰
۴۳- آغدرهٔ وسطی	۵۹	۲۶۰	۵۸	۲۷۹
۴۴- آغدرهٔ سفلی	۴۴	۲۸۰	۳۹	۲۲۶
۴۵- آلوچالوی علیا	۳۲۰	۱۵۸	۴۰	۲۱۶
۴۶- آلوچالوی سفلی	۷۲	۳۱۴	۱۰۵	۳۵۴
۴۷- احمدآباد علیا	۱۳۲	۶۳۶	۹۹	۳۷۶
۴۸- احمدآباد سفلی	۲۳۴	۱۳۷۲	۳۱	۱۲۷۶
۴۹- اسدکندی	۴۱	۲۰۸	۲۵	۱۱۳
۵۰- امین‌آباد	۴۸	۲۲۵	۷۳	۳۳۲
۵۱- انگورد	۱۴۱	۷۵۰	۱۸۳	۷۹۲
۵۲- اوج حصار	۳۱	۱۵۸	۲	۴

شماره نام روستا	سال ۱۳۵۵		سال ۱۳۶۱	
	خانوار	تعداد جمعیّت	خانوار	تعداد جمعیّت
منطقه تکاب				
۵۳- بابانظر	۱۷۳	۹۳۳	۲۲۰	۸۷۷
۵۴- برنجه	۲۹	۱۴۲	۲۸	۱۱۳
۵۵- ترمکچی	۴۴	۲۷۰	۸۰	۳۱۲
۵۶- تندرلو	۲۰	۱۱۵	۲۰	۸۲
۵۷- چراغ تپه سفلی	۱۸۰	۸۸۹	۱۷۷	۶۸۱
۵۸- چراغ تپه علیا	۷۲	۳۴۰	۶۴	۲۳۰
۵۹- چوپلو	۲۶۲	۱۴۱۹	۳۲۷	۱۴۹۰
۶۰- چهارطاق	۱۱۵	۶۱۱	۱۰۴	۳۹۵
۶۱- حسن‌آباد	۱۷۲	۹۳۴	۲۰۷	۹۴۶
۶۲- خارخار	۵۷	۲۷۱	۵۱	۲۲۱
۶۳- دلدل بلاغی	۱۴	۹۴	۱۹	۹۸
۶۴- زره شوران	۱۴۸	۶۳۵	۱۲۴	۴۷۷
۶۵- زینهار	۲۰	۱۱۶	۳۱	۱۸۳
۶۶- طاس کند	۳۱	۱۵۴	۳۰	۱۵۳
۶۷- داش برات	۷۴	۴۳۷	۱۰۹	۴۹۵
۶۸- طومار کندی	۳۶	۱۸۸	۳۴	۱۴۳
۶۹- شیرمرد	۱۳۹	۶۶۹	۱۳۱	۴۸۳
۷۰- فقلو	۴۴	۲۴۶	۴۷	۱۷۹
۷۱- قازان کندی	۲۰	۱۱۰	۲۴	۱۰۸
۷۲- قراولخانه	۸۰	۳۹۸	۷۷	۳۳۷
۷۳- قره عمر	۷۸	۳۷۸	۶۸	۲۳۲

شماره نام روستا	سال ۱۳۵۵		سال ۱۳۶۱	
	خانوار	تعداد جمعیّت	خانوار	تعداد جمعیّت
منطقه تکاب				
۷۴- قره‌بلاغ	۱۴۴	۶۸۷	۱۱۰	۵۱۶
۷۵- قره‌ناز	۳۹	۲۱۱	۳۰	۱۱۴
۷۶- قزقاپان سنگ	۲۰۹	۱۱۴۹	۲۸۹	۱۱۷۰
۷۷- قزل قشلاق	۳۷	۲۲۱	۲۶	۱۲۴
۷۸- قوشخانه سفلی	۸۱	۳۷۶	۵۹	۲۳۵
۷۹- قوشخانه علیا	۴۳	۲۱۶	۲۶	۱۲۸
۸۰- قوشه بلاغ	۸۵	۴۲۷	۷۰	۲۸۱
۸۱- قینرجه	۲۰۳	۹۲۹	۲۲۵	۹۳۸
۸۲- کوسه پیری	۳۳	۱۸۱	۵۱	۱۹۰
۸۳- گنبد	۷۶	۳۸۳	۵۶	۲۱۸
۸۴- گوگرد چی	۳۸	۲۱۵	۳۸	۱۸۵
۸۵- گوله گوله	۱۱۳	۵۵۳	۹۶	۳۵۲
۸۶- گوی آغاج	۱۹۰	۱۰۵۶	۲۴۲	۸۴۹
۸۷- ماین بلاغ	۸۷	۴۶۶	۸۲	۴۲۴
۸۸- نبی کندی	۲۶۴	۱۴۹۳	۳۱۸	۱۱۴۹
۸۹- نصرت‌آباد	۱۶۳	۹۰۹	۱۸۱	۷۵۰
۹۰- همپا	۱۷۵	۹۳۵	۱۸۵	۷۳۳
۹۱- ینگی کند	۶۴	۳۴۱	۸۴	۳۴۳
۹۲- متفرقه	---	---	۴۱۸	۱۹۷۱

فصل ششم

ایلات وعشایر

زندگی ایلی و عشایری در حومهٔ تکاب فقط منحصر به چادرنشینی ییلاقی بوده، و چهار الی پنج ماه ادامه دارد. مانند طایفهٔ شاهسون که در روستاهای شیرمرد، قازان کندی، بابانظر و احمدآباد علیا زندگی می‌کنند. کار عمدهٔ ایلات و عشایر در ییلاق‌ها چرانیدن دامها و دوشیدن شیر آنها، و همچنین تهیهٔ روغن و کره می‌باشد، و برای جلوگیری از به هدر رفتن دوغ آنها، اقدام به تهیهٔ کشک می‌نمایند - که مصرف عمدهٔ آن در مرغداریهاست. در این نوع زندگی زنان و فرزندان هر خانواده که می‌توانند کاری انجام دهند، مانند شیردوشی، ساختن کشک و غیره ییلاق می‌کنند، و در چادرها به کار مشغول می‌شوند. از طایفه‌های دیگر ایلات وعشایر این منطقه زخورانی، موسولانی و شرانی که برخلاف شاهسون‌ها، زبان ولهجهٔ مخصوص به خود دارند، و ییلاق و قشلاق می‌کنند. همچنین عده‌ای از کردهای منطقه مانند اهالی روستاهای آغدره، قزقاپان سنگ و انگورد، که سالی چند ماه به ییلاق و به اصطلاح محلّی (اوبا) می‌رفتند، ولی به علت ورود شیرپزهای غیربومی به منطقه، فراوردهای دامی مانند: کره، روغن و کشک رونق خود را از دست داده، و شیر توسّط شیر پزها غالباً تبدیل به پنیر می‌شود، و سپس جهت مصرف تغذیهٔ انسان‌ها به شهرهای بزرگ مثل تبریز، و دیگر شهرها حمل می‌گردد. مضاف به اینکه زندگی ایلات و عشایر این منطقه فقط منحصر به دامداری نبوده، و درکنار آن به کشاورزی نیز اشتغال دارند، که علوفه‌لازم برای دام‌ها را خود کشت و برداشت می‌کنند.

فصل هفتم

مهاجرت و انگیزهٔ آن

مهاجرت در هر منطقه‌ای با توجه به نوع شرایط زیستی و عدم امکانات بالقوّه در محلّ و سایر عوامل گوناگون طبیعی انجام می‌پذیرد. در منطقه تکاب نیز این مهاجرت به وضوح قابل رؤیت است، و به طور مداوم، جابه‌جایی مردم از روستای مساعد دیگر، و از روستا به شهر، و حتی از شهر به شهرهای دیگر، بخصوص به مرکز (تهران) رو به افزایش است. البته انگیزه‌های مهاجرت در این منطقه اگرچه تا حدودی مشابه با مهاجرت‌های سایر مناطق ایران می‌باشد، اما در این منطقه جابجایی مردم شکل دیگری جهت حرکت به مناطق دیگر پدیدار کرده است. و مهاجرت از روستاهای نامساعد و صعب‌العبور و دور افتاده به روستاهای مساعد که در مسیر جاده‌ها و نزدیک به شهر واقع شده‌اند، افزایش یافته است. به طوری که در سال ۱۳۵۵ روستای اوچ حصار که حدود ۳۱ خانوار و ۱۵۸ نفر جمعیت داشته، این رقم در سال ۱۳۶۱ به ۲ خانوار و ۴ نفر و در سال ۱۳۶۲ کلاً خالی از سکنه مانده، و نیز در بهار سال ۱۳۶۵ اهالی روستای پهلوان واقع در غرب تکاب عموماً مهاجرت کرده، واکثر آنها به تکاب، و تعدادی به شهرهای دیگر - از جمله تهران روی آورده‌اند. و همچنین روستای اسدکندی از ۳۲ خانوار به دو خانوار در سال ۱۳۶۵ رسیده است. و این خود نشانگر این واقعیّت است، که مهاجرت از روستاها به شهرها مرتباً در حال افزایش است. و خود شهر تکاب، طبق آمار سال ۱۳۵۵ دارای حدود ۱۲۸۸۵ نفر جمعیّت بوده که در آذرماه سال ۱۳۶۰ به ۲۶۱۰۹ نفر و در مهرماه ۱۳۶۲ به ۳۳۰۰۰ نفر رسیده است. واضح است که قسمت اعظم این جمعیت مربوط به مهاجرین روستایی و مناطق مجاور می‌باشد، که در این چند سال اخیر به تکاب روی آورده‌اند.

انگیزهٔ این مهاجرت علاوه بر وجود رفاه نسبی در شهر، و عدم امکانات رفاهی در روستاها و نیز به علّت ناامنی و برخوردهایی که در چند سال اخیر در منطقه جریان داشته می‌باشد، و بیشتر مناطق کردنشین را شامل می‌شود:

برای جلوگیری از این مهاجرت‌های بی‌رویّه: ۱- بالابردن امکانات بالقوّه وغنی در روستاها، و تقویت روستایی آن با توزیع تراکتور و ابزارکشاورزی در میان روستائیان کشاورز و افزایش قیمت خرید محصولات کشاورزی ۲- افزایش میزان وام و اعتبار پرداختی به کشاورزان ۴- افزایش توزیع کود شیمیایی و بذر اصلاح شده ۵- جادّه‌سازی و ارتباط روستاها به شهر ۶- ایجاد رفاه نسبی از قبیل، برق، آب مشروب، حمّام، درمانگاه وغیره می‌توان بعد کشاورزی را در ابعاد مختلف، هم از نظر کیفیّت و نیز از نظر کمیّت بالا برد، و از مهاجرت بی‌رویّهٔ روستاییان به شهرها جلوگیری کرد.

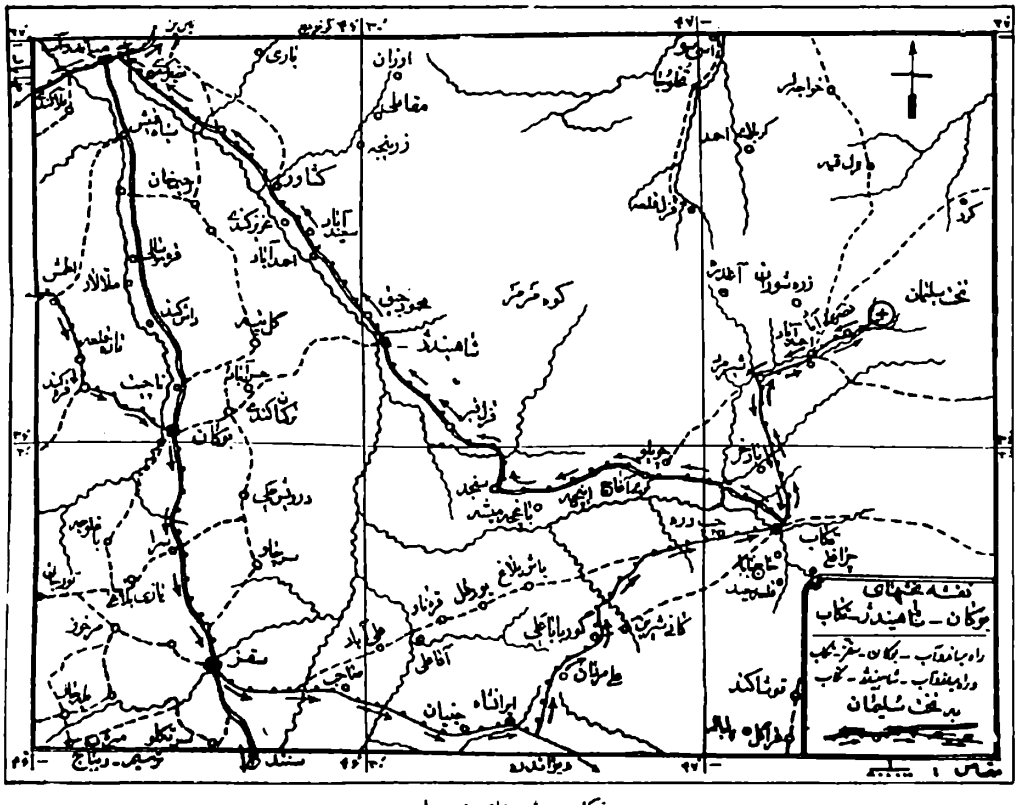

نکاب و شهرهای همجوار.

فصل هشتم

شهرسازی

در مطالعهٔ جغرافیایی شهرها اولین سؤالی که پیش می‌آید علل وجود یک شهر در یک نقطه معین است، که در این بحث علل بی‌شماری مورد توجّه جغرافی دانان است. ما در این گفتار کوتاه به این سؤال که چرا تکاب در محل فعلی به وجود آمده و آیا محلّ فعلی مناسب و مساعد برای ایجاد شهر بوده یا نه؟ به گفتگو می‌پردازیم.

به طور کلی انسان‌ها برای سکونت خویش در هر محلّی چند عامل جغرافیایی را در نظرگرفته‌اند، و آن عبارتست از: آب، خاک، آب وهوا، جنبهٔ دفاعی و موقع جغرافیایی.

آب وخاک از این نظر اهمیّت فوق‌العاده‌ای دارد، که زندگی و ثروت انسانهای قدیمی بیشتر بدان بستگی داشت. آب وهوا نیز مانند آب وخاک، در اقتصاد و یا به عبارت دیگر در سهولت تامین مسکن، و فعالیّت و بهره‌برداری‌های محصولات کشاورزی، نقش اساسی نداشته است. جنبهٔ دفاعی وهمچنین موقع جغرافیایی، هر یک به نوبهٔ خود، در تکوین و ایجاد شهرها تاثیر کلی داشته است. در ایجاد بخش تکاب، چند عامل جغرافیایی مؤثر بوده‌اند، که عبارتند از: آب، آب وهوا، جنبهٔ دفاعی محل و موقع جغرافیایی.

۱- آب: آب عامل مهمّ و اساسی برای آبادانی و تراکم جمعیّت و تجمّع گروهی از انسانها است. از شواهد تاریخی چنین معلوم می‌شود که شهرستان تکاب در گذشته از منابع آب فراوان برخوردار بوده است، زیرا وجود چشمه‌ها، قنوات متعدّد و رودخانهٔ ساروق و قجور، از یک طرف، و سدّ قجور از طرف دیگر، دلیل محکمی بر این مدعاست که سبب ایجاد شهر گردیده، و باعث اولیّهٔ شهر در نزدیکی محل شهرداری

فعلی، که مظهر قنات بوده و دارای آبدهی بیشتری بوده، می‌باشد. و امروزه به علل گوناگون این منابع آب تقلیل یافته یا بکلی از بین رفته است.

آب وهوا: در چگونگی ایجاد و پیدایش شهرها یا علت استقرار آنها در یک منطقه مساعد و مناسب زندگی انسانها و فعالیت کشاورزی آنان می‌باشد. از مطالعهٔ آب وهوای تکاب به خوبی در می‌یابیم که این شهر از نظر بارندگی سالیانه، ضعیف وناچیز است، به علاوه وجود چشمه‌ها و قنوات و رودهای دایمی ساروق و رودخانه فعلی قجور و حاجی بابا می‌تواند در فراوانی آب منطقه تکاب مؤثر باشد، وکم آبی را برای مصارف کشاورزی و غیره جبران نماید. از سوی دیگر وجود زمستان‌های سرد و پربرف و طولانی که حدود ۱۲۰ روز وحتی بیشتر طول می‌کشد، تا حدودی کمبود آب منطقه را حلّ می‌کند. لذا با داشتن آب وهوای سرد زمستانی و معتدل تابستانی وجود جلگه‌های مسطّح و حاصلخیر در این شهر مؤثر بوده است.

۲- جنبهٔ دفاعی: از عوامل مهم دیگرکه در ایجاد شهر تکاب فوق‌العاده مؤثّر افتاده جنبهٔ دفاعی منطقه تکاب افشار بوده است[۱].

در زمان‌های قدیم، برای ایجاد شهرها جنبهٔ دفاعی بیش از همه مورد توّجه انسان‌ها بوده است. البته توسعهٔ قلاع و دژهای دفاعی در منطقه، زندگی گروههای مختلف انسانی در مجاورت آنها، که از امنیّت بیشتری برخوردار بودند، آن منطقه را تبدیل به شهر نموده است. وجود دژهای متعدّد در تکاب مانند دژساری قورخان در ۱۸ کیلومتری جنوب غربی تکاب، دژبلقیس در ۴۵کیلومتری شمال تکاب، و دژکرفتو در جنوب موجب گردیده که شهر تکاب به لحاظ قرار گرفتن در وسط این دژها از امنیّت خاص برخوردار باشد، و همین مسأله باعث ایجاد شهر شده است.

۴- موقع جغرافیایی: از علل وجودی شهر تکاب در محلّ فعلی، موقع جغرافیایی آن، قابل ملاحظه بوده است. زیرا این منطقه در زمان‌های پیش از تاریخ، و دوران هخامنشی و اشکانی و ساسانی، معبر شاهراههای عمده‌ای بوده که از همدان به ارمنستان و آسیای صغیر می‌رفته و همین شبکه راههای ارتباطی در ایجاد شهر بسیار مؤثر واقع شده است.[۲]

۱- شهر تکاب در گذشته موسوم به تیکانتپه بوده و دارای اهمیت نظامی است. فرهنگ جغرافیایی ایران جلد چهارم.

۲- آثار وابنیهٔ اسلامی و تاریخی استان آذربایجان غربی ص ۳۹ نشریه شماره ۲.

فصل نهم

جمعیّت تکاب

جمعیّت بخش تکاب در سال ۱۳۵۵ برطبق نتایج آخرین سرشماری عمومی مرکز آمار ایران برابر با ۱۲۸۸۵ نفر بوده است، و تعداد کلّ خانوارهای ساکن این بخش بالغ بر ۲۵۲۶ خانوار بوده است، حال آن که در پاییز سال ۱۳۶۰، براساس نتایج آمارگیری، جمعیّت کلّ بخش تکاب، برابر با ۲۶۱۰۹ نفر می‌باشد که تعداد ۱۳۰۸۱ نفر از این عدّه زن و ۱۳۰۲۸ نفر بقیّه مرد می‌باشد.

به طوری که ملاحظه می‌شود، تعداد زنان در این شهر از مردان بیشتر است، و این امر مانند دیگر مناطق مشابه نشان از بیماری و کیفیّت توزیع جنسی منطقه دارد. تعداد کلّ خانوارهای ساکن تکاب بر اساس سرشماری ۱۳۶۰ تعداد ۵۵۴۶ واحد خانواده می‌باشد، و به این ترتیب، متوسّط بعد خانوار، رقمی معادل ۴/۷ نفر خواهد بود، که این امر خود موجب شگفتی و حیرت است. چرا که این رقم از بسیاری نقاط شهری و یا روستایی مشابه منطقه کمتر بوده، و باعث تعجّب هر مطالعه‌گر می‌شود. در مقایسه با جمعیّت سال ۱۳۵۵ بخوبی روشن می‌شود که تکاب در عرض ۵ سال ۱۳۲۲۴ نفر یعنی حتّی بیش از دو برابر جمعیّت نسبت به سال ۱۳۵۵ افزایش داشته است.

پر واضح است که قسمت اعظم این جمعیّت مربوط به مهاجرین روستایی و مناطق مجاور می‌باشد، که خاصه در سال‌های اخیر به تکاب مهاجرت نموده، و در آن

سکنی گزیده‌اند.[۱] با در نظر گرفتن میزان افزایش جمعیّت پنج ساله می‌بینیم که تکاب به طور متوسط سالیانه معادل ۲۶۵۰ نفر افزایش جمعیّت داشته، و به عبارتی رشد جمعیّت در این پنج سال به طور متوسّط سالیانه ۲۰/۶ درصد بوده است. رقمی که بسیار ترسناک و هشداردهنده است.

پیش‌بینی جمعیت: به طوری که اشاره شد، جمعیّت تکاب فقط در عرض ۵ سال (از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۰) بیش از دو برابر شده است. یعنی جمعیّتی که در آذرماه سال ۱۳۶۰ مورد سرشماری قرارگرفته، بیش از دو برابر جمعیتی بوده که در سال ۱۳۵۵ مرکز آمار ایران به عنوان نتیجه کلی سرشماری تکاب انتشار داده است. شک نیست که این روند افزایش جمعیّت که معلول حوادث و علل بی‌شمار اجتماعی هم در سطح کل کشور، و نیز در سطح خاصّ منطقه می‌باشد، یک روند سالم برای یک عامل اجتماعی نبوده، و حاکی از بیماری حرکت جمعیّت است. به طوری که این رقم در سال ۱۳۶۱ به ۲۸۹۳۰ نفر رسیده است. یعنی در عرض یک سال حدود ۲۸۲۱ نفر برجمعیّت شهر اضافه شده است. البته مشاور[۲] معتقد است که رشد واقعی جمعیّت در طول مدت برنامه‌ریزی بین ۷ و ۷/۵ درصد در سال، در حال نوسان خواهد بود، و جمعیّت کلّی بخش تکاب در پایان دورهٔ برنامه‌ریزی ۱۵ ساله یعنی در سال ۱۳۷۵ معادل ۷۵۰۰۰ نفر برآورد می‌گردد.

بر طبق آمار اداره ثبت احوال تکاب در هر ماه به طور میانگین تعداد متولّدین ۶۰۰ نفر و تعداد مرگ ومیر ۱۰۰ نفر بوده است. همچنین تعداد ازدواج حدود هفتاد فقره و تعداد طلاق ۲۰ فقره در ماه می‌باشد.

تراکم جمعیّت بخش تکاب: تراکم جمعیّت بخش تکاب معادل ۲۰۹ نفر در هکتار، و بعد متوسّط خانوار نیز در این شهر معادل ۴/۷ نفر می‌باشد، لیکن واضح است که هر حوزه آماری تراکم، و بعد خانوار خاصّ خود دارد. براساس بررسی‌های آماری وضع موجود سه نوع تراکم برای وضع موجود شهر به شرح زیر تشخیص داده شده است.

۱- تراکم کم ۲۰۰-۱۵۰ نفر در هکتار ۲- تراکم متوسط ۲۵۰ - ۲۰۰ در هکتار، ۳- تراکم زیاد - ۲۵۰ نفر در هکتار به بالا.

با توجه به نتایج آماری هر حوزه معلوم می‌شود که بلوک ۳ آماری با ۱۵۷/۳ نفر در هکتار کم تراکم ترین و بلوک ۵ با ۳۱۶/۱ نفر در هکتار، پرتراکم‌ترین بخش مسکونی منطقه محسوب می‌شود.

۱- مهندسین مشاور استان (گزارش طرح هادی تکاب). شهرستان تکاب برابر آمار سال ۱۳۷۰، ۹۰۸۳۸ تن جمعیّت دارد که از این تعداد ۴۶۴۲۴ نفر را مرد و ۴۴۴۱۴ نفر را زن تشکیل داده است. خود بخش تکاب دارای ۳۸۵۱۰ تن جمعیّت داشته که از این تعداد ۱۹۳۸۹ نفر را مرد و ۱۹۱۲۱ نفر را زن تشکیل می‌دهد. (گزارش مرکز آمار ایران، سال ۱۳۷۰ هـ ش)

۲- مشاور آمار وجمعیّت‌شناسی آذربایجان غربی (گزارش طرح هادی تکاب)

فصل دهم

نوع مصالح ساختمانی

در تکاب و حومه سیما و شکل خانه‌های شهری و روستایی و موادّ مصالحی که در ساختمان آنها به کار رفته به شدّت با مقتضیّات طبیعی محیطی زیست.و میزان درآمد مردم وابستگی دارد. شکل و مصالح خانه‌های شهری و روستایی تکاب را به سه نوع تقسیم‌بندی می‌نماییم، ۱- خانه‌های گلی و خشتی ۲- خانه‌های سنگی ۳- خانه‌های آجری.

۱- خانه‌های گلی و خشتی: گل را می‌توان مادهٔ ساختمانی اصیل و قدیمی تکاب که دارای شرایط اقلیمی نیمه خشک می‌باشد دانست. زیرا در دسترس بودن خاک، و ارزانی و شکل‌پذیری گل و عایق بودن این ماده، در برابر سرما و گرما، از دیرباز، بشر را به سوی بهره‌برداری از گل به شکل چینه، خشت و کاهگل هدایت نموده است.

در منطقه تکاب افشار ۹۵ درصد مصالح ساختمانی اکثر روستاها گلی می‌باشد. این رقم در شهرها به ۶۰ درصد می‌رسد. شکل سقف بناها نیز در تکاب از مقدار رطوبت و نوع بارش پیروی می‌کند. به طوری که سقف‌ها مسطّح و در پوشش آنها چوب به کار رفته است. تا در برابر برف و باران مقاومت کند.

۲- خانه‌های آجری: آجر مرحله کمال و استحکام خشت است، و تهیّهٔ آن مستلزم دو امر است، یکی وجود یک مادهٔ سوختی کافی و نسبتاً ارزان و دیگری استفاده از تکنیکی پیشرفته از آنچه که منتهی به تهیّه خشت می‌شد. استعمال آجر در نقاطی که اقلیم مساعد برای مصرف خشت نیست، مانند نواحی مرطوب به کار می‌رود. لذا با توجه تبه مقتضیّات محیط جغرافیایی تکاب، و درجه رفاه و قدرت مادی و عدم بهبودی وضع اقتصادی مردم، این نوع مصالح ساختمانی رقم ناچیزی را تشکیل

می‌دهد که حدود ۳۵٪ در شهر و ۴٪ در روستاها به کار رفته است. البته با توجّه به ایجاد کارخانه آجرسازی در منطقه که اکنون بهره‌برداری از آن آغاز گردیده، انتظار می‌رود در آینده نزدیک‌نما و مصالح ساختمانی اکثر خانه‌ها آجری شود.

۳- خانه‌های سنگی: سنگ ماده‌ای است سخت و به کاربردن آن در ساختمان مستلزم کار بیشتر، و در اختیار داشتن ابزار و آلاتی به مراتب تکامل یافته‌تر از آن چه که در مورد مواد و مصالح نرم و سبک مانند گل و خشت گفته شد می‌باشد.

از سوی دیگر به کاربردن سنگ در بنا به لحاظی مختصّ جوامعی است که از اقتصادی پیشرفته، و درآمد والایی برخوردارند. این نوع مصالح ساختمانی در تکاب بسیار کم است. به طوری که حدود ۵٪ در شهر و کمتر از ۳٪ در روستاها مورد استفاده قرار گرفته است.

فصل یازدهم

تاسیسات شهری

برق - هرچند تکاب به حسب ظاهر به تاسیسات زیربنایی شهری از قبیل: آب، برق و تلفن مجهز است، اما در عمل از مزایای هیچ کدام از این تأسیسات لازم و واجب شهری استفاده خوبی نمی‌برد. هرچند شهر به شبکه برق سرتاسری اتصال دارد، لیکن مدتها مردم تکاب از کمبود برق در رنج بوده‌اند. زیرا مدتها شهر در خاموشی مطلق فرو می‌رفته است. (مربوط به سال‌های ۶۲-۱۳۵۹) البته اهالی منطقه علّت این امر را درگیریهای اخیر منطقه می‌دانند، لیکن به نظر می‌رسد، دلیل این امر عدم کارشناس مجرّب و تکنسین برق در منطقه است. به طوری که در صورت نقص فنی جزیی مدتها شهر بی‌برق می‌ماند تا از شهرهای دیگر تکنسین برق جهت رفع نقص فنی بیاید. طبیعی است با قطع برق اهالی شهر از نظر آب نیز در مضیقه خواهند بود. زیرا پمپهایی که آب چاه‌های متعدّد را بالا می‌کشد، جملگی از کار خواهد افتاد، و حمّام شهرداری و دیگر حمام‌ها که در شهر وجود دارد، به ویژه حمّامی که در ابتدای خیابان سقّز قرار دارد، و از حمّام‌های فعال و شلوغ شهر می‌باشد، تعطیل خواهد گردید. تنها حمّامی که مجهزّ به موتور بوده و در ایّام بی‌برقی نیز قادر به پذیرش مشتری می‌باشد، حمّامی است متعلّق به جهادسازندگی، که در نزدیکی شرکت نفت واقع شده است. برق شهر قبلاً از طریق شش دستگاه دیزل موجود در محوطهٔ اداره برق تامین می‌شده، که دو دستگاه پیوسته حاضر به کار بوده و چهار دستگاه دیگر مستعمل بوده‌اند، که اکنون از این دیزل استفاده می‌شود، به طوری که ۸۰٪ اهالی شهر از مزایای برق حاصل از نیروی دیزل مذکور برخوردار می‌باشند.

تلفن

بیش از سه ماه بود که ارتباط تلفن شهر تکاب، با سایر شهرهای ایران قطع بود و تلفنخانه شهر هیچ گونه فعالیتی نداشت. وضع ارسال و مراسلات نیز از کیفیّت خوبی برخوردار نبوده است. اما در حال حاضر مخابرات تکاب با جذب پرسنل جدید، و جوانان فعّال‌تر شده، و توانسته تا حدودی نیاز مردم منطقه را از این جهت تامین نماید و همین ارتباط تلفنی است که در ابعاد وسیع چه از نظر فعّال‌تر شدن سازمانها و ادارات دولتی، و چه از لحاظ پیشرفت انجام امور مردم عادی تأثیر زیادی گذاشته است.

آب مشروب - در سال ۱۳۴۰ طرح اولیه شبکه تامین و تهیهٔ آب شرب توسّط مهندسان مشاور ژیکف به اجرا درآمد، در سال ۱۳۴۸ تهیهٔ طرح توسعه مرحلهٔ اول توسّط مهندسان مشاور هنر، در سال ۱۳۵۰ ش تهیّهٔ طرح توسعه مرحله دوّم توسّط مهندسان مشاور هنر، در سال ۱۳۵۲ ش تحویل قطعی منبع زمینی تا ۵۰۰ متر مکعبی ایستگاه پمپاژ و الکتروپمپهای نصب شده. در سال ۱۳۵۳ تهیه طرح توسعه مرحلهٔ سوم از سوی اداره مسکن و شهرسازی استان، شامل احداث منبع سیصد مترمکعبّی قنات (فتح‌الملک) و خط انتقال لوله آب به منبع ۲۵۰ متر مکعبّی در پارک شهر، ۱۳۵۴ تحویل موقّت اجزای طرح توسعه مرحله سوّم سال ۱۳۵۵ ش حفّاری و تجهیز دو حلقه چاه نیمه عمیق در پارک شهر، ۱۳۶۰ ش طرّاحی و شروع سدّ انحرافی رودخانه ساروق ایستگاه پمپاژ ساروق تصفیه خانه و منبع ۲۰۰۰ متر مکعبّی از سوی دفتر استانداری آذربایجان غربی ۱۳۶۵ طرّاحی و اجرای مخزن بتنی ده هزار (۱۰۰۰۰) متر مکعبّی از سوی دفتر فنّی استانداری و ۱۳۶۷ طرّاحی واحداث حوضچه‌های شهرنشینی، ایستگاه پمپاژ رود ساروق به مخزن اکسیلاتور بتنی تصفیه خانه توسّط دفتر فنّی استانداری، و آب مشروب ارومیّه. از ساروق ۳۰ لیتر در ثانیه (آب شرب) خارج می‌شود که طول مسافت لوله‌کشی آن ۱۰ کیلومتر، ارتفاع سد ۴ متر و طول تاج آن ۱۵۰ متر است. شایان ذکر است که از سالها پیش، یکی از مشکلات عمدهٔ مردم تکاب مسأله آب شرب بوده است؛به طوری که بیشتر از نصف مردم آن در اکثر ساعات شبانه‌روز آب لوله‌کشی نداشتند، و به علت گل‌آلود بودن بیش از حد آب رودخانه ساروق مخصوصاً در فصل سیلابی آب موجود نیز از نظر کیفیّت تصفیه در سطح پایینتری قرار می‌گرفت.

مضاف به اینکه وجود ارسنیک در آب رودخانه ساروق که ناشی از تخلیه سیلابهای منطقه روستای زرشوران در این رودخانه بود، مشکل را دو چندان می‌کرد. برای رفع این مشکل سازمان آب منطقه‌ای آذربایجان غربی رأساً اقدام به مطالعه

این طرح نموده، و در نهایت، بهترین و کم هزینه‌ترین گزینه به وسیلهٔ کارشناسان این سازمان انتخاب و مطالعه و مورد اجرا گذاشته شده است.

الف - سیستم قبلی تأمین آب شرب تکاب: در این سیستم آب شرب تکاب از رودخانه ساروق و به میزان هفتاد لیتر در ثانیه تامین می‌شده، و شامل قسمتهای زیر بوده است:

۱- آب بند بر روی رودخانه ساروق. ایستگاههای پمپاژ. حوضچه ته‌نشینی خط لوله به طول ۱۲ کیلومتر. تصفیه خانه.

ب - سیستم جدید تامین آب شرب تکاب: در این سیستم آب مازاد چشمه‌های قزلبلاغ و چشمه‌های بالادست رودخانه چهارطاق به میزان هفتاد و ۱۰۵ لیتر در ثانیه باخط لوله به شهرتکاب به صورت ثقلی انتقال داده می‌شود و شامل قسمتهای زیر است:

۱- سد زیرزمینی در محل سرشاخه‌های رودخانه چهارطاق با کاول گذاری و فیلتراسیون جهت جمع‌آوری آبهای زیرزمینی.

۲- خط لوله به طول ۳۳ کیلومتر با لوله‌های داکتیل ۴۰۰، ۵۰۰ و ۳۰۰ میلیمتری

۳- شیرفشار شکن ۴۰۰ میلیمتری به تعداد چهار عدد ساخت ایران.

۴- احداث تاسیسات بهسازی چشمه قزلبلاغ.

۵- ساختمان سرایداری.

روش بهره‌برداری: نحوهٔ بهره‌برداری به صورت تلفیقی از سیستم قدیم و جدید است. دوسیستم جدیدسالیانه حداکثر ۷/۳۵ میلیون مترمکعب تامین آب خواهد شد.

در فصل تابستان با توجه به بالارفتن نیاز آبی محصولات زراعی، مقداری از آب سیستم جدید (چشمه چهارطاق و قزلبلاغ) به مصرف آبیاری زراعی می‌رسد، ضمناً چون در فصل تابستان آب رود ساروق زلال بوده و از کیفیت نسباً خوبی برخوردار است میزان ۰/۴۵ میلیون مترمکعب وارد سیستم آب شرب حمام می‌شود.

حمام

بخش‌تکاب با بیش از ۲۸۰۰۰ نفرجمعیت برطبق آمارسال ۱۳۶۱فقط دارای سه گرمابه دوش و نمره می‌باشد، که یکی متعلّق به شهرداری و دیگری خصوصی و گرمابه سوم متعلّق به جهادسازندگی است. دو گرمابه اول با قطع برق شهر از کار افتاده و تعطیل می‌گردد. توضیح این که در منتهی‌الیه محله شریف‌آباد، یک باب حمام دوش احداث شده، لیکن با وجود این شک نیست که این تعداد گرمابه‌ها آن هم با ظرفیت

کم جوابگوی نیاز اهالی شهر را ندارد، و شهرهم اکنون حداقل به سه گرمابه و شاید بهداشت نیازمند است.

بهداشت و درمان

تکاب با توجه به جمعیت زیاد فقط دارای یک بیمارستان و یک کمیته امداد پزشکی است. این شهر دارای درمانگاه مستقل و مرکز بهداشت می‌باشد، ولی تاسیسات فعلی پزشکی و درمانی شهر، به هیچ وجه قادر به تکافوی احتیاجات روزافزون جمعیّت شهر نیست. مجموع زمینی که در این بخش به تاسیسات بهداشتی و درمانی اختصاص داده شده کلاً (۱۳۱۹۲) سیزده هزار و یکصد و نود دو مترمربع است.

نمای بیمارستان هلال احمر شهر تکاب

فعالیت جهادسازندگی بخش تکاب طبق آمار سال ۱۳۶۲

محل فعالیت	نوع فعالیت	درصدکار انجام‌شده	محل فعالیت	نوع فعالیت	درصدکار انجام شده
تکاب	کارگاه‌مکانیکی	٪۱۰۰	روستای همپا حمام		٪۸۰
تکاب	آهنگری‌وجوشکاری	٪۱۰۰	روستای ساری جلو		----
تکاب	تراشکاری	٪۱۰۰	روستای قره‌بلاغ درمانگاه		٪۱۰۰
تکاب	کارگاه‌زرنیخ	٪۱۰۰	روستای زره‌شوران حمام		٪۲۰
تکاب	کوره‌آهنگری	٪۱۰۰	روستای سبیل		٪۲۵
تکاب	کارگاه‌موزائیک	٪۱۰۰	روستای دورباش		٪۱۵
تکاب	سازندگی	٪۱۰۰	روستای طمای		٪۲۰
تکاب	کارگاه‌لوله‌زنی	٪۱۰۰	روستای بابانظر		٪۳۰
تکاب	کارگاه‌بلوک‌زنی	٪۱۰۰	روستای بادخرید		٪۳۵
تکاب	کارگاه‌جدول‌زنی	٪۱۰۰	روستای احمدآباد		٪۱۰
تکاب	حمام‌شش‌دوش	٪۱۰۰	روستای قلعه‌جوق		٪۱۰
تکاب	کارخانه‌اسفالت	٪۱۰۰	روستای یولقون‌آغاج		٪۳۵
تکاب	مرغداری	٪۱۰۰	روستای چوپلو		٪۴۰
تکاب	مسجد	٪۱۰۰	روستای بادمحمودی		٪۱۵
تکاب	انبارگندم	٪۱۰۰	روستای نبی‌کندی		٪۱۰
تکاب	انبارسیمان	٪۱۰۰	روستای(شریف‌آباد)		----
تکاب	انباراجناس	٪۱۰۰	روستای قجورجمام		٪۱۰۰

محل فعالیت	نوع فعالیت انجام شده	درصدکار	محل فعالیت	نوع فعالیت انجام شده	درصد کار
روستای قراقیه		----	حسن‌آباد		----
روستای گزدره		۱۰۰٪	قرخلوبرق‌رسانی		----
روستای طمای		۱۰۰٪	سبیل		----
روستای بدرلو		۱۰۰٪	حاجی‌باباعلیا		----
روستای گوگردچی		۶۰٪	حاجی‌باباسفلی		----
زرشوران		۶۰٪	حاجی باباوسطی		
قازان‌کندی		۴۰٪	احمدآبادپل ۱۲متری		۱۰۰٪
آلوچالوی علیا			احمدآبادعلیاپل ۲		----
ساری جالوعلیا		۱۰۰٪	متری		
شیرمرد		۱۰۰٪	قزقاپان‌پل هشت‌متری		----
نصرت‌آباد		۱۰۰٪	زرشوران‌پل ۸متری		----
روستای بادمحمود		۱۰۰٪	حسن‌آبادپل ۱متری		----
گنبد		۱۰۰٪	چپدره‌پل ۸متری		----
چهارقلعه		----	آلاسقل‌پل ۳۰متری		----
آلوچالوسفلی		۱۰۰٪	حاجی‌باباپل ۳۲متری		----
حاجی‌باباسفلی حمام		۲۰٪	احمدآبادپل ۱۰متری		----
قره‌بلاغ حمام		۱۰۰٪	جاده‌اسفالت		----
آلاسقل برق‌رسانی		----	تکاب‌وتخت		----
بادمحمود		----	سلیمان پل ۴۰ کیلومتر		
ترمکچی		----	جاده‌تکاب		----
داشبرات		----	زره‌شوران‌پل ۱۲		----
دلدل‌بلاغی		----	کیلومتر		----
پهلوان		----	چهارقلعه		

فعالیت جهادسازندگی شهرستان تکاب

جهادسازندگی شهرستان تکاب در نوبه خود فعالیتهای زیاد نموده و مثمر ثمر واقع گردیده که ما در اینجا عمدهٔ فعالیتهای چشمگیر آن را ذیلاً می‌آوریم.

۱- برق رسانی - تعداد پنجاه وهفت روستا، به طول ۳۸۳/۷ کیلومتر با تحت پوشش قراردادن حدود ۵۹۰۰ خانوار.

۲- تامین برق چاههای کشاورزی ۲ مورد به طول ۳ کیلومتر.

۳- احداث خط فشار متوسط به طول ۱۶ کیلومتر در مسیر روستا.

۴- احداث راه روستایی به طول ۱۶۱/۵ کیلومتر.

۵- احداث راه آسفالت روستایی به طول ۶۸/۲ کیلومتر.

۶- احداث پل منفرد ۷ دستگاه.

۷- نگاهداری راههای روستایی شامل: شن‌ریزی، تسطیح و رگلاژ به طول ۶۶۲ کیلومتر.

۸- احداث کارخانه آسفالت یک واحد.

۹- آبرسانی ۵۹ روستا با مجموع ۴۹۷۶ خانوار.

۱۰- توسعه آبرسانی ۱ روستا با مجموع ۱۱۰ خانوار.

۱۱- احداث و بازسازی حمام بهداشتی ۱۳ واحد.

۱۲- احداث درمانگاه با زیربنای ۷۰۰ متر مربع یک واحد.

۱۳- احداث خانه‌های بهداشت روستایی ۸ واحد.

۱۴- احداث سرویس توالت بهداشتی ۱۰ واحد.

۱۵- بهسازی چشمه ۵ رشته.

۱۶- احداث کانال بتنی دفع فاضلاب ۲ روستا به حجم ۲۴۰۰ مترمکعب.

۱۷- جدول‌بندی و تسطیح معابر روستا ۱ مورد به طول ۲/۶ کیلومتر.

۱۸- احداث مدرسه ۳ و ۵ و ۶ کلاسه ۷ دستگاه (با مجموع زیربنای ۲۸۵۰ مترمربع).

۱۹- احداث مسجد ۲ دستگاه با مجموع زیربنای ۵۵۰ مترمربع.

۲۰- احداث استخر کشاورزی ۵ مورد با مجموع حجم ۷۶۰۰ مترمکعب.

۲۱- احداث کانال کشاورزی خالی به طول ۸ کیلومتر.

۲۲- لایروبی و مرمت قنوات ۱۰ مورد به طول ۴/۵ کیلومتر.

۲۳- احداث بند انحرافی بتنی ۲ مورد به حجم ۴۷۰ کیلومتر.

۲۴- پوشش انهار بتنی ۱ روستا به طول ۳۰۰ متر.
۲۵- احداث سد گابیونی به طول ۴۵۰ متر.
۲۶- حفر چاه نیمه عمیق ۸ حلقه.
۲۷- اجرای پروژه آبخیزداری ۵۱۰ هکتار.
۲۸- احداث حمام ضد کنه دامی ۴ واحد با مجموع مساحت ۴۱۶ مترمربع.
۲۹- احداث آبشخور دام ۱۳ واحد با مجموع مساحت ۱۶۵ مترمربع.
۳۰- نوسازی اصطبل و آغل ۴ مورد با مجموع مساحت ۲۴۰ مترمربع.
۳۱- احداث سالن ورزشی به مساحت ۴۰۰ مترمربع ۳ دستگاه.
۳۲- احداث سالن مرغداری ۱ واحد.
۳۳- احداث ساختمان اداری جهاد تکاب.
۳۴- احداث مهمانسرای تکاب.
۳۵- احداث انبارهای چند منظوره ۷ دستگاه.
۳۶- واکسیناسیون دام ۱۵۴۲۲۴ رأس (قبل از تفکیک وظایف با دامپزشکی).
۳۷- واکسیناسیون طیور ۱۴۵۱۳۵ قطعه قبل از تفکیک وظایف دامپزشکی.
۳۸- پرورش و توزیع مرغ گوشی ۱۳۴۵۰۰ قطعه.
۳۹- پرورش و توزیع مرغ بومی ۲۰۰۰۰ قطعه.
۴۰- اصلاح نژاد و تلقیح مصنوعی ۲۷۰ مورد.
۴۱- صدور مجوز استقرار کندوی زنبور عسل حدود ۹۰۰۰ کندو در سال.
۴۲- واگذاری اعتبارات بانکی به روستاییان در خصوص دامداری و صنایع ۴۷۴۰۰۰۰۰ ریال در سال ۱۳۷۲، ۷۳ و ۷۴.
۴۳- برگذاری دوره‌های آموزشی برای روستاییان بالغ بر ۱۶۰۰۰ نفر به روز.
۴۴- تأسیس و راه‌اندازی شرکت تعاونی فرش بافان تکاب.
۴۵- تاسیس و راه‌اندازی شرکت تعاونی دامداران.
۴۶- اجرای پروژه های سنابل ۱ و ۲ و به زراعی علوفه و مرتع‌داری قبل از تفکیک وظایف با سازمان کشاورزی ۳۰۷۳۴ هکتار.
۴۷- اجرای پروژه‌های جنگل کاری و بوته کاری و کودپاشی و کدکاری در مراتع به صورت بسیجی ۱۱۸۲ هکتار.
۴۸- واگذاری تراکتور و کمباین در منطقه تکاب روستاییان تا سال ۱۳۶۷.
۴۹- توزیع کوپن روستایی ازمرحله اول تادهم در۹۸روستای تابعه‌شهرستان‌تکاب
۵۰- تشکیل کلاسهای احکام اسلامی و قرآن و آموزشی اعزای همه ساله به مدت

چهار ماه در سال.

۵۱- تشکیل شوراهای اسلامی رسمی در سطح ۵۵ روستا.

۵۲- تاسیس شرکت تعاونی زنبورداران.

۵۳- تحت پوشش قراردادن تعداد ۳۱۰۰ دستگاه دارقالی با ۹۲۰۰ نفربافنده با سرمایه ۱۷۷۰ ریال.

۵۴- تامین و راه‌اندازی شرکت تعاونی زنبورداران با ۷۰۰ نفر. توضیح اینکه از دیگر فعالیتهای جهاد سازندگی که ریز عناوین آنها در این مقوله نمی‌گنجد ارائه خدمات بهداشتی به روستاییان از قبیل واکسیناسیون آموزشی درمان بیماران - توزیع لوازم و بلتونهای بهداشتی.توزیع شیررایگان و اعزام اکیپهای سیار پزشکی و تشکیل داروخانه‌های‌سیاردرروستاها و همچنین توزیع لوازم ضروری منزل بین روستاییان‌و...

که اینک‌از مجموعه وظایف جهاد ساقط شده است - دربارهٔ جنگ و بازسازی: احداث جاده‌های نظامی به پایگاهها - احداث سنگرهای اجتماعی - کمک‌رسانی نقدی و جنسی به مناطق جنگی - اعزام اکیپهای بازسازی و نظامی به مناطق محروم و جنگی و ... می‌توان نام برد و برشمرد.

فصل دوازدهم

وضع اقتصادی شهرستان تکاب افشار

زمینه اقتصادی و معیشت اهالی تکاب افشار نیز مانند دیگر مناطق مشابه در منطقه از سیمای کشاورزی و خدماتی برخوردار است. با این تفاوت که در این قسمت بخصوص صنعت قالی بافی نیز از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار بوده، و در جوار هر فعالیّت دیگر اقتصادی قرار داشته و ایفای نقش می‌نماید.

کشاورزی

سرزمین افشار با توجه به موقعیّت طبیعی و داشتن تابستان‌های گرم و معتدل، و زمستان‌های سرد و پربرف، از لحاظ کشاورزی منطقه‌ای قابل توجه بوده، و یکی از منابع حاصل‌خیز استان آذربایجان غربی به شمار می‌آید، وانواع محصولات قابل استفاده در آن هر سال قابل کشت وبهره‌برداری است، ولی متأسفانه به طوری که لازم است زارعین و فلاحان آبادیهای این منطقه، به چگونگی استفاده از این منابع خدادادی آگاهی کامل ندارند، و به علاوه در بسیاری از موارد از لحاظ کمبود آب در مضیقه هستند. چنانکه قبلاً مذکور شد، در منطقه افشار رودخانه‌های بزرگ و کوچکی وجود دارد که بجز آب رودخانه ساروق در تمام فصول سال در جریان نیستند، و چون اکثر این رودخانه‌ها از باران و ذوب برف‌ها تامین می‌گردد، بدین منظور برای جلوگیری از به هدررفتن سیلابها، در زمستان و اوایل بهار، و استفاده از آنها در فصل تابستان خشک، می‌توان اقدام به احداث سدها و مهارکردن سیلابها کرد، و برای افزایش محصول و دلگرمی و اشتیاق کشاورزان و فلاحان کمک موثری کرد.

به طور کلی در اغلب نقاط منطقهٔ تکاب افشار به علّت صعب‌العبور بودن راه‌ها و

گران بودن هزینهٔ شخم‌زنی به وسیلهٔ تراکتور، روش‌های زراعی بسیار ابتدایی است. زیرا هنوز در دامنهٔ و ارتفاعات عمل شخم‌زدن به وسیله خیش‌های چوبی و آهنی و ابزار آلات قدیمی صورت می‌گیرد که به گاو می‌بندند.

خیش تنها زمین را خراش می‌دهد، ولی شیار را زیر و رو نمی‌کند، تا حرارت آفتاب جانوران و حشرات موذی ترا تلف نماید و باعث تقویت باکتریهای موجود زمین گردد.

معمولاً بعد از شخم‌زدن، تا حدی که زمین برای رشد و نموّ گیاه آماده شد، بذر را پاشیده، و با یک چوب قطور استوانه‌ای شکل که ماله نامیده می‌شود آن را صاف می‌کنند.

با وجود این که کشاورزان به اهمیّت و مرغوبیت بذر واقف هستند، متأسفانه در انتخاب آن دقّت و مراقبت کافی به عمل نمی‌آورند، ولی خوشبختانه دولت با تأسیس اصلاح بذر و نهال فعالیّت اساسی برای بهترین و مرغوبترین انواع بذر ونهال به قیمت مناسب اقدام نموده است. اکنون چنانکه از قدیم‌الایّام معمول و مرسوم بوده، در خاک افشار، گندم، جو و حبوبات کشت می‌گردد، و قسمت اعظم کشت در مناطق روستایی به صورت دیم به عمل می‌آید.

کل اراضی زیرکشت کشاورزی منطقه برطبق آمار سال ۱۳۶۰ حدود ۴۵۶۷۰ هکتار می‌باشد که حدود ۳۷۰۰۰ هکتار به روش کشت دیم، و ۸۶۷۰ هکتار به صورت آبی کشت می‌شود. از محصولات عمدهٔ کشاورزی تکاب افشار، می‌توان از گندم و جو و نخود نام برد، که رقم مهمی از آنها نیز از طریق زراعت دیم حاصل می‌شود. همچنین حدود ۲۴۰۰۰ هکتار از اراضی منطقه در اختیار باغ و قلمستان و غیره است.

کشت سایر زراعت‌های سالانه از قبیل: سبزی، گوجه‌فرنگی، پیاز، سیب‌زمینی، کدو، هویج، ذرّت، خیار، هندوانه، خربزهٔ بسیار مطبوع و شیرین به نام بدخشان، بادمجان، چغندر و دانه‌های روغنی مثل کرچک، کنجد، بزرگ، عدس، آفتاب گردان، و نیز ارزان و پرش (نوعی بنشن) نیز رواج دارد که از کیفیّت و مرغوبیّت بیشتری برخوردار است.

باغداری نیز اگرچه در گذشته از اهمیّت چندانی در منطقه تکاب افشار برخوردار نبود، لیکن امروزه یکی از فعالیّت‌های عمده منطقه به شمار می‌رود. تنوّع شرایط اقلیمی، رشد اغلب درختان میوه را در منطقه امکان‌پذیر ساخته است. با وجود اینکه فعالیت باغداری به علّت کمی وسعت قطعات باغ‌ها و عدم رعایت اصول و موازین صحیح درختکاری و مقابله با آفات، هنوز واجد شرایط حداکثر بهره‌برداری نیست،

معذلک این فعالیّت کم‌کم می‌رود تا یکی از تکیه‌گاههای اقتصادی مهمّ منطقه گردد.

مهمترین محصول سردرختی منطقه از نظراقتصادی، زردآلو، انواع سیب و آلبالو، آلوچه، گلابی وانواع انگور است، که تنها کفاف مصرف قسمتی از اهالی منطقه را می‌نماید. مخصوصاً محصول درخت سیبی به نام "پاییزآلما" که قرمز رنگ بوده واز بوی خوش ومعطّر برخوردار می‌باشد، بسیار معروف است. این سیب در روستاهای چراغتپه سفلی، اسبه درهٔ اوغولبیگ و یولقون آغاج، قره‌بلاغ و همپا به وفور یافت می‌شود. و نیز گلابی‌های بسیار لطیف و مطبوع و خوشبو، در روستاهای فوق‌الذّکر به عمل می‌آید که به شهرهای دیگر غیر از خود تکاب صادر می‌شود.

یکی دیگر از شاخص‌ترین سردرختی‌های منطقه افشار انگور است، که در حومه تکاب، و آبادی‌های جلگه‌ای و گرمسیر، از قبیل: دهات گوگردچی،طومارکندی، اوغولبیگ نبی‌کندی، قراقیه، دورباش، احمدآبادعلیا، همپا، قره‌بلاغ و برنجه به عمل می‌آید.

فصل سیزدهم

صنایع

فعالیّت‌های صنعتی منطقه تکاب را می‌توان از لحاظ مکان - تکنیک - تولید سرمایه و تجارت، تحت دو گروه مطالعه و بررسی کرد. در این طبقه‌بندی با این که گروهها کاملاً از هم متمایز بوده، و مشخصّات جداگانه‌ای دارند، اما در عین حال مکمّل یکدیگر نیز می‌باشند:

۱- صنایع ابتدایی و یدی خانگی ۲ - صنایع کارگاهی.

۱- صنایع ابتدایی و یدی خانگی:

مشخصات عمدهٔ این گونه از فعالیّت‌ها عبارتند از این که اولاً مواد خام مورد نیاز این قبیل صنایع از طرف خانواده‌ها تغییر شکل یافته، و تبدیل به ابزاری می‌گردد که مورد نیاز خود خانواده و یا افراد دیگر همان منطقه است. از جمله این صنایع ابتدایی و دستی خانگی، دستکش بافی، جوراب بافی، شال بافی، جاجیم بافی و بافتن کیسهٔ حمّام می‌باشد که به وسیلهٔ افراد خانواده صورت می گیرد.

صنایع کارگاهی:

این گونه صنایع به معنی وسیع کلمه در منطقه وجود ندارد[۱]، لیکن به طوری که قبلاً اشارت رفت، این دو صنعت مکمّل یکدیگرند، و در واقع صنایع کارگاهی اندکی توسعه یافته‌تر از صنایع یدی خانگی است، و می‌توان گفت که این نوع از فعالیت‌های

۱- به این معنی که تاکنون کارگاه‌های بزرگ فرش‌بافی که سرمایه آن از طرف اشخاص به صورت سهام تامین شود وجود ندارد. لیکن در اکثر خانه‌ها کارگاه فرش بافی به طور انفرادی دایر می‌باشد. نگارنده.

صنعتی نتیجه ترقی و توسعهٔ فعالیت‌های دستی خانگی می‌باشد. به طوری که گردآمدن گروهی از استادکاران در مکانی مشخّص صنایع کارگاهی را تشکیل می‌دهد. لازم به ذکر است که این نوع فعالیّت، در مراحل اولیه، به عنوان درآمد فرعی انجام می‌گیرد. به این ترتیب، این نوع فعالیّت در مراکز روستایی مهمترین اشتغالات کشاورزانی است، که در مواقع رکود، و با سبک‌شدن فعالیّت‌های زراعی انجام می‌گیرد. گاهی این نوع فعالیت‌ها در قصبات و شهرها از طرف مسئول خانواده، در یک کارگاه متّصل به محل سکونت، اداره می‌شود. در این حالت غالباً کارگران آن را افراد خانواده خصوصاً زنان تشکیل می‌دهند. تنها موضوع مورد بحث این است که این نوع فعالیت‌های دستی نه به صورت دستی خانگی و نه به شکل فعالیّت‌های کارگاهی است، و می‌توان گفت: که این دسته از فعالیّت‌ها را نتیجه توسعه فعالیّت‌های یدی خانگی باید دانست. یعنی: این گونه فعالیّت‌ها صرفاً از نتیجه وجود عوامل و شرایط خاص برای تامین قسمتی از درآمد خانواده انجام می‌گیرد. بنابراین، باید گفت: تنها وجه مشخصهٔ این نوع فعالیت‌های کارگاهی عامل تجاری است، که نسبت به نوع اول توسعه یافته، و جهت فروش به بازارهای مختلف شهری، و حتی به بازار جهانی، منتقل و صادر می‌شود. پس این نوع فعالیّت‌ها که در محدودهٔ اقامت خانواده صورت می‌گیرد، از نوع فعالیّت کارگاهی محسوب نخواهد شد.

صنعت فرش‌بافی و نساجی

تکاب افشار در عین حال که از محصولات فلاحتی تقریباً بی‌نیاز است، همین طور از محصولات صنعتی نیز بهره‌مند است: و مخصوصاً قالی و قالیچه‌های نفیس و گرانبهای افشار محبوبیّت خاصّی در بازارهای فرش دنیا دارد، و از حیث رنگ و مرغوبیّت و طرز بافت و نقشه در درجهٔ اول واقع است. گاهی قالیچه‌های آن چنان ظریفی توسط زنان و دختران ماهر و هنرمند افشار بافته می شود، که می‌توان آن را در کیف دستی جای داد.

لیکن متاسفانه در اثر بی‌توجّهی اولیای امورحکومتهایسابق، در طول سالیان متمادی، محصولات هنری و صنعتی این منطقه در هر برهه‌ای از زمان، به نام یکی از شهرها که از نظر تقسیمات کشوری، و یا جغرافیایی هیچ گونه ارتباطی بهم نداشته‌اند، مانند: بیجار، زنجان، همدان و گاهی مراغه و تبریز، نامیده شده است.

البتّه یادآوری این مطلب ضروری است که نقشه و رنگ‌های قالی افشار، ملهم از نقشه‌ها و رنگ‌های سایر نقاط آذربایجان، خاصّه تبریز است. به دلیل اینکه، کسبه و

تجاری که خامه و رنگ و نقشه به تکاب می‌آورده‌اند، بیانگر آن است که نقشه‌ها و مصالح قالی افشار، مخصوصاً خامه‌های رنگ‌آمیزی شده، که هنوز هم از تبریز می‌آورند، قبلاً نیز از تبریز وارد می‌شده است.

پس اگر بخواهیم اطلاعات کافی در مورد رنگ‌های گیاهی به کار رفته در قالی‌های افشار کسب کنیم، باید پای صحبت رنگرزهای قدیمی و صاحبان کارگاه‌های بزرگ قالی‌بافی تبریز بنشینیم. معذلک در اینجا لازم است با رنگ‌های گیاهی، و نحوهٔ تهیهٔ آنها در افشار آشنا شویم. قبل از شروع این مطلب باید گفت: که این صنعت با تمام سادگی، آنقدر پیچیده است که تنها خود رنگرز، در سرخم رنگرزی می‌تواند بگوید که کدامین رنگ را برای مشتری تهیه می‌نماید. بهرصورت کلیه این رنگ‌ها را "کوپ رنگی" یا "قازان رنگی" می‌گویند. به دلیل اینکه، این رنگ‌ها را در داخل خم (کوپ)[۱] یا (قازان)[۲] تهیّه می‌کردند. اینک طرز تهیّه انواغ رنگ‌های قالی افشار:

۱- رنگ لاکی روناسی - در این رنگ‌آمیزی، روناس را کوبیده، و با پشم در آب خیس نموده، و آن را به مدّت دو روز در داخل کوپ یا خم، می‌خوابانند، و سپس کاملاً می‌جوشانند تا رنگ را به خود جذب کند، و به دنبال آن، پشم را در ادرار گاو می‌خوابانند، تا رنگ آن ثابت شود.

چنانکه در فوق ذکر شد، از این رنگ لاکی یا قرمز، به سلیقه و ابتکار رنگرز، چند نوع رنگ لاکی یا رنگ قرمز دیگر تهیّه می‌شود.

۲- رنگ چهره‌ای (دوغی) - در این نوع رنگ‌آمیزی ابتدا روناس راکوبیده، و آن را در خم می‌پزند، و سپس پشم را خیس نموده، و در داخل خم می‌جوشانند، (اما نسبت به رنگ لاکی کمتر می‌جوشانند) آن گاه یکی دو ساعت در دوغ می‌خوابانند، تا رنگ حالت شفاف به خود گیرد.

۳- رنگ زرد - این رنگ را از نوع گیاه صحرایی، به نام جاشیر، که نام محلی آن "چارشود" یا "چارشوزت" می‌باشد، می‌گیرند. یعنی: به دستور فوق، خامه را در خم خوابانده، سپس می‌جوشانند، و برای اثبات رنگ مقداری ادرار گاو به آن می‌افزایند.

۴- رنگ صورتی یا رنگ پیازی - این رنگ نیز از روناس تهیهٔ می‌شود، و مقدار وقت جوشاندن خامهٔ روناس یک روز یا کم و بالأخره بستگی به سلیقه و دقت رنگرز وخواست مشتری دارد. در این رنگرزی هم برای ثبات رنگ از دوغ استفاده می‌شود.

۱- Cup خم یا خمره

۲- Qazan دیگ

۵- رنگ گردویی - برای تهیّه این رنگ، پوست گردو را می‌کوبند، و داخل خم می‌ریزند، و سپس با خامه در داخل خم می‌جوشانند. از این نوع رنگ گردویی نیز دو سه نوع رنگ گردویی تند و متوسط و ضعیف، با کاتالیزورهایی نظیر دوغ، آهک، هدر به دست می‌آورند.

۶- رنگ سبز - این رنگ نیز از گیاه جاشیر، و نوعی گیاه به نام "گندل" با اضافه کردن مواد دیگری، مثل آهک و هیدر، بنا به خواست مشتری به وسیلهٔ رنگرز تهیه می‌شود.

۷- رنگ سرمه‌ای - این رنگ از نیل، که جزو کالاهای وارداتی از آلمان بود، درست می‌کردند. برای تهیه این رنگ، نیل را در کوب یا خم می‌خواباندند، و پس از جوشاندن برای ثبوت رنگ از هیدروآهک استفاده می‌کردند.

۸- رنگ کرم - رنگ کرم که اصطلاح محلی آن "قورداخ رنگی" می‌باشد و از نوعی کرم مخصوص که بنا به اظهار اکثر رنگرزها، بیشتر در آلمان پرورش داده می‌شود، به دست می‌آید.

۹- رنگ سیاه - این رنگ را از پوست انار تهیه می‌کنند، و یا از آهن زنگ زده، با خواباندن و کوپ و افزودن موادی دیگر به دست می‌آورند، مضاف به اینکه، رنگ‌های طوسی و سیر طوسی روشن را نیز از همین مخلوط، با افزودن موادی دیگر مثل هیدروآهک تهیه می‌کردند.

ضمناً باید متذکر شد که خود صنعت رنگرزی سنّتی، مستلزم وجود رشته‌ای دیگر از همین صنایع، به نام صنایع گیاهی، یا رشته علمی گیاه‌شناسی و از طرفی مستلزم وقت کافی و آشنایی با کارگاه‌های عریض وطویل زیاد است. البته این امر نیز غیرقابل انکار است که صنعت رنگرزی سنتی، ریشه در مواد داخلی دارد، و در نتیجه در مسألهٔ خودکفایی اقتصادی و اشتغال نیروهای ساده وغیرماهر، و مردم خوش نشین مناطق روستایی (عده‌ای برای تامین مواد اولیه، عده‌ای برای حمل وآوردن گیاهان، و عده‌ای به عنوان کارگران رنگرزی) بسیار مفید و موثر خواهد بود، و در هزینه‌های ارزی کشور نیز تاثیر بسزایی خواهد داشت.

حاشیه‌های قالی‌های افشار

۱- حاشیه فرهاد میرزا یا چایدانی: این حاشیه یک نوع حاشیه قدیمی است که بیشتر در قسمت‌های شرق و شمال شرقی تکاب یعنی: در روستاهای بابانظر، قوشخانه، اسدکندی، همپا، بافته می‌شود.

۲- حاشیه گل - نوعی حاشیه است که بیشتر در مناطق کردنشین بافته می‌شود. این نوع حاشیه بیشتر مورد توجّه بوده و خریدار زیادی دارد.

۳- حاشیهٔ شمعدانی این نوع حاشیه در فرش‌های باقطع کوچک، به جای حاشیه بزرگ، و در فرش‌های بزرگ، به جای حاشیهٔ کوچک بافته می‌شود.

البته شایان ذکر است که فرش حداقل دارای سه حاشیه می‌باشد، که دو حاشیه کوچک درکنار، و یک حاشیه بزرگ در وسط قرار دارد، اما در بعضی مواقع فرش‌هایی با حواشی پنجگانه نیز بافته می‌شود که بسیار جالب است.

۴- حاشیهٔ شجره - این نوع حاشیه به صورت شاخه‌های درخت بافته می‌شود.

۵- حاشیهٔ اسلیمی - این نوع حاشیه مشتری و خریدار زیاد دارد، و نوعی از حاشیهٔ فرهاد میرزا است که با سلیقهٔ خاصی بافته می‌شود.

۶- حاشیهٔ شکارگاه - این حاشیه به شکل انواع جانوران از قبیل آهو، پلنگ و ... بافته می‌شود.

۷- حاشیهٔ کتبه - نوعی حاشیه است که امروزه چندان مورد پسند نبوده، و خریدار کمتری دارد.

نقشه‌های قالی افشار

نقشهٔ اصیل قالی افشار، نقشهٔ ماهی است، که ذیلاً به انواع آن نقشه اشاره می‌شود:

۱- فرشی که دارای متن و لچک و ترنج است، این نوع فرش را سه متن می‌نامند. در لچک‌های این قالی، حوض ماهی، و در داخل ترنج نیز حوض ماهی وجود دارد. (با حاشیه فرهادمیرزا یا چایدانی).

۲- نقشه قالی با متن ساده ماهی (تخت کرم، سرمه‌ای، لاکی) باحاشیه فرهادمیرزا یا به اصطلاح محلی چایدانی.

۳- نقشه قالی دومتن، بامتن ساده ماهی وترنج،که داخل آن نیزحوض ماهی‌است.

۴- نقشهٔ قالی گل فرنگ - این نوع نقشه، به صورت تجمّعی ازگل سرخ و سرمه‌ای و رنگ‌های مختلف است و بیشتر قالیهای بزرگ این نقشه، در روستای همپا واقع در شمال شرقی تکاب بافته می‌شود، و خریدار زیاد دارد.

۵- نقشه قالی حاج خانی یا نوعی گل - این نقشه با گلهای درشت بافته می‌شود، ولی خریدار زیاد ندارد.

۶- نقشه قالی مارماهی - این نوع نقشه در فرشهای قدیمی بسیار دیده می‌شود، و اگر در بافتن آن مهارت و دقّت کافی به کار رود، چندین برابر فرش‌های همطراز خود ارزش خواهد داشت.

۷- نقشهٔ قالی سدراک - این نقشه نیز از جمله نقشه‌های قدیمی است، و امروزه در فرشها کمتر دیده می‌شود.

۸- نقشهٔ قالی شجره - این نوع نقشه که نوعی نقشه قدیمی است، به شکل شاخه درختان مشجّر بافته می‌شود، و ارزش زیاد دارد.

۹- نقشهٔ ترمه - این نقشه تقریباً همان نقشه ترمه کرمان است.

در مورد نقشهٔ قالی افشار و قطعات آن باید گفت: که چون صنایع دستی عموماً در جهان سوّم تاکنون در برنامه‌های اقتصادی جهان سوّم جای مناسبی در جهت برنامه‌ریزی، هدایت و رشد نداشته، لذا صنایع دستی، از بابت نوع، میزان، اندازه‌ها، بستگی به خواست بازار، و سلیقهٔ مشتری‌ها و کارفرمایان داشته است. و این مسأله گاه موجب اعتلای صنایع دستی، و زمانی باعث تنزّل آن می‌شده است. مثلاً قطعها و اندازه‌های معمول قالی عبارت است از: پشتی ۸۰×۶۰×۸۵×۷۰×۹۰×۸۰ که تاکنون برای این قطعهای پشتی اندازه‌های کاملاً معین و مشخص ارائه نشده، و این مسأله گاهی در بازار موجبات شکست و تنزّل قیمت قالی را فراهم می‌کند. به طوری که گاه پشتیهای بافته شده به قطع ۶۰×۸۰ را کوچک خوانده، و نمی‌خرند، و گاه پشتیهای ۱۰۰×۸۰ را بزرگ نامیده، از خرید آن امتناع می‌ورزند. و. لاجرم این مسائل خود عاملی در جهت سپردن قیمت قالی به دست خریدار می‌شود، نه فروشنده.

همچنین اندازه‌هایی از قالی وجود دارد که مشتری‌های خارجی بیشتر خواهان آن هستند، و هنوز بافت آن در محل رایج نشده. مثلاً کناره‌هایی به بلندی ۴ الی ۶ متر و به پهنای ۸۰ یا ۹۰ سانتی‌متر، که در خارج از کشور خریدار زیاد دارد. یا فرشهایی با قطع مربع ۲×۲ متر یا ۲/۵×۲/۵ متری که نسبت به قالی‌های همطراز خود، شاید بادوبرابرقیمت به فروش می‌رسد.، باید گفت، که در این اواخر، خریداران فرش حرکتهای مثبت و مفیدی را جهت راهنمایی بافندگان شروع کرده‌اند، وآن رساندن خواست دقیق مشتریهای خارجی، از نظر رنگ حاشیه و اندازه است. اما مانع دیگری در مسیر حرکت فرش افشار با وارد شدن بعضی از خامه‌های ترکیه، که پشم آن ناخالص است ایجاد گردیده، و این خود باعث می‌شود که فرشها پس از بافته شدن، در مقابل آفتاب باز، و در هوای سرد جمع شده، و حالت نامناسبی به خود بگیرد. از همه مهمتر صدمه‌هایی که این نوع صادرات به رویّهٔ قالی، به صنعت قالی می‌زند، شاید غیرقابل جبران باشد. به دلیل این که قالی در کشور آلمان غربی، متری ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ مارک به فروش می‌رسد. در صورتی که خود صادرکنندگان بر این امر واقفند، که در سال ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵ ش ، همان قالی‌ها، متری ۸۰۰۰ الی ۹۰۰۰ مارک به فروش

می‌رسید. و این کاهش ضمنی قیمت قالی از ۸۰۰۰ مارک به ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ مارک، که به دلیل افزایش قیمت داخلی مارک می‌باشد، در بلندمدت آنچه را که قالی با خود می‌برد، به داخل نخواهد آورد، و در حقیقت کار صادرات قالی چیزی جز انتقال ارزش افزوده به خارج نخواهد بود. لذا صادرات کم قالی، قیمت قالی را در بازارهای جهان ارتقا داده، و از میزان کشش نیروی انسانی به طرف دلّالی واسطگی خواهد کاست. می‌دانیم که در ممالک جهان سوّم، با صنعتی شدن این کشورها، مردم به سوی شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کنند، و در جوار صنایع شهری که نمی‌توانند به علت نداشتن تخصّص جذب شوند، ناچار جذب مشاغلی مثل دستفروشی و دلالی می‌شوند. در نتیجه کسانی که در روستا با فرش آشنایی دارند، جذب دلالی و واسطگی می‌گردند. به طوری که می‌توان گفت: فرشی را که یک یا دو نفر می‌بافند، حداقل بیست نفر آن را دست به دست می‌فروشند، و این عمل خود ضربه‌ای به خودکفایی اقتصادی وارد می‌آورد. و راه‌حل این معضل جذب واسطه‌ها در کارگاههای قالی بافی جهت تولید بیشتر، و از طرفی کاهش واسطه‌هاست.

علاوه بر فرش بافی، که در اکثر خانواده‌های شهری و روستایی متداول و رایج می‌باشد، گلیمها و سجّاده‌های نفیس، و جاجیم و جوراب، و دستکشهای ظریف و مرغوب زنانه و مردانهٔ پشمی و کرکی و کیسهٔ حمّام از پشم بافته می‌شود، که چشم هر بیننده را خیره می‌سازد. و معروف است که یک جفت از دستکش‌های کرکی افشار را می‌توان به آسانی از حلقهٔ انگشتری عبور داد، ولی متأسفانه همزمان با داخل شدن صنایع تکنیکی جدید، صنایع دستی نظیر صنایع دستبافی افشا رمحکوم به از بین رفتن است. به نظر نگارنده در این گونه موارد دولت باید اخلاقاً کمک کند، و از تولیدکنندگان این صنایع سنتی و ظریف حمایت نماید. این دسته از صنایع دیریا زود ازبین می‌روند، چنان که بعضی دیگر ازقبیل شال‌بافی ازبین رفته است.[1] لذا لازم‌است مطالعهٔ همه جانبه درمورد علت وجودی وموجب انهدام آنها صورت گیرد، و طرزکار واسرار وارزش ونتایج اقتصادی آن ثبت گردد، ودر صورت امکان راهنمایی‌هایی برای رهایی بخشیدن آنها از زوال و نابودی ارائه شود. در مورد صنایعی که از بین رفته‌اند باید روشن شود که آیا قابل احیا هستند یا خیر؟ وانگهی چه نوع تولیدی جای آن راگرفته است.

۱- شال و دستکش کرکی و جوراب پشمی و کرکی روستای بولقون آغاج افشار بسیار معروف است.

علاوه بر صنایع‌دستی، صنعت اسلحه سازی نیز در منطقهٔ افشار وجود داشته، و صنعتگرانی توانا سلاح‌های بسیار ظریف و دقیق می‌ساخته‌اند، و هنوز اشخاص هنرمندی در منطقه افشار پیدا می‌شوند که قطعات یدکی هر نوع سلاح را با دست خود در نهایت دقّت و ظرافت می‌سازند. صنایع چوبی افشار در طول تاریخ با مقایسه با آنچه که از قدیم در عمارت‌ها از بزرگان برجای مانده سیر قهقرایی پیموده، و رشد چندانی نکرده است.

از هنرمندان بسیار ماهر و لایق نجّاری و تعمیرکاری هر نوع اسلحه (تفنگ شکاری و جنگی) می‌توان از رستمعلی ارجمند نام برد. علاوه بر صنایع سابق‌الذّکر، صنایع دیگر از قبیل شکسته‌بندی نیز در منطقه افشار رایج می‌باشد. از معروفترین شکست بندان تکاب افشار می‌توان از اسمعلی بیگ محمدی پدر نگارنده، متوفی در اسفندماه ۱۳۲۵ و برادرنگارنده نجات‌اللّه محمّدی متوفی در فروردین ۱۳۷۱ ش. و عموی وی فرّخ بیگ محمّدی متوفی در ۱۳۳۸ نام برد. اسمعلی بیگ هرگونه شکست را باکمال دقّت و مهارت و مثل یک پزشک متخصص و بسیار حاذق شکست بند، با وسایل ابتدایی و ساده بسته و یا جراحی نموده، و به بیماران بهبود می‌بخشیده است. از صنایع دیگر می‌توان ازکوزه‌گری روستای گوی آغاج و آهنگری و نجّاری وکفّاشی و سبدسازی تکاب نام برد.

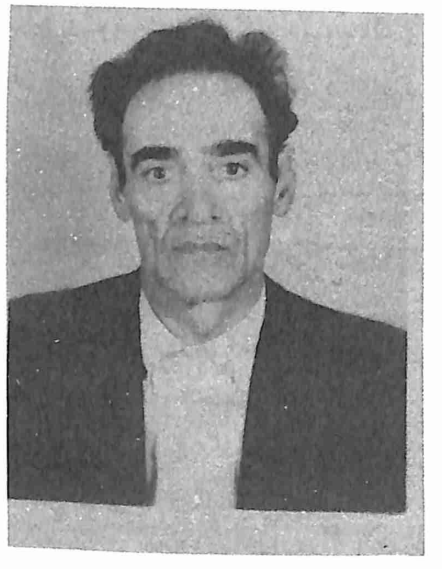

فصل چهاردهم

دامپروری

منطقه افشار از حیث دامداری بسیار قابل توجه است، و اهالی آن در جوار کار کشت و زرع و قالی بافی به دامداری نیز می‌پردازند. مراقبت و پرورش دام به منظور تهیّهٔ مواد غذایی و استفاده از قدرت کار آنها یا تهیّهٔ فراورده‌های دیگر حیوانی صورت می‌گیرد. دامپروری یکی از منابع ثروت غنی منطقه به شمار می‌رود، وهر یک از دامها برای مقاصد خاصّی پرورش می‌یابد. چنان که قسمتی از فراورده‌های دامی مانند گوشت، شیر، ماست و پنیر به مصرف تغذیهٔ انسانها می‌رسد، و قسمت دیگر از تولیدات دامی که شامل: پوست، پشم، مو، روده، شاخ و سم می‌شود، دارای مصرف صنعتی است، که مهمترین آنها در منطقه افشار، شامل: گوسفند، بز، گاو، گوساله و تک سمی‌ها (اسب، استر، الاغ، شتر) و طیور مانند: مرغ، خروس، بوقلمون و غاز و اردک است.

دامپروری در این منطقه با توجه به شرایط طبیعی و مناظر پوشش گیاهی و مناطق مرتعی به دو نوع صورت می‌گیرد. دامپروری یک جانشینی و دامپروری کوچ‌نشینی.

۱- دامپروری یک جانشینی (ثابت):

در این نوع دامپروری، روستاییان ضمن انجام دادن کار کشاورزی تعداد گوسفند و بز نگهداری می‌کنند، و درآمد حاصل از آن را به مصرف نیازهای شخصی می‌رسانند، و از شیر، روغن، و پشم آنها استفاده می‌کنند. در این نوع دامداری گله‌های کوچک و معدودی را هنگام تابستان در مراتع و چراگاههای اطراف و نزدیک می‌چرانند، و زمستانها به آنها علوفه خشک می‌دهند. این نوع دامپروری در اکثر روستاهای منطقه تکاب افشار معمول می‌باشد.

۲- دامپروری کوچ‌نشینی (متحرک):

منظور از دامداری کوچ‌نشینی آن است که دامها در پی علوفه و غذای خود در حرکتند.

مانند دامداری ایلات و عشایر. نوع دامپروری تابع میزان علوفه و بارندگی است. دامداران همراه گله‌های خویش به زندگی در چراگاهها و سکونت در چادر و خیمه روزگار می‌گذرانند. ساخت اجتماعی دامپروران کوچ‌نشین این منطقه از نوع قبیله یا طایفه می‌باشد.

گوسفند

گوسفند از نظر آب وهوا بیشتر نواحی سرد را ترجیح می‌دهد. لذا پرورش گوسفند، از نظر تعداد نسبت به دام‌های دیگر، در این منطقه زیاد است، و بیشترین رقم آن در شمال شرقی و شمال غربی تکاب، به لحاظ شرایط خاص آب وهوایی و پوشش گیاهی پرورش داده می‌شود.

بز - بز در منطقه تکاب افشار برای تهیّه و تولید شیر، پوست مو و کرک آن نگهداری می‌شود، و مانند گوسفند، در شمال شرقی و شمال غربی منطقه نسبت آن به نقاط دیگر بیشتر است، و پرورش آن اغلب به وسیلهٔ ایلات وعشایر منطقه انجام می‌گیرد.

گاو - گاو یکی از سودمندترین دام‌های اهلی است، وچون فواید متنوّعی به انسان می‌رساند، لذا بیش از گوسفند مورد توجه است. در گذشته از گاوهای‌نر به عنوان بارکشی استفاده می‌کردند، و گاوهای ماده را به منظور به دست آوردن شیر آنها پرورش می‌دادند. اما امروزه به منظورهای خاصّی گاو را پرورش می‌دهند، و کمتر از آن برای بارکشی و شخم‌زدن استفاده می‌کنند. امروزه نوع امراض خاصّی در گاو و گوسفند در منطقه تکاب افشار دیده می‌شود، که بیشتر از نوع شاربن گاوی، شاربن گوسفندی، تب برفکی، شاربن علامتی توأم با پاستورلوز، آنتروتوکسی و آگالوکسی است، و بیماری‌های انگلی مانند: پروپلاسوز، نامیولوز، آنتروتوکسی و آگالوکسی است و بیماری های انگلی مانند: پروپلاسوز، نامیولوز، استرژیلوزریوی، معدی و سایر امراض در آنها مشاهده می‌شود، که در اثر فعالیت همه جانبهٔ اکیپ دامپزشکی تکاب علیه این بیماریها، با واکسیناسیون وغیره سبب خواهد شد که در آینده نزدیک بر رقم آمار آنها افزوده شود.

طیور - طیور نیز به خاطر تولید گوشت و تخم‌مرغ پر آنها پرورش داده می‌شود، و

در تمام روستاها و قرای تکاب نگهداری می‌شود. و انواع طیور مانند: مرغ، خروس، اردک، غاز، بوقلمون و طاووس و غیره در نقاط مختلف منطقه افشار وجود دارد.

تک سمیها - تک سمیها مانند، اسب، استر، الاغ، و شتر در منطقه افشار برای سواری و بارکشی نگهداری پرورش داده می‌شود که تعداد آنها نسبت به سایر دام‌ها کمتر است.

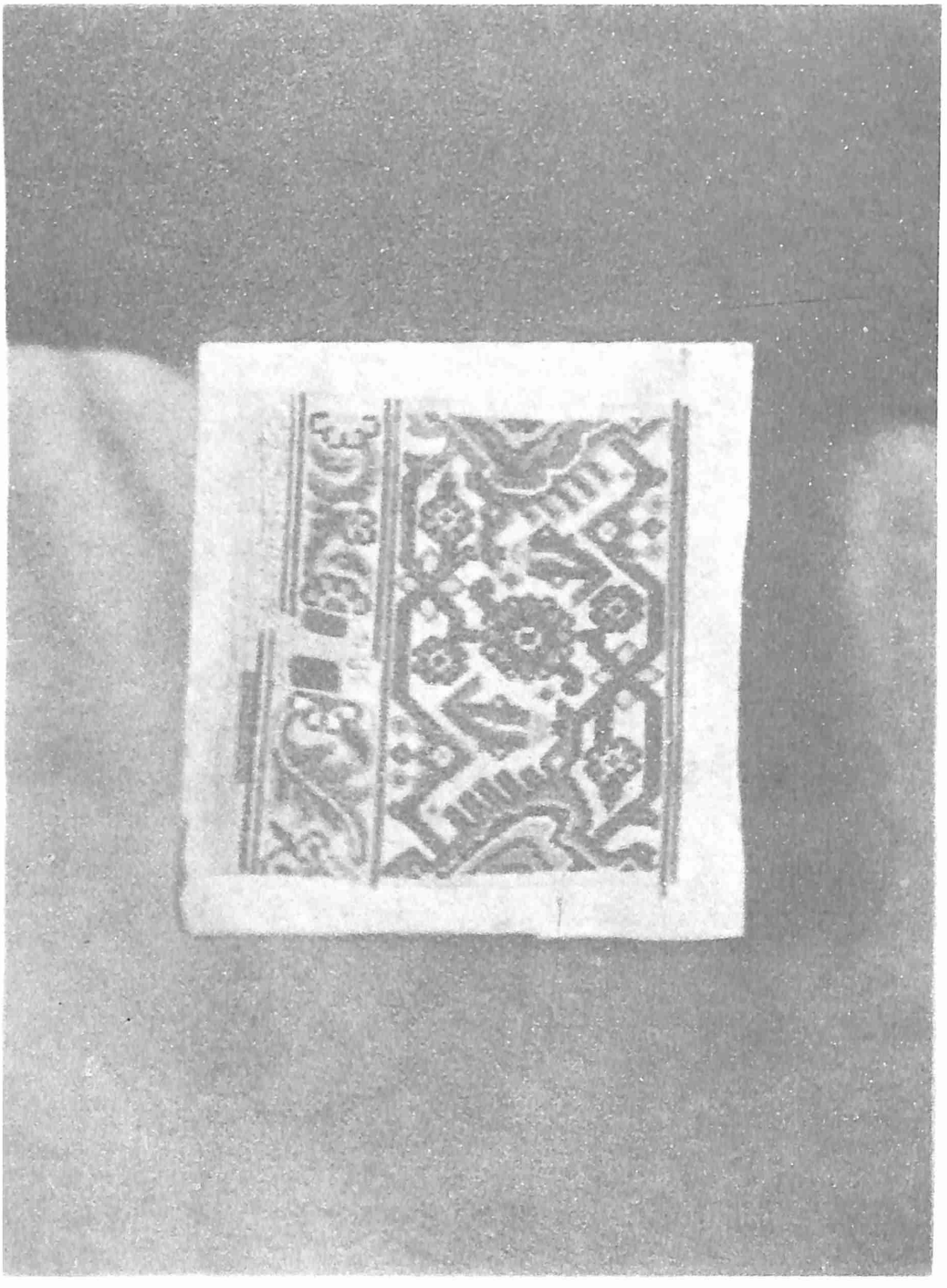

حاشیه چایدانی یا فرهاد میرزائی با متن حوض ماهی

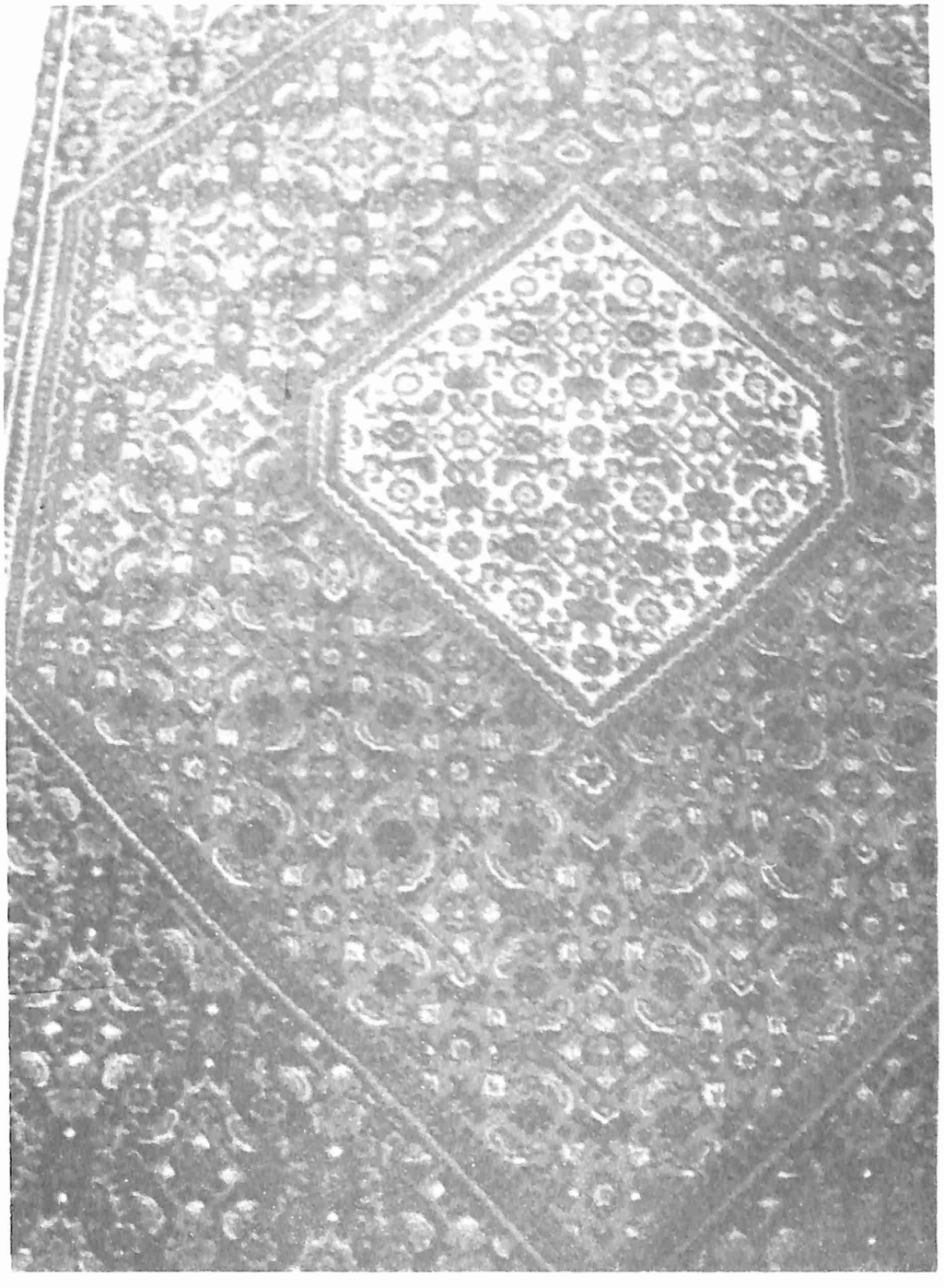

قسمتی از قالی سبک ترنج افشار - تخت لاکی با لچک سرمه ای

نقشه قالی حاجی خانی - اندازه ذرع و نیم و قالیهای بزرگ

نام حاشیه، شاه عباسی اندازه فرش ۳×۲

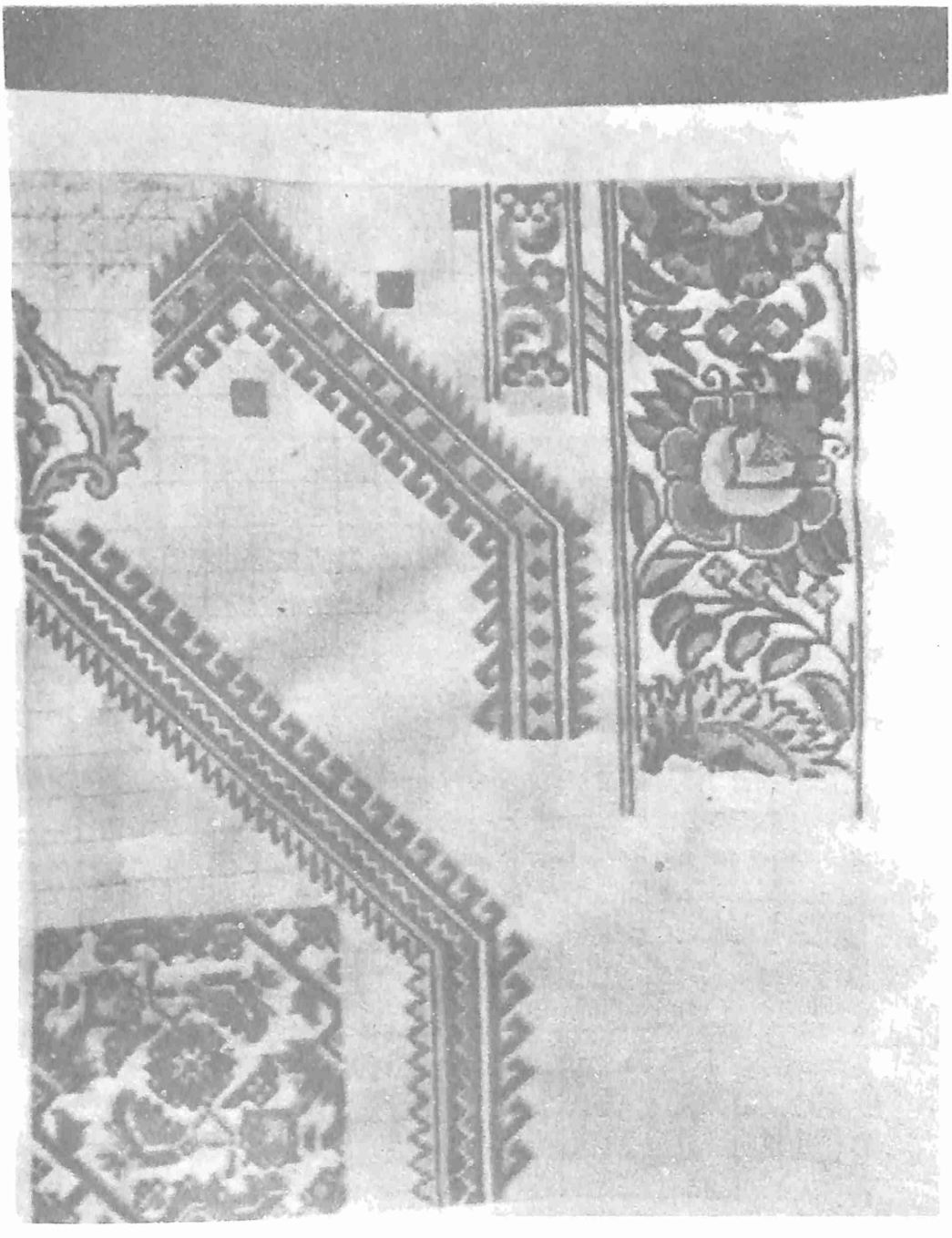

نقشه حاشیه گل سرخی سبک ترنج قوشخا نه متن حوض ماهی اندازه دو ذرعی.

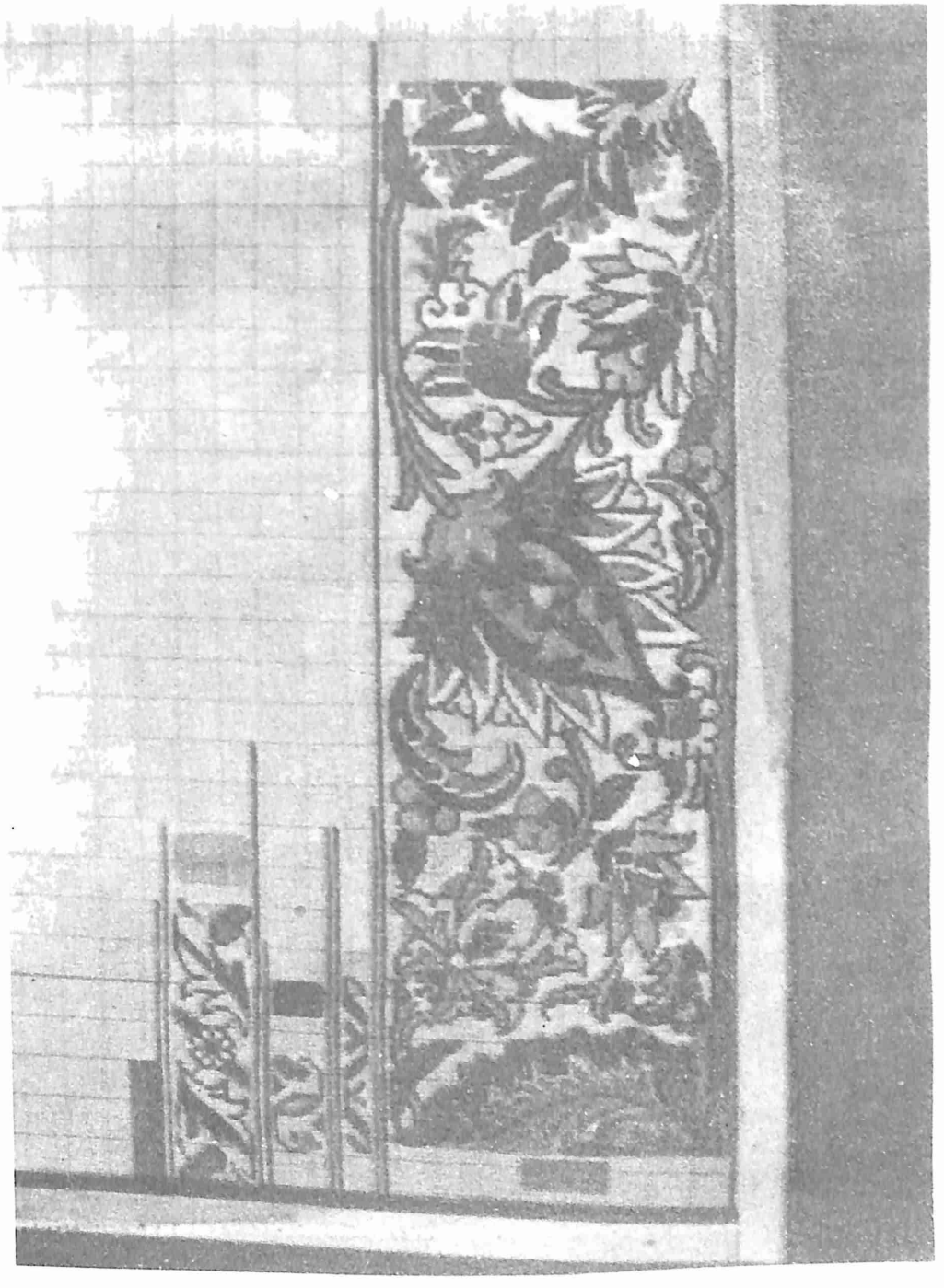

حاشیه شاه عباسی کامل

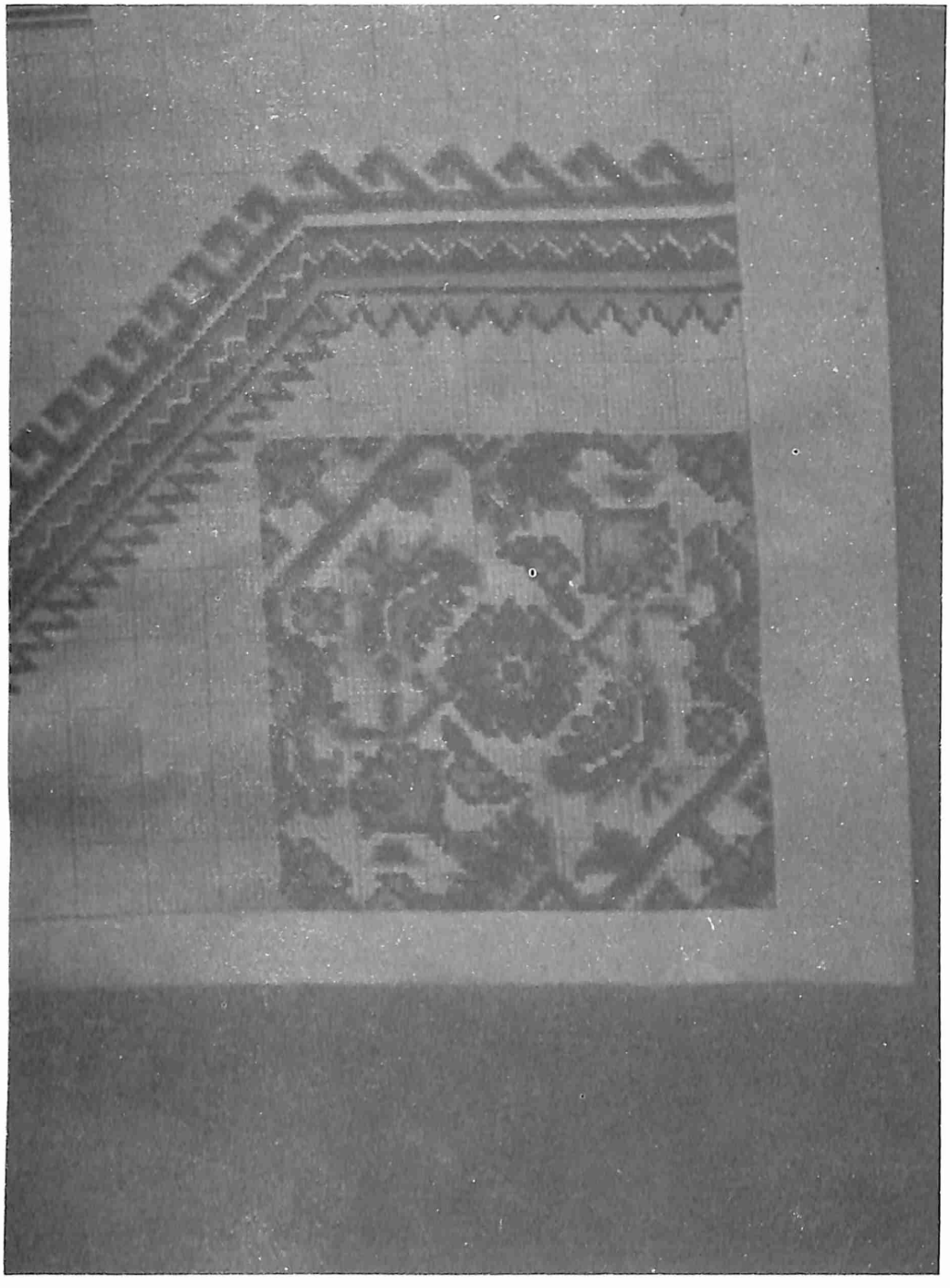

کناره سبک ترنج با حوض ماهی

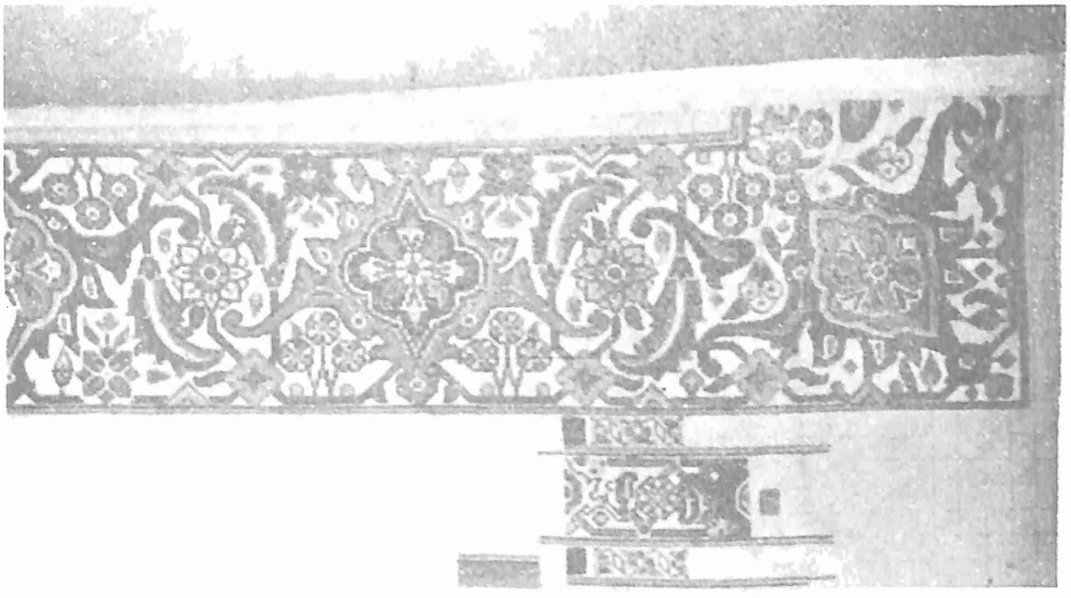

حاشیه اسلیمی - گل گوشه

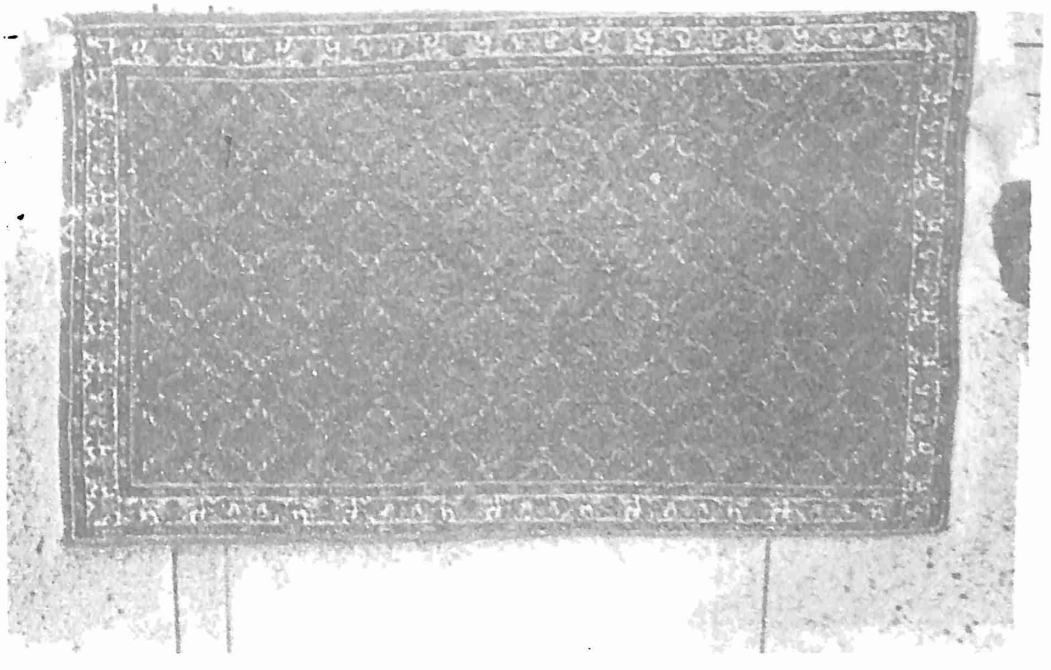

قالیچه ذرع و نیم ساده ماهی افشار تخت لاکی با حوض ماهی

راهها

شهر تاریخی تکاب از نظر موقعیت جغرافیایی طوری قرارگرفته که از هر سو جهت ارتباط با استانهای مختلف کشور با مشکلات بسیاری مواجه می‌گردد، و تاکنون جاده مهمّی که در این شهر ایجاد شود، دیده نمی‌شود. در نتیجه مسافران برای رفتن به شهرستانهای دیگر با شرایط سختی روبرو می‌شوند. البته علت این امر را می‌توان در چندین عامل محیطی و جغرافیایی مشاهده نمود: ۱- صعب‌العبور بودن منطقه، و در چند سال اخیر به علت نداشتن ارتباط بخش به شهرستان‌های دیگر سبب شده است که تاکنون در سخت‌ترین شرایط به سر ببرند. به ویژه مسافران، در فصول بارندگی و زمستانی با ناراحتی مواجه می‌گردند.(۱)

۲- دوربودن این بخش از مرکز استان آذربایجان غربی، که از نظرتقسیمات کشوری تابع آن بوده، و برای انجام کارهای اداری وغیره، با مشکلات زیادی روبرو هستند. در حال حاضر راههای ارتباطی تکاب به مناطق مختلف به شرح زیر است:

۱- تکاب از طریق جادهٔ صائن دژ - میاندوآب - مهاباد به ارومیّه متّصل می‌شود. و فاصله آن حدوند ۲۹۵ کیلومتر می‌باشد. از تکاب تا صائن دژ حدود ۷۰ کیلومتر که شوسه بوده، و صعب‌العبور است، و در فصل زمستان براثر بارش برف زیاد مسدود می‌شود. از صائن دژ تا ارومیّه جاده اسفالته می‌باشد.

۲- تکاب از طریق صائن دژ و میاندوآب، به استان آذربایجان شرقی (تبریز) ارتباط پیدا می‌کند که فاصلهٔ آن حدود ۲۸۴ کیلومتر است.

۳- تکاب از طریق بیجار به استان زنجان مربوط می‌شود، که فاصلهٔ آن حدود ۲۳۹ کیلومتر می‌باشد. البته امروزه تنها جاده مهم و ارتباطی تکاب همین جاده بوده، و تجارت مردم تکاب بیشتر به لحاظ نزدیک بودن بعد مسافت و بعد زمان با این استان انجام می‌پذیرد. در ضمن این جاده اسفالت می‌باشد که در اثر بارش ناهمواری‌ها یی در سطح آن به وجود آمده است.

۴- تکاب از طریق کردستان با سقّز و سنندج ارتباط پیدا می‌کند، که فاصلهٔ آن حدود ۱۹۰ کیلومتر است. این جاده تا رسیدن به جاده اصلی خاکی، و سپس اسفالت می‌باشد.

۵- تکاب از طریق تخت سلیمان نیز با استان زنجان ارتباط می‌یابد، ولی این جاده

۱- مربوط به سالهای ۶۴، ۶۵ (نگارنده)

نیز بسیار نامساعد و صعب‌العبور است، و در صورت مرمّت و آسفالت نزدیکترین راه تکاب به زنجان خواهد بود، و فاصلهٔ آن حدود ۱۷۵ کیلومتر می‌باشد.

معادن

به طوری که در فرهنگ جغرافی ایران (جلد چهارم صحفهٔ ۵۲۶ ذیل احمدآباد، یکی از دهستانهای دوگانه بخش کتاب) می‌خوانیم معادن زرنیخ در یک کیلومتری قریهٔ زرشوران، معدن گوگرد، در قریه گوگردچی که مدتی به وسیلهٔ دولت استخراج شده، و نیز به طور تحقیق معادن سرب و مس و سنگهای معدنی از قبیل: سنگ قوشخانه در قریهٔ قوشخانه و دهات اطراف وجود دارد. معدن زرنیخ زرشوران قبل از جنگ جهانی اول به وسیله انگلیسیها استخراج می‌شده است، آنان بعد از شروع جنگ جهانی ناچار جنس به دست آمدهٔ معدن را از قرار هر کیلو ده شاهی به پیشکار یمین لشکر (علینقی‌خان) واگذار کرده و رفته‌اند. تا اینکه از سال ۱۳۱۸ هـ ش بار دیگر معدن مذکور به وسیلهٔ مهندس مظاهری، و مدتی نیز به وسیلهٔ مهندس اکبری تاکنون شروع به فعالیّت نموده است. از این معدن سه نوع زرنیخ به صورتهای فولادی، شاخه‌ای و خاک درهم استخراج می‌شود. حدود دو سال پیش در جنب معدن زرنیخ زرشوران معدن طلا نیز به وسیلهٔ مهندسی خارجی اهل اسپانیا کشف، و شروع به استخراج و بهره‌برداری گردید، که در هر تن آن از شش (۶) کیلو تا سیزده (۱۳) کیلو طلای خالص به دست می‌آید، به قول حاجی عسگر انصاری، معدن جیوه نیز در روستای یار عزیز به وسیلهٔ مهندس مظاهری کشف شده، ولی اجازهٔ استخراج نیافته است. به قول شادروان یدالله خان‌افشار، در قریهٔ آق دره علیا و سفلی نوعی سنگ مرمر بسیار مرغوب یافت می‌شود که در نوع خود بی‌نظیر است، و محمّدخان سردار بزرگ برای ایجاد روشنایی حمّام قدیم روستای اوغولبیگ از سنگ مرمر مزبور استفاده نموده است. اخیراً معدن سنگ بسیار مرغوب قابل تراش در غرب روستای گنبد به وسیلهٔ شرکت تراورتن استخراج و به تهران و سایر شهرستانها حمل می‌شود. آقای مسعود کیهان در جلد سوّم جغرافیایی مفصّل ایران (ص ۴۴) می‌نویسد:

رگه‌هایی در کوهی که در هر تن ۶۷۰ گرم نقره دارد، مخلوط به آهک (در تخت سلیمان افشار) و آلگار، سولفور دارسنیک و سینابر سولفورد مرکور، در این نقطه هست. به علاوه استبین، سولفوردانتیموان و رگه‌های نقره با کالسیت و فلوراین که در توده میکاشیسیت مخلوط است، نیز یافت می‌شود، و از پانزده تن سرب این محل ۳۶۶ گرم نقره به دست می‌آید.

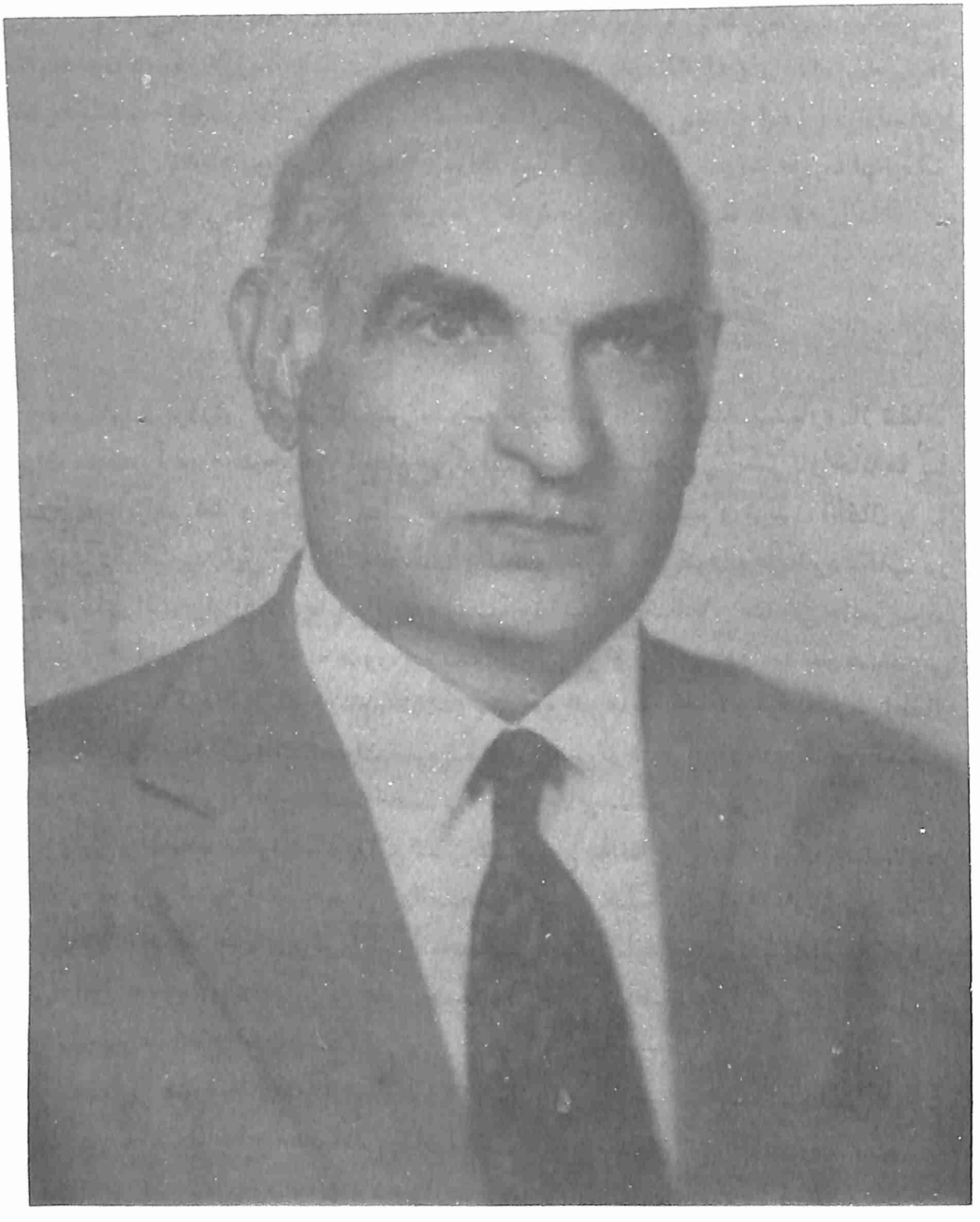

شادروان مهندس مظاهری

فصل شانزدهم

آموزش و پرورش

آموزش و پرورش قبل از تأسیس مدرسه در تکاب افشار مانند بسیاری از نقاط ایران منحصراً در مکتبخانه‌ها انجام می‌گرفت. این مکتب‌ها در بعضی از خانه‌ها یا مساجد دایر می‌شد و یک نفر معلّم به نام ملّایا «آخوند» تعلیم و تربیت اطفال را به عهده می‌گرفت. در این مکتبخانه‌ها غالباً یک نفر تدریس می‌کرد. بجز خود تکاب در روستاهای افشار نیز مکتبخانه‌هایی به وسیلهٔ مدرّسین و ملّاهای محلّی دایر بود. تحصیل اطفال انفرادی یا به صورت دسته جمعی بود، و گاهی دو سه نفر همدرس می‌شدند و شاگردان بزرگ به نام «خلیفه» یکی دو نفر مأمور حاضر کردن درس اطفال کوچک می‌شدند. از مکتب‌داران معروف افشار می‌توان از آخوند ملاعبدالغفّار، آخوند ملّا رجبعلی، آخوند شیخ‌احمد و آخوند حاج ملّاتقی نام برد.

پس از نهضت مشروطیّت اولیّن کسی که شروع به تدریس به سبک جدید، در تکاب نمود، شیخ ابوالحسن ذوالمجدین است. همکاران او عبارت بودند از: میرزاعبدالحسین‌خان صدیق افشار، سلطانعلی خان سلیمانیان و میرزاباقر شکوهی. شیخ‌ابوالحسن ذوالمجدین به علوم جدید، از جمله ریاضیات آشنا بوده، و به زبان فرانسه نیز تسلط داشته است.

نخستین مدرسه‌ای که در سال ۱۲۹۷ شمسی در تکاب به صورت شش کلاسه ابتدایی به همّت حاج حسینعلی خان سردار افشار تاسیس گردید، مدرسهٔ محمّدیه است، این مدرسه بدون وقفه و تعطیل هم اکنون نیز دایر می‌باشد.

مدرسهٔ محمّدیه که اخیراً به (شهید چمران) تغییر نام داده است، از بدو افتتاح تا هشت سال پیش به مدیریّت آقای سیدابوالحسن هاشمی که شخصی فرهنگ دوست

بود، اداره می‌شد. از جمله معلّمینی که مدّتها در تعلیم و تربیت دانش‌آموزان با او همکاری داشتند، عبارتند از: علیرضا خان پاکزاد، میرزاحسن نوعی، نصرت‌اللّه آموزگار، میرزاقربانعلی مینایی، میرزارضاباقری، سیدّ علی علوی، علی‌اصغر مدحی، ابراهیم خدادادی، و از خانمها، خانم ملیحه پاکزاد، مدیر و آموزگار دبستان دخترانه زندسابق، و زهرا هاشمی مدیر و آموزگار دبستان زند سابق تکاب، که زحمات هر تک تک آنها در راه تدریس و تعلیم و تربیت شایستهٔ سپاس و تقدیر است.

تا سال ۱۳۲۰ علی رغم سایر بخش‌ها و شهرها در اثر بی‌توجهی مسؤولان آموزش

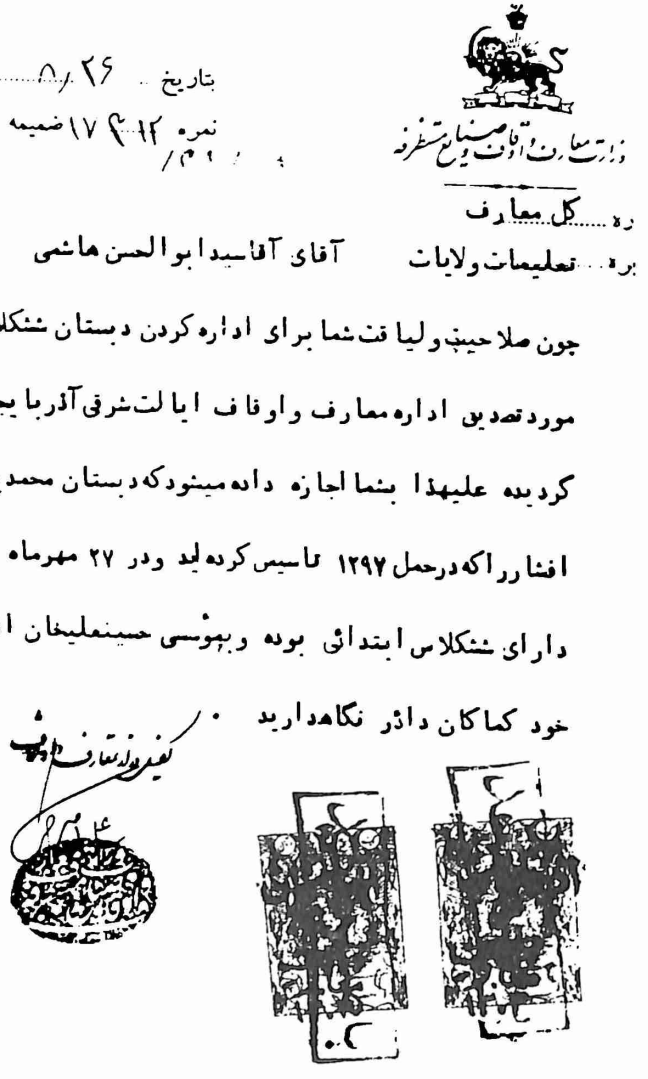

ل- ۶۵

بتاریخ ۲۶ / ۵ ماه ۴ ۱۳۱

نمره ۱۲۴۲۱۷ ضمیمه

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

اداره کل معارف

برده تعلیمات ولایات

آقای آقاسید ابوالحسن هاشمی

چون صلاحیت و لیاقت شما برای اداره کردن دبستان شنکلاسی ذکور مورد تصدیق اداره معارف و اوقاف ایالت شرقی آذربایجان واقع گردیده علیهذا بشما اجازه داده میشود که دبستان محمدیه تکان ق افشار را که درحمل ۱۲۹۷ تاسیس گردیده ودر ۲۷ مهرماه سال ۱۳۰۹ دارای شنکلاس ابتدائی بوده وبهوسی حسینعلیخان افشار است بمدیری خود کماکان داثر نگاهدارید.

تفویض وزارت معارف و اوقاف

تصویر حکم انتصاب آقای سیدابوالحسن‌هاشمی به مدیریت دبستان شش کلاسه محمّدیه

- از طرف کفیل وزارت معادن و اوقاف (آموزش وپرورش)

و پرورش وقت آذربایجان در منطقهٔ تکاب افشار بجز مدرسهٔ ملّی محمّدیه، در زمینهٔ تأسیس مدارس و ایجاد کلاس‌های سوادآموزی هیچ گونه اقدامی به عمل نیامده است. از شهریور ۱۳۲۰ به این طرف نیز آموزش و پرورش آذربایجان مترقّی نبوده، زیرا وخامت اوضاع اجازه نمی‌داده که مدارس جدید تشکیل گردد، و یا ساختمانهایی برای ایجاد مدارس ساخته شود، و یا کلاس‌هایی علاوه گردد. در حقیقت رؤسای آموزش و پرورش وقت، پس از شهریور ۱۳۲۰ به این طرف فقط درصدد آن بودند که صورت ظاهر آموزش و پرورش را چنان که لازم است حفظ نمایند. زیرا در آن موقع نواقص و مشکلات چه از حیث کمی معلم و چه از جهت نقصان بودجه و آشفتگی امور اقتصادی و ترقّی سرسام‌آور اجناس و نارضایتی کارمندان زیاد بود.

در سال ۱۳۲۷ شمسی به همّت آقای سیدابوالحسن‌هاشمی که در آن اوقات نمایندهٔ آموزش وپرورش (فرهنگ) وقت تکاب بود، مدرسهٔ دخترانه‌ای به نام دبستان زند تأسیس گردید، و در سال ۱۳۲۸ مدرسهٔ دیگری به نام دبستان دانش در روستای موقوفهٔ یولقون آغاج تأسیس یافت، و نیز در سال تحصیلی ۱۳۳۱-۱۳۳۰ براثر اقدامات آموزش و پرورش مراغه، رشیدالدّوله (حسن‌خان افشار) یک دستگاه دبستان در روستای دورباش، و ساعدالسلطان (فتحعلی خان افشار) در تکاب یک دستگاه ساختمان جهت تأسیس دبیرستان احداث و به آموزش و پرورش اهدا کردند.

و نیز در همین سال به اهتمام افتخار الملک (یحیی‌خان افشار) و فرزندش یداللّه خان افشار دبستانی در روستای اوغولبیگ ساخته شد. در سال تحصیلی ۱۳۳۳-۱۳۳۲ کلاس اول دبیرستان در تکاب دایر گردید. نخستین رئیس دبیرستان مزبور شمس مفرّسه بود. و در سال تحصیلی ۱۳۳۵-۱۳۳۴ ریاست دبیرستان سعدی تکاب را آقای حسن‌انوری که جوان فاضل و فعالی بود، با همکاری آقایان، میرزا حسن نوعی، محمّد خالقی، نصرت‌اللّه ضیایی، برگریز و احمد شاکر به عهده داشت، و در همین سالها نمایندهٔ آموزش وپرورش تکاب میرزا قربانعلی مینایی بود. در سال ۱۳۴۰ آموزش وپرورش تکاب از آذربایجان شرقی منتزج و تابع آذربایجان غربی گردید.[1] در این سال اولین رئیس آموزش و پرورش، بقیه در صفحه ۸۸ می باشد

۱- بخش‌های شاهین دژ و تکاب بر حسب تصویب نامهٔ مشاره $\frac{۱۲/۲۷۳۷۰}{۳۹/۱۰/۸}$ هیئت وزیران جزء شهرستان میاندوآب از استان چهارم (آذربایجان غربی) گردیده است. ص ۶ سالنامه فرهنگ آذربایجان شرقی. گزارش از فعالیت‌های سال تحصیلی ۱۳۳۸.

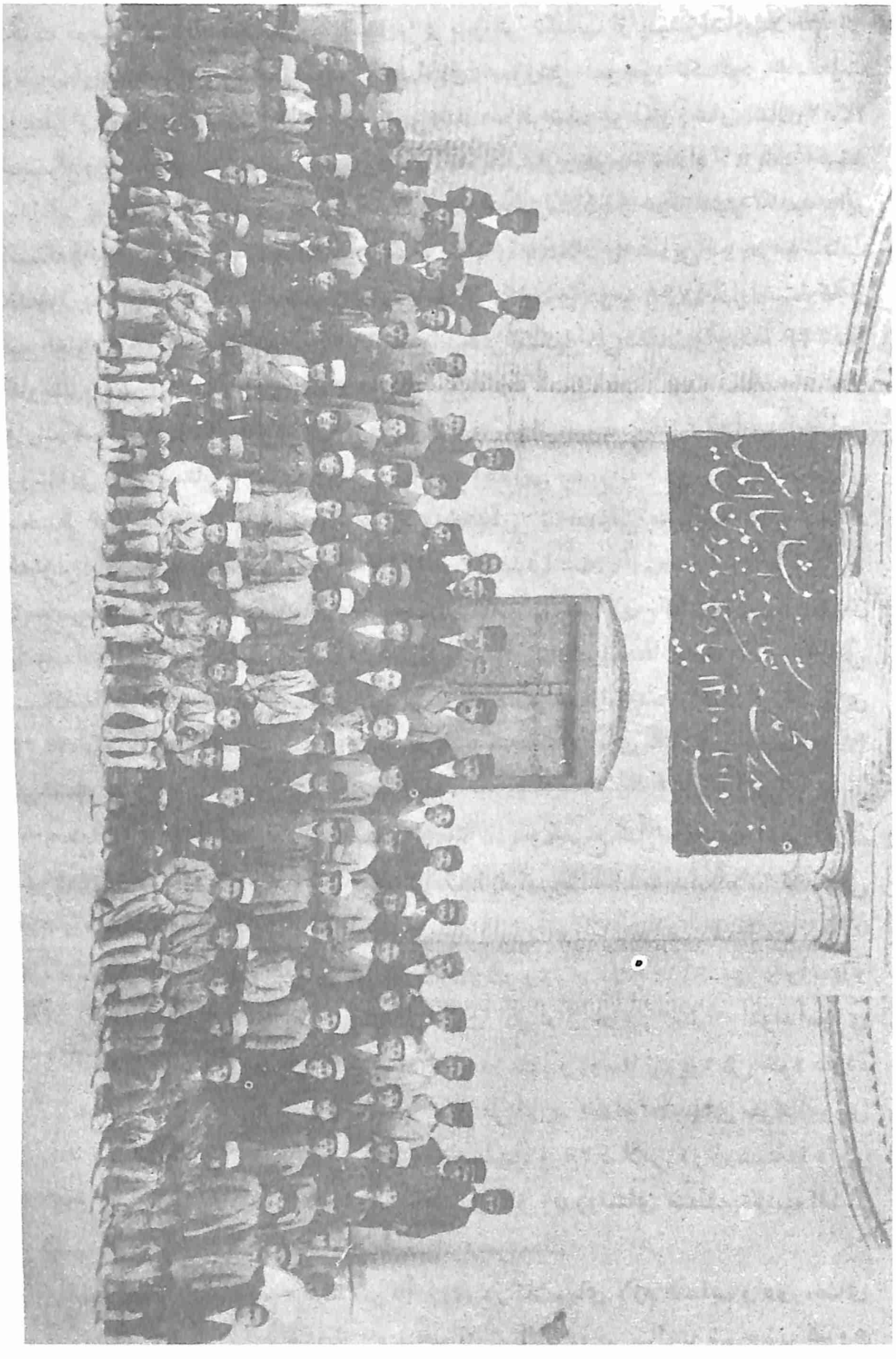

مدیر و معلمین و دانش آموزان دبستان محمدیه - در خردادماه ۱۳۱۰ به یاد پانزدهمین سال تاسیس

تکاب مجیداکبریان بود. امروزه آموزش و پرورش تکاب از پیشرفت ملاحظه‌ای برخوردار نیست، زیرا شک نیست که فضاهای آموزشی موجود تکافوی جمعیّت فزاینده و روزافزون تکاب و حومه را نمی‌دهد. مع‌الوصف برطبق آمار سال ۱۳۶۴ مجموع واحدهای آموزشی مشغول به کار تکاب افشار وحومه، تعداد ۸۱ باب است، و از این تعداد ۱۶ باب مدرسه از دبستان گرفته تا دبیرستان در خود شهر تکاب دایر است، و نیز تعداد ۵۹ باب دبستان و تعداد سه باب دبستان راهنمایی در حومه تکاب مشغول به کار می‌باشد، و جمع کلّ دانش‌آموزان تکاب و حومه ۹۷۴۸ نفر است، که از این تعداد ۶۹۸۲ نفر را پسر و ۲۷۶۶ نفر را دختر تشکیل می‌دهند، و جمعاً ۳۴۶ نفر کارمند و دبیر و آموزگار در سطوح مختلف کلّیهٔ کادر آموزشی شهر تکاب اشتغال دارند. هم اکنون (سال ۱۳۷۵) که این کتاب آمادهٔ چاپ مجدّد است، مدارس ابتدایی روستایی ۱۸ دبستان دخترانه، تعداد مدارس ابتدایی دخترانهٔ شهری ۱۴، کلاسهای مختلط ۵۶، جمع ۸۸ عدد، تعداد مدارس راهنمایی تحصیلی پسرانه ۱۹ و تعداد مدارس راهنمایی تحصیلی دخترانه ۸، جمع ۲۷ عدد است.

دبیرستان دخترانه یک (۱)، دبیرستان شبانهٔ بزرگسالان یک (۱) و دبیرستان پسرانه دو (۲) جمع چهار (۴) عدد. تعداد دانش‌آموزان دبیرستان دختران ۹۲۸ نفر، پسرانه ۱۸۶۰ نفر، جمع ۲۷۸۸ نفر است. تعداد دانش‌آموزان پسر راهنمایی شهری ۲۸۳۳، راهنمایی روستایی ۲۲۸ نفر، راهنمایی دخترانه شهری ۱۴۳۹ و جمعاً ۴۵۰۰ نفر است.

جمع کلّ مختلط آموزگاران روستایی ۲۰۸ نفر، و جمع کلّ مختلط آموزگاران شهری ۲۴۷ نفر غیر مختلط ۲۱۴، جمع کل ۶۹۶ نفر می‌باشد. تعداد معلّمان راهنمایی ۳۴۳ و دبیران دبیرستان ۱۴۸ نفر است. تعداد دانش‌آموزان ابتدایی روستایی ۵۳۵۱ نفر، و تعداد دانش‌آموزان ابتدایی شهری ۶۸۴۵ نفر و در جمع ۱۲۱۹۶ شهر و روستا و تعداد کلّ دانش‌آموزان منطقه ۲۲۰۰۰ نفر است. در حال حاضر نهضت سوادآموزی تکاب حدود ۱۲۱۴ نفر از خواهران و برادران را در شهر و روستا زیرپوشش خود دارد، و در باسواد کردن آنان کوشش بی‌وقفه به عمل می‌آورد. تعداد کلاسهای سوادآموزی جمعاً ۶۷ باب است، که تعداد ۱۹ کلاس در شهر، و ۴۸ کلاس در روستاها دایر می‌باشد. بر طبق آمارگیری نهضت سوادآموزی، از ۵۰ روستای منطقه تکاب افشار ۶۴ درصد ساکنین این منطقه از داشتن سواد محرومند.

در حال حاضر فعالیّت نهضت سوادآموزی در کلاسهای لازم التّعلیم و دوره‌های مختلف مقدماتی و تکمیلی و پایانی و پنجم بزرگسالان در هر سال به شرح زیر شروع

و پایان می‌پذیرد:

هر ساله نهضت سوادآموزی در دو نیمه شروع به فعالیّت می‌نماید. نیمهٔ اول از اول فروردین تا پایان اردیبهشت ماه شروع به ثبت نام دورهٔ مقدماتی و تکمیلی می‌نماید، و تا پایان شهریور، این کلاسها به اتمام می‌رسند. و در نیمهٔ دوم سال ثبت نام دوره‌های مختلف اعم از لازم‌التّعلیم و پنجم بزرگسال و پایانی و مقدّماتی تکمیلی از آغاز مهر و تا پایان سه ماههٔ اول سال بعد ادامه می‌یابد. ثبت نام دورهٔ مقدماتی و تکمیلی و پایانی پنجم بزرگسال با مراجعه به درب منازل از طریق آموزشیاران نهضت، با همکاری کادر اداری انجام می‌پذیرد. وکلیهٔ امتحانات نوبت سوم دوره‌های مختلف نهضت سوادآموزی و لازم التعلیم به صورت نهایی از طریق اداره انجام می‌گیرد، و اعلام نتایج و ثبت نام و صدور کارنامه‌ها نیز برعهدهٔ اداره است.

تربیت بدنی

برای نخستین بار در حوالی سال ۱۳۱۸ هـ ش اساس ورزش باستانی به اهتمام شادروان سیدابوالحسن هاشمی با اجاز کردن محلّ دو اتاق مرحوم سیدبشر رضوی گذاشته شد. سپس با پیش کسوتی و مربیّگری سیّد محمّد جمالی و شادروان اسعدی، چند تن که ابتدا عبارت بودند از: احمدمختاری - رضا اخلاقی - محمّداسلامی - مشهدی ستّار فتحعلی بیگلو و ... به مرشدی حاج احمد احمدی، ورزش باستانی در شهر کتاب آغاز به فعالیّت نمود. در سالهای ۱۳۲۱، ۱۳۲۲ شـ با ترتیب دادن جشنی از این ورز ش استقبال گرمی از سوی قشرهای مردم تکاب به عمل آمد، و موجب اشتیاق و دلگرمی ورزشکاران باستانی شد. وسایلی که در انجام دادن این ورزش به کار می‌رفت عبارت بود از: لنگ، تخته شنو، میل، کبّاده و هالتر به علاوه ورزشهای ژیمناستیکی نیز در آنجا مرسوم و معمول گردید.

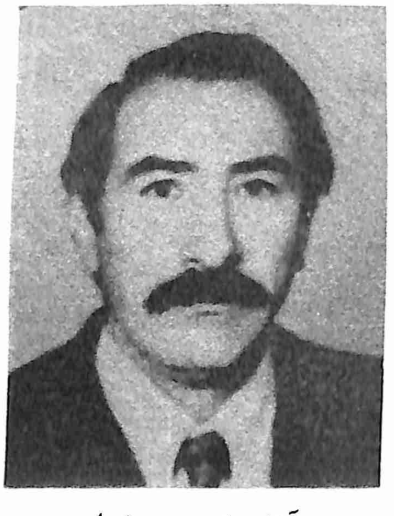

آقای احمد مختاری

مدتها بعد، رسول محمّدیاری چون خود به ورزش علاقهٔ زیاد داشت، بـه جـمع ورزشکاران باستانی پیوست، و به تاسیس باشگاه ورزش بـاستانی و سـایر ورزشـها اقدام مؤثر نمود[۱]. در سال ۱۳۴۱ ش ادارهٔ آموزش و پرورش تکاب با اسـتفاده از زمین اهدایی مرحوم ساعد السلطان (فتحعلی افشار) به تأسـیس سـاختمان تـربیت بدنی در جوار فرمانداری فعلی پرداخت، و عدهٔ زیادی در آنجا به انواع ورزش روی آوردند و در زمینه‌های مختلف ورزشی از جمله ورزش باستانی، پینگ پـونگ، دو، بوکس، فوتبال، والیبال و کشتی فعالیّت کردند. فراموش نباید کرد مجید اکبریان رئیس آموزش وپرورش وقت تکاب تلاش پویایی در بنیان این استادیوم ورزشـی از خـود نشان داد. در این باشگاه عدهٔ زیادی در رشته‌های گوناگون ورزشی خاصّه در رشته کشتی فرنگی به موفقیت‌های چشمگیری نایل آمدند.

شادروان اسعدی

از جملهٔ ورزشکاران جوان کشتی که برای اوّلین بار در دیگر شهرستان استان، بـا شکست دادن حریف مقام اول را به دست آورد، نصرت‌اللّه نقدی کارمند بازنشستهٔ فعلی فرمانداری تکاب بود. فرض‌اللّه ظریفی که خود ورزشکار و جوان فعالی بود، با داشتن شغل معلّمی مسؤولیّت تربیت بدنی تکاب را به عـهده داشت. چـون در اثـر ازدیاد روزافزون جـمعیّت و تـعداد ورزشکـاران اسـتادیوم مـذکور ظـرفیّت فـعالیّت نداشت، لذا با واگذاری زمین از سوی مرحوم فتحعلی افشار اسـتادیوم دیگـری بـا زیربنای کافی و زمین وسیع ورزشی در شمال بخش تکاب تأسیس یافت، و به آموزش ورزشکاران در زمینه‌های مختلف ورزشی پرداخت. تاکنون تربیت یـافتگان تـربیت بدنی تکاب کمال کوشش را در پیشرفت رشته‌های گوناگون ورزشی - بخصوص در رشته‌های فوتبال و بوکس و کشتی در سطح استان و کشور به کار برده - و با دریافت

۱- راوی آقای احمدمختاری یکی از ورزشکاران پیش کسوت ورزش باستانی تکاب.

مدالهای نقره و طلا - مایهٔ افتخار و سرافرازی مردم شهرستان خود شده‌اند. و در حال حاضر مسؤولیّت تربیت بدنی تکاب را سیدجواد حسینی به عهده دارد.

سایر ادارات و سازمانهای دولتی بخش تکاب عبارتند از: فرمانداری، پاسگاه ژاندارمری، سرجنگل بانی، دخانیات، کمیتهٔ امدادامام خمینی، دادگاه حقوقی مستقّل ۲، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ادارهٔ حج و زیارت و اوقاف، شهرداری، مرکز بهداری، بیمارستان شهدا، هلال‌احمر، اداره برق، مخابرات، سازمان تعاونی روستایی، مجتمع خدمات حمایتی، بنیاد شهید انقلاب اسلامی، دادسرای انقلاب اسلامی، ادارهٔ آبیاری، اداره ثبت احوال، ادارهٔ کشاورزی، جهادسازندگی، نهضت سوادآموزی، ادارهٔ اقتصاد و دارایی، پاسگاه محیط زیست، بانک ملی، بانک تجارت، بانک ملت، بانک کشاورزی بانک استان و بخش راه.

دبیران و آموزگاران سابق تکاب از سال ۳۷ به بعد که در تکاب به خدمت صادقانه مشغول بوده و به اعتلای آموزش و پرورش منطقه کوشیده‌اند عبارتند از: شادروان مسیب غلامی، رضاخیری زاده، غلامرضا جمشیدزاده، علی قراخانی، عبداللّه پیشکاری، محسن صادقیان، فاضل گرامی فتحعلی تحسینی، علینقی محمّدی برنجه، فاضل گرامی محمّد محمّدی، رئیس آموزش وپرورش سابق تکاب و صاین دژ، فاضل گرانقدر احمد امامی افشار، فرض‌اللّه ظریفی، عیسی حقیقت، اسماعیل حمدی، سیف‌اللّه دودانی، باقر شعبانی، یداللّه مینایی، عین‌اللّه علوی، رحمت‌اللّه علوی، ابراهیم تدین، احمدکشاورز، مجید کفاشی، رضا اسلامی، علی محمّدی برنجه نگارندهٔ کتاب وعلی اوسط پرچمی که در پستها و سمتهای حسّاس و مهمّ بخصوص در وزارت آموزش و پرورش خدمت نمود.

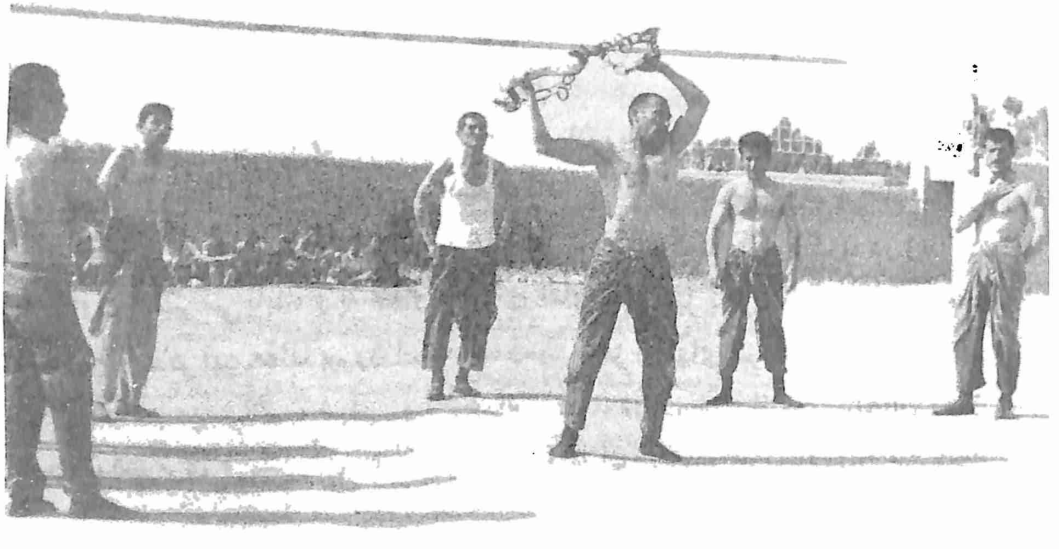

عده ای از ورزشکاران ورزش باستانی تکاب

فصل هفدهم

دین

دین مردم تکاب افشار اسلام ۲/۳ پیرو مذهب شیعه، ۱/۳ آن سنی می‌باشند و بقیه اهل حقّ می‌باشند. پیروان این سه مذهب به طور مختلط و با حسن سلوک باهم زندگی کرده، و تاکنون هیچ گونه اختلاف و مخاصمه‌ای بین این سه گروه به وقوع نپیوسته و ازدواج سنّی، شیعه واهل حق نیز مطابق قوانین شرعی مرسوم است. مردم تکاب افشار بسیار مذهبی و اعتقاد آنان به خاندان نبوّت و امامت و عزاداری و نذر واحسان در ماههای محرّم و رمضان زیاد است. در مراسم به طور دسته جمعی شرکت می‌کنند، و در غم و شادی یکدیگر شریک می‌گردند.

زبان

زبان رایج افشار با کمی تفاوت در لهجه همان زبان ترکی آذربایجان است. لیکن در این زبان تلفّظ حروف به طور صحیح و کامل و کتابی ادا می‌شود. برخلاف مردم سایر نقاط و شهرهای آذربایجان که حروف (ق)، (ر)، (گ)، (ل)، (ک)، در زبان آنها به تفاوت تغییر می‌یابد، و به علاوه پاره‌ای تفاوتهایی نیز با زبان ترکی آذربایجان دارد، که از ذکر این مقال بیرون است. همچنین بجز زبانهای کردی و ترکی، زبانهای دیگری مانند موسولانی، شرانی و زخورانی و ... در بعضی از روستاهای تکاب همچون شیرمرد، عربشاه آق اتاق، احمدآباد و قازان کندی و عربشاه رایج می‌باشد.

فصل هجدهم

وجه تسمیهٔ تکاب وافشار

مرکز قسمت مهمی از افشار شهر تکاب می‌باشد که در ۶۰ کیلومتری صائن دژ واقع شده است، و تکاب به معنای آب باریک و زمینی که آب کم و باریکی در آن باشد آمده است. تکاب به صورت اسم مرکب به معنی دره، زمینی که در بعضی از جاههای آن آب فرو رود واز جای دیگر برآید. نام قبلی تکاب تا حوالی سالهای ۱۳۱۶ و ۱۳۲۰ شمسی تیکانتپه بوده است، و این به علت وجود خارهای اطراف شهر می‌باشد.(۱)

درگذشته یعنی تا اواخر دوره صفویّه ساری قورخان که به صورتهای ساروغورقان و ساروقورخان هم ضبط شده است با توجّه به اسناد و مدارک به جا مانده از دورهٔ سلسلهٔ صفوی مرکز تکاب افشار بوده و تکاب افشار تا آن روزگار به الکهٔ ساروقورغان معروف بوده است و اکنون ساروقوخان (sari-yorxan) ضبط شده، به دیهی که در ۱۸ کیلومتری غرب تکاب قرار دارد اطلاق می‌شود. دیه مزبور دارای ۱۲۵ سکنه است. اهالی ده عموماً سنی بوده و زندگی خود را به زراعت می‌گذرانند. هوای آن معتدل و

---

۱ - در جغرافیا ی آذربایجان غربی پیکان تپه را نیز به تیکانتپه افزوده‌اند. در صورتی که این کلمه فارسی با ترکی محلی تکاب بیگانه است. معلوم نیست این واژه یا نام از کجا آورده شده است؟در کنار نام تیکانتپه قرار گرفته و به علاوه در هیچ یک از گوشه‌های دستگاههای موسیقی ایرانی کلمه یا گوشه‌ای به نام «تکاب» وجود ندارد. شگفت آنکه نگارنده روزی در سازمان کتابهای درسی از کتابهای جغرافیا ی مربوط به آذربایجان غربی دیدن می‌کردم دیدم تیزجه که نام یکی از روستاهای مهمّ و مصفای تکاب است «قزجه» نوشته و با اینکه املای درست آن را موکّداً متذکر شدم ولی بعد از مدتی مشاهده کردم که نام آن روستا باز متأسفانه به غلط «قزجه» نوشته شده است!!

در گذشته مالاریایی، ومحصول آنجا نیز غلّات، بادام، حبوبات و گرچک و گندم است. و آب ده نیز از چشمه‌های اطراف تامین می‌شود. به فاصله کمی از این دیه آثار قلعه‌ای عظیم بر روی پشتهٔ طبیعی نظر هر بیننده را به خود جلب می‌کند. به علّت وجود پرتگاههای صعب و مخوف در اطراف دژ، به آسانی نمی‌توان به آنجا وارد شد. و از آبادی ساروقوخان با پای پیاده و به دشواری می‌توان بدانجا رفت. این دژ به قول باستان‌شناس گرامی حسن قره‌خانی اهمیت فوق‌العاده و نیاز به بررسی عمیق دارد. ظاهراً این دژ از دوران پیش از تاریخ مرکز تمدنهای هزارهٔ اول بوده، و از عصر ماد تا دورهٔ ساسانی، اقوام محلی در آنجا سکونت داشته‌اند. نظر به موقعیت طبیعی خاص، در ادوار اسلامی مورد توجه طوایف گوناگون قرار گرفته، و بیشتر اکراد در آن پناه می‌گرفته‌اند.

در حال حاضر قدیمی‌ترین اخبار مربوط به ساری قورخان را می‌توان در کتاب حافظ ابرو، در ذیل جامع‌التّواریخ ملاحظه کرد. و برطبق مندرجات آن در حدود سنهٔ ۷۷۷ هـ‌ق فرمانروایی این ناحیه و همچنین منطقه جغتو، در دست شخصی تورسن نام بوده، و قلعهٔ ساری قورخان به او تعلّق داشته است. و در این باره شهاب‌الدّین عبدالرّشید می‌نویسد: «ذکر آن که اصفهان شاه که از ارکان دولت و اعیان مملکت شاه شجاع بود، و ولایت ارمنیّه و اشنه بدو مفوّض گشته بود، در آن ولایت بود و از خویشان امیر عادل (آقا) شخصی تورسن نام در ولایت جغتو[۱] و ساروقورقان می‌بود، وقلاع ساروقورقان (به او) تعلّق داشت، و بر سبیل تفحّص ولایت بیرون آمد. اصفهانشاه از ارمینه متوجّه تبریز شد، و درکنار آب جغتو به هم رسیدند. و اصفهانشاه بر اسباب و عدّت و زوربازوی خود به غایت مغرور بود. او را به چیزی نگرفت. و به مقابلهٔ او ایستاد. ناگاه تورسن به او حمله کرد و در صدمهٔ اول او را دستگیر کرد و به قلعه فرستاد، و اموال و اعمال او را در ضبط آورد. چون این خبر به شاه شجاع رسید، سراسیمه و بی‌خودگشت.» در سال ۷۹۵ هـ‌ق ساروقورغان (ساری قورخان) به وسیلهٔ امیرتیمور با خاک یکسان شد. و چندی بعد شخصی به نام صارم کرد، از حکّام مکری آنجا را بهترین پناهگاه دانسته، و پس از تعمیر مرکز حکومت خود قرار داد. این زمان مقارن اوایل سلطنت صفویّه است که قلعهٔ مزبور وضع نابسامانی داشته و صارم برخوردهایی نیز با قشون شاه اسماعیل داشته است. در تاریخ حبیب السیّر چنین آمده است: «به مسامع اشراف‌اعلی (شاه اسماعیل) رسید که صارم کرد با جمعی از قطاع

---

۱ - منطقه جغتو حوالی رود جغتو (زرینه رود فعلی) است.

الطّریق کردستان در ساروقورقان رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فریق را سرمایهٔ معاش ساخته، دفع شر آن بداختر بر ذمهٔ همت پادشاه هفت کشور واجب نموده، بدانجا نهضت فرمود. و صارم چون از توجه لوای کشورگشا وقوف یافت، چاره منحصر در فرار دانسته، احمال و اثقال برجای بگذاشت و به مضمون (مَنْ نَجی بِرأسِهِ فَقَد رَبِحَ) عمل کرده علم عزیمت به جانب عقبات سخت و بیشه‌های پردرخت برافراشت».[۱]

محاربهٔ صارم با اندکی تغییر در کتاب شرفنامه بدلیسی آمده است که عیناً به نقل آن می‌پردازیم:

«امیرسف‌الدّین به عالم آخرت شتافت از او صار و باباعمر دو پسرماند. صارم ابن سیف‌الدّین مکری چون قایم مقام پدر شد، شاه اسماعیل صفوی به عزم تسخیر ولایت مکری، و قلع وقمع ایشان چند دفعه لشکر برسر او فرستاده در میانهٔ او و قزلباش به کرّات محاربات واقع شد. هر مرتبه صارم مظفر و منصور شده، شکست بر قزلباش افتاد. و تا شهوراثنی عشر و تسعمایه (۹۱۲ هـ ق) که شاه اسماعیل قشلاق در خوی فرمود، طایفهٔ شاملو را به سرداری عبدی بیگ والد دو رمیش خان و صاروعلی مهردار به جنگ صارم فرستاد هر دو سردار با لشکر بی‌شمار بر صارم رفته محاربهٔ عظیم دست داد و هر دو سردار با خلق بسیار از اعیان شاملو به قتل آمد و صارم برایشان غالب صرف شد. آخرالامر به اتّفاق امر او حکام کردستان اطاعت آستانهٔ سلطان عالیشأن کسری نشان، سلطان سلیم خان نموده از تحکم قزلباش خلاص گشته، در تاریخی که سلطان معدلت نشان سلطان سلیمان خان بر سریر و اورنگ قیاصره روم جلوس همایون فرمود، صارم به عزعتبه بوسی روانهٔ درگاه گیتی پناه شده، به نوازشات شاهانه عز اختصاص یافته ولایت و نواحی که از پدر بدو انتقال یافته بود، به طریق اقطاع[۲] تملیکی بدو ارزانی فرموده نشان مکرمت عنوان سلطانی شرف نفاذ پیوست. و اجازهٔ انصراف حاصل کرده به وطن مالوف و مسکن معروف عودت نمود»[۳] و بالاخره صارم، در موطن خویش ساری قورخان درگذشت و از او سه پسر به نامهای

۱- تاریخ حبیب‌السیر، به تصحیح دکتر محمّد دبیرسیاقی، از انتشارات کتابفروشی خیام، ج دوم، ص ۴۸۳ تهران.

۲- نگاه کنید به کتاب اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی و سلجوقی، تالیف دکتر حسن انوری، ج ۱ ص ۶۸. چ دوم، چاپخانه مهارت، تهران، ۱۳۷۳ ش.

۳- شرفنامه بدلیسی، ص ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰.

قاسم، ابراهیم و حاجی عمر باقی ماند، لیکن هیچ کدام از عمر و دولت خویش تمتع نیافته، و در اول و بهترین اوقات زندگانی درگذشتند، از پسرعموهای او رستم ابن بابا عمرابن سیف‌الدین، سه پسر به‌نامهای شیخ حیدر،میرنظر،میرخِضِربه جای مانده‌بود.

بعد از این واقعه موقعیت طبیعی ساری‌قورخان در سال ۱۰۰۲ هـ‌ق توجه امیرپاشا آخرین حکمران مکری را به خود جلب نمود. و پسر بزرگ او یعنی شیخ حیدر سعی فراوان در مورد رونق و آبادانی آنجا به عمل آورد.(۱)

در زمان شاه عباس بزرگ حکومت ساری قورخان به اشخاص مختلفی واگذار گردیده است. و این منطقه با گاورد(۲) حکومت نشین مستقلی تشکیل می‌داده است. صاحب عالم آرای عبّاسی ضمن شرح وقایع سال بیست ودوم سلطنت شاه عباس می‌نویسد: حاکم ساروقورغان که چهارصد جنگی در اختیار داشت به امر شاه به منظور ایجاد وحدت عازم کردستان گردید. در سال بیست و ششم سلطنت همین پادشاه اکراد بانه سر به شورش برداشتند، و قتل و غارت زیاد نمودند. شاه ناچار سار و سلطان بیگدلی حاکم ساروقورخان را با فوجی از مبارزان شاملو به قلع و قمع آنان فرستاد. سارو سلطان قلعهٔ اسکندر را گرفته قریب هفتصد تن از آنان را کشت.

بر طبق فرمان شماره ۲ که شرح آن را خواهیم آورد، شاه سلیمان صفوی حکومت ساری قورخان را از تاریخ ۱۱۰۳ هـ‌ق به ملک زکریا ولد ملک میرزا واگذار کرده و او در مقابل این عطیّهٔ شاهانه مقدار پانزده عدد اشرفی پیشکش پادشاه کرده است. به استناد بر روایاتی که سینه به سینه نقل گردیده نادرشاه افشار برای دستگیری یاغیانی که به قلعه ساری قورخان پناهنده شده بوده‌اند مدت دو ماه قصد گشودن این قلعه را داشته لیکن چون از فتح آن عاجز می‌ماند، در توجیه عدم موفقیّت خود می‌گوید: «ساری قورخان جهانه گلمیب.» گویی ساری قورخان به جهان نیامده است. و هم اکنون نیز اهالی منطقه افشار هنگام انصراف از کاری که انجام آن به آسانی مقدور نیست به این مثال تمسّک جسته به زبان ترکی محلّی می‌گویند:

«ساری قورخان جهانه کلمیب»

شهرستان تکاب دارای دهها آثار تاریخی قبل و بعد از اسلام است. مانند تخت سلیمان که در ۴۵ کیلومتری شمال شرقی تکاب واقع شده و مرکز آتشکدهٔ بزرگ

۱- شرفنامهٔ ص ۳۸۱.

۲- گاورد قلعه‌ای بوده است نزدیک سلطانیه. رجوع شود به ذیل جامع‌التواریخ، عبدالرشید خوافی، ص ۲۲۱، ۲۵۰.

ساسانی به نام (آذرگشنسب)، یکی از آتشکدهٔ اعظم و معروف ساسانیان است، که به صورت تپه‌ای با ۲۰ متر ارتفاع از سطح زمین و قاعدهٔ شبیه بیضی است. یکی از مناطق پراکندگی تمدن‌های هزارهٔ اول پیش از میلاد همین ناحیه است. آثار آن در بالای کوهی به نام زندان سلیمان، در ۳۸ کیلومتری شمال تکاب مشهود است. این تمدّن در مرحلهٔ ابتدایی دارای سفالهای خشتی می‌باشد، و رفته رفته، سازندگان آن مهارت بیشتری کسب می‌کنند. آخرین مراحل تپهٔ زندان، مقارن با اولین لایه‌های تمدنی در تخت سلیمان است. و احتمالاً در لایه‌های پایین‌تر آثار دورهٔ ماد نیز وجود دارد. آنچه که امروز در باستان‌شناسی مسلّم شده، این است که منطقهٔ افشار، در دوره‌های اشکانی و ساسانی مرکز تمدّن‌های درخشانی بوده، که از مظاهر آن می‌توان، غارکرفتو در قسمت کردنشین منطقه در غرب تکاب و آثار ساسانی کوه بلقیس در مشرق تخت سلیمان فعلی و مقابر ساسانی دهکدهٔ حسن‌آباد را نام برد.

در دورهٔ اسلامی خصوصاً در عصر مغول، توجّه بیشتری به آبادانی این ناحیه شده است، وحتی مورّخان و جهانگردان از این قسمت و معادن زیرزمینی آن نام برده‌اند. اخبار این ناحیه را دانشمندانی از قبیل، طبری، مسعربن مهلهل، ابن‌الفقیه، ابن خرداد به، یاقوت حموی و حمدالله مستوفی درکتابهای خویش آورده‌اند.

عکس شادروان مراد اورنگ

امین احمدالرّازی، زردشت را از تخت سلیمان می‌داند، و آقای مراد اورنگ در کتاب کردشناسی می‌نویسد: "شیز یا تخت سلیمان در بخش تکاب افشار آذربایجان است، و چند سال است در آنجا سرگرم کاوش هستند". و همین طور احمد الرّازی می‌گوید: شیزنام شهری است در میان مراغه و زنجان، و در آنجا آتشکدهٔ بزرگی بوده به نام آذر جسنف (آذرگشنسب) که پادشاهان آن را گرامی می‌داشتند، و پیاده به آنجا می‌رفتند، زردشت از همین شهر بود. از اینجا به کوه سبلان رفت، و در آنجا کتاب آبستا (آویستا) را فراهم کرد، و نزد گشتاسب آورد. و نیز نوشته‌اند که آذربایجان در زمان داریوش یکی از ساتراپهای بزرگ محسوب می‌شد، و پایتخت آن شهر قدیم آنجک در تخت سلیمان، در جنوب شرقی مراغه واقع بوده است. اعراب آن را کزنا و یونانیها کادزا نامیده‌اند.

در نزهه القلوب و معجم‌البلدان جسته گریخته مطالبی دربارهٔ سابقه تاریخی آن منطقه آمده است، گاه این ناحیه را ستوریق یا شوریق خوانده‌اند، که شادروان پورداود، نام رودخانهٔ فعلی ساروق را ماخوذ از همین اسم می‌داند. زمانی آنجرود خوانده شده که به نظرنگارنده نام دهکدهٔ انگورد،درشمال تکاب یادگارهمین‌نام‌است.

یکی از آثار ناشناخته دوره اسلامی در منطقه افشار، بقعهٔ ایوب انصاری است که در محل به نام ایوانصاری نیز نامیده می‌شود، و امروزه به صورت زیارتگاهی است که از اطراف و اکناف منطقه به زیارت آن می‌روند. نام افشار، ماخوذ از قبیلهٔ کوچک قرخلوی افشار است، که از ترکمانان بودند، ودر حین تاخت و تاز مغولها به ایران، مسکن خویش را در حوالی رود اترک رها کردند و به آذربایجان روی آوردند.

میرزا رشیدادیب الشّعرا در حالی که از صفا خانهٔ افشار نام می‌برد، در وصف افشار می‌نویسد: «الحقّ این بلده جلگه‌اش نشاط انگیز است و خاکش غالیه‌آمیز، هوای روح افزایش هم نفس جنّات نعیم و آب خوشگوارش هم مشرب سلسبیل و نسیم جبالش در خضرت، طعنه زن دامن الوند، و بساتینش از نضرت رشک بهار خانهٔ سمرقند، اهلش اهل دل، و در غریب‌نوازی و زود آشنایی کامل».

نژاد طایفهٔ افشار چنانکه در باب سیر ضبط کرده‌اند، و شاربن یولدوزخان بن ... که پسر قراخان و ایلخان خداپرست ... بوده، می‌رسد. و از وی نیز به چند واسطه به ترک بن یافث‌بن نوح منتهی می‌گردد. و این طایفه ... در ممالک خراسان و فارس و آذربایجان و آران توطّن گرفتند. من جمله امرای افشار ... با ایل و اتباع خودشان ملتزم و مصدر خدمات نمایان بوده‌اند.

شاه اسماعیل صفوی قسمتی از ایشان را به شمال خراسان کوچانید، و در حوالی ابیورد و نسا جای داد. سپس شاه عبّاس صفوی در اوایل اقتدار خود، به منظورکاهش نفوذ اقوام محلی، ایل سلحشور افشار را از خراسان کوچانید، و در جلگه سبز و خرّم ارومیّه و منطقهٔ افشار، متوطّن گردانید، و امور سرحدی این منطقه وسیع و مهم را که تقریباً به طول ۱۲۰ کیلومتر می‌باشد، در عهدهٔ آنها گذاشت و بدین جهت این منطقه به افشار موسوم گردیده است. منطقه افشار از دو قسمت مشخّص و با دو آب و هوای متفاوت تشکیل یافته، و در منتهی‌الیه جنوب خاوری آذربایجان غربی، مابین بیجار و گروس و سقز و خمسهٔ زنجان و سراسکند میانه واقع شده است. منطقه‌ای که مرکز آن تکاب است "یوخاری محال" یعنی محال علیا و منطقهٔ دیگر را که مرکز آن صائن دژ است "آشاقی محال" یعنی محال سفلی می‌نامند.

تخت سلیمان

فصل اول

موقعیت جغرافیایی

موقعیت جغرافی تخت سلیمان - تخت سلیمان قلعه‌ایست باستانی که در منطقهٔ افشار آذربایجان غربی و در ۴۵ کیلومتری شمال شرقی تکاب واقع است. و محدود است از شمال غربی به مراغه و ارومیه، از جنوب شرقی به زنجان، از مغرب به قسمتی از کردستان واز جنوب به سنندج و بیجار. برای بازدید از این محل زیبا و فرح‌انگیز، پنج طریق مهم را می‌توان نام برد، که به ترتیب عبارتند از:

۱- تهران، قزوین، همدان، بیجار، دیواندره، تکاب و تخت سلیمان مجموعاً ۷۰۴ کیلومتر.

۲- تهران، قزوین، زنجان، بیجار، تکاب و تخت سلیمان مجموعاً ۶۳۵ کیلومتر.

۳- تهران، قزوین، زنجان، میانه، تبریز، مراغه، صائن‌دژ، تکاب و تخت سلیمان مجموعاً ۸۲۵ کیلومتر.

۴- تهران، قزوین، زنجان، میانه، تبریز، مراغه، صائن‌دژ، تکاب و تخت سلیمان مجموعاً ۹۲۱ کیلومتر.

۵- تهران، قزوین، زنجان، میانه، تبریز، آذرشهر، میاندوآب، بوکان، ایرانشاه، تکاب و تخت سلیمان مجموعاً ۱۰۴۸ کیلومتر.

تمام جاده‌های فوق از مناطق زیبا و سر سبز طبیعت عبور می‌کند، و هر مسافر از مشاهدهٔ مناظر و چشم اندازها زیبای آن لذّت برده و به وجد و سرور می‌آید. به طوری که هرگز خاطرهٔ شیرین مسافرت خود را فراموش نمی‌کند. به ویژه فاصلهٔ میان تکاب و تخت سلیمان که در حدود ۴۵ کیلومتر است از آبادی‌های جالب و مصفایی مانند:

قره‌قیه، حسن آباد، شیرمرد، احمد آباد سفلی، احمد آباد علیا و نصرت آباد می‌گذرد، که بی‌نهایت دلفریب و دیدنی هستند. از همه این مناظر زیباتر و جالب‌تر خود قلعهٔ تخت سلیمان است که به ارتفاع ۲۰ متر از سطح زمین مجاور خود واقع شده، و در میان آن دریاچه‌ای زیبا و فیروزه‌ای رنگ به انضمام بقایای ساختمان زیادی از دورانهای مختلف به چشم می‌خورد که همگی به وسیلهٔ حصار مستحکمی محدود شده، وماننند نگین انگشتری در میان یک سلسله از کوههای اطراف محصور می‌باشد.

دربارهٔ چگونگی تشکیل این محل و این دریاچه می‌توان چنین پنداشت که در هزاران سال پیش در اثر آتشفشان و سایر تحوّلات زمینی به وجود آمده،[۱] و چون بشر پیوسته قدم به سوی ترقّی و تعالی برمی‌داشته و سعی می‌کرده که خود را به منتهای قدرت و عظمت برساند، لذا توانسته به نقاط مرتفع دست یابد، و تشکیل اجتماع دهد. تا بدین وسیله حسّ جاه طلبی و برتری خویش را، ارضا نماید. به همین منظور نیز این ناحیه زیبا و رفیع را جهت ادامهٔ حیات خود انتخاب کرده، و در عمران و آبادی آن نهایت کوشش را مبذول داشته، تا جایی که امروز ما به دست آوردن آثار ساختمان و اشیای دورانهای مختلف از این محل بیش از حد به طرز زندگی و چگونگی تمدّن نیاکان خود پی می‌بریم.

امروز هم خصوصیّات جغرافیایی این منطقه موجب شده که یکی از ییلاقات ایران به شمار آید. زیرا دارای زمستان‌های بسیار سرد و تابستانهای معتدل است.

---

۱ - نظریهٔ آقای منوچهر ایمانی کارمند فنی بخش اسلامی و گزارش حفاری در تخت سلیمان شمارهٔ سوم و چهارم پاییز و زمستان ۱۳۳۸، مجله باستانی شناسی، ص ۱۱۶.

فصل دوم

اهمیت تاریخی

اهمیت تاریخی تخت سلیمان - و مسجد سلیمان به کلی با تخت رستم اختلاف داشته، هر دو آنها در محل شگفت‌آوری ساخته شده، یعنی محلی که آب و آتش به طرز معجزه‌آسایی وجود داشته‌اند، اکنون تخت سلیمان را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. این ناحیه همان آتشکدهٔ مشهوری است که در نوشته‌های پهلوی بنام (گنجک) خوانده شده و حمدالله مستوفی نام آن را به زبان مغولان (ستوریق) گفته و جغرافی نویسان عرب (شیز) ذکر نموده، و مورخین یونانی و رومی (گزکا) نوشته‌اند. و امروز تمام این آثار را تخت سلیمان می‌نامند. در این ناحیه دریاچه سحرآمیز و زیبایی وجود دارد، که آب آن درتمام فصول سال یکسان است که بعداً درجای خودشرح داده خواهد شد.

تخت سلیمان در ادوار مختلف محل سکونت اقوامی مانند (مادها، اشکانیان، ساسانیان و مغولان) بوده و در هریک از دورانهای فوق، این محل در اوج قدرت و تمدن زمان مربوط به خود بوده و سلاطین وقت به وجود آن مباهات می‌کردند. مخصوصاً از لحاظ اینکه بنا بر مدارک مهمّی، اولین آتشکدهٔ آذرگشسب که همان (گنجک) باشد، در این ناحیه بنا شده، بیش از حد مورد احترام و پرستش سلاطین و موبدان موبد بوده. از این آتشکده در ادبیات ایران بسیار نام برده‌اند، چنانکه آن را آتش سلحشوران یا آتش شهریاری یا آتشکدهٔ گنجک خوانده‌اند و نیز مشهور است که این آتشکده به تمام آتشگاههای گبران از خاور تا باختر آتش می‌رسانده است. اصولاً مطابق آنچه در کتاب (ایران قدیم و تمدن ایرانی) آمده در ایران آتش‌های گوناگون وجود داشته که به ترتیب عبارتند از:

۱- آتش‌خانه، یعنی هر خانه آتش مخصوص به خود داشته باشد.

۲- آتش قبیله یا آتش دهکده که آن را (آذران) می‌خوانده‌اند.

۳- آتش مخصوص استان که آتش بهرام نامیده می‌شد. از این آتشها مهمتر و بالاتر سه آتش بود که اهمیّت آن بر آتش‌های بالا فزونی بسیار داشت، و در سرزمین ایران بیشتر طرف توجّه و حرمت بوده که آنها به ترتیب عبارت بوده‌اند از:

۱- تخت آذر فرنبغ که آتش روحانیان خوانده می‌شد.

۲- آتشکدهٔ آذربرزین مهر که آتش کشاورزان بود.

۳- آتشکدهٔ گنجک (گشنسب) که آتش پادشاهی خوانده می‌شد و دارای اهمیت بسزایی بود.

فصل سوم

آتشکده

در اشتقاق آذرگشنسب - دربارهٔ اشتقاق آذرگشنسب و استعمال این کلمه در میان ایرانیان پیش از اسلام تحقیق ممتدّی در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی تألیف استاد دکتر معین آمده است که با حذف بعضی از حواشی ذیلاً نقل می‌شود: "آذرگشنسب به ضمّ گاف فارسی، در پهلوی و پارسی آمده و گشنسب مرکّب از دو واژه است:

گشتن در پهلوی و پارسی که در زبان اوستا و رشته Varašna آمده به معنی نر و نرینه (و رشته‌ای Varšnii به معنی قوچ است). در پارسی نیز گشن به همین معنی است، و در کتاب‌های فرهنگ مذکور است، و نیز در لهجه‌های محلّی ایران این واژه هنوز مستعمل است. گشنسب اغلب به اسقاط نون استعمال شده، و بدیهی است که تلفظ صحیح آن به ضمّ کاف است نه کسر آن. بنابر آنچه گفته شد، معنی تحت اللّفظ آذرگشنسب (آتش اسب نر) می‌باشد، و بنابراین توجیه لغوی فرهنگ‌ها در این که "معنی ترکیبی آن آتش جهنده باشد، چه آذر به معنی آتش و گشنسب جهنده و خیزکننده آمده است، و این معنی مناسبت تمام به برق دارد. "و یا" به معنی آتش جهنده که عبارت از برق است، و نام آتشخانه. چون همیشه آتش آن شعله زن می‌ماند، لذا به اسم برق مسمّی گردیده و بعضی گویند که این مخفّف آذرگشتاسب است. چرا که بنا کردهٔ پادشاه گشتاسب بود". درست نیست.

همچنین از این عبارت ابوالمویّد بلخی در کتاب گرشاسب برمی‌آید که "آذرگشسب" را مخفف "آذرگوش اسب" می‌پنداشتند: "... که آذرگشسب پیدا گشت و روشنایی برگوش اسب او (کیخسرو) بود..." وگویا این اشتباه سابقه داشته چه در بند هش فصل ۱۷ بند ۷ آمده:

"آن آتش به بال اسب او فرو نشست." این نام در میان ایرانیان پیش از اسلام بسیار رواج داشته از آن جمله نام:

۱- موبد یکی از توابع شهر سلوکیّه در زمان یزدگرد اول.

۲- مرزبان ارمنستان از سال ۴۶۴ تا ۴۸۱ میلادی.

۳- سپهسالار ایران در زمان فیروز.

۴- یکی از سرداران خسرو پرویز که پسرش نامدار گشنسب نیز از سرداران بود.

همچنین (گشنسب) و (گشسب) در جزو نام بسیاری از ایرانیان باستان آمده، از آن جمله در افسانه‌های ملّی (بانو گشنسب) نام دختر رستم پور زال به شمار رفته است. آیین گشنسب نام یکی از بزرگان ایرانی دربار هرمز، و به قول طبری، آذین گشسب سردار هرمز بود، که به جنگ بهرام چوبینه رفت. مزدا گشسب نام سردار دیگر هرمز بود. گوگشنسب از مفسّران اوستا در زمان ساسانیان بوده است."

آذرگشسب در ادبیّات فارسی مثل تیزی و چالاکی است، و به معنی برق (آذرخش) نیز به کار رفته.(۱)

آذرگشسب در شاهنامه - در شاهنامه نیز از بنای آذرگشسب سخن رفته است.

در ضمن داستان به شاهی رسیدن کیخسرو آمده، که چون به ایران آگاهی رسید که سیاوش پسر کیکاوس در توران زمین کشته شده، سرتاسر کشور در اندوهی ژرف فرو رفت، و آتش کینهٔ افراسیاب در دلها زبانه کشیدن گرفت. از آن که سیاوش را کشته بود، رستم پهلوان نامدار، برای کین‌خواهی سیاوش به پا خاست. نخست سودابه زن کیکاوس را کشت، چه سودابه بود که سیاوش را از ایران رماند. آنگاه، رستم لشکر فراهم آورد، و رو به سوی توران نهاد، و با افراسیاب جنگ سختی کرد. افراسیاب شکست خورد، و از میدان به در رفت، و بسیار کوشید تا کیخسرو پسر سیاوش که از فرنگیس (دخت افراسیاب) بود، فرا چنگ ایرانیان نیفتد. پس او را به پیران ویسه سپرد تا بکشدش. پیران کیخسرو را نکشت بلکه او را به سرزمینی دور دست فرستاد. در آن هنگام که رستم کشور توران را به تمامی به دست آورده بود، فرّ پادشاهی از کیکاوس پادشاه ایران برافتادن گرفت.

(در شاهنامه کیکاوس پادشاهی هوسباز معرّفی شده است)، خشکسالی پیش آمد که مردم را زار و ناتوان کرد. در این میان شبی فرّخ سروش به خواب گودرز درآمد و او را گفت: آن گاه کار این ملک به سامان رسد، و تیره‌بختی از این مرز و بوم برافتد، که

۱- برهان قاطع

کیخسرو بر تخت شهریاری ایران بنشیند.[۱] این بود که گودرز پسر خود گیو را به توران گسیل کرد تا کیخسرو را از بهر پادشاهی به ایران آورد. گیو به توران رفت و پس از رنجهای فراوان کیخسرو و مادرش فرنگیس را به ایران آورد. امّا توس با پادشاهی کیخسرو همداستان نبود. او می‌خواست فریبرز پسر کیکاوس، به پادشاهی رسد زیرا کیخسرو که نژاد از دو سوی داشت سزای پادشاهی نبود. سرانجام کیکاوس فرمان داد پسرش فریبرز و پسر پسرش کیخسرو به اردبیل روند، و در تسخیر دژ بهمن که نشستگاه اهریمن پتیاره بود، بکوشند، هر که کامیاب شد، شهریاری او را باشد. نخست توس و فریبرز به اردبیل می‌روند، لیکن کاری نمی‌توانند از پیش بردن. کام نایافته و حرمان زده باز می‌گردند. آنگاه نوبت به کیخسرو می‌رسد.

زردشت و آذرگشسب

یکی از جاهایی که مورد توجّه محقّقان قرار گرفته، که دربارهٔ محلّ تولّد زردشت به تحقیق پرداخته‌اند، شهر شیز است. در انجمن آرای ناصری گفته شده:

"گویند وی (زردشت) در شهر اردبیل و سبلان ظهور کرده، و اصلش از شهری بوده در میان مراغه و زنگان که (شیز) نام داشته، به ری آمده و از ری رو به تختگاه لهراسب و گشتاسب نهاده که آن را ایرانشهر می‌نامیده‌اند..."[۲] اگرچه این سخن مورد قبول همهٔ محقّقان نیست، لیکن می‌تواند یکی از علل تقدّس آذرگشسب قرار گیرد.

در برخی از کتاب‌های پهلوی گفته شده که نسخی از اوستایی را که تنسر بفرمان شاهپور جمع آوری کرد، در شپیگان گذاشتند. بعضی از پهلوی‌دانان این کلمه را شیزگان خوانده‌اند که همان شهر شیز باشد.

کیخسرو و پدید آرنده آذرگشسب - کیخسرو Kavi-Housravah در لغت به معنی کی نیک نام است، کی در اوستا Kavi است. این کلمه در زبان سانسکریت که با زبان اوستایی دو خواهرند از یک مادر، به معنی شاعر و سرودگو است، و درواید، معنی پیشوا و پیغمبر می‌دهد. این کلمه نخست به پیشوایان دیویسنا گفته می‌شده است. سپس به ویشتاسب اطلاق

گردیده است، و در آغاز نامهای کیقباد و کیکاوس و کیخسرو دیده می‌شود.[۳]

۱- مرا گفت در خواب فرخ سروش که فرّش نشاند از ایران سروش

۲- به نقل از دکتر معین: مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۸۲

۳- گاتها، ص ۹۳-۹۴

کیخسرو پسر سیاوش است از ویسپان فری است. چنان که در بند هش آمده، ویسپان فری در شاهنامه فرنگیس شده، و بنا به نوشته دینکرت کیخسرو هشتم یکی از پادشاه خاندان کیانی و تنها پادشاه کشور خونیرس Xvaniras بوده است. به خلاف کیکاوس که پادشاه هفت کشور بوده است. تمام کارهای کیخسرو پیش از آن که دین زردشت پدید آید، منطبق بر آیین مزدیسنا بوده است. در کتاب پهلوی دو کار بزرگ به کیخسرو نسبت داده‌اند: نخست برانداختن بتخانهٔ مشرکان در کنار دریاچهٔ چیچست، و بنای آذرگشسب و دیگر کشتن افراسیاب توران.

سرگذشت کیخسرو یکی از دلکش‌ترین قسمت‌های داستان ملّی ماست و یادآوری این نکته بایسته است که سابقاً عدّه‌ای از خاورشناسان گمان می‌کردند که کیخسرو داستان همان کورش تاریخی است. دانشمند دانمارکی آرتور کریستن سن در ضمن تحقیقات پرارزش خود در کتاب کیانیان نشان داده است که بین کیانیان و پادشاهان هخامنشی رابطه‌ای وجود ندارد. به عقیدهٔ او کیانیان یک دسته از امرای محلّی مشرق ایران بوده‌اند که در زمان‌هایی مقدّم بر زمان زردشت، در قسمتی از ایران فرمانروایی داشته‌اند، و آخر آنان ویشتاسب با زردشت همزمان بوده است.

آذرگشسب در دوران تاریخی - اکنون که ارزش و اهمیّت آذرگشسب در داستانهای باستانی اندکی آشکار شد به سراغ این آتشگاه در دوران تاریخی می‌رویم. نخست باید یادآور شد که همهٔ تاریخ‌نویسان گفته‌اند: این آتشکده در شیز بوده است که شهری در آذربایجان بوده. اکنون نشانی از این شهر در آذربایجان دیده نمی‌شود. برباد شده یک سر، برخاک شده یکسان. نمودن جای آتشکدهٔ پرشکوه آذرگشسب و شهر شیز که روزگاری پایگاه و پایتخت پادشاهان آتروپات بوده، و تجمّل جوترین پادشاهان ایران یعنی
خسرو پرویز را با آن داستان‌ها است، خالی از اشکال نیست، و بحث‌های درازی را موجب شده است.

شیز - گنجک - نام دیگر شیز آنجک است. هریک از این دو نام به صورت گوناگون، در نوشته‌های ایرانی و تازی و رومی و یونانی آمده است. ظاهراً این شهر را به نام‌های دیگری نیز خوانده‌اند. پلوتارک این شهر را فراد خوانده است. گنجک در اصل گزن یا گنز یا گنگ بوده است، این همان است که یونانیان گنزکا گفته‌اند. استرابون Estrabum جغرافی‌دان یونانی و مورخ رومی Gazan گزن را گزنکا، پایتخت

آذربایجان ذکر کرده‌اند.[۱] ابن خرداد به آن را جنزه خوانده است.[۲] دکتر محمّد معین نوشته است: "گشتاسب، بیشک به مناسبت انتساب تولد زردشت در محلّ آن، مقامی بزرگ پیدا کرد، چه زادگاه زردشت طبق سنّت، گزن آذربایجان بود. گزن یا گنگ همانست که یونانیان (گنزگا) یا (گادزاکا) یا (گادزا) نامیده‌اند و در زبان ارمنی و سریانی (گندزک) یا (گنزک) خوانده‌اند. و مورّخان و جغرافی‌نویسان تازی آن را (جزن) یا (جزنق) نام برده‌اند، و در اوستا چئچسته Čaečasta خوانده شده، همان است که بعدها به شیز موسوم گردید.

در تفسیر پهلوی آتش نیایش آمده "از چئچست تا دریاچهٔ چئچست (همان دریاچه ارومیه) چهار فرسنگ است. این دریاچه چهار فسنگ پهنا و درازا دارد." از این عبارت مستفاد می‌شود که این دریاچه به نام شهر مجاور خود نامزد بوده است. و به همین ملاحظه آب دریاچه ارومیه به مدلول مندرجات کتاب بند هش مقدّس است". یاقوت حموی نوشته است: شیز معرّب جیس است.[۳] استاد پورداود نوشته، معرب از جیس است ناگزیر همان است که در نامهٔ پهلوی "زادسپرم" که یاد کردیم Čest آمده است، و در نوشته‌های دیگر پهلوی چون دینکرد، شیج šij خوانده شده و در شاهنامه چیچست به کار رفته و کهن‌ترین از همه این نوشته‌ها در اوستا چندین بار چئچست Čaečast آورده شده است.

برخی دانشمندان گمان کرده‌اند "که این نام از یک نام بومی دیرین معرّب شده باشد." استرابون گوید اسم آن ورا است.

آتورپاتگان (آذربایجان) چنان که در پیش نقل افتاد شیز پایگاه پادشاهان آتروپات بوده است. بار تولد می‌نویسد: آذربایجان در قدیم قسمت شمال مدی را تشکیل می‌داد، و فقط بعد از اسکندر اهمیّت مستقلّی کسب نمود، و آن موقعی بود که آتروپات ایرانی که در سال ۳۲۸ ق-م از طرف اسکندر به عنوان ساتراب به مدی اعزام شده بود، در این خطّه استحکام یافت.

آتروپات موفق شد که دولت کوچکی در این سرزمین تشکیل دهد، که بعد به اسم او معروف شد.

(Atropatene نزد یونانیان، Atropakan نزد ارامنه و کلمهٔ آذربایجان از همین

۱- گاتها، ص ۲۵

۲- المسالک و الممالک، صفحات ۱۱۹ و ۱۲۱

۳- معجم البلدان، مجلد خامس، ص ۳۲۵

جاست) این دولت کوچک از لحاظ این که اولّین مظهر ارتجاع عنصر ایرانی بر ضدّ استیلای یونان و رسوخ تمدّن یونانی واقع گردید، بس جالب توجّه و حائز اهمیّت است. پایتخت این سرزمین که نزد نویسندگان کلاسیک گادزا یا گادزاکا و نزد ارامنه و شامیان گندزک و یا کنزک یعنی کلمهٔ فارسی گنجک است، و اعراب کزنا یا جنزه خوانده، در آن زمان مرکز مذهبی عمده بود. اعراب شهر و حوالی آن را الشّیز هم می‌نامند، معبد آتش‌پرستان در اینجا بود.

استاد ابراهیم پورداود نوشته: سرزمین آذربایجان به نام خاندان شهریارانی که در آنجا از روزگار اسکندر فرمانروایی داشتند، باز خوانده شده است. آتروپات از نامهای بسیار رایج ایرانب استان بوده، و این نام لفظاً یعنی آذرپناه یا کسی که ایزد آتش او را نگهداشت، یا فرشته پاسبان آتش، پرستار اوست. این نام از دو جزء در آمیخته از آتر (= آذر) و پات Pata که اسم مفعول اوست از مصدر Paکه در اوستا و پارسی باستان به معنی نگهداشتن و پاس داشتن و پناه دادن بسیار به کار رفته است. همین واژه است که در پارسی پاییدن شده است...

جزء کان که به نام سرزمین پیوسته: آتورپاتکان معرب آن (آذربایجان) همان است که در بسیاری از نامهای سرزمین‌های دیگر ایران دیده می‌شود از آنهاست گلپایگان...[۱]

اخبار مورّخان اسلامی -تاریخ‌نگاران اسلامی از این شهر و آتشکده آن خبرهایی داده‌اند، مسعودی در گذشته به سال ۳۴۵ ق در کتاب التّنبیه و الاشراف می‌نویسد پادشاهان اشکانی را پایتخت باستانی این شهر بوده است. هم او می‌نویسد: در روزگار ما (قرن چهارم هجری) آثار شگفت‌انگیز ساختمانها و نقاشی‌ها با رنگهای گوناگون در این شهر دیده می‌شود، آنجاست صورت افلاک و ستارگان و آسمان جهان و هرچه در او هست از خشکی‌ها و دریاها و آبادانیها و گیاهان و جانوران و چیزهای شگفت‌آور دیگر، و پادشاهان را در آن شهر آتشگاهی بود بزرگ که آن را آذرخش گفتندی. آنگاه مسعودی آذرخوش را معنی می‌کند که آذر به زبان عجم "آتش" و خوش "نیکو" باشد استاد دکتر معین دربارهٔ آذرخوش نوشته: نام دیگر آن آذرگشسب است. بعید نیست که آذرگشسب به آذرگشن، آذرگش، آذرگوش و آذرجوش تبدیل، و بعدها نقطهٔ ج را بالا گذاشته، آذر خوش خوانده‌باشند و بدیهی است که مسعودی خود آن را آذر خوش می‌نامیده که آن را چنین ترجمه کرده، و از طرف دیگر نام این آتشکده را

۱- یسنا بخش دوم، ص ۱۱۳۰

"آذرخش" و "آذرخنش" هم نوشته‌اند و آنها تحریف آذرجشنس مخفّف آذرجشنسف معرّب آذرگشنسب است."[۱]

دربارهٔ اطلاق آذرخوش به آذرگشسب احتمال دیگری نیز می‌توان داد، و آن اینکه در ادبیّات فارسی آذرگشسب به معنی برق (آذرخش) استعمال شده. چنان که فردوسی گوید:

همانگاه چنگش برانگیخت اسب همی تاخت برسان آذرگشسب

شاید از اینجا عدّه‌ای گمان کرده‌اند که در التنبیّه و الاشراف آذرخش بدون واو آمده است.

ابن خرداد به می‌نویسد: آذرگشسب در شیز است، و آنرا نزد مجوس منزلتی بزرگ است، و هرگاه یکی از پادشاهان آنان به شاهی می‌رسید، از مداین پیاده به زیارت آذرگشسب می‌آمد.[۲]

چنین برمی‌آید که آذرگشسب در زمان ساسانیان در اوج شهرت و عظمت و مطمح نظر پادشاهان بوده است، و همواره هدایایی از طرف پادشاهان بدان آتشگاه فرستاده می‌شده است. خسرو اوّل و خسرو دوّم هدایایی گرانقدر به این آتشکده فرستادند. خسرو دوّم نذر کرده بود که اگر موّفق به مغلوب کردن بهرام چوبین شود، زینتهای زر و هدیه‌های سیم به آتشکدهٔ آذرگشسب بفرستد و به وعدهٔ خویش وفا کرد.[۳] با این که این آتشکده و شهر شیز در اواخر دورهٔ ساسانی، هنگام آمدن هرقل امپراطور روم به ایران آسیب فراوان دید، من جمله گنجینهٔ پرارجی که خسرو پرویز در آن سپرده بود، به تاراج رفت، با این همه در آغاز دوره اسلامی نیز همواره محل توجّه مردم آذربایجان بوده است. چنان که پس از آن که مغیرة بن شعبه در سال ۲۲ هجری در زمان عمر آذربایجان را بگشود، مردم آن سامان با فاتحان سازش کردند که هشتصدهزار درم بپردازند تا کسی از آنان را نکشند و اسیر نگیرند، و آتشکده‌ها را ویران نسازند، بخصوص مردم شیز را از انجام مراسم مذهبی در جشنها باز ندارند.

۱- مزدیسنا و ادب پارسی.

۲- الشیز و بهابیت نار آذرجشنس و هو عظیم القدر عند المجوس کان اذا ملک منهم الملک‌زاده من المدائن ماشیئا، المسالک و الممالک، ص ۱۱۹-۱۲۰

۳- ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۸.

فصل پنجم

تخت طاقدیس

تخت طاقدیس - از چیزهای شگفت‌آوری که در شیز بوده است، و به وسیلهٔ هرقل امپراطور روم ویران شد، تخت طاقدیس خسروپرویز است. تاریخ‌نویسان شرح آن را با آب و تاب تمام نوشته‌اند. ثعالبی آن را چنین وصف کرده است: "این سریری بود از عاج و ساج که صفایح و نرده‌های آن از سیم و زر بود. ۱۸۰ ذراع طول و ۱۳۰ ذراع عرض داشت، روی پلّه‌های آن را با چوب سیاه و آبنوس زرکوب فرش کرده بودند. آسمانه این تخت از زر و لاجورد بود، و صور فلکی و کواکب و بروج سماوی و هفت کشور و صور پادشاهان و هیأتهای آنان را در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار، بر آن نقش کرده بودند، در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز. چهار قالی از دیبای بافته مرصّع به مروارید و یاقوت در آن تخت گسترده بودند هریک تناسب با یکی از فصول سال داشت.

در شاهنامه آمده است که جهن برزین، مردی که در کوه دماوند جای داشت، تخت طاق ویس (طاقدیس) را برای فریدون بساخت، از آن پس هرکه به شهریاری رسیدی چیزی بر آن بیفزودی، تا آنگاه که اسکندر به ایران آمد، و او همهٔ آن را پاره و ویرانه کرد، و چنان بود تا گاه خسرو پرویز، و او.

ز هر کشوری مهتران را بخواند وزان تخت چندی سخن‌ها براند
از ایشان فراوان شکسته بیافت بشادی سوی گرد کردن شتافت

پس بفرمود تا از اطراف و اکناف صنعتگران تیزویر گرد آمدند و دو سال کار کردند تا تخت را بر پای ساختند:

چو بر پای کردند تخت بلند درخشنده شد روی بخت بلند

برش بود بالاش صد شاه رش / چو هفتاد رش بر نهی از برش
صد و بیست رش باز پهناش بود / که پهناش کمتر ز بالاش بود
بسی روز در ماه هر بامداد / یکی فرش بودی به دیگر نهاد
برویش ز زرین صد و چل هزار / از پیروزه بر زر کرده نگار
همه نقره خام بد میخ و بش / یکی زان به مثقال بد شصت و شش
چو اندر بره خور نهادی چراغ / پسش دشت بودی و در پیش باغ
چو خورشید در شیر گشتی درشت / مرآن تخت را سوی او بود پشت
چو هنگامه شیر ماه آمدی / گه میوه و جشن و گاه آمدی
سوی میوه و باغ بودیش روی / بدان تا بیامد زهر میوه بوی
زمستان که بودی گه باد و غم / بر آن تخت برکس نبودی دژم
همه طاق‌ها بود بسته ازار / ز خز و سموراز در شهریار
همانگوی سیمین و زرین هزار / بر آتش همی تافتی جامه‌دار
به مثقال از آن هریکی پانصد / کز آتش شدی رنگ همچون بسد
یکی نیمه زو اندر آتش بدی / دگر پیش گردان سرکش بدی
شماره ستاره ده و دو و هفت / همان ماه تابان زبرجی که رفت
چه زو ایستاده چه مانده بپای / بدیدی به چشم سراختر گرای
ز شب نیز دیدی که چندی گذشت / سپهر از برخاک بر چند گشت
از آن برجها چند زرین بدی / چه مایه از آن گوهر آگین بدی
شمارش ندانست کردن کسی / اگر چند بودیش دانش بسی
هر آن گوهری کش بها خوار بود / کمابیش هفتاد دینار بود
بسی نیز بگذشت بر هفتصد / همی گیر ازین گونه از نیک و بد
بسی سرخ گوهر بدی کس بها / ندانست کش ماند بی‌منتها
که روشن شدی زو شب تیره چهر / چو ناهید رخشان بدی بر سپهر
سه تخت از بر تخت بر پایه بود / ز گوهر سراپای پرمایه بود
ازین تا بدان پایه بودی چهار / همه پایه زرین و گوهر نگار
کهین تخت را نام بد میش سار / سر میش بودی برو برنگار
مهین تخت را خواندی لاژورد / که هرگز نبودی بروباد و گرد
سه دیگر سراسر ز پیروزه بود / برو هر که دیدیش دلسوزه بود
هرآنکس که دهقان بدو زیردست / ورامیش سر بود جای نشست
سواران بی‌باک روز نبرد / شدندی بر آن گنبد لاژورد

به پیروزه بر جای دستور بود / که از کدخدا پیش رنجور بود
چو بر تخت پیروزه بودی نشست / خردمند بودی و مهتر پرست
یکی جامه افکنده بد زربفت / برش بود بالاش پنجاه و هفت
به گوهر همه ریشها بافته / ز بر شوشهٔ زر برو تافته
برو کرده پیدا نشان سپهر / ز بهرام و کیوان و هرمز دو مهر
ز ناهید و تیر و ز گردنده ماه / پدیدار کرده بد و نیک شاه
هم از هفت کشور برو برنشان / زدهقان و از روم و گردن کشان
برو بر نشان چل و هشت شاه / پدیدار کرده سر و تاج و گاه
به زر بافته تاج شاهنشاهان / چنان جامه هرگز نبد در جهان[۱]

گریستن سن هرتسفلد و او از مورّخی رومی به نام کدرنوس[۲] نقل می‌کند: هرقل پس از انهزام پرویز در سال ۶۲۴ وارد کاخ آنگک (شیز) شد، بت خسرو را دید که هیأتی هولناک داشت و تصویر پرویز را نیز مشاهده کرد که در بالای کاخ بر تختی قرار گرفته بود، این تخت به کرهٔ بزرگی شباهت داشت مانند آسمان و در پیرامون آن خورشید و ماه و ستارگان بودند که کفّار آنها را می‌پرستیدند و تصویر رسولان پادشاه نیز در اطراف آن بود که هریک عصایی در دست داشتند، در این گنبد به فرمان دشمن خدا یعنی خسرو ۱ آلتی تعبیه کرده بودند که قطراتی چون باران فرو می‌ریخت و آوایی رعد آسا به گوش می‌رسانید.

ویرانی شیز و آتشگاه آن - شرح ویرانی شیز و آتشگاه آن به وسیلهٔ هرقل بنا به نوشتهٔ شارل لوبو[۳] درکتاب تاریخ امپراطوری صغیر[۴] به‌نقل‌استادسعیدنفیسی ازاین‌قراز است:

"سپاهیان نزدیک آذربایجان می‌شدند که هراکلیوس خبر شد، خسرو چهل هزار تن درگنزک که حاکم‌نشین این ایالت بود چادر زده است، همان شهری است که امروز آن را تبریز می‌گویند(؟) و ارمنیان آن را هنوزگنزک در زبان ارمنی معنی گنج را می‌دهد، همچنان که کلمهٔ گز در زبان‌های شرقی به این معنی است. بهر حال پادشاهان ایران در آنجا گنجی داشتند و بنابر داستانی افسانه‌آمیز گنج کزروس پادشاهی لیدیا بوده است

---

۱ - شاهنامه، چاپ بروخیم، جلد نهم، ص ۲۸۷۷ به بعد.

2- Kedernus

۳- Charies Lebau مورخ فرانسوی

۴- Hitoiredubas- Empire

که کورش به آنجا برده بود: هراکلیوس یکراست بدان شهر تاخت. گروهی از تازیان که مزدورش بودند، و پیشاپیش لشکریانش می‌رفتند، بر پیشروان سپاه ایران تاختند، و آنها را پاره‌پاره کردند، و چنان هراس انگیختند که خسرو همان دم با همهٔ لشکریانش گریخت. رومیان آنها را سخت دنبال کردند، بسیاری از ایشان را کشتند، اسیر بسیار گرفتند، و دیگران را پراکنده کردند. هراکلیوس که بی‌مانع وارد گنزک شده بود، آتشکدهٔ معروفی را سوزاند، پرستش این عنصر که معبود بزرگ ایران بود، در هیچ‌جا به اندازهٔ آذربایجان باستانی‌تر و پابرجاتر نبود: همین هم هست که به این سرزمین نام آذربایجان داده است. آذر در زبان ایرانیان به معنی آتش است. می‌گفتند که زردشت درین سرزمین به جهان آمده و در آنجا زیسته بود. اما آنچه امپراطور را بیشتر شگفت‌زده و بیزار کرد، مجسّمهٔ بسیار بزرگ خسرو بود در غرور کافرانه حتّی از پادشاهان بابل قدیم برتر بود، آن مجسّمه را در میان کاخ در زیر گنبدی که نمایش آسمان بود نشانیده بودند. در گرداگردش خورشید و ماه و ستارگان دیگر را می‌دیدند همراه با فرشتگانی که چوب به دست داشتند به وسیلهٔ بعضی دستگاه‌ها آن مجسّمه باران می‌ریخت، و تندر را به صدا درمی‌آورد. هراکلیوس داد آن مجسّمه را به زمین افکندند، و با خاک یکسان کردند. همهٔ این منظرهٔ کافرانه و آتشکده و قسمتی از شهر را که بزرگ و پرجمعیّت بود، و بیش از سه هزار خانه داشت دستخوش آتش کرد.

"دربرابر شهر تبارمس رسید که امروز ارمیّه می‌گویند که باز به واسطهٔ آتشکده‌اش معروفتر بود، می‌پنداشتند که ارمیه زادگاه زردشت بنیادگذار آتش پرستیست آتشکده و شهر را شعله‌ها از میان بردند: و همچنان خسرو را دنبال کردند".(۱)

دربارهٔ اشتباه شارل لبوکه گنزک را تبریز کنونی دانسته است. استاد سعید نفیسی نوشته‌اند: اینکه شارل لبو در این مورد می‌نویسد گنزک همان تبریز کنونیست گویا از یک تن از تاریخ‌نویسان بیزنتی که همیشه بر آنها متکیست گرفته باشد.(۲)

روایت تاریخ قم - در تاریخ قم، تألیف حسن بن محمّد بن حسن قمی که در سال ۳۷۸ هجری تألیف شده و در سال ۸۰۵-۸۰۶ به قلم حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی به فارسی درآمده است روایت آشفته‌ای دربارهٔ آذرجشنسف (آذرگشنسب) از قول احمدبن محمّد بن اسحاق همدانی فقیه، مندرج است از نظر جالب بودن پاره‌ای از مطالبش، در زیر نقل می‌شود:

---

۱ - از تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۱۲۵.

۲ - همان کتاب، ص ۱۲۶.

چنین گوید همدانی در کتاب خود که در دیهی از دیه‌های قم نام آن مزدجان آتشکدهٔ کهنه و دیرینه بوده است، و در این آتشکده، آتش آذرجشنف بوده است، و این آتش از جملهٔ آتش‌هایی بوده است که مجوس در وصف آن غلوّ کرده‌اند. مثل آذرخره و آن آتش جمشید است، و اولین آتش‌هاست. دیگر آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسرو است و مجوس درین هر سه آتش غلوّ کرده‌اند. به هیأتی که غول و اوهام از وصف و ضبط آن قاصرند مثل آنکه روایتیست که مجوس گفته‌اند که با زردشت ملکی بود، و زردشت بشتاسف شهادت می‌آورد، و گواهی می‌داد بدانک آن ملک رسول است، و پس از مدّتی آتش گرفت، و اما آتش جم به جانب از رم بود، انوشیروان آنرا به کاریان به ناحیت فارس نقل کرد، پس چون عرب درین طرف متمکن شدند، و دست یافتند، عجم ترسیدند از آنک آتش بمیرد، و بنشیند پس آن را دو بهره گردانیدند بهره به کاریان بگذاشتند، و بهره به فسا نقل کردند، تا چون یکی از این دو فرو می‌رود آن دیگر بماند، و اما آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسرو است به موضع برزه آذربیجان بود. انوشیروان در حال آن نظر و فکر فرمود و آن را به شیز که اولین موضعیست از مواضع آن ناحیت نقل کرد، زیرا که این آتش به نزدیک ایشان بغایت عظیم و محترم بوده است، و در کتاب مجوس چنین یافته‌ام که بر آتش آذرجشنسف فرشته موکّل است، و ببر، که همچنین نوشته ایست و به کوهی از ناحیت که آن را سبلان گویند. همچنین ملکی است و این فرشتگاه مأمورند، به تقویت و تمشیت صواحب جیوش، پس انوشیروان گفت مرا دست نمی‌دهد که آتش آذرجشنسف و آتش برکه به سبلان نقل کنیم تا هر دو ملک یکدیگر را معاونت کنند، و اما آتش زردشت آتشیست که به ناحیت نیشابور بوده است، و آن را از آنجا نقل نکرده‌اند، و از جمله اصول آتش‌ها بوده است، و آن آتش که مجوس در آن غلّو کرده‌اند، آتش آذرجشنسف را دیده بود، مرا حدیث کرد و گفت که چون مزدک بر قباد غلبه کرد، قباد را گفت وظیفه چنان است که تو این آتش را باطل گردانی الاّ سه آتش را، و این دیگر آتش را به نزدیک نقل می‌کنی و همچنین مجوسی روایت کرد که آتش آذرجشنسف از آتشکده بیرون آمد، و به آتش ماجشنسف به آذربایجان متّصل شد، و بدان آمیخته شد، و چون او را برمی‌افروختند آتش آذرجشنسف سرخ پیدا و ظاهر می‌گشت، و آتش ماجشنسف سفید و این گاهی می‌بود که پیه را در آن می‌انداختند و روای می‌گوید. که چون مزدک را بکشتند دیگر باره مردم آتش‌ها را به جای خود نقل کردند، و آتش آذرجشنسف به آذربایجان نیافتند، و همه اوقات تفحّص حال آن

می‌نمودند، و برابر آن می‌رفتند تا معلوم کردند که آن به مردجان[۱] مراجعت کرده است، و باز گردیده، پس همه اوقات بدین قریه این آتشکده بوده است تا آنگاه که بیرون ترکی امیر قلم بدین دیه رسید و بر باروهای آن منجنیق‌ها و عرّاده‌ها نصب کرد، و آن را در سنه ثمان و ثمانین و ماتین بگرفت و نسخ کرد، و باروی آن خراب کرد و آتشکده را زیر و رو گردانید، و آتش را بنشاند، و از آن روز باز آن آتش و آتشکده باطل گشت، و دیگر آنجا آتشکده نبود، و حکایت همدانی تا اینجا بود."[۲]

روایت این مهلهل - مفصل‌ترین توصیفی که از شیز شده و اکنون ما را به کار آید، و به جایگاه آن رهبری می‌کند، از ابودلف مسعربن مهلهل ینبوعی رجّاله عرب معاصر نصربن احمد سامانی (۳۳۰-۳۳۱ هجری قمری) است که یاقوت حموی در معجم البلدان نقل کرده است ابن مهلهل چنین گوید:

"شیز شهریست بین مراغه و زنجان و شهر زورو دینور، در میان کوههایی که کانهای زر و جیوه و سرب و نقره و سنگ جست (لعل کبود) در آنها یافته شود، زر آن سه قسم است... و سیم را ارزش زغال است در نزد مردم آنجا. این شهر را بارویی است، و در میان آن دریاچه ایست که ته آن ناپیداست و من (ابن مهلهل) در آن بیشتر از چهارده هزار ذراع (عمق‌یاب) فرو بردم و یک جریب گردانیدم بر جایی قرار نگرفت. هنگامی که خاکی با آب آن مخلوط شود فوراً تبدیل به سنگ می‌شود، و از آن هفت نهر جاریست که پس از گردانیدن آسیابها از زیر باروی شهر خارج می‌شود، و در آنجا آتشکده‌ایست بسیار محترم و پرارج در نزد آنان، همه آتشهای مجوس را از خاور تا به باختر از آن روشن می‌کنند، و در بالای گنبد آن هلالی نقره‌ایست که طلسم آن است، و از امیران کسانی خواسته‌اند آن را بکنند عاجز آمده‌اند، و از عجایب این سرا، آنکه آتش آن را هفتصدسال پیش افروخته‌اند، و آن ساعتی خاموش نشده و خاکستری باقی نگذاشته است.

این شهر را هرمز (سوم) از سنگ و آهک ساخته است. در نزدیکی آن ایوانهای بلند و ساختمانهای پرشکوه هست. هرگاه دشمنی آهنگ این شهر کند و منجنیق بر باروی آن نهند، سنگهای آن در دریاچه افتد و اگر منجنیق را ذراعی هم عقب‌تر برند، سنگ در بیرون بارو افتد.

و خبر دربارهٔ ساختن این شهر چنان است که به هرمز پادشاه ایران خبر آوردند که

۱- نسخه بدل فردجان

۲- تاریخ قم، ص ۸۸-۸۹.

فرزند مبارکی در بیت المقدّس به دنیا آمده است در دیهی بنام بیت لحم و قربانی آن چربی و روغن و شیر است. هرمز یکی از معتمدان خود را با مال فراوان و شیر بسیار روانه کرد، و او را فرمود که به بیت المقدّس رود که از حال مولود تازه پرسش کند، و چون بر آن آگاهی یابد، هدایا را به مادرش بدهد، و از او بخواهد دربارهٔ مردم مملکتش دعا کند. فرستاده این کار را کرد، و به پیش مریم رفت و آنچه را فرستاده بودند، به وی داد، و او را از بزرگواری فرزندش بیاگاهانید، و چون آهنگ بازگشت کرد، مریم کیسه‌ای خاک بدو داد و گفت به سرور و سلطان خود بگو که به زودی این خاک را شهرتی بهم خواهد رسید، فرستاده خاک را گرفت و بازگشت و چون به جایگاه شهر شیز رسید که در آن هنگام بیابانی بیش نبود، بیماری وی را درگرفت، و چون مرگ را عیان دید کیسه خاک را در آن زمین مدفون ساخت. پس جان تسلیم کرد. چون خبرش به پادشاه رسید... معتمدی را فرمان داد که بدانجا رود، و در آن جایگاه که فرستاده مرده است آتشگاهی بنا کند، مرد معتمد از پادشاه پرسید: چگونه آن جای را بشناسم؟ پادشاه گفت: برو که از تو پنهان نمی‌ماند. هنگامی که بدان جای رسید، سرگردان ماند، و نمی‌دانست چه کار بکند، چون تاریکی شب فرا رسید نوری عظیم دید که از قبر بلند می‌شود، دانست همان جاییست که در طلبش آمده. بدانجا رفت و گرداگرد آن خطی کشید، و شب را در آنجا گذراند، و هنگام صبح فرمان داد بر روی آن خط ساختمانی بسازند، و این همان آتشکدهٔ شیز است."[۱]

این است گفته مسعربن مهلهل، یاقوت در درستی آنچه از ابن مهلهل نقل کرده شک می‌کند، و می‌نویسد من از صحّت و سقم آن خبر ندارم.

در گفته ابن مهلهل چند نکته شایان دقت است: نخست توصیف شیز و مشاهدات خود اوست و سندی استوار دربارهٔ شهر شیز تواند بود.

دو دیگر روایتی است که در بنای آذرگشسب نقل می‌کند، که محتمل است این روایت ساخته و پرداخته مسیحیانی باشد که در اواخر دورهٔ ساسانی در ایران نفوذ کرده، و جمعیّتی بهم رسانیده بوده‌اند، و ابن مهلهل این روایت را از آنان شنیده باشد.

سه دیگر اینکه ابن مهلهل از آتشکده شیز نام نمی‌برد، لیکن واضح است که جز آذرگشسب آتشکده دیگری نمی‌تواند باشد.

روایات دیگر - کسی دیگر که از شیز نام برده است ابوسعید عبدالملک بن قریب بن عبدالملک باهلی معروف به اصمعی (۱۲۶-۱۲۳) ادیب معروف زبان تازی است

---

۱ - معجم البلدان، چاپ مصر، ۱۹۰۶، مجلد خامس، ص ۳۲۵-۳۲۶.

که دربارهٔ خسروپرویز گفته است که به شهر شیز رسید. و آنجا آتشکده‌ایست بزرگ که باقی مانده است، و خسرو در این جا عبادت کرد، و سپاه خود را در آن شهر آراست و یک ماه با لشکریان خود در آنجا آسود، و خوراکشان را آماده کرد، و بازارها را مرتب کرد... طبری مورّخ مشهور که در سال ۳۱۰ هجری قمری درگذشته است می‌نویسد: که چون بهرام پنجم (بهرام گور) به جنگ ترکان خزر که در آن سوی کوههای قفقاز بودند می‌رفت، از آذربایجان رفت که در آتشکدهٔ آنجا عبادت بکند. سپس می‌گوید: که چون خاقان خزر راکشت و زنش را اسیر کرد، در بازگشت در آتشکدهٔ شیز فرود آمد، و آنچه یاقوت و گوهر در تاج خاقان بود و شمشیر او که مروارید و گوهرنشان بود، و زیورهای فراوان را به آتشکده پیشکش کرد، و خاتون زن خاقان را به خدمت آن آتشکده گماشت.(۱)

امین احمد رازی هم در کتاب اقلیم که در سال ۱۰۰۲ تألیف کرده است می‌نویسد، شیز شهری در میان مراغه و زنجان بوده و در آنجا آتشکدهٔ بزرگی به نام آذرجشنسف بوده است که پادشاهان ایران آن را بسیار محترم می‌داشتند و پیاده به آنجا می‌رفتند.(۲)

چون مذهب مزدیسنا در زمان ساسانیان بیش از هر موقع دیگر اهمیّت پیدا کرده بود و آذرگشسب ارجمندترین آتشکده‌ها بوده است، پادشاهان ساسانی، اقبالی وافر، بدان آتشکده داشته‌اند.

شیز و آتشکدهٔ شکوهمند و پرجلال آن چنان از صفحه روزگار پاک شده است که دانشمندان و محققان را در تعیین محل آن اختلاف پدید آمده است. هانری راولنسن(۳) انگلیسی که در ربع دوم قرن نوزدهم چندی در ایران بود، و در خواندن خطوط میخی کوشش داشت در سال ۱۸۳۸ از آذربایجان دیدن کرد و تخت سلیمان را که ویرانه ایست در جنوب آذربایجان، جایگاه آتشکدهٔ شاهی آذرگشسب دانست(۴) غرض نگارنده در این نامه اثبات نظر مورخ انگلیسی است، اگرچه احتمالاً این نظر از راه کاوشهای علمی و باستان‌شناسی در آیندهٔ نزدیکی صورت خواهد گرفت.

۱- تاریخ تمدن ایران در زمان ساسانی، ص ۱۲۴

۲- همان کتاب، ص ۱۲۷.

۳- Henri-Rawlnson

۴- یسنا، بخش دوم، ص ۱۴۱.

گویا نوزده سال پیش از هانری راولنسن، یک سیّاح دیگر انگلیسی به نام پورتر[۱] در سال ۱۸۱۹ آن محلّ را دیده و چنان عقیده‌ای اظهار کرده بوده است[۲] از آن پس بیشتر خاورشناسان تخت سلیمان را محل آتشکدهٔ نامدار آذرگشنسب دانسته‌اند. از ایرانیان، اعتمادالسّلطنه (محمّد حسن خان) در تاریخ دارالتّیجان فی تاریخ بنی الاشکان، ابهر را جای شیز دانسته است.

نظر یک تاریخ نویس ایرانی - اعتمادالسّلطنه می‌نویسد: "علمای جغرافی قدیم اسم این شهر (شهری که از طرف آنتوان در زمان فرهاد چهارم محاصره شد) را به اختلاف ضبط کرده‌اند، یعنی: پلوتارک فراعاتا نوشته، و دیون کاسیوس تا این شهر، دو هزار و چهارصد استاد است، و هر استاد تقریباً معادل است با صد و هفتاد و چهار ذرع ما، در این صورت از کنار ارس تا شهر مزبور تقریباً چهل و پنج فرسخ می‌شود. استرابن می‌گوید: از بلاد آذربایجان است. اما سایرین از مدی عراق دانسته‌اند، دانویل می‌نویسد آن شهر از ماورای سلطانیّه و به سمت ری است، و در میانه ری و قزوین.

پلوتارک در تاریخ خود نگاشته که در فاصله یک روز از فراعا تا چمن بسیار خوبی بوده که رومی‌ها مال‌های خود را آنجا به چرا می‌برده، و وقتی در بین راه به قشون فرهاد پادشاه اشکانی برخوردند، از این جمله ما حدس می‌زنیم که فراعا تا یاورایا پراسپا شهر ابهر باشد."

پژوهندگان معاصر چه می‌گویند؟ - استاد پورداود در گزارش گاتها (۱۳۰۵) تخت سلیمان را جای شیز دانسته، و دربارهٔ محل تولّد زردشت نوشته‌اند: در خصوص محلّ ولادت زردشت نیز اختلاف است مستشرقین پیش باختر (بلخ) را ولادتگاه او می‌پنداشتند و در سر آنها انکتیل، اما امروز عموماً با سنّت زرتشتیان موافقت نموده او را از مغرب ایران می‌دانند، آذربایجان پیش از همه احتمال می‌رود، و بخصوص گزن که عربها شیز گفتند، و حالا به تخت سلیمان معروف است."

سپس استاد پور داود را تردیدی دست داده است، و در جلد دوم یشنها (۱۳۱۰) نوشته‌اند "... امروز محلی که گنجک یاشیز نامیده شود یا اسمی که یادآور این شهر قدیمی باشد، و یک شباهت لفظی که با کلمات گنجک و شیز داشته باشد، در آذربایجان سراغ نداریم، جز اینکه درشمال خرابه تخت سلیمان حالیه محلی موسوم

۱- Porter

۲- مجله یغماء دیماه ۴۰، ص ۲۷۲.

است به گنج آباد و خرابه‌هایی هم که در آن سرزمین واقع است دارای کتیبه و خطوط و علاماتی نیست. راولنسن Rawinson خرابهٔ تخت سلیمان را در آذربایجان خرابه قدیم شهر شیز تصوّر نموده یوستی Iusti نیز او را پیروی کرده، و جکسن هم این عقیده را تقویت کرده است.

نگارنده را پس از چندی که دانشمندان فوق را پیروی نموده، آذرگشنسب را در میان خرابه‌های معروف به تخت سلیمان حالیّه می‌پنداشته‌ام، تردیدی روی داده به استاد مارکوارت متوسّل شده‌ام. ایشان به نگارنده نوشته‌اند: "گنجک یا الشیز اقامتگاه تابستانی شهریاران اخیر موسوم بوده به فراده اسب یعنی اسب‌خیز[1]، که در کوهی واقع بوده و امروزه این محل تخت سلیمان نامیده می‌شود، برخلاف گنجک یا الشیز بنا به آنچه در سیاحتنامه‌ها مندرج است، باید در نواحی دریاچه ارمیه در سر راه مراغه و تبریز در نزدیک لیلان باشد.

نظر به تعریف مفصّل که مسعر بن المهلهل کرده در نزدیک آن معدن‌ها و چشمه نفتی بوده که آتشکدهٔ آذرگشسب به واسطهٔ آن روشن بوده است. چنان که در باکو مفصل‌ترین و موثّق‌ترین خبری که از شیز و آتشکدهٔ آن به ما رسیده همان خبر ابودلف مسعربن المهلهل که در اواسط قرن چهارم هجری چندی در دربار سامانیان می‌زیسته، و به چین هم سفر کرده بوده است. "آقای پورداود سپس قول مسعربن مهلهل را از یاقوت نقل می‌کنند، و آنگاه می‌نویسند: "گذشته از تخت سلیمان حالیه که چند تن از دانشمندان محل آذرگشسب شمرده شده و کوه اسنوند که در بند هش آمده و شاید کوه سبلان یا سولان حالیه نزدیک اردبیل باشد؟ و بخصوص مراغه و اراضی نزدیک آن نیز قابل توجّه است. سرانجام باید بگوییم که تعیین محل شیز یا گنجک و پرستشگاه باشکوه آذرگشسب بسته به تحقیقات و کشفیات آینده است."

استاد سعید نفیسی در کتاب تاریخ تمدن ایران ساسانی دربارهٔ این آتشکده به تفصیل سخن رانده است. آقای نفیسی بعد از ذکر اقوال مورّخان قدیم به قول ابن مهلهل استناد می‌جوید و می‌نویسد: "از نشانی که مسعر بن مهلهل از شیز داده است معلوم می‌شود که در جنوب مراغه و در مغرب زنجان و در مشرق شهر زور و در شمال دینور و در کنار دریاچهٔ ارومیّه بوده است و بدین گونه قهراً می‌بایست در جنوب

---

۱ - در طرف جنوب تخت سلیمان و تقریباً در یک کلیومتری آن کوه عظیمی وجود دارد که به زبان محلی به آن طوله داغی (کوه طویله) می‌گویند، و معروف است که گله‌هایی از اسب پیوسته در آن مشغول چرا و رفت و آمد بوده‌اند.

شرقی این دریاچه و شاید در مصّب رود جیغتو بوده باشد. راولینس مورخ معروف انگلیسی خرابه‌های معروف به تخت سلیمان نزدیک سهرورد را بازماندهٔ این شهر می‌داند: و حال آن که مسعر بن مهلهل تصریح کرده است که اگر دشمن سنگی از منجنیق می‌انداخت به واسطهٔ جنبه متبرکی که این شهر داشت، به شهر نمی‌افتاد، و به دریاچه ارومیه می‌افتاد، و پیداست که در کنار دریاچه بوده است. ... دلیل دیگر بر این که آذرگشنسب در کنار دریاچه ارومیه بوده این است که در بند ۲۲ از فصل ۶ کتاب زاد سپرم که از متون پهلویست نیز گفته‌اند آذرگشسب پیروزگر در کنار دریاچهٔ چیچست نهاده شده است.

خلاصه آنچه که گذشت - اینک، پیش از آنکه دربارهٔ آذرگشسب سخن گفت آید بایسته است خلاصه‌ای از آنچه که گذشت مجدداً فهرست‌وار آورده شود، و چند محل که شناختن آنها در این بحث مورد نیاز است به اجمال شناسانده آید.

خلاصه مطالب دربارهٔ آذرگشسب به قرار زیر است:

۱- بنا به قول شاهنامه، آذرگشسب را کیخسرو در اردبیل به جای بهمن دژ بنا کرده است.

۲- کتاب‌های پهلوی می‌گویند: آذرگشسب در کنار دریاچه چیچست است، و آن را کیخسرو در نزدیکی کوه اسنوند ساخته است، و نوشته‌اند کوه اسنوند در آتروپاتکان (آذربایجان) است و در صفت دریاچهٔ چیچست نوشته‌اند ژرف و آبش گرم و به زیانکاران ناسازگار است.

۳- همهٔ مورخان نوشته‌اند، آذرگشسب در شیز بوده است.

۴- مسعر بن مهلهل که خود شیز را دیده بوده است می‌گوید:

الف- شیز بین مراغه و زنجان و شهر زور و دینور است.

ب- در کوه‌های آن زر و جیوه و سرب و نقره و لعل کبود یافت می‌شود.

ج- در آن دریاچه‌ایست که ته آن ناپیداست، و از آن هفت نهر جاریست.

۵- عقیدهٔ بیشتر مورّخان و محقّقان بر این است که تخت سلیمان محلّ آذرگشسب است.

۶- مارکوارت خاورشناس آلمانی لیلان را جای آذرگشسب دانسته است.

۷- مؤلّف دارلتّیجان می‌نویسد، ابهر جای شهر شیز است.

۸- برخی از مورّخان جای آذرگشسب را در کرانه جنوبی دریاچهٔ ارومیّه جستجو می‌کنند.

لیلان که به عقیدهٔ مارکوارت محل شیز و آذرگشسب است، دیهی است در نزدیکی

مراغه: در جنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه و خرابه‌ایست در آنجا به نام بختاک، که شاید نظر استاد مارکوارت معطوف به این خرابه بوده است، در معجم البلدان شیز، بین دینور و شهر زور و مراغه و زنجان یاد شده است. دینور و شهر زور نیز سرنوشتی چون سرنوشت شیز یافته و از صفحهٔ روزگار نابود شده‌اند. الا این که محل دینور در نزدیکی کنگاور معلوم و مشخّص است.

لسترنج می‌نویسد: "در حدود بیست و پنج میلی کنگاور خرابه‌های دینور واقع است که در قرن چهارم هجری پایتخت سلسلهٔ مستقّل کوچکی بود به نام حسنویه یا حسنویه رئیس طایفه کردی که بر آن تسلّط و فرمانروایی داشتند، وقتی که مسلمین ایران را فتح کردند دینور را ماه الکوفه خواندند. زیرا (چنان که یعقوبی نقل می‌کند) عایدات آنجا به عطایا و مستمرّیهای اهل کوفه اختصاص یافته بود، و این اسم مدت زمانی بر آن شهر و نواحی آن اطلاق می‌گردید. ابن هوقل در قرن چهارم دینور را به اندازهٔ یک سوم همدان... معرفی می‌کند، و مقدّسی علاوه بر این گوید: باروهای خوب دارد، و باغ‌ها از هر طرف آن را در بر گرفته است، و مسجد جامع آنجا که از بناهای حسنویه است، در بازار واقع است، و بر فراز آن گنبد و مقصوره‌ایست که بهتر از آن ندیده‌ام. وقتی که حمدالله مستوفی در قرن هفتم کتاب خود را می‌نوشته دینور هنوز شهری مسکونی بوده، و هوایی معتدل داشته، آبش فراوان و گندم و انگور آن فراوان بوده است: و شاید خرابی کنونی آن بعد از حملهٔ امیر تیمور پیدا شده باشد. زیرا به گفتهٔ اشرف الدین علی یزدی امیر تیمور ساخلویی از لشکریان در آن مستقر کرد."

ابن خرداد فاصلهٔ دینور - زنجان را بیست و نه سکه (هفتاد و دو فرسخ و نیم) می‌نویسد: و یاقوت فاصلهٔ دینور، مراغه را شصت فرسخ نوشته است.

لسترنج دربارهٔ شهر زور می‌نویسد: "در چهار منزلتی غربی دینور ولایت شهر زور در ناحیه‌ای به همین اسم واقع بود "ابن هوقل در قرن چهارم گوید شهر زور شهر مستحکمی است دارای قلعه و بارو و طوایف اکرادی که نام آنها را ذکر نموده در آنجا مسکن دارند، و حول و حوش آن ناحیه را که بسیار حاصلخیز است، در تصرّف دارند. ابن مهلهل سیّاح (بنا به قول یاقوت) در قرن چهارم هجری شهرها و قرای آن ناحیه را شرح داده، می‌گوید: شهر عمدهٔ آن به مناسبت این که بین راه مداین و شیز محلّ دو آتشکدهٔ بزرگ ساسانیان واقع بود نزد ایرانیان به شهر نیمراه موسوم است... در زمان حمدالله مستوفی یعنی قرن هشتم شهر زور شهری آباد و مسکن اکراد بوده است".

لسترنج اضافه می‌کند ولایت شهر زور همان نام سابق خود را دارد. امّا شهر قدیم در محلّ خرابه‌هایی است که امروز یاسین تپه نامیده می‌شود. امروز تخت سلیمان ویرانه‌ای بیش نیست در حالی که در زمان اشکانیان و ساسانیان و اباقاخان مغول که در

آنجا تعمیراتی نموده دارای آپادانای بسیار مجلّلی بوده که از حیث نقشه به آپادانای شوش شباهت داشته. آتشگاه آن هم مانند آتشگاه شوش کاملاً در جلوی بنا دیده می‌شود. با این تفاوت که آپادانای تخت سلیمان وسیعتر و دارای جایگاه مخصو جهت سکونت مؤبدان و اشخاص معتبری که به زیارت آشتکدهٔ آذرگشسب می‌رفته‌اند، بوده، و چون مراسم مذهبی و افروختن آتش می‌بایست در هوای آزاد انجام گیرد، به همین جهت در اطراف این آتشکده امروز ضمن حفاری سکوهایی می‌بینیم که بسیار جالب و دیدنی است، که محلّ آتشدانهای آتشگاه بوده است. اکنون پس ازگذشت سالیان متمادی در اثر حفّاری اسکلت این آتشکده از زیر خروارها خاک و سنگ خارج گردیده، و بیش از پیش بر شهرت و عظمت این محل افزوده، و وجود بقایای ساختمان آتشکدهٔ فوق‌الذکر در این ناحیه موجب شده که این محل را در ردیف یکی از بزرگترین و پرارزش‌ترین آثار باستانی خود دانسته و در حفظ و تعمیر و ترمیم آن بکوشیم، زیرا با وجود داشتن چنین مدارک بزرگ و تاریخی می‌توان تمدّن چند هزار سالهٔ کشور کهنسال خود را به جهانیان معرّفی کرد، و نظر محقّقین و دانشمندان بزرگ جهان و نیز سیّاحان را به سوی کشور خود جلب نمود: و این خود بزرگترین افتخاری است از برای هر فرد ایرانی. همان طوریکه قبلاً بیان گردید، قلعهٔ با شکوه تخت سلیمان بارها در اثر حملهٔ اقوام مختلف ویران و سپس تعمیر گردید. خاصّه این تحولات در هنگام استیلای عرب (قرن ۱۰ و ۱) هجری قمری و همچنین در زمان مغول در فاصله سالهای ۶۲۱ و ۶۲۸ هجری اتّفاق افتاده، و سپس به دست نوادگان چنگیز از جمله (آباقا خان) که اسلام آورده تعمیر و مرمّت شده، حتی به گونه‌ای که در پیش مذکور افتاد به دستور او مسجدی نیز در آنجا ساخته شد که آثار آن هنوز باقی است. نمونه‌ای چند از تعمیراتی که در ادوار مختلف چه در زمان ساسانیان و چه در دورهٔ اسلامی (مغول) انجام شده امروز به خوبی در بقایای ساختمانهای این محل مشاهده می‌شود.

یکی از پایه‌های مربوط به ستون‌های تخت سلیمان

فصل ششم

تخت سلیمان

و اینک توصیفی از تخت سلیمان - قلعهٔ باستانی تخت سلیمان ناحیه‌ایست به مساحت ۱۲۴۰۰۰ متر مربع، از شمال به جنوب به طول ۴۰۰ متر و از شرق به غرب به عرض ۳۰۰ متر (بیضی شکل)، ارتفاع آن از سطح دریا ۲۴۵۰ متر، و از سطح زمین مجاور خود در حدود ۱۸ الی ۲۰ متر ارتفاع دارد. این محل را عوام به حضرت سلیمان نسبت می‌دهند. در اطراف این قلعه بقایای دیوار مستحکمی از سنگ و ملات آهک دیده می‌شود که ارتفاع متوسط آن بین ۶/۳۰ و ۸/۳۰ متر و قطر آن ۳/۹۰ متر می‌باشد، و از دروازهٔ جنوب شرقی و سردر آن چنین استنباط می‌شود که این دیوار مربوط به عهد اشکانیان است. گرداگرد این دیوار تعداد ۳۶ برج سنگی مخروبه به قطر تقریبی ۱۰ متر و بفاصله‌های ۲۲ و ۲۶ متر دیده می‌شود که به شکل نیم دایره می‌باشد، دارای دو دروازهٔ اصلی بزرگ بوده که هنوز باقیست، یکی در قسمت شمال تخت به ارتفاع ۵ متر و بعرض ۴/۵ متر دیگری در جنوب شرقی تخت با ارتفاع ۳ متر و عرض ۳/۴۰ متر که قطر دیوار آن ۲/۹۰ متر است. و اکنون درب ورودی تخت سلیمان محسوب می‌شود، و اخیراً در آن مختصر تعمیری جهت جلوگیری از ریزش سنگهای سقف به وسیلهٔ هیأت باستان‌شناسی به عمل آمده است. از این قسمت که بگذریم برمی‌خوریم به یک سلسله ساختمانهای سنگی و آجری مخروبه با ملات محکم آهک که همگی در اطراف دریاچه قرار گرفته متعلق به زمان ساسانی، و بعدها مغولان در آن تعمیرات و گچ‌بری و مقرنس کاری نموده‌اند، و بهترین نمونه آن قسمتی از یک ایوان رفیعی است به طول ۷ متر و به عرض ۳/۵ متر و به ارتفاع متوسّط ۱۶ متر که در سمت مغرب تخت قرار گرفته. پایه آن از سنگ و سپس آجرهای زیبا قطور و

بزرگ ساسانی آن را بالا برده. به اضافهٔ گچ بری و مقرنس کاری یک طاقچه و تعمیراتی در سایر قسمت‌ها از مغولان، به علاوه نفوذ صنعت معماری و حجّاری اشکانی در سبک ساختمان ساسانیان که بخوبی مشاهده می‌شود.

ضمناً تخته سنگی به طول ۵۹ سانتی‌متر و عرض ۴۱ سانتی‌متر در روی زمین قسمت شمال غربی تخت واقع شده که بر روی آن گلی به شکل ستارهٔ حجّاری شده است، که جز به اشکانیان به هیچ دوره‌ای نمی‌توان نسبت داد.

در جنوب همین سنگ یعنی درست در قسمت غربی تخت زمین شیب داری مشرف بر زمین‌های زراعتی دیده می‌شود که در اثر جریان آب دریاچه و موّاد رسوبی آن به صورت سنگهای برجسته درآمده است. از این بخش هم که بگذریم ساختمانی نظر ما را به خود معطوف می‌دارد که در قسمت شمال تخت قرار گرفته، و به آتشگاه معروف است.

پایه‌های این بنا از سنگ، و سپس از آجرهای قطور و بزرگ ساسانی که در روی آنها آثار گچ‌کاری مشاهده می‌شود تشکیل یافته و آن را بالا برده. ساختمان این آتشگاه تقریباً شبیه ساختمان هم عصر خود یعنی تپهٔ میل است که در شمال شرقی شهرری در جادهٔ ورامین نزدیک تهران واقع شده. چیزی که در آتشگاه نظر هر بیننده را بخود جلب می‌کند، طاقهای هلالی است که جهت تقسیم فشار طبقهٔ فوقانی به کار رفته و از نظر فن معماری بسیار جالب توجه و شگفت‌انگیز است.

از آتشگاه این منطقه نیز که بگذریم راهرویی از سنگ و آهک به صورت یرانه، در قسمت شمال شرقی و شمال تخت دیده می‌شود که هنوز مورد استفادهٔ آن معلوم نشده، یقیناً پس از حفّاری در سال‌های آینده وجود آن روشن خواهد شد.

از این راهروها هم که بگذریم، خارج از خود تخت سلیمان، در شمال شرقی قبور زیادی دیده می‌شود که متعلّق به مغولهاست. پس از آن چیزی که بیش از حد نظر بیننده را به خود معطوف می‌دارد، دریاچه‌ایست در وسط تخت سلیمان.

دریاچهٔ تخت سلیمان - این دریاچه به طول شمالی ۱۲۰ متر و به عرض ۸۰ متر و عمق ساحل ۴۵ تا ۴۷ متر و عمق وسط آن در حدود ۶۵ متر. ضمناً بر اثر تجسّس هیأت غوّاصان آلمانی معلوم گردیده که آب دریاچه از هر طرف به شعاع ۳ الی ۴ متر به زیر ساحل رخنه کرده. دیوارهٔ دریاچه به ارتفاع ۵ متر از بالا به پایین از سنگهای نامنظّم طبیعی پوشیده شده. از این به بعد تا کف دریاچه سنگهای صاف طبیعی دیوارهٔ اطراف دریاچه را پوشانیده است.

خود دریاچه تقریباً مخروطی شکل است به طوری که از پایین دریاچه به بالا بر

قطر دهانه افزوده می‌شود، کف دریاچه کاملاً از سنگ طبیعی صاف می‌باشد. در قسمت جنوب شرقی کف دریاچه حفره‌ایست که عمق آن تا بالای دریاچه، در حدود ۱۰۰ الی ۱۱۰ متر می‌باشد و آن محلّ خروج چشمه‌هاست. آب از این حفره از چشمه‌های متعدّدی می‌جوشد، که بعضی دارای یک دهانه و بعضی دو دهانه است، و در عمق ۱۲ متری دریاچه در سمت شمال تعداد هفت کانال وجود دارد که همگی مصنوعی و از آجر و بهم مربوط می‌باشد. یکی از این کانال

منظرهٔ دریاچه تخت سلیمان

به ارتفاع ۲ متر و به عرض ۳ متر است. به طوری که یکی از غوّاصان تا مساحت ۷ متری توانسته داخل کانال را طی کرده از مجرای کانال دیگری خارج گردد. تصوّر می‌شود از این کانال به وسیلهٔ مجاری کوچکتر آب از داخل قلعه به خارج، جریان داشته، به دلیل اینکه در کف دروازهٔ شمالی پس از حفّاری به مجراهایی برخورد شده که به احتمال قوی با کانال‌های هفتگانه دریاچه رابطهٔ مستقیم داشته، و آب را به خارج هدایت می‌کرده است. اکنون آب دریاچه به ارتفاع ۸۰ سانتی‌متر پایین‌تر از ساحل قرار گرفته. به طوری که تعداد ۳ جویی که قبلاً از آنها آب عبور می‌کرده، حال خشک است فقط آثاری از آن به جای مانده، و به عوض در زمان حال به وسیلهٔ دو جوی، که یکی از آنها در زیر دروازهٔ جنوب شرقی می‌گذرد، شبانه‌روز ۴۴ لیتر آب در ثانیه خارج می‌گردد، و به مصرف آبیاری زمین‌های زراعتی اطراف تخت سلیمان می‌رسد. آب این دریاچه به واسطهٔ دارا بودن املاح معدنی فراوان تا اندازه‌ای وزن مخصوصش بالا است، و به اصطلاح سنگین می‌باشد، و تا حدی برای آشامیدن مناسب نیست. ناگزیر باید از آب سایر چشمه‌ها که در اطراف تخت و نزدیک آبادی

قرار گرفته، جهت نوشیدن استفاده کرد. ضمناً اضافه می‌نماید که منبع اصلی این دریاچه، و سایر چشمه‌های اطراف همان رشته کوههای حلقه‌ای شکل است که اطراف تخت سلیمان را مانند حصاری در خود فرا گرفته است.

علت فوران آب را هم باید از کف دریاچه دانست یا باید فشار داخل زمین را در نظر گرفت و یا به علّت خاصیّت ظروف مرتبطه که نتیجه آن هم سطحی است، دانست. بهر حال منظرهٔ این دریای کوچک و تاریخی خاصّه بامدادان و هنگام غروب آفتاب که گاهی دارای سکون و زمانی دارای امواج ملایم می‌باشد، و پرتو دیوارهای مخروبه کاخ قدیمی را در خود منعکس می‌سازد بینهایت دلفریب و زیباست. (عکس شماره ۱) عقیدهٔ آقای صمیمی یکی از باستان‌شناسان بر این است که در واقع قرار گرفتن این دریاچه فیروزه‌گون در میان قلعه، و به همین صورت قرار گرفتن قلعه مانند نگینی در وسط یک سلسله کوههای دایره مانند، حاکی از آن است که طبیعت و تحولات زمین دست به دست هم داده، و بر وفق مراد بشر، چنین صحنهٔ زیبایی را به وجود آورده، تا اینکه انسان بیش از پیش به زندگی و محیط خود علاقه‌مند شده و برای بقا و پیشرفت خویش به چنین ناحیه‌ای کشانده شود، و به ادامهٔ حیات مشغول گردد.

حفاری تخت سلیمان- حفّاری این منطقه به عهدهٔ هیأت مختلط ایرانی و آلمانی و سوئدی بود، که ریاست آن با شخص دانشمند و باستان‌شناس مشهوری به نام پروفسور فوند راستن آلمانی استاد دانشگاه (آبسالا) در سوئد بود، که در حدود شصت سال از عمر وی می‌گذشت. او اطلاعات و علاقهٔ عجیبی نسبت به نقاط باستانی خاورمیانه داشت، و تصوّر می‌رود که ایشان شایستگی هر نوع تمجیدی را داشته باشند، چون با عزمی راسخ و خستگی‌ناپذیر به کار باستان شناسی علاقه‌مند و در راه آن کوشا بود. نیابت هیأت هم قریباً با دانشمند آلمانی دیگری به نام آقای پروفسور نئومن استاد دانشگاه رم بود که نامبرده نیز دارای اطلاعات وسیعی بود و به سهم خود شایسته احترام و تمجید است. سوم آقای پروفسور (آلمگرین) سوئدی بود که وی هم روی ابنیه تاریخی اسلام و اشیای عتیقه و (فتوگرافی) اطّلاعات جامعی داشت. سایر اعضای هیأت به ترتیب عبارت بودند از:

ترجمه از آقای مهندس فرامرز نجد سمیعی یکی از باستان‌شناسان ارجمند ایران

۱- خانم پروفسور فوند راستن و خانم پروفسور تئومن که امور نقاشی و ماشین‌نویسی را به عهده داشتند.

۲- آقای دکتر اشلیگر آلمانی (در امر نقشه‌کشی)

۳- چهار دانشجو که دو نفر آنها آلمانی و دو نفر دیگر سوئدی بودند به نام آقای

بومر و آقای اولر آلمانی و آقایان ساکریسن و اومان سوئدی.

۴- بازرسی فنی از طرف ادارهٔ کل باستان‌شناسی که ناظر عملیّات حفّاری بود به نام آقای جهانگیر یاسی.

و دو دانشجوی باستان‌شناسی ایرانی بنام آقایان احیا و خلخالی که جهت کار عملی و کارآموزی اعزام شده بودند. هیأت فوق‌الذکر با راهنمایی و کمک اداره کل باستان‌شناسی ایران به ویژه همکاری و فعالیتهای خستگی‌ناپذیر جناب آقای صمیمی ریاست ادارهٔ کل باستان‌شناسی وقت توانسته است از تاریخ ۱۳۳۸/۴/۱۰ شمسی به عملیّات حفّاری در این منطقه اقدام نماید. اکنون عملیّات حفّاری در پنج نقطه مهّم متمرکز است، که ذیلاً به شرح آن می‌پردازیم:

۱- دروازهٔ شمالی: که حفاری آن آغاز و پس از رسیدن به کف بنا حفره آن به اتمام رسید. در این قسمت ضمن حفاری پایه‌های سنگی دروازه که به شکل نیم دایره می‌باشد، نمودار گردید. مجرایی در کف آن دیده شد که دیوارهٔ آنرا گردی شبیه دودهٔ سیاه پوشانیده بود، ابتدا تصوّر گردید که شاید این مجرا با آتشگاه ارتباط مستقیم دارد، و آن دوده باقی مانده آتشی باشد که بدین محل سرازیر شده، لیکن چون دلیل قانع‌کننده‌ای که مؤیّد این تصوّر باشد وجود نداشت، به یقین معلوم گردید که این مجرا راه فاضلاب قلعهٔ مزبور بوده است. ضمن خاکبرداری از این دروازه مقدار زیادی کاشی‌های شکسته‌ا منقوش رنگارنگ دورهٔ اسلامی خاصه (مغول) به اضافه تعداد زیادی تکه‌های سفال لعابدار و بدون لعاب دورهٔ ساسانی و مغول به دست آمد که همگی جمع‌آوری گردید. ضمناً در قسمت کف این دروازه تخته سنگهای مسطح و بزرگی به چشم می‌خورد که بر روی مجاری آنها قرار گرفته به علاوه یک تخته سنگ در همین ناحیه دیده می‌شود که به شکل معینی است، و به اصطلاح در بالای دروازه نصب بوده، و از آن در تیراندازی به سوی دشمن استفاده می‌شده است.

ترانشه کوچک- ترانشهٔ کوچکی که در همان قسمت شمالی تخت یعنی درست در ۲۵ متری غرب دروازهٔ شمالی به طول ۴ متر و به عرض ۲/۶۸ متر و به ارتفاع متوسّط ۱۱۰ سانتی‌متر حفر شده که کف آن را هم سنگهای بزرگ و مسطّحی پوشانده، و منظور از حفّاری این منطقه این بود که کف زمین را معیّن نمایند. در این ناحیه کوچک هم مقدار زیادی کاشی و سفال لعابدار و بی‌لعاب عهد ساسانی و مغول به دست آمد که همگی شکسته بود و جمع‌آوری گردید.

آتشگاه- آتشگاه گنجک یا آذرگشنسب درست در شمال دریاچه سحرآمیز و زیبای تخت سلیمان قرار گرفته. در این محل حفّاری به وسیلهٔ ریل و واگنت انجام

می‌گیرد. همان طوری که قبلاً گفته شد اسکلت این آتشکده از پی‌های سنگی و سپس آجرهای قطور و مربع شکل ۳۲×۳۲ سانتی‌متری ساسانی تشکیل شده بعدها در زمان جانشینان چنگیز که به دین اسلام درآمده‌اند، دستور ساختمان مسجدی بر روی ویرانه‌های همین آتشکده صادر گردیده، که امروز از تعمیرات و گچ‌بری آن این مطلب به خوبی روشن می‌گردد. قسمت تحتانی این بنا که بقایای همان آتشگاه باشد، دارای سکوهای آجری بسیار جالبی می‌باشد، که همان آتشدانهای آتشگاه به شمار می‌رود که در هوای آزاد فروزان بوده، و مراسم مخصوص به خودی داشته، علاوه بر سکوها گالریهایی به چشم می‌خورد که کلاً از سنگ است. از آن همه که بگذریم، چیزی که توجّه هر بیننده را به خود جلب می‌کند حوضی آجریست در قسمت جلو ساختمان که به وسیلهٔ مجرایی آب بدان داخل می‌شده، این حوض کاملاً مربع شکل است. به طول و عرض ۳×۳ متر و ارتفاع تقریبی ۲۵ سانتیمتر، واما در باب اصل و منشأ این آتشکده باید خاطرنشان ساخت که چرا و چگونه به وجود آمده است، می‌توان چنین فرض نمود، که در دورهٔ اشکانی یک آپادانا در مجاورت دریاچه اعجازآمیز و مشهور تخت سلیمان ساخته شده، سپس شهرت دریاچه باعث معروفیّت این آپادانا گردیده، و به نسبت شمارهٔ روزافزون زوّار و مهمانان بر وسعت این آپادانا افزوده شده است، و آتشدان بزرگ و ابنیهٔ تابعه بس مهمّی جهت آتشگاه در آنجا احداث گشته چنانکه تاریخچه بسیاری از معابد معروف دنیا نیز همین‌طور بوده‌اند، مانند کلیسای معروف لوور[1] که استخری اعجازآمیز و بنایی مقدّس در مجاورت آن وجود دارد که اکنون تعداد زیادی ساختمانهای مذهبی و مهمانخانه به آن افزوده‌اند.

۲- ترانشه بزرگ غربی- این ترانشه به طول ۲۵ متر و به عرض ۵ متر و عمق متوسط ۱۰ متری می‌باشد. حفّاری این قسمت بسیار جالب بود، زیرا ضمن خاکبرداری دیوارهای مختلف‌الکشل سنگی به عرض یک متر و به طول‌های مختلف دیده می‌شود که کمی پایین‌تر از دیوار محکمی از خشت مرتّب چیده شده بود که وجود یک ساختمان قدیمی و باستانی را ثابت می‌کرد. نظریه آقای پروفسور نئومن در یکی از جلسات علمی و تحقیقی هیأت حفّاران این بود که در قسمت تحتانی این ترانشه قوم مد (ماد) جهت جلوگیری از خرابی آب و سیلاب‌های دریاچه چنین دیوار مستحکم و استواری از خشت بنا نهاده‌اند، ولی نظریهٔ آقای صمیمی برخلاف آن بود.

۱- لوور شهری است در فرانسه در کوهستان پیرنه که راجع به کلیسای آن داستانی شبیه سرگذشت تخت سلیمان بین مردم شایع است.

ایشان اظهار می‌داشتند تئوری آقای نئومن زیاد مورد قبول نیست و به جهت این که اگر فرض کنیم قوم ماد برای جلوگیری از هجوم آب چنین دیواری را ساخته‌اند، لزومی نداشت از خشت باشد آن هم بدین نظم و ترتیب چیده باشد. یقیناً آنها قادر بودند که اگر چنین منظوری داشتند این عمل را از سنگ و خیلی محکمتر انجام دهند. مسلّماً این دیوار سد نبوده و در حفّاری‌های آتی وجود آن روشن خواهد شد. در کف این ترانشه سنگ فرض مرتّبی به چشم می‌خورد که در پشت آن دیوار قلعه قرار گرفته که سمت غرب آن را هم حفّاری نموده، تا پی دیوار آشکار گردد. در بخش فوقانی این ترانشه در عمق تقریبی ۵ متری یک جام شکسته اکسیده شده برنزی و در اعماق مختلف تعداد زیادی تنور شکسته با خاکستر و خمره و تغار و کوزه شکسته، به اضافه مقدار زیادی تکه‌های سفال لعابدار و بدون لعاب و قطعات شیشه‌ای و دو تخته سنگ بزرگ آسیاب و همین‌طور کمی گندم سیاه شده به دست آمد، که همگی متعلّق به دو دوره، یکی ساسانی و دیگری اسلامی بود.

پیدایش اشیای فوق در این طبقه از حفّاری بهترین دلیلی است برای پذیریش اینکه یقیناً این قسمت جزء انبار و آشپزخانه قوم محسوب می‌شده است.

فصل هفتم

زندان

این ناحیه کوهی است مخروطی شکل که در فاصلهٔ ۳ کیلومتری غرب تخت سلیمان واقع شده، در نزد عوام و اهالی به زندان حضرت سلیمان یا زندان دیو معروف است ولی این نام قصه‌ای بیش نیست.

مشخصّات کوه- ارتفاع آن از سطح دریا ۲۵۹۹ متر و از سطح زمین مجاور خود بین ۹۷ تا ۱۰۷ متر می‌باشد و بر فراز آن گودی عمیقی در حدود ۸۰ متر دیده می‌شود که قطر دهانه آن به طور تقریب ۴۰ تا ۴۵ متر است و در ارتفاع متوسط ۹۵ متر در قسمت جنوب شرقی این کوه حوضچهٔ سنگی کوچکی به مساحت ۳×۳ مشاهده می‌گردد که دیوارهٔ آن از سَاروج است. به عقیدهٔ نگارنده این کوه در هزاران سال پیش آتش‌فشان بوده که بعدها در اثر تحوّلات زمین گودی آن تشکیل دریاچه‌ای را داده شبیه دریاچهٔ تخت سلیمان و باز به همین ترتیب پس از گذشت زمان متمادی آب آن خشک شده و به صورت فعلی درآمده است. چون سنگهایی که بدنهٔ کوه و زمین اطراف را تا مسافتی پوشانیده، همگی دارای خلل و فرج و جزء مواد خروجی از دهانهٔ کوه آتشفشان محسوب می‌گردد. به علاوه در اطراف همین کوه چشمه‌های متعددی از آب گرم دیده می‌شود، که دارای املاح معدنی فراوانی است. به طوری که سطح زمین اطراف خود را تغییر رنگ و تغییر شکل داده، و بعضی از این چشمه‌ها مقدار آبش ثابت است، و فقط فشار گاز موجب جوشش آن می‌شود، به نحوی که انسان در ابتدای رؤیت تصوّر می‌کند که مرتّب از این چشمه آب خارج می‌گردد. در حالی که این طور نیست تنها گاز است که این منظره زیبا را ایجاد می‌کند.

نظریهٔ کلّی پروفسور فوند راستن و پروفسور نئومن دربارهٔ کیفیّت این کوه چنین

است که ابداً سابقهٔ آتش‌فشانی ندارد، بلکه در ابتدا دریاچه‌ای شبیه دریاچه تخت سلیمان بوده که بعدها آب آن خشک شده، و به صورت حالیّه درآمده است.

سنگهای بدنه و اطراف کوه که بدین شکل می‌باشد در اثر جریان آب بوده و بس. در ارتفاع ۶۵ متری این کوه دیواری مانند کمربند پس از حفّاری مشاهده شده که طول این دیوار در حدود ۸۰۰ متر است. در همین ارتفاع آثار و بقایای ساختمانی زیادی که همگی از سنگ ساخته شده به انضمام دروازهٔ ورودی که در سمت جنوب کوه مشرف بر جاده با پلّه‌های عریض سنگی واقع شده که بسیار جالب توجّه می‌باشد. ارتفاع هریک از پلّه‌های فوق به طور متوسّط ۴۰ سانتی‌متر است. هنگام خاکبرداری از قسمت شرقی این کوه تعداد ۳ تمبوشهٔ سفالی و نسبتاً طویل به دست آمد که آب را به زمین‌های اطراف هدایت می‌کرده، و این خود دلیل بر آن است که در این محلّ دریاچه‌ای بوده است شبیه دریاچه تخت سلیمان که به مرور ایّام خشک گردیده. طول هریک از تمبوشه‌های مزبور به ۳۵-۴۰ سانتیمتر می‌رسد. ضمناً چندی پیش در اثر خاک‌برداری از دامنهٔ شرقی همین کوه خمرهٔ نیمه شکسته‌ای مشاهده شد، که داخل آن جسد جمع شده کودکی را نشان می‌داد، و این خود تا اندازه‌ای سابقهٔ چند هزارساله این محلّ، و قومی را که در این محل اسکان داشته‌اند، برای ما روشن می‌کرد. در دوران ماقبل تاریخ زیاد مرسوم بوده که کودکان خود را پس از مرگ، در خمره گذاشته و سپس دفن کنند. البتّه نظیر این عمل برحسب اتّفاق بسیار نادر و در زمان هخامنشیان هم اجرا می‌شده، ولی نمی‌توان جسد فوق را به آنها نسبت داد، زیرا آثار دیگری که نسبت این جسد را به هخامنشیان بدهد، تاکنون بدست نیامده. در بدنهٔ این کوه نیز هنگام حفّاری مقدار زیادی خمره‌های شکسته به ویژه تکه سفال‌های بدون لعاب دیده شد که همگی جمع‌آوری گردید.

فصل هشتم

تخت بلقیس

تخت بلقیس در شمال شرقی تخت سلیمان و در فاصلهٔ ۲ کیلومتری آن قرار گرفته و ارتفاع آن از سطح دریا ۳۶۵۵ متر می‌باشد بر فراز آن آثار ساختمانی از سنگ مشاهده می‌شود، که کاملاً مدور است، و چون از لحاظ بلندی بر تمام نواحی اطراف خود مشرف می‌باشد، لذا می‌توان این تصوّر را کرد که شاید به عنوان برج دیده‌بانی از آن استفاده می‌شده. در سمت شمال غربی آن به فاصلهٔ ۱۵۰ الی ۲۰۰ متری حوضچهٔ بزرگی دیده می‌شود که تابستانها خشک و زمستانها مملو از آب است.

کوه تخت بلقیس - کوه تخت بلقیس که در جغرافیای ایران به عنوان یکی از بزرگترین کوهها نام برده شده، درست در پشت تخت سلیمان یعنی در سمت شمال آن واقع گردیده.

کوه طویله - کوه طویله کوه عظیمی است در جنوب تخت سلیمان که اطلاق این نام بر آن از طرف اهالی به این جهت می‌باشد که گویند: در یکی از نقاط آن طویلهٔ بسیار بزرگ اسب وجود دارد که صدای پا و شیهه‌های آنها در زمان‌های معیّن به گوش عدهٔ زیادی از اهالی رسیده، و نیز عدّه‌ای نقل قول می‌کنند که فلان نام، گلّه‌های اسبان را هنگام خروج و دخول به رای العین دیده است. بر فراز این کوه چشمه‌های متعدّد خنکی جریان دارد که از جهت آشامیدن بسیار گوارا است. دیوار سنگی شکل از موادّ رسوبی آب دریاچه تخت در جنوب تخت سلیمان مابین کوه طویله و حصار تخت به مساحت تقریبی ۱۰۰ متر دیوار مارپیچی به چشم می‌خورد که ارتفاع آن مختلف است. حد متوسط آن ۲/۵ متر و طول آن در حدود ۱۵۰ متر می‌باشد که سالیان دراز در اثر جریان آب و مواد معدنی و رسوبی آن به وجود آمده کم‌کم بر اختلاف سطح

خود از زمین مجاور افزوده به گونه‌ای که امروز هم پس از قطع جریان آب منظرهٔ جالبی به خود گرفته و بنا به گفتهٔ اهالی، اندام اژدهایی را در نظر انسان مجسّم می‌نماید. نظیر همین جوی اژدها مانند در داخل خود قلعه در قسمت غرب جوی نسبتاً طویلی مشاهده می‌شود که این هم درست طریق به وجود آمدنش شبیه جوی دیوار مانند خارج قلعه می‌باشد، با این تفاوت که ارتفاع این جوی خیلی کمتر است بین ۲۰-۶۰ سانتی‌متر.

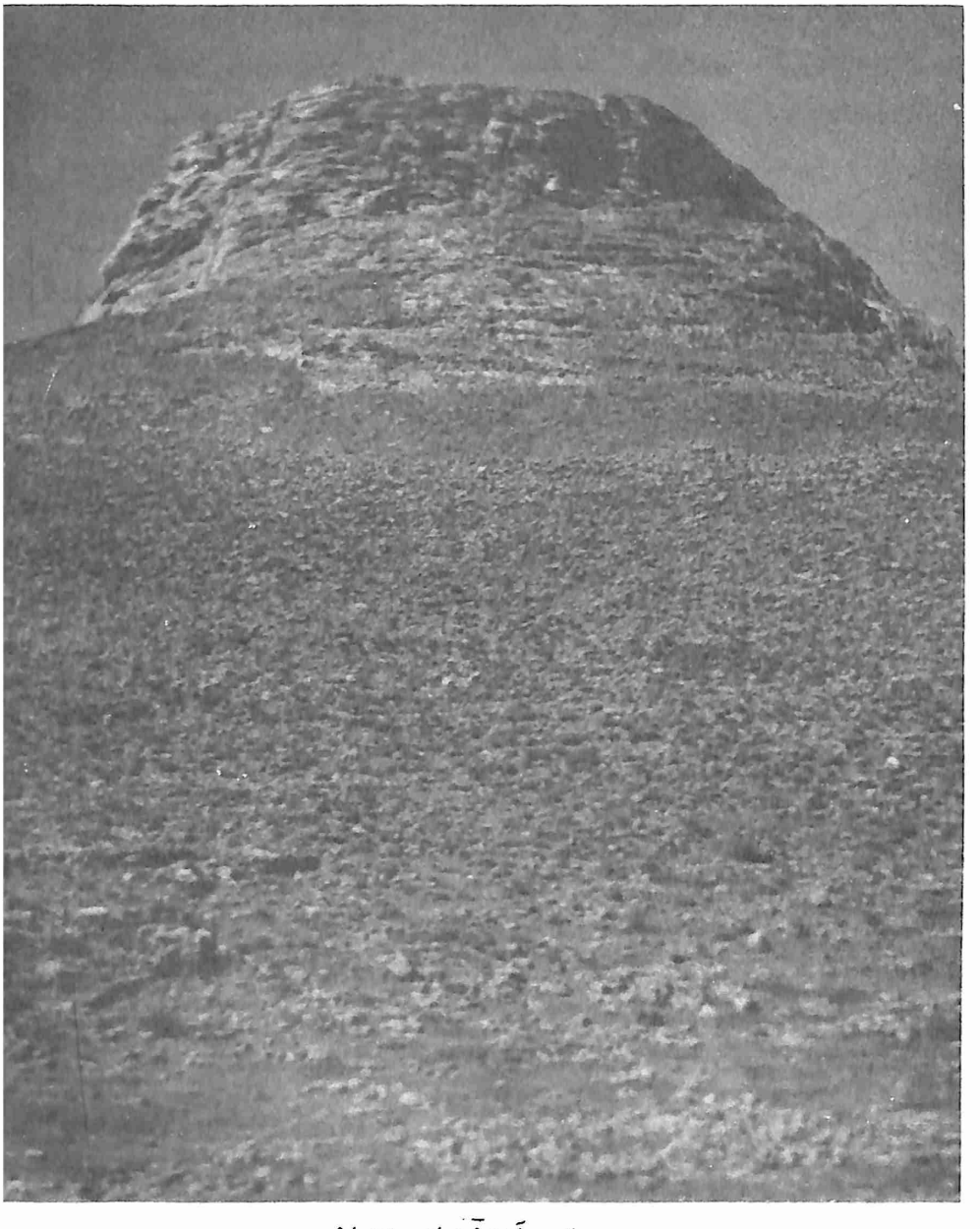

کوه آتشفشانی زندان

فصل نهم

تخت سلیمان

تخت سلیمان - آذرگشسب و شیز - بنا به دلایل زیر می‌توان تخت سلیمان را محل آذرگشسب و شیز دانست:

۱- ابن مهلهل که خود شیز را دیده بوده است آن را بین مراغه و زنجان و شهر زور و دینور یاد می‌کند. این چهار نقطه یک چهار ضلعی تشکیل می‌دهد که ضلع شمالی آن خطی است که مراغه را به زنجان وصل می‌کند و ضلع جنوبی آن خط دینور، شهر زور است.

این که ابن مهلهل شیز را جنوباً با دینور و شهر زور تحدید می‌کند، این شهر را به اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای از دریاچهٔ ارومیه و مراغه دور می‌کند. اگر لیلان جای آذرگشسب بود، چنان که مارکوارت پنداشته، ابن مهلهل که به یقین، خود به این نواحی سفر کرده بوده است، شیز را بین مراعه و دینور و شهر زور یاد نمی‌کرد. چه لیلان به مراغه بسیار نزدیک و در حدّ شمالی آن و از دینور و شهر زور بسیار دور است. درست است که یاقوت در معجم البلدان (مجلد ۷، ص ۲۴۹) و ابن خرداد به در المسالک و ممالک و معجم البلدان و نزهه القلوب آمده با فواصل حقیقی آنها که امروز معلوم است، به عمل آورد معلوم شد فواصلی که قدما به دست داده‌اند، در بیشتر موارد کمتر از فاصلهٔ حقیقی آنهاست و حتّی در بعضی موارد تا نصف اندازهٔ حقیقی تنزّل پیدا می‌کند.

فاصلهٔ تخت سلیمان تا مراغه به طور دقیق معلوم نیست ولی گویا از راه کوهستانی در حدود دوازده تا چهارده فرسخ باشد. فاصلهٔ اطراف تخت سلیمان را معمولاً به وسیلهٔ اسب دور زده می‌سپردند (ولی اکنون با اتومبیل و از راه اسفالت و مقداری راه شوسه) به عکس لیلان که سزای آن را ندارد که جای شیزش بدانیم.

تخت سلیمان درست در فاصلهٔ بین زنجان و مراغه قرار گرفته است.

شهر زور در چهار منزلی شمال غربی دینور بوده است، و دینور خود در بیست و پنج میلی کنگاور قرار داشته است، بنا به گفتهٔ ابن مهلهل شیز در میان یک چهار ضلعی بوده که چهار رأس آن به ترتیب از مغرب به مشرق مراغه و زنجان و دینور و شهر زور است. پیداست که ضلع جنوبی این چهار ضلعی (فاصلهٔ دینور و شهر زور - چهار منزل راه) از ضلع شمالی (فاصلهٔ زنجان و مراغه) کوتاه‌تر است. اگر شیز در کنار دریاچهٔ ارومیه باشد واضح است که در داخل این چهار ضلعی نخواهد بود، و برای این که این تحدید تا اندازه‌ای به حقیقت نزدیکتر باشد باید به مرکز چهار ضعلی پیش برویم یعنی از کرانه‌های دریاچهٔ ارومیه دور شویم و به جنوب برویم. در اینجاست که به تخت سلیمان می‌رسیم.

۳- معادنی که ابن مهلهل از آن یاد می‌کند که اغلب در اطراف تخت سلیمان مشهود است.

۴- گفته شد در تخت سلیمان حوضی است که چون عمق زیاد دارد دریاچه‌اش می‌نامند و گفته شد که عمق این دریاچه پنجاه متر و عمق حفره‌ای که در آن قرار دارد در حدود یکصد و ده متر است. ابن مهلهل گفته است: "و هذه المدینه (الشیز) یحیط بها سور و بها بحیره فی وسطها لایدرک قراره" در آنجا دریاچه‌ایست که ته آن ناپیداست. و اما این که ابن مهلهل می‌گوید: "هرگاه دشمنی آهنگ این شهر کند و منجنیق بر باروی آن نهد سنگ‌های آن در دریاچه افتد و اگر منجنیق را ذراعی هم عقب‌تر برند سنگ در بیرون بارو افتد." با توجه به اینکه تخت سلیمان در پشته‌ایست که از اطراف خود بیست متر بلندتر است و این که حوض قسمت بزرگی از مساحت داخل قلعه را فرا گرفته است، این مطلب باورکردنی است که دشمن با منجنیق نمی‌توانسته است بدان شهر آسیب برساند، و لابد آتشگاه و قصور سلطنتی و ابنیهٔ دولتی در داخل این بارو می‌بوده است و بقیهٔ شهر که عوام النّاس را در خود جای می‌داده در داخل این بارو قرار داشته است.

۵- گفتیم آب دریاچه تخت سلیمان دارای املاح فراوان است و رسوب می‌کند. ابن مهلهل این موضوع را با عبارت "متی بل بمائه تراب صار فی الوقت حجرا صلدا" بیان کرده است. ترجمه آنکه: هرگاه خاکی با آب آن آغشته گردد در وقت به سنگی بدل می‌شود.

روایات کتاب‌های پهلوی - در کتاب‌های پهلوی عموماً آذرگشسب را در کنار دریاچه چیچست (ارومیه) نوشته‌اند، و در کتاب زند بهمن یشت صفت ژرف را برای

دریاچه چیچست ذکر کرده‌اند، ذکر این صفت با توجه به این که دریاچه ارومیه ژرف نیست (عمق متوسط آن ۶ متر و گودترین نقطه‌اش ۱۷ متر ژرفا دارد) و حوض (دریاچه) تخت سلیمان بسیار عمیق است، و به مطالبی که در این رساله آمد، این سؤال پیش می‌آید که آیا منظور نویسندگان کتاب‌های پهلوی از دریاچه چیچست که گفته‌اند آذرگشسب پیروزمند در کرانه آنست. همان دریاچه شهر شیز یعنی دریاچه تخت سلیمان نیست؟ با توجّه بدانچه که گذشت جواب این سؤال مثبت است. به گمان نگارنده شباهت لفظی چس یا چست Cest یعنی همان نام قدیمی شیز به چیچست یعنی دریاچه ارومیّه باعث این اشتباه شده است که گفته‌اند: آذرگشسب در کنار دریاچه ارومیه است تواند بود. در نسخ اصلی کتابهای پلهوی نوشته بوده است: که آذرگشسب در کنار دریاچهٔ چئست است، و این کلمه به وسیلهٔ نسّاخ چیچست شده باشد. اشکال خط پهلوی نیز در به وجود آمدن این اشتباه بی‌تأثیر نیست. نیز باید گفت که استنساخ کنندگان کتابهای پهلوی اغلب در شرق ایران و در خارج از آذربایجان بوده و از اوضاع جغرافیایی این دیار چندان آگاهی نداشته‌اند. بعید نیست که از وجود دریاچه‌ای در شهر شیز نیز بی‌اطلاع بوده‌اند و می‌پنداشته‌اند آذرگشسب در کنار دریاچهٔ ارومیّه است.

کوه اسنوند- در کتاب اوستا جای آذرگشسب در (دامنه) کوه اسنوند یاد شده است. چنانکه سابقاً نقل افتاد، اکنون که محل آذرگشسب معیّن شد باید به سراغ کوه اسنوند برویم. بیگمان اسنوند همان کوه تخت بلقیس است که چنانکه ذکر شد در بیست کیلومتری خرابه‌های تخت سلیمان قرار دارد و گفتیم که در بالای یکی از دو قلّهٔ آن آثار آبادانی یافته شده، تواند بود که این آثار بقایای همان دژ بهمن باشد که کیخسرو آنرا گشود، و باید که زندان تخت سلیمان دژ بهمن باشد و اللّه اعلم.

کوه تخت بلقیس ۳۶۵۵ متر ارتفاع دارد یعنی اندکی کمتر از سهند به ارتفاع ۳۷۰۰ متر و سبلان (سولان) به ارتفاع ۳۸۲۰ متر.

دریاچهٔ خسرو- نکته دیگری که یادآوری آن بایسته است این است که در اوستا آتش نیایش پاره ۵ آمده: "درود بر آذر پسر اهورامزدا، فره و سود مزدا آفریده فره کیانی کیانی مزدا آفریده، آذر پسر اهورامزدا، کیخسرو، دریاچهٔ خسرو، کوه اسنونت مزدا آفریده دریاچهٔ چئچست مزدا آفریده فرّه کیانی مزد آفریده."

در پاره ۸ فرگرد ۲۲ بند هش گفته شد: "دریاچهٔ خسرو در پنجاه فرسنگی دریاچه چیچست "حال جای آن دارد که بپرسیم این دریاچه درکجاست؟ لابد دریاچهٔ خسرو را نیز تقدّمی بوده است که با آذرگشسب و کوه اسنوند و کیخسرو و فره کیانی و فره

ایرانی در یک جا مذکور افتاده است، اگر به فاصلهٔ پنجاه فرسنگ دریاچه چیچست با دریاچه خسرو که در بند هش همان دریاچهٔ تخت سلیمان است، این حدسی است ضعیف. اگر کاوش‌هایی که در تخت سلیمان شروع شده قرین موفقیت باشد، و آثار تازه‌ای در آن ویرانه مکشوف گردد، بهتر می‌توان دربارهٔ مطالبی در این باره که مورد گفتگو قرار گرفت داوری کرد.

شیزگان - نکته دیگری که در پایان مقال باید گفت اینست که بنا به مندرجات کتاب دینکرت نسخی از کتاب اوستا در جایی به نام شپیگان بوده است. املای پهلوی این کلمه یعنی شپیگان طوریست که آن را شیزگان نیز می‌توان خواند یعنی شهر شیز. استاد پورداود بحثی مستوفا در این باره دارند که قسمتی از آن ذیلاً نقل می‌شود: "... احتمال قوی می‌رود و به نگارنده تا به‌اندازه‌ای یقین شده که شپیگان Saspigan یا شپیگان Sapigan که مکرراً در کتاب دینکرت آمده همان شیز باشد. مگر این که این اسم را در پهلوی بد خوانده به هیأت مذکور درآورده‌اند، و در نتیجه در سر تعیین چنین شهری در ایران قدیم عاجز مانده‌اند. سابقادار مستتر در ترجمه اوستای خود Vol, III, XXI و نوشته که ممکن است شپیگان یا شیگان را نیز شیزیگان Sizigan خواند، شهر معروف شیز را مقصود داشت. به نظر نگارنده این همیشه درست می‌رسید تا این که از استاد دانشمند مارکوارت شنیده‌ام که او خود این اسم را در دینکرد شیچیکان Sicikan خوانده یعنی شیز. بنابراین معمّایی حل شده و می‌توان گفت که با توجه به مندرجات دینکرد در قدیم یک جلد اوستا در شهر شیز در آذربایجان لابد در خود آتشکدهٔ معروف آنجا در آذرگشسب محفوظ بوده، و جلد دیگر در دفترخانه دولتی در فارس (پرسپولیس)." استاد پورداود سپس مندرجات کتاب سوم دینکرد را چنین نقل می‌کند:

"بیست و یک نسک (کتاب) اوستا را که اهورامزدا به عدد کلمات یتااهووئیریو آفریده و به واسطهٔ زرتشت نزد گشتاسب آورده شده بود، به فرمان گشتاسب در دو نسخه کامل نوشتند. بنا به سنت دیگر به فرمان آخرین دارا. دارا پسر دارا یکی از آن دو نسخه را در گنج شپیگان گذاشتند، و نسخهٔ دیگر را در دژ بنشت[1]، در هنگام استیلای اسکندر نسخه‌ای که در دژ بنشت بود سوخت. نسخه دیگر را که در گنج شپیگان بود، یونانیها برداشته و به زبان خود ترجمه کردند. پادشاه اشکانی و لخش

۱- دژ بنشت که به معنی قلعه نوشته یا دفترخانه است محققاً در پارس جزء قصر سلطنتی بوده که حالیه تخت جمشید گوییم. (پورداود)

(بلاش - احتمال کلی دارد که بلاش اوّل ۵۱-۷۸ میلادی باشد...) امر کرد تا قطعات باقی مانده اوستا را که پراکنده و پریشان شده بود، خواه آنچه مدوّن باقی مانده بود، و خواه آنچه بیادها مانده بود جمع‌آوری کنند. پادشاه بزرگ اردشیر پاپگان (۲۲۴-۲۴۲) هیربدان هیربد تنسر را به دربار خود خواند و بدو گفت که مابقی مانده اوستا را گردآورده و یک جا مدوّن سازد. شاپور پسر اردشیر (۲۴۲-۲۷۲) فرمان داد قطعات راجع به طبّ و نجوم وجغرافیا و فلسفه را که نزد هندوان و یونانیان پراکنده بود به دست آورده، جزو اوستا سازند، و نسخهٔ از آن در گنج شپیگان گذاشتند. بالاخره شاپور دوّم پسر هورمزد (۳۱۰-۳۷۹) از برای مرتفع ساختن مناقشات دینی که در میان فرق مختلف برخاسته بود، آذرمهر اسپند را بر آن داشت که به اوستا مرور نموده، سند و حجّتی بر صحّت آن به دست بدهد."

گفتار حمدالله مستوفی - حمد حمدالله مستوفی که در قرن هشتم هجری می‌زیسته از تخت سلیمان به نام ستوریق یاد می‌کند، و می‌نویسد: "در ولایت انجرود قصبه‌ایست مغول آنرا ستوریق خواند. بر سر پشته‌ایست کیخسرو کیانی ساخته است، و در آن قصبه سرایست بزرگ، و در صحن سرای چشمه‌ایست به شکل حوضی بزرگ بلکه مانند دریاچه‌ای ملاّحان به قعرش نمی‌توانند رسید. دو جوی آب هریک به مقدار آسیاگردانی دایم از آنجا بیرون می‌آید، و چون در می‌بندند آب حوض زیادت نمی‌شود، و چون می‌گشایند برقرار جاری است، و در هیچ موسم کم و بیش نمی‌باشد. و این از نوادر است.

اباقاخان مغول آن سرای را با حال عمارت آورد، و در آن حوالی علفزاری خوبست."

آگاهی‌های دیگر- در حدود چهل‌سال پیش، اندکی کمتر یا بیشتر در دهکدهٔ شیرمرد (۷ کیلومتری تخت سلیمان) سکه‌ای از آنتوان سردار رومی که در سال ۳۶ پیش از میلاد به انتقام شکست کراسوس به ایران لشکر کشید، (چنان که گفته آمد) پیدا شده بوده است، این سکه ابتدا در تصرف عبدالعلی خان افشار (امیر مکرّم) از سرشناسان افشار بوده: سپس به احمد کسروی هدیه داده شده است. در روستای بابانظر دو کیلومتری تخت سلیمان چشمه‌ایست که گاه به گاه از آن اشیای عتیق و احیاناً زیورآلات قیمتی بیرون می‌آمد، و در اواخر دورهٔ قاجاریه یکی از مالکان در آنجا دستگاه طلاشویی داشت، و بس اشیای عتیق از آن به دست آورده است. در این زمان نیز به ندرت این گونه اشیاء از آن چشمه بیرون می‌آید.

آمدن این اشیاء از دل خاک حکایت از شهری می‌کند که در روزگاری، عظمتی

داشته، و مقرّ پادشاهان و بزرگان می‌بوده است. و مردمانی آسوده خاطر در آن زندگی می‌کرده‌اند، که اکنون همه آنها زیر خاک جای گرفته‌اند، گویی هرگز در این جهان نبوده‌اند. پیدا شدن سکّهٔ آنتوان در آن حدود تأیید می‌کند که این شهر همان شهر شیز، و خرابه‌های تخت سلیمان همان آتشکدهٔ بافَر و شکوه آذرگشسب است: چه آمدن آنتوان را به شیز اکثر تاریخ‌نگاران نوشته‌اند و در آن تردید نیست. البته پیدا آمدن سکه به تنهایی نه دلیل تواند بود بر آمدن آنتوان به شیز و نه بر این که تخت سلیمان جای شیز است. فقط از آن جهت ذکرش رفت که با سایر دلایل و قراین در یک جا گرد آمده است: و آنچه سابقاً گفتم شیز را ظاهراً به نام‌های دیگری غیر از شیز (و صورت‌های دیگر آن مانند کزنا و گادزاکا و کنذرک و غیره) خوانده‌اند. از قبیل فراعاتا و ورا و فراد سپه، مبنی بر قول پلوتارک و سایر مؤرخان و مأخوذ از تاریخ مرحوم پیرنیا و اعتمادالسلطنه است، و نگارنده در صحت آنها تعهدی ندارد.

فصل دهم

حفاری‌های تخت سلیمان

حفّاری‌های تخت سلیمان[1]- حفّاریهای تخت سلیمان در سالهای گذشته همچنان ادامه داشت و به وسیلهٔ همین معماری‌های دوره‌های مختلف از بناهای زمان هخامنشی تا قصر اباقاخان، متعلق به قرن ۱۳ میلادی، به وضوح روشن شد. نتیجه حفّاریهای هر قسمت در سه سال گذشته ذیلاً ارائه می‌شود.

۱- استحکامات خارجی- در داخل قلعه ساسانی، در خاکبرداری از گمانه‌های پشت برجهای ۱۵ و ۳۳ نتیجهٔ یکسانی به دست آمد. یعنی یک حصار حجیم از آجر خشتی بر روی یک پی سنگی کوتاه که از سنگهای خرد شده ساخته شده. این حصار خشتی ظاهراً با ضخامت یک نواخت، در حدود ۱۲ متر به دور کوه کشیده شده، و هنوز هم در برخی از نقاط دارای ارتفاعی بیش از ۷ متر است. در آخرین محدودهای تعیین شده جهت حفّاری موقع خاکبرداری پشت برج ۱۸ و حدود دروازهٔ شمالی حدس زده شد که این حصار حجیم در اصل یک قلعه قدیمی بوده، که در ابتدا تنها قلعه موجود در منار صفحه کوه بوده است که بعدها نوسازی شده یعنی به وسیلهٔ یک دیوار سنگی که به آن ملحق گردیده استحکامات بیشتری پیدا کرده است. این حصار خشتی حجیم در سمت شمال دارای دروازه‌ای بوده (عکس ۱) و این دروازه شمالی دارای شکلی شبیه دروازه‌های بعدی است. یعنی دو برج گرد در اطراف اتاقک دروازه که دهانه آن به منزله راه ورودی بوده است.

در عمق یک گودال حفّاری شده، در پشت برج عربی دروازه جدید بقایای یک برج

۱- ترجمهٔ استاد گرامی آقای مهندس فرامرز نجد سمیعی

قدیمی که در همین محل وجود داشته، به دست آمده که از آجر ساخته شده، و طوری با حصار اتّصال پیدا کرده که با حصار خارجی با ضخامت ۱/۲۰ متر تشکیل اتاقک برج را داده است که به وسیله در باریکی، از راه ورودی دروازه برای داخل شدن مناسب بوده است.

این برج برخلاف برجهای بعدی است که از چیدن سنگها بر روی هم به طرز محکمی ساخته شده است، فقط از قسمت بالای راهروی دفاعی آنها اتاقکی تعبیه می‌شده است.

ملاط دیوارهای آجری برج قدیمب به خوبی آثار آجر خشتی بزرگ از نوع آجر خشتی حصار حجیم را نشان می‌دهد. و به این علّت می‌توان نتیجه گرفت که حصار حجیم قبلاً بنا شده، و برجها به آن ملحق گردیده است. اینکه این الحاقات در ضمن ساختمان به وجود آمده، و یا نشانه‌ای از نوسازی بعدی است هنوز روشن نیست.

موقع ساختمان دروازه جدید هلالی‌ها دیوارهای آجری برج قدیمی فرسوده شده، و بلافاصله دیوار سنگی به ضخامت ۳/۸۰ متر در جلوی آن کشیده‌اند که در نتیجه بین دو جدار فاصله مختصری باقی مانده که بعدها با خاک و خاشاک پر شده است.

به نظر می‌رسد که طرز ساختمان دیوار جدید در اصل تقریباً به طور کامل با تأسیسات قدیمی مطابقت می‌کند. فقط در شمال غربی مابین برج‌های ۱۸ و ۲۱ حصارجدیدکمی جلوترتقریباً به طور مستقیم مابین دو برج ۲۰ و ۲۳ قرارگرفته است.

این استحکامات داخلی که از سنگ ساخته شده از سرسرایی به عرض ۲/۳۰ متر با سقفی گنبدی شکل تشکیل یافته که به سمت خارج با فواصل مرتب در آن برجهایی هندسی حجیم و یا پیش آمدگیهایی تعبیه شده که از آنها ۷ عدد در قسمت شمالی و غربی و ۲ عدد در قسمت شرقی از خاک بیرون آورده شده‌اند. در حدّ وسط خارج از دروازه شمالی استحکامات داخلی دروازه‌ای وجود داشته که دیوارهای آن از آجر ساخته شده و تشکیل اتاقکی را داده‌اند. مابین دروازه خارجی و داخلی ظاهراً بناهای مرتبطی فضای بین دو دروازه را پر می‌کرده است.

راهروی گنبدی که در سمت غرب قرار دارد به دیوار ایوان شمالی منتهی می‌شود و از طرف دیگر ایوان امتداد پیدا می‌کند، و به نظر می‌رسد که تمام دریاچه را در بر می‌گیرد. به طوری که می‌توان تصوّر نمود که در قسمت داخلی راهرو طاقنمایی قرار داشته شبیه آنچه در سمت شمالی دریاچه بین ایوان شرقی و ایوان آتشکده پیدا شده است. و به علّت رسوبات ضخیم اطراف دریاچه تاکنون از ساختمان‌های ساسانی کنار دریاچه فقط جنوب ایوان شرقی تعیین شده است.

۳- بناهای ساحلی ساسانی - جهت بررسی طاقنماهای شمالی دریاچه که قبلاً ذکر شد حفّاریهایی انجام گرفت، که این حفّاریها به پایه‌هایی از آجر پخته به عرض ۲/۳۵ متر و به فواصل ۳/۴۵ متر برخورد کرد. (عکس ۲) گمانه‌های دیگر برای بررسی ایوان آتشکده که در خلاف جهت، روبروی دریاچه واقع شده است، زده شده، و احتمال داده شده که قسمتهایی از ایوان، بعدها به وسیلهٔ ایوان یک قصر معمولی پوشیده شده است. نتیجتاً معلوم گردیده است که بلافاصله از محل دو فضای کوچک مربع شکل، تصوّر شده در جلوی ایوان پایهٔ ستونهای طاقنما شروع می‌شود. بدین گونه می‌توان گفت که فضای اصلی جلوی ایوان باریکتر از آن بوده که تا کنون تصوّر می‌شده، و ایوان جلو فقط از طاق بلند خود ایوان به وجود آمده، که کنار آن در دو قسمت بلافاصله نیم پایه‌های طاق نما بنا شده است.

بنابر این شکل جبهه جنوبی آتشکده کاملاً مطابق شکل جبهه شمالی است. جایی که طاقنماهای حیاط (M) به همین شکل از یک طرف مستقیماً به ایوان کوچک متّصل می‌شوند. مابین ایوان آتشکده و ایوان غربی، ۶ ستون و ۷ راهرو وجود دارد. در انتهای غربی راهروی مسقّف به راهروی شمالی ایوان غربی منتهی می‌شود.

در نتیجه حفّاریهایی که در سالهای اخیر در ایوان شرقی به عمل آمده این ساختمان به طور کامل از زیر خاک بیرون آورده شده، و پیداست که نمای غربی آن با جانب قرینه بوده است. محوطه وسطی ساختمان که فقط ۳/۹ متر عمق اما ۱۲ متر عرض داشته است، با دهانه‌ای به عرض ۵ متر حالت دهلیز ورودی ساختمان به خود گرفته بوده است.

همچنین دو اتاق کوچکتر فرعی با دهانه‌هایی به عرض ۴ متر خود به بیرون باز می‌شده‌اند، به طوری که سمت غربی به دروازهٔ بزرگ و گنبد مانند می‌ماند که از آن طرف فقط به وسیلهٔ در میانی کم عرضی امکان داشته به ایوان غربی بزرگ راه پیدا کنند. در حالی که در سمت شمالی ایوان فقط فضای راهرو مانندی که به طاقنماها منتهی می‌شد وجود داشته، سمت جنوبی به یک ردیف از اتاقها کوچک که بعضی از آنها زاویه‌دار نیز بوده‌اند، متّصل می‌شده که طاقهای آن هنوز نسبتاً به طرز کامل پابرجا مانده‌اند. این طاقها محلّ عبور ساختمانهای ساحلی بوده‌اند که در ابتدای آنها سالن بزرگی قرار دارد.

ایوان غربی با ۲۹ متر طول و ۱۱/۴۰ متر عرض به عنوان بزرگترین اتاق سقف‌دار کلیه بناهای دوره ساسانی محسوب می‌شود، و یا احتمالاً به قول یاقوت مورّخ و جغرافی‌دان ایرانی، سالن تاجگذاری بوده است که به وسیلهٔ کیخسرو ساخته شده و به

طوری که در کتاب او مشهود است، از یک طرف به صحرا و از طرف دیگر به باغی مشرف بوده است. دیگر اتاقهای قصر ظاهراً در منتهی‌الیه سمت ساحلی بنا وجود داشته‌اند.

۴- آتشکده- در آتشکده قسمتهای زیادی در نتیجه خاکبرداری نمایان شده است و چنانکه بعضی از اتاقها به طور کامل از زیر خاک بیرون آورده شده است.

تاکنون قسمتی از دهلیزهای تالار مرکزی الف از زیر خاک بیرون آورده نشده است، تا بدین وسیله بتوان از فرو ریختن دیوارهای مخروبه جلوگیری نمود. همزمان با عملیات بازسازی، دهلیز جنوبی و شرقی نیز تا کف ابتدایی اتاق‌هایی که دارای ضربی بوده‌اند، خاک‌برداری شده است. کف این اتاق‌ها نیز آجری بوده، و حداقل از ۱۲ سطح آجری تشکیل یافته است. این کف ضخیم که در تمام نقاط تالارهای الف و ب دیده می‌شود. با آجر پخته شده و از حفاری‌های عمیقی در محوطه این تالارها جلوگیری کرده است، به طوری که در اینجا نیز بایستی مانند محوطه غربی در جستجوی یافتن دوره‌های قدیمی‌تری بود. از این کف در دور حصار خارجی راهرو شرقی در اولین قرون پس از حمله اعراب، جهت عبور آب کانال کشی عمیقی به عمل آمده است که کاملاً از میان آتش عبور می‌کرده است.

در گوشه جنوب شرقی در روی این کانال اتاق کوچکی با کف آجری و تنبوشه‌ای از ماسه سرخ، باکنده‌کاری قرارداشته، که به وسیله یک چاه آجری به کانال مورد بحث متصل می‌شده است. احتمالاً از این اتاق کوچک به عنوان حمام استفاده می‌شده، و آن را می‌توان جزیی از قصر دوره مغول محسوب داشت.

مجموعه تالارهایی که در اطراف تالار مرکزی E قرار دارد کاملاً از زیر خاک بیرون آورده شده که از آنها به خوبی در بنا استفاده شده است. تالارها نیز باطاق‌های ضربی پوشانده شده که محل‌های تقاطع تالار مرکزی E دارای ارتفاعات متفاوتی بوده‌اند. به طوری که در گوشه‌های اتاق زوایای قائم بوجود نیامده است.

تالار میانی به مساحت ۱۰×۱۰ متر می‌باشد، در وسط آن بنایی چهارگوش به ابعاد ۲/۷۰ متر قرار دارد. یعنی اندازه‌های آن کاملاً محراب تالار A مرکزی A برابر است.

این زیر بنا از خرده سنگهای مطبق فشرده که در سطح فوقانی به وسیله یک طبقه ملاط گچ مسطّح شده است. به علاوه زیربناهایی با همین طول اما با عرض برابر ۱/۳۰ متر جلوی پایه میانی غربی و شرقی تالار وجود دارد، و به وسیلهٔ پایه شرقی دهانه‌ای به ابعاد ۴۰×۴۰ به خارج منتهی می‌شود.

دلیل ساختن این تأسیسات روشن نیست. لیکن از آنجایی که در این جا نیز مانند تالار E زیربنای شنی با فرورفتگی‌های مدوّر در روی سطح فوقانی یافت شده است، می‌توان نتیجه گرفت تالار E با تقاطع‌های خود به عنوان پرستشگاه دارای ارزش قابل توجّهی بوده است.

خلاصه که این تالار همچنین با طاق صلیبی شکل یعنی اتاق X مستقیماً ارتباط داشته، و به وسیله اتاق H نیز با پرستشگاه مرکزی A مرتبط می‌شده است. در نتیجه حفاری عمیقی که در تالار E صورت گرفته، تعداد زیادی سطح رسوبی و گلی کشف شده، اما هیچ گونه آثار ساختمانی به دست نیامده است.

بیرون آوردن اتاقهای K,L در سمت شمالی آتشکده نتایج مهمّی دربر داشته است. در تالار A در عمقی بیشتر از سطح اصلی A کفی سنگی از جنس شن زرد، و مجدداً ۳۰ سانتیمتر پایین‌تر از کفی از سه طبقه آجر بسیار نازک واقع شده که در ملاط گنجانده شده و به شدت با رسوب ممزوج گردیده است. این آجرها در یک سطح رسوبی به ضخامت ۱۰ سانتیمتر قرار داشته، و زیر آنها طبقه شفته‌کاری شده تشکیل شده بوده است. در اتاق کم عرض کنار دیوار آجری طویل راهرو ساخته شده و بدین ترتیب بعد از ساختمان مرکزی بنا گردیده است. اما این حصار شمالی L با دروازه‌ای به دیوار راهرو متّصل می‌شود، می‌توان فقط به عنوان یک شیوه ساختمانی نام برد. تمام نقاط ساختمان کاملاً آجری که به دیوارهای خشتی ساختمان فرعی متّصل می‌شود، ترتیب زمانی وجود ندارد.

بلکه این نتیجه حاصل می‌شود که ساختمان مرکزی به دلایل مذهبی بدون به کار بردن مکعّب‌های سنگی ساخته شده است.

۵- مجموعه تالارهای ستون‌دار- در سالهای بعد از ۱۹۶۵ قسمت اعظم عملیات حفاری مختصّ به بررسی محوطّه غربی کنار آتشکده بزرگ بود، جایی که گروهی بنا، مجزا از سایر قسمت‌های دیگر از خاک بیرون آورده شده بود. این محوطه در طول عملیّات به عنوان دوّمین معبد در محوّطه حصاردار قسمت شمالی دریاچه شناخته شد. (عکس ۹)

محیط حفاری مناسب‌ترین محل جهت باستان‌شناسی بود. زیر این محل کمتر از نقاط صفحه تخت سلیمان در زیر رسوبات آهکی و گل و لای جریان آب دریاچه قرار داشته و بعد از دوره ساسانی تأسیسات ساختمانی دیگری در این محل به وجود نیامده است. منحصراً حوالی محوطه جنوبی، بین آتشکده بزرگ، جایی که حدس زده می‌شود می‌توانسته محلّ آذرگشسب باشد و ایوان غربی تالار تاجگذاری ساسانی

به وسیلهٔ بنایی از دوره ایلخانیان پوشیده شده و از این جهت فقط در موقع گمانه‌زنی توانسته مورد بررسی قرار گیرد. روی بناهای شمالی دوره ساسانی حیاط بزرگی به سبک دوره مغولی وجود دارد که حدود پی آن را بنای دوره ساسانی تشکیل می‌دهد، و آثار آن به طور کامل باقی مانده است.

قسمت وسیعی از محوّطه حفّاری که حداقلّ آن از قرن ۱۰ میلادی، از زمانی که آتشکده به مرور از بین رفته، جهت انبار کردن خاکسترهای داخل معبد که در سالهای اوّلیه پس از حمله اعراب به دست می‌آمده، مورد استفاده بوده است، و تا زمان ساختمان قصر ایلخانیان با طبقه‌ای از خاک به ارتفاع ۶ متر پوشیده شده بوده است.

مستحدّثات ساسانی زیر خاک که تاکنون تقریباً از خاک بیرون آورده شده، تمام فضای بین آتشکده آذرگشسب و پایه غربی حصار سنگی را پر می‌کند، و از نمایی که تالار ستون‌دار آتشکده در شمال دریاچه به وجود آورده، تقریباً به طول ۷۶ متر به طرف شمال امتداد می‌یابد، جایی که یک ردیف حیاط شروع می‌شود و این حیاطها توانسته تاکنون فقط تعدادی از گمانه‌ها را به هم مربوط کند. (عکس ۱۰)

بناهای ساسانی بر مبنای ارتباطات هر قسمت از ساختمان به سه گروه ساختمانی تقسیم‌بندی می‌شود که از میان آنها از همه قدیمی‌تر و به علّت طرح وسیع و مهم بودنش همان مستحدّثات آتشکده می‌باشد. در حینی که تأسیسات ساختمانی دیگر باوجودتنوّع درشکل ساختمان احتمالاً مورداستفاده‌مراسم‌غیرمذهبی‌قرارگرفته‌است.

مستحدثات آتشکده مسیر مشخّصی دارد که از جنوب به شمال کشیده می‌شود. این مسیر، گذشته از جاده‌های فرعی که برای شرکت کنندگان عادی در مراسم مذهبی احتمالاً کشیده شده است، راه اصلی دروازه مرکزی کلیّهٔ معبد از دروازهٔ شمالی حصار مدوّر به وسیلهٔ راهروی با سقف بلند منحنی تأمین می‌شده، که بین آتشکده آذرگشسب و دوّمین بنای معبد می‌گذشت، و همان‌طوری که نتیجه حفاری نشان می‌دهد، هنوز پیش از شروع قرن وسطی ساکنین مسلمان آن زمان از این راهها به عنوان راههای ارتباطی آزاد استفاده می‌کردند. به علاوه چه در دوره ساسانی و چه پیش از قرون وسطی از این راه برای برگرداندن آب جاری دریاچه استفاده می‌شده که در ابتدا به وسیلهٔ یک لوله سفالی در زیر زمین و بعدها از یک کانال با دیوارهای آجری و سنگی این عمل انجام می‌گرفته است. راهرو تالار ستون‌دار با سقف منحنی منتهی می‌شده که در دیوار عقبی این تالار سه در اصلی تأسیسات معبد دوم باز می‌شده است. تأسیسات آتشکده به ترتیب از دو تالار قرار دارد (تصویر ۱۴).

محل محراب سومی در جلوی یکی از ستونهای دیگر دیده می‌شود. در جلوی

چهارمین ستون آتشدان چهارگوش کوچکی در کف زمین تعبیه شده است. در کف قسمت شرقی تالار، که همچنین از صفحات شنی تشکیل شده، یک نوع راه آب بنا شده که به وسیلهٔ یک سطح آجرهای چهارگوش را که با آجرهای سفالی مفروش گردیده، احاطه کرده و به یک حوض چهارگوش ختم می‌شود (تصویر ۱۵). سه حوض دیگر نیز در این تالار وجود دارد، و در قسمت غربی تالار نیز حوض چهارمی مشاهده می‌شود. در دیوار سمت شمال تالار PB سه در وجود دارد که به اتاقهای پهلویی معبد و بناهای فرعی باز می‌شود. دری که در قسمت شرقی قرار گرفته، به اتاق PM که به وسیلهٔ یک راهرو که دارای سه طاقچه می‌باشد، با دیوار شرقی تالار مرتبط است. در زیر کف این اتاق باقی مانده اتاق قدیمی‌تری، با دیوارهای خشتی که تقریباً حالت اتاق PM دارد یافت می‌شود، که دارای میز و یا محرابی خشتی به ارتفاع ۰/۷۰ متر بوده که صفحه محراب آن در روی پایه‌ای به ابعاد ۰/۹×۱/۵۵ متر قرار داشته است. حصار سنگی ضخیم ۱/۶۰ متری بنا در قسمت شمالی انتهای تالار، دهانه‌ای به وجود آورده، که به وسیلهٔ یک دیوار آجری به قطر ۰/۵۵ متر مسدود می‌گردد، و از این دیوار در باریکی به راهروی ارتباطی PC1 و سرسرای محراب باز می‌شده است. سرسرای محراب در دوره اسلامی، پیش از قرن ۱۲ میلادی، زمانی که سایر قسمتهای تأسیسات معبد از بین رفته بود، به وسیلهٔ تغییراتی به صورت تأسیسات کوچکتری با سقف‌های گنبدی جدید درآمد. این سرسرا در اصل به صورت تالار مربع مستطیلی شکلی با سقف‌های گنبدی و طاقچه‌هایی در طرفین PD امتداد داشته و محراب به وسیلهٔ در پهنی به عرض ۱/۵۵ متر قابل ورود بوده است. (تصویر ۱۷)

در داخل ساختمان مکعّب شکل که روی سطح مربّعی بنا شده، اتاقهایی به شکل صلیب جا دارد که از مختصّات شیوهٔ معماری ساسانی است. میان ساختمان مکعّب شکل سقف گنبدی بلند داشته، وسطوح جانبی آن راسقفهای کوتاهی می‌پوشانیده‌است.

در سمت جنوبی کنار در اصلی راهروی خمیده‌ای وجود دارد که در معماری قدیمی ساختمان هنگامی که به جای اتاق PC2 تالار چهار ستونه عظیمی با دیوارهای خشتی قرار داشته به عنوان در ورودی فرعی، مورد استفاده بوده، ولی اکنون به وسیله دیوار سنگی تالار PC2 مسدود گردیده است. راهروی فرعی دیگری به همین شکل که در حال حاضر تغییر کرده، از گوشه جنوب شرقی ساختمان کوچک PD بدون تماس با اتاقهای داخلی عبور می‌کرده است (تصویر ۱۸). اتاق عقبی محراب دو طاقچهٔ باریک مرتفع در طرفین دارد و ورودی منحنی شکل آن به اتاق میانی، با ستونهای چند ضلعی طرفینش جلوه خاصّی داشته است.

در اتاق مذکور کفی سنگی از آن دوره باقی مانده که قسمت میانی آن کاملاً از بین رفته، و در نتیجه نمی‌توان برای تشکیلات داخلی بنا نظر قاطعی ابراز داشت.

با بیرون آوردن کفهای گچی اولیّه، که در عمقی تقریباً ۰/۷۵ متر قرار داشته است، زیر بنای یک محراب سه پلّه‌ای به دست آمد که موقعیّت مذهبی تأسیسات رابه طور قاطع تثبیت کرد (تصویر ۱۹). پایه زیرین، به اضلاح ۱/۶۳ متر وسط اتاق را می‌پوشاند. ارتفاع پلّه‌ها ۳ تا ۵ سانتی‌متر است و از قطعات آجری ساخته شده، و با گچ روکش گردیده است. روی اوّلین پلّه، طبقه‌ای از ماسه سنگ به قطر ۶۵ سانتی‌متر دیده شده که معرّف کف اصلی و بدنهٔ محراب می‌باشد. احتمالاً چهار تورفتگی که بعداً درگوشه‌های پایه زیرین به وجود آمده بود امکان دارد در اثرگذاردن ظروف و یا پایه‌هایی به وجود آمده باشد. یا این که اثری از همان تخت‌های چهارپایه‌ای است که در روی سکّه‌های ساسانی دیده شده و از آنها به عنوان پایه آتشدان استفاده می‌شده است. در یک طبقه محافظ کنار پله تحتانی پایه محراب، بقایای زغال چوب پیدا شده که احتمالاً از آتش آتشدان به جای مانده است. تجسّسات نشان می‌دهد که این زغال از چوبهای تمشک وحشی و یا چوبهایی از همین خانواده گیاهی تهیّه می‌شده است. مجموعه پراکندهٔ بناهای فرعی از آتشکده به وسیلهٔ درهایی از اتاق ارتباطی PC1 و تالار PB قابل ورود است.

راه ورودی اصلی در حقیقت، از تالار ستون‌دار کنار دریاچه از راهروی سرتاسری KO2 در کنار سالن‌های PA و PB می‌باشد، که دیوار خارجی مشرف به حیاط آن به وسیلهٔ حیاط خلوتهایی قطع می‌شود. یک راهروی شرقی و غربی KO2 (تصویر ۲۰)، در داخل بنا کشیده شده، که صرف نظر از انبارها، شامل دو دسته اتاق نیز می‌شود. نزدیک به آتشکدهٔ دو سری اتاق PF و PE با سقفهای بیضی شکل بهم منتهی می‌شود، که اتاق مربعی شکل پشتی PF دارای یک اتاقک مخفی کوچک می‌باشد.

جنب این ردیف اتاقها یک تالار بزرگ PG چلیپا شکل بدون هیچ گونه رابطه مستقیم قرار دارد که گنبد میانی آن از بین رفته، در حالی که روی چهار شاخه طرفین آن بقایای سقف‌های بیضی شکل آجری برجای مانده است (تصویر ۲۱). درهای باریکی تالار را با دو اتاق کناری، در شمال PH و در غرب P1 مربوط می‌کند که از دو سقف بیضی شکل آنها فقط سقف P1 مدورتر بوده است.

گودالها و آثار آتش سطحی را در آن طرف راهروی KO2 روبروی تالار PG به عنوان حیاط انبار Pu مشخص می‌کنند که زمانی به وسیلهٔ یک دیوار خشتی محصور بوده است، راهروی به یک حیاط دیگری منتهی می‌گردیده، و به عنوان مدیانی در

جلوی اتاقهای PR,PG,PO به کار می‌رفته، و در یک ردیف کنار هم قرار دارند، و شامل سرویس‌ها هم می‌شده است. در گوشه شمالی حیاط بزرگ، در غرب تالارهای ستون‌دار، یعنی از راهروی KO3 تا حصار داخلی محیط معبد تعداد کمی بنا پراکنده‌اند، و بایستی که آنها را نیز جزو بناهای فرعی آتشکده محسوب داشت. این قسمت دارای یک تالار وسیع PX و یک مخزن ارتباطی است که از یک تالار کوچکتر PU و یک راهروی انشعابی با سه اتاقک باریک PS تشکیل شده است. این گروه ساختمانی کوچک با اتاقهای معبد و نیز با بناهای فرعی بزرگ هیچ‌کدام ارتباط مستقیم ندارد، بلکه فقط از طریق حیاط بزرگ PY می‌توان به آن راه پیدا کرد که در این حیاط چسبیده به تالار PX یک سری اتاق به دنبال یکدیگر برجا مانده‌اند.

در مورد این قسمت به عنوان آتشکدهٔ دوم کشف محرابها در اتاقهای PB و PD توضیح دهنده می‌باشد. احتمالاً تزیینات کف اتاق PB هم با مراسم مذهبی بی‌ارتباط نیست. در جناح شرقی، سطحی که اطراف آن به وسیلهٔ ابروهایی احاطه شده محلهایی وجود دارد برای مراسم قربانی در معابد مدرن زرتشتیان ایرانی و پاکستانی در اینمحلها، مع هذا مانند کف اتاق PB حوضچه‌های آب که برای انجام مقاصد مذهبی لازم بوده وجود ندارد، زیرا که وجود حوضچه‌ها دلیلی است مهم برای این نوع مراسم.

این شکل بنا به ظاهر کنونی آن، در دوره ساسانی، به عنوان آتشکده وجود نداشته است. برطبق بررسیهای باستان‌شناسی هرتسفلد گداروارد من خصوصیّت فرم آتشکده‌های ساسانی، تالار گنبددار و وسیع با راهروهایی در اطرافش بوده است. مانند تالار A در تخت سلیمان، یا اینکه ترکیبی بوده از چهار طاق که اطراف آن باز بوده مخزن آتش بسته‌ای داشته است.

معدودی بنا به طرز معماری ساسانی، با اتاقهای وسیع و بعضی دیگر با تالارهای سه جبهه‌ای ستون‌دار، مانند، بناهای سروستان، دامغان و کیش وجود دارند، که معماری آنها معمولاً جز معماری قصرسازی محسوب می‌شود.

شباهت اتاقهای PA تا PD با عبادتگاه‌های مسیحی در ایران، نمی‌تواند در اینجا مورد نظر باشد. لیکن این کیفیت مهم به نظر می‌رسد که قسمت اعظمی از محرابه‌ها که کلاً وابسته به سبک پرستش این مذهب در غرب می‌باشد، دارای تالارهای سه جبهه‌های است. در محرابه معروف دوراویروپوس آخرین مرحلهٔ ساختمانی که در اواسط قرن سوّم بعد از مسیح صورت گرفته، اتاق محراب تا اندازهٔ زیادی از شبستان جدا شده است.

با وجود تشابه بین محرابه‌های رومی و دومین آتشکده تخت سلیمان، نبایستی سعی نمود تأسیسات دورهٔ ساسانیان را به عنوان عبادتگاه مذهب میترائیان توجیه نمود زیرا نفوذ مذهب میترائیان در مذهب رسمی دورهٔ ساسانیان به شکلی که در امپراطوری روم صورت گرفته قابل قبول نیست. بیش از همه لازم به نظر می‌رسد این نکته را در نظر گرفت که آیا تشابه اجزای ساختمانی عبادتگاهها به علت وظایف متشابه مذهبی است و یا به علّت پیروی از یک معماری مختصّ ایران قدیم بوده که عبادتگاه را شبستانی طویل با محرابی در انتهای آن تشکیل می‌داده است. بنای سوخته حسنلو که متعلّق به اوایل هزارهٔ اول قبل از میلاد مسیح می‌باشد، بخصوص بنای سوخته شماره ۲، از این فرضیه پیروی می‌کند، همین‌طور وضعیّت مخصوص ساختمان سوخته حسنلو که وظیفهٔ آن را به سختی می‌توان توجیه نمود. و بخصوص کف سطح آن و اتاقک سقاخانه مانند منتهی الیه جنوبی BBII و تجهیزاتی که به عبادت تخصیص نداشته‌اند، مثال اجاقها و آشپزخانه‌های متّصل به آن و محوّطه‌های مهمانخانه مانند، که به دوّمین عبادتگاه تخت سلیمان بی‌شباهت نیست.

برای تفهیم مستقیم موقع اتاقهای عبادتگاه دوّم تخت سلیمان، این تعمّقات فرضی به نتیجه‌ای منتهی نمی‌شوند. برخلاف این امر، به نظر می‌رسد که مقایسه‌ای در مورد تأسیسات دوره ساسانیان، با یک نوع آتشکده در منطقهٔ (زرتشتی نشین) جنوب ایران صادق باشد که حتّی این نوع بنا در آنجا در قرن نوزدهم نیز مرسوم بوده تا این که در نتیجهٔ کمک اقتصادی پارسیان هند و پس از اینکه بناهای جدید ساخته شد از اعتبار افتاده است.

این آتشکده‌ها مانند دار مهر قنات کاشان و دو بنای درمان، دار مهر دولت خانه و دارمهر محله شهر، در آن قسمت از آن بنا که در آن عبادت می‌شده دارای شبستان بزرگ چهارگوش به نام گهانبارخانه (Gahanbar--Xana) که در آن مؤمنان جشن‌های مذهبی خود را برپا می‌داشته‌اند بوده است: و بجز فرایض مذهبی معمولی، مسائل مهم منطقه نیز در آنجا حل می‌شده است. مانند سوگندهای مذهبی، که اگر دادگاههای غیر مذهبی موفق به حل آن نمی‌شد، در آنجا ادا می‌شد.

در سمت باریک گهانبار خانه که گاهی به وسیله یک در محوری و اکثراً از طریق اتاق‌های فرعی می‌توان به آن راه یافت، محراب تقریباً در چهارگوش کوچکی قرار دارد که در آن آتش مقدّس شعله‌ور بوده است.

در کنار و یا پشت محراب محوطه کوچکی وجود دارد که به نظر می‌رسد که در آغاز به عنوان یزشگاه مورد استفاده واقع می‌شده است.

ترتیب قرارگرفتن اتاق‌های این عبادتگاه کوچک منطقه‌ای با معیار بسیار بزرگتری در دوّمین آتشکدهٔ تخت سلیمان تکرار می‌شود. به طوری که به جرأت می‌توان این فرضیه را قبول کرد که معابد دوره‌های جدید از لحاظ وضعیّت بنا تا اندازهٔ زیادی به عبادتگاه‌های دورهٔ ساسانیان منسوب می‌شود. بنای تالار، بخصوص قسمت جنوبی PA احتمالاً وظیفه یک گهانبارخانه را به عهده داشته است. در حالی که تجهیزات تالار شمالی PB بدین نکته اشاره می‌کند که حداقل قسمتی از فرایض که در معابد دوره‌های جدید، در یزشگاه انجام می‌گیرد، در آنجا به وقوع می‌پوسته است، به عنوان یزشگاه حقیقی می‌توان اتاق را در نظر گرفت،

که در طرح کلی همان وضعیتی را حائز می‌باشد که اتاق چینه‌ای قدیمی‌تر حائز بوده، و سکوی آن به احتمال زیاد، در فرایض مخصوص قربانی کردن مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

توجیه اتاق PD به عنوان محرابی که در آن از آتش ابدی محافظت می‌شده است، می‌تواند به خاطر وجود سکوی محراب و همچنین شکل بخصوص نقطهٔ انتهای عبادتگاه با حقیقت وفق دهد، شکل محراب که به هر حال می‌بایستی دارای تنهٔ ستون مانندی بوده مطابق با محرابهای سنگی تالار PB است. از نوع محراب معابد دوره‌های جدید که او بنای چند ضلعی عظیم گلی تشکیل شده تمیز داده می‌شود. این که آیا این محراب به وسیلهٔ یک طاقه و یا یک گنبد دو پوشه مسقف می‌شده، مانند محراب‌هایی که در معبد کرمان مشاهده می‌شود معلوم نیست. همچنین این امر نیز نامعلوم است که آیا نوع آتش آنجا در نزدیکی آذرگشسب مورد نیایش قرار می‌گرفته است، و این که آیا می‌توان احتمالاً این آتش را با آتش اختصاصی شاه ساسانیان مرتبط دانست؟

تاریخ بنا

ترتیب نسبی تاریخی دوره‌های ساختمانی دوّمین آتشکده را می‌توان با اطمینان زیاد از آثار باقیماندهٔ ساختمانی مشاهده کرد. به طوری که پیش از این ذکر شد، سالن ستون‌دار PB,PA و راهروی ورودی KO1 ابتدا به وجود آمده‌اند. ساختمان این اتاق‌ها همزمان با معبد آذرگشسب صورت گرفته است. پس از انجام یافتن این امر، بنای محراب PD صورت گرفته است، و سپس ساختمان اتاق‌های جلوی PE تا P1 راهروی KO2 که مجموعاً جانشین ساختمانی خشت و گلی می‌شوند.

یکی از دوره‌های ساختمانی بعد ایجاد بنای انبار مجموعهٔ اتاق‌های کوچکتر و PS1، PU و PS و احتمالاً اتاق جلوی PV می‌باشد.

راهروی KO3 که زیبایی خاصی دارد، آخرین قسمت ساخته شدهٔ بنا را در دوره‌ای که این ساختمان معبد دورهٔ زردشتیان بود، تشکیل می‌دهد. برای اینکه بتوان تاریخ بنای قسمت‌های مختلف ساختمان را به طور قطعی بیان نمود مدرک مستدلی در دست نیست.

سکه‌هایی که یافت شده‌اند، این نکته را تأیید می‌کنند که در اواخر دوران حکمرانی قباد اوّل کارهای ساختمانی به شدّت در شرف انجام بوده است. از این رو می‌توان احتمالاً از تاریخ بنای تالارهای ستون دار PA و PB را در زمان بازسازی مذهبی رسمی دورهٔ ساسانیان، پس از سرکوبی مزدکیان در دوران جانشینی خسرو اوّل دانست، دوره‌های ساختمانی بعدی را می‌توان در طول ۱۳۰ سال آخر دورهٔ سلطنت ساسانیان تقسیم کرد. و نیز این فرضیه که ممکن است عملیّات ساختمانی در اوایل استیلای اسلام هنوز ادامه داشته باشد. به احتمال قوی صحّت دارد. زیرا معبد تخت سلیمان به عنوان عبادتگاه زردشتیان تا نیمهٔ اول قرن

دهم بعد از میلاد پابرجا بوده است. از آنجا که سکه‌های قباد هیچ گاه به صورتی که با ساختمان ارتباط مستقیم داشته باشد، یافت نشده بلکه کلاً در سطح حیات PY پیدا شده‌اند، نباید این امکان را کلاً نادرست دانست که این سکه‌ها فقط تاریخ تعمیر و بازسازی معبد را پس از نابسامانیهای انقلاب مزدکیان و اینکه تالارهای بزرگ ستون‌دار قبل از این واقعه به وجود بوده‌اند معین می‌کنند.

اما هیچ دلیلی وجود ندارد که بر مبنای آن بتوان تاریخ ساخت بنا را قبل از دوران فرمانروایی پیروز دانست، که از شخص اخیرالذکر کشفیات گذشته تعدادی سکّه در اطراف معبد آذرگشسب به دست آمده، و نیز از او یک درهم نقره‌ای در کف راهروی KO1 قرار داشته است. احتمالاً سکه‌هایی با حکاکیهایی که از پیروز یافت شده در دوران قباد هم رایج بوده است، تعیین تاریخ بنای ساختمانی خشت و گلی با مشکلات فراوانی توأم است. زیرا نه تنها این ساختمان، بلکه پی‌های آن نیز هنگام ساخت تالارهای ستون‌دار، تقریباً به طور کامل برداشته شده است. به طوری که امکان مشاهدات و نتیجه‌گیری باقی نمانده است. در یک سطح خاکی به ضخامت فقط چند سانتی‌متر از نقطه خاکبرداری، تا یک طبقه آهک ته‌نشین شده که بر روی آن ساختمان بنا گردیده هیچ گونه اظهارنظری دربارهٔ تعیین تاریخ باقی نمی‌گذارد. آثار ناقصی که به دورهٔ پارتها منسوب می‌شوند "سینامون واره" که در طبقات گلی کفها در ساختمان سنگی قرار داشتند. این فرضیه را به وجود می‌آورند که در دورهٔ پارتیان بناهای خشت و گلی محوّطهٔ تخت سلیمان ایجاد گردیده‌اند.

طبقهٔ هخامنشیان- طبقهٔ آهکی ته نشین شده که ساختمان خشت و گلی بزرگ بر روی آن بنا شده، وقفه‌ای در تاریخ مسکونی بودن تخت سلیمان ایجاد می‌کند. این طبقه در طی زمان طویلی ایجاد شده که در آن، این مکان مسکونی نبوده، به طوری که آب معدنی آهک‌دار دریاچه به گونه‌ای نامرتّب سطح تپه را دربر گرفته و آن را با یک طبقهٔ آهک ته‌نشین شده که در نقاط مختلف دارای ضخامت متفاوتی می‌باشد، پوشانده است.

زیرا این طبقهٔ ته نشین شده در حفریاتی که در سال ۱۹۶۸ انجام شده، در اطراف آتشکدهٔ دوّم مکانی که در ابتدای دورهٔ ساسانیان مسکونی بوده یافت شد (تصویر ۲۴). در نتیجه بنایی که در دورهٔ ساسانیان بر روی آن ایجاد شده و نمی‌شود آن را تخریب کرد، بررسیها فقط در چند نقطه محدود صورت گرفته است. حدود گلی این طبقه هنوز به یقین معلوم نشده است. امّا از حدود طبقهٔ ته‌نشین شده می‌توان این نتیجه را به دست آورد که خانه‌هایی که در این مکان قرار داشته‌اند، فقط از خط محدودهٔ جنوبی PB-PX تا حدود شمالی اتاق‌های PD-PH بنا شده بوده‌اند.

براساس این محدودهٔ کم وسعت و همچنین آثار ناچیزی به دست آمده، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در آنجا دسته‌ای از خانه‌های کوچک و یا دهکدهٔ کوچکی وجود داشته است و در عین حال در آنجا موزائیک‌های با ارزشی نیز پیدا شده است. خانه‌ها و حیاط‌ها از چهارگوش‌های مرتّبی ساخته شده‌اند که تقریباً همه آنها مشرف به دریاچه است. دیوارهای آنها که به طور کلی دارای ضخامتی برابر ۶۰ سانتی‌متر می‌باشد، دارای پی‌هایی از ضخامت سنگی است که به صورت سطح روی کف صخره‌ای قرارگرفته است، و در روی آنها دیواری سکویی شکل و جناغی قرار دارد که در خانه‌هایی که بهتر از دیگران حفظ شده است، هنوز دارای ارتفاعی برابر ۶۰ سانتی‌متر می‌باشد. وجود لایه گلی که در مرکز دهکده و تقریباً ۹۰ سانتی‌متر ارتفاع دارد، و در اثر طوفان طغیان آب دریاچه روی آن پوشانیده شده، این فرضیه را به وجودمی‌آوردکه روی سکوی خانه‌ها دیواری ازگل ویا خشت گلی‌قرارگرفته‌بوده‌است.

درکنار درهایی که اکثراً درگوشه خانه قرار داشته است، چهار چوبهایی از صفحات سنگی مشاهده می‌شود. کفهای اتاقها در جایی که زیربنای صخره‌ای ناصافی‌های فراوانی نشان می‌دهد، با تخته سنگهای بزرگ، که به ندرت تراشکاری شده پوشانده شده‌اند. تعداد زیادی قبر در داخل اتاقها و حیات یافت شده‌اند که تقریباً همیشه درگوشه دیوار و یا حداقل مستقیماً در نزدیکی یک دیوار قرار دارند. به استثنای یک قبر تنها یک قبر بچّه، که مستقیماً زیر یک دیوارهٔ قلوه‌سنگی قرار دارند.

بقیه اسکلت‌ها هنگام حفّاری از قبور بیضی شکل به ابعاد تقریباً ۵۰×۹۰ سانتی‌متر، که تا عمق ۴۰ سانتی‌متر در کف صخره‌ای زمین کنده شده بوده‌اند، یافت شده‌اند.

از حیث جهت و وضعیت قبرها، نمی‌توان قاعدهٔ معیّنی را تشخیص داد.

استفادهٔ مجدد از تدفین، به دفعات از یک قبر و همچنین از بین بردن قبور قدیمی در نتیجهٔ کندن قبور جدید در همان محل سکونت چند نسل را در این مکان، و تراکم تدفینها را در زیر PN جنوبی اثبات می‌کنند. بعضی از اسلکتها نشان می‌دهد که جای آنها را بعداً تغییر داده‌اند. در کنار بسیاری از مقبره‌ها چاله‌های کوچک گردی با ابعاد متفاوت یافت شد که احتمالاً جهت تدفین اشیای متعلق به جسد از آن استفاده شده، و این اشیا نیز در طی زمان کم کم از بین رفته‌اند. در چند مورد تا در ظروفی در این چاله‌ها پیدا شد، و فقط در یک مورد آثار باقی مانده‌ای از یک کوزهٔ باارزش، با دهانه‌ای برجسته یافت شد. اشیای دیگر تقریباً به طور کلی از بین رفته‌اند و فقط چند گوشوارهٔ برنزی، چند پیکان سه شاخه و دانه‌های یک گردن‌بند در نتیجهٔ حفّاری به دست آورده‌اند. آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کند، تدفین سگها است. اکثراً در چاله‌های کنار قبر و در یک مورد در یک قبر تنها دفن شده‌اند.

در نتیجه طغیان آب دریاچه، در این دهکده، قسمت اعظمی از بقایای اشیا به شدّت خرد شده، و همراه با گل و لای سیل به نقاط دیگر پراکنده شده است.

در حفریّاتی که درشمالی‌ترین نقطه انجام گرفت، یعنی در جلوی محل ورود به راهروی KO1 با وجود این که هیچ آثاری که بر مسکون بودن آن محلّ دلالت کند یافت نشده است.

در روی کف صخره‌ای و در داخل لایهٔ ته نشین شده، سرامیکهایی که متعلّق به دهکده بوده‌اند، به دست آمده ظروف سالم در نتیجه حفریّات خیلی به ندرت کشف شد. اما از آنچه که به دست آمده، می‌توان تصوّر دقیقی از چگونگی شکل سرامیکهای دهکده مجسّم نمود. یک ردیف اشکال ظروف خوشایندی، این ظروف را به ظروف حسنلو و همچنین گودین تپه نشان می‌دهد. آثار باقی مانده از آثار هخامنشی، با لبه‌هایی که به سمت خارج خم شده‌اند، این نکته را ثابت می‌کند که این دهکده در دورهٔ هخامنشیان آباد بوده است. تعدادی چند از اشیای خانگی ساده، با سرامیکهای نوشی جان دورهٔ ماد مطابقت می‌کند، که این دهکده در عصر مادها نیز وجود داشته، و یا به هر حال می‌توان گفت که این دهکده هنگام تبدیل دورهٔ ماد به هخامنشی به وجود آمده است.

اظهارنظر دقیق در مورد تاریخ و طول عمر دهکده، پس از بررسی کامل مصالح

ممکن می‌شود، همچنین پاسخ به این سؤال مهم را در مورد رابطه زمانی آخرین دورهٔ زندانیان سلیمان می‌توان پس از تحقیقات جامع‌تری اظهار داشت.

کاخ اباقاخان- در نقشه (تصویر ۲۵) کلیهٔ بناهایی که در دورهٔ مغول ساخته شده و یا از دورهٔ ساسانی باقی مانده است، گنجانده شده است.

بدین ترتیب کاخ آباقاخان را نیز می‌توان به خوبی مشاهده کرد. گرچه اتاقهای اصلی این بناها در سطحی به اندازهٔ ۱/۸۰ متر مرتفع‌تر از بناهای دورهٔ ساسانیان قرار دارد. لیکن نمی‌توان انکار کرد که بناهای دورهٔ ساسانیان را با بناهایی که دورهٔ مغول پابرجا گردیده مرتبط ساخته‌اند. در محور اصلی ساختمان تغییری داده نشده ولی بقیهٔ دروازهٔ جدیدی در سمت جنوبی قلعه حیاط وسیع کنار دریاچه را به صورت مرکز کاخ درآورده، و کلیّهٔ بناها به این حیاط مشرف گردیده است.

نقطهٔ محوری در سمت شمال حیاط ایوان عریض جدید قرار دارد، و در آن پلکان عظیمی بنا گردیده که به طبقهٔ فوقانی و روی تنهٔ دیوارهای تالار مرکزی آتشکده و سقف گنبدی شکل آن ساخته شده منتهی می‌گردد. این طبقه فوقانی کاملاً ویران شده، لیکن با قاطعیت می‌توان شکل آن را از لحاظ معماری مجسم نمود که عبارت بوده از بنایی چهار ستونه در جنوب غربی فلات با گنبدی به قطر ۸ الی ۱۰ متر روی این چهار ستون در بالای تالاری چهارگوش استوار بوده است. قطعات کاشی شکسته شده فراوانی که در این نقطه در میان خاک یافت شده ثابت می‌کند که این تالار به طرز باشکوهی کاشی کاری شده، و از آنجا که در نقطهٔ محوری قصر و در بالای قسمت مرکزی آتشکده قرار دارد، احتمالاً تالار پذیرایی رسمی ایلخانیان را تشکیل می‌داده است. لیکن ایوان شرقی و متعلقات آن به عقیدهٔ باستان‌شناسان کاخ مسکونی سلطان را تشکیل می‌داده است، در حالی که از ساختمانهای کنار دریاچه جهت سکونت درباریان استفاده می‌شده است.

حفریّات سالهای اخیر، بیشتر به خاطر بیرون آوردن و تحقیق در مورد تالارهای مربوط به ایوان غربی صورت گرفته است. دو طرف باریک ایوان غربی از زیر خاک بیرون آورده شده، امّا به علّت این که خطر فرو ریختن وجود داشت، از خاک برداری قسمت میانی صرفنظر شده، زیرا بایستی قبل از انجام این امر نسبت به مستحکم ساختن حصار شمالی اقدام نمود.

در قسمتهای پایین دیوارهای ایوان برجستگیهای آن با کنده‌کاری هنوز در بعضی از نقاط حفظ شده است. این کنده‌کاریها با نقوش مختلف خود، با فیروزه و یا کاشی آبی رنگ که در اندازه‌های مختلف بریده شده تزیین گردیده است.

کف گچی تالار (تصویر ۲۶)، با تکّه سنگهای چهارگوش و سبز رنگ مفروش شده و در کنار دیوار نیز نیمکت‌های ضخیمی به عرض ۳۰ و ارتفاع ۴۰ سانتی‌متر موجود بوده و در عقب تالار که در دوره ساسانیان ۱۰ متر عرض داشته، به صورت دهانه‌ای به عرض ۸ متر در آورده شده که با دری چوبی بسته می‌شده است. دیوارهای دو طرف راهرو تا به زیر سقف، کاشی کاری شده. و در بالا به برجستگیهای لب تیزی مزیّن بوده است. تعدادی از این برجستگیها در میان خاک یافت شده است. تالارهای غربی بنای دورهٔ ساسانیان را در دورهٔ مغول خراب کرده و به جای آن تالاری به عرض ۱۷ متر در محل سالن ۸ ضلعی که در دو طرف آن قرار داشته بنا کرده‌اند، از یک سمت تالار بنای چند ضلعی محراب شکلی قرار دارد، که از روی نوع آن می‌توان تشخیص داد که بعدها به این قسمت اضافه گردیده، و احتمالاً زیربنای یک پله را مجسّم می‌کند.

در خاکبرداری‌هایی که در سال ۱۹۷۰ صورت گرفت کف اتاق میانی مجدداً به دقّت مورد تحقیق قرار گرفت، و عملیّات حفّاری تا عمق بیشتری ادامه یافت تا شاید بتوان آثاری از ستونها و یا زیربناها پیدا نمود. اما از این تجسّسات نتیجه مثبتی به دست نیامده است. بدین ترتیب پاسخ این سؤال که سقف این تالار با ۱۴ متر عرض و ۱۷ متر طول خود چه شکل داشته و از چه جنسی بوده، هنوز مجهول باقی مانده است، زیرا دیوارهای محکم ایوان نمی‌توانسته قابلیّت تحمل وزن طاق گنبدی شکل ضربی را داشته باشد، و تنها تصوّری که می‌توان داشت این است که سقف این تالار چوبی و مسطّح بوده که بر ستونهای باریک چوبی که زیربنای دیوارهای دورهٔ ساسانیان را تشکیل می‌دهد، استوار بوده است (تصویر ۲۷). از نتیجهٔ حفاریهای عمیق، در تالار میانی، این فرضیه تأیید گردید که اتاقی به بزرگی ۵/۸۰×۶/۸۰ که زیر کف تالار مغول قرار داشته و به دیوارهای دورهٔ ساسانیان متّصل می‌شود. (تصویر ۲۸ مقایسه شود). مربوط به اوّلین بناهای قرن ۱۳ می‌باشد، و در همان زمانی ساخته شده که در نخستین دورهٔ بنای خود، احداث گردیده است. تزیینات تالار میانی در قسمتهای پایین دیوار، صفحات برجستهٔ یک پارچهٔ شش ضلعی برّاق، به رنگ آبی و فیروزه‌ای رنگ آب طلاکاری شده را به وجود آورده است. روی دیوار شرقی تالار به جای این گونه صفحات، صفحات برجستهٔ منقوشی کار گذاشته شده که نقش و نگارهایی از گیاهان و در وسط تصویر، یک غزال و یک شیر را دربر دارند. چنین به نظر می‌رسد که دیوارهای جانبی تالار نیز به همین ترتیب تزیین شده‌اند. زیرا در این نقاط باقیمانده‌ای از کاشیکاری فقط در قسمتهای نزدیک تالار و آنهم در پشت یک طبقه سنگ مرمر که بعداً کار گذاشته شده، یافت گردید، که هنوز اثری از تصاویر سیمرغ و

اژدها به رنگ آبی فیروزه‌ای و آبی رنگ در آن مشاهده می‌شود. این دو هشت ضلعی از لحاظ شکل ظاهری خود با هم اختلاف دارند. در هشت ضلعی شمالی، هشت ضلعی وسط و هشت لبهٔ آن یک فضای واحد به وجود آورده است، که در روی دیوارهای آن دور تا دور، نیمکت‌هایی مانند نیمکتهای ایوان اصلی تعبیه شده، و کف آن با کاشیهای شش ضلعی سبز و سه ضلعی سفید مفروش شده است. از کنده‌کاریهای روی نیمکتها و دیوارها (تصویر ۲۹) و از قطعات شکسته شده صفحات روی نیمکتها، و دیوارها می‌توان دکوری را که در تصویر ۳۰ ترسیم گردیده باز شناخت که در محل قرارگرفتن نیمکتها، از صلیبهای صاف سبز و ستاره‌ای هشت پر تشکیل یافته است.

روی نیمکت، پس از یک نوار به ارتفاع ۲۴ سانتی‌متر، که از صفحات چهارگوش ساخته شده محوطه‌ای به ارتفاع ۱/۳۰ متر قرار دارد که از صفحات ستاره‌ای و صلیبی شکل به وجود آمده و با حاشیه‌ای از صفحات زیر خاتمه می‌یابد. بالای این محوطه، ناحیهٔ پر نقش و نگاری قرار دارد، ستاره‌های هشت پر و صلیبها به طوری که آثار باقی مانده شکسته شده نشان می‌دهد، در اصل حجّاری شده بوده و روی ستاره‌ها نقشهایی از اژدها و سیمرغ، محکوک بوده است. در حالی که صلیبها دارای نقوشی از گیاهان بوده‌اند.

در این اتاق هشت ضلعی با نیمکتهای دورادورش می‌توان احتمالاً اتاق‌نشیمن ایلخان را مجسّم کرد در آن احتمالاً روی میزهای کوتاه غذایی را که پیشخدمتان می‌آوردند صرف می‌کرده‌اند.

در اتاق هشت ضلعی جنوبی ۳ طاقچه قرار داشت که تقریباً نیم متر بالاتر از کف اتاق واقع شده بودند و چهار پستو به کمک دیوار، و در از اتاق میانی جدا شده، و به عنوان اتاق‌های کوچک با طاقچه‌های مخصوص قرار دادن اشیا که در دیوارهای جانبی آن تعبیه شده بود مجهّز بود. یک پستوی دیگر حالت راهروی کوچکی را به خود گرفته بود که از خارج به اتاق میانی متّصل می‌شد.

در این اتاق ضلعی قطعات شکسته شده تزیینات و تجهیزات قدیمی آن یافت شدند که بازسازی مجدد آن را تا اندازه‌ای ممکن می‌سازد. در اینجا، روی سکوهایی که در هشت گوشهٔ اتاق مرکزی قرار داشت، جفت جفت ستونهای سیمانی قرمزی روی پایه‌های هشت گوش و با حکّاکی‌هایی از نقش‌های گل و گیاه و با سر ستونهای گردک واقع شده بودند. روی برجستگی این سر ستونها نقشه‌هایی از اژدها و روی گردن ۸ گوشهٔ این سر ستونها مجدداً نقش‌هایی روی پایه‌هایی از کیاه حجاری شده است.

گنبد هنرمندانه گچی با قندیلها و نقش و نگارهایی از گیاهان و گاه از حیوان در قسمت پایین گنبد نیز جزء آثاریست که در راهروهایی که به تالار میانی منتهی

می‌شود یافت گردیده است.

دیوارهای چهار پستو و در بعضی نقاط تا ناحیهٔ گچ بری شده زیرین به صورت سالم باقی مانده بود، و روی این ناحیه گچ بری شده هنوز بقایایی از کاشیکاری چسبیده بود، که ما نتوانستیم تصویری از این اتاق‌های کوچک تزیین شده ترسیم نماییم (تصویر ۳۱). در آنجا آکثراً کاشی‌های ستاره‌ای شکل مشاهده شدند، و در روی بعضی از آنها تنبوشه‌هایی حکاکی شده بود و ما نتوانستیم در آنجا شش بار تاریخ ۶۷۱-۱۲۷۱ و سه بار ۱۲۷۴ و ابیاتی از شعرای ایرانی و کلمات قصاری از بزرگان بخوانیم. در پستوها روی دیوارهای کاشیکاری شده دیواری با نقشهای طلایی وجود داشت، و در بالای آن گنبد تیزی واقع شده بود که شکل آن را توانستیم به دقت از روی بقایای یافت شده در خاک بازسازی کنیم. در نقشه شماره ۲۶ سعی می‌شود تزیینات مختلفی را که در اینجا وجود داشته است کنار هم قرار داد تا بدین ترتیب تصویری از تزیینات داخلی یک اتاق کاخ به دست آورد که شبیه آن را در بسیاری از مینیاتورهای ایرانی و مغولی قرون وسطی، مثلاً در نقاشیهای مکتب هرات می‌توان یافت.

در حفریّاتی که در ۱۹۷۰ انجام گرفت، در راهروی جنوبی ایوان بزرگ، درست در پشت اتاق هشت ضلعی جنوبی، انبوهی از کاشیهای چهارگوش معرّق با نقشهای آبی و سبزرنگ یافت شد، که این نوع کاشی در بسیاری از نقاط کاخ به عنوان تزیین خارجی به کار برده شده بود (تصویر ۳۷). این کاشیها که از سفال پخته ساخته شده بودند از آنجا که پشت آنها فاقد هرگونه بقایای گچی بود، به یقین مورد استفاده قرار نگرفته بوده است. در سمت جنوبی ایوان بزرگ در جایی که به بنای کنار دریاچه متّصل می‌شود و در بالای گنبد مربوط به دورهٔ ساسانیان که هنوز باقی مانده است در دورهٔ مغول، طبقهٔ دیگری ساخته شده بود که پلّه گردانی که هنوز سالم می‌باشد به آن منتهی می‌شده است (تصویر ۲۸. در بالای اتاق طبقهٔ زیرین احتمالاً بالکنی قرار داشته که از دو طرف به سمت دریاچه باز بوده است. روی دیوارهای اتاق طبقهٔ زیرین آثاری از تزیینات آن باقی مانده است، که در اینجا از کاشیهای پر نقش و نگار و گچ‌بری‌های ستاره‌ای تشکیل می‌شده است. در بین اتاق هشت ضلعی و پلّکان در میان خاک مقدار زیادی کاشی ۴۵×۵۰ سانتی‌متری پیدا شد که دارای دو نقش کلی بود. در حالی که نقش و نگار قسمت پایین و بالای کاشی شبیه هم بود. روی قسمت وسط یکی از این دو کاشی دو سوار تیرانداز دیده می‌شدند (تصویر ۳۸)، که در شکار پرنده بودند، و در کاشی نوع دیگر پادشاهی دیده می‌شد، که سوار بر اسب با باز شکاری و ملازمان و پلنگ شکاری خود نقش بسته بود.

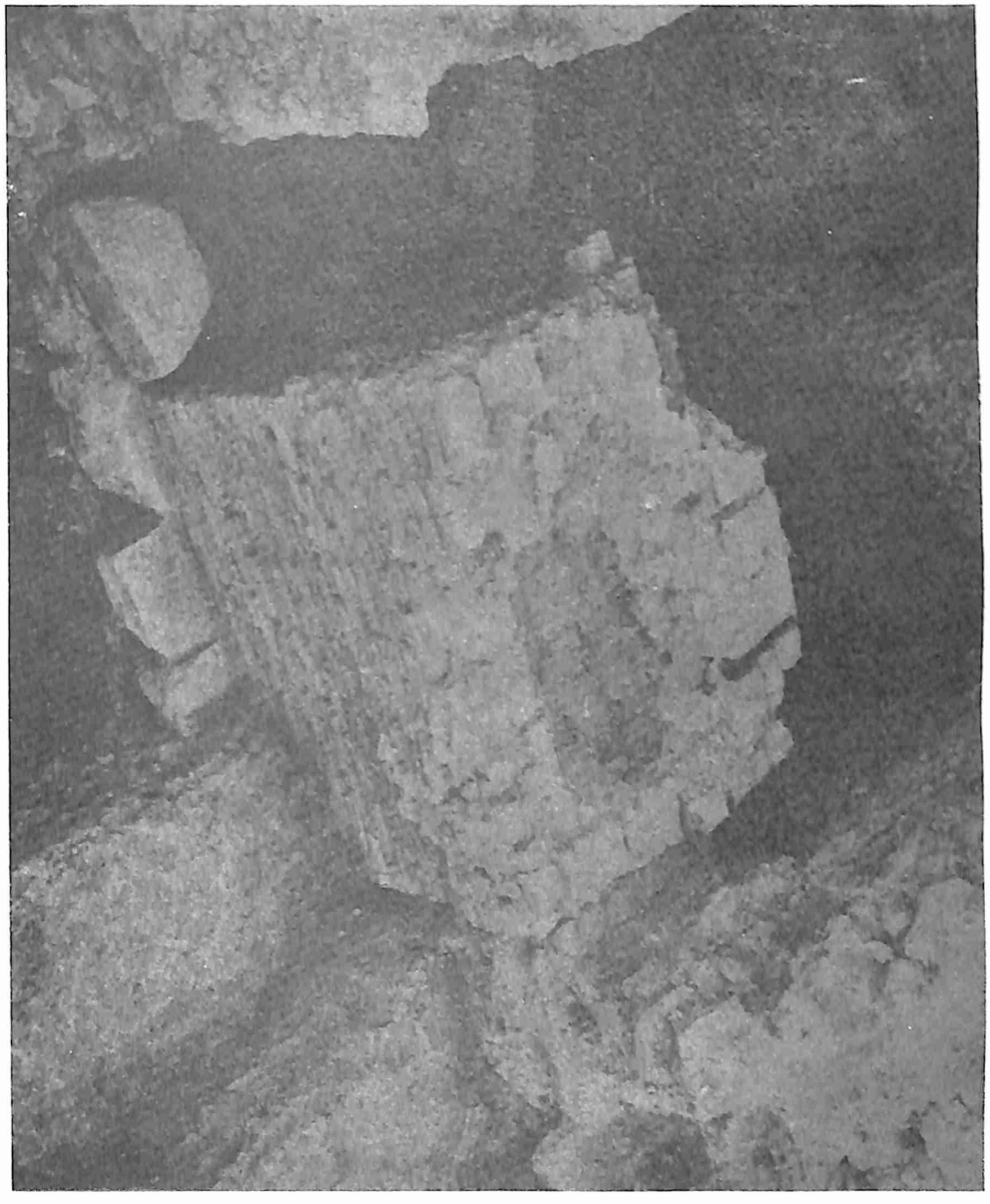

شکل ۱ - تخت سلیمان، ستون های تالار جلوی

Abb. 1. Takht-i Suleiman, Pfeiler dder Arkadenhalle vor PA.

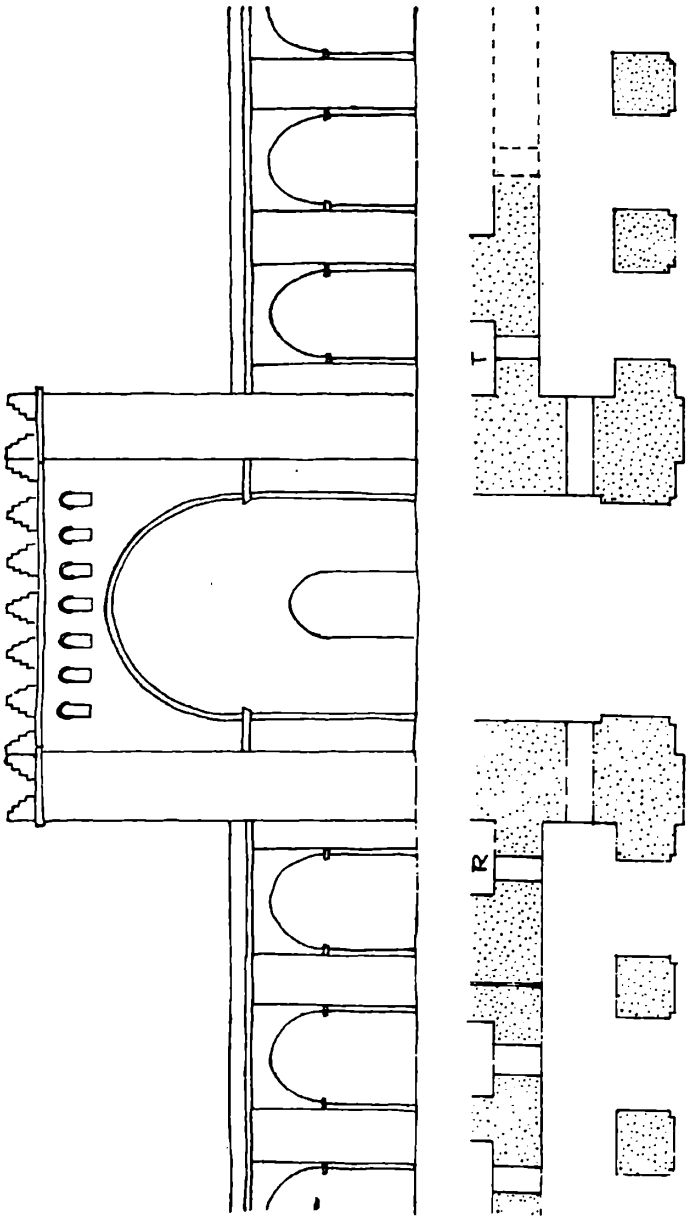

شکل ۲ - بازساز نمای ساختمان

Abb.2 Takht-i Suleiman, Sudfassade des grossen Feuertempels, Rekonstruktionsvorschlag von R. Naumann.

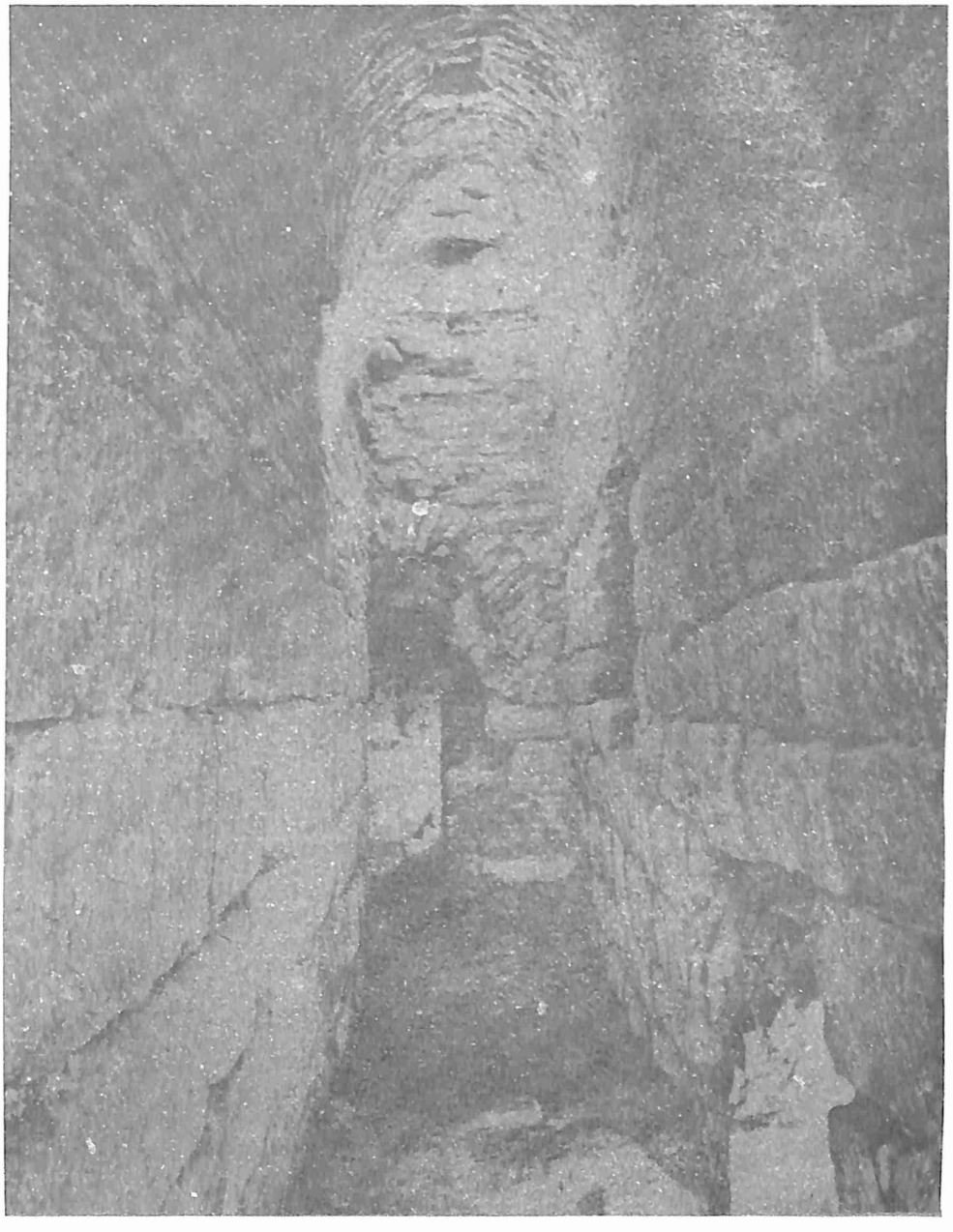

شکل ۳ - تخت سلیمان، راهروی قصر ساسانی جنب ایوان بزرگ

Abb. 3. Tkht-i Suleiman, Korridor des sasanidischen Palastes der grossen Iwanhalle neben

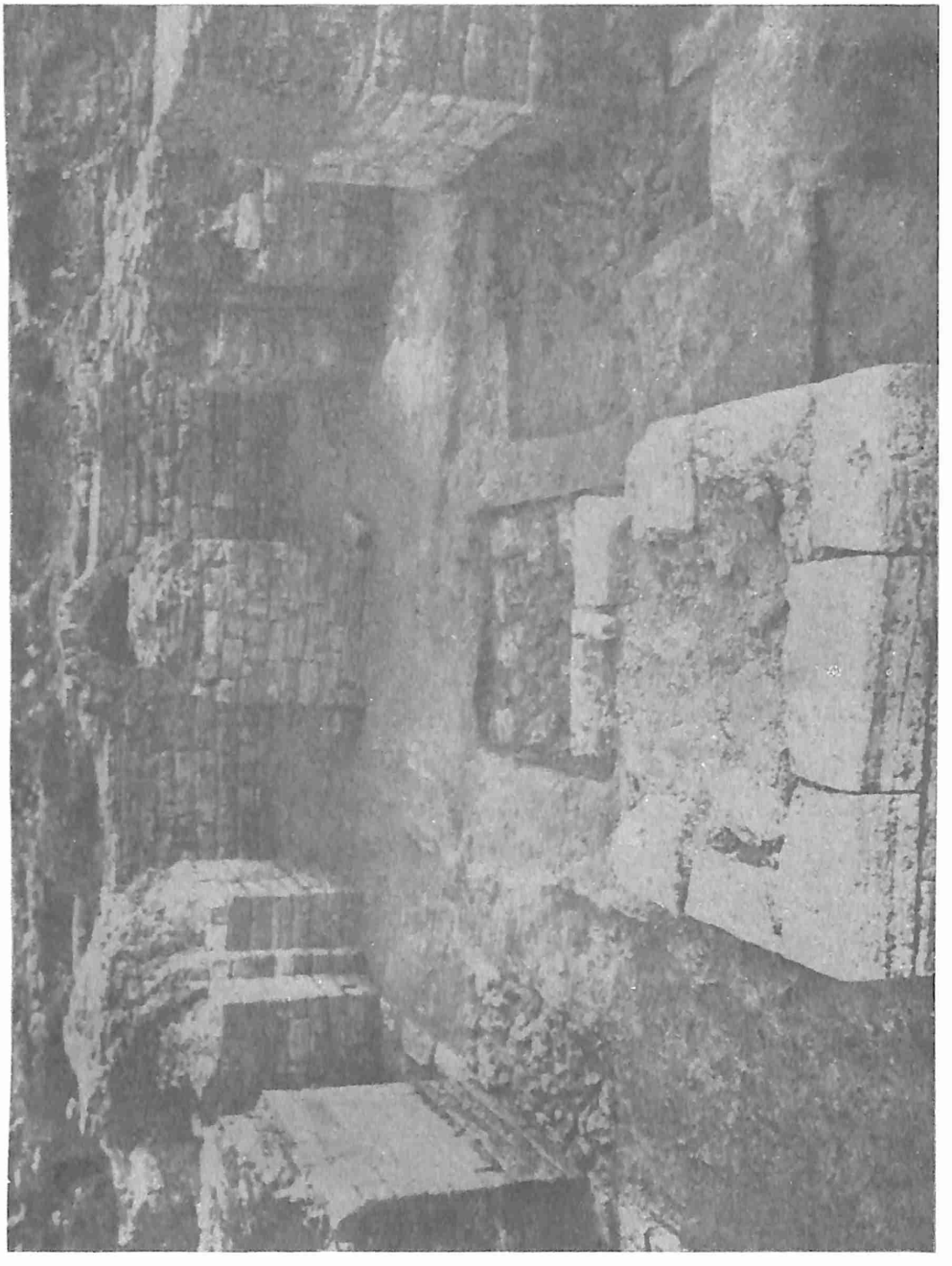

شکل ۴ - تخت سلیمان، مجموعهٔ ساختمانی.
Abb. 4. Takht-i Suleiman, Gebaudegrupe E

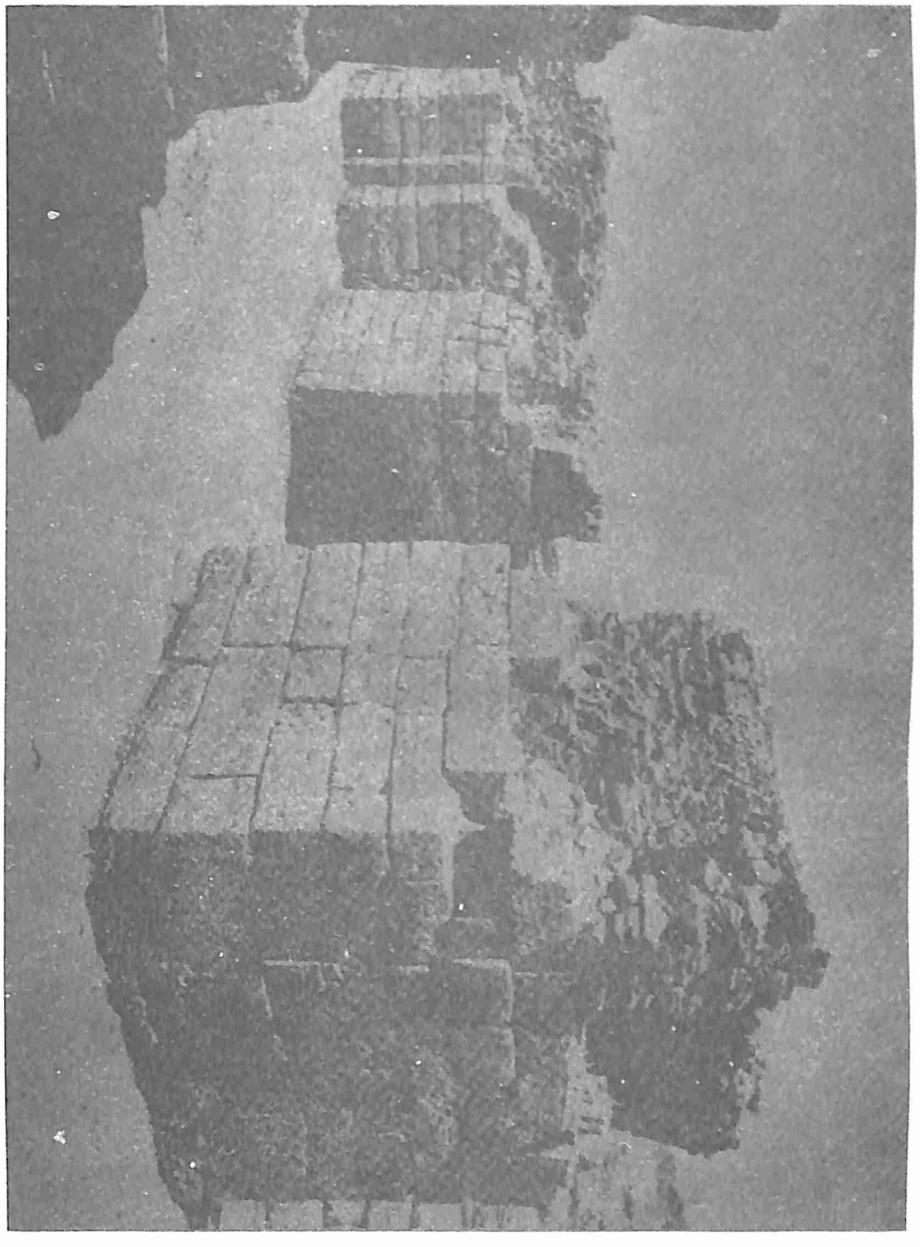

شکل ۵ - تخت سلیمان، راهروی مجموعهٔ ساختمانی
Abb. 5. Takht-i Suleiman, Korridore der Gebaudegruppe E

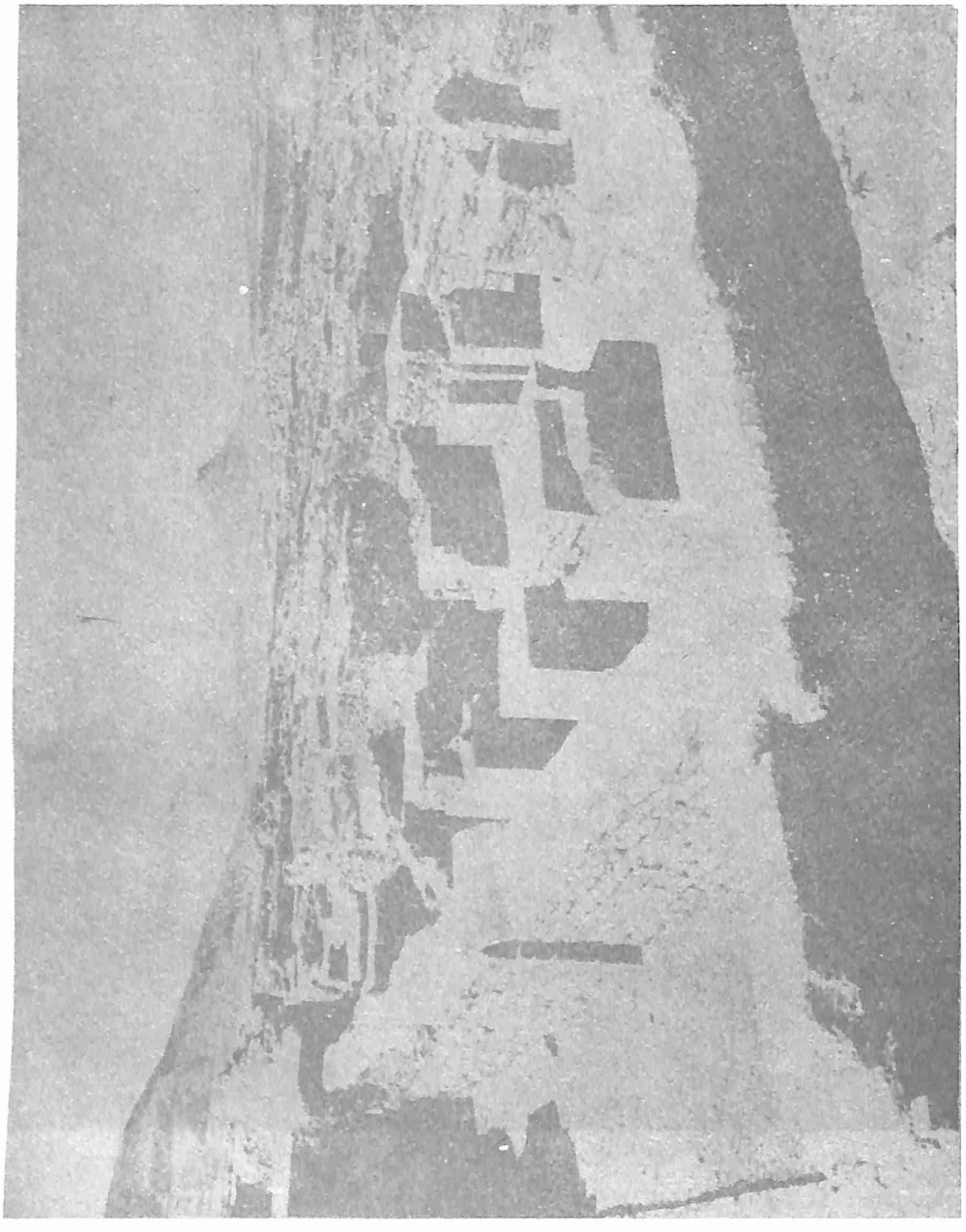

شکل ۶ - تخت سلیمان، مجموعهٔ ساختمانی
Abb. 6. Takht-i Suleiman, Gebaudegruppe E.

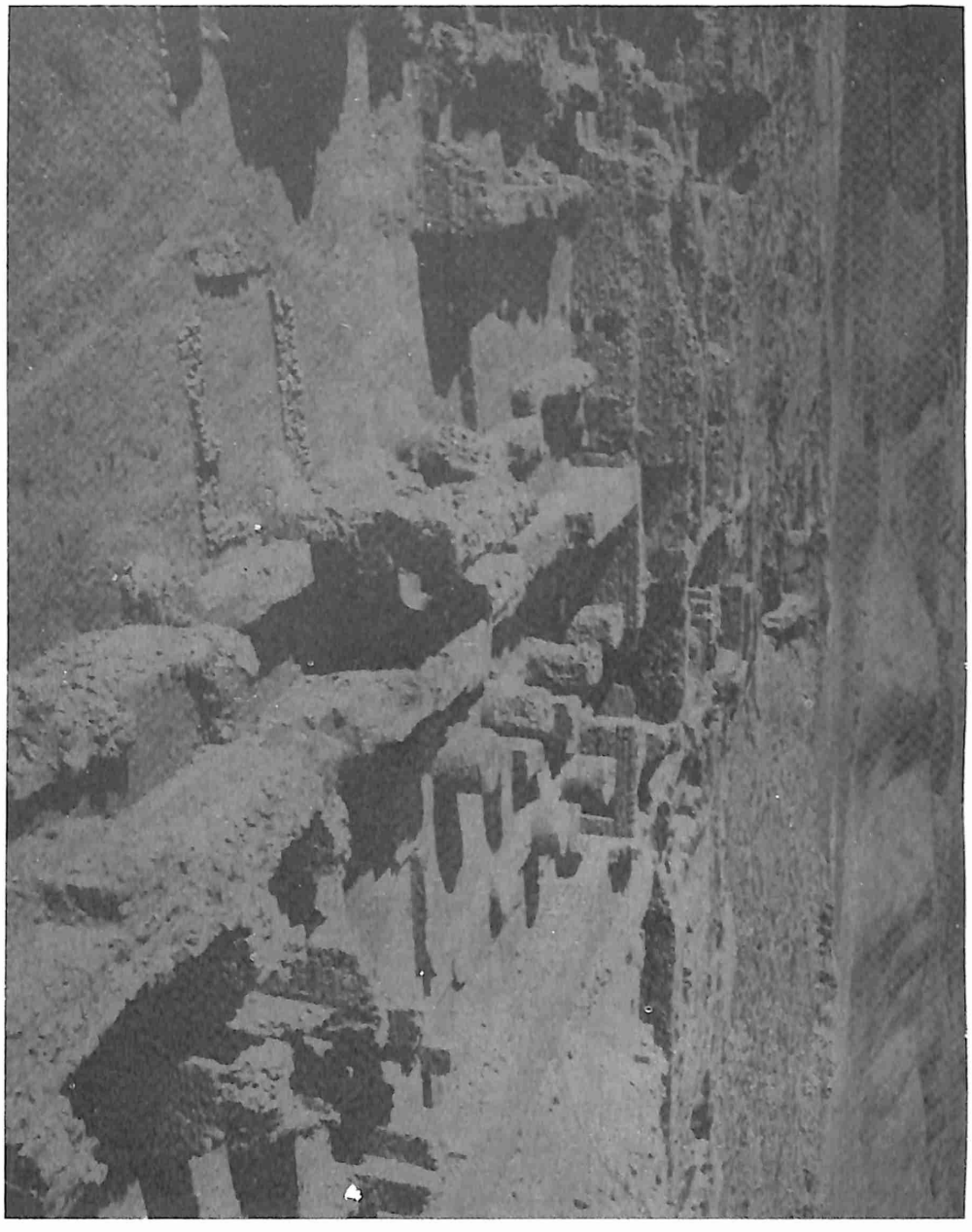

شکل ۷ - تخت سلیمان، تالار ستون دار، دید از جنوب

Abb. 7. Takht-i Suleiman, Pfeilerhallenkomplex, Ubersicht von Suden.

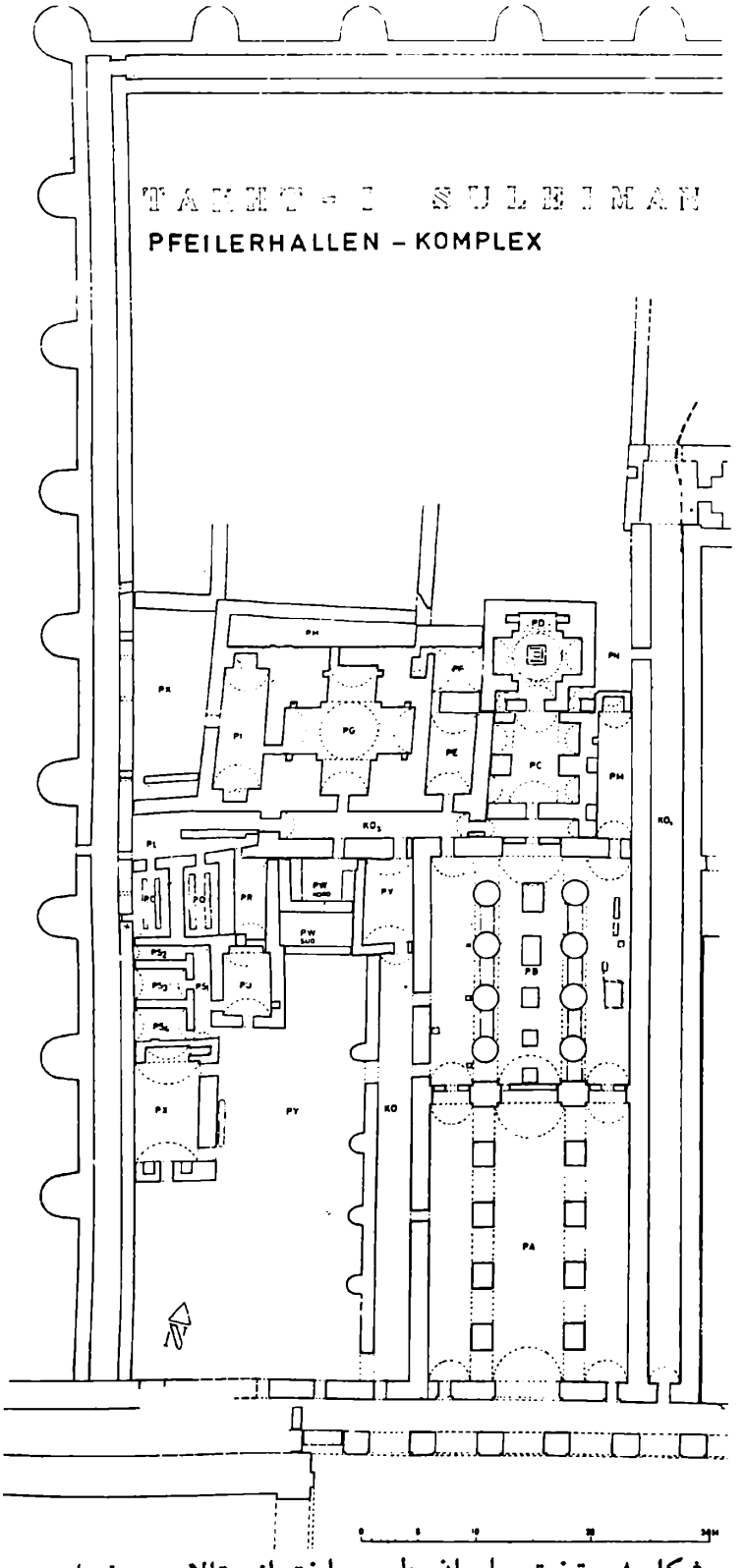

شکل ۸ – تخت سلیمان، طرح ساختمانی تالار ستون دار

Abb. 8. Takht-i Suleiman, Pfeilerhallenkomplex, Grundriss.

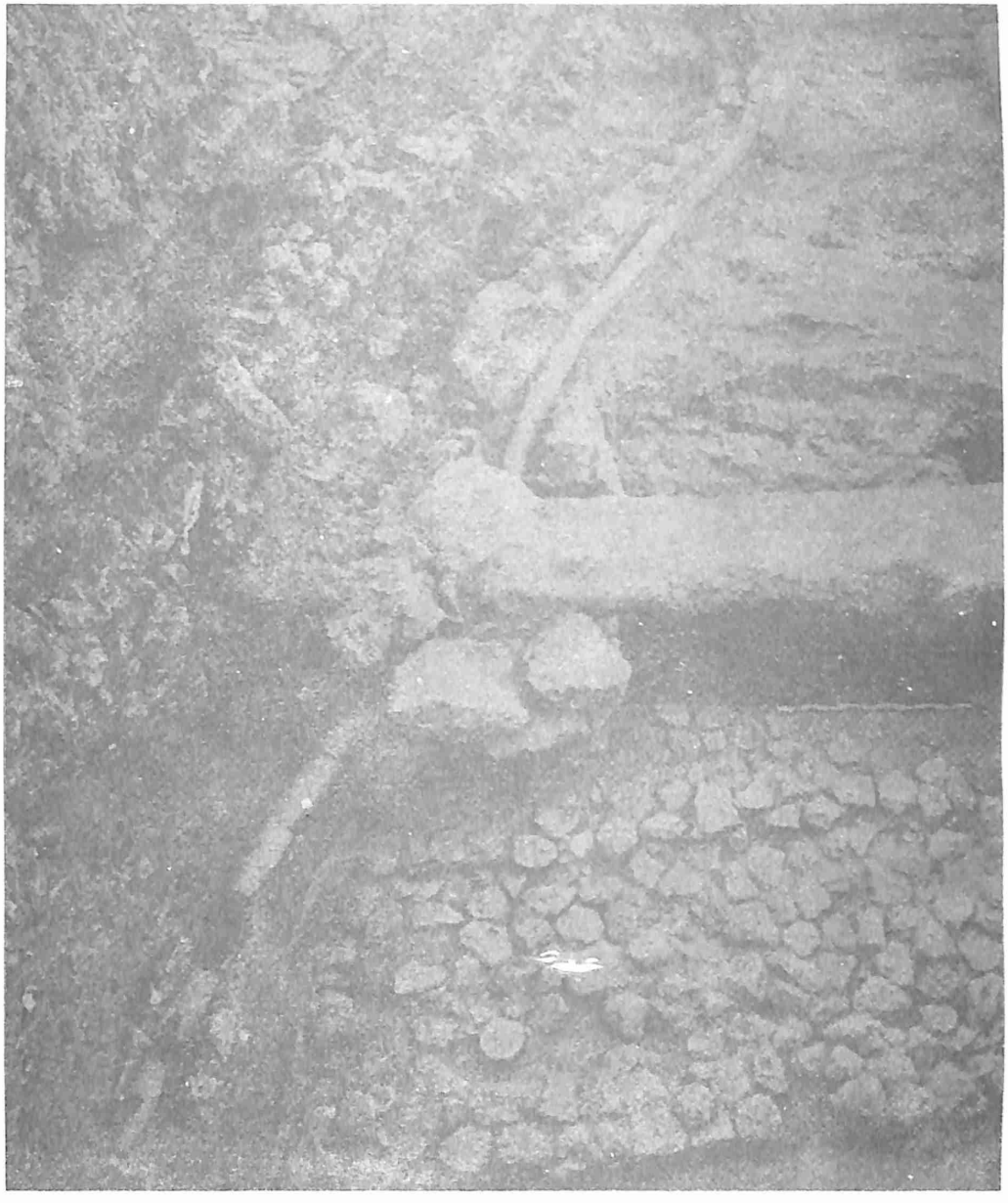

شکل ۹ - تخت سلیمان، لولهٔ سفالی آب در ورودی راهرو

Abb. 9. 1. Takht-i Suleiman, Tonrohrleitung im Eingang zum Korridor KO 1.

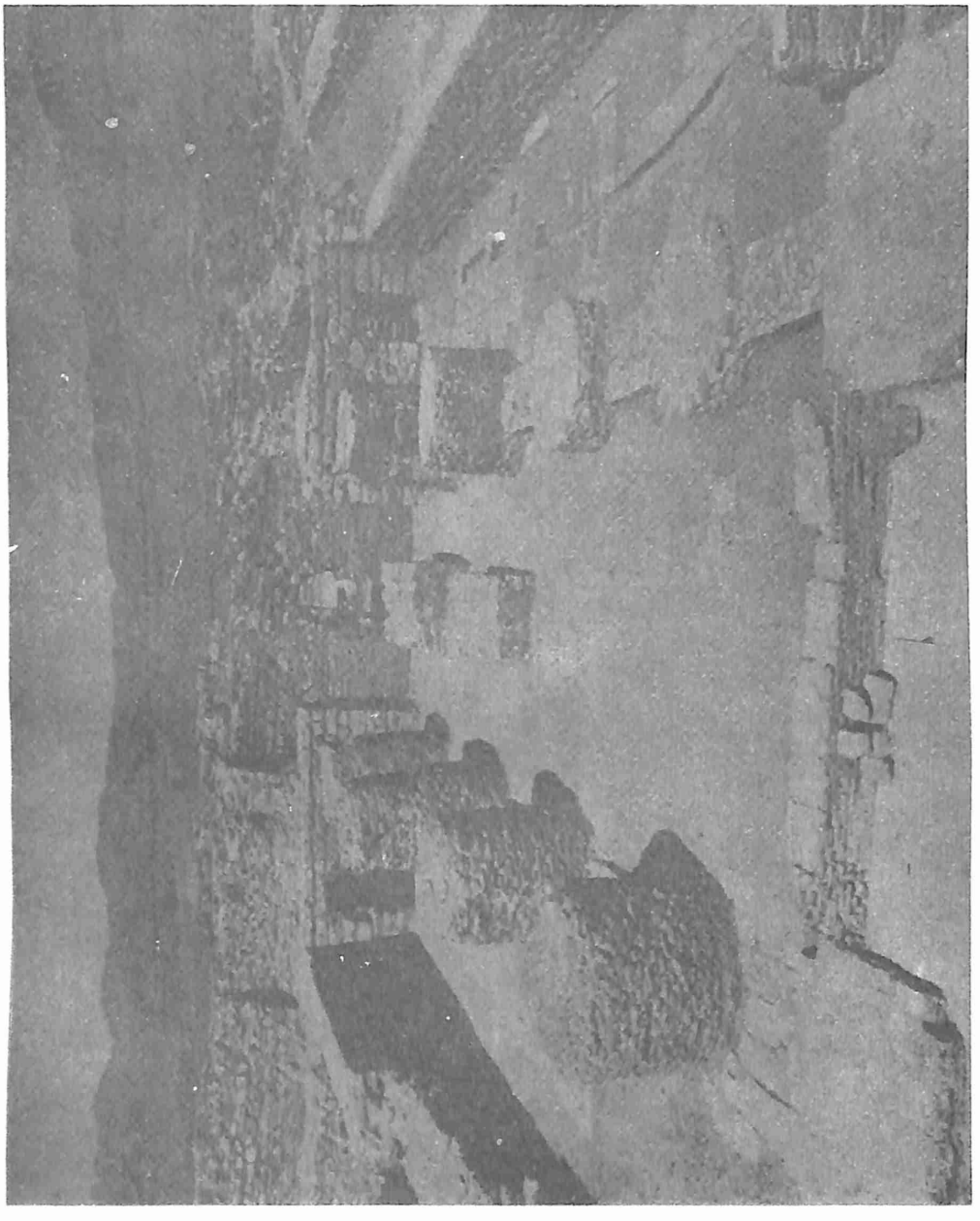

شکل ۱۰ - تخت سلیمان، تالار ستون دار از طرف جنوب
Abb. 10. Takht-i Suleiman, Pfeilersaal PB von Suden.

شکل ۱۱ - تخت سلیمان، تالار ستون دار

Abb. 11. Takht-i Suleiman, Nische im Pfeilersaal PB.

شکل ۱۲ - تخت سلیمان، بقایای محراب آتشکده در جبهٔ غربی

Abb. 12. Takht-i Suleiman, Stumpf eines Feueraltares im Seitenschiff von PB. westlichen

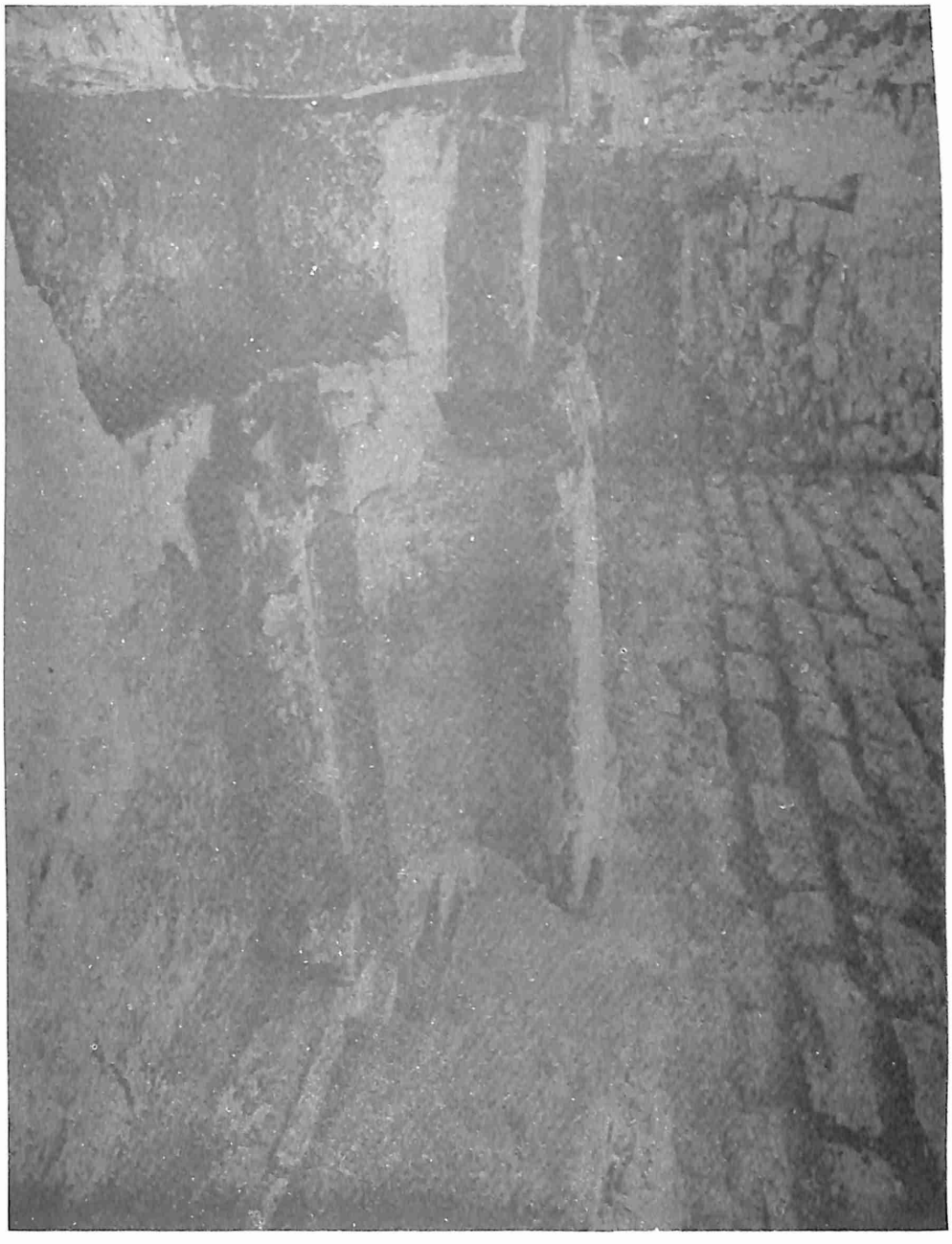

شکل ۱۳ - تخت سلیمان، قربانگاه ساخته شده از آجر در زیر اطاق

Abb. 13. Takht-i Suleiman, gemauerter Tisch im unter Raumm PM. Lehmziegelgebaude

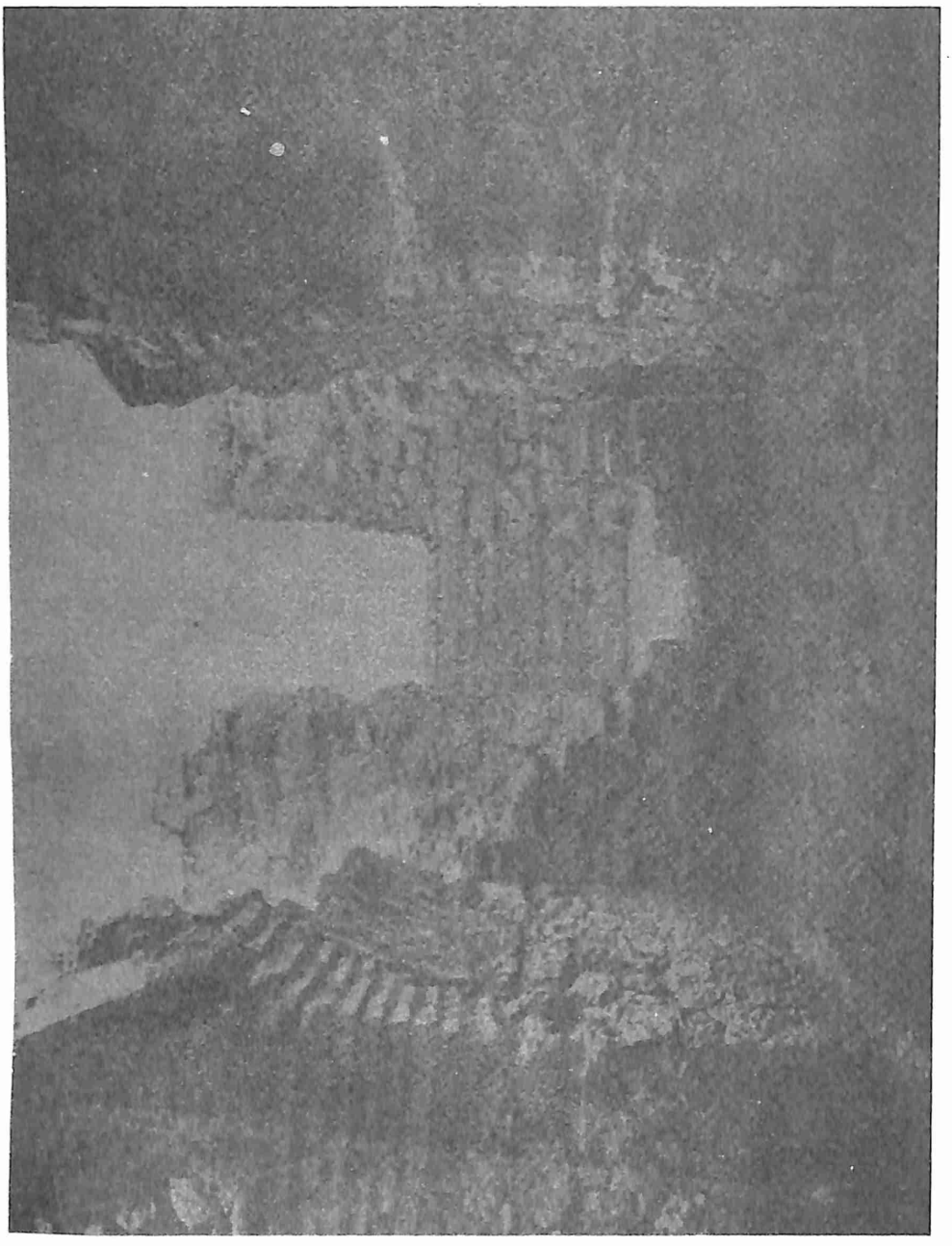

شکل ۱۴ - تخت سلیمان، شبستان محراب

Abb. 14. Takht-i Suleiman, Blick aus Raum PC auf das Portal Sanktuariums PD. des

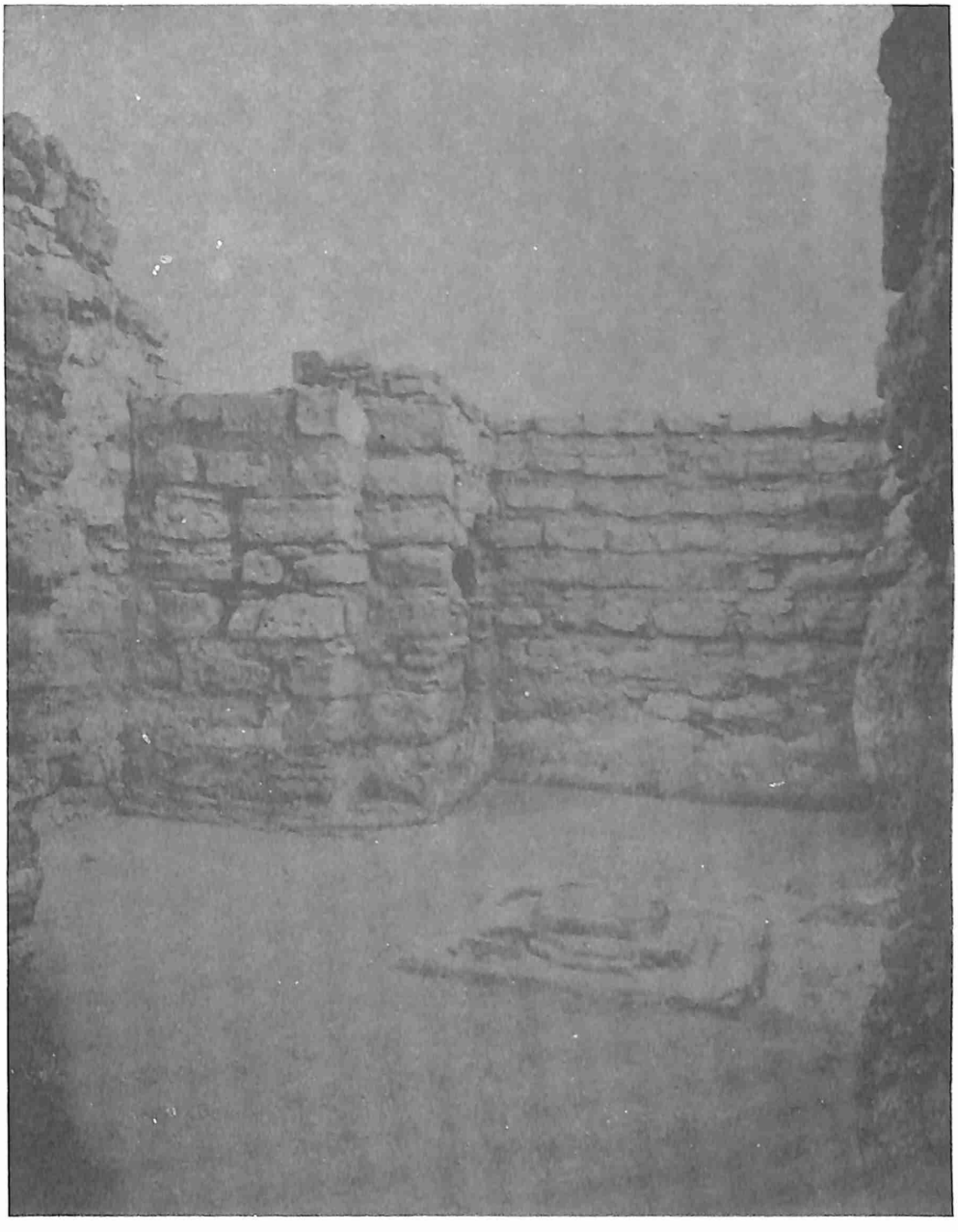

شکل ۱۵ - تخت سلیمان، محراب

Abb. 15. Takht-i Suleiman, Sanktuarium PD.

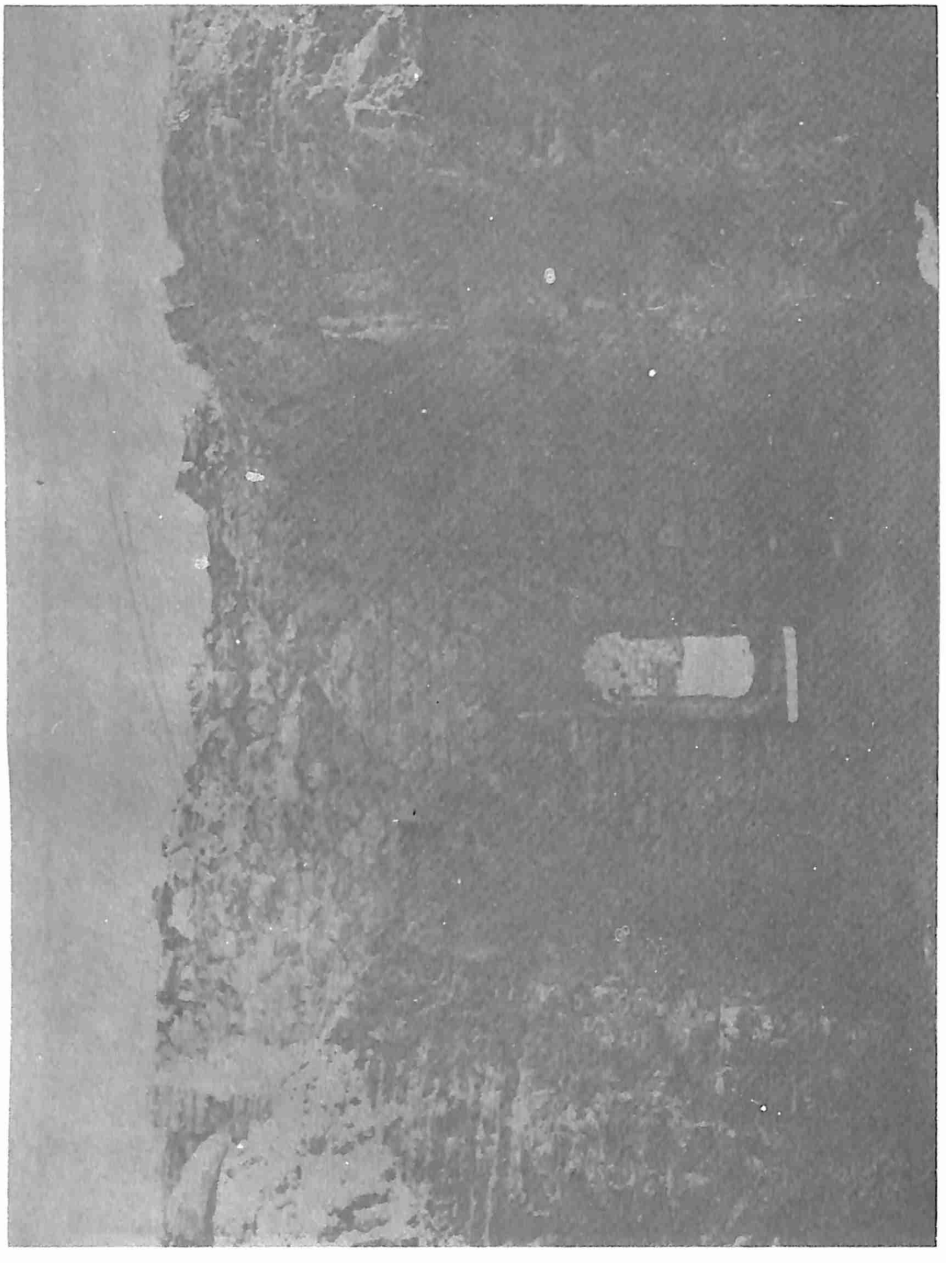

شکل ۱۶ - تخت سلیمان، تالار

Abb. 16. Takht-i Suleiman, Saaal PQ.

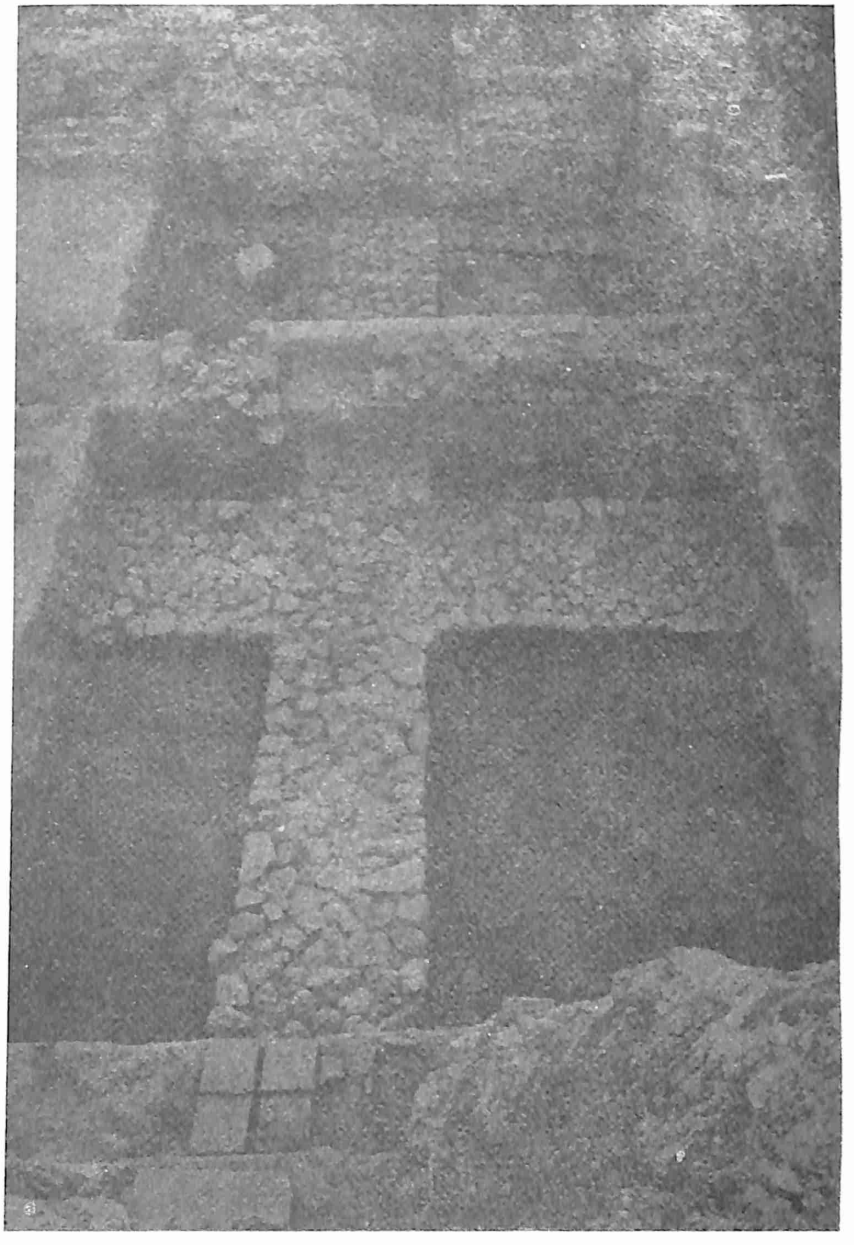

شکل ۱۷ - تخت سلیمان - زیربنای صخره ای بنای خشتی در حیاط
Abb. 17. Takht-i Suleiman, Feldsteinfundamente des Lehmziegelbaudes im Hof PY.

شکل ۱۸ – ستون بنای خشتی زیر اطاق. PC

Abb. 18. Takht-i Suleiman, Saule des Lehmziegelgebaudes PC. unter

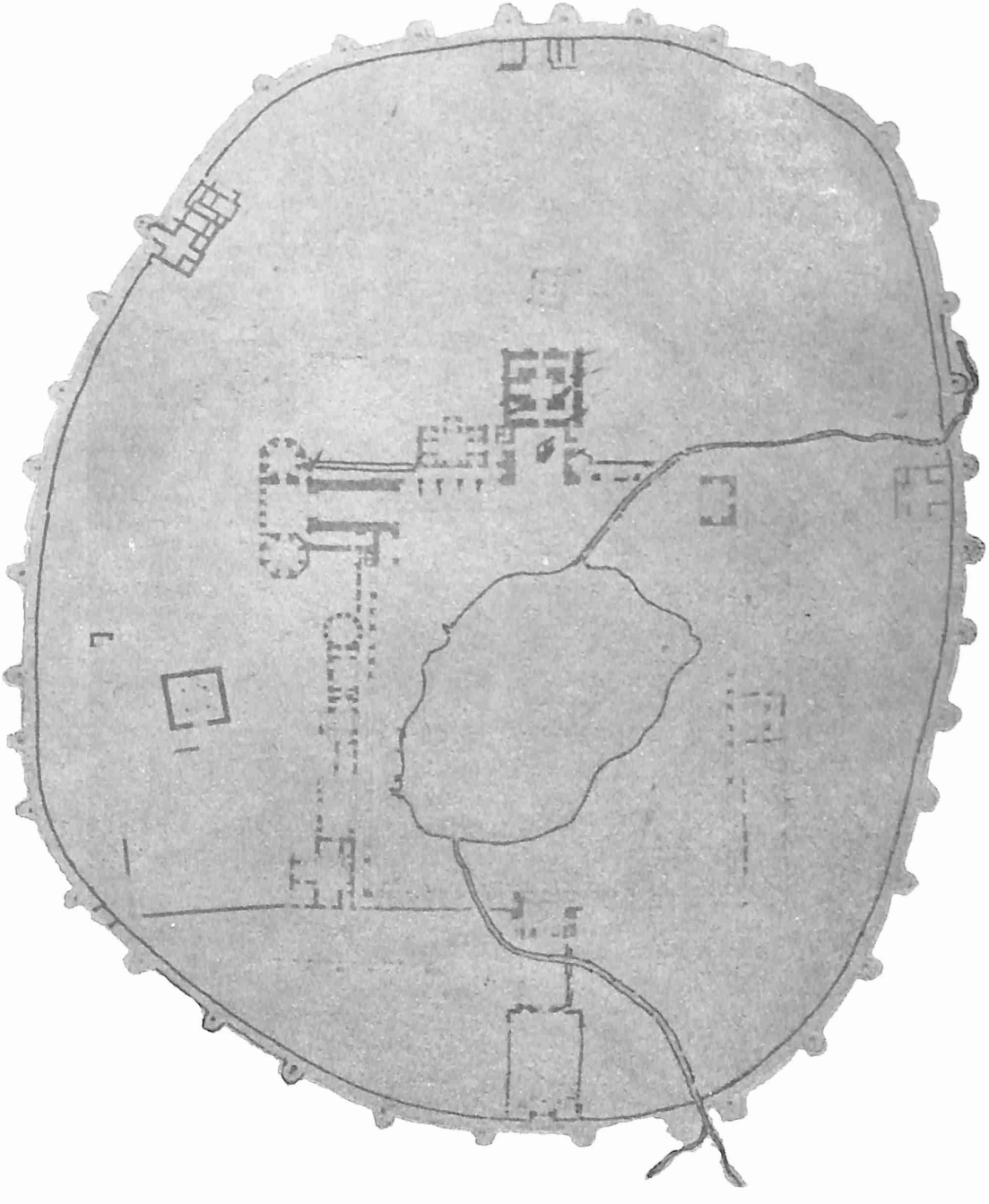

شکل ۱۹ - تخت سلیمان - قسمتی از ساختمانهای دوره مغول

Abb. 19. Takht-i Suleiman, Samtplan der mongolischen Periode

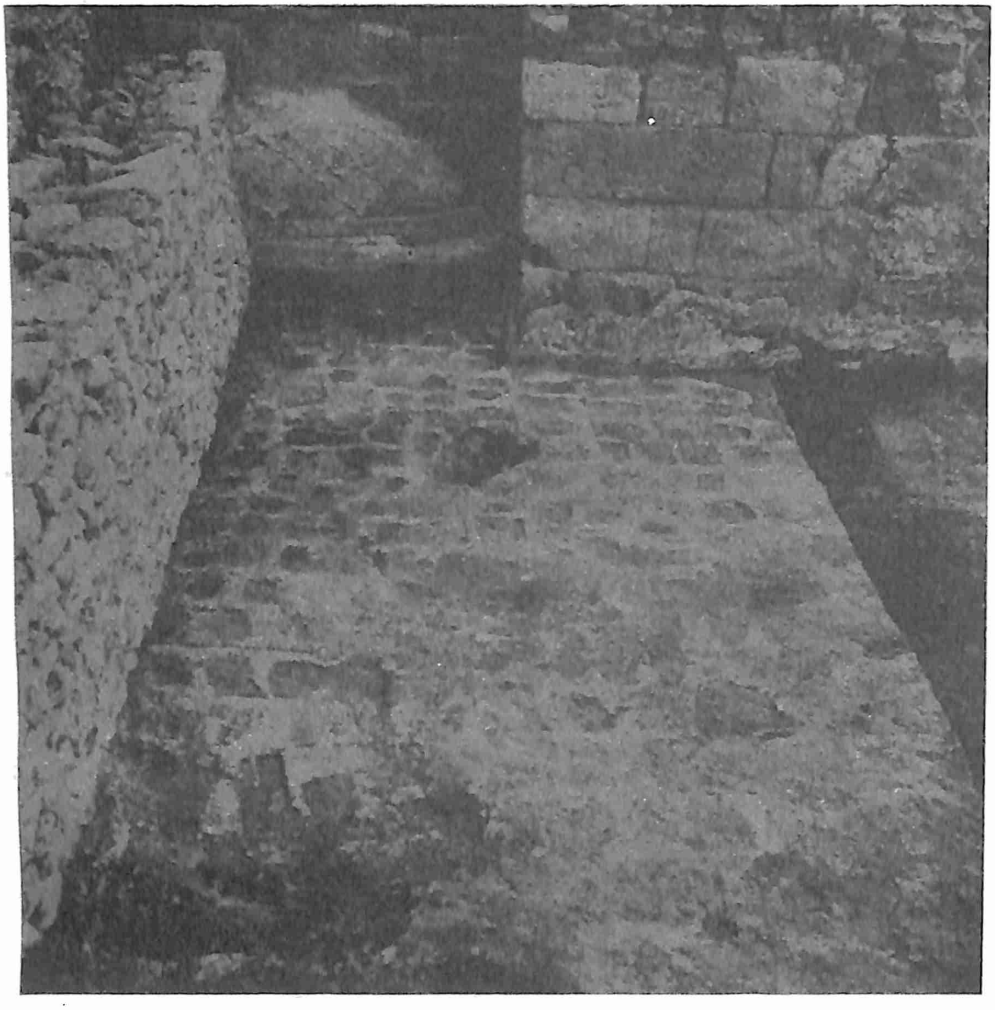

شکل ۲۰ - تخت سلیمان، کف و دیوار ایوان غربی در دورهٔ مغول

Abb. 20. Takht-i Suleiman, Fussboden und Wand der Periode im Westiwan. mongolischen

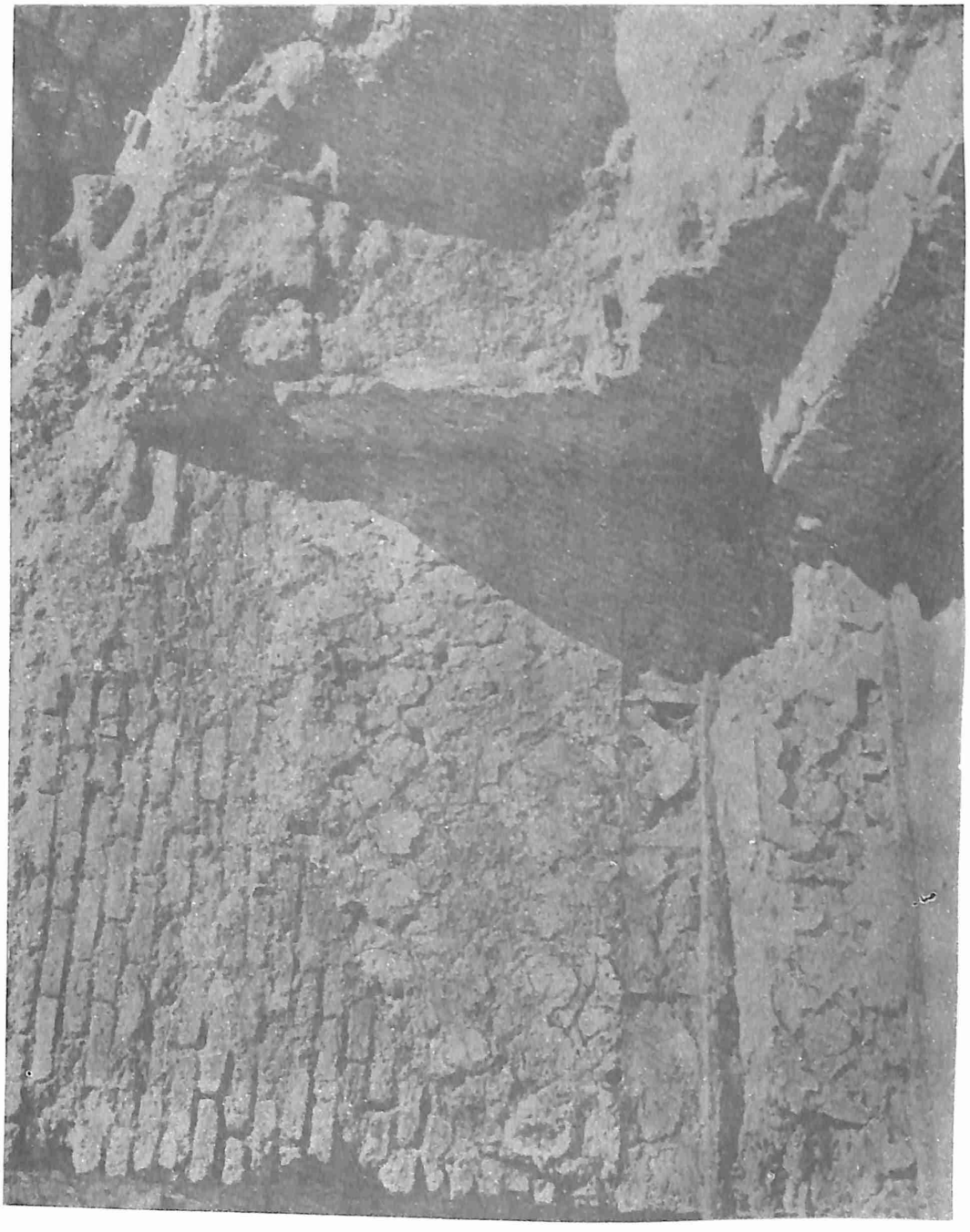

شکل ۲۱ - تخت سلیمان، طرح ساسانی و مغول
Sasanidisch, Von Den Mongolen Abgetragen

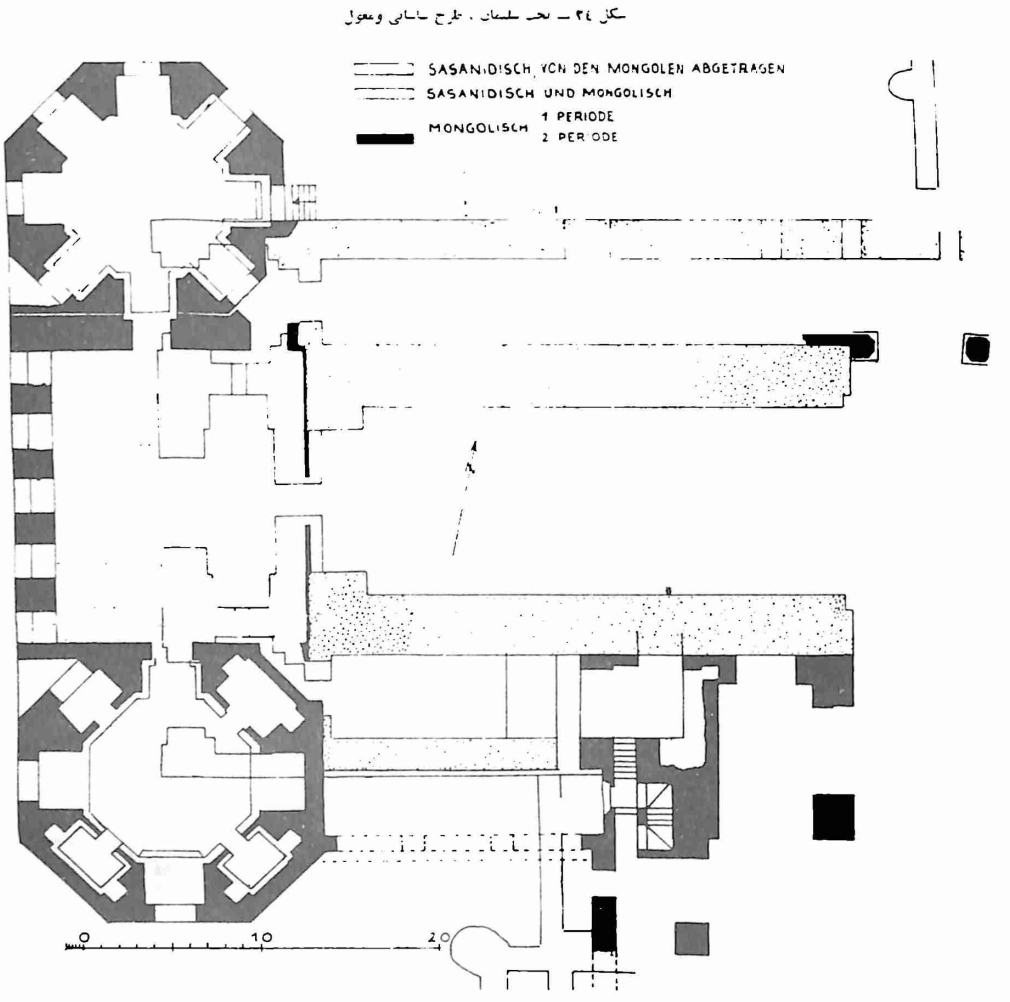

شکل ۲۲ - تخت سلیمان، دیوار شمالی هشت ضلعی

Abb. 22. Takht-i Suleiman, Wand im nordichen Oktogon des mongolischen Palastes

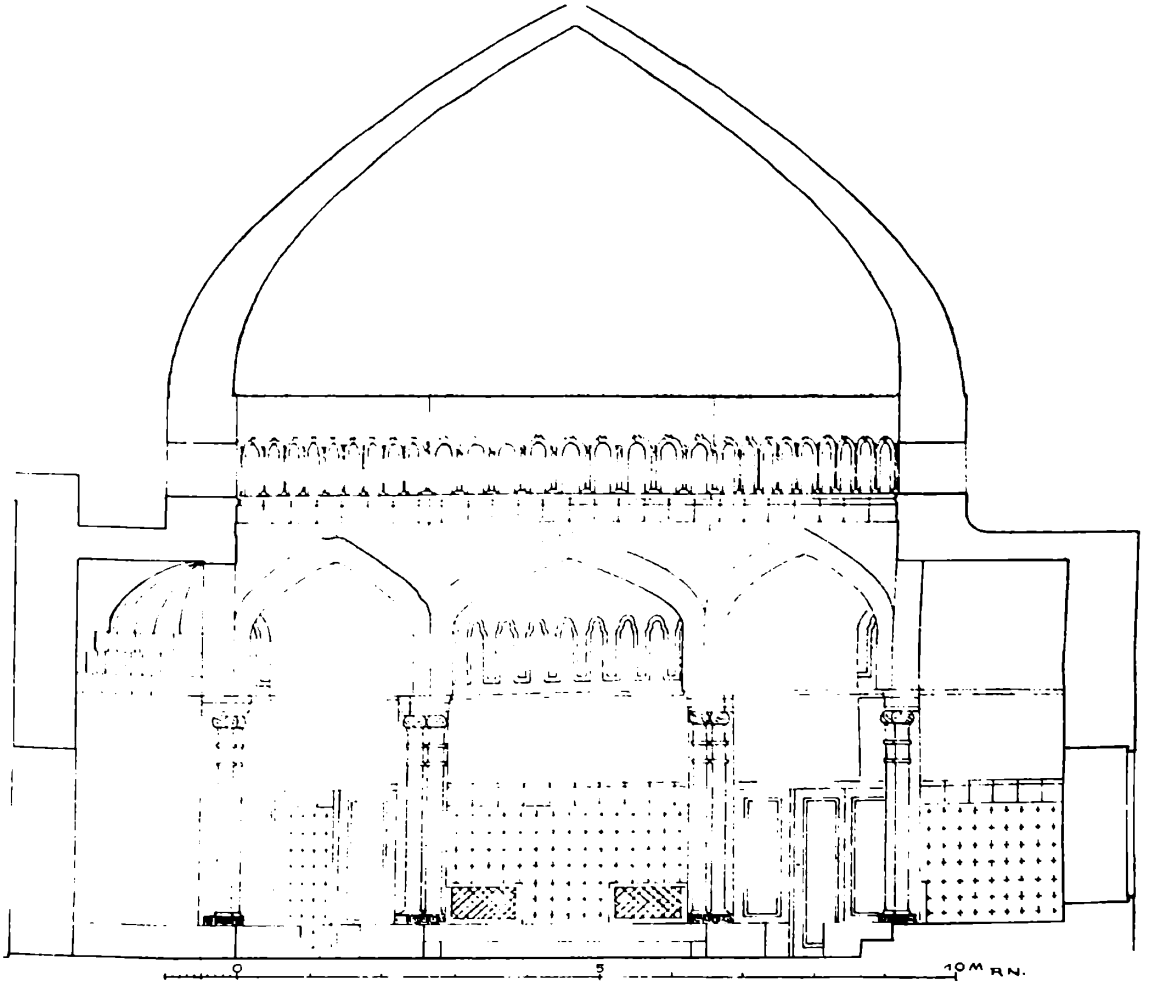

شکل ۲۳ - طرح نیمرخ تالار اصلی در ساختمان های تخت سلیمان

Abb. 23. Takht-i Suleiman, Wand im nordicben Oklogon des mongolischen Palastess, Rekonstruktions zeichnung von R. Naumann

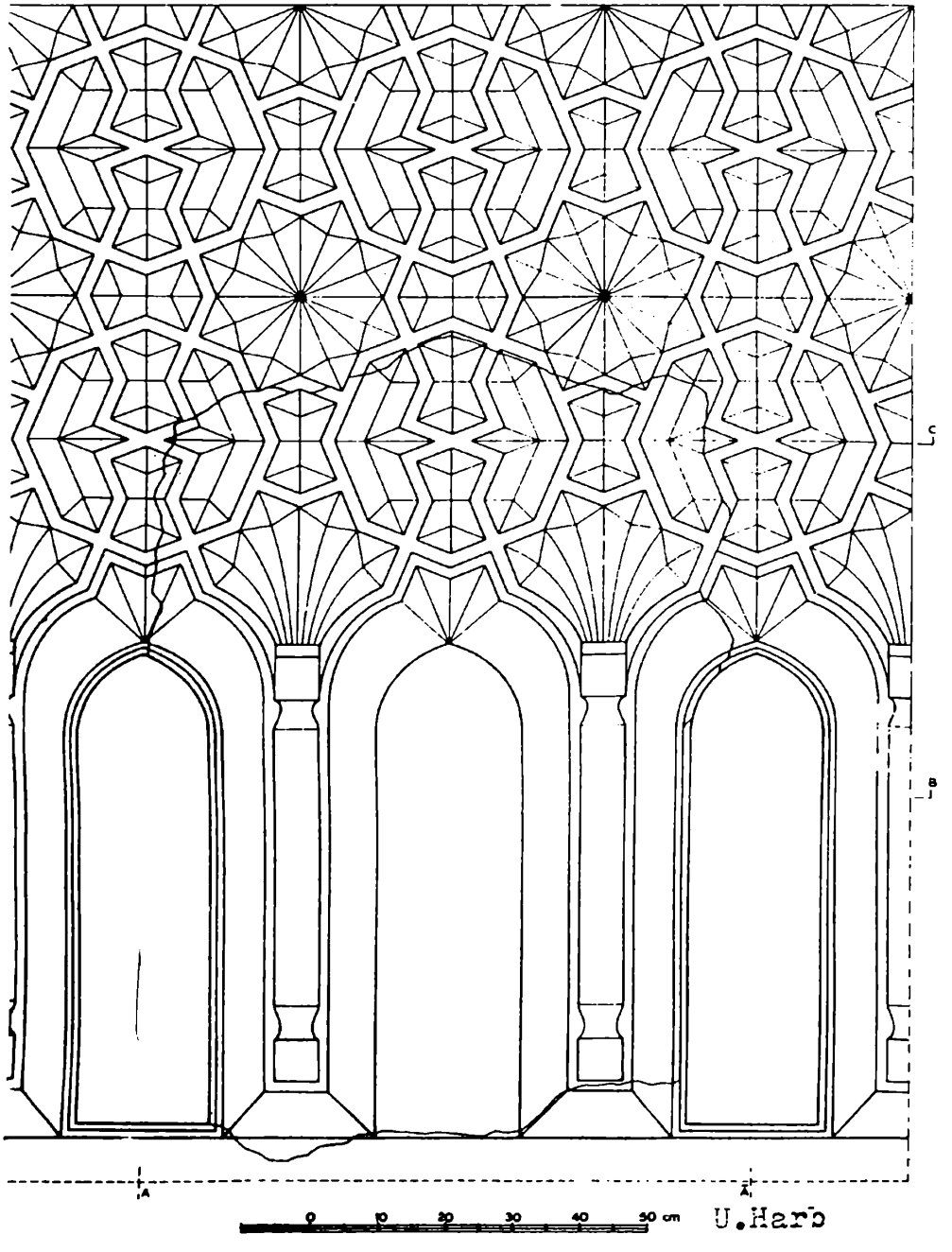

شکل ۲۴ - گچ بری های کاخ هشت ضلعی

Abb. 24. Takht-i Suleiman, Stuckdekoration der Tambourzone Sudoktogon, Rekonstruktionszeichnung von U.Harb im

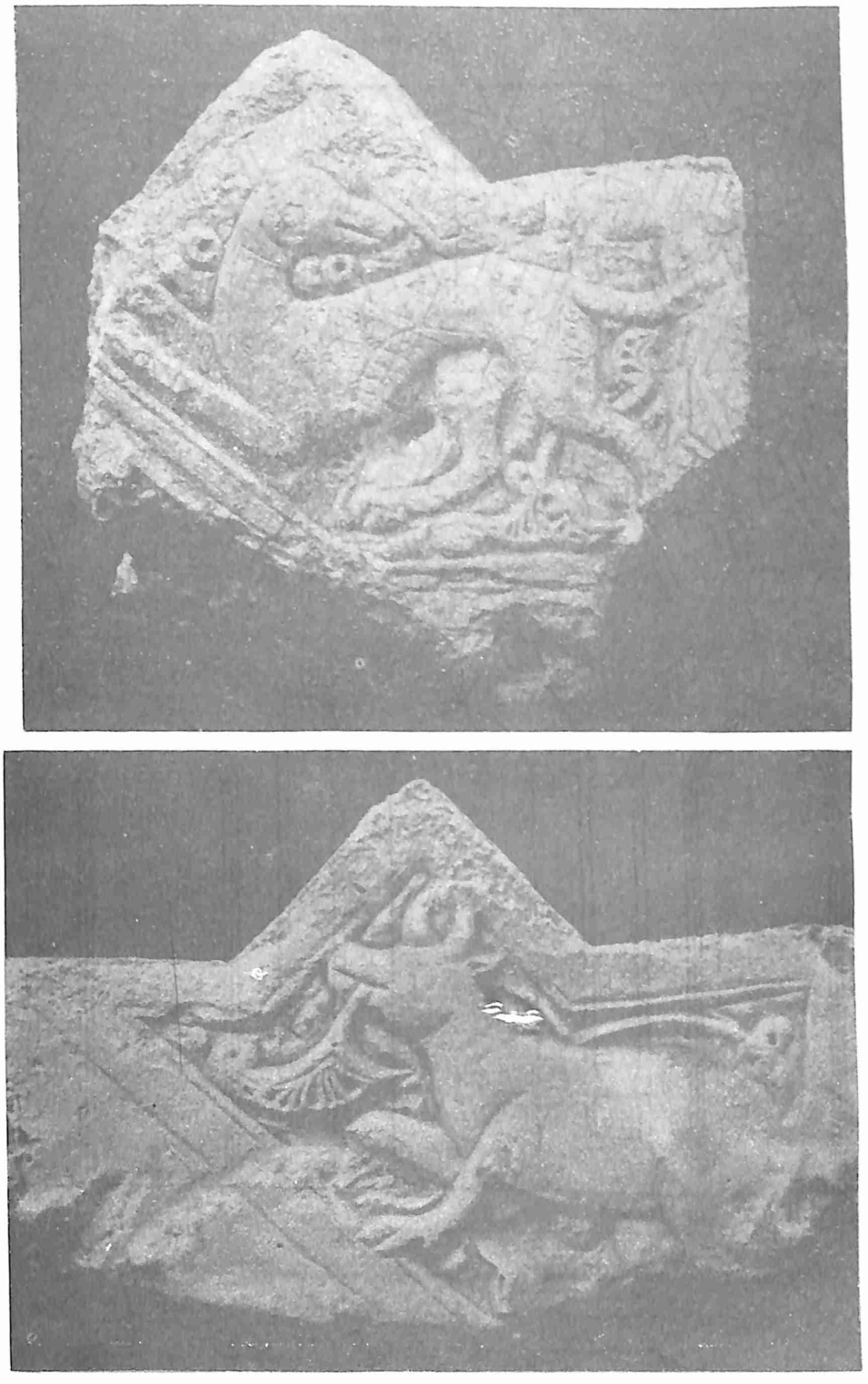

شکل ۲۵ - تخت سلیمان، گچ بری قسمتی از هشت ضلعی جنوب

Abb. 25. Takht-i Suleiman, Stuckdekoration aus dem Sudoktogon

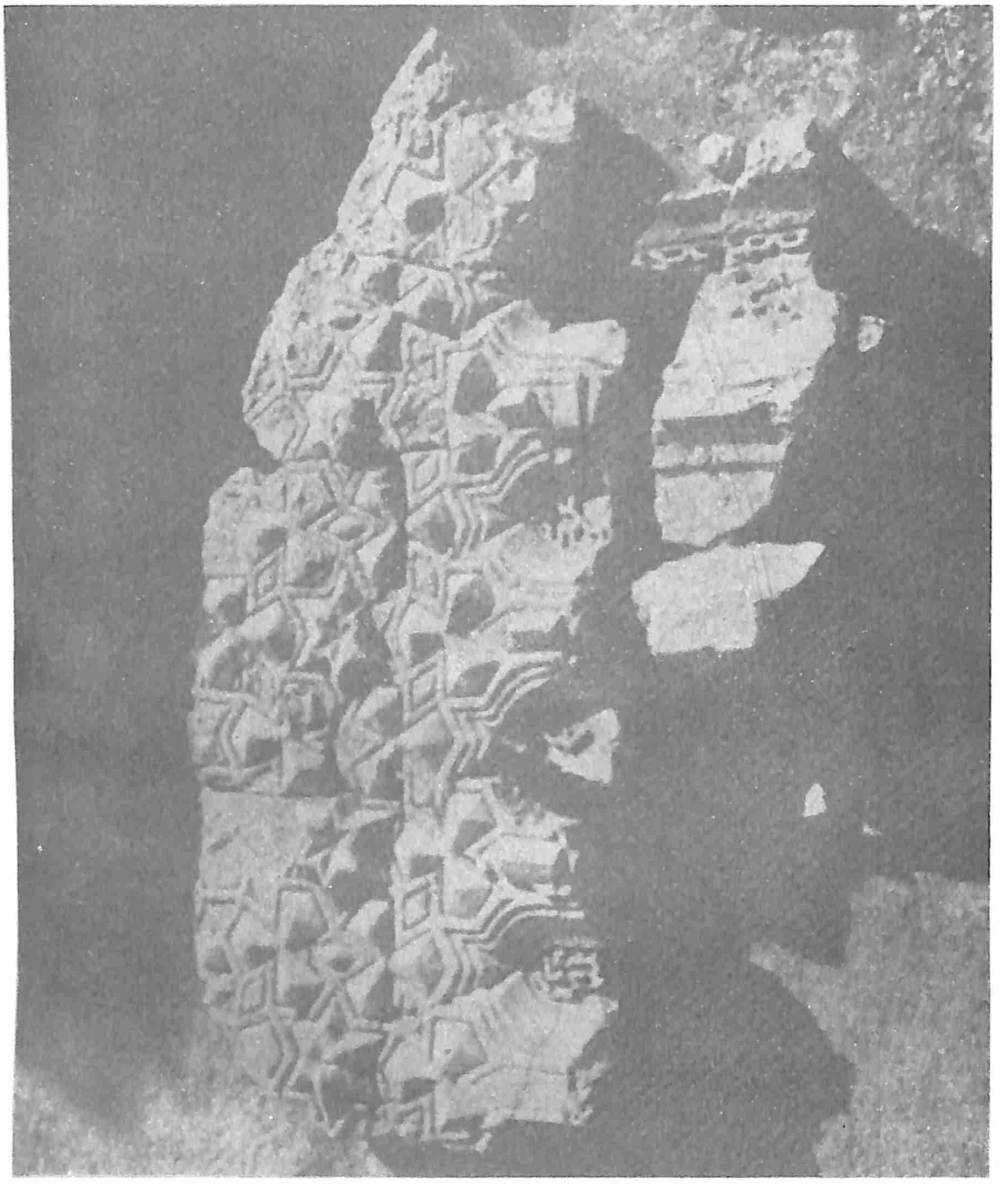

شکل ۲۶ - گچ بری های کاخ هشت ضلعی جنوب

Abb. 26. Takht-i Suleiman, Stuckdekoration aus dem Sudoktogon

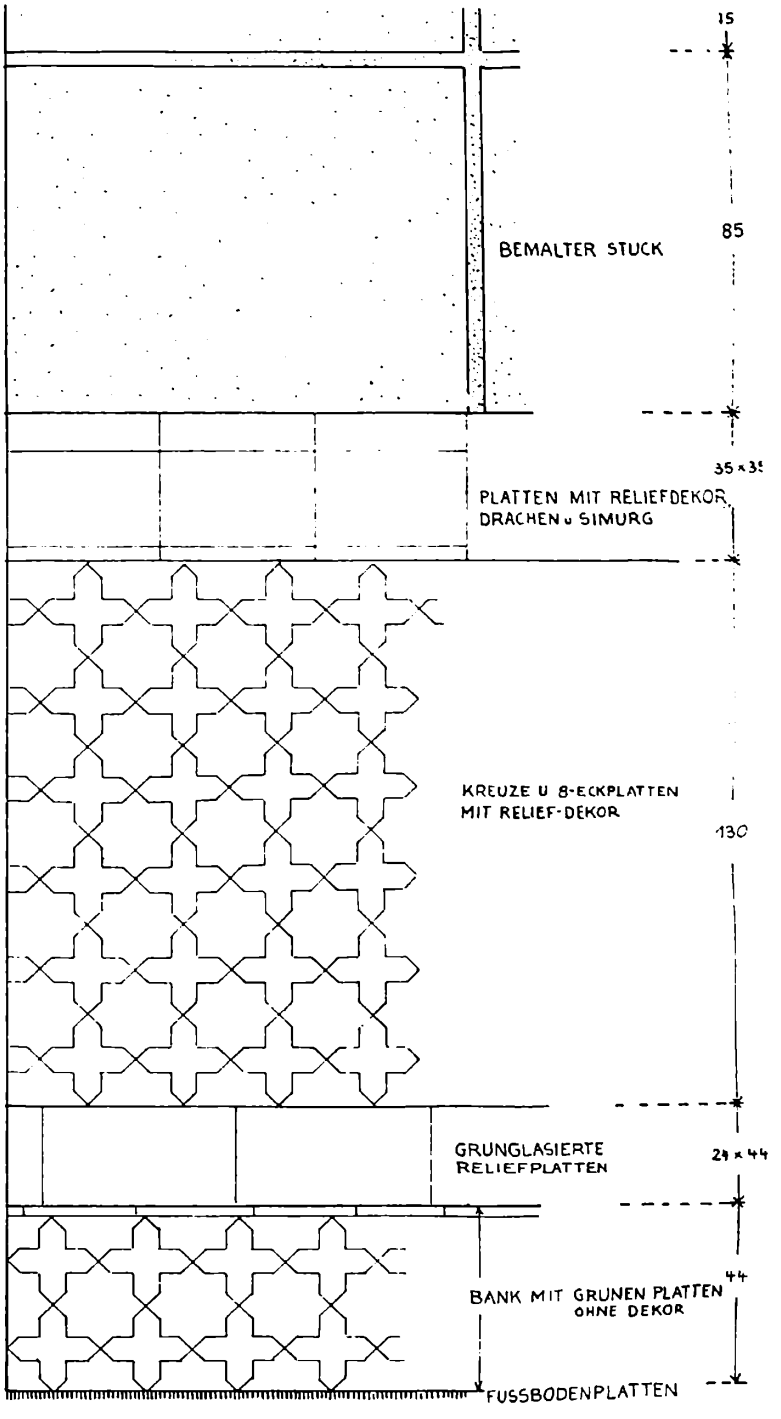

شکل ۲۷ - طرح کاشی های ستاره ای شکل پیدا شده در تخت سلیمان

Abb. 27. Takht-i Suleiman, doktogon, Rekonstruktions Stuckdekoration aus dem Suzeichnung von U.Harb

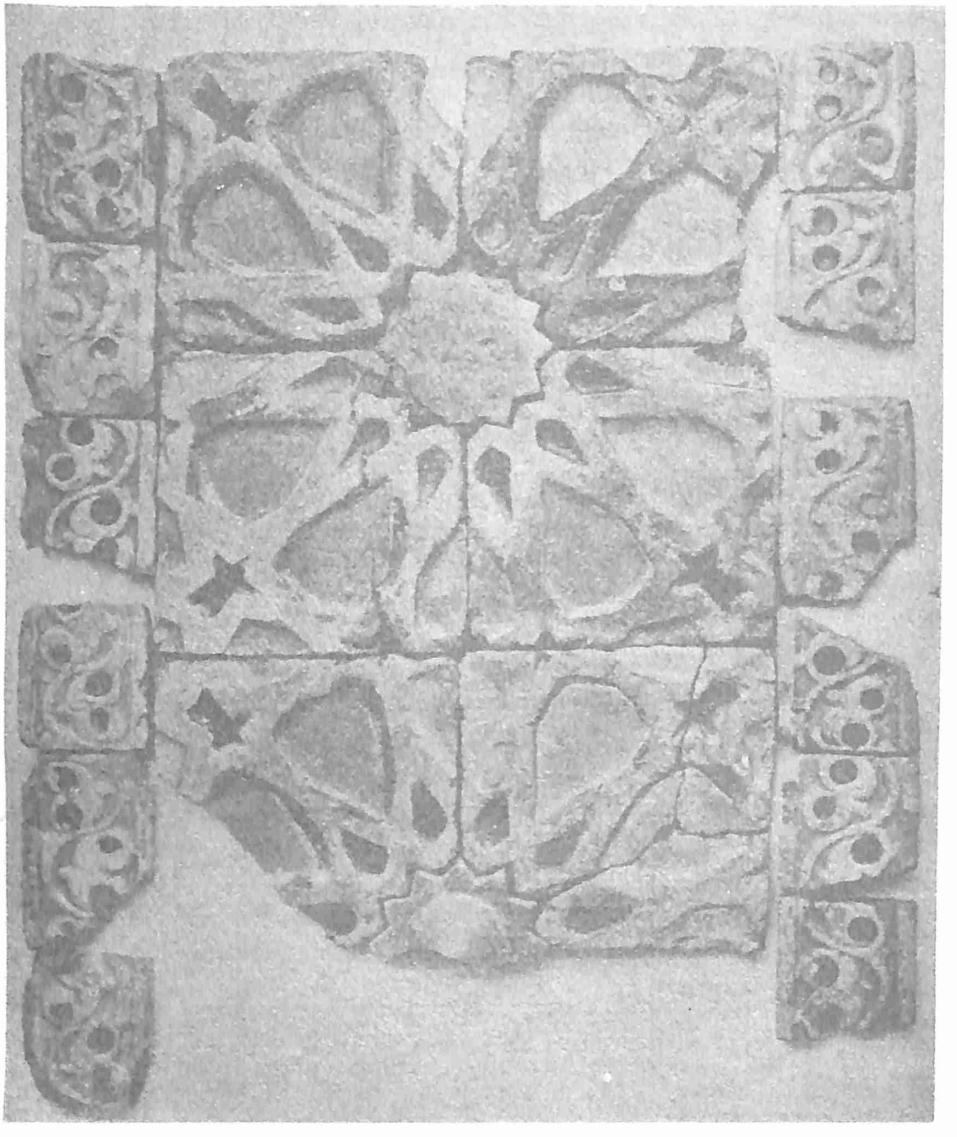

شکل ۲۸ - تخت سلیمان، کاشی های دیوار کاخ دوران مغول. رنگ آبی و فیروزه ای با لعاب

Abb. 28. Takht-i Suleiman, Wandkacheln aus dem Palast, blau und turkis glasirt mongolischen

شکل ۲۹ - الف - کاشی های دیواری با لعاب رنگین

Abb. 29 a. Takht-i Suleiman, Wandkachein mit Lusterglasur, Jagdszene

شکل ۳۰ - ب - تخت سلیمان، کاشی های الوان کاخ هشت ضلعی دوران مغول

Abb. 30 b. Takht-i Suleiman, Oktogone des mongolischen Ausschnitte aus sternformigen Wandkachein mit Palastes, Lusterglasur

شکل ۳۱ - ج - تخت سلیمان، موازییک های فیروزه ای و آبی هشت ضلعی شمالی

Abb. 31 c. Takht-i Suleiman, Lagwardfliesen in turkis und blau Nordoktogon (zeichnerische Rekonstruktion von E. Naumann) im

شکل ۳۲ - د - تخت سلیمان، کاشی های دیوار کاخ دوران مغول

Abb. 32d. Takht-i Suleiman, Kachelwand aus im Mittelraum des Lagwardsechsecken mongolischen Palastes (zeichnerische von E. Naumann) Rekon struktion

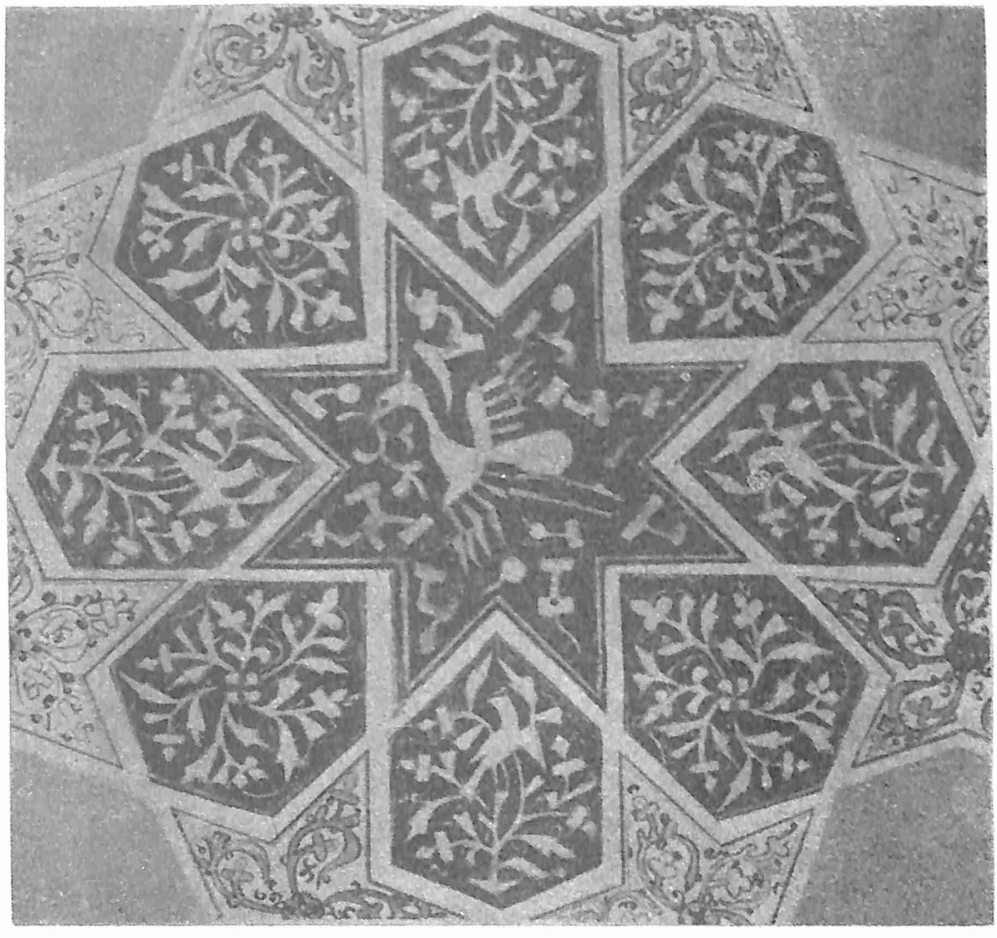

شکل.۳۳ - هـ - تخت سلیمان، کاشی های طلایی از ایوان غربی کاخ دوران مغول

Abb. 33e. Takht-i Suleiman, Kachelstern mit Goldauflagen im Westiwan des mongolischen Palastes (zeichnerische E. Naumann) Rekonstruktion von

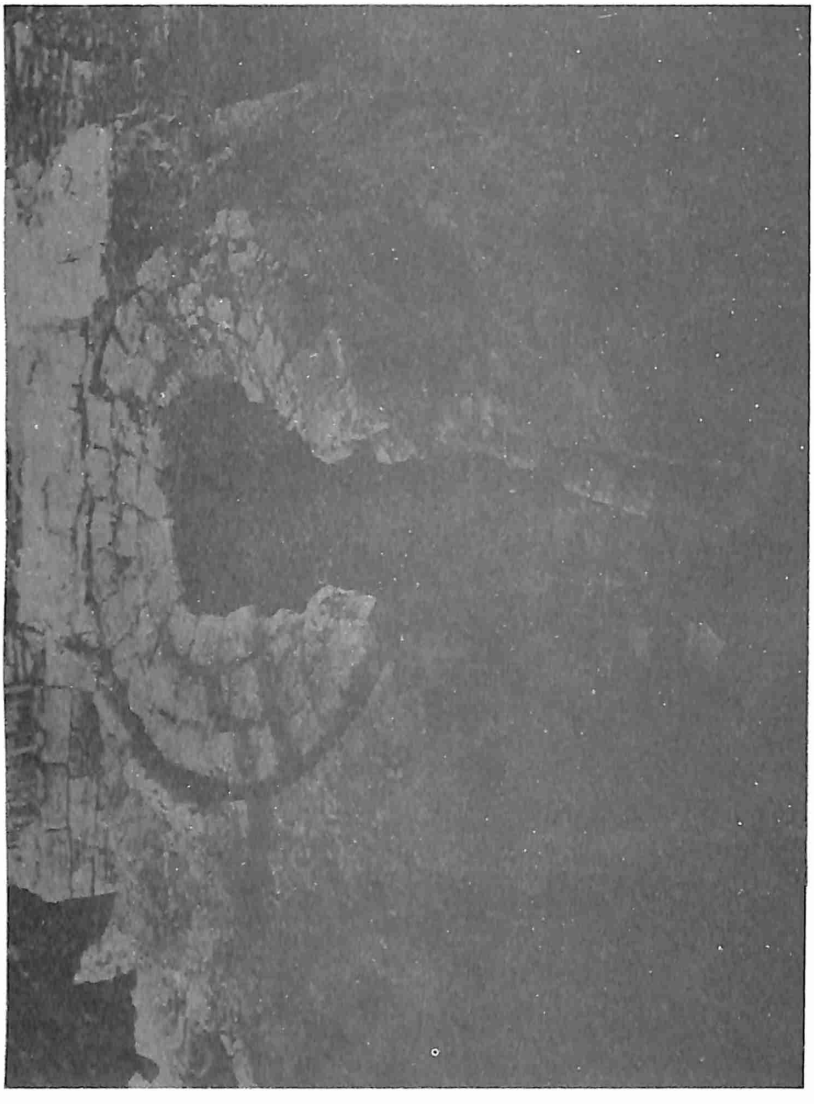

شکل ۳۴ - تخت سلیمان، کورهٔ سفال سازی از دورهٔ مغول

Abb. 34. Takht-i Suleiman, Keramikbrennofen der Periode mongolischen

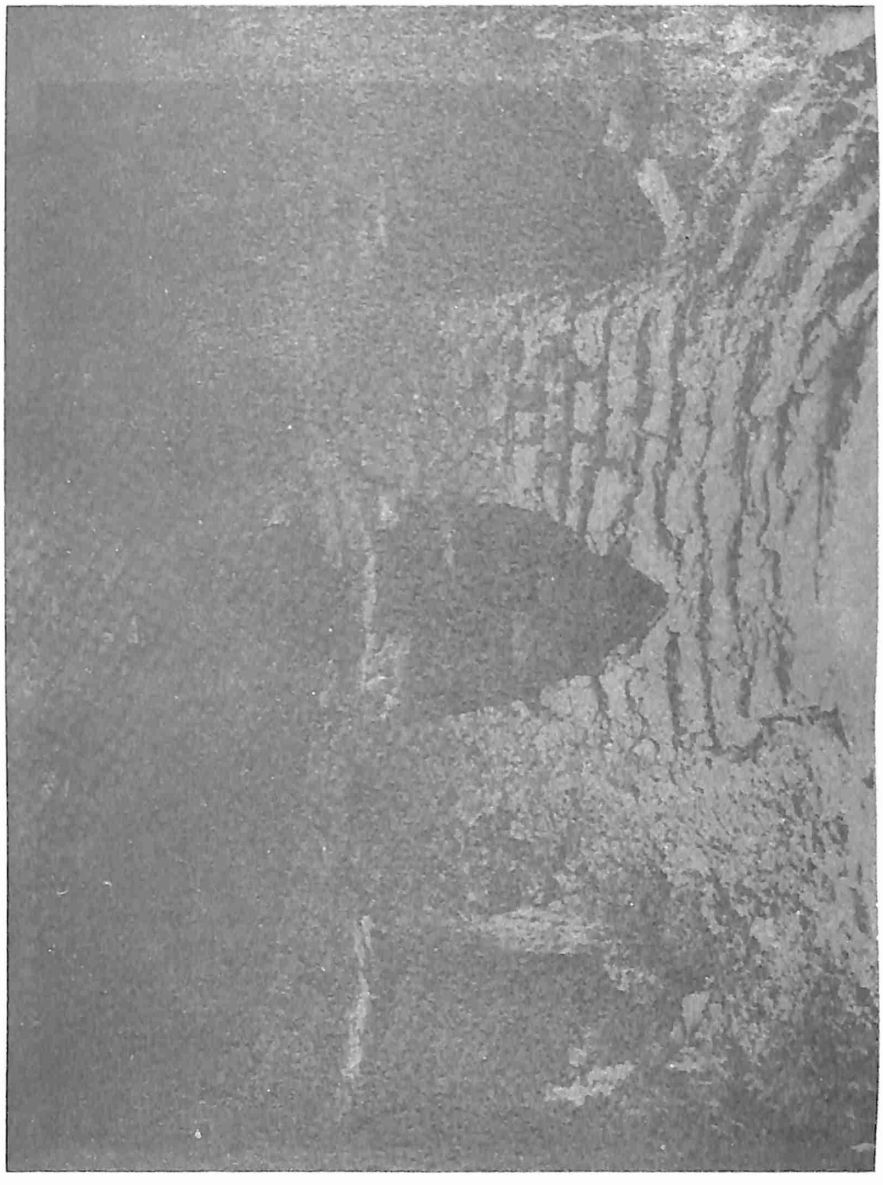

شکل ۳۵ - تخت سلیمان، تون یک کورهٔ سفال سازی از دورهٔ مغول

Abb. 35. Taakht-i Suleiman, Feuerungsrum eines Keramikbrennofens

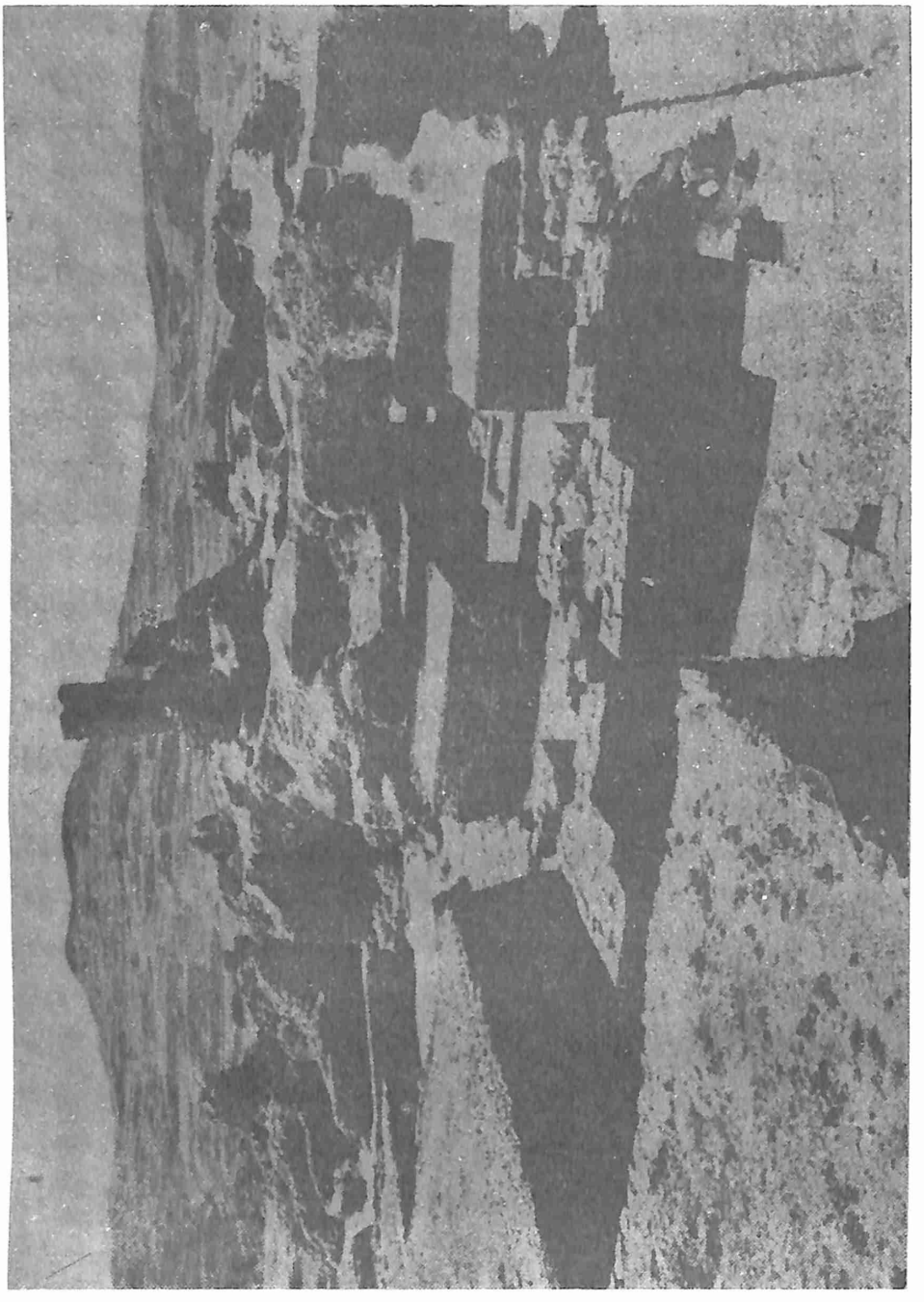

شکل ۳۶ - تخت سلیمان، آتشکدهٔ بزرگ، دید از مشرق

Abb. 36. Takht-i Suleiman, Blick von Osten auf den grossen Feuertempel

غار و قلعه کرفتو

این غار در خاک هوبتو و یا اوباتو در ۲۱ کیلومتری جنوب غربی تکاب (بین افشار و کردستان) واقع شده و کمی از جاده شوسه دور است.

خانه‌هایی که از سنگ در این غار تراشیده‌اند و امروز به نظر ما می‌رسد در ۲۰۰۰ سال قبل معبد معروف هراکلیس بوده و اهمیّت و اعتباری داشته است. راه وصول به این معبد قدیمی اکنون بسیار مشکل است، چه شخص در موقع بالا رفتن از سراشیبی عجیب ۲۰۰۰ متری در زیر پای خود می‌بیند. در داخل این غار چندین اتاق با دست بشر در سنگ کنده شده که بر روی یک اتاق هم اسم هراکلیس با حروف یونانی محکوک منقور است. در زیر این چند کلمه اسب سواری شکار آهو می‌کند. این شکار هم یادگار فتوحات گودرز اشکانی بر مهرداد پادشاه ارمنستان است. تاسیت مورخ رومی از این معبد اسم برده و اظهار می‌دارد که در جنگ معروف گودرز مهرداد پادشاه ایران به این معبد پناهنده شده و خواست، و می‌نماید و این سوار به یادگار فتوحات آن جنگ است.

راه قدیمی که عراق و سوریه را به ایران مربوط می‌ساخته از دو کیلومتری این غار می‌گذرد. از یک طرف به خانه، سرحد ایران و عراق و ازطرف دیگر به افشار و زنجان می‌رود. این‌راه قافله روی بوده که‌اکنون هم قوافل درفصل تابستان از این راه عبور و مرور می‌کنند.

در پای این قلعه آثاری از دهات خرابه و کهنه و نشانهٔ درخت بسیاری خصوصاً درخت انگور دیده می‌شود. مردم کردستان و دهات آن اطراف افسانه‌های بسیاری جهت این غار ساخته که به عموم سیاحان معروف هم که به دیدن این غار آمده نقل کرده‌اند که ذکر آنها موجب تضییع وقت است. این غار شهرتی بسزا داشته و دارد و قبل از این مسافرین دیگری مانند: رولن سن[۱]، کرپورتور[۲]، ریچ[۳]، آنجا را دیده، و هریک به نوبهٔ خود داستانی نقل کرده‌اند.

در داخل این غار اتاقهایی چند دیده می‌شود که از سنگ تراشیده و هریک بلندتر از دیگری و به توسط پلکان‌های سنگی بالا می‌رود. در ضمن راهروی اتاقها، دالانهای

۱- Rolinson

۲- Kerportor

۳- Rij

سقف کوتاه تاریکی که کم کم به مرور ایام سنگهای سقف این دالانها خرد شده و قسمت کف دالان را بالا آورده به طوری که کوتاه به نظر آمده و شخص عابر باید خم شده و آن گاه عبور کند. این اتاقهای سنگی که شاید ۵ تا ۷ است دارای دربها و پنجره‌هایی از سنگ بوده که پشت آن را با چوب می‌بستند، ولی آن سنگهای تخته‌ای درب و پنجره‌ها از بین رفته است.

داخل غار پس از عبور کردن از دالانهای تاریک و اتاقهای سنگی، به محوطهٔ بزرگی می‌رسیم که انبار مانند است. پس از عبور از آن انبار به توسّط دالان تاریکی به دو حوضچهٔ سنگی خواهیم رسید که دارای آب شیرین و شور است. یکی آب صاف و دیگری مخلوط از ترکیبات شیمیایی خاصّه سود و گوگرد است. استخوانهای بسیاری از مردگان و تابوت کوچک چوبی در ته این غار مشاهده شد که تصوّر می‌رود متاخر است.

مرحوم عبدالمجید ملک الکلامی که از ادبا و شاعران و خوشنویسان سنندج بوده، قلعهٔ کرفتو را دیده و رساله‌ای در باب این قلعه به خطّ خوش خویش در سال ۱۳۲۳ قمری نوشته، که برای آگاهی خوانندگان در اینجا می‌آوریم. افسانه‌های بسیار از قلعهٔ کرفتو که عقل از قبول آن امتناع دارد در السنه و افواه مذکور است، که گویند از ابنیهٔ حضرت سلیمان بوده و طلسم است. و تا این غایت کسی به پایان آن نرسیده، و شرح آن بر وجه اجمال این است که قلعه مزبور در محال کرفتو و در یک میلی قریهٔ یوزباشی کندی واقع شده و آن کوهی است که سمت جنوبی آن از دامنه تا کمرگاه از خاک و از کمرگاه تقریباً به ارتفاع ۵۰ ذرع از سنگ مثل دیوار برآمده، و از سمت شرق به غرب و از مغرب به طرف شمال امتداد یافته و در اکثر جایها شکفت‌ها و چاه‌ها و خصوصاً در سمت جنوبی آن غارها و حجرات طبیعی و مصنوعی سهمناک است. و آنجا را از قدیم قلعهٔ کرفتو گویند. در ادامهٔ قلعه شکفتی است مانند ایوان، که در چند جا از سقفش آب گوارا فرو می‌ریزد. در سمت غربی این شگفت به فاصلهٔ چند قدم، چاهی است با پیچ و خم فرو رفته، و عمقش معلوم نیست. در سمت غربی این چاه به امتداد چند ذرع راهی است که چهار پنج ذرع ارتفاع دارد، و در قدیم پله‌هایی داشته، و از پله‌ها بر قلعه می‌رفته‌اند، و پله‌ها خراب شده و از آنها بالا رفتن صعب و خطرناک است. در سمت چپ اتاق حجّاری وسیعی است که آن را مسجد گویند، و در سمت راست دهلیزی تنگ و طویل حجّاری است که آن را کشیک خانه گویند، و رو به بالا می‌رود. در منتهای آن جایی است که تقریباً طولش از جنوب به شمال ده ذرع و عرض آن پنج ذرع و ارتفاعش شش ذرع، و این محل از غارهای طبیعی است، که به شکل قیصریه واقع شده. در انتهای قیصریه، از طرف شمال اتاقی است حجّاری و در سمت شرق

قیصریه سوراخهای تاریک متعدّدی موجود است که به یکدیگر راه دارند و جز به هیأت رکوع و سجود از آنها نتوان عبور کرد. با زحمت زیادی رفته در آن سوراخها گردش کردیم. در سمت غربی قیصریّه نیز سوراخی است تنگ و تاریک و طولانی و نگارنده ده نفر را با خود برده از آن سوراخ به هیأت رکوع رفته، و با پیچ و خم مسافت بعیدی طی کرده و سرانجام به جایی رسیدیم که از تنگی معبر عبور ممکن نبود، و ناچار از آنجا برگشتیم. در بسیاری جاها از سقف این سوراخ آب جاری شده و مثل شاخها و قطعات مرمر و بلور متحجر شده است.

در انتهای جنوبی قیصریه و از طرف چپ سوراخی وسیع و تاریک و طولانی وجود دارد که به مدفن "ساری و بابا" می‌رود، و برای امتیاز آن را "سوق" نامیده‌ام. در سمت جنوب مدخل سوق، در چند جا سوراخهای مربع حجّاری است که به بطن کوه فرو رفته، و قبور اموات بوده، و استخوانهای پوسیدهٔ اموات در آنها موجود است. در همین محلّ چند پله فراتر دو بالاخانه مربع حجّاری است که دیواری در بین آنهاست، و از دری به یکدیگر راه دارند. سقف این دو بالا خانه را به شکل طاق ساخته‌اند، و از غایت بلندی که مشرف بر کوه و دامنهٔ کوه هستند، از آنجا نگاه کردن به پایین بسی سهمناک است. برواره یا بالاخانهٔ اول دارای دو پنجرهٔ هلالی به سمت بیرون است، و بالاخانهٔ دوم نیز قرینهٔ بالاخانهٔ (برواره) اوّل بوده ولی دیوار سمت جنوبی آن خراب گردیده. گویند دلیل خرابی آن اصابت صاعقه بوده است. شنیده‌ام که وقتی رضاقلی خان والی کردستان با متعلّقین در قلعه کرفتو بوده، روزی کنیزی در بروارهٔ (بالاخانه) دوم رختخواب جمع می‌کرده، دو گوشهٔ موجی را که رختخواب درآن نهند، گرفته و برافشانده، و در همان حال پای او لغزیده و از لبهٔ برواره فرو افتاده، و موج را از دست نداده و هوا در موج و لباس او رفته و چرخ‌زنان آهسته بر زمین فرو آمده و او را آسیبی نرسیده است. در این دو برواره و جاهای دیگر، در دو محل خطوط کوفی و فرانسوی دیدم که سیاحان به یادگار نوشته‌اند. راقم نیز در انتهای سمت جنوبی دیوار بروارهٔ دوم اسم خود را به یادگار منقور نمودم.

شب با همراهان در آن دو برواره منزل کردیم. فردای آن شب پس از طلوع خورشید مصمم سیاحت اندرون ظلمانی قلعه شده، همراهان را گفتم که تا هرجا راه باشد، باید رفته به پایان غارها و شگفت‌های قلعه برسیم. چون اندرون قلعه تاریک و راههایش خطرناک است و کسانی که به سیاحت آنجا رفته در عبور کاه ریخته و با راهنمایی کاه برگشته‌اند، همراهان از بیم آن که راه را گم کرده، دچار مخاطرات شوند امتناع نموده، گفتند که تا مدفن ساری و بابا که راهش بهتر است می‌رویم و از آنجا نباید گذشت.

راقم برای اینکه واهمه بر آنها مستولی نشود، به ظاهر رأی ایشان را تصویب کردم که در مدفن "ساری و بابا" نگذریم، ولی برای این که هرجا می‌روم ناچار از پشت سر مواظب من باشند، دو لالهٔ شمع برداشته یکی را به دست همراهان داده و یکی را خود به دست گرفته و یک دسته شمع برای ذخیره در نزد خود نگاه داشتم که هرگاه شمع لالهٔ آنها به اتمام رسید، جبراً به دنبال من بیایند. پس محمّد مراد و شحه نامان از طایفهٔ "بورکه یی" را که مسکن آنها در قریهٔ برقلعه در دامنهٔ قلعهٔ کرفتو بوده، و از زمان کودکی در آنجا نشو و نمای یافته، و سیّاحان را راهنمایی کرده و در برآمدن و فرود آمدن از کوه و کمر و راههای صعب‌العبور قلعه مهارت فوق‌العاده‌ای داشتند، برای راهنمایی با خود برده در معیّت پنجاه نفر از راه «سوق» که به مدفن "ساری و بابا" می‌رود، روان شدیم، سوق غاریست طبیعی که از مغرب به مشرق امتداد یافته. انتهای عرض و ارتفاع سقفش از دو الی سه ذرع است. کسانی که در قدیم آنجا متحصّن و ساکن شده‌اند، آتش افروخته ولذا دیوار سقفش از دود سیاه شده و در سطح آن خاکستر بسیار است. پس از آن که تقریباً پانصد متر از طریق خط مستقیم و منحنی به سمت مشرق رفتیم به مدفن "ساری و بابا" رسیدیم. این مدفن در سمت جنوب معبر واقع شده و آن را سوراخی است که به اندازهٔ دو ذرع فرو رفته به مدفن داخل می‌شود. عرض و طول مدفن سه ذرع در سه ذرع است و سقف پستی دارد. نگارنده خودتنها به مدفن داخل شده تابوتی یک پارچه از چوب سخت دیدم که استخوان دو کلّهٔ آدمی و سایر استخوانهای آنها که به «ساری و بابا» موسومند، در آن است. چون گویند که هرکس آلات چوبینه را همراه داشته باشد آنجا نگذارد دچار خطر خواهد شد، لذا سیاحان عصا و چوگان و شانه و آلات چوبی زیادی در آنجا باقی گذاشته‌اند. در آستانهٔ مدفن هم قبور چند نفر اموات و سنگ مزار آنها باقی است. و کسی نداند که «ساری و بابا» و سایر اموات کیانند. از مدفن «ساری و بابا» از راه خطرناک فرو رفته گذشته به دهلیزی تنگ وارد شدیم که در سطح آن یک شیر آب سرد و مخلوط با گل و لای و طولش تقریباً ده ذرع و از تنگی معبر که به سمت شرق ممتد است بجز یک نفر پیاده از آن نتواند گذشت. در پایان دهلیز از محلی که دو سه ذرع مرتفع است برآمده و سوراخ تنگی گذشته به فضای وسیعی که از کثرت تصاعد بخار آنجا را حمّام گویند داخل شدیم. از ابتدای قلعه تا سوراخی که به این حمّام داخل می‌شود، رنگ سنگها زرد و عنبری و سیاه، و از اول حمّام تا پایان قلعه رنگ سنگها کاملاً سفید است. طول این حمّام از جنوب به شمال تقریباً سی قدم و عرض آن از مغرب به مشرق ده قدم و ارتفاع سقف آن به پنج ذرع می‌رسد، و در چند جا از دامنهٔ دیوارهایش به قدر یک

قوّاره آب معدنی جاری است. در آنجا چندان بخار اطراف نور شمع را فراگرفته بود که شمع به سختی می‌سوخت.

در انتهای شمالی این حمّام راسته ایست که آن را بازار گویند. عرض این بازار به اختلاف مواضع، از دو ذرع الی پنج ذرع، و نیز ارتفاع سقف آن از سه ذرع تا پنج ذرع و امتدادش از جنوب به شمال بیشتر از صد ذرع، و در چند جا راههایش خطرناک و در پایان آن از سقف آب فرو ریخته متحجّر شده است. اکنون هم آب از آن می‌چکد و متحجّر می‌شود. از غرایب این بازار یکی آن است که از ابتدا تا انتهای در دو طرف وسط راه، قطار اندر قطار، سنگهای سفید به شکل آدمی و سرهایشان مدور و به صورت عمامه است. ناظر که آنها را می‌بیند می‌پندارد که همه آدمیانند که دستار بسته و صف اندر صف نشسته‌اند. در سمت شرقی حمّام مزبور طاقی است به ارتفاع سه ذرع، که از آنجا به محل عمیقی فرو می‌رود، پایین و پایان آن پیدا نیست.

برکنار این طاق ایستادم و در روشنایی لاله، آثاری از عمق و کنارهٔ آن ندیدم. سنگها فرو انداختم، آواز آنها چنان مسموع می‌شد که گویا به دریاچهٔ عمیقی می‌افتد. کیفیت آن را از محمّد مراد و شحه پرسیدم، گفتند: تاکنون احدی نتوانسته از این طاق فرو رود. نگارنده که پا برهنه کرده بودم یک دو قدمی جلو رفتم که جایی مثل دیوار فرو رفته و گل سیاه و سخت و لغزنده دارد. آنگاه با خنجر چند پله به اندازهٔ پاشنهٔ پا ساختم و سپس اندک، اندک و با احتیاط هرچه بیشتر، با لاله و خنجری که در دست داشتم، تا سی و پنج پله پایین رفتم و به جایی رسیدم که می‌توانستم بدون ساختن پله نیز پایین بروم. در آنجا ایستادم و همراهان را گفتم پاها را برهنه کرده از پله‌هایی که ساخته بودم فرود آیند، اما همگی از انجام این کار خودداری نمودند، و اصرار کردند که برگردم و به اتّفاق ایشان به سیاحت حمّام و راسته بازار اکتفا نمایم. خواهش آنها را نپذیرفتم. محمد مراد و شحه را مم که برای همراهی خواستم از بیم نیامدند. بالاخره پس از تهدید فرود آمدند و به من ملحق شدند. آن گاه با هم فرو رفتیم تا به فضای وسیعی رسیدیم که چشم از دیدن آن خیره می‌گشت. همراهان بر کنار اتاقی که از آنجا فرود آمدیم ایستاده بودند، و نور لاله در دست آنها مانند ستاره‌ای می‌درخشید. طول این فضا که آنجا را "پریکده" نامیدیم، از جنوب به شمال یکصد و پنجاه قدم و اندازه عرض آن از مغرب به مشرق یکصد قدم، و ارتفاع سقفش به اختلاف نقاط از ده تا دوازده ذرع، و تمام دیوار و بدنه و سقف آن از یک پارچه سنگ است و به قدری سفید و بی‌لکّه است که آن را از برف امتیاز نتوان داد. در آنجا نیز مثل راسته بازار قطعات سنگ سفید از بزرگ و کوچک، به اشکال مختلف و به شکل آدمی،

که دستار بر سر بسته باشد، فراوان است. در سطح آن معدودی تنورهای پرگاری از سنگ می‌باشد که قطر دایره آنها از نیم ذرع تا یک ذرع و عمق آنها از یک ذرع تا یک ذرع و نیم می‌رسد، و در سقفش نیز تنورهای پرگاری بزرگ و کوچک وجود دارد که دهان آنها وسیع و به تدریج تا پایان آنها تنگ شده و از یک ذرع تا سه ذرع عمق دارند. این تنورهای تحتانی و فوقانی را با تنورهای صفحهٔ ماه کمال شباهت است. در تنورهای فوقانی خفاش زیادی آرمیده بودند. در محادات تنورهای فوقانی، قلّه‌هایی تیره رنگ و سیاه به ارتفاع دو سه ذرع برآمده و آنها فضولات خفّاش است، که به مرور زمان بر روی هم متراکم شده است. در حالی که لاله در دست داشتم و مستغرق سیاحت بودم، محمّد ملتفت شده گفت: شحه فرارکرده است. معلوم شد که از ترس ما راگذاشته و در روشنایی لالهٔ همراهان که درکنار طاق بودند، به ایشان ملحق شده و به تماشای راسته بازار رفته‌اند. کلیم همدانی گوید:

اشک سبکعنان به رفیقان نایستاد در ره به جا گذاشته رنگ پریده را

من با محمّد مراد به سیاحت مشغول بودم، وگاهی آواز شیپور ملک احمد را مانند آواز پر زنبور، یا صدای جرس که از بیابان دور به گوش آید می‌شنیدم. محمّد مراد با هزار ترس و بیم در هر قدمی مرا تخویف می‌نمود و برای برگشتم التماس و لابه می‌کرد. من او را دل می‌دادم و می‌گفتم که تا به پایان غارها نرسم برنگردم... و نیز به او می‌گفتم: تو اگر می‌ترسی مثل شحه برو. اما چون لاله در دست من و بازگشت او به تنهایی مشکل بود لذا ناچار در قفای من می‌آمد. پس از آن که اطراف و جوانب "پریکده" را سیاحت کردم در سمت جنوب شرقی آن طاق وسیعی به ارتفاع پنج ذرع نمایان شد.

از آن طاق هم گذشته به فضای وسیعی که سقف مدور پرگاری دارد، و آنجا را "دیولاخ" نامیده‌ام وارد شدیم. وسعت "دیولاخ" ده ذرع در ده ذرع و ارتفاع سقف آن نیز ده ذرع است. در سمت مغرب "دیولاخ" هم از سوراخ تنگی که به طول سه ذرع است گذشته به فضای دیگر که آنجا را "غولستان" نامیده‌ام، داخل شدیم. وسعت "غولستان" چهار ذرع در چهار ذرع، ولی سقفش به اندازه‌ای بلند است که با نور لاله آن را نتوانستیم ببینیم. این "غولستان" بس مهیب، در آخرین غارهای قلعهٔ کرفتو است. چون دیگر در آنجا راه و معبری نبود، از همان راهی که رفته بودیم، برگشتیم و از طاق «پریکده» به حمّام و از حمّام راه راسته بازار را پیش گرفته از راههای صعب پر آب معدنی گذشتیم و به پایان آن رسیدیم، و همراهان را دیدم که غمگین و نگران به انتظار ما نشسته‌اند، و شمع‌شان که چهار ساعت سوخته، نزدیک به اتمام است. به آنها شمع

دادم و سپس اندکی در پای ستون‌های متحجّر اقامت کردم. آنگاه از راهی که رفته بودیم به مدفن "ساری و بابا" برگشتیم. در آنجا راقم به قصد شوخی لاله خود و همراهان را خاموش نموده، خود در گوشه‌ای پنهان شدم. همراهان در ظلمات سخت در حیرت ماندند. بعد از چند دقیقه با کبریت لاله‌ها را روشن کرده، دیدم که از غایت خوف، رنگ از روی همراهان پریده است. در آنجا راهی دیگر پیدا کرده سر از کمر کوه و روشنایی بیرون آوردم، و از راهی منحنی باز به راه نخستین پیوستم، و از قیصریه به بیرون آمده به بروارہ رفته آسوده شدیم. درقیصریه، سوق، حمّام، راسته بازار، پریکده، دیولاخ سوراخ‌های بی‌شمار وجود دارد که روباه و گربه و موش از آنها می‌توانند عبور کنند. اما راهی که آدمیان بتواند عبور کنند یافت نمی‌شود. و ظن غالب بر این است که در ماورای همان سوراخ‌ها فضای وسیع باشد. از حیوانات در حمّام و پریکده، خفّاش فراوان است. در پریکده نیز دیدم که حیوانی شبیه موش، زیر سنگی را به چنگال دریده و حفر کرده بود. در دیولاخ هم هزارپایی دیدم. بجز این سه جانور، دیگر حیوانی که بتواند در آن ظلمات زندگی کند وجود ندارد. آنچه زاید بر آن که نگارنده در قلعهٔ کرفتو به دقت دیده ونوشته‌ام نباید بگویند که افسانه و یا از مخترعات خیال است. به نظر من اگر در چند جا سقف آن را بشکافند، و روشنایی به درون آن داخل شود، اولین تماشاخانهٔ با صفا و نخستین حصین عالم خواهد بود.

سالها در جستجو بوده و در تواریخ و سفرنامهٔ سیاحان ذکری از قلعهٔ کرفتو نیافته‌ام و معلوم نیست که بنای اماکن و حجرات مصنوعی آن از کی و بانی آن کیست؟ العلم عندالله. گویند یکی از حکام خواسته عبدالرّحمان بیگ، پدر فیض‌الله مکری را که از شجعان بوده، دستگیر کند، و او با اتباع و حشم و غنم به قلعهٔ کرفتو رفته و مدت شش ماه در آنجا متحصّن گردیده، به طوری که نتوانسته‌اند بر او دست یابند.

بقعهٔ ایّوب انصاری و موقعیّت آن[1]

بقعهٔ ایّوب انصاری در بالای کوهی به همین نام در ۱۳ کیلومتری جنوب تکاب افشار قرار دارد، و دارای راه ناهمواری است که از قریهٔ دورباش عبور می‌کند، و سپس به صورت جاده مالروی به قلهٔ کوه منتهی می‌گردد. این کوه عظیم که نام آن را به تبع از بقعهٔ مورد ذکر کوه ایّوب انصار می‌نامند، بین دهستان سیاه منصور (یکی از دهستانهای هفتگانه بیجار) و بخش تکاب واقع شده و دارای ۲۵۱۲ متر ارتفاع است. از بالای کوه مزبور دشتها و مزارع گندم واقع در اطراف تا کیلومترها مشاهده می‌شود، و موقعیت این ارتفاع نیز به گونه‌ای است که از فاصلهٔ دور می‌توان بقعهٔ عظیم را در بالای آن تشخیص داد. بنای ایوب انصاری از جانب شمال و مغرب با شیب تندی مشرف به قریهٔ دورباش است. و ده مزبور که زمانی موقوفهٔ بقعه بوده در دامنهٔ کوه به شکل جالبی دیده می‌شود.

در جنوب بقعه محوطهٔ نسبتاً وسیعی وجود دارد، که در ادوار گذشته، به پاس احترام صاحب بقعه، قبوری چند از افراد محلّی را در آنجا ترتیب داده‌اند. به طوری که بنا از آسیب طبیعت محفوظ نمانده است.

این قبور نیز از غارت جویندگان گنج مصون نمانده و وضع اسفناکی پیدا کرده است، به نحوی که میتوان اسکلت مردگان را هم مشاهده کرد.

یکی از این مقابر دارای کتیبه‌ای است که بعداً از نظر خواهیم گذراند.

اگر چه صدها سال از تاریخ ایجاد بنا می‌گذرد، ولی روی هم رفته اثری جالب و قابل ملاحظه‌ای برجای مانده است. با توجه به مناسب بودن مصالح اولیّه بنا که جز

۱- تحقیق از لیسانسیهٔ باستان‌شناس و نویسندهٔ محترم آقای حسن قراخانی، مجلهٔ بررسیهای تاریخی، شماره ۶، سال هشتم، ص ۱۹۴، تهران

سنگ لاشه و قلوه سنگ و ملاط چیز دیگری نیست، معمار آن سعی فراوانی در ایجاد تناسب میان اجزاء ساختمان بعمل آورده است. آنچه توجه هر بیننده را در وهلهٔ اول جلب می‌نماید فقدان منبع آب یا چشمه در حوالی بقعه است، و سازندگان آن مجبور بوده‌اند که آب مورد نیاز را از پایان کوه به محل ساختمان حمل کنند، و این مسأله خود می‌تواند دلیل بر ایمان محکم افراد محلّی و معتقدان ایّوب انصاری باشد.

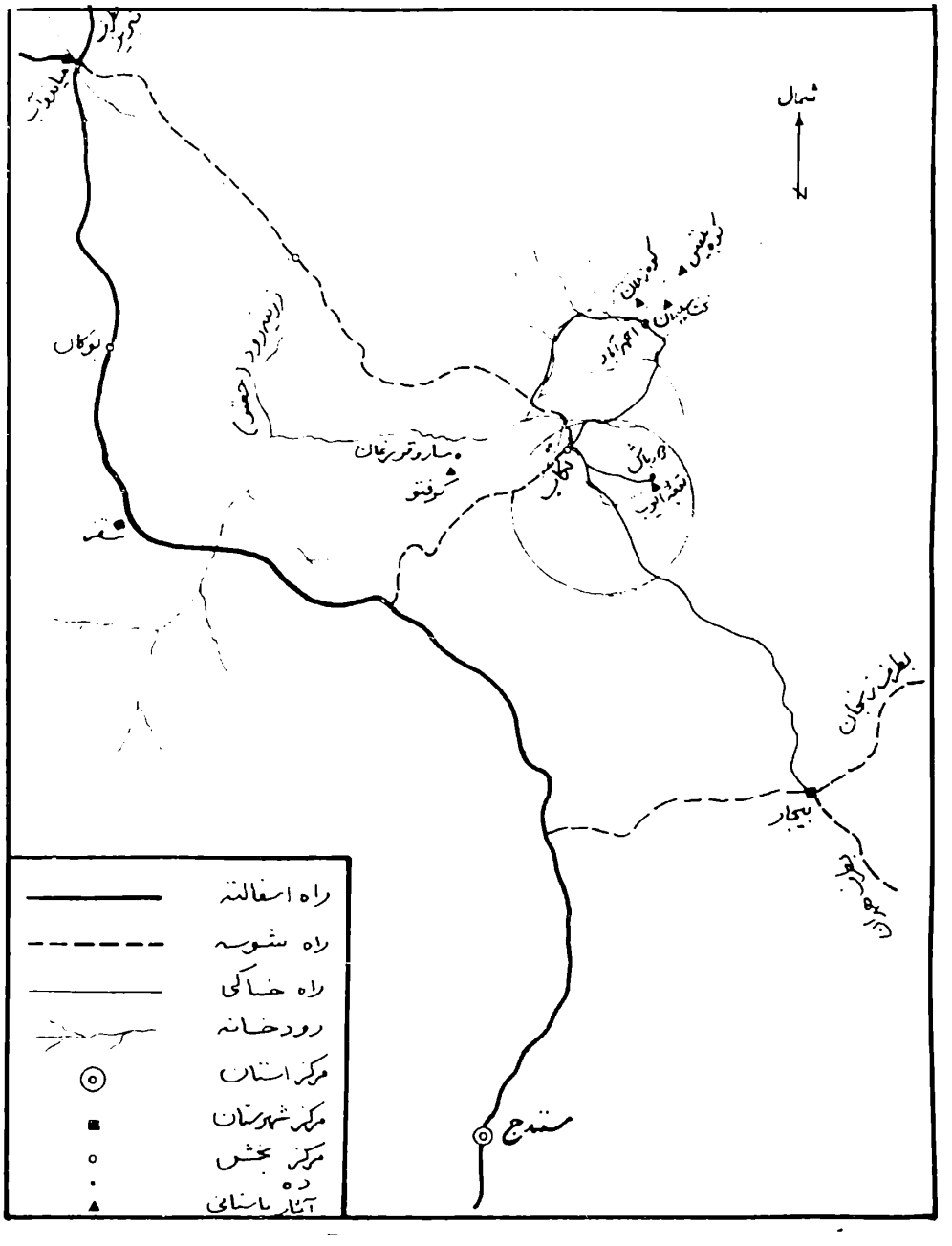

نقشهٔ ۱- منطقهٔ پراکندگی تمدنهای گذشته در اطراف تکاب

در جلوی ورودی بنا از قسمت مغرب مقداری سنگ لاشه به صورت خشکه چین انباشته شده، که احتمالاً در ادوار بعدی به منظور مسدود کردن در ورودی بنا مورد استفاده بوده است.

شکل کلی بنا، بنای ایوب انصاری به طور کلی به صورت طرح مستطیل است (نقشهٔ ۲) و در تمام قسمتهای آن سنگ قلوه و لاشه سنگ و ملاط ماسه و آهک به کار رفته است. ابعاد سنگهای پایین بنا بزرگتر از سنگهایی است که در قسمت‌های بالا به کار برده‌اند.

یگانه مدخل بنا در قسمت جنوب شرقی آن قرار دارد، در قسمت‌های مختلف نمای خارجی می‌توان آثار قشری از گچ و آهک را ملاحظه نمود.

به منظور بررسی اجزاء مختلف بنا سه قسمت اساسی آن را به شرح زیر مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۱- دهلیز یا کفش کن

۲- قسمت چهار طاقی

۳- بنای خود مقبره

۱- دهلیز یا کفش کن- که به وسیلهٔ مدخل اصلی به آن راه می‌یابیم، مستطیل شکل است (شکل ۳). این قسمت در مغرب مجموعهٔ بنا واقع شده است، طول آن ۳/۱۵ متر و عرض آن ۱/۷۵ متر می‌باشد. در سردر ورودی این قسمت فرو رفتگی کوچکی که جای کتیبهٔ مرمت بنا بوده است، مشاهده می‌گردد. دیوارهای داخلی به وسیلهٔ قشری از گچ و آهک پوشیده شده، و از در دیوار شمالی نیز آثار یک طاقچه کوچک جلب توجه می‌کند.

دهلیز به وسیلهٔ دری که در جانب شرقی آن قرار دارد به داخل چهار طاقی راه دارد، و در بالای این در، نیز چوب ضخیمی به صورت افقی تعبیه شده است، که بر استحکام آن می‌افزاید. در واقع باید گفت که این در از داخل یکی از پایه‌های چهارطاقی به قسمت دوم بنا راه می‌یابد. ارتفاع در ۱۳۰ سانتی‌متر و عرض آن ۷۰ سانتی‌متر است. آنچه که در دهلیز نظر هر بیننده را جلب می‌کند، طرز سقف‌بندی آن است به صورت پوشش خرپشته‌ای صورت گرفته است. این نوع پوشش را در معماری ایران قبل از اسلام می‌توان یافت، و بعداً هم در آثار اسلامی ادامه یافته است. قدیمی‌ترین نوع این پوشش مربوط به مقابری است که در دهانه غلامان در سیستان واقع شده، و ضمن کاوش‌های سالهای اخیر خاک‌برداری شده است. پوشش قبر کوروش در پاسارگاد، و همچنین مقبرهٔ سنگی گور دختر در سر مشهد فارس نیز به صورت خرپشته‌ای است

(نقشه ۳).

۳- قسمت چهار طاقی- این قسمت به وسیلهٔ چهار قوس گهواره‌ای شکل و همچنین فیل گوشهایی که تعبیه گنبد عرقچینی را سهل‌تر می‌نماید، بیننده را به یاد معماری چهارطاقی‌های ساسانی می‌اندازد. لیکن در اینجا مورد استعمال دیگری داشته است (شکل ۴) چنانکه می‌دانیم، این واحد معماری پس از تکمیل در دورهٔ ساسانی که نمونه‌های بارز آن چهار طاقی‌های آتشکدهٔ بیشاپور و تخت سلیمان می‌باشد، عیناً در معماری اسلامی ادامه یافت. در نخستین مساجد اسلامی ایران از جمله تاریخانهٔ دامغان (اواسط قرن دوم. هـ‌ق) آثار قوس‌های ساسانی را قبل از تعبیه سقف می‌بینیم، و بالاخره در مسجد جامع اصفهان (قرن ۶ هجری عالی‌ترین نوع همین چهار طاقی با تزیینات بیشتر خودنمایی می‌کند.

دیوار جنوبی چهار طاقی بقعهٔ ایوب انصار، براثر قرار گرفتن در مقابل بادهای شدید منطقه، و همچنین عوامل فرسایندهٔ دیگر تا حدی از قسمت تالار ویران شده است، به طوری که هم‌اکنون نور بیشتری به درون بقعه می‌تابد (شکل ۵).

سازندگان بنا برای روشنایی درون این قسمت، دو پنجرهٔ مشبک در جانب غربی و جنوبی آن ایجاد کرده‌اند که طرح هندسی تزیینی جالبی به وسیلهٔ مخلوط گچ و آهک دارد. پنجرهٔ غربی هم اکنون سالم است و ذوق و سلیقه سازندگانش را که با ظرافت خاصی در ایجاد عوامل تزیینی کوشش می‌کرده‌اند، نشان می‌دهد (شکل ۶) پنجرهٔ دیگر به علّت فرسودگی دیوار جنوبی چندان قابل توجه نیست.

داخل چهارطاقی را با قشری از آهک و گچ سفیدکاری کرده‌اند. بعضی قسمتها به مرور ایام و به علّت تماس با دست‌زایران و همچنین چسباندن سنگهای کوچک به منظور استجابت دعا، و برآورده شدن حاجات، بکلی از بین رفته است. در اینجا به مقداری طاقچه و درگاهی و یا فرو رفتگیهای محراب مانند برمی‌خوریم که از عوامل تزیینی این قسمت به شمار می‌رود. این طاقنماها در طرفین هرکدام از جرزهای پایه گنبد قرارگرفته است، و از نظر شکل و اندازه با هم تفاوتی ندارد. تنها قسمت غربی یکی از طاقنماها طرح ویژهای تعبیه شده داخل آن صفحاتی از قرآن مجید، و نیز اوراقی که ادعیه واو راد بر آنها نوشته‌اند مشاهده می‌گردد.

در دیوارهای این قسمت نیز مانند سایر بقاع، زایران به رسم یادبور اسم خود را مرقوم داشته‌اند. این چهار طاقی به وسیلهٔ دری به ابعاد ۱۱۰×۶۸ سانتی‌متر به درون مقبره راه دارد (نقشه ۴)

۳- اتاق مقبره - در جانب شمال چهارطاقی ساخته شده، و از بیرون به صورت مربع

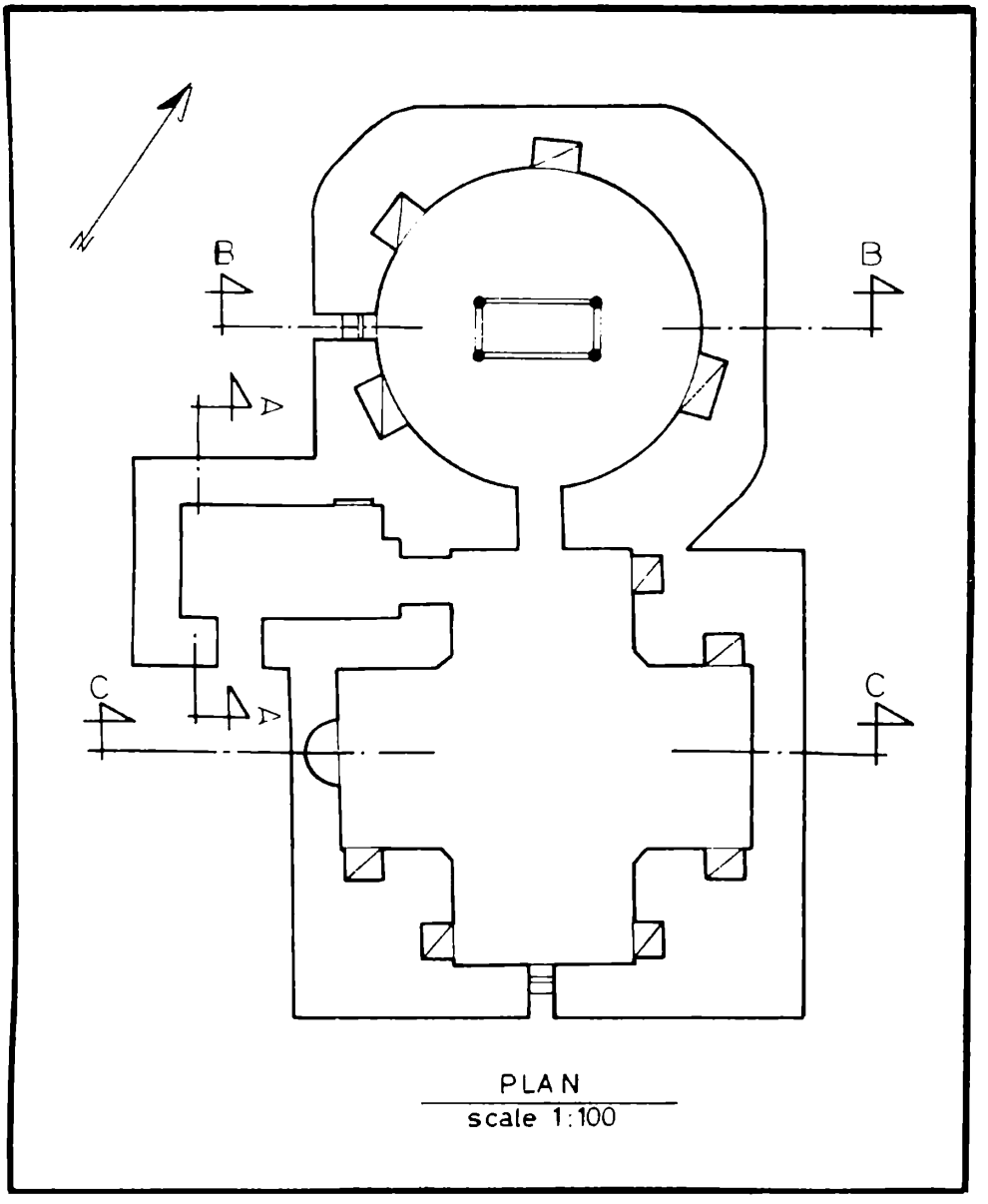

نقشهٔ ۲ـ نقشهٔ مجموعهٔ بنای ایوب انصاری ـ (مقیاس $\frac{۱}{۱۰۰}$)

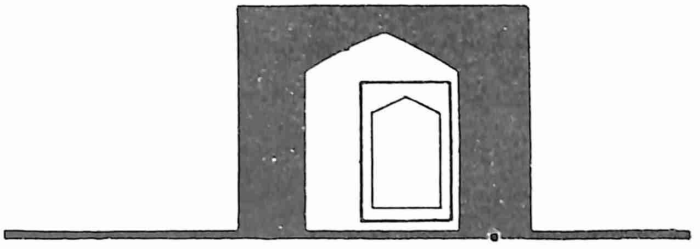

SECTION A - A
scale 1 100

نقشه۳ـ مقطع‌دهلیز بقعه(مقیاس $\frac{۱}{۱۰۰}$)

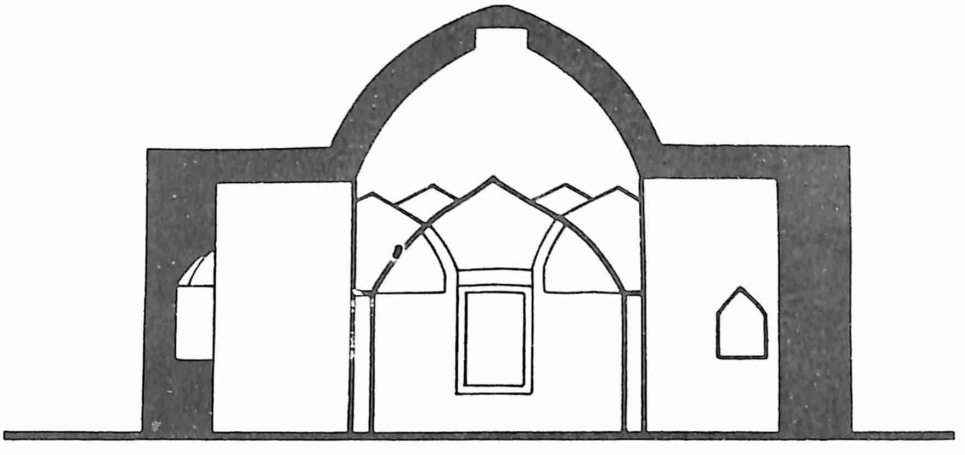

SECTION. C-C
SCALE 1:100

نقشهٔ ٤ـ مقطع چهار طاقی بقعه(مقیاس $\frac{۱}{۱۰۰}$)

است. و گوشه‌های آن را به اصطلاح معماران کمی پخ کرده‌اند[۱] (شکل ۷) درون این قسمت به صورت استوانه‌ای عظیم بالا رفته است. تنها نورگیر مقبره در جانب غربی آن قبل از شروع گنبد، و بر روی پا طاق ایجاد شده، و به شکل مستطیل و به اندازه‌های ۸۰×۴۰ سانتی‌متر است. پایهٔ گنبد حاشیه‌ای گچ بری دارد، که دور تا دور آن می‌گردد. این حاشیهٔ تزیینی در واقع ابتدای شروع گنبد را مشخص می‌کند (نقشه ۵). از عوامل تزیینی دیگر می‌توان چهار عدد طاقنما را در این قسمت نام برد، که شکل آنها تقریباً یکسان است. گنبد مقبره از بیرون شکل منظّمی ندارد، و احتمالاً بر اثر تعمیرات ناشیانه‌ای که در ادوار بعدی صورت گرفته شکل حقیقی خود را از دست داده است و قطر آن در حال حاضر ۵/۲۰ متر است.

آقای دکتر ورجاوند استاد باستان‌شناسی دانشگاه عقیده دارند که: احتمالاً بنای مقبره در اصل با قاعدهٔ هشت ضلعی، و گنبدرک ایجاد شده بوده و بر اثر مرور زمان قسمت بالای آن فرو ریخته، و به صورت گنبد فعلی درآمده است. لیکن در آن حوالی اثری از آن گونه پوشش وجود ندارد، و ظاهراً بعید به نظر می‌رسد که بنای هشت گوش مورد نظر سازندگان بقعهٔ ایوب انصار بوده باشد. (نقشه ۶). در بالای گنبد از بیرون برجستگی کوچکی (قبه) با سنگ لاشه به صورت خشکه چین ایجاد کرده‌اند، و ارتفاع آن به ۶۵ سانتی‌متر می‌رسد. این عنصر از قدیم در بالای بعضی از گنبدهای مساجد ساخته شده و بارزترین نمونهٔ آن را در گنبد مسجد جامع قزوین (قرن ۶ هجری) مشاهده می‌کنیم. این برجستگی بعدها به صورت میله‌ای فلزّی یا پنجهٔ آهنین و گاه طلایی در بالای گنبدها درآمده است، و هم‌اکنون اغلب گنبدها دارای این گونه قبه می‌باشد.

قبر ایّوب انصاری متوفّی ۸۵۰ هجری در وسط اتاق مقبره قرار داشت که متأسفانه اکنون اثری از صندوق آن دیده نمی‌شود. اصولاً داخل مقبره به طرز اسفناکی به هم ریخته، و حتی غارتگران به این هم اکتفا نکرده، از زیر در ورودی اتاق به وسط آن نقب زده‌اند. بقعهٔ ایوب انصاری از نظر سبک معماری و مصالح ساختمانی و همچنین نقشه شباهت زیادی به مقبرهٔ سلطان ویس دارد[۲] و با آن قابل مقایسه است. بنای اخیر را مربوط به قرن شش (۶) هجری دانسته‌اند، و احتمالاً در ساختن بقعه ایّوب که

۱- بفتح اول بر وزن نخ.

۲- بنای سلطان ویس در ارتفاعات قزوین واقع است. نگاه کنید به صر ۱۶۱ کتاب سرزمین قزوین تألیف دکتر ورجاوند از انتشارات آثار ملی.

مربوط به اواسط قرن نهم هجری است، از آن الهام گرفته شده است.

بنابراین آنچه که بعداً خواهد آمد سال وفات ایوب انصاری ۸۵۰ هجری قمری ذکر شده، و مسلماً بعد از وفاتش این آرامگاه را برای نامبرده ایجاد کرده‌اند. مضاف به اینکه در اسناد و مدارک مربوط به موقوفات بقعه، قدیمی‌ترین تاریخ عبارت از سال نهصد (۹۰۰ هجری قمری) است.

کتیبه‌های سنگی بقعه- دو کتیبهٔ سنگی مربوط به این بقعه وجود دارد که هم‌اکنون در اطراف بنا افتاده است، و جای اصلی آنها به درستی معلوم نیست.

کتیبه اوّل به ابعاد ۳۸×۹۵ سانتی‌متر بوده که به وسیلهٔ شخصی به نام ملا قلندر نوشته شده. و تاریخ آن ۱۰۵۹ هجری قمری است، و بنا بر آنچه که قبلاً ذکر شد این تاریخ نمی‌تواند سال ایجاد بقعه باشد، و احتمالاً در این تاریخ تعمیرات اساسی در نمای بقعه وسیلهٔ استاد مراد نامی صورت گرفته است، و حدس دیگر سال هزار و پنجاه و نه (۱۰۵۹) شاید تاریخ ایجاد قسمت اول و دوم این مجموعه یعنی دهلیز و چهارطاقی بوده باشد، که بعداً به قسمت مقبره الحاق گردیده است[۱]. (شکل ۸)

متن کتیبهٔ فوق که قسمت اوّل شامل دو سطر شعر می‌شود بشرح زیر است.

(بهر بنا) مسجد سعد سعید تاریخ هجر النّبوی برگزید

الفی زتسع (و) ز خمسین شمار تا که بماند ز جهان یادگار

هوالباقی، کلّ من علیها فان ویبقا (یبقی) وجه ربک ذوالجلال و الاکرام هذه العمارات اوستا مراد زنجانی هذه الخط ملا قلندر بن اوستاد مسیح قلی قچقای. (شکل ۹) کتیبهٔ دوم تاریخ ۱۲۸۳ هـ-ق را دارد، و مربوط به قبر ملا عبدالله یکی از آخرین متولّیان بقعه می‌باشد، که بعداً از وی نام خواهیم برد. اگرچه این کتیبه جدیدتر است، اما به علت قرارگرفتن در هوای آزاد آسیب فراوان دیده است. به علّت جا به جا شدن کتیبه، محل قبر ملاّ عبدالله را دقیقاً نمی‌دانیم کجاست. متن کتیبهٔ مزبور بشرح زیر است.

(دو کلمه در بالا از بین رفته است) کلّ شیئی هالک الاّ وجه له الحکم و الیه ترجعون[۲] هذا وفات المرحوم المغفور جنّت مکان ملا عبدالله ۱۲۸۳ ابن نوذر علی

۱- این عقیدهٔ آقای دکتر هوف معاون هیأت حفاری تخت سلیمان است که در تابستان ۱۳۴۹ از این محل بازدید کرده است.

۲- آیهٔ ۲۵ و ۲۶ سورهٔ الرحمن ۲۵ هرکه روی زمین است دستخوش مرگ است ۲۶ و زنده ابدی ذات خدای منعم با جلال و عظمت است.

طایفهٔ ممقانی و شکل (۱۰).

وجه تسمیهٔ بقعه- بقعه ایوب انصاری که هم اکنون زیارتگاه اهل محل می‌باشد، در واقع مدفن یکی از فقهای گمنام اواسط قرن نهم هجری است.

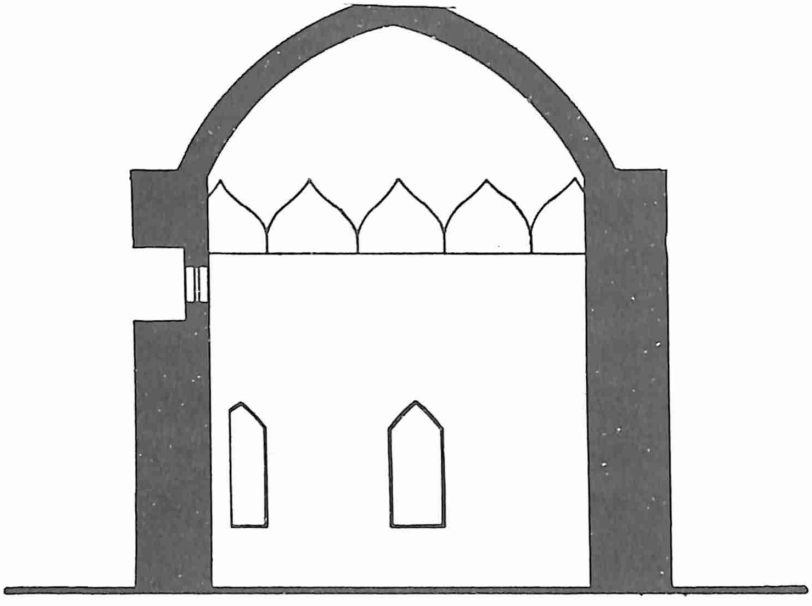

نقشهٔ ۵- مقطع اتاق مقبره که حاشیهٔ تزیینی بالا را نشان می‌دهد- مقیاس $(\frac{۱}{۱۰۰})$

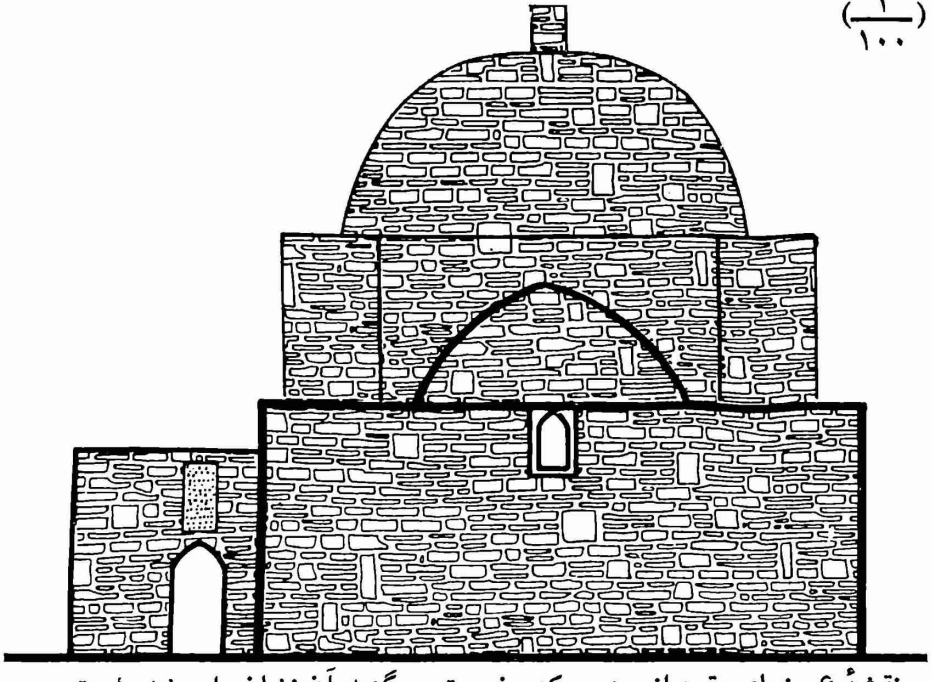

نقشهٔ ۶- نمای بقعه از جنوب که وضعیت دو گنبد آن نشان داده شده است- مقیاس $(\frac{۱}{۱۰۰})$

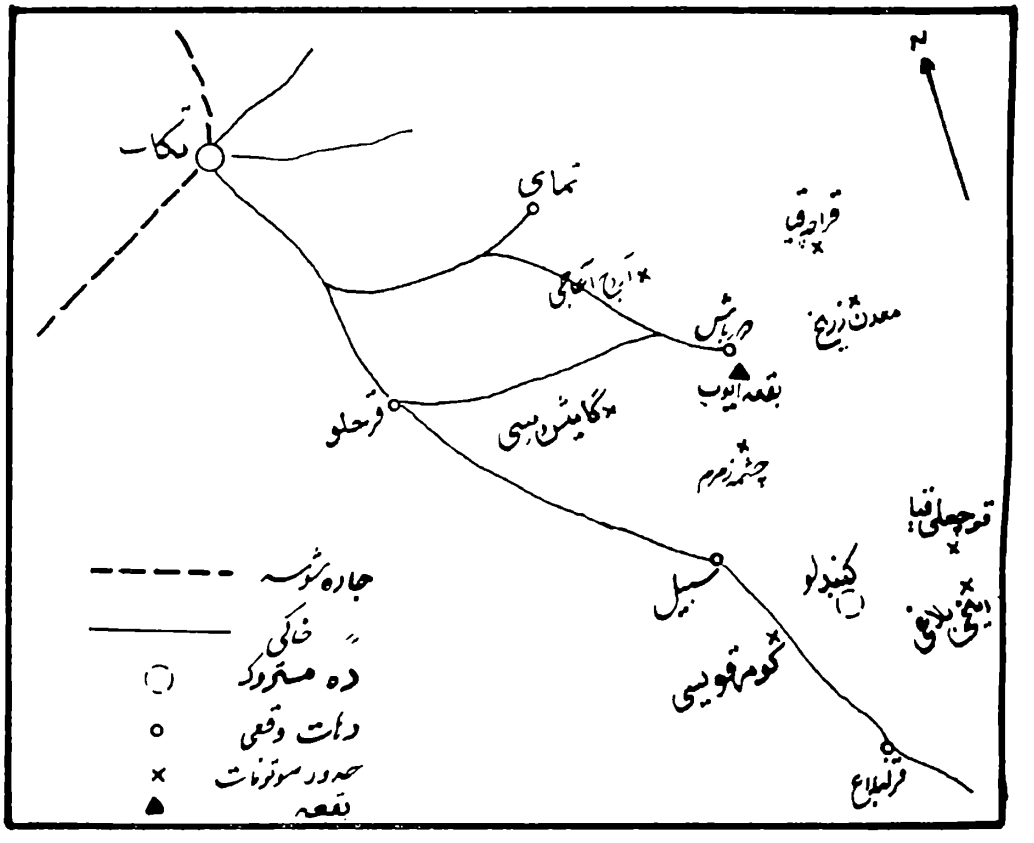

نقشهٔ ۷ - حدود اراضی موقوفه دورباش و کنبدلو و موقعیت بقعه نسبت به موقوفات

در هیچ یک از کتابهای تاریخی و تذکره‌ها، نامی از این شخص دیده نشد، ولی در اسناد و مدارکی که از دورهٔ صفویه برجای مانده، و مربوط به موقوفات این بقعه است، همه جا نام این شخص را با احترام خاصّی نوشته‌اند، و چندین بار به اسم (سلطان العارفین)، ایّوب انصاری برمی‌خوریم که در سال ۸۵۰ هجری قمری دار فانی‌راوداع‌گفته‌است.

متن حاشیهٔ صندوق چوبی مقبره که نگارنده ضمن دیدار اول در تابستان ۱۳۴۸ یادداشت نموده‌ام، بدین قرار است: سلطان ایّوب انصاری فی سنه خمسین و ثمانمایه = ۸۵۰ هـ-ق، ولی متأسّفانه در آخرین دیدار که جهت اتمام کارهای نقشه‌برداری صورت گرفت، اثری از صندوق نفیس مقبره مشاهده نشد. زیراکه دزدان عتیقه آخرین ضربهٔ مهلک را بر این بنا وارد آورده، و صندوق تاریخی آن را به یغما برده‌اند.

تا آنجا که بر اهل علم روشن است ابو ایّوب کنیت بسیاری از علما و فقهای اسلامی بوده، و بعضی از آنها که ملقّب به انصاری بوده‌اند، نسب خویش را به خالدبن یزید انصاری (ابو ایّوب انصاری) صحابی گرامی رسول اکرم (ص) می‌رسانده‌اند.

با مراجعه به الاعلام زرکلی شرح حال اغلب آنان به دست می‌آید.

آخرین و معروفترین آنها در اوایل اسلام، شاید سلیمان ابن ابی داود بن بشیر بن زیاد شاذکونی مقری بصری حافظ باشد، که وفاتش در سال ۲۳۴ هجری قمری اتفاق افتاد[۱] هم اکنون عدّه‌ای از اخلاف صاحب بقعه در منطقه افشار سکونت دارند، و بنا به روایاتی که سینه به سینه نقل گردیده است، گویا این روحانی بزرگ به منظور تبلیغ مذهبی عازم این منطقه شده، و پس از ارشاد و هدایت مردم چشم از جهان فرو بسته است، و هیچ گونه تألیف یا نوشتهٔ دیگری از این عارف برجای نمانده است، تا به درستی مسیر افکار و نحوهٔ ارشاد و کیفیت تعالیم نامبرده مشخص گردد. ظواهر امر نشان می‌دهد که سلطان ایوب در عصر خود دارای وجههٔ خاصی بوده است، و پیروان و معتقدانش به مقام والای روحانی او پی برده، و به پاس احترامش، پس از مرگ مقبره‌ای رفیع در بالای یکی از بلندترین ارتفاعات منطقه ایجاد کرده‌اند، که با وجود گزند حوادث روزگار و طمع غارتگران هنوز آثار آن مبیّن ایمان قوی و ارادت محکم سازندگان آن تواند بود.

---

۱ - لغتنامهٔ دهخدا ذیل ایوب انصاری.

شکل ۶- پنجرهٔ تزیینی چهار طاقی

شکل ۵- انهدام دیوار جنوبی، موقعیت طاقنماها، و قوس‌های زیر گنبد چهارطاقی دیده می‌شود

حدود موقوفات بقعه

به موجب اسناد و فرمانهایی که از دورهٔ صفویه برجای مانده است (مزار کثرالانوار) ایّوب انصاری دارای موقوفات متعددی بوده است که در طول زمان اشخاص گوناگونی تولیت آن را به عهده داشته‌اند.

تعداد این اسناد و فرمانها بالغ بر ۹ عدد و همگی حاکی است که شاهان صفوی اقبال و توجه خاصّی به این بقعه داشته‌اند، و در همه حال نسبت به حفظ موقوفات و رفع ظلم و تعدی از متولّیان، دستورهایی به حکّام و فرمانروایان محلی می‌داده‌اند.

از محتوای این اسناد می‌توان به اهمیّت بقعه و وسعت موقوفات آن در گذشته پی برد. (نقشه ۷).

در ادوار مختلف آبادیها و مزارع موقوفه بارها مورد هجوم اشرار و یا حکام محلی قرار گرفته، و در نتیجه بعضی از مناطق یا تغییر نام داده و یا به کلی از بین رفته است. به هر حال در مجموعه اسامی آنها به شرح زیر است :

۱- ناحیهٔ وسیع ساروقورخان

در مثال غربی تکاب که طبق فرمان شماره ۲ ملک زکریان نام در سال ۱۱۰۳ هجری قمری بر آنجا حکومت داشته است. هویت این شخص بر ما معلوم نیست، و ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که از اعقاب ایوب انصاری باشد. این ناحیه و قلعه سترگ آن دارای سابقهٔ تاریخی ممتدی است که بعداً شرح آن خواهد آمد.

۲- مزرعهٔ ده سبیل[۱] در پانزده کیلومتری جنوب خاوری تکاب که بر طبق مندرجات فرهنگ جغرافیایی (دارای ۱۲۲۰ نفر جمعیّت بوده و مردم آن به زبان ترکی تکلم می‌کنند. اهالی ده از راه زراعت و دامپروری زندگی می‌کنند، مذهب آنها شیعه، و مهمترین صنایع دستی‌شان فرش بافی و گلیم بافی است.)

۳- مزرعه و ده دوه چی[۲] که به صورت دوچی ضبط شده است، و اکنون محلی به این نام وجود ندارد، و احتمالاً تغییر نام داده است.

۴- قریهٔ دورباش که اینک آبادی سرسبز است، و در ۱۴ کیلومتری جنوب تکاب، و در دامنهٔ کوه مرتفع ایّوب انصاری واقع شده است. وضعیت دورباش عیناً شبیه سبیل است،لیکن

۱- بفتح اول و کسر بِ و سکون یا و لام.

۲- بفتح اول و دوم

شکل ۱- کوه مرتفع ایوب انصاری که بقعه در بالای آن ساخته شده است.

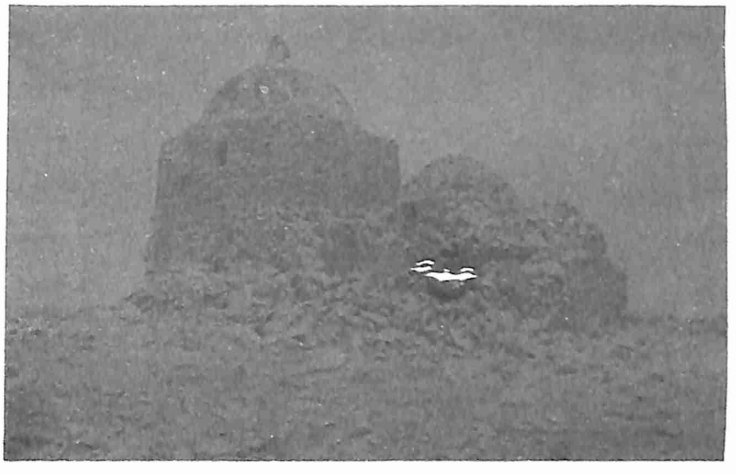

شکل ۲- فرو ریختگی جلو ورودی بنا

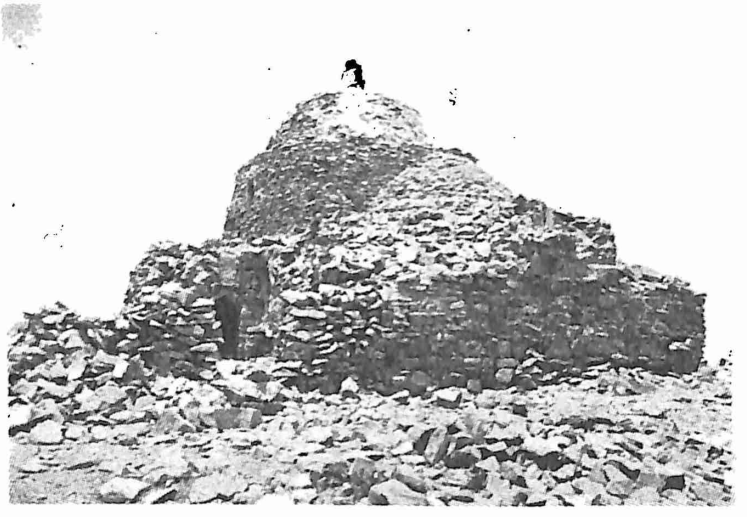

شکل ۳- تنها مدخل بنا که رو به جنوب قرار دارد.

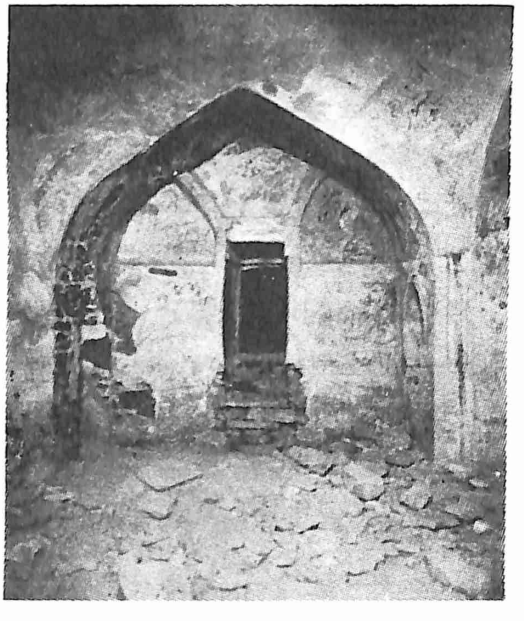

شکل ۴- داخل قسمت چهار طاقی که نحوه کاربندی زیر گنبد، مدخل مقبره و محل حفاری جویندگان گنج بخوبی مشاهده می‌شود.

جمعیّت این ده در حدود ۱۲۷۶ نفر می‌باشد. حدود اراضی موقوفهٔ دورباش بدین قرار بوده است، از مشرق تا قراچه قیه (فعلاً محلی به این نام وجود ندارد) و گردنگاه معدن زرنیخ، که هم‌اکنون آثار اندکی از این معدن بر جای مانده است.

از مغرب تا گاومیش دره سی[۱]، از شمال تا آردج آغاجی[۲]، و از جنوب تا چشمه آب زمزم، این چشمه اکنون نیز در محل خود جاری است.

۵- اراضی قریه گنبدلو (به صورت کندلو نیز آمده است) این قریه متروک شده است، و در یکی از اسناد حدّ سد اراضی موقوفهٔ آن چنین آمده است.

از مشرق تا اینجی بلاغی که منظور همان چشمه اینجی فعلی است، و همچنین محل قوچعلی قیه[۳] از مغرب تا کومور قویوسی.

یعنی: چاله زغال پزی و آثار چاله‌هایی از قدیم موجود است.

از جنوب تا دهکدهٔ قزلبلاغ که این آبادی در دهستان سیاه منصور شهرستان بیجار واقع شده است، و بر طبق مندرجات فرهنگ جغرافیایی هم‌اکنون دارای ۶۲۰ نفر سکنه می‌باشد. جماعت این ده از طریق زراعت و گله‌داری روزگار می‌گذرانند، و مهمترین صنعت دستی آنان فرش و جاجیم است.

مذهب آنها شیعه و به زبان ترکی تکلّم می‌کنند.[۴]

۶- مزرعه دینگه سر- که تغییر نام داده، و محل آن به درستی معلوم نیست.

متولّیان بقعه- آنچه که از اسناد مربوط به این بقعه برمی‌آید، متولّیان موقوفات از اعقاب خود ایوب انصاری بوده‌اند، و وظیفهٔ آنها حفظ و حراست بقعه و برداشت محصول از اراضی وابسته و نیز محاسبهٔ مخارج بوده است. متولّیان در مواقع ضروری قسمتی از عایدی موقوفات را صرف اطعام صادرین و واردین می‌کردند. با این حال هیچ گاه از ظلم و ستم غارتگران در امان نبوده‌اند، و حتی غارتگران آنها را بارها کتک زده‌اند و اموالشان را به یغما برده‌اند. در سال هزار و یکصد و شش هجری قمری، چند تن از آنها به نامهای شیخ علی، شیخ جمال و شیخ سعدی متولی، از فشار ظلم و تعدی به نواحی اصفهان متواری شده‌اند. در همین سال یکی از وابستگان خودشان به نام ملک زکریا که زمانی حکومت ساروقورغان را نیز داشته است، چشم طمع به اراضی

۱- درهٔ باتلاقی که محل گاومیش‌ه است.

۲- محل آردج آغاجی را نمی‌دانم کجاست.

۳- اصولاً قیه در زبان ترکی به معنی صخره است و آثار قوچعلی قیه هم‌اکنون دیده می‌شود.

۴- فرهنگ جغرافیایی، ج ۵، ص ۳۲۳

موقوفه دوخته، و حتی در یک مورد شیخ سعدی متولی را نیز کتک زده است.

متولّیان که با خلوص نیّت به انجام وظایف خود مشغول بوده‌اند، بارها از دست این گونه افراد به پایتخت شکایت برده‌اند، ولی متأسفانه هیچ گاه موفق به احقاق حق نگشته‌اند. از سال ۱۱۱۶ هجری قمری به این طرف، هیچ سندی در باب وقفیّت مزار و تولیّت آن بر جای نمانده است، و تنها سند این دوره مربوط به سال ۱۲۴۱ هجری قمری است، و با توجّه به محتوای آن، متولیّان بقعه در این عصر به نامهای شیخ حسین، عبدالغفّار، شیخ فرج، کربلایی رضا و شیخ عبدالحسین بوده‌اند.

یکی از افراد وابسته به این خاندان اظهار داشته است که جد بزرگ او در زمان قاجاریه با انبانی از اسناد و احکام جهت عرض و دادخواهی عازم پایتخت می‌شود، ولی در حوالی سلطانیه امروز بر اثر ابتلا به بیماری در می‌گذرد، و اسناد مزبور نیز همان جا از بین می‌رود.

اکنون آن بقعه که روزگاری صدها نفر از اطراف و اکناف شهرستان ساروقورخان قدیم به زیارتش می‌شتافتند، و چند صباحی از طعام آن برخوردار می‌شدند، به صورت بنایی متروک در بالای کوهی مرتفع همچنان ساکت و آرام بر جای مانده است، و گهگاه چند تن از معتقدان سلطان ایّوب با سفره‌ای نان شبی را در جوار مزار متروک به صبح می‌رسانند. از آثار تاریخی دیگر شهرستان تکاب در مسیر رود ساروق دو نقطهٔ دوه یاتاقی (خوابگاه شتر) و تخ تخ است، که ظاهراً با توجّه به مصالح و عوامل معماری مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد است. دیگر زیارتگاه یا امام زاده ده قزل قشلاق و ساری بابا، زیارتگاه ساری بابا در بالای کوهی در شرق اوغولبیگ واقع است. مرحوم یداللّه خان افشار که اصلاً اهل روستای اوغولبیگ است به نگارنده نوشته بود به قرار اطلاع و به قول شادروان میرزا یوسف انصاری، جد بزرگ انصاریهای ساکن اوغولبیگ در بالای آن کوه مدفون است.

اعقاب ایوب انصاری ساکن اوغولبیگ مرحوم میرزا علی اکبر و پسرانش مرحوم میرزا حسینقلی و مرحوم محمّد بیگ بوده‌اند، پسران میرزا حسینقلی عبارتند از: میرزا یوسف، باقر، صادق، محمّدرضا و محمّد ولی انصاری، اسناد و فرامین ایوب انصاری در نزد مرحوم میرزا یوسف انصاری محفوظ بود، دیگر فتح‌اللّه انصاری کارمند بازنشسته ثبت احوال کشور و فرزندش دکتر سیروس انصاری که به عنوان استاد دانشگاه در دانشکده حقوق اشتغال دارد، مرحوم عبّاسعلی انصاری و فرزندش دکتر ابوالحسن انصاری که رفیق و همکلاس نگارنده بود او مدّتی افتخار شغل معلّمی داشت و اکنون در کار پزشکی مشغول خدمت است.

از آثار مهمّ دیگر تکاب پل ساروق است. به گونه‌ای که سینه به سینه به افراد کهنسال محلّی نقل شده، و در افواه مذکور است گویند این پل را همزمان با دورهٔ سلسلهٔ صفوی یا قبل از عصر صفویّه دختری که عازم زیارت خانه خدا بوده ضمن منصرف شدن از سفر حجّ جهت خدمت به مردم، با هزینهٔ خود ساخته است. ولی در کتاب راه و رباط آمده[۱]: "پل ساروق بر روی شاخه‌ای از زرینه رود بین شهرستان شاهین دژ و تکاب مربوط به دورهٔ صفویه است، یعنی شاید شاه عبّاس اوّل که علاقه زیادی به عمران و آبادی بخصوص احداث کاروانسراها و راه و پلها داشته این پل را بر روی رود ساروق ساخته است. العلم عندالله. باری این پل که از آجرهای بزرگ و سنگ و ساروج احداث گردیده، بسیار زیبا و دیدنی است. به طوری که شادروان یدالله خان به نگارنده نوشته بود، در روی بیوک تپّه (تپّه بزرگ) بخش تکاب آثار باستانی دیده شده است، او چنین نوشته بود: حوالی سال ۱۳۰۶ ش در زمان تحصیل در مدرسه محمّدیه سابق (دکتر چمران فعلی) هنگامی که با همراهی شادروان سیّد ابوالحسن هاشمی مدیر مدرسه و دیگر معلمان به گردش به بیوک تپه رفته بودیم موقع کندن زمین به سرستونی به طول ۱/۵۰ و عرض ۱ متر برخورد کردیم. معلوم می‌شود در روی آن تپه قصری و یا عمارتی مهم وجود داشته است.

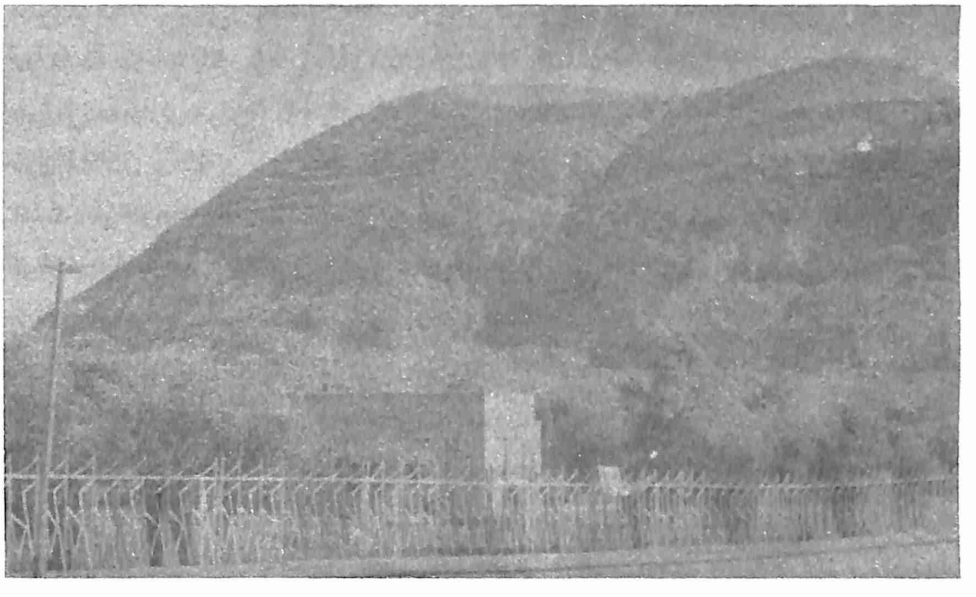

منظرهٔ بیوک تپه (تپه بزرگ)

۱- کتاب راه و رباط، تألیف محمد کریم پیرنیا، کرامت الله افسر، ص ۱۷۲، از انتشارات سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، تهران، ۱۳۵۰

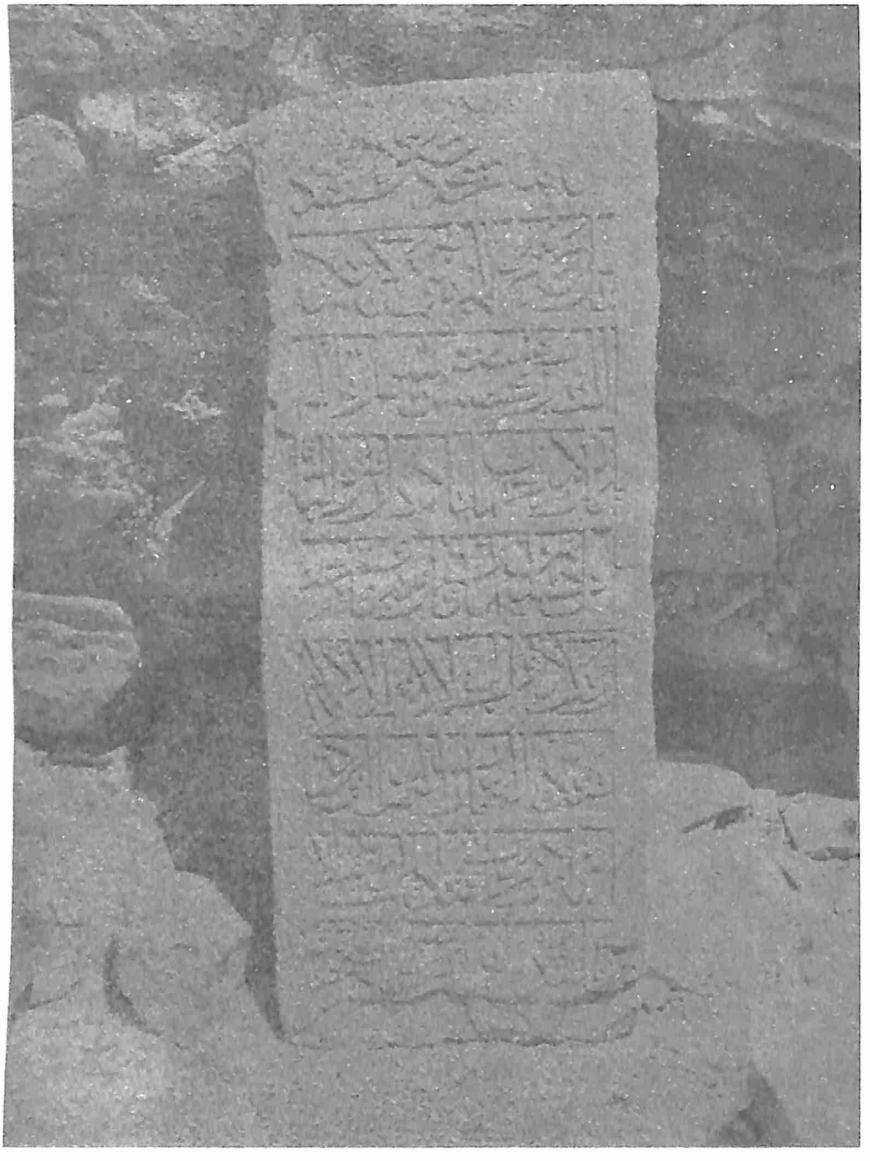

شکل ۹- کتیبهٔ اول که تاریخ ۱۰۵۹ ه را دارد.

شکل ۱۰- کتیبهٔ دوم متعلق به قبر ملا عبدالله متوفی بسال ۱۲۸۳

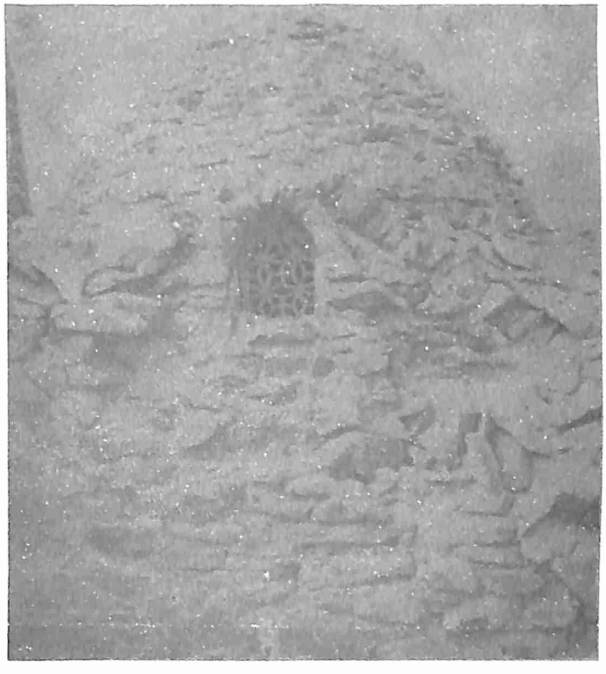

شکل ۱۱- گنبد خوش فرم و پنجره زیبای بقعه

گویند ایّوب انصاری به وسیلهٔ عدّه‌ای در بالای کوه شهید شد، و سر او را به پایین دره انداختند، و یکی از آنان فریاد زد: "دور باش"[۱] و جایی که سر ایّوب انصار ایستاد دهی ساختند که هم اکنون به نام دورباش معروف است. این افسانه‌ها هنوز در بین افراد محلی دهن به دهن می‌گردد، و آن چنان سخت به این افسانه‌ها دل بسته‌اند، که حتی قبر دو نفر از آخرین متولّیان بقعه را که در پایین کوه و در ده دورباش واقع شده است، محل دفن ایوب انصاری می‌دانند، و هرگز از اینان کسی پیدا نشده است که زحمت خواندن کتیبه‌های قبور را به خود بدهد، و لااقل از این بابت دچار اشتباه و گمراهی نگردد.

آخرین روزهای رونق بقعه با چپاول‌ها و غارتهای اشرار و دشمنان مقارن است، می‌گویند که محمّد حسین خان میرپنج پسر حیدرخان افشار، در حدود پنجاه سال پیش، هنگامی که مالک دورباش و نواحی اطراف بوده است، یکنفر نگهبان یا کشیکچی، و یا به اصطلاح محلی "قره سوران" در بالای کوه ایوب گمارده بوده است، که هم از بقعه مواظبت نماید، و نیز یورش ایل گلباغی را، که در جنوب منطقه مستقر بوده‌اند خبر دهد.

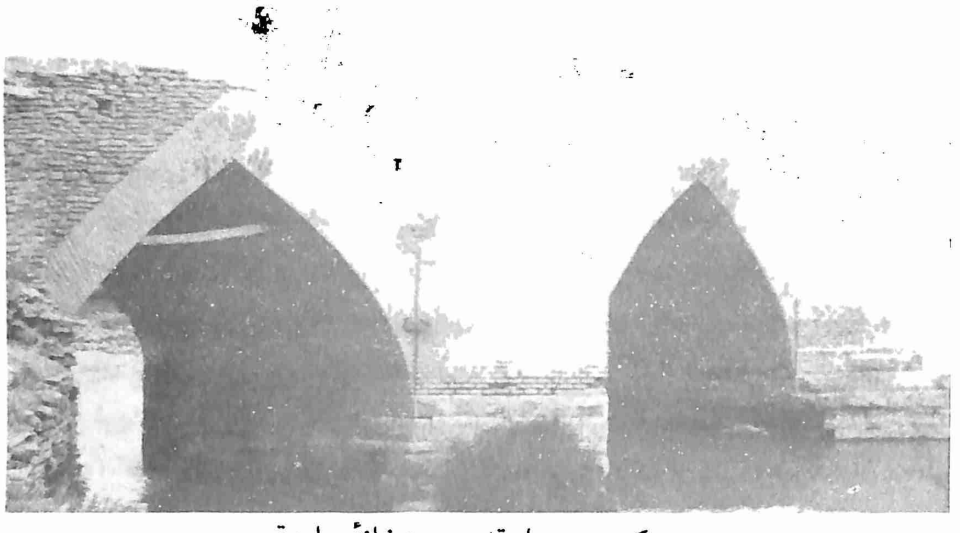

عکس ... پل قدیم رودخانهٔ ساروق

۱ - دورباش در زبان ترکی از دو جزء دور بمعنی بایست و باش به معنی سر تشکیل می‌شود. امر به دور شدن و نیزهٔ دو شاخه‌ای را هم گفته‌اند که در قدیم پیشاپیش پادشاه می‌برده‌اند که مردم آن را ببینند و از سر راه دور شوند، به معنی چاوش فراش هم گفته شده و به معنی آهی که از ته دل برآید نیز گفته‌اند مثال از نظامی: چو دارا پیام سکندر شنید / یکی دورباش از جگر برکشید. فرهنگ عمید.

فصل دوم

فرامین شاهان صفوی دربارهٔ موقوفات ایوب انصار

چنانکه قبلاً نیز گفتیم (۹) فرمان از شاهان صفویه به دست ما رسیده است و اساس مطالعات ما در مورد حدود موقوفات و وضع متولّیان بقعه قرار گرفته است.

عریضه‌های فرامین را تحت شمارهٔ فرمان مربوط شرح خواهیم داد که، به ترتیب تاریخ عبارتند از:

۱- فرمانی از شاه عباس دوم به تاریخ ۱۰۶۵ هجری قمری به موجب این فرمان تولیت مزار به شیخ محمّد و شیخ صنعان واگذار شده است. این فرمان را رفیع‌الدین محمّد الحسینی صدر دیوان در رمضان همان سال به حکام ابلاغ کرده است.

۲- فرمانی از شاه سلیمان به تاریخ ۱۱۰۳ هـ ق که به موجب این فرمان حکمرانی ایالت (ساری قورخان) به ملک زکریّا تفویض گردیده است.

۳- فرمان دیگری از شاه سلیمان صفوی به تاریخ ۱۱۰۴ هجری قمری که به موجب این فرمان تولیّت مزار، به شیخ سعدی و شیخ ذبیحی واگذار شده است.

۴- فرمان دیگری از شاه سلیمان به تاریخ ۱۱۰۵ هـ ق خطاب به حاکم ارومی (ارومیه)، ضمیمهٔ فرمان، عریضهٔ متولّیان دیده می‌شود که از دست تیولداران محلّی نالیده‌اند.

۵- فرمانی از شاه سلطان حسین به تاریخ ۱۱۰۶ هـق خطاب به حکام محلی آذربایجان، که رفع ظلم و تعدّی از متولّیان خواسته شده، و ضمیمهٔ آن عریضه متولّیان مبنی بر چگونگی غارت موقوفات دیده می‌شود.

۶- فرمان دیگری از شاه سلطان حسین به تاریخ ۱۱۰۸ هـ ق خطاب به بیگلربیگی آذربایجان، که دستور تنبیه غارتگران صادر شده است.

۷- نیز فرمان دیگری از شاه سلطان حسین به تاریخ ۱۱۱۶ هـ ق خطاب به بیگلربیگی آذربایجان، که در آن تنبیه غارتگران خواسته شده، و عریضهٔ دایر بر نحوهٔ غارت موقوفات ضمیمهٔ آن است.

۸- و باز فرمان دیگری از شاه سلطان حسین که تاریخ آن از بین رفته است. به موجب این فرمان حاکم وکلانتر آذربایجان مأموریّت یافته تا بر آن قسمت از حاصل و مداخل که به اطعام صادرین و واردین تخصیص داده شده است، نظارت نماید.

۹- فرمانی از شاهزاده عبّاس میرزای قاجار به تاریخ ۱۲۴۱ خطاب به محمّد میرزا والی همدان و گروس. بر طبق این فرمان نامبرده مأمور شده است تا املاک وقفی را که نجفقلی خان نامی متصرّف شده از وی باز پس گیرد.

فرمان شماره ۱

جای مهر دایره‌ای شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸)

در وسط: بندهٔ شاه ولایت عبّاس ثانی

در حاشیه: اللّهم صلّ علی النّبی و الوصی و البتول.[۱]

فرماین همایون شد[۲] آنکه به موجبی که مثال لازم الامتثال دیوان الصداره العلیة العالیه در ضمن صادر گشته، و از مضمون و مدلول آن عدول و انحراف ورزند، و از ابتدا قوی ییل، تولیت مزارکثیر الانوار سلطان العارفین، سلطان ایوب انصاری واقعه در الکاء ساروغورقان، من اعمال مراغه، به صلاحیّت و تقوی شعاران، شیخ محمد ولد شیخ سعدی و شیخ صنعان ولد شیخ محمّد انصاری مفوّض و مرجو فرموده، ارزانی داشتیم.

حکام و تیولداران آن ولایت مشارالیهما را متولی بالاستقلال آنجا دانسته، اعزاز و احترام بجای آورند، و گذارند که متولیان مزار مذکور، به دستور آبا و اجداد خود، موافق احکام مطاعه و امثلهٔ علیه به خدمات و رواج و رونق و تعمیر و آبادانی و اطعام صادرین و واردین قیام نمایند، و هرساله حاصل قریهٔ گنبدلو و مزارع تابعه و سیورغال[۳] و مسلمی و موقوفات آن سرکار را موافق شرع شریف و شرایط واقف، به

۱- متن حاشیهٔ مهر از راست به چپ و از بالا: اللهم صل علی النبی و الوصی و البتول و السّبطین و السّجاد و الباقر و الصادق و الکاظم و الرّضا و التقی و النقی و العسگری و المهدی.

۲- طغرای "همایون شد" در زمان صفویان بر احکام تنخواه و طلب ملازمان و تیولات و سیورغالات و همه سالجات عساکر کشیده می‌شد. ص ۱۹۴ کتاب مقدمه‌ای بر شناخت.

۳- سیوغال: (ترکی - مغولی) به معنی انعام (غیاث الفات - آنندراج). مأخوذ از مغولی و آن تیول

مصارف وجوب صرف نمایند، و نگذارند که از احدی ستمی و تعدی و خلاف شرع و حسابی برایشان واقع شده، به فراغ‌بال و رفاه حال به دعاگویی دوام دولت بی‌زوال ابدی الاتصال اشتغال نمایند، و در این باب قدغن نمایند، و در عهده شناسند. تحریرافی شهر ذیقعهد الحرام سنهٔ ۱۰۶۵ تبدیل دفتر موقوفات شد.

پشت نویسی فرمان شماره ۱

محل طغرای رفیع الدّین محمّد الحسینی خاتمی (صدر دیوان)

چون به موجب مثال لازم الامتثال دیوان الصدارهٔ سابق تولیت مزار کثیرالانوار سلطان العارفین، سلطان ایّوب انصاری واقعه در الکای ساروغورقان، من اعمال مراغه به شیخ صنعان و شیخ سعدی مرجوع شده و در این ولا صلاحیت و تقوی شعار شیخ محمّد ولد مرحم شیخ سعدی معروض داشت، که والد او فوت شده و استدعا حصهٔ تولیت به اسم خود نمود، ایجاباً بالمسؤله از ابتدای قوی ییل تولیت مزار مزبور، به صلاحیت شعاران شیخ صنعان و حصهٔ شیخ سعدی به شیخ محمّد انصاری ولد او مفوض و مرجوع شد، که به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده، دقیقه‌ای از دقایق آن فوت و فرو گذاشت ننمایند، و در رواج و رونق آن سرکار مساعی جمیله به ظهور رسانند، حکام و تیولداران[۱] آن ولایت مومی الیهما را متولی بالاستقلال آنجا دانسته اعزاز و احترام به جای آورند، و گذارند که متولیان مزار مذکور، به دستور آبا و اجداد خود موافق احکام مطاعه، و امثلهٔ علیه به خدمات و رواج و رونق و تعمیر و آبادانی و اطعام صادرین و واردین قیام نمایند، و هرساله حاصل قریه گنبدلو و مزارع تابعه و سیورغال و مسلمی و موقوفات آن سرکار را موافق شرع شریف و شرط واقع به مصارف وجوب صرف نمایند، و نگذارند که از احدی ستمی و تعدی و خلاف شرع و حسابی بر ایشان واقع شده، به فراغ بال، به دعاگویی دوام دولت بی‌زوال و خدمت مذکور، اشتغال نمایند، و در این باب اهتمام لازم دانسته، هرساله خطاب و مثال[۲]

یا زمینی است که شاد جهت معیشت به ارباب استحقاق بخشد (ناظم الاطبا) عواید زمین که به جای حقوق یامستمری به شخص بخشند. (فرهنگ معین)

۱- دربارهٔ تیول و تیولداری نگاه کنید به مجلهٔ بررسی‌های تاریخی شماره مسلسل ۴۴ و ۴۵ فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۵۲ مقالهٔ آقای علی اصغر شریف.

۲- دربارهٔ خطاب و مثال و دفاتر دیوانی و انواع طغراها و مهرها و در دورهٔ صفوی نگاه کنید به کتاب مذکور سرهنگ قائم مقامی

مجدد نطلبند و عهده شناسند، تحریرافی شهر رمضان المبارک فی شهور سنة ۱۰۶۵.

فرمان شماره ۲

الملک للّه

شاه بابا ام انارالله برهانه

جای مهر شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵)

وسط: بندهٔ شاه دین سلیمان است

حاشیه: اللّهم صل علی النبی و الوصی و البتول...

فرمان همایین شد- آنکه چون از تصدیق مستوفیان معلوم و مستفاد شد که ملکی ناحیهٔ ساروقورغان مراغه، بموجب پروانچه[۱] زمان خاقان خلد آشتیان صاحبقرانی، که به امضای نوّاب کامیاب اشرف اقدس ارفع همایون ما رسیده، بر طبق نوشتهٔ مرحوم گنجعلی بیگ حاکم ارومی و محضری که به مهر جمعی رسیده، به ملک میرزا ولد ملک زکریا ولد ملک میرزای مزبور به عرض رسانید، که والد مشارالیه متوفی گشته، و محضری که به خط و مهر ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه نظاما الایاله و الشوکة والاقبال خانی خان خاک الکای ارومی، و جمعی از رعایا رسیده، مشعر بر آنکه ملک زکریا متوفی گشته، و از حسن سلوک مشارالیه راضی‌اند، ابراز و استدعا حکم اشرف نمود، بنابراین چون رعایا الکای مزبور به موجب محضر مزبور، که ایالت پناه مشارالیه بر طبق آن تصدیق نموده، از حسن سلوک، و به ملکی و ریش سفیدی او اظهار رضا نموده‌اند، از ابتدای هفتماههٔ قوی ییل ملکی ناحیهٔ مزبور را به مشارالیه شفقت فرمودیم، که هرگاه چهار دانگ از رعایا، و صاحبان بنیچهٔ[۲] آنجا، به ملکی مشارالیه راضی بوده باشند، حسب الرضا الرعایا به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده، و در رفاهیت رعایا و تحصیل دعای خیر جهت ذات مقدّس نوّاب کامیاب همایون مامساعی جمیله به ظهور رسانید.

کد خدایان و رعایای الکای مزبور مشارالیه را حسب المسطور ملک و ریش سفید خود دانستهٔ از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند، و بی‌وقوف و شعور او توجیه و

۱- پروانچه و پروانجات و پروانگی در عصر صفوی نوعی از اسناد و دیوانی بوده است که آنها را مهر کرده و در دفتر دیوانی ثبت می‌نمودند. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به کتاب «مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی» سابق‌الذکر، ص ۸۶

۲- بینچه: دفترهای جمع‌بندی و مالیاتی که بر اصناف می‌بندند (فرهنگ نظام).

تخصیص ننمایند مستوفیان عظام موازی پانزده عدد اشرفی[۱] که او پیشکش سرکار خاصهٔ شریفه نموده، در سال اوّل ابوالبجمع او حواله نمایند و در این ابواب قدغن دانسته، هرساله حکم مجدّد نطلبند، و چون پروانچه به توقیع منیع اشرف اعلی مزیّن و محلی گردد، اعتبار و اعتماد نمایند، و در عهده شناسند. تحریرافی شهر رمضان ۱۱۰۳ هـق

پشت نویسی فرمان شماره ۲ و متن مهرهای دیوانی

از قرار نوشتهٔ رافت و وزارت و اقبال پناه، حشمت و عظمت و جلالت دستگاه، عالیجاه و حیدالزمانی اعتضادالسلطنه البهیه السلطانی آصفجاهی اعتمادالدوله العلیة العالیه مهرها. از بالا به پایین عبارتند از:

۱- ثبت مهر اشرف ۲- ثبت مهر همایون ۳- اذجاء ربه بقلب سلیم (سورهٔ الصافات قسمتی از آیه ۳۷) ۴ - من یتوکل علی الله فهو حسبه[۲] عبده امامقلی ۵۱۰۹۸ - بندهٔ آل محمد باقر - امضاء دفتر دار ۶ - لا اله الاالله لملک الحق المبین - طاهر ۷ - افوض امری الی الله

فرمان شماره ۳

جای مهر مدور شاه سلیمان

وسط : بندهٔ شاه دین سلیمان است.

حاشیه - اللهم صل علی النبی والوصی و البتول...[۳]

فرمان همایون شد - آنکه بموجبی که مثال لازم الامتثال دیوان الصداره العلیه العالیه در ضمن صادر گشته، عمل نمایند، و از مضمون و مدلول آن عدول و انحراف نورزند، و از ابتداء چهارماههٔ پیچی ی‌یل تولیت مزار مزبور ظهر را به دستور پدران به شیخ سعدی ولد شیخ محمّد و شیخ ذبیحی ولد شیخ صنعان مرجوع دانند که مشارالیهما در هر باب حسب المقرر به عمل آورند. حکام و تیولداران الکاء

۱- این عدد به سیاق نوشته شده است

۲-متن حاشیهٔ مهر عینا مهر فرامین ۱ و ۲ می باشد و صلوات بر چهارده معصوم است.

۳-علاوه بر طغرای این شخص مهرهای پشت فرمان بدین شرح، افوض امری الی الله، بندهٔ آل محمدهاشم، من یتوکل علی الله فهو حسبه عبده امامقلی، افوض امری الی الله نجف الحسینی ۱۱۰۶ ثبت مهر همایون شد - مهر اشرف شد. لا اله الا الله الملک الحق المبین

ساروقورغان، حسب الظهر مقرر دانسته، امداد و اعانت مشارالیهما به تقدیم رسانند، و هر ساله حکم مجدد طلب ندارند، و در عهده شناسند.

تحریرا فی شهر جمادی الاخری ۱۱۰۴، ثبت دفتر موقوفات شد.

پشت نویسی فرمان شماره ۳

الخادم الشرع الشریف المصطفوی الحق محمدبن جعفر الحسینی[۱]، چون از تصدیق مستوفی موقوفات ممالک محروسه مستفاد شد(-)[۲] صدر سابق (-)[۳] مزار کثر الانوار سلطان العارفین سلطان ایوب انصاری واقعه در الکای ساروقورغان من اعمال مراغه به شیخ صنعان و شیخ محمّد ولد شیخ سعدی انصاری (مفوّض و مرجوع شده) و در نسخهٔ تشخیص موقوفات ممالک محروسه بر این موجب محال مذکورهٔ وقفی مزار مذکور نوشته شده، حاصل و مداخل وموقوفات مزبورهٔ زاویهٔ دورباش زاویهٔ گنبدلو، مزرعهٔ دینگه سر، مزرعهٔ سبیل، مزرعهٔ دوچی داد و ستد ننموده، و با متولیان است، و بلا مبلغ داخل است، و در این وقت صلاحیّت و تقوی شعاران شیخ سعدی ولد شیخ محمّد و شیخ ذبیحی ولذ شیخ صنعان به درگاه معلی آمده، به عرض رسانیدند که شیخ محمّد و شیخ صنعان والد مشارالیهما فوت شده‌اند، واستدعای تولیت مزبور به اسم خود، و مکرر عرض نموده که تا به حال ضبط ننموده‌اند، بنابراین از ابتدا چهار ماههٔ پیچی ییل تولیت مزبوره به دستوری که در وجه ایشان مقرّر بوده، به صلاحیّت شعاران مومی الیهما مفّوض مرجوع شد که به امر مزبور، و لوازم آن قیام و اقدام نموده، دقیقهٔ از دقایق آن فوت و فروگذاشت ننمایند، و در رواج و نظم و نسق آن (مساعی جمیله) به ظهور رسانند، و هرساله حاصل و مداخل موقوفات آن سرکار را حسب الواقع ضبط، و نسخهٔ منقّحهٔ مشخصه در آن باب به عهدهٔ اهالی شرع انور، (به حقیقت رسیده) به دیوان الصداره العلیه العالیه فرستند، که بعد از اطلاع در باب مخارج بدانچه موافق شریعت، غرا بوده باشد، مقرر، و از قید دستورالعمل دیوان الصداره به مصرف رسانند.

عمله و فعله و رعایا و زارعین آن سرکار، صلاحیت شعاران مومی الیهما راحسب المسطور متولّی بالاستقلال آنجا دانسته، از سخن و صلاح شرعی و حسابی ایشان که

۱- دو کلمه از بین رفته

۲- دو کلمه محو شده است.

۳- احتمالا سه کلمه از بین رفته است.

هر آینه در باب رواج و رونق و نظم و نسق و تعمیر و آبادانی آن سرکار بوده باشد، بیرون نروند، و طریق مومی الیهما آنکه: بنوعی سلوک دارند که عندوالخلایق (کذ)[۱] مرضّی و مستحسن بوده و دعای خیر ذات با برکات نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس حاصل نمایند. گماشتگان حکام کرام و تیولداران آن ولایت اعزاز و احترام مومی الیهما بجای آورده، و امداد و اعانت شرعی و حسابی بر ایشان واقع شود، و گذارند که بر فراغ بال و دعاگویی دوام دولت بی‌زوال ابدی الاتّصال و خدمت مزبور و رواج و رونق مزار کثیرالانوار اشتغال نمایند، و در این باب اهتمام تمام لازم دانسته، هر ساله خطاب و مثال مجدّد نطلبند.

تحریرا فی شهر ربیع الثانی فی شهور سنهٔ ۱۱۰۴.

فرمان شماره ۴

محل مهر چهارگوش کلاهک دار شاه سلیمان

بسم‌اللّه - بنده شاه ولایت سلیمان

حکم جهان مطاع شد.[۲] آنکه ارومی مضموم خطاب دیوان صداره العالیه العالیه را که به شرح ذیل صادر گردیده، در حضور اهالی شرع انور، معمول و مرتب داشته، مجال تمرد و تخلف احدی امر مدلول آن ندهد، و در عهدهٔ شناسد.

تحریرا فی شهر سنهٔ ۱۱۰۵.

خطاب دیوان الصداره

خطاب عالی شد- آنکه چون در باب وقفیت مزارع مفصله در ضمن، از دفاتر سرکار وقف به شرح مسطور تصدیق نموده‌اند که وقف است بر مزار کثیرالانوار سلطان العارفین سلطان ایوب انصاری، و متولیان سرکار مزبور به موجب سند عرض و استدعا نموده که به یاری گماشتهٔ عالیجاه حاکم ارومیه به حقیقت مقدمات معروضه رسیده، نگذارد که احدی به خلاف حق و حساب، مداخل (کذ)[۳] در محال وقفی سرکار مزبور و مداخل و محصولات آن نمایند، که حاصل و مداخل و محصولات آن نمایند

۱- عندالخلایق

۲- طغرای حکم جهانمطاع شد در حکم هایست که دیوان بیگی می‌دهد. نگاه کنید به ص ۱۹۴ کتاب «مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی» سابق الذکر.

۳- مداخله صحیح است

که حاصل و مداخل محال وقفی مزبوره حسب الواقع به تصرف متولیان آن سرکار درآید، و به نحوی که مقرر گردیده نسخهٔ منقّحه برآن درست باشد، و به دیوان الصداره العلیه العالیه ارسال، و بعد از آن مطابق دستورالعمل، به مصارفی که مقرّر گردیده صرف نمایند، و رفع‌ستم و زیادتی و خلاف حساب از ایشان شده، به دعاگویی دوام دولت ابدی الاتصال مشغول باشند، و در این باب اهتمام تمام لازم و مجال تمرّد و تخلف احدی در مضمون منظور نداده، و در عهده شناسند.

تحریرا فی شهر ذیقعده الحرام سنه ۱۱۰۵ هـ‌ق محل مهر محمّد بن جعفر الحسینی - نجف متن حاشیهٔ فرمان.

حکم اشرف به عهدهٔ حاکم ارومی که مضمون خطاب مستطاب دیوان الصداره العلیه العالیه را در حضور اهالی شرع شریف معمول و مرتب داشته، به قیود لازم نویسنده بنده درگاه موسی.

عریضهٔ متولیان

عرضه داشت کمترین دعاگویان، شیخ سعدی و شیخ ذبیحی و شیخ قاسم متولّیان ابوایوب انصاری علرّحمه (کذ)[۱] بذورهٔ عرض می‌رساند، که فقیران (یک کلمه ناخوانا) عرض نموده که پدران فقیران به صدقهٔ فرق مبارک اشرف شده، و نواب مستطاب عالی سایه دستی به فقیران شفقت فرموده، که از چهار ماههٔ پیچی ییل هرساله حال و مداخل موقوفات سلطان العارفین ابو ایّوب علرحمه (کذ)[۲] براین موجب به فقیران شفقت شد، زاویهٔ گنبدلو مزرعهٔ دینگه سر، مزرعهٔ دوچی (دوچی)، که با مداد عالیجاه حاکم افشار، و رقم مبارک اشرف همیون (کذ)[۳] صادر گشته، که فقیران ضبط نموده و نسخه منقّحهٔ مشخصه به مهر اهالی شرع شریف (دو کلمه ناخوانا) بدیوان الصداره العلیهٔ عالیه آورده به هرچه مقرّر فرمایند صرف نماییم، در این باب حاکم افشار به عهدهٔ رفعت پناه ابدال بیگ، مقرّر نموده، و نایب شیخ الاسلام و اهالی شرع شریف آن حدود مقرّر نموده، که در قدیم زوایا و مزارع مزبور (دو کلمه ناخوانا) به دیوان الصدارة العلیه العالیه آورده به هرچه مقرر فرمایند صرف نماییم، در این باب حاکم افشار بعهدهٔ رفعت پناه ابدال بیگ مقرر نموده و نایب شیخ الاسلام و

۱- علیه الرحمه

۲- علیه الرحمه

۳- همایون صحیح است. در گذشته با رسم الخط شکسته همایون را همیون می‌نوشتند.

اهالی شرع شریف آنحدود مقرر نموده که در قدیم زوایا و مزارع مزبوره (دو کلمه ناخوانا) در حوالی و حواشی درست نموده، به تصرف فقیران دهند، و در این باب سند و رقمی چند در دست است، و تویولداران دست برنمی‌دارید، و نقصان (و) خسران کلی به کار فیض آثار می‌رسانند، و بیحسا (بات) ایشان را باز به عرض رسانیده رقم مطاعه لازم الاطاعه و خطاب مستطاب دیوان الصدارة العلیه عالیه بامداد حاکم گروس صادر گشته که با (-)[1] اجره المثل به تصرّف درآورده نسخه را باز به دیوان فرستند. استدعا آن که به صدقهٔ فرق مبارک اشرف اقدس ارفع همایون که سایه دست عالی به عهدهٔ حاکم گروس (یک کلمه ناخوانا) شفقت و عنایت فرمایند که دست ظلم جماعت افشار کوتاه شود و من بعد مدخل (مداخله) در موقوفات مزبور ننمایند که از چهار حد (دو کلمه ناخوانا) و معدن زرنیخ که در میان چهار حد است: و به موجب سند که به تصرّف داده شده به تصرّف دهند، که (یک کلمه ناخوانا) ساکنان و زارعان شود، و حاکم گروس به همین فرموده معطل است که نواب مستطاب مقرر نمایند تا در عهده شناسند.

پشت نویسی فرمان شماره ۴

به عرض می‌رساند محمّدالحسینی: آن که در باب تولیت کثیرالانوار سلطان ایوب انصاری مثال دیوان الصداره العلیه العالیه، به تاریخ شهر رمضان المبارک سنهٔ ۱۰۶۵ از ابتدا قوی ییل، تولیت مزار کثیرالانوار سلطان العارفین سلطان ایوب انصاری واقعه در الکا ساروغرقان من اعمال مراغه، به شیخ صنعان ولد شیخ محمّد سعدی انصاری مرجوع شده، و برقرار است، در نسخه تشخیص موقوفات ممالک محروسه بدین موجب محال مذکوره (کذ)[2] وقفی مزار مذکور نوشته شده زاویهٔ دورباش زاویهٔ گنبدلو، مزرعهٔ دینگه سر، مزرعهٔ ...ییل، مزرعهٔ دوچی، و حاصل و مداخل موقوفات مزبوره به دفتر نرسیده و در محاسبهٔ شیخ صلاح‌الدّین محمّد و شیخ دبیحی ولد شیخ صنعان مزبوران. به دیوان الصدارة العلیه العالیه آمده، به عرض رسانیدند که شیخ محمّد و شیخ صنعان والد مشارالیهما فوت شده‌اند و استدعای تولیت مزبور به اسم خود (نموده) و مکرّر عرض نمودند که تا به حال موقوفات مزبور را ضبط ننموده‌اند، و بنابراین از ابتدا چهار ماههٔ پیچی ییل تولیت مزبور، به دستوری که در وجه والد

۱- ظاهراً دو کلمه در آخر سطر از بین رفته است.

۲- محال مذکور صحیح است

ایشان مقرر بوده به صلاحیّت شعاران مومی الیهما مفوّض و مرجوع شد که کماینبغی به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده دقیقهٔ از دقایق آن فوت و فروگذاشت ننمایند، و در رواج و رونق و نظم و نسق آن سرکار مساعی جمیله به ظهور رسانند، و هرساله حاصل و مداخل موقوفات آن سرکار را حسب الواقع ضبط و نسخهٔ منقّحه در این باب، به مهر اهالی شرع انور آنجا درست داشته به دیوان الصداره العلیه العالیه فرستند، که بعد از اطلاع در باب مخارج، بدانچه موافق شریعت غرا بوده باشد، مقرر، و از قرار دستورالعمل دیوان الصداره العلیه العالیه به مصرف رسانند. عمله و فعله و رعایا و زارعین آن سرکار صلاحیت شعاران مومی الیهما را حسب المسطور متولی بالاستقلال آنجا دانسته از سخن و صلاح شرعی و حسابی ایشان که هر آینه در باب رواج و رونق و نظم و نسق و تعمیر و آبادانی آن سرکار بوده باشد، بیرون نروند، و طریق موی الیهما آنکه: به نوعی سلوک مسلوک دارند که عندالخالق و الخلاقین مرضّی و مستحسن بوده، دعای خیر به جهت ذات با برکات نواب شهپر رکاب اشرف اقدس ارفع حاصل نمایند.

گماشتگان حکام کرام و تیولداران آن ولایت اعزاز و احترام مومی الیهما به جای آورده، امداد و اعانت شرعی و حسابی به تقدیم رسانند، و نگذارند که از احدی ستمی و تعدی و خلاف شرع و حسابی برایشان واقع شود، وگذارند که به فراغ بال به دعاگویی دوام دولت بی‌زوال ابدی الاتّصال و خدمت مذکور و رواج و رونق مزار کثیرالانوار اشتغال نمایند، و شرع مسطور برقرار است. متن مهر بالای سند، ز لطف سلیمان پادشاه و مدد عام توفیق اله کامیاب شد- موسی بن عیسی.

فرمان شماره ۵

هو

محل چهارگوش کلاهک دار شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۶-۱۱۳۵)

داخل چهارگوش وارث ملک سلیمان جهان سلطان حسین

حاشیه : مهر مسودهٔ دیوان اعلی

حکم جهانمطاع شد- آنکه ایالت و شوکت و اقبال پناه، حشمت و عظمت و اجلال دستگاه، شهامت و بسالت انتباه، عالیجاه امیرالامراء العظام شجاعاً للایالة و الشوکة و الحشمة و الهشامة و البسالة و الاقبال رستم خان سپهسالار و تفنگچی آقاسی و بیگلربیگی آذربایجان و وزیر آنجا هریک معتمدی تعیین نمایند که به اتّفاق عالیجاه حاکم افشار، در حضور اهالی شرع انور به حقیقت رسیده، در هر باب آنچه موافقت

شریعت مقدّسه و حقّانیّت و حساب نموده و بعد از ثبوت و لزوم شرعی و خاطرنشان حسابی احقاق حقّ و نوعی نمایند که حیف و میلی واقع نشود و در عهده شناسند. تحریرا فی شهر صفر سنه ۱۱۰۶.

حاشیه فرمان

حکم اشرف به عهدهٔ نایب عالیجاه امیرالامراءالعظام سپهسالار و تفنگچی آقاسی و بیگلربیگی و وزیر آطربایجان که هریک معتمدی تعیین نمایند که به اتّفاق عالیجاه حاکم افشار در حضور اهالی شرع اقدس به حقیقت مراتب مزبور رسد در هر باب احقاق حق نمایند و به قیود لازمه نوینسد. هو - بندهٔ درگاه موسی.

عریضهٔ متولیان

عرضه داشت کمترین بنگدان: شیخ علی و شیخ جمال انصاری و شیخ سعدی متولّی به ذروه عرض (می‌رسانند) که فقیران مدّت سه سال است که در اصفهان، از دست ظلم و ستم محمّد بیک و ملک زکریّا و (یک اسم ناخوانا)ی قرخلو افشار (به سر می‌بریم) که در گورخانهٔ قدیم در ایام ایمه معصومین، و موقوفات سلطان العارفین ایوب انصاری، این دعاگویان سکنی داشتیم و جماعت مذکور (کذ) در ولایت تاخت و تاراج نموده و اطفال فقیران هریک به ولایتی افتاده‌اند، و ثانی الحال محمّد بیگ و ملک زکریا و برادران مایل خان ولد فریدون و قبادخان ولد محرم در سر مزرعهٔ دوه چی (دوچی) برسر شیخ سعدی متولی ریخته، چهار نفر دیگر (را) زخم دار نموده‌اند و تمامی (-)[۱] موقوفات و اسب و یراق برده در بند محبوس نموده و ظلم و ستم چنان در حق فقیران نموده‌اند. استدعا آن که به تصدیق فرق مبارک اشرف ارفع همیون (کذ)[۲] اعلی و رضای حضرت تعالی و ایمهٔ معصومین، به فغان فقیران رسیده سایهٔ دستی به عهدهٔ عالیجاه بیگلر بیگی اردلان[۳] و حاکم گروس شفقت و عنایت فرمایند

۱- یک کلمه از بین رفته است.

۲- همایون صحیح است.

۳- اردلان نواحی شهر باستانی زور در اواخر دولت سلاطین چنگیز، به دست شخصی به نام بابا اردلان که از اولاد ولاة دیار بکرو از نبیره‌های احمدبن مروان بوده افتاد و از آن زمان به بعد ایالت اردلان خوانده شد. ص ۱۱۷، کتاب شرفنامهٔ بدلیسی

که داد مظلومان را از ظالم گرفته و دعای خیر به جهت ذات مبارک. پادشاه عالم پناه حاصل گردد. عندالله و عندالرّسول ضایع نخواهد شد. امره اعلی

پشت نویسی عریضه - صورت اموال غارت شده

آنچه اموال صاحبان عریضه را برده باشند قلمی می‌نمایند که چه چیز است و چه کسی برده است:

نقص - اموالی که جماعت مذکور، محمد بیگ و ملک زکریا، اسماعیل، قاضی نوروز و کاظم و قبادخان و مایل خان افشار برده‌اند:

۱- محل موقوفات را خراب نموده و کشت زراعت را صاحب شده‌اند.

۲- اموالی که با تخم و مصالح الملاک[۱] برده‌اند (یک کلمه ناخوانا) زوج.

۳- اولاغ معه بار (کذ)[۲] بیست رأس ۴- اسب معه یراق ۱۲ رأس ۵- کبش (کذ)[۳] کمان معه (یک کلمه ناخوانا) ۶- شمشیر هفت قبضه ۷- دورانداز (کذ)[۴] ۸- گوسفند ۲۵۰ رأس ۹- ماده گاو ۵۰ رأس.

فرمان شماره۶۰

محل مهر شاه سلطان حسین

در وسط: وارث ملک سلیمان جهان سلطان حسین

در حاشیه: مهر مسوده دیوان اعلی

حکم جهانمطاع - آنکه نایب عالیجاه بیگلربیگی آذربایجان به حقیقت مراتب

۱- ظاهراً مصالح الاملاک صحیح است

۲- الاغ مع بار صحیح است و شاید منظور کاتب اضافه کردن ضمیر به مع باشد

۳- این کلمه و واحد شمارش آن بچند صورت خوانده می‌شود، لیکن چون بعداً به آلات حرب از جمله شمشیر و دورانداز برمی‌خوریم، کبش و کمان مقرون به صحت است و کبش به سکون دوم طبق مندرجات لغت نامهٔ دهخدا: آلتی است از آلات جنگ‌که در حصار به کار می‌رود و بر دیوارهای استوار پرتاب می‌شود. در فرهنگ ناظم الاطباء به قسمتی از منجنیق نیز گفته شده است. و کبش (به فتح کاف و سکون یا) در فرهنگ عمید به معنی قوچ گوسفند شاخ‌دار آمده است. کباش و اکباش جمع.

۴- به علت پاره شدن سند این لغت منعکس نشده ولی در اصل موجود است و احتمالاً مراد از آن فلاخن است.

مزبور رسیده، بعد از ملاحظهٔ احکام مطاعهٔ لازم الاطاعه و نوشتجاتی که صاحبان عریضه در دست داشته باشند به مضامین آن عمل و رفع تعدّی و ستم و زیادتی و احقاق حق (نموده) و بعد از ثبوت مدعی را تنبیه و تأدیب و از حیف و میل احتراز و اجتناب نمایند و در عهده شناسند. تحریراً فی شهر ذیقعده سنه ۱۱۰۸.

متن حاشیه

حکم اشرف به عهدهٔ نایب عالیجاه بیگلربیگی آذربایجان که به حقیقت مراتب مزبور رسیده احکام مطاعه و نوشتجاتی که در دست صاحبان عریضه باشد ملاحظه و مضامین آن را معمول و بعد از ثبوت مراتب مسطوره مدعی علیهم را تنبیه بلیغی که موجب عبرت دیگران بوده باشد نمایند و به قیود لازمه نویسند. بندهٔ درگاه - صفی قلی.

عریضهٔ متولیان

عرضه داشت کمترین دعاگویان شیخ سعدی ولد شیخ محمّد و شیخ ذبیحی ولد شیخ صنعان متولیان مزار کثیرالانوار واقعه در ساروغورغان نواحی مراغه، به ذروهٔ عرض می‌رساند که به موجب ارقام و احکام مطاعهٔ لازم الاطاعه و مثال و خطاب دیوان الصداره العلیه العالیه از قدیم سیورغال و تولیت شرعیهٔ مزار کثیرالانوار مزبور، به آبا و اجداد فقیران متعلّق بوده و بعد از آبا و اجداد، به دستور فقیران مفوض و مرجوع گشته که احکام مطاعه و مثال و خطاب در دست داریم بدین موجب:

۱- حکم بتاریخ سلخ شهر رمضان سنه ۹۰۰؟ ۲- حکم به تاریخ سنهٔ ۹۸۴، حکم به تاریخ ۲۳ شهر محرم سنهٔ ۹۰۴ و احکام مطاعهٔ سلاطین ماضیه در دست داریم که فقیران را معاف و مسلم و مرفوع القلم نموده‌اند، بعد از آن نیز بر این موجب:

۱- حکم اشرف بتاریخ شهر ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۱۰۴؛ ۴- حکم نوّاب خاقان به تاریخ سنهٔ ۱۰۰۶؛ ۳- حکم به تاریخ جمیدی الثانی (کذ)[1] سنه ۱۱۰۴ احکام مطاعه به فقیران شفقت و مرحمت شده که به امضاء نواب اشرف‌اقدس ارفع رسیده که موافق احکام مطاعه عمل نمایند و مقرر شد که قراء و مزارع و اراضی و زوایای چند که (از) سلاطین ماضیه موافق احکام مطاعه در دست داریم وقف مزار مزبور نموده که فقیران بادستور آباء (و) اجداد مداخل آنها ضبط و صرف مصارف شرعیه نماییم. و عالیجاه حاکم سابق ارومی و نایب شیخ الاسلامی و قاضی و ارباب و اهالی آنجا آمده و به

۱- جمادی الثانی صحیح است

حقیقت رسیده مقرر فرمودند که آنچه موقوفات مزبوره که تعلق به سرکار مزبور داشته باشد به موجب احکام مطاعه به تصرّف فقیران دهند که صرف اخراجات مزبور نموده و جماعت مذکور ذیل، محمّد بیک، ملک زکریا برادران ملک زکریا و نوروز مانع شده و اطاعت نکرده تمرد نمودند و قرایای (کذ)[۱] مزبوره را به تصرف فقیران ندادند و حدود قرایای (قراء) مزبوره بر این موجب است.

۱- حدسه دورباش: قبلیاً آب زمزم، شرقیاً قراچه قیا و گردنگاه معدن زرنیخ، قطبیاً آردج آغاجی، غربیاً گاومیش درسی ۲- حدسه گنبدلو. قبلیاً قزل بلاغ، مشرقیاً اینجی بلاغی و قوچعلی قیا قطبیاً آب زمزم، غربیاً کومور قویسی (-)[۲] لطفعلی سلطان حاکم گروس گذرانیده، عالیقدر مزبور در سفر بود و ملازمان معظم‌الیه اطاعت ننموده، بیحساب و غارت ملک (زکریا) و محمد بیگ و نوروز که نوشتهٔ حاکم گروس در این باب در دست داریم، بتاریخ سنهٔ ۱۱۰۷ عرض و به موجب کیفیّت دفترخانه همیون (کذ)[۳] (از بابت) قریه و مزارع موقوفات و سیورغال مبلغی به فقیران مفوّض و مرجوع شده و بامداد حاکم ارومی (کذ)[۴] زوایای مزبوره را به تصرف دهند. استدعا آن که به تصدیق فرق مبارک اشرف اقدس ارفع همیون (همایون) اعلی که حکم حسابی به عهدهٔ حاکم کرمانشاهان و حاکم ایل گروس شفقت فرمایند که به حاکم ارومی امداد نمایند که احقاق حق نماید که عندالله ضایع نخواهد شد.

پشت نویسی فرمان شماره ۶

چون قید (دو کلمه ناخوانا) موقوف به کیفیت دفتری است معهذا چون قید تنبیه وتأدیب شرعی شده ممکن است به نحوی که موافق شرع نباشد تنبیه نمایند.

به عرض می‌رساند محمّد مهدالحسینی که به موجب مثال دیوان الصداره سابق بتاریخ شهر ربیع الثانی سنهٔ ۱۱۰۴ تولیت مزار کثیر الانوار سلطان العارفین سلطان ایّوب انصاری[۵] واقعه در الکاءساروغورقان من اعمال مراغه که به شیخ صنعان و شیخ محمّد ولد شیخ سعدی انصاری مرجوع و در نسخهٔ تشخیص موقوفات بر این موجب:

۱- قراء جمع قریه

۲- احتمالاً دو کلمه از قلم افتاده است.

۳- همایون

۴- این اسم در بالای سند خارج از متن نوشته شده است.

۵- این اسم در بیرون متن در حاشیهٔ راست نوشته شده است.

زاویهٔ دورباش، زاویهٔ گنبدلو، مزرعهٔ سبیل، مزرعهٔ دوچی.

محال مذکورهٔ وقفی مزار مذکور نوشته شده و حاصل و مداخل موقوفات مزبوره بدفتر نرسیده و در نسخهٔ شیخ صلاح الدّین در تخت رقعه که داد و ستد آن با متولّیان است، بلا مبلغ داخل است. بر طبق عرض شیخ ذبیحی ولد شیخ صنعان و شیخ سعدی ولد شیخ محمّد که معروض داشته‌اند که والد مشارالیهما فوت شده‌اند، از ابتدا چهار ماههٔ پیچی ییل تولیت مزبوره به دستوری که در وجه والد ایشان مقرر بوده به عارضان مذکوران (کذ)[1] ظهر مفوّض و مرجوع شده و از قرار مثال به تاریخ شهر رمضان ۱۰۶۵ که در باب تولیت مزار مذکور صادر شده قید است که هرسال حاصل قریهٔ گنبدلو و مزارع تابعه را موافق شرع شریف و شرط واقف به مصارف وجوب صرف نمایند و جوانب سیورغال و معافی که بشرح ضمن عرض نموده و از دفاتر سرکار دیوان اعلی ظاهر می‌شود، بعد از تصدیق کتاب سرکارات مزبوره به هر چه مقرر نمایند حاکمند.

امضاء

فرمان شماره ۷

جای مهر چهارگوش کلاهک دار شاه سلطان حسین

در وسط: بندهٔ شاه ولایت حسین

در حاشیه: مهر مسودهٔ دیوان اعلی

حکم جهانمطاع شد- آن که نایب عالیجاه بیگلربیگی و وزیر آذربایجان در حضور اهالی شرع انور به حقیقت رسیده، آنچه موافق قانون شریعت غرا و حق و حساب بوده باشد، به عمل آورند و رفع تعدی و ستم و جبر زیادتی (نموده) و بعد از ثبوت شرعی و حسابی، احقاق حق نوعی نمایند که حیف و میلی واقع نشود و در عهده شناسند. تحریراً فی شهر ربیع الاول سنهٔ ۱۱۱۶.

عریضهٔ متولیان

عرضه داشت کمترین بندگان شیخ سعدی و شیخ ذبیحی متولّیان سلطان ایّوب انصاری علیه الرّحمه به ذروهٔ عرض می‌رسانند به موجب نشان و امضای پادشاهان

۱- عارضان مذکور صحیح است.

ماضیه (کذ)[۱] و نواب گیتی ستان فردوس مکان و نواب خلد آشیان صاحبقرانی، حکم سیورغال و مسلمی بوالد فقیران شفقت و عنایت فرموده (شده) که به امضای نواب طوبی مکان رسیده متولّی‌گری زاویهٔ مزبور را برین موجب به فقیران شفقت فرموده(اند) که به علت عوارضات و خلاف حکم زاویهٔ دورباش، زاویهٔ گنبدلو مزرعهٔ دینگه سر، مزرعهٔ دوچی، که به علّت عوارضات خلافحکم و حساب، به هیچ وجه من الوجوه بهر اسم و رسم که بوده باشد حواله و اطلاغ(کذ)[۲] بر فقیران ننمایند و فقیران در محال ساروقورغان توابع مراغه از ایام حضرت رسالت پناه صله الله علیه و آله سکنا داریم(کذ)[۳] همهٔ اولاد فقیران، خشنود، به دعاگویی دوام دولت بیزوال قبلهٔ عالم و عالمیان مشغول بوده‌اند و چند سال است که ایل افشار و تیولداران و ملک آن محال وقف مزار متبرکه، دخل به فقیران نمی‌دهند، نقصان و خسران (کذ)[۴] کلی رسانیده و فقیران مرقوم ساخته، پناه (یک کلمه ناخوانا) مرتضی علی علیه السلام آورده، نواب خاقان طوبی آشیان قدس مکان عرض رسانیده (کذ)[۵] و به تاریخ جمادی الثانی سنهٔ ۱۱۰۶ مضمون دو مثال لازم المثال (کذ)[۶] دیوان صدارت العلیه العالیه و حکم جهانمطاع عالم مطیع (کذ)[۷] صادر گشته و ابتدا چهار ماههٔ پیچی ییل تولیت مزار مزبور حسب الظهر به دستور پدران، به شیخ سعدی ولد شیخ محمّد و شیخ ذبیحی ولد شیخ صنعان مرجوع شده که مشارالیهمان (کذ)[۸] در هر باب حسب المسطور به عمل آورند و حاکم و تیولداران آنجا ایمداد (کذ)[۹] و عنایت نمایند. مشارالیه مزبوران در مزرعهٔ دوچی در سری (کذ)[۱۰] متولی ریخته، و چند نفر دیگر را

۱- پادشاهان ماضی درست است.

۲- اطلاق صحیح است

۳- (صلی الله علیه و آله سکنی داریم) صحیح است

۴- نقصان و خسران صحیح است.

۵- جملهٔ اخیر چنین باید باشد «به عرض نواب خاقان... رسانیده»

۶- لازم الامتثال صحیح است

۷- عالم مطاع درست است.

۸- برای اشاره به دو نفر «مشارالیهما» صحیح است.

۹- امداد صحیح است.

۱۰- برسر صحیح است.

همه مجروح ساخته و دست شل و ضایع شده و اسب معه یراق و چند زوج عوامل با مصالح الملاک (کذ)[۱] را برده‌اند. و این مراتب را به دیوان عدالت نشان عرض حکم جهانمطاع که به تاریخ شهر صفر ۱۱۰۶ بامداد بیگلربیگی و وزیر آذربایجان صادر گشته، جماعت مزبور تمکین ندادند (و از) زاویهٔ دورباش و مزرعهٔ دینگه سر مقدار چهارصد من غلهٔ منال و مقدار مزبور (را برده‌اند) و قباد بیگ، یوزباشی سیاه منصور[۲] به جهت آنکه ادعا می‌نمایند «که زاویهٔ دورباش و مزرعه دینگه سر را ملک زکریا به من فروخته» و به همان ادعای خلاف حساب گلهٔ گوسفند فقیران کشیده برده‌اند. در تاریخ قوی ییل سنه ۱۱۱۴ تیولدار مزبور یک نفر آدم فقیران قولجان[۳] نام راکوتک کاری(کذ)[۴] نموده (-)[۵] مراتب مزبوره را بعرض حاکم افشار رسانیده و حاکم معظم الیه به عهدهٔ (یک اسم ناخوانا) مقرر فرموده که در حضور اهالی شرع، داروغهٔ قوی ییل و حقیقت طرفین را ببرد عالیجاه فرستند و دیگری به تحریکی(کذ)[۶] ابوالحسن و غیره، شیخ سعدی متولی راگرفته و آویخته و چهار نفر کف پا زده و از زبان انداخته‌اند.[۷] و دو ماه محبوس نموده و فقیران اهل و عیال برداشته به الکاء اردلان رفته و بفسان (کذ)[۸]کنی (رسیده) و زراعت فقیران بر طرف شده و تیولدار مزبور به خلاف حساب تعداد یکصد باب خوانوار (کذ)[۹] اطرا ف محال وقفیّات مزبوره را جمع نموده و آنچه آنجوار و علف‌خوار و غیره از (مال) و منال محال مزبوره می‌شود به جهت خود به خلاف حساب ضبط و تصرّف می‌نماید،

۱- مصالح الاملاک صحیح است که سابقاً ذکر شد.

۲- منظور فرمانده صد نفر در دهستان سیاه منصور سابق‌الذکر است.

۳- آدم در زبان محلی افشار تقریباً معنی کارگر یا خادم را می‌دهد و قولجان تلفظ ترکی (قلی جان) است.

۴- کتک کاری

۵- به اندازهٔ سه کلمه با مرکب سیاه شده است.

۶- «به تحریک ابوالحسن» صحیح است.

۷- این اصطلاح را در فارسی نداریم، بلکه نویسنده آن را عیناً از ترکی اخذ و ترجمه کرده است و به معنی از حال رفتن است.

۸- نقصان

۹- خانوار

و علف زار یـیلاقی و قشـلاقی تـمامی را مـی‌چیند و دخـل(و) تـمکین بـه فـقیران نمی‌دهند، و جماعت قریخلو (کذ)[۱] علفزار قدیم را جبراً به خلاف حساب تصرف نموده و چند ظغرا و التزام و رقم مطاعه و سند در باب وقفیات (کذ) صـادر گشـته، اطاعت نکرده و ارقم‌های مطاعه(کذ)[۲] در باب وقفی و سیورغال و چند طغرا که در دست فقیران است حاکم افشار سابق جبراً گرفته نگهداشته‌اند.

استدعا آنکه به تصدیق فرق مبارک اشرف اقدس ارفع همیون (همایون) و به قصد رضاالله تعالی و ایمهٔ معصومین حکم مبارک اشرف موافق ارقام مطاعه لازم الاطاعه و مثال دیوان الصدارات العلیه العالیه که در دست فقیران است به موجب زیر تـصرف داده شود شرفیا قوچعلی قیا، قلبیاً قریب بلاخ (کذ)[۳]، غربیاً کومورقویسی، قوطبیا عن زم زم (کذ)[۴] و به عهدهٔ عالیجاه بیگلربیگی و وزیر آذربایجان شفقت و عنایت فرمایند تا به حقیقت رسیده غوررسی نموده و حق را لمن الحق عاید سازند و دست ظلم و تعدی جماعت مزبور از سر بیچارگان کوتاه نمایند که هر آینه دعای ما به جهت ذات مقدس و وجود اقدس مبارک حاصل گردد، عندالله و عندالرسول ضایع نخواهد شد.

متن حاشیه ۶۵

حکم اشرف بعهدهٔ نایب عالیجاه بیگلربیگی و وزیر آذربایجان که در حضور اهالی شرع امور بحقیقت مقدمهٔ معروضه رسیده(-)[۵] مزبور احقاق و رفع بعدی نمایند و بقیود لازمه نویسنده بنده درگاه خسرو.

۱- منظور آبادی فعلی قرخلو است که موقعیت آن در نقشهٔ موقوفات مشخص شده است.

۲- ارقام مطاعه.

۳- قزل بلاخ سابق‌الذکر.

۴- (قطبیاً عین زمزم) صحیح است. و منظور چشمهٔ زمـزم سـابق الذکـر مـی‌باشد و ایـن حـدود مربوط به حد سه گنبدلو است. چشمهٔ مزبور در زبان محلی به کسر ز تلفظ می‌شود نه بـه فـتح آن مانند: دِم، دِم.

۵- کاتب این عریضه ظاهراً حکم اشرف را با خط خود و به تبعیت از حاشیه‌نویسی فرامین دیگر در گوشه راست سند نگاشته است.

فرمان شماره ۸

الملک لله

جای مهر مدور شاه سلطان حسین

در وسط: وارث ملک سلیمان جهان سلطان حسین

در حاشیه: اللّهم صلّ علی محمد المصطفی[۱]

شاه عباس اعلی الله فی الخلد مقامه

جد بزرگوار طاب ثراه

شاه بابا ام انارالله برهانه

فرمان همایون شد- آنکه چون در این ولا متولیان زاویه حضرت سلطان العارفین سلطان ایوب انصاری به درگاه معلی آمده به عرض رسانیدید که محال مزبوره ذیل ساروقورغان مراغه قریه دورباش، قریه گنبدلو، مزرعه دینگه سر، مزرعه سبیل، مزرعه دوچی و واردین زاویهٔ مزبور نمایند و تولیت زاویهٔ، بموجب نشان زمان نواب گیتی ستان فردوس مکان که به امضاء نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و نواب طوبی آشیان عرض مکان رسیده، بدیشان شفقت شده، که طلب عوارضات خلاف حکم و حساب به هیچج وجه من الوجوه بهر اسم و رسم که بوده باشد حواله و اطلاقی ننموده، بدیشان معاف و مسلم و مرفوع القلم دانست و حال چند سال است که محلّ مزبوره را حاکم افشار وکلانتر الکای مزبور، جبراً از ایشان گرفته تمکین و دخل نمی‌دهند، و استدعای پروانچهٔ مطاعه در این باب (می‌نمایند) و از سرکار موقوفات تصدیق نمودند که به موجب مثال دیوان الصداره العلیه العالیه از ابتدای چهارماههٔ پیچی‌ییل تولیت مزار کثیر الانوار سلطان ایوب انصاری واقع در الکاء ساروقورغان من اعمال مراغه به شیخ سعدی ولد شیخ محمد و شیخ ذبیحی ولد شیخ صنعان مفوّض و مرجوع شده و موافق نسخهٔ تشخیص، بر این موجب محال مزبورهٔ وقفی مزار مزبور نوشته شده.

قریهٔ دورباش قریهٔ گنبدلو، مزرعهٔ دینگه سر، مزرعهٔ سبیل، مزرعهٔ دوچی، و در مثال و امضاء دیوان الصداره سابق به تاریخ شهر رمضان ۱۰۶۵ که در باب تولیت آستانهٔ مزبوره به اسم شیخ صنعان و شیخ محمّد ولد شیخ سعدی صادر شده، قید است که متولیان مزبوره هر ساله حاصل و مداخل قریهٔ گنبدلو و مزارع تابعه و

۱- اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمه الزهرا و الحسن و الحسین اخ.

سیورغال و مسلمی موقوفات آن سرکار را موافق شرع شریف و شرایط واقف به مصارف وجوب صرف نمایند. و حاصل و مداخل محال وقفی مزبور در محاسبهٔ مباشرین بلا مبلغ ابوابجمع شده و از سرکار اوارجه[۱] آذربایجان نوشته‌اند که مالوجهات[۲] ناحیهٔ ساروقورغان در تخت الکاء مراغه به مبلغ معیّنی ابوابجمع، و تیول و سیورغال و غیرها مقر ر باقیست، و قریهٔ دورباش در تخت ناحیهٔ مزبوره بر این موجب (جزء) ابوابجمع و بیوتات حاکم افشار مقرر و مستمّر است.

عایدی مزرعهٔ دورباش ۵۴۵۰ دینار و محصول آن ۱۸۸۹ من (من تبریز)[۳] و چیزی به اسم سایر محال که مشارالیهم (کذ)[۴] عرض نموده‌اند به نظر نمی‌رسد که در دفتر جمع و بیوتات و غیره مقرّر شده باشد، و حقیقت اینکه به اسم دیگر موسوم و یا در تحت محلی مجمل جمع و بیوتات(-)[۵] تولیت مزار کثیرالانوار سلطان ایّوب انصاری به موجب ضمنی احکام و کلانتر، موافق مضمون پروانجات مطاعه که بر طبق امثله در باب تولیت مزبوره به شرح ضمنی صادر گشته با متولیان زاویهٔ مزبوره عمل نموده، به خلاف حکم و حساب مزاحمت به حال ایشان نرسانند و در این باب قدغن دانسته در عهد شناسد.

تحریر فی شهر...؟

فرمان شماره ۹
جای مهر عباس میرزای قاجار
در دریای خسروی عباس

حکم والا شد[۶] آنکه چون عارضان به شرح مسطور مستین با دعای تولیت عرض

۱- اوراجه ماخوذ است از اوارهٔ فارسی و اواره دفتر حسابی باشد که حسابهای پراکندهٔ دیوانی را در آن نوشته‌اند و آن را اورجه نیز نامند (آنندراج). (برهان قاطع). (ناظم الاطباء). دربارهٔ کیفیت ثبت حسابها در این دفتر شرحی در تذکره الملوک ذکر شده که عیناً در صفحه ۲۴۲ لغت‌نامهٔ دهخدا نقل شده است.

۲- مالوجهات. مرکب از دو جزء مال و جهات و به معنی اجازهٔ اراضی است (فرهنگ نفیسی)

۳- کلمات مزرعه و محصول و همهٔ ارقام بسیاق نوشته شده است.

۴- برای اشاره به دو نفر مشارالیهما صحیح است.

۵- به اندازهٔ سه کلمه بر اثر نفوذ آب از بین رفته است.

۶- طغرای «حکم والاشد» براحکام شاهزادگان قاجار کشیده می‌شود.

و استدعا نموده‌اند، لهذا مقرر می‌شود که ثمربخش شجر شوکت بهیّه و نهال ریاض دولت علیه، فرزند ارجمند مسعود، محمّد میرزا صاحب اختیار همدان و گروس و قراگوزلو و مکری و مراغه و مضافات به حقیقت رسیده، در صورتی که قریتین مزبورتین متن وقف، وتصرف مرحوم نجفقلی خان در آن دو قریه برخلاف حق، و معاملهٔ او مخالف شرط واقف بوده است به نوعی که مطابق شرعی شریف و موافق شرط واقف است معمول دارند که احقاق حق به عمل آید، حسب المقرر معمول و مرتب دارد و در عهده شناسد. تحریراً فی شهر صفر المظفر ۱۲۴۱.

عریضهٔ متولیان

عریضه داشت کمترین بندگان واقل الطلاب، عبدالغفار، شیخ فرج، کربلایی رضا، شیخ عبدالله و شیخ عبدالحسین دعاگو متولیان ایوب انصاری، به ذروهٔ عرض نواب مستطاب فلک جناب سپهر رکاب گردون قباب[۱] نواب اشرف نایب السلطنه العلیة العالیه روحنافداه می‌رساند.

قربان خاکپای طوطیا(کذ)[۲] آستانت شوم، چون از قدیم الایام تولیت کثیرالانوار به آباء و اجداد فقیران متعلق بوده و قراء عدیده وقف مزار کثیرالانوار است بدلیل ذیل است:

سبیل و کنبدلومع مزارع و اراضی حد اول، قبلیاً قزل بلاغ، حد دوم، شرقیاً یک قبر و گرد نگاه معدن زرنیخ و ئینجی بلاغی، حد ثالث قطبیاً چشمه زمزم، حد رابع غربیاً کومور قویسی، و الان نجفقلی خان(-)[۳] فقیران گذاشته و در عرض مدت مزبور حبه و دیناری عاید این کمترینان نشده(-)[۴] مسطور شده، رقم قضاشیم قدر توام از مصدر جاه و جلال صادر فرمایند، که شاید از وفور عدل (-)[۵] در املاک وقفیه خود سکنی گرفته اشتغال به دوام دولت نواب والا نماییم و این از عدالت است(-)[۶] که در عصر و زمان چنینی که گرگ با میش‌می‌چرد، و از هیچیک بیکی آسیب نمی‌رسد، ملک موقوفات مزار مزبوره را(-) با حق سود، چون واجب بود عرض شد، باقی عمرکم

۱- قباب به کسر اول جمع قبه است.

۲- توتیا به معنی سرمه صحیح است.

۳- دو یا سه کلمه از بین رفته است.

۴- یک کلمه از بین رفته است.

۵- دو کلمه از بین رفته است.

۶- یک کلمه از بین رفته است

(کذ)[۱] مطاع و عدوکم (کذ)[۲] برب العباد.

دیگر آثار باستانی تکاب که به ثبت رسیده است عبارتند از:

تپهٔ دوه یا تاقی در روستای سبیل قدمت تاریخی هزاره سوم قبل از میلاد، کانی سیب در شهر تکاب مربوط به ۲۰۰۰-۱۵۰۰ قبل از میلاد، تپهٔ کبود در روستای قرخلو مربوط به هزارهٔ اول هخامنشی، تپهٔ گل دره سی قدمت هزارهٔ اول ق.م و چال تپه اسد کندی مربوط به هزارهٔ دوم قبل از میلاد.

۱- ظاهراً امر کم صحیح است نه عمرکم.

۲- یک کلمه از بین رفته است.

حکام و رجال

اسناد و مدارک خطّی موجود حاکیست که در عهد صفوی طایفهٔ منطقه تکاب افشار از مرکزیّت خاصی برخوردار نبوده و چون‌دارای سرزمین‌های حاصل‌خیزو پربرکت بوده‌اند، لذا پیوسته مورد هجوم اقوام مجاور قرار گرفته، لیکن دلیرانه از خود دفاع کرده و گاهی به بسط و گسترش سرزمین خود اقدام نموده‌اند. در این رهگذر تلاش دو تن از آنان به نام‌های قبادخان و مایل خان، در عهد شاه سلطان حسین و شاه سلیمان، موجب گردیده که آوازهٔ جماعت افشار این منطقه، به گوش حکومت مرکزی نیز برسد. افشارهای این منطقه که شاخه‌ای از افشارهای قاسلمو می‌باشند، تا روی کار آمدن نادر، مرکزیت ثابتی به خود نمی‌گیرند.

برطبق نوشته میرزا مهدی خان استرآبادی، وقایع‌نگار و مشاور نادرشاه، وی در سال ۱۱۴۲ ق هنگام نبرد با عثمانیان، با سپاه عظیم خود به منطقهٔ افشار می‌آید، و در صفاخانه افشار که نویسندهٔ مذکور آنجا را «مرکز دایره اقبال» می‌نامد، و خود روستایی بسیار مصفّا و خوش آب و هوا و پرگل و لالهٔ این منطقه است، فرود آمده، با خوانین و حکّام و بزرگان افشار که به استقبال آمده بوده‌اند، ضمن اظهار ملاطفت، به مذاکره و مشورت می‌نشیند، و نیز در همین نقطه از نیروی محلّی دیدن می‌نماید. و خلعت و هدایا و جوایز زیادی به آنان می‌دهد.(۱)

و سپس به نوشتهٔ وقایع نگار مزبور، آشورخان پاپالو که در آن اوان حاکم ارومی (ارومیه) بوده به فرمان نادر سه هزار خانوار از افشاریّهٔ ارومی را کوچانیده در صاین قلعه افشار(۲) که محل عبور نادر بوده حاضر می‌نماید. آنگاه نادر از میان آن خانوار شخصی به نام مؤمن خان را که از شجاعت و شایستگی بیشتری برخوردار بوده و جداعلای خوانین افشار این منطقه می‌باشد، به حکومت افشار منصوب می‌کند. او همچنان در حکومت افشار باقی بوده، تا این که نادر شاه در سال ۱۱۵۸ ق بعد از متارکهٔ جنگ با عثمانی، به ملاحظهٔ ایلیّت از موصل به سوی صاین قلعه افشار حرکت می‌کند، و در آنجا مؤمن خان حاکم سابق‌الذکر را مواخذه و پای محاسبهٔ دیوانی درآورده، بعد از خطابات عتاب‌آمیز، او را از نظر انداخته، و

۱- تاریخ جهانگشای نادری، ص ۱۲۶ چاپ سنگی، تبریز، محفوظ در نزد آقای احمد مولازاده

۲- صایق قلعهٔ اسبق، شاهین‌دژ سابق، و صاین دژ فعلی.

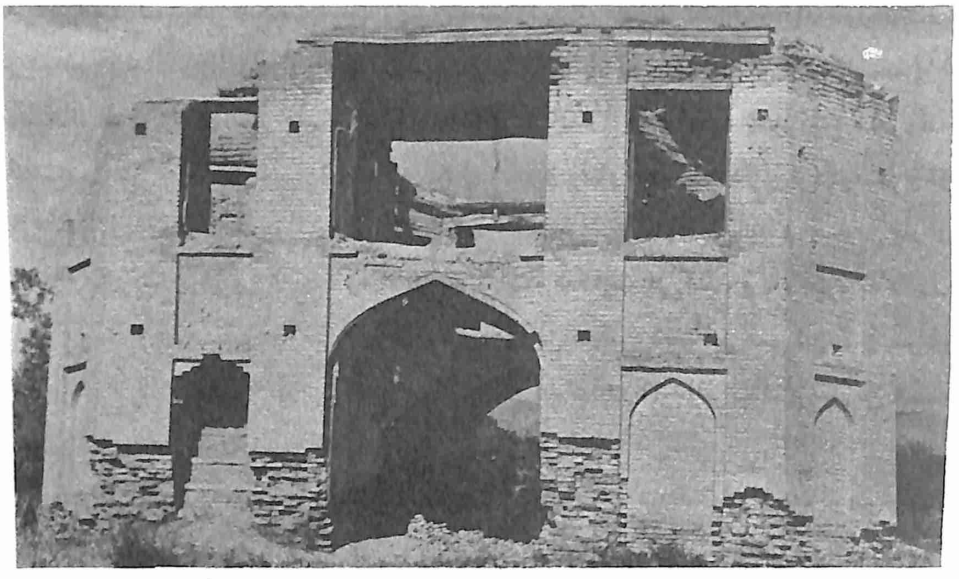

عکس شماره ۱- عمارت سلیمان خان واقع در یولقون آغاج

مـحّول ساخته، و از حلیهٔ بینایی محروم می‌نماید. سپس ایالت ارومی و افشار را به فتحعلی‌خان ارشلو چرخچی باشی وا می‌گذارد. مؤمن خان دارای دو پسر به نامهای پاشاخان و صفدرخان بوده. پسر بزرگ پاشاخان شمخان دوم نام داشته است.

سلیمان خان افشار

در اوایل سلسلهٔ قاجار یکی از مقتدرترین حکّام و خوانین منطقه افشار سـلیمان خان افشار[۱] پسر شمخال خان دوم بوده، که از هیبت و شکـوه و عـظمت ویـژه‌ای برخوردار بوده، و املاک و روستاهای بی‌شماری را در تیول خود داشته است. قلمرو حکـومت او بسـیار وسـیع بـوده، بـه طـوری کـه مـردم عـامّه وی را سـلیمان شـاه

۱- این شخص نباید با سلیمان خان افشار قاسملو ملقب به صاحب اختیار اشتباه شـود. شـخص اخیر رییس ایل افشار مقیم ساوجبلاغ قزوین و نوهٔ نصرالله خان معروف به زهر مارخان بوده و در سال ۱۲۴۵ هجری قمری وارد خدمت دولت شد. در سـال ۱۲۴۹ ق. دامـاد فـتحعلی شـاه شـد. سلیمان خان از رجال معروف دورهٔ سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه می‌باشد. در سال ۱۲۵۳ هـ‌ق در سفر هرات با محمدشاه قاجار همراه و در جنگها وارد بوده است. (جـلد دوم شـرح حـال رجال ایران. نگارش مهدی بامداد، چاپ زوار، ص ۱۱۶).

می‌خوانده‌اند، لیکن شگفت است که سرگذشت این شخص از نظر مورّخان دور مانده، و در شرح حال رجال ایران ونیز در سایر کتب تاریخی به وی اشارتی نرفته است.[۱] سلیمان خان دارای پسر دلیری به نام رضاقلی خان[۲] بوده که به شیرکش معروف است، و چون بعدها تغییر روحیّه و اخلاق داده و رفتار خصمانه در پیش گرفته، و از فرمان پدر سرباز می‌زند، لذا سلیمان خان از دست وی به ستوه می‌آید و چندین بار از او به حکومت مرکزی، و به خود ناصرالدین شاه شکایت می‌کند، و بالاخره به دنبال آخرین شکایت، رضاقلی خان به وسیلهٔ مأمورین دولتی دستگیر می‌شود، و برای محاکمه و مجازات به تهران اعزام می‌گردد. او مدتها در زندانی به‌نام نارین قلعه محبوس بوده، که بعدها در همان زندان مسموم و مقتول می‌شود.

سلیمان خان تا جایی که قدرت حکومت و ادارهٔ امور منطقه را داشته، از هر جهت برای حفظ و نگهداری و ادارهٔ آن می‌کوشیده، به طوری که یاغیان و سرکشان و دزدان و چپاولگران به هیچ وجه از خشم او در امان نبوده، و به شدت تنبیه و مجازات می‌شده‌اند، لیکن چون در اواخر عمر نواده‌هایش با سوء استفاده از ضعف پیری و ناتوانی وی سر به شورش برداشته و با ایجاد ناامنی و اعمال ظلم و بی‌عدالتی موجب اختلاف و اغتشاش گشته و ضمن تعویق انداختن مالیات چندین ساله نارضایتی دولت را فراهم می‌آوردند، لذا حسنعلی خان گروسی ملقّب به امیرنظام که در سال ۱۳۰۰ هـق پیشکاری مظفرالدین میرزا ولیعهد و نیز ریاست قشون آذربایجان را با لقب سالار لشکری به عهده داشته، نسبت به سلیمان خان بدبین گشته، و مؤکداً از او

۱- در مقدمهٔ رسالهٔ «اسئله واجوبه» تألیف سید کاظم رشتی که بوسیلهٔ محمدعلی بن محمد حسین حکم آبادی از عربی به فارسی ترجمه شده، از سلیمان خان افشار حاکم صاین قلعه، با تجلیل و تکریم هرچه بیشتر ذکر خیر شده است و این نسخهٔ منحصر به فرد نفیس که با خط بسیار شیوای نسخ نگارش یافته، به شمارهٔ ۳۹۹۳ در آرشیو کتابهای خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.

۲- صبح زود برخاستم، با میرزا حسنعلی کار داشتم، او را خواستم، با او حرف می‌زدم. رضاقلی خان افشار اسبی به جهت من فرستاده بود، و چند فقره کار داشت که باید هزار روز دوندگی کرد، و هزار تومان خرج، آخر هم سرنمی‌گرفت. اسب او را پس فرستادم و آسوده شدم و به خانه رفتم. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه (محمد حسن خان) شنبه ۱۹ رجب ۱۲۹۲ ق.، ص ۱۵.

می‌خواهد ک از حکومت منطقه برکنار شده، و برای محاسبه خود را هرچه سریعتر در تبریز معرّفی نماید، لیکن سلیمان خان زیر بار نرفته به دارالخلافه تهران پناهنده می‌شود.

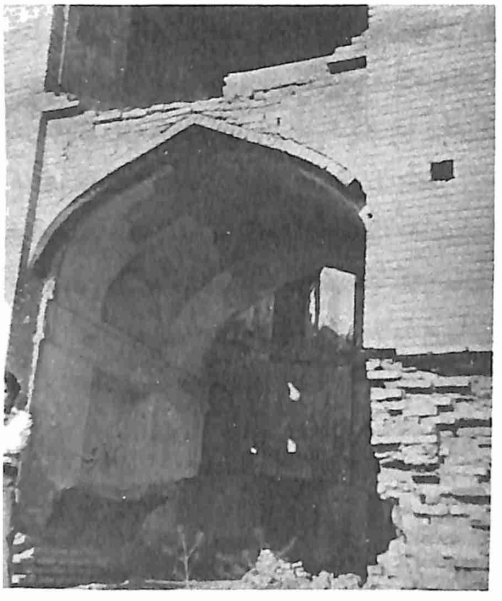

شکل شماره ۲-

- گچ‌بری‌های داخل بنا

- عمارت سلیمان خان

معذلک امیرنظام[1] از تعقیب او دست برنمی‌دارد و در ۲۲ شوال ۱۳۰۰ هجری قمری طی نامهٔ مفصلی به یکی از مقامات دولتی، تحت عنوان «برادر مکرما» بعد از

۱- حسنعلی خان گروسی متوسط ۱۲۳۷ هق ملقب به سالار عسگر - سالار لشگر و امیرنظام، یکی از جمله رجال جلیل القدر دوره قاجار که هم مردی با کفایت بوده و هم در فضل و کمال و حسن خط و انشا از مبرّزین آن عصر به شمار می‌رفته و از حدود سال ۱۲۵۳ تا پنجم رمضان ۱۳۱۷ هق که فوت نموده یعنی در طی شصت و چهار سال دایماً در خدمت بوده و مشاغل نظامی و سیاسی و اداری مهم را در داخل و خارج ایران در عهده داشته است. حسنعلی خان امیرنظام از خاندان قدیمی ایران و از ایل کرد کبودوند ساکن گروس می‌باشد. احمد کسروی دربارهٔ تحریم تنباکو می‌نویسد: «بیش از همه تبریز به کار برخاست، و مردم آگهی‌های کمپانی را که به دیوارها چسبانیده بود پاره کردند به جای آن نوشته‌های شورآمیزی چسبانیدند. امیر نظام گروسی پیشکار مظفرالدین میرزا و والی شهر بود ولیعهد از او خواست که با مردم سخت گیرد و به شورندگان کیفر دهد، امیرنظام نپذیرفته و از کار کناره جویی نمود.» شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هـ ق، نگارش مهدی بامداد، جلد ۱، ص ۳۹۵، کتابفروشی زوار.

تقاضای اعطای نشان و ترقّی منصب به سرکرده‌ها و رؤسا و یک جزء از صاحب منصب‌ها، می‌نویسد: «ثالثاً معایب اقامت سلیمان خان صاین قلعهٔ افشار و نواده‌های او را برای عمل کلیهٔ آذربایجان و چه برای حکومت خود صاین قلعه، خاطرنشان جناب صدیق الدّوله[۱] بکنید که به حکم لزوم از نگاهداشتن و حمایت کردن او در تهران و صادر کردن احکام بر خلاف احکام صادره از حضرت والا اظهار دلتنگی بفرمایند، و مخصوصاً بنویسید که چه برای قرار و مدار مطالبات تبعهٔ داخله و خارجه که هر روزه در دارالسلطنه عارض و متشکی هستند، و چه برای رفع اختلال حکومت صاین قلعه که هر روز خودش و نواده‌های او اخبار مجعوله منتشر می‌نمایند، و باعث بی‌نظمی ولایت شده‌اند، از دارالخلافه معاودت دهند.»[۲]

ولاجرم سلیمان خان پس از سالها فرمانروایی، از حکومت افشار ساقط می‌گردد. مرکز حکومت منطقهٔ افشار صاین‌قلعه یا شهر صاین دژ فعلی بوده لیکن سلیمان خان

۱- میرزا رضا صدیق الدوله نوری مازندرانی مردی نسبتاً صحیح العمل متدین و باسواد بوده که به عمل خود متکی بوده است. پس از رضاقلی خان هدایت معروف به لله باشی در سال ۱۲۷۹ هـق و معلم مظفرالدین میرزا شد و به همراه او به تبریز رفت. در سال ۱۲۷۹ هـق به جای میرزا تهرمان امین لشکر به وزارت و پیشکاری مظفرالدین میرزا ولیعهد منصوب و به آذربایجان فرستاده شد. وزارت و پیشکاری او زیاد طول نکشید و در اواسط همین سال به تهران احضار و به جای او میرزا احمد منشی باشی (مشیر السلطنه منصوب گردید) و پس از بازگشت به تهران به جای میرزا محمود کرگانی به سمت وزارت و پیشکاری (معاونت) کامران میرزا نایب السلطنه حاکم تهران تعیین شد. محمد رحیم خان علاءالدوله در سال ۲۹۸ هـق پس از این که ملقب به امیرنظام شد و به جای حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم با اختیارات تام به پیشکاری آذربایجان معین و روانه گردید. او در این هنگام صدیق الدوله را که وزیر تهران و رییس خالصجات بود، با خود به تبریز برد. و پس از درگذشت علاءالدوله امیرنظام (ذیقعده ۱۲۹۹ هـق) حسن علی خان گروسی به جای او با لقب سالار عسگری که بعد ملقّب به سالار لشکر شد، به ریاست قشون آذربایجان منصوب گردید و صدیق الدوله برای رسیدگی به امور داخلی و امور مالیاتی آن سامان تعیین شد. در سال ۱۳۰۱ هـق به سمت پیشکاری آذربایجان تعیین گردید. عنوانش این بود (کارگذار وزیر مالیه و داخله مملکت آذربایجان). شرح حال رجال ایران، نگارش مهدی بامداد، جلد ۲، ص ۹، کتابفروشی زوار.

۲- منشآت امیرنظام گروسی (حسنعلی خان)، ص ۱۹۴ و ۱۹۵، چاپ سنگی تبریز، ۱۳۳۱ هـق

مرکز فرمانروایی و اقامت خود را روستای مصفای یولقون آغاج قرار داده بوده است. زیرا آن روستا اوّلا در ارتفاع خیلی زیاد قرارگرفته، و مناظر و چشم‌انداز بسیار زیبایی دارد. ثانیاً از سه طرف به وسیلهٔ کوه‌های بلند محصور گردیده و از دسترس دشمن محفوظ بوده، و نیز مشرف به نقاط حسّاس سوق‌الجیشی منطقه می‌باشد، و از سویی به طریق اولی سلیمان خان که در آن روستای مرتفع بالای کوه بسر می‌برده، و همه چیز را زیرپایش می‌دیده خود را برتر از همه به شمار می‌آورده است..ویرانه‌های کاخ مسکونی سلیمان خان هم اکنون در میان باغی در آن روستا پابرجا است، و طرح اصلی آن عبارت از بناهای هشت ضلعی آجری است، که با الهام از معماریهای بناهای صفویّه (شاید کاخ هشت بهشت اصفهان) ساخته شده، و داخل آن نقّاشیهای دیواری با ارزشی داشته است، ولی متأسفانه اولاد و احفاد او چندان علاقه‌ای نسبت به حفظ این بنا نشان نداده‌اند، با وجود این، درگاهی‌های ورودی بنا، همچنان به روی پای خود ایستاده است. بالاخره آنچه باقی مانده وسعت و عظمت و استحکام و جلوهٔ زیبای آن بنا را نشان می‌دهد.

سلیمان خان در عین سخت‌گیری، مردی بسیار مؤمن و خیّر و نیکوکار و آشنا به وظایف دینی و مسایل شرعی بوده و به همین دلیل نیز در بحبوحهٔ حکومت و فرمانروایی خویش چندین پارچه از روستا و املاک خود را به عنوان خاصّ و عام وقف نموده است.

املاک خاص سلیمان خان عبارتند از: دیه‌های حسن‌آباد، انگورد، امین‌آباد، زینهاروقازانکندی. او این آبادیها را به عنوان کمک معاش اولاد سید کاظم رشتی، ملقب به نجیب‌الاشراف وقف کرده است، و موقوفات عام سلیمان خان عبارتند از: چهار دانگ تکاب، روستاهای یولقون آغاج، سبیل، دلدل بلاغی و کوسه پیری، که درآمد حاصل از املاک مذکور جهت طبع و نشر کتب ائمهٔ اطهار(ع) وچاپ و نشر سایر کتب دینی و ارشادی و عزاداری خامس آل عبا حسین بن علی(ع) مصروف می‌شود.

سرتیپ حیدرخان افشار

در حوالی سال ۱۳۰۰ قمری حیدرخان سرتیپ عموزادهٔ سلیمان خان به اهتمام امیرنظام (حسنعلی خان) به حکومت منطقهٔ افشار منصوب می‌شود. حیدرخان از بدو جوانی در خدمت دولت بوده،و یکی‌از افسران شجاع و جانباز قشون به شمار می‌رفته، و لذا پیوسته مورد توجّه و عنایت خاصّ امیرنظام گروسی و سایر ارکان دولتی قرار گرفته است. او در اثر سعی و کوشش بی‌وقفه مصدر خدمات بزرگ گشته. حیدرخان مدّتی به خراسان مأموریت یافته، و در سال ۱۲۷۲ قمری که سربازان ایران قلعهٔ هرات را در محاصره گرفتند، دوشادوش امیرنظام با دشمن پیکار کرده و دلیری‌ها نشان داده. وی مدتی هم به امور انتظام قسمتی از آذربایجان (ماکو) رفته، و بالاخره به ملاحظهٔ خدمات سابقه و لاحقه، و ظهور کفایت و لیاقت و ثبوت جلادت، به منصب سرتیپی ارتقا یافته است. حیدرخان حاکم عادل و شایسته‌ای بوده است، او از هر جهت در ادارهٔ منطقهٔ تکاب افشار و صاین قلعه تا میاندوآب و مهاباد کوشیده و گلباغی و دیگر یاغیان را سرکوب یا دستگیر و به هر نحوی که بوده آسودگی و امنیّت مردم را تا سرحد امکان فراهم می‌کرده است. متن سه فقره تلگرامی که به ترتیب در مورّخ ۶ جمادی الثانی ۱۳۰۱ هـق ، هفت جمادی الثانی ۱۳۰۱ هـق، ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۰۱ هـق مخابره‌گردیده نسبت‌به‌کمبود امکانات وتسهیلات زمان بدون شک جدّیت و شجاعت حیدرخان میرپنج رابرای نمونه درمورد دستگیری وکوبیدن سارقان نشان می‌دهد. موضوع‌از این‌قرار است که عده‌ای‌از سارقان مسلّح ایروانی[۱] پست‌دولتی‌راکه حاوی نامه و اشیای گرانبها وقیمتی بوده در بین‌زنجان و بیجار از حاملان آنها به سرقت می‌برند. وقتی خبر به اطلاع حیدرخان می‌رسد او در تمام راهها و کوره راهها و هرجایی که احتمال عبور سارقان می‌رفته سرباز می‌گذارد و بالاخره سارقان را در محاذی روستای چوپلو تکاب دستگیر می‌کند و آنان را با کسب اجازه از سالار لشکر (حسنعلی خان) پیشکار وقت مظفرالدین میرزا ولیعهد به تبریز و سپس به تهران روانه می‌دارد و مورد تشویق فراوان واقع می‌شود.

حیدرخان دارای سه پسر به نامهای محمد خان سرهنگ، اللّه پاشا ملقّب به بیوک خان میرپنج، و محمد حسین خان میرپنج بوده، که هر سه تحت مراقبت و حمایت امیرنظام گروسی (حسنعلی خان)، از تعلیم و تربیت صحیح بهره گرفته، و از خرمن

۱- ایروان Iravan شهر مهمّ و پایتخت سابق جمهوری ارمنستان که ۹۶۵۰۰۰ نفر جمعیت دارد. مرکز قالی‌بافی، محصولات شیمیایی و مواد غذایی است.

دانش و فضل او خوشه چیده، و در فن خوشنویسی و ترسّل مهارت یافته‌اند. خاصّه محمدخان که همواره طرف توجه و احترام امیرنظام بوده، ودر محضر او از محبوبیّت فراوانی برخوردار بوده

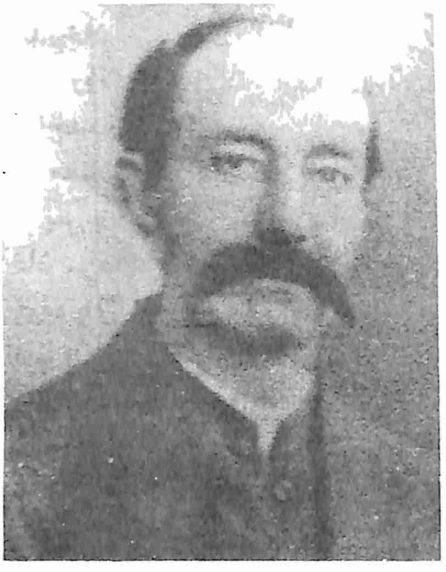

شادروان

محمد حسین خان میرپنج افشار

است. و چنین به نظر می‌رسد که حیدرخان افشار به تمهید و ترغیب امیرنظام منصب سرهنگی خود را در سال ۱۲۸۳ قمری با یکصدتومان مواجب دیوانی در حق محمدخان تفویض و برقرار نموده است.

تلگرام شماره ۱

آرم دولت ایران - اداره تلگرافی دولت علیه ایران

سنه ۱۳۰۱

از تهران به ارومیه

جواب جناب جلالتمآب سالار لشکر

(تلگرام) دستگیری سارقین ایروانی باعث (خشنودی) خاطر من آمد. آفرین بر جناب شما، مرحبا بر شما و مراقبت آن جناب حیدرخان، هم خوب خدمت کرده، چهار نفر از سارقین را تحت الحفظ معجلاً روانهٔ تبریز دارید، که به دارالخلافه فرستاده (شوند). ولیعهد. امضاء و محل مهر تلگرافخانه تاریخ ۶ جمادی الثّانی.

تلگرام شماره ۲

اداره تلگرافی دولت علیّه ایران

از (تهران) به ارومیه

به جناب جلالتمآب سالار لشکر، عبدالحسین خان خبر گرفتاری سوارها را داده و به

عرض هم رسید. حسب المقرّر، خیلی تمجید و تحسین در این خدمت به او و حیدرخان شد. به شما هم تلگراف کردم که اظهار مراحم ملوکانه را به آنها ابلاغ نمایید. به آنها هم مؤکداً (تلگرام) شد که دزدها را دست بسته با بیست سوار حیدرخان با نهایت محافظت به تهران بیاورد. جناب شما هم به آنها تأکید نمایید که خیلی زود، با کمال محافظت آنها را مغلولاً به (تهران) برسانند. مبادا طوری بشود که این خدمت عمدهٔ آنها به هدر برود.

امضای مستوفی الممالک[1] و محل مهر تلگرافخانه ارومی.

پس از مرگ حیدرخان محمدخان سرهنگ به حکومت منطقهٔ افشار رسید. محمد خان سرهنگ شخصی با فرهنگ، موقر، خوش‌خلق، فروتن و پیوسته حامی مردم خرده پای و مظلوم بوده است. او در تربیت مهارت‌ها و ترویج و گسترش فرهنگ و ادب و هنر در افشار سهم ارزنده‌ای داشته است. چنان که عدّهٔ زیادی در دستگاه او باسوادگشته.

تلگراف شماره ۳

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

از ارومی به زنجان

جواب معهد الحضره حیدرخان رییس تلگرافخانهٔ مبارکه قزوین که در ساعت ورود معهدالحضره حیدرخان سرکرده را که از صاین قلعه که حامل چهار نفر سارقین (پست) دولتی است، این تلگراف را به مشارالیه ابلاغ نموده، برسانند که تلگراف شما از زنجان رسید. کاغذها و صورت اشیاء نیز واصل شد. هزار آفرین بر شما، که خوب و زود رفته‌اید. (ان شاءالله) به سلامت وارد دارالخلافه و از اولیای دولت در (ازای) این خدمت عمده که کرده‌اید، مورد مرحمت کلّی خواهید شد. شما و ورود شما را به زنجان با خلاصهٔ صورت اشیاء تلگرافاً به دارالخلافه عرض کردم. سالار لشکر.

جای مهر تلگرافخانه قزوین

۱- میرزا یوسفخان آشتیانی فرزند میرزا حسن بن میرزا علی مستوفی الممالک و از رجال قرن سیزدهم هـق (ف ۱۳۰۳ هـق) وی در سال ۱۳۷۵ پس از عزل میرزا آقاخان نوری به منصب صدارت رسید و در سال ۱۲۸۷ هـق که ناصرالدین شاه به عتبات رفت میرزا یوسف خان به تمام کارها رسیدگی می‌کرد. و پس از بازگشت شاه، میرزا حسینخان سپهسالار در ۱۲۹۸ صدراعظم مطلق شد و در ۱۳۰۳ هـق درگذشت و در قم در مقبرهٔ پدرش مدفون گردید. فرهنگ معین.

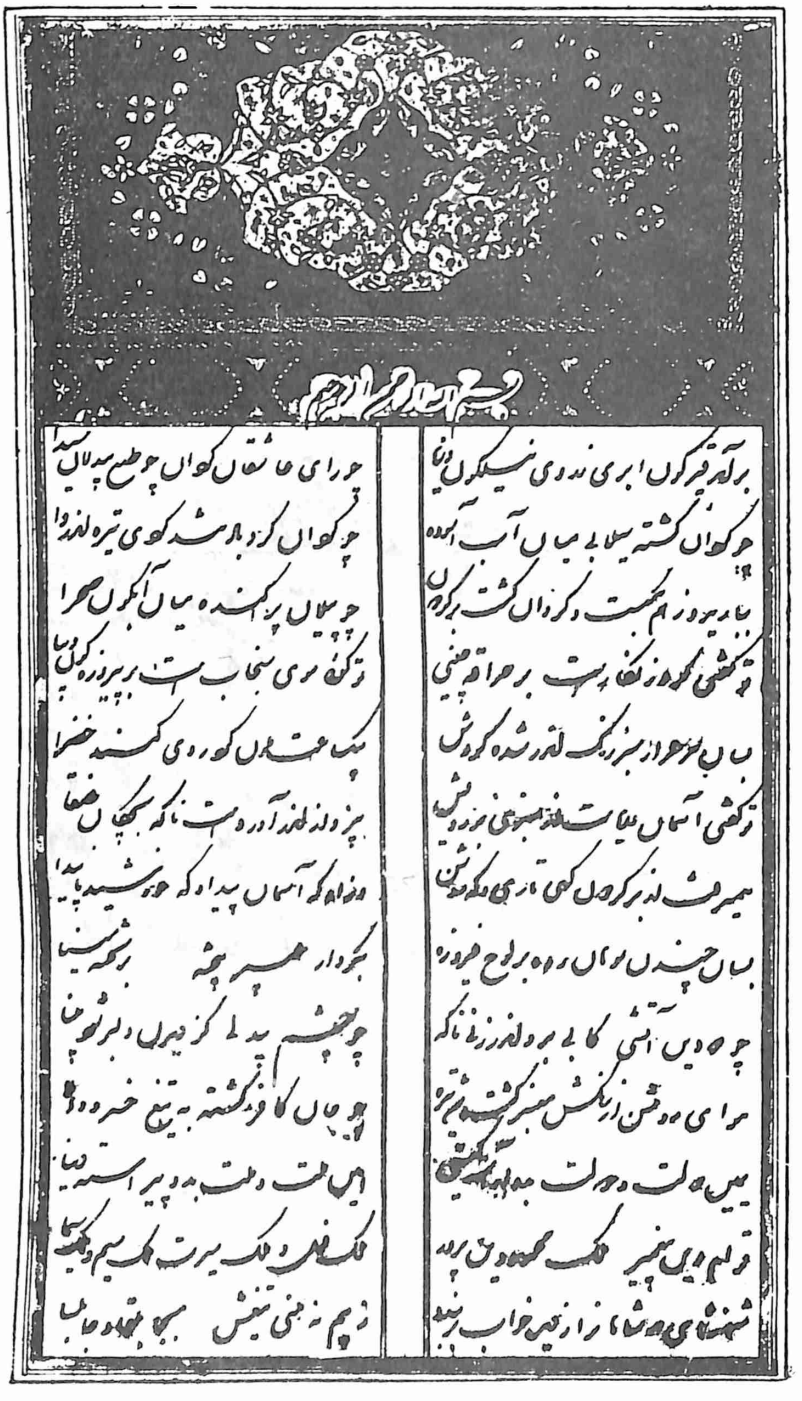

نمونه خط مرحوم محمدخان سرهنگ معروف به محمدخان سردار افشار (در دیوان فرخی سیستانی)

تلگرام تشکر از حیدرخان میرپنج در مورد دستگیری سارقان پست دولتی

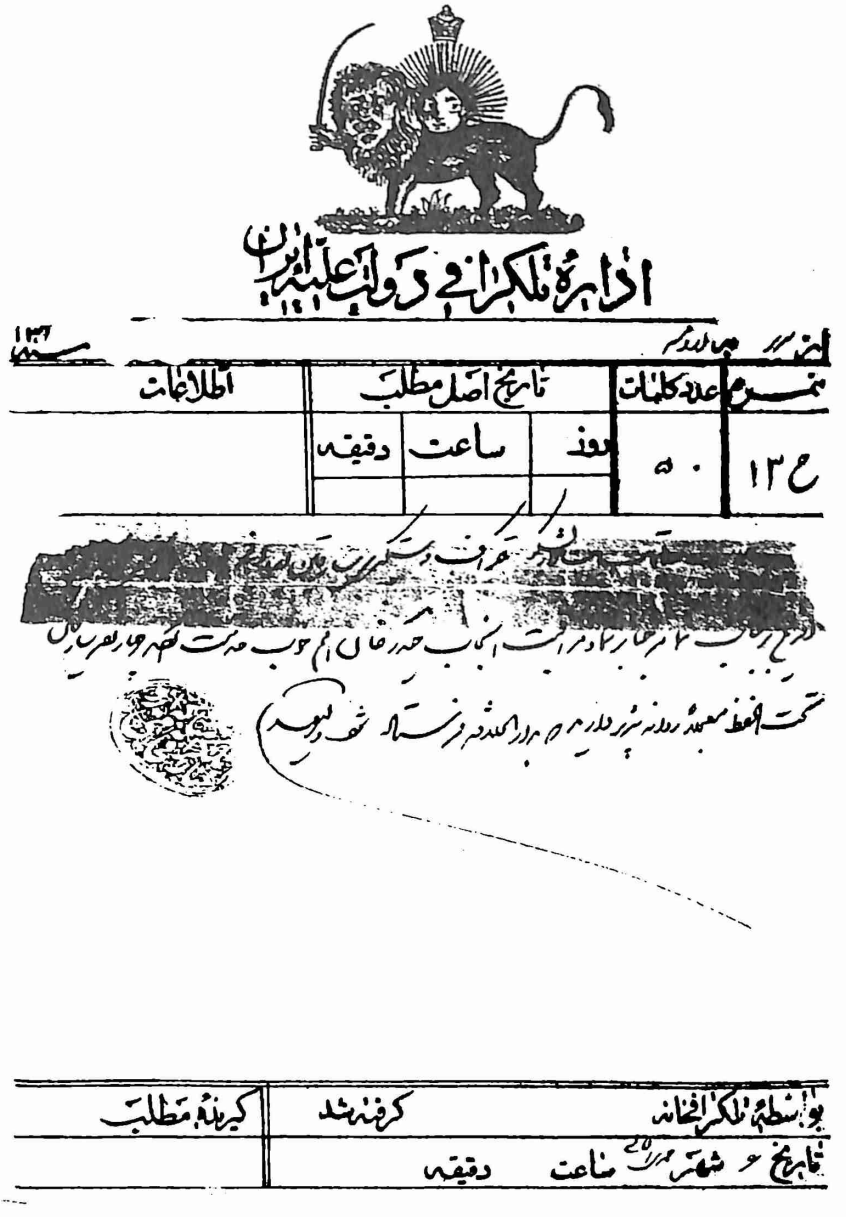

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
ح ۱۲	۵۰				

بواسطه تلگرافخانه ... کرفته شد ... کیرنده مطلب

تاریخ ... شهر ... ساعت ... دقیقه

شادروان محمدخان سردار (بزرگ)

و خود نیز به توسعهٔ دانش و ادب در سطح منطقه افشار، همّت گماشته‌اند، او به عمران و آبادی و انجام امور خیریّه از قبیل تأسیس و مرمّت اماکن مذهبی علاقه فراوان داشته، و قایل به اهمیت زیاد بوده است. و براساس همین انگیزه در روستای اوغولبیگ و شهرستان تکاب اقدام به احداث مسجد جامع و حمّام و کاروانسرا به ظرفیّت هزار قافله و حجرات بی‌شمار جهت استراحت زایران خانه خدا و نجف اشرف، کربلای معلّی و مشهد مقدّس و سایر مسافران نموده است. البته قسمتی از عاید کاروانسرای تکاب (پاساژ اتحاد فعلی) را وقف هزینه مسجد جامع اوغولبیگ، و عواید تعداد ده دهانه از مغازه بازار تکاب را جهت هزینه مسجد جامع تکاب وقف کرده است. مضاف به این که محمدخان سردار در محاذی عمارت خود یخچال سنتی بزرگی ساخته که از نظر معماری بسیار شگفت‌انگیز و از لحاظ توریستی شایان توجّه است. تاریخ بناهای مذکور به قول اشخاص کهنسال نزدیک به یکصد و پنجاه سال می‌باشد. محمدخان قلمی توانا و خطی بسیار خوش و شیوا داشته، و کتابت زیاد نموده، که نمونه‌ای از آنها دیوان فرخی می‌باشد.[1] وی این نسخه را به سال ۱۳۰۴

۱- این کتاب به شماره ۱۰۳۷ در کتابخانهٔ شماره یک مجلس شورای اسلامی محفوظ است.

هـق به دستور امیرنظام گروسی (حسنعلی خان) به خط شکسته نستعلیق نوشته، که شامل قصاید، مرثیه، به ترتیب حروف تهجّی و سه(۳) ترجیع‌بند، نوزده (۱۹) غزل و سی و یک (۳۱) رباعی می‌باشد و تمام آن در حدود هشت هزار (۸۰۰۰) بیت است. دارای سرلوحهٔ زیبایی است، و همهٔ برگها با طلا و لاجورد و زنگار جدول‌کشی شده و جای عناوین قصاید نـنوشته مـانده و پشت صـفحهٔ نـخستین یـادداشـتی است کـه عبدالحسین نام نگاشته، مبنی بر این که امیر نظام مذکور این نسخه را به سال ۱۳۰۹ هجری قمری به وی (خود را غلام او معرفی کرده) مرحمت کرده، و آغاز نسخه همان بیت نخستین پیشین است. جلد تیماجی، کاغذ ترمه، قطع وزیری شماره برگ‌ها ۲۲۴، صفحه‌ای ۱۹ بیت، طول ۲۵ سانتی‌متر، عرض ۱۵ سانتی‌متر و در پشت آخرین صفحهٔ کتاب خود محمدخان چنین نوشته است:

"برحسب امر و فرمایش جناب جلالتمآب اجلّ اکرم افخم حسنعلی خان امیرنظام با احتشام پیشکار کل مملکت آذربایجان، دام اجلاله العالی که این بنده محمد خان سرهنگ ولد حیدرخان سرتیپ افشار صاین‌قلعه را، محض مرحمت در زمرهٔ خواص و در حجر تربیت بزرگانهٔ خود افتخار داده‌اند، تحریر شد. فی شهر شعبان هزار و سیصد و چهار هجری قمری". و این سند و اسناد موجود دیگر حـاکـیست کـه مـحمدخان سرهنگ به طوری که قبلاً مذکور شد، از تربیت یافتگان و برآوردگان امیرنظام گروسی (حسنعلی خان) بوده است.

محمدخان سرهنگ در ماه رجب سال ۱۳۳۴ قمری درگذشته، و آثـار زیـادی از خود باقی گذاشته است. تاریخ فوت او را میرزا عباسعلی خان متخلّص به صبور، یکی از شعرای افشار چنین ذکر کرده است.

در ایـــن ســـال پـــرفتنه و پـــرنوایب — فـــرود آمـــد افشـار را صـد مـصایب
بـــزرگی کـــه بـــاقیست نـام نکـویش — چـــرا خـویشتن شـد ز انـظار غـایب
دریـــغا کـــه ســـردار مـــا شـد زدنـیا — توگفتی که او خود شها بیست ثـاقب
نـــخستین شب جمعه مـــاه رجب را — تو میدان و تاریخ را فی الرّغـایب[1]

مـحمد خـان سـرهنگ دارای شش پسـر بـه نـامهای سـردار (حسـینعلی خـان) حسـین‌خان، یـمین لشکـر (عـلینقی خـان)، رشـیدالدوله (حسـن خـان)، افـتخار الملک(یحیی خان) و فتح الملک (فتح الله خان) بوده است.

آنان نیز هریک به نوبهٔ خود با سواد و آگاه بوده و در پیشرفت فرهنگ و ادب و

۱- ص ۶۸ دیوان خطی منحصر بفرد میرزا عباسعلی خان صبور، محفوظ در نـزد آقـای یـدالله صبوری.

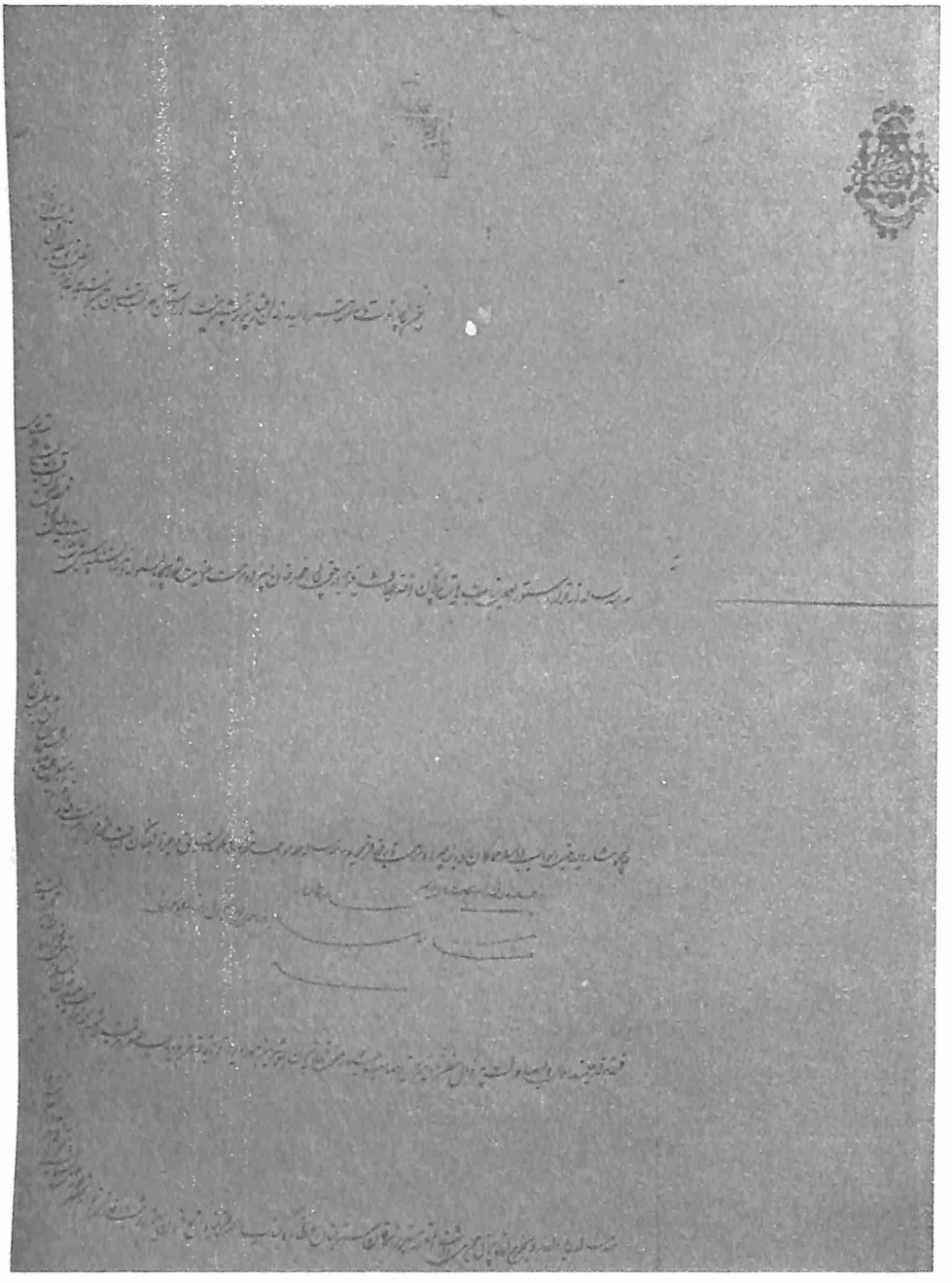

سند شماره یک - با مهر ناصرالدین شاه

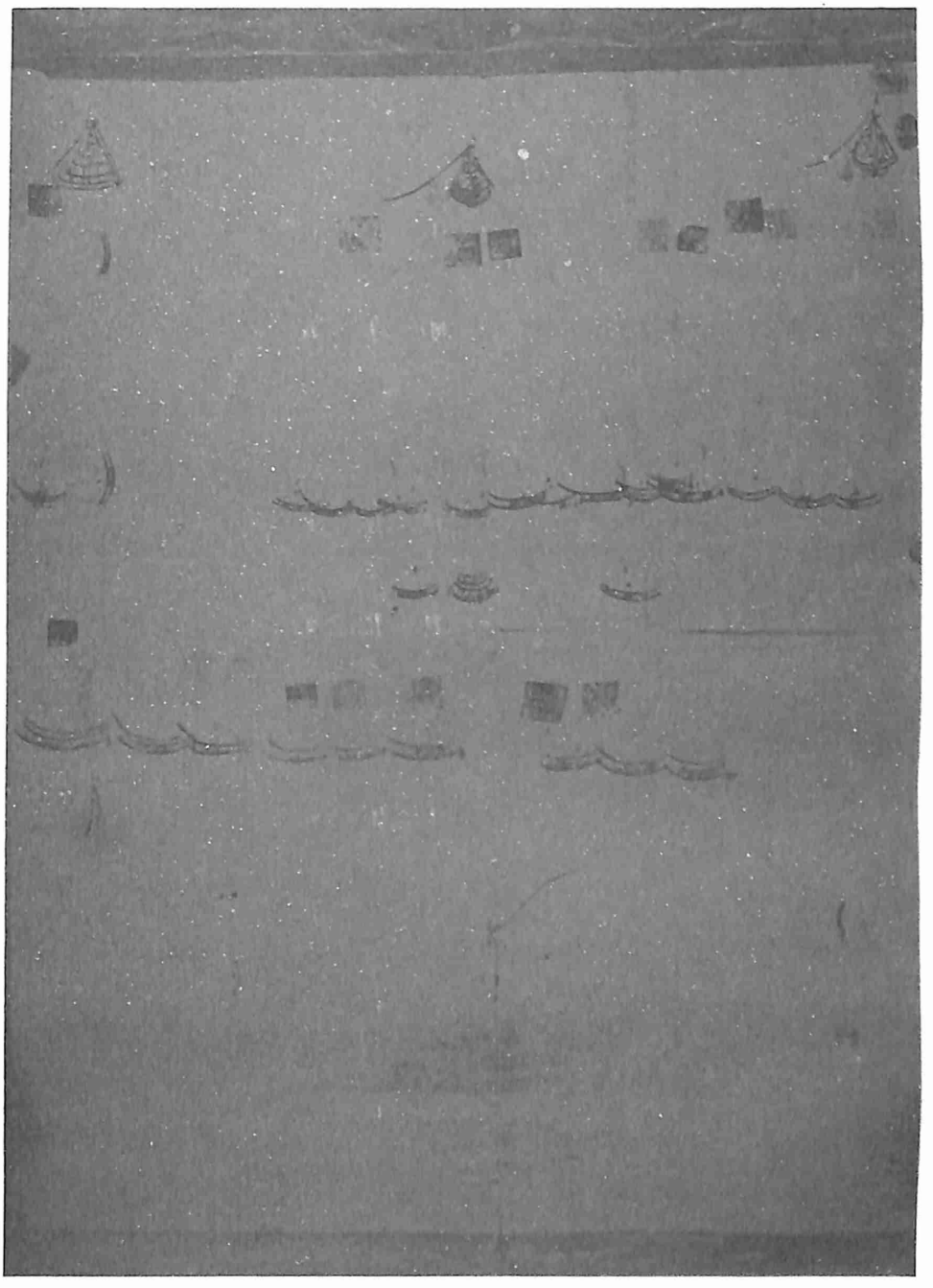

پشت نویسی سند شماره یک شامل مهر های دفاتر دیوانی

دانش و تأسیس و ترمیم مساجد و مدارس کوشیده و در تبلیغ اصول و اهداف مقدّس اسلام سعی و اهتمام ورزیده‌اند.(۱)

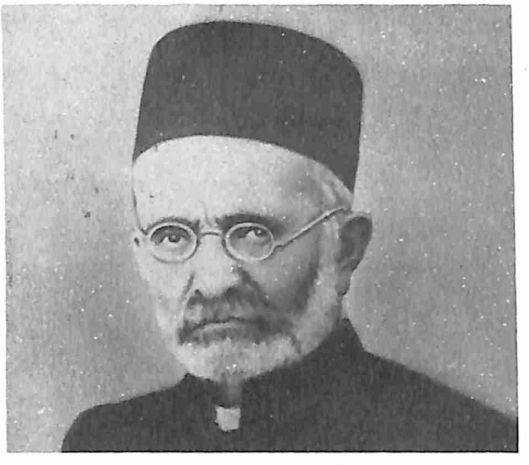

شادروان حاج حسینعلی سردار افشار

آنان همچنین در تکوین انقلاب مشروطه، به مجاهدان و آزادی خواهان در آشکار و نهان، کمک‌ها و مساعدتهای فراوان نموده، و نیروهایی بیاری آنان اعزام و گسیل داشته‌اند. به طوری که نقل می‌کنند، سالار الدوله برادر محمد علی شاه که پیوسته در تلاش بوده و دیوانه‌وار برای کسب قدرت و اعادهٔ استبداد، دست بهر جنایتی می‌زده، به طور مخفیانه به نزد حسینعلی خان سردار، آدم فرستاده و از راه التجا و التماس از او استمداد طلبیده و یاری می‌خواهد، ولی حسینعلی خان به‌صراحت جواب می‌دهد ماخود از دل و جان طرفدار آزادی و حامی حکومت مشروطه بوده و نه تنها از قبول این کار معذور، بلکه با شما در حال جنگیم.

حسینعلی خان سردار افشار، تاچندی که در حال حیات بوده برای جلوگیری از هجوم اشرار و حفظ امنیّت منطقه افشار کوشیده، و در جنگ جهانی اوّل و دوّم، با گردآوری نیروی محلّی و در عهده گرفتن هزینهٔ قوای دولتی، نسبت به حفظ تمامیّت منطقه اهتمام ورزیده، و دست مهاجمین و اجانب و دزدان و غارتگران را از دستبرد به جان و مال مردم کوتاه کرده است. در سال ۱۳۲۲ شمسی وقتی که در اثر تتمهٔ جنگ جهانی دوّم در منطقهٔ افشار به سبب کمیابی گندم و گران شدن نان زندگی بر مردم

۱- تاریخ فرهنگ آذربایجان، جلد ۱، ص ۳۴۸، تألیف حسین امید، چاپخانهٔ فرهنگ، تبریز، ۱۳۳۲.

سخت و تنگ شد، او انبارهای گندم خود را در اختیار مردم گذاشت، و نیز تا حدودی در گشودن انبارهای محتکران و بستگان خود موفق گردید و بالاخره نگذاشت که گرسنگی کسی را تهدید به مرگ نموده یا احدی را از پای درآورد. اینک تعدادی از فرامین و اسنادی را که در خصوص محمّد خان سرهنگ و حاج حسینعلی خان سردار توسّط شاهان قاجار صدور یافته برای آگهی در اینجا می‌آوریم.(۱)

ساعد السّلطان (فتحعلی خان افشار)

فتحعلی خان افشار یگانه پسر حاج حسینعلی خان سردار افشار، یکی از مردان لایق و خیّر تکاب افشار بود. او علاوه بر داشتن سمت بخشداری و شهرداری تکاب، در حملهٔ محمّد رشیدخان و تهاجم فداییان پیشه‌وری و دموکرات به تکاب، با در عهده گرفتن ریاست عشایر کُرد و ترک تکاب مدّتها با مهاجمان و متجاسرین تا پیروزی کامل جنگید. و امنیت را به منطقه باز گردانید. فتحعلی افشار با الهام از سرشت خانوادگی و به تبع نیاکان در ذههٔ ماه محرّم خاصّه روزهای تاسوعا و عاشورا و ماه مبارک رمضان با اعتقاد راسخ و ایمان کامل هر سال احسان و اطعام می‌کرد، و با بهترین قالیهای افشار مسجد جامع تاریخی تکاب را

---

۱ - راوی مرحوم حاج فیض الله مکرمی داشبلاغ و مرحوم سید ابوالحسن هاشمی.

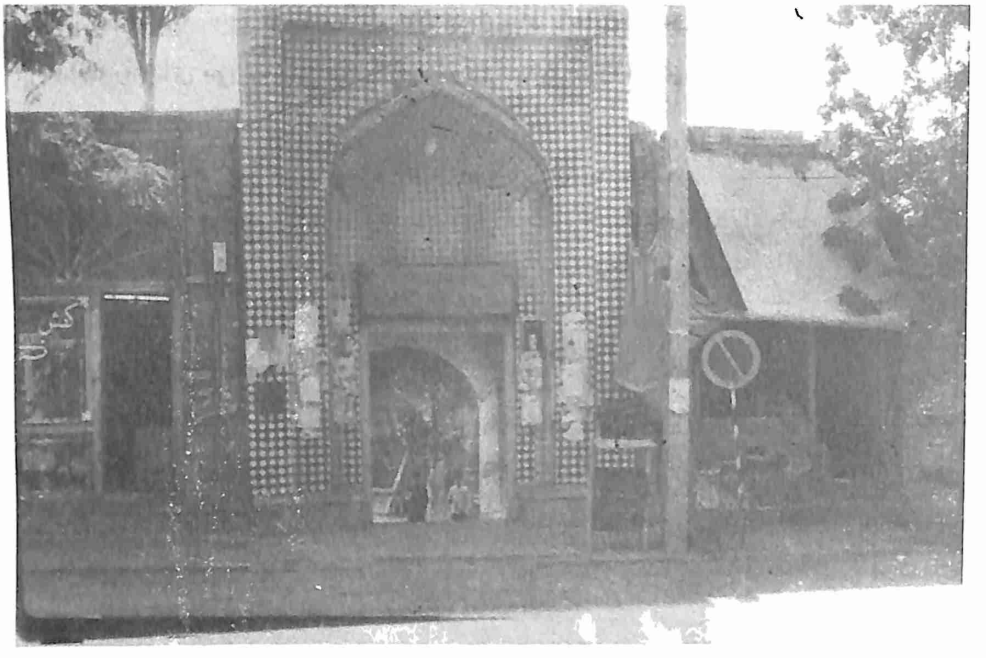

سردر مسجد جامع تکاب

مفروش و مزیّن می‌ساخت[۱]. او از ۲۵ تیرماه ۱۳۲۶ ش تا ۶ مرداد ۱۳۲۸ ش در دورهٔ شانزدهم، از ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ تا ۲۹ بهمن ۱۳۳۰ و در دورهٔ هفدهم از ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ تا ۲۸ آبان ۱۳۳۲، یعنی سه دورهٔ متوالی به نمایندگی مردم مراغه در مجلس حضور داشت. وی از طرق مختلف من جمله لایروبی سدّ حاج حسینعلی خان سردار افشار و لایروبی و ایجاد جویها، نهرها، قنوات و احداث سدّ بزرگ روستای داشبلاغ و احداث پل مستحکم بر روی رودخانهٔ «بزرگ» تکاب به آبادانی و پیشرفت کشاورزی همّت می‌کرد. و نیز وسیلهٔ مهم ایجاد کار و اشتغال برای مردم بی‌کار و کم‌درآمد و مستضعف می‌شد. مرحوم فتحعلی افشار علاوه بر تأسیس دبیرستان در بخش تکاب در چند روستا از جمله در روستاهای داشبلاغ، مرّان، احمد آباد سفلی و شهرک به تأسیس مسجد و دبستان و حمّام اقدام نمود، و نیز عمارت بزرگ و با شکوه تاریخی خود را با جمیع قسمتها و توابع آن وقف هلال احمر و سازمان میراث فرهنگی کرد. و باغ بزرگ ملت و قنات مربوط به آن را به طور رایگان در اختیار شهرداری گذاشت و در بخش تکاب به شهرسازی و خیابان‌کشی و نوسازی مغازه‌ها و دکاکین پرداخت. از دیگر کارها و خدمات او واگذاری رایگان زمین‌های وسیع جهت احداث تربیت بدنی و وقف زمین وسیع یخچال قدیمی سنتی خویش به

۱ - البته هم‌اکنون نیز اکثر قالیهای مسجد جامع تکاب اتحاف و وقف فتحعلی افشار است.

هلال احمر بود. وی تا سرحدّ امکان در ایجاد باغات و احیای زمینهای زراعی و احداث راههای مواصلاتی بین شهری و روستایی فروگذاری نکرد.[۱]

بیوک خان میرپنج (اللّه پاشا)

بیوک خان میرپنج (اللّه پاشا) و برادرش محمد حسین خان میرپنج هر دو از مردان نیک نفس و مؤمن و مردمدار و خیرخواه و آراسته به فضل و کمال و فرهنگ دوست بوده‌اند، شادروان بیوک خان میرپنج با عهده گرفتن ریاست عشایر کرد و ترک تکاب و صاین دژ (صاین قلعه) افشار، در جنگهای متعدّد، من جمله در جنگهای مرزی بین ایران و عثمانی، و در مبارزه با حسن سلطان یاغی و نبرد با گلباغی و در مدافعه و مقابله با شیخ عبیدالله و حمزه آقا، و در جنگ با آشوبگران و یاغیان استرآباد (تراکمه) به موجب فرمانها و اسناد موجود با نهایت رشادت و فداکاری جنگیده و به اخذ درجات عالی نظامی و دریافت جوایز زیاد و ارزشمند نایل آمده، و بدینسان موجبات افتخار اهالی منطقهٔ تکاب افشار را فراهم آورده است. امیر مکرّم (عبدالعلی خان)، فرزند ارشد بیوک خان میرپنج و برادرزاده‌اش سالار اکرم (موسی خان) نیز از ادب و هنر و قابلیّت تیراندازی و شجاعت و جانبازی بهره کامل داشتند و در دفع گلباغی و جنگ و مدافعه با متجاسرین و اسماعیل آقا سیمیتقو با دادن قربانیانی چون کاظم خان[۲] و سایر دلاور مردان و ایثارگران به گونهٔ تحسین آمیز کوشیده‌اند.

امیر مکرم (عبدالعلی خان افشار)

شادروان بیوک خان میرپنج افشار (الله پاشا)

۱- راوی و ناقل آقای نصرت الله صادقیان ساکن فعلی زنجان.

۲- مرحوم شهید کاظم خان برادر زن بیوک خان میرپنج (الله پاشا) بوده است.

۱ - نفر سمت چپ ایستاده مرحوم بیوک خان میرپنج رئیس عشایر تکاب افشار تا مراغه ۲ - نفر نشسته فرمانفرما سالار لشکربن فیروز میرزا نصرت الدوله از رجال اواخر دورهٔ قاجار که در صفر ۱۳۳۴ هـق دی ماه ۱۲۹۴ هـش به نخست وزیری منصوب شد. فرمانفرما در ادوار مختلف والی ایالات متعدد (از جمله فارس و کرمان) بوده است. نفر سوم نشسته حسام لشگر پسر عموی بیوک خان میرپنج - نفرات ایستاده سران عشایر کرد تکاب افشار.

عمارت بیوک خان میرپنج در روستای همپا

از راست به چپ : ۱ - فتح الملک (فتح الله خان افشار) ۲ - عبدالحسین خان صدیق افشار ۳ - سردار (حاج حسینعلی خان افشار، ۴ - یمین لشکر (علینقی خان افشار)، ۵ - رشیدالدوله (حسن خان افشار)، ۶ - افتخار الملک (یحیی خان افشار)، ایستاده از راست به چپ نفر ۱ - ابراهیم خان افشار ، ۲ - نفر ۶ - شریف الملک افشار(فرزند حاج حسین خان)، ۷ - فتحعلی افشار، ۸ - دکترر قازاریان، ۹ - یدالله خان افشار

سند شماره ۱

نوشتهٔ مهر چهارگوش کلاهک دار ناصرالدین شاه وسط بالای صفحه به این سجع:
الملک للّه تعالی + تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت. ۱۲۶۴

متن مهر بالای سمت راست صفحه: الملک للّه - فرمان همایون شد ۱۲۸۴: چون عالیجاه عزّت و سعادت همراه حیدرخان افشار غلام پیشخمدت از آستان معدلت بنیان همایون استدعا کرده بود که منصب مزبور با یکصد تومان مواجب دیوانی او که همه ساله از قرار دستورالعمل از بابت مالیات آذربایجان اخذ و دریافت می‌نماید، در حق عالیجاه محمّدخان پسر او مرحمت و عنایت شود، ایجابا لمسؤول در هذاه السّنه پارس ئیل سعادت دلیل و مابعدها محض ظهور لیاقت و شایستگی و استدعای عالیجاه مشارالیه تیول و مواجب او راکماکان دربارهٔ پسر او مرحمت و برقرار فرمودیم که همه ساله وجه مواجب خود راکما فی السّابق در جزء آذربایجان دریافت نموده، به لوازم خدمت قیام و اقدام نماید، مقرّر آن که مصباح مشکا ت روح و مفتاح ابواب فتوح فرزند ارجمند بیهمال ولیعهد دولت بی‌زوال مظفرالدین میرزا صاحب اختیار مملکت آذربایجان، به مباشرین امور دیوانی آنجا قدغن نماید که حسب المقرّر مرتّب داشته، وجه مواجب حیدرخان را در حقّ محمّدخان پسر او برقرار دانسته، همه ساله عاید دارند، و به خرج آذربایجان مجری داشته حسب المقرّر مقرّب الخاقان مستوفیان عظام و کتّاب سعادت فرجام شرح فرمان همایون را ثبت دفاتر خلود و دوام نموده، در عهده شناسند. فی شهر شعبان المعظم سنهٔ ۱۲۸۳ متن مهرهای پشت سند علاوه بر گواهی متصدّیان دفاتر دیوانی، متن مهرهای پشت سند شمارهٔ ۱ بشرح زیر است:

۱- افوضا امری الی الله ۲- حسن بن محمّد یوسف ۳- جعفرقلی ۴- الوایق باللّه.... ۵- افوض امری الی الله عبده نصراللّه ۶- الراجی محمّد رضا بن ابوالقاسم الحسینی ۹- افوض امری الی اللّه عبدالراجی محمّد ۱۰- المتوکل علی الله عبده محمّد شفیع ۱۱- عبده الراجی محمد ۱۲- حبیب الله بن موسی ۱۳- افوض امری الی الله عبده محمد اسمعیل ۱۴- لا اله الاالله الملک الحق المبین عبده حبیب الله ۱۷- افوض امری الی الله یوسف.

سند شماره ۲

جای مهر چهارگوش مظفرالدین شاه از دوران ولیعهدی به این سجع:

منشور حکمرانی بگرفت زیب و آیین
از خاتم ولیعهد سلطان مظفرالدین

حکم والا شد: آنکه چون وسعت امر معیشت و آسودگی و رفاهیّت عالیجاه مجدت همراه مقرّب الحضرة الخاقانیه محمدخان سرهنگ پسر مقرب الخاقان حیدرخان سرتیپ افشار که لیلاً و نهاراً به صداقت و درستکاری مشغول خدمتگزاری است، همواره منظور نظر عنایت اثر والاست، و جناب مستطاب قواماً للمجد والاحترام و نظاماً للشوکه و الاحتشام اجل اکرم افخم حسنعلی خان امیرنظام تصدیق خدمات و شایستگی او را نمودند، این اوقات که حاجی آقاخان ماکویی متوفّی شده بود، مبلغ نود تومان از بابت مواجب مرحوم مزبور اضافه مواجب در حق مشارالیه از خاک پای همایونی مستدعی شدیم، وموافق ابلاغ تلگرافی صدارت عظمی مرحمت و عنایت گردید، لذا محض افتخار و امیدواری مشارالیه، به صدور این رقم والا امر و مقرّر می‌فرماییم که، کارگزاران مملکت آذربایجان مبلغ مزبور را علاوه بر دویست و بیست و پنج تومان مواجب سابق او اصلاً و اضافه بدین مواجب، از قرار صدور برات به مهر مبارک در وجه مشارالیه همه ساله عاید و کارسازی نمایند، که در کمال فراغت و آسودگی به لوازم خدمتگزاری قیام و اقدام نماید. مقرّر آنکه مقرّب الخاقان، مستوفیان عظام وکتبهٔ کرام رقم والا را ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسد. شهر ربیع الاول ۱۳۰۳.

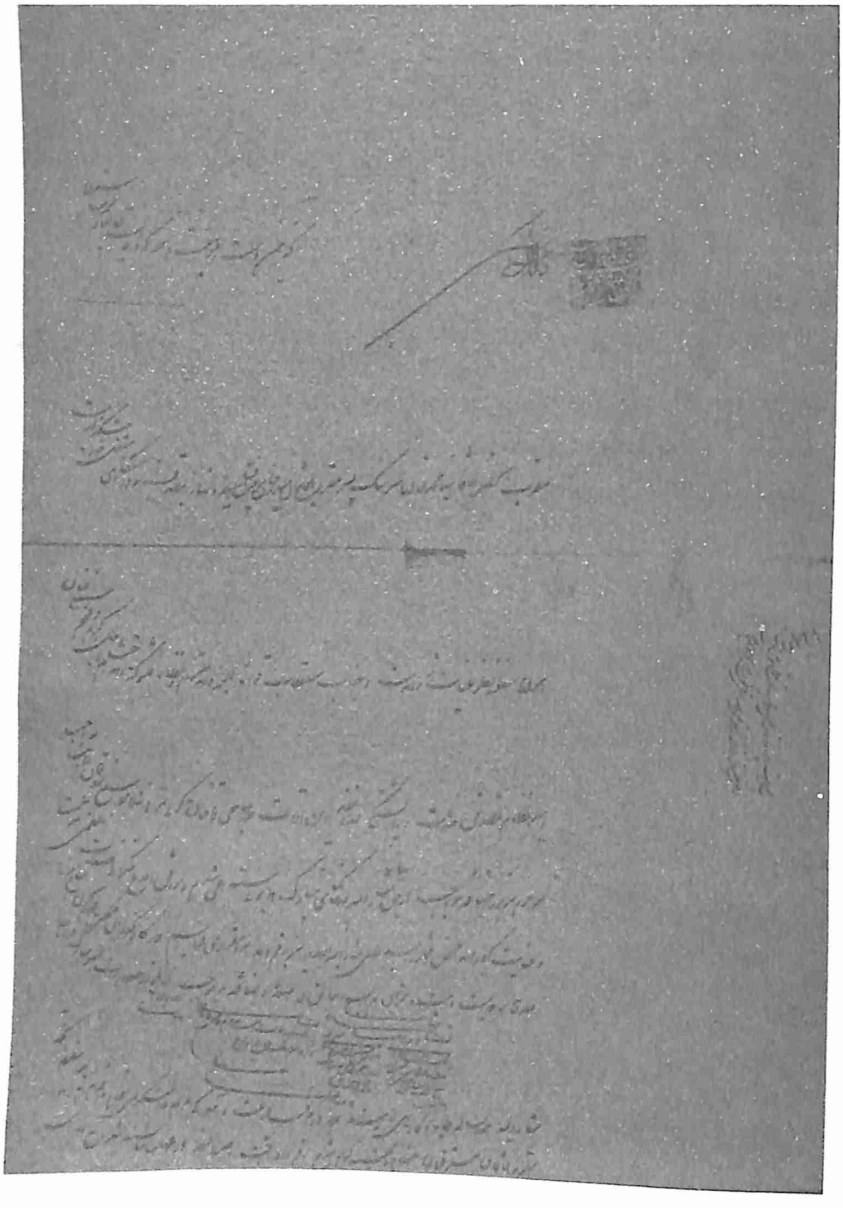

سند شماره ۲ با مهر دوران ولیعهدی مظفرالدین شاه (مربوط به بخش پنجم فصل اول)

سند شماره ۳

جای مهر چهارگوش کلاهک دار مظفرالدین شاه بدین مضمون

آن که چون ارادهٔ علیه همایون ما همواره بر این تعلّق یافته که به پاداش خدمات هریک از خانه زادان دولت و پروردگار نعمت، که طریق جان‌نثاری را در کمال صداقت پیموده، و در مواقف رجوع خدمت به هیچ وجه تکاهل و تکاسل ننموده‌اند، به مرحمت خاص و عنایت با اختصاص بین الاقران قرین افتخار و امتیاز واصل داریم، مصداق این مقال شامل حال عمده الامراء العظام حسینعلی خان میرپنج آذربایجانی که اباً عن جد از جملهٔ خدمتگزاران دولت جاوید آیت است، لذا برحسب تصویب جناب مستطاب اجلّ اشرف اکرم افخم امجد صدر اعظم و تصدیق نور چشم اسعد کامگار نامدار امیرخان سردار وزیر جنگ مشارالیه را به لقب یمین لشگری سرافراز فرمودیم، که مشمول این مرحمت را اسباب مفاخرت خود قرار داده بیشتر از پیش، به لوازم جان‌نثاری بپردازد. و مقرّر آنکه عموم صاحب منصبان نظام، مشارالیه را باین لقب مخاطب داشته، و لشکرنویسان عظام شرح فرمان مبارک را ثبت و ضبط نمایند. شهر ذیحجه الحرام ۱۳۱۶.

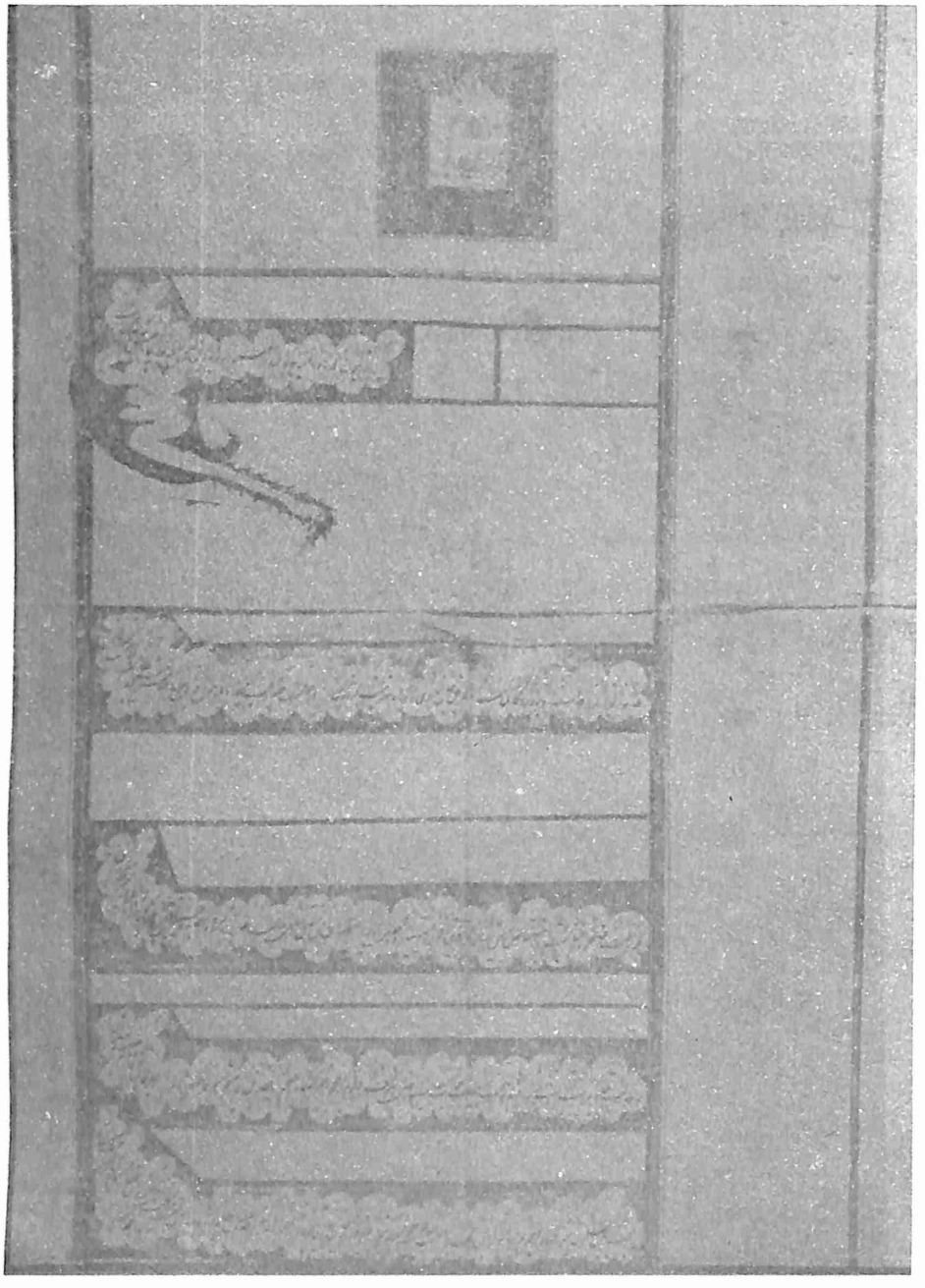

سند شماره ۳ - با مهر مظفرالدین شاه (مربوط به بخش پنجم فصل اول)

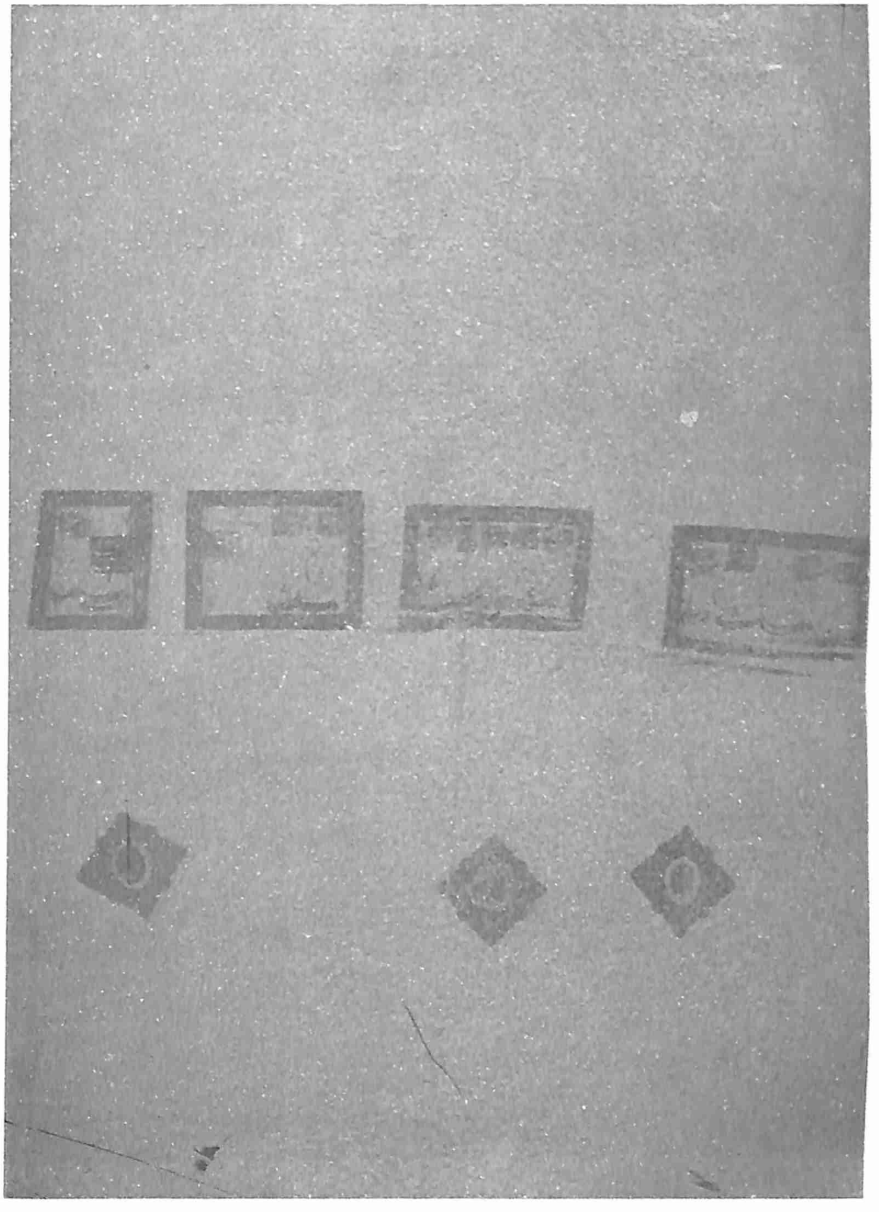

پشت نویسی سند شماره ۳ با مهر مظفرالدین شاه

سند شماره ۴

محل مهر چهارگوش کلاهک دار مظفرالدین شاه

متن مهر السلطان بن سلطان مظفرالدین شاه قاجار

نظر به مراتب استعداد و حسن خدمات حسینعلی خان میرپنجه نوادهٔ مرحوم حیدرخان حاکم صاین قلعه که مدتهای مدید به صداقت مشغول خدمت و محاسن کاردانی و کفایت خود را کاملاً به منصه ظهور رسانده و خاطر همایون ما را قرین رضامندی داشته بود، لذا محض بروز عنایت، به تصویب جناب مستطاب اجل اکرم افخم صدر اعظم، او را به لقب ساعد السّلطانی ملقب، و بدین موهبت قرین امتیاز و اختصاصش فرمودیم، که زایداً علی ماسبق در خدماتش ساعی و جاهد باشد.

شهر ذیقعده الحرام ۱۳۱۷.

سند شماره ۴ - با مهر مظفرالدین شاه (مربوط به بخش پنج فصل اول)

سند شماره ۵

متن مهر چهارگوش محمدعلی میرزای ولیعهد در بالای سند حاشیه سمت راست.

بست چو از صدق بـا ولای عـلی عـهد گشت مـحمّد عـلی بـه شـاه ولیـعهد

حکم والا شد: که چون معتمد السلطان حسینعلی خان سرتیپ نوادهٔ عمده الامراء العظام حیدرخان میرپنج صاین‌قلعه، علاوه بر خدمات آبا و اجدادی چند سال است که با نهایت صداقت و درستکاری به خدمتگزاری مشغول بوده، رفاه حال و فراغ بال مشارالیه منظور نظر است، لذا محض اظهار مرحمت و بروز مکرمت دربارهٔ مشارالیه، به موجب این رقم مبارک والا مبلغ یکصد و پنجاه تومان بدون رسوم به صیغه مواجب در حقّ او مرحمت و برقرار فرمودیم، که بعد از تـعیین مـحل از کـارگزاران مـملکت. آذربایجان به موجب صدور برات اخذ و دریافت نموده، با مزید امیدواری و استظهار تمام، به مراسم خدمتگزاری قیام و اقدام نماید.

مقرّب الخاقان، مستوفیان عظام شرح رقم مبارک را ثبت و ضبط نموده، و در عهده شناسند، شهر صفر ۱۳۱۶.

متن مهرهای پشت سند که شامل مهرهای دفاتر دیوانی است بشرح زیر است:

۱- وکیل دفتر ۱۳۰۵، ۲- معاون دفتر، ۳- لااله الاالله الملک الحق المبین عـبده محمّد رحیم، ۴- نصیرالدوله ۱۳۱۳، ۵- سـعید الدوله، ۶- مـحمدعلی ۱۳۱۴، ۷- عبده علی اکبر (یک کلمه ناخوانا)، ۸- معتمد دفتر، ۹- ثقةالدوله، ۱۰- امـیرنظام، ۱۱- اعتماد دفتر.

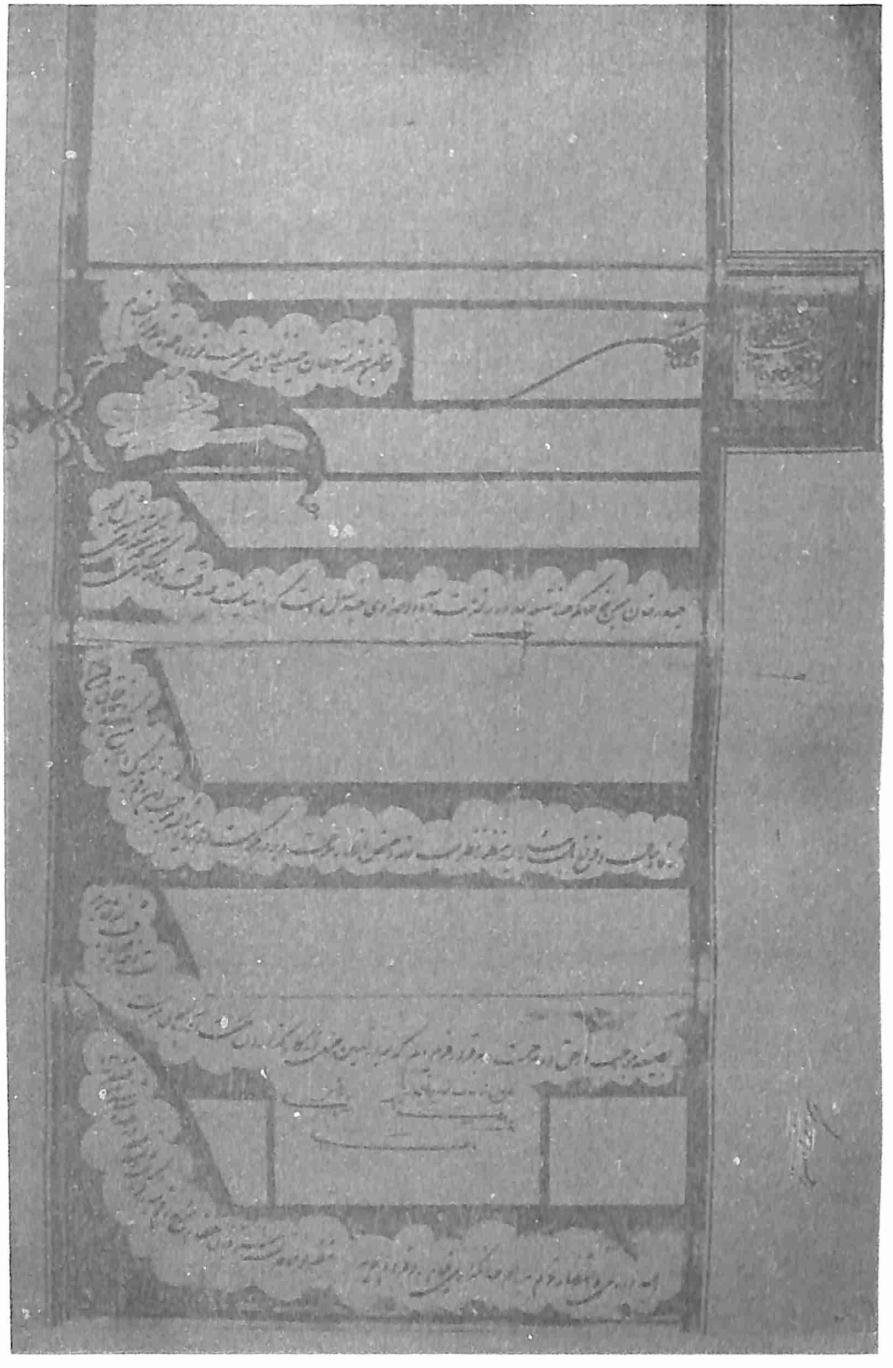

سند شماره ۵ - با مهر محمدعلی میرزای ولیعهد در حاشیه

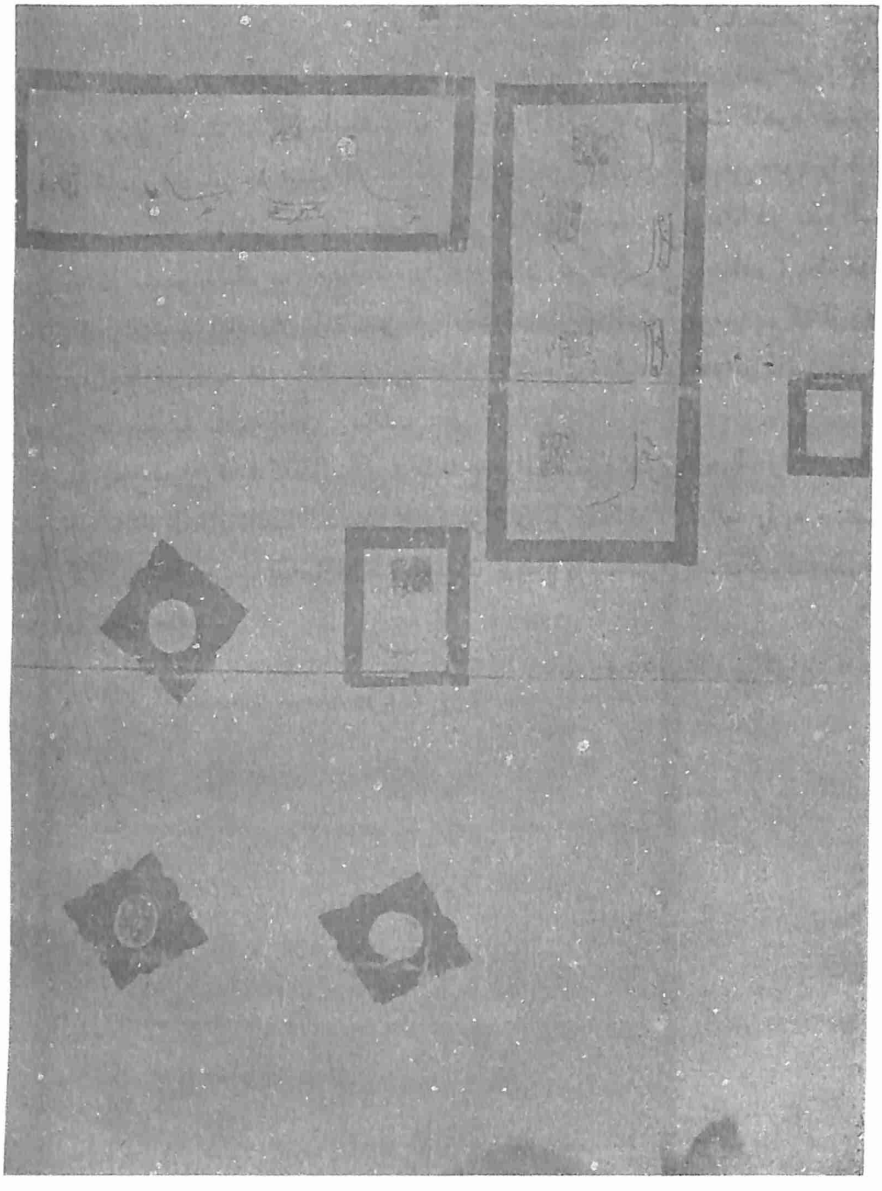

پشت نویسی سند شماره ۵ - مهرهای دفاتر دیوانی

فرمان شماره ۱

جای مهر ناصرالدین شاه بدیع سجع:

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

بسم‌اللّه الرحمن الرحیم چون عالیجاه مقرّب الحضره بیوک خان یاور سواره افشار صاین قلعه مدتی است که با کمال صداقت به این دولت جاوید آیت قاهره خدمت کرده و در مأموریت سرحدّ استرآباد نیز مراسم جلادت و کفایت جبلّی خود را ظاهر ساخته مراتب نیکو خدمتی او به شرف عرض همایون رسید. علی هذا در هذه السنه مسعود محض شمول مکرمت مشارالیه را به منصب سرهنگی و (اعطای) یک قطعه نشان و یک رشته حمایل سفید مخصوص آن درجه قرین افتخار فرمودیم که از روی امیدواری و مظاهرت به خدمات دیوانی اقدام و اشتغال نماید، و جوهر ذاتی خود را زایداً علی ماسبق به منصّه ظهور رساند.

مقرّر آنکه مصباح (مشکات) روح و مفتاح ابواب فتوح ثمرهٔ شجرهٔ دولت و اقبال فرزند سعادتمند نامدار نایب السلطنه امیرکبیر و وزیر جنگ، مشارالیه را به منصب مزبور برقرار داشته مقرّب الخاقان مستوفیان عظام و لشکرنویسان گرفته فرمان همایون را ثبت نمایند.

شهر جمادی الاولی قوایل ۱۳۰۷

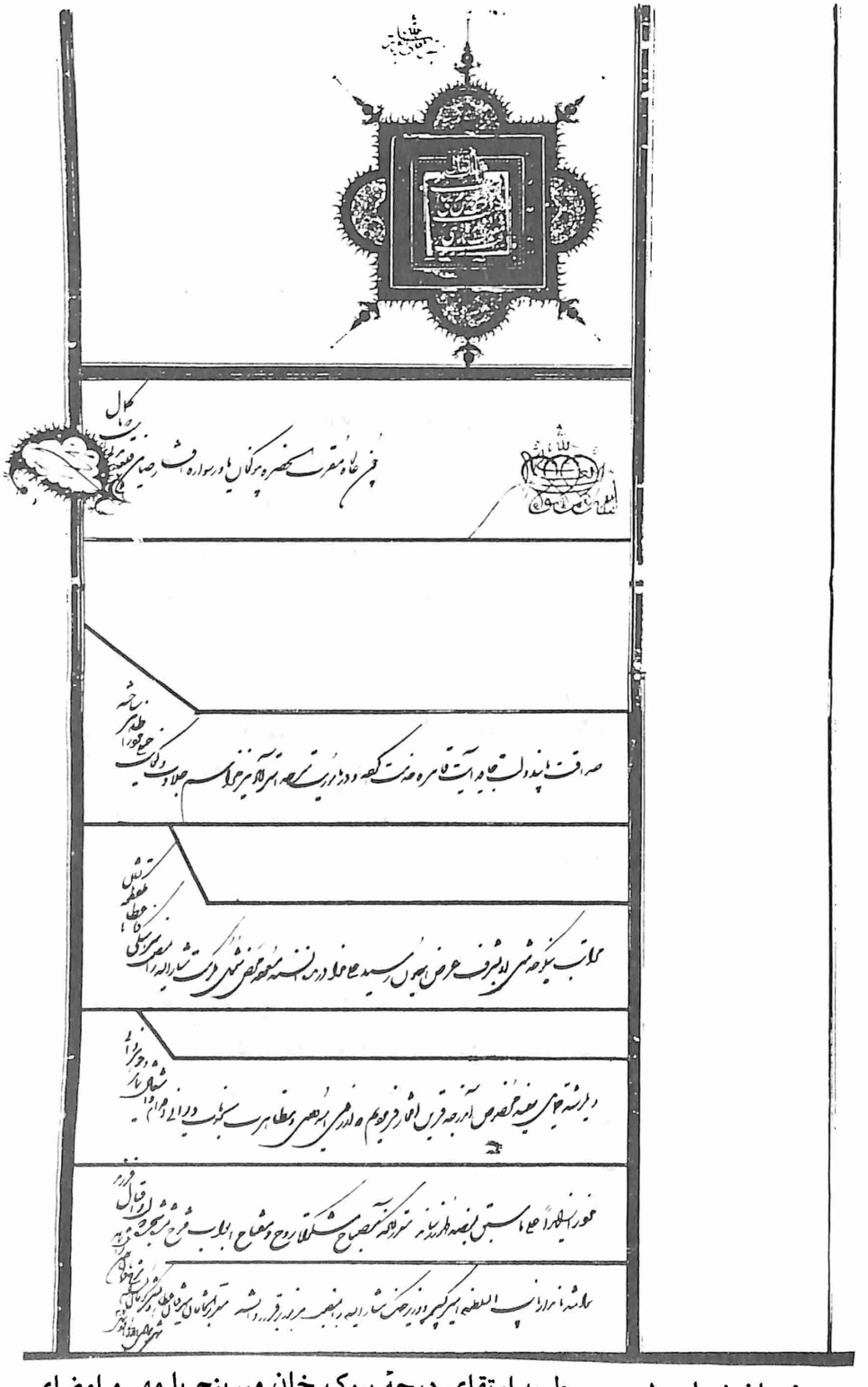

فرمان شماره ۱ - مربوط به ارتقای درجهٔ بیوک خان میرپنج با مهر و امضای ناصرالدین شاه

فرمان شماره ۲

محل مهر ناصرالدین شاه با این سجع:

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

چون مقرب الخاقان بیوک خان سرهنگ سو رهٔ فشار صاین‌قلعه در مطلق مأموریتهای سرحدّی کمال شجاعت و زبردستی خود را ظاهر داشته و این اوقات هم که به مأموریت سرحدّ نامزد گشته جلادت و مردانگی خود را در اندک زمانی لایح نموده و مصباح (مشکات) روح، مفتاح ابواب‌فتوح‌یگانه فرزند اسعد امجد بیهمال، غصن شجرهٔ دولت و اقبال مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت ابد اتّصال، صاحب اختیار کلّ مملکت آذربایجان مراتب رشادت و چالاکی او را به عرض خاک پای مبارک رسانیده بود، و خاطر مظاهر ملوکانه از مشارالیه قرین رضامندی گردید. علی هذا محض شمول مکرمت و بروز عنایت به صدور این خطاب مستطاب او را به منصب سرتیپی از درجهٔ سیّم سرافراز به (اعطای) نشان و حمایل مخصوص آن درجه از همگنان ممتاز فرمودیم که در نهایت امیدواری از مراحم کاملهٔ زیاده از سابق به مراسم چاکری و (خدمتگزاری) پردازد. مقرّر آنکه مستوفیان عظام و لشکر نویسان با احتشام شرح مبارک را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند. شهر ربیع‌الاول ۱۳۱۰.

شخصیتهای دیگر برجسته و معروف تکاب افشار که از فرمان ولیعهد وقت محمّد علی شاه سرپیچی نموده و به مشروطه خواهان پیوستند و علیه استبداد مبارزه کردند و در عداد آزادی خواهان درآمدند، عبارتند از:

۱- سلطان بیگ ساری قامیش، ۲- مجید بیگ پسر سلطان بیگ، ۳- قوچ خان سهام الملک تیکان تپه (تکاب)، ۴- احمد بیگ درزولی، ۵- مؤمن بیگ بکشوه، ۶- بهرام‌خان ینگی کند، ۷- باباخان بیک بغده کندی، ۸- رستم بیگ و مجید بیگ قره براز، ۹- قوچ بیگ قلعه‌چی، ۱۰- گنجعلی بیگ قاتان قور، ۱۱- فریدون بیگ برده زرد، ۱۲- بهادرالدوله و اسدخان آقبلاغ، ۱۳- رشیدخان سرتیپ، ۱۴- عبدالله بیگ پسر بهرام خان، ۱۵- ابراهیم خان باغچه، ۱۶- احمدبیگ احمدآباد، ۱۷- گنجعلی بیگ جان بلاغ.

شادروان سالار اکرم (موسی خان افشار)

شادروان ابوالحسن خان فروغی افشار

مرحوم کربلای گلشن علی علیشاه افشار

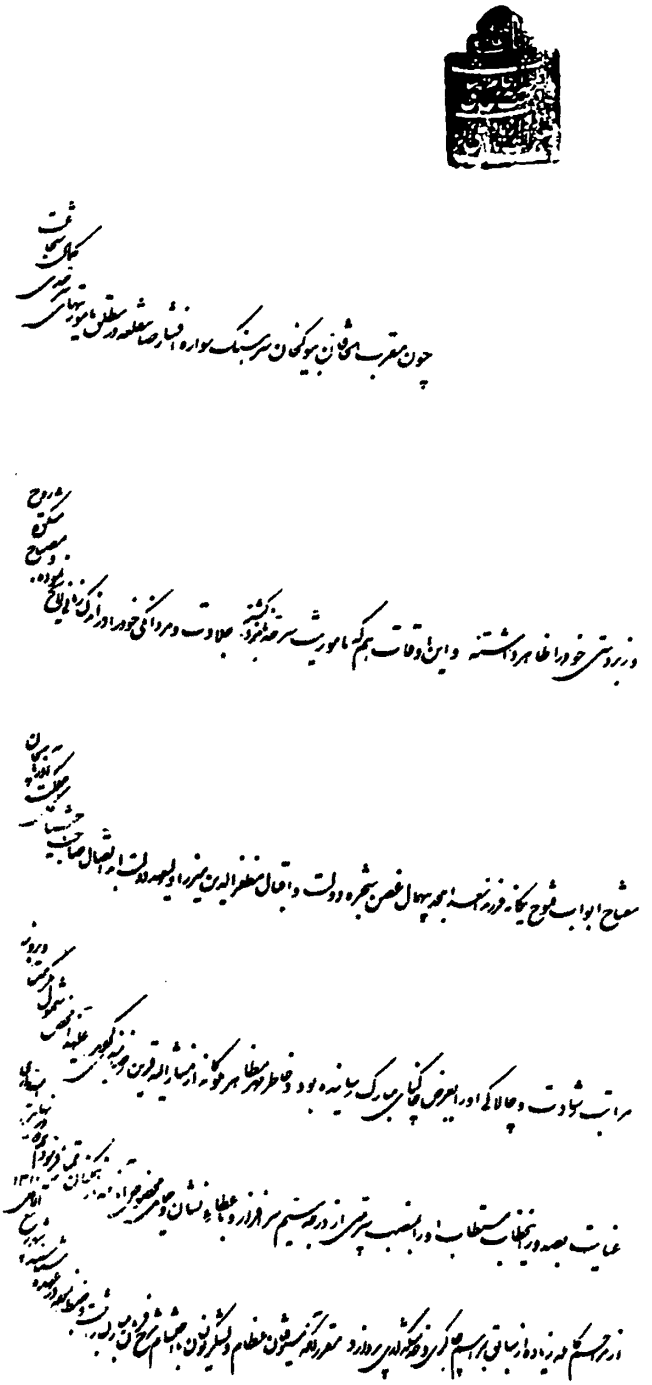

فرمان شماره ۲ - مربوط به ارتقای درجهٔ بیوک خان میرپنج با مهر و امضای

از راست به چپ عبدالعلی خان برازنده ۲ - علی آقا امیر اسعد رئیس ایل دهبکری بوکان ۳ -گنجعلی خان مکری (مشهور به گنجعلی خان قاتان قور) ۴ - خانم وارطان اهل امریکا .

از رجال معروف معاصر تکاب ابراهیم خان افشار، عیسی خان نویدی افشار، ابوالحسن خان فروغی افشار، یدالله خان فرزانه شهردار سابق، دکتر اورنگ فرزانه استاد دانشگاه در رشته ریاضی، میرزا مظفّر صادقیان را می‌توان نام برد.

شادروان ابراهیم خان افشار

مهمان‌نوازی و سخاوت گنجعلی بیگ

گنجعلی بیگ مکری معروف به گنجعلی بیگ قاتان قور یکی از منسوبان مصطفی خان امیری است. روزی خانمی امریکایی که برای مراجعت به امریکا هزینه راه نداشته جهت درخواست وام نزد گنجعلی بیگ می‌رود. او که شخصی بسیار جوانمرد و سخی الطبع بوده بعد از سه چهار روز پذیرایی از خانم، مبلغ یکصد سکّه طلای آن روزگار را در کیسه‌ای مخصوص به وی هزینهٔ سفر می‌دهد. و چون راهها ناامن بوده با سه چهار نفر سوار از نزدیکانش تا رسیدن به مرز او را بدرقه و همراهی می‌کند. سه سال بعد از مراجعت خانم مزبور به امریکا کنسول‌گری وقت طی نامهٔ محرمانه‌ای گنجعلی بیگ را به تبریز می‌خواهد. در تبریز نامهٔ دیگری با یک بستهٔ بزرگ و کیسه‌ای حاوی صد سکّه طلا از طرف کنسول‌گری به او می‌رسد. خانم امریکایی ضمن تشکر فراوان نوشته بوده است: صد سکهٔ طلای شما را به وسیلهٔ کنسول‌گری همراه مقداری هدیهٔ ناقابل در یک بسته مهر و موم شده به عنوان یادگار فرستادم. گنجعلی بیگ بعد از اطلاع از موضوع نامه از قبول سکّه‌های طلا و سوقاتی خودداری کرده در همان کنسول‌گری در پاسخ خانم امریکایی می‌نویسد: خانم عزیز شما یک نفر خارجی غریب مهمان من بوده‌اید، پول ناقابلی راکه من به شما داده‌ام برای کارگشایی و هزینه مسافرت‌تان بوده، نه وام! من یک ایرانی هستم در قاموس و سنّت ما این گونه رفتار یک وظیفهٔ اخلاقی و انسانی است. و اگر من پول و این اهدایی شما را بپذیرم به سنّت

ایرانی و اصالت آریایی خود پشت پا زده‌ام. سکّه‌ها و هدیه مبارک شما![۱]

قدرت اللّه اورنگ

آقای قدرت اللّه اورنگ یکی از رادمردان لایق و خیر تکاب افشار است. او از اوان جوانی تاکنون از خدمت به مردم بخصوص خدمت به همشهریان دریغ نکرده است، و در هرکجا بوده با استعانت از درگاه ایزدمنان خدمت به مردم را سرلوحهٔ برنامه‌های خویش قرار داده است. او معتقد است که هرکس به یگانگی خداوند دو جهان اعتقاد راسخ و به رسول (ص) ایمان کامل دارد، باید تمام هم خود را صادقانه مصروف خدمتگزاری مردم نماید.

خوشبختانه این مرد خودساخته در دوران عمر خود در راه خدمت به همنوع موفق و سربلند بوده و مبارزات و خدمات ارزشمند و به یادماندنی و افتخارآمیز او هنوز از نظر همشهریان و دوستان و آشنایان به دور نرفته، و از خاطرها فراموش نشده است. جوانمردی و از خود گذشتگی و ایستادگیهای وی در برابر قدرتمندان و ستمگران و زورگویان زبانزد خاصّ و عام است. قدرت اللّه اورنگ روزنامه نگار توانایی است، و مقالات و نوشته‌های او خاصّه در روزگار جوانی علیه ظلم و بیدادگری زورمندان در مطبوعات کشور از بهترین خدمات وی محسوب است. اورنگ اگرچه در راه دفاع از ستمدیدگان سینهٔ خود را سپر بلاها قرار داد و به زندان افتاد و در راه احقاق حق دیگران رنجهای بسیار دید، اما تا مسؤولان خاطی و ستمگر را به پای میز محاکمه نکشید، و اقتدار زورمندان منطقه را از آنان نگرفت از پای ننشت. وقتی مقالات اورنگ به عنوان سردبیری در اوایل سنین جوانی، در روزنامهٔ کارزار (به مدیریت شادروان صمصامنیا) علیه ستمکاران و زورگویان با این سرلوحه:

هرکه افزوده گشت سیم و زرش — زر نباریده ز آسمان به سرش
از کجا جمع کرده ثروت و مال — یا خودش دزد بوده یا پدرش

درج می‌شد مردم از آن استقبال می‌کردند. گرچه این روزنامه پس از مدتی توقیف گردید، لیکن فعالیّت مطبوعاتی اورنگ در روزنامه کیهان و تهران مصوّر و سایر مطبوعات آغاز و نوشته‌ها و مقالات او منتشر می‌شد. وی اولین بار در تاریخ توانست مطبوعات را در تکاب رواج دهد، به طوری که دهاتی و دهقانان علاقه‌مند به روزنامه و روزنامه خوانی شدند. مقالات اورنگ علیه استاندار، فرماندار و فرمانده لشکر وقت که

۱- راوی مصطفی خان امیری ساکن تکاب

در انتخابات آن دوره از پولداران و زورگویان علنا حمایت می‌کردند موجب جلوگیری از تقلّبات انتخاباتی گردید. یکی از مقالات وی در پاسخ مقاله مهندس رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای بود. اورنگ نوشته بود: آقای مقدم شما سنگ دفاع از مردم به سینه خود می‌زنید ولی وقتی مردم در اثر اقدامات شما به مهلکه کشیده شدند، خود متواری و بیچاره دهقانان و کشاورزان روانه زندان گشتند! شما نام این اقدام خود را خدمت به مردم می‌گذارید؟! قدرت الله اورنگ به منظور اتّکا به قانون وارد دادگستری شد و در دادگستری هم در تبریز و دماوند و چه در تهران، خدمات صادقانه انجام داد. او بیش از مدت بیست و هشت سال است که در دادگستری اشتغال دارد. و اینک یکی از حقوقدانهای مجرّب و نیز از صاحبنظران اجتماعی است، گرچه تحصیلاتش در رشته علوم سیاسی است لیکن معلومات و تجارب و اطلاعات وی در حد دکترای حقوق وعلوم اجتماعی است.

حفّاری آثار تاریخی تخت سلیمان تکاب افشار مرهون زحمات اوست. زیرا او مقاله مبسوط و متنوعی به استناد مدارک تاریخی و مشاهدات خود از تخت سلیمان و داستانها مطالبی زیر عنوان «کشف قالیچه حضرت سلیمان در دریاچه تخت سلیمان» در تهران مصور آن زمان نوشت و چون مقاله مذکور مورد توجه باستان‌شناسان آلمانی قرار گرفت، لذا پروفسور فوندراستن آلمانی پس از بازدید از تخت سلیمان با مظاهرت باستان‌شناسی ایرانی برای اولین بار شروع به حفاری آثار شگفت‌انگیز تخت سلیمان کردند. تکاب تا سال ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ ش در بن‌بست قرار داشت زیرا از اواسط پاییز و شروع زمستان تا دو ماه از بهار، رفت و آمد به آن شهر به سختی صورت می‌گرفت، و عبور و مرور وسایط نقلیّه ماشینی تنها در تابستانها آن هم با کامیون و جیپ از جاده‌های مالرو امکان داشت. مال‌التجاره حمل و نقل اجناس و اثاث به وسیلهٔ اشتر و اسب و استر به شهرستانهای مجاور انجام می‌گرفت. و نه فرسنگ راه تکاب تا شهرهای بیجار و سقز و یا شاهین‌دژ (ساین‌دژ) دو روز طول می‌کشید. لیکن قدرت الله اورنگ که از زمان جوانی در تهران اقامت گزید، مرتباً برای نجات تکاب از بن‌بست اقدام بی‌وقفه و مؤثر انجام داد، و در نتیجه تلاش و کوششهای پویای وی مهندس شالچیان وزیر وقت راه دستور داد تا مقدّمتاً راه تکاب به دیواندره را شوسه نمایند (چون راه آسفالت سنندج به سقز وجود داشت) و با وصل این راه تکاب از بن‌بست خارج گردید. سپس در اثر تلاش پیگیر اورنگ راههای آسفالت تکاب به بیجار و تکاب به شاهین‌دژ و دیوان دره احداث و تکاب کاملاً از بن‌بست خارج شد. او با توجه به وصیّت رشیدالدوله (حسن خان افشار) روستاهای قرخلو و دورباش را از تصرّف

قدرت اللّه اورنگ چند بار از طرف اهالی افشار کاندیدای نمایندگی مجلس شد لیکن متاسفانه دولتیان با نفوذ سابق از حضور در مجلس مخالفت کردند

برادرزادگان متوفی خارج نمود و عواید روستاهای مزبور به هلال احمر (شیرخورشید سابق) واگذار گردید.

از دیگر اقدامات اورنگ تلاش و فعالیت وی برای تأسیس دبیرستان بود که به کمک و مساعدت مرحوم حاج احمد حمیدیه نماینده مراغه دبیرستان دولتی در تکاب دایر گردید. مهمتر اینکه او بودجه آموزش و پرورش تکاب را منطقه‌ای نمود. سخنرانیهای اورنگ راکه در ایّام و شبهای تاسوعا و عاشورا در جمع هیأتهای حسینی و نیز در رادیو ایران ایراد می‌شد، اکثر همشهریان به یاد دارند. قدرت الله اورنگ هم اکنون در دادگستری به عنوان مسؤول دفتر کمیتهٔ انتصابات دادگستری استان تهران مشغول انجام وظیفه است. دهها نفر از همشهریان تکابی و یا روستاهای تکاب به او مراجعه می‌کنند و به دست وی مشکل ایشان مرتفع می‌شود.

قدرت الله اورنگ

قدرت الله اورنگ

رمز عشق

* * * * * *

شمعی که می‌سوزد از آن — اشکی برخسارش روان
دنیایی از حرف و سخن — با شعله و آتش بیان
در عین حال سوختن — گوید سخن با سوزجان
من عاشقم سوز خودم — سوزند جمله عاشقان
این رسم و این آیین را — ابداع کردم در جهان
سوزم ولی روشن کنم — هرمجلسی از دوستان
پروانه هم شد عاشقم — گردید دور من چنان
در شعله‌های آتشم — آتش گرفت و سوخت جان
این رمز عشق و عاشقی — آموخت از من عاشقان
اورنگ هم چون عاشق است — عاشق به خلاق جهان

می‌سوزد و سازد همی
از سوز او سوزد جهان

قدرت‌اللّه اورنگ

یدالله مفتون امینی

نام: یداللّه مفتون امینی: توضیح اینکه «مفتون» به عنوان شهرت ادبی از سال ۱۳۳۰ هـ‌ش به این سو جزء نام قرار گرفته است.

تولد: تاریخ تولد ۱۳۰۲ ش است، ولی تاریخ ۱۳۴۴ هـ‌ق در پشت جلد قرآن خانوادگی ضبط شده که با ۱۳۰۵ ش مطابقت صحیح‌تری دارد.

محل تولد: «هوله سو» واقع در ۵ کیلومتری شاهین‌دژ (صاین قلعهٔ سابق)

پدر و خانواده: نام پدر مرحوم «خان میرزا بیگ امینی» که بعداً به علت حذف خان از سوی مقامات کشوری نام خود را اختیاراً به «عبداللّه» تغییر داده است.

محل تولد پدر قریه اوغول بیگ[۱] در نزدیکی تکاب مرکز منطقه علیای افشار است. پدر خانواده پس از دورهٔ قاجار به محال افشار سفلی مهاجرت نموده و در حومهٔ شاهین دژ که مرکز محال افشار سفلی است، ساکن گردیده‌اند. برادران و خواهران بزرگتر از او همگی متولّد محال افشار علیا و کوچکتر از «مفتون» متولّد محال افشار سفلی هستند. شغل جدّ امینی باغبانی و کار پدرش میرزایی یا کاتبی و حشم‌داری بوده است. مرحوم امینی بزرگ به مهمان‌دوستی و یتیم‌نوازی و گذشت از حق و طلب، مشهور بوده و عقیده به خرید ده نداشته، و با عایدات باغ و آسیاب و احشام قانع بوده، و جز آرزوی تعلیم و تربیت و ارتقای فرزندانش هدف دیگری نداشته است.

دوران کودکی: دوران خوش کودکی یدالله مفتون امینی، و نیز تعطیلات تابستانی ایّام تحصیل وی تا سال ۱۳۲۷ ش در ده هولاسو گذشته. رفقا و همبازیهای او از خانوادهٔ افشار و مولوی، ولی دوست نزدیکتر از همهٔ او روستازادهٔ شریفی به نام «جلیل مرادیان» بوده که بعداً جزء دبیران مشهور و محبوب شاهین‌دژ گردیده و در حدود ۱۵ سال پیش با نام نیک به رحمت ایزدی پیوسته و شاعر ارجمند، شهر شاهین دژ را به نام و به یاد او سروده است.

تحصیلات: مفتون امینی نخست در مکتب مرحوم «میرزا عبدالعلی بیگ انصاری» در روستای هولاسو آغاز به تحصیل نموده و سپس در دبیرستانهای تبریز به تحصیل پرداخته و تحصیلات عالی را نیز در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی تهران به اتمام رسانده و ضمن تحصیل به دو زبان خارجی آشنایی کافی یافته است.

اشتغال: پس از پایان تحصیلات و به اقتضای پیش‌آمد امور، برخلاف فطرت و ذوق روحی خود مشغول خدمت قضایی شده، و در سالهای اخیر سعی کرده که به قسمتهای نظری و تحقیقات فکری دادگستری منتقل شود، یا حدّاقل به کار نیمه اداری بپردازد. پس از بازنشستگی به تقاضای خود او به اخذ پروانهٔ وکالت، اقدام نموده، لیکن چون این کار نیز با روحیهٔ مفتون امینی سازگار نبوده، قانعانه از آن کناره‌گیری کرده و اکنون کاری جز مواظبت خانوادهٔ کوچک خود و مراقبت مزاج «دردمندش» از دستش ساخته نیست، بهترین تفریح خود را هم در تهیهٔ مجموعه‌های شعری می‌جوید، و هنوز شعر برای او از اهمیت نیفتاده است.

خانوادهٔ شاعر: مفتون امینی در سال ۱۳۳۷ ش با خانم تحصیل کردهٔ فرهنگی از

۱- اما به قول همهٔ اشخاص کهنسال از جمله مرحوم یدالله خان افشار، مرحوم پدر شاعر گرانقدر ساکن ده تجور در چند کیلومتری شرق بخش تکاب بوده است. (نگارنده)

خانوادهٔ محترم کلانتری و اعظمی‌های تبریز ازدواج کرده، و دو دختر هنرمند و دانشمند ازدواج کرده دارد که بزرگتر «خزر» در خارج، و کوچکتر «اولدوز» در تهران زندگی می‌کند.

فعالیّت ادبی: دوران شاعری و فعالیت ادبی شاعر ماجرای مفصل پرنشیب و فرازی دارد که از سال ۱۳۱۹ ش یعنی چهارده سالگی با وقفه‌های گاه در میانی تاکنون که سال ۱۳۷۵ ش می‌باشد، ادامه یافته است. حاصل کار وی انتشار پنج مجلّد مجموعهٔ شعری است. تا سال ۱۳۷۰- و پس از آن هم یک مجموعه در سال ۱۳۷۳ به چاپ سپرده، ولی هنوز منتشر نشده و یک مجلد شامل تازه‌ترین کارهای وی نیز آماده چاپ است.

سبک سروده‌ها: شاعر ارجمند می‌گوید: «بنا به نقد و نظر تمام منتقدان معروف و صاحب‌نظران ادبی، او تنها شاعر ایرانی است که توانسته است در سه سبک مختلف: قدیم، متحوّل و جدید، آثار مقبول و ماندنی عرضه دارد. این جریان برای وی مایهٔ افتخار است بخصوص که از ده کوچکی در محال افشار برخاسته و نیز مایهٔ تکلیف اجتماعی است که متأسفانه خوب از عهدهٔ آن برنیامده است، او می‌افزاید در برابر اقیانوس عظیم و مواج شعر و ادب گذشتهٔ ایران و در پیشگاه بزرگانی چون فردوسی، خیام، نظامی، سعدی، حافظ، مولوی و صائب بدون اغراق و ریا احساس کوچکی مقرون به حقارت می‌نمایم، چه جایی که دریاست من کیستم؟! ... وکلاً نسبت به همین اندازه توفیق ادامه داد خود سپاسگزار همه هستم بخصوص از اقبالی که در میان مردم چند اقلیم از میهن بزرگ خود به دست آورده‌ام.»

شاعر و زبان مادری: کار عمدهٔ شاعر در این مورد انتشار یک مجموعه با ساخت و ترکیب خاصی است به نام «عاشیقلی کروان» در سال ۱۳۵۸ ش که با وجود مورد توجّه قرار گرفتن در ایران و آذربایجان ماورای ارس، هنوز چنانکه باید و شاید تحلیل و شناسایی نشده است.

منابع برای تحقیق و شناخت بیشتر خوانندگان

الف- آثار خود شاعر: ۱- دریاچه ۱۳۳۶ / تهران، ۲- کولاک ۱۳۴۴ / تبریز، ۳- انارستان ۱۳۴۷ / تبریز، ۴- عاشیقلی کروان ۱۳۵۸ / تبریز، ۵- فصل پنهان ۱۳۷۰ / تهران به علاوه چند مصاحبه در نشریات از قبیل کیهان، بازار رشت، امید ایران، گردون و...

ب - نوشته‌های دیگران: مجله‌های ادبی از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۷۴ ش / جلد سوّم سخنوران نامی معاصر / جلد چهارم و هفتم نگین سخن و فرهنگ سخنوران، آقای عبدالرّفیع حقیقت / مجلدی از تاریخ شعرای آذربایجان اثر جناب دیهیم / مجموعه ۱۱۱۱ غزل از مرحوم سهیلی / شعر معاصر ایران هر دو از آقای عظیمی / از پنجره‌های زندگانی از آقای دکتر عظیمی / روشن‌تر از خاموشی از دکتر مرتضی کاخی / چشمه‌های روشن از مرحوم دکتر یوسفی / مجلّدات طلا در مس، اثر معروف دکتر براهنی / مجلّدات شعر نو از آغاز تا امروز، اثر برجسته و تاریخی محمّد حقوقی / عاشقانه‌ها، اثر یعقوب نیاز شاهی / ادوار شعر فارسی از دکتر شفیعی / و تذکره‌های دیگر با نامهای گوناگون، به اضافه نوشته‌های خارجی به فارسی یا زبانهای دیگر که خواننده به بسیاری از آنها دست نیافته و شاید علاقه به خودی گرایش به آنها را منتفی ساخته است.

و اینک برای نمونه قسمتی از ترکیب بندهای شعر شاعر گران‌مایه راکه درباره یکی از اثر مهم تاریخی تبریز سروده است ذیلاً می‌آوریم.

این ارک بلند شهر تبریزست

افراخته قامت رسایش را — با کبر و جلال افتخارآمیز
همبازی آفتاب و اخترها — همسایهٔ ابرهای طوفان‌زا
پاینده‌ترین قراول تاریخ — برجسته‌ترین نشانهٔ تبریز

ترکیب عظیم قهرمانیها!

بشکسته زمین به زیر پای او — بشکافته چشم او افقها را
انداخته بار قرنها از دوش — بشناخته زیر و روی دنیا را
بر تخت ثری نشسته و بر سر — آویخته افسر ثریّا را

سلطان هزار و یک شب ایران!

از آن همه خون که ریخت بر دامن — پوشیده قبای سرخ پیروزی
آتشزن خویش گشت تا گردون — پایان ده رسم آتش‌افروزی
در شام سیاه خود شکوفانید — پیغام سپید صبح بهروزی

همراه نوید صلح جاویدان!

ای ارک تـــو را بـه جـان آزادی هـــواره مـدافـع وطـن بـاشی
نـاظر بـه گـذشته‌های شـورانگـیز یـــادآور عـــزت کـــهن بـاشی
چون برسر کـوی عشـق مـن بـودی شـاهد بـه نـیاز قـلب مـن بـاشی

ای شاهد بس امید و بس حرمان!

ای ارک هـمیشه در امـان بـاشی تـا دور زمـین و آسـمان بـاقیست
بـــی نـــغمه نـثار شأن والایت تا شاعر و شعر در جهان بـاقیست
یـاد تـو هـمیشه در دل تـبریز تـبریز بـزرگ قـهرمان بـاقیست

ای کعبهٔ افتخار ما ای ارک!...

«مفتون امینی»

نقی صدیق افشار

نقی صدیق افشار یکی از ادبا و شعرای خوش طبع صافی اندیشه و با مـعلومات افشار است. او اشعار زیادی در زمینه‌های مـختلف سـروده است. مـا ایـنک تـوجه خوانندگان را به یکی از اشعار غنی و بدیع او ذیلاً جلب می‌کنیم:

بـــه نـــام بـــرآرنـدهٔ کـاینات فـــروزندهٔ شـــعله‌های حـــیات
بـــرآرنـــدهٔ آن هـمه کـهکشان درون فـــضایی چـــنان بـیکران
که هر کهکشان پر زمجموعه‌هاست مـــزیّن بـــر انـــواع مـــنظومه‌هاست
بـــه مـــنظومه در مســتقّر آفـتاب به حجمی که بیرون بود از حساب
بـــه دور چـنین آفـتاب عـظیم زمـــین وار ســیّاره‌های حـجیم
بـه روی مـدارات کـان حـلقویست شـتابان و سـرگرم بـر رهـرویست
دو نـیروی ثـقل و ز مـرکز گـریز شـــده مـانع از گشـتنش ریـزریز
خدایی کـه آن سـان جـهان آفـرید زمـــین و زمـان و مکـان آفـرید
چـنین خـالقی هست مـعبود مـن خـــدای نـبود مـن و بـود مـن

سرتیپ نقی صدیق افشار

اشخاص معروف و مهمان‌نواز و مؤثر در اقتصاد تکاب

شادروان یدالله خان افشار فرزند افتخارالملک (یحیی خان افشار)

معرفی اشخاص برجسته فراموش‌شده‌ای را متذکر شده بودند که به نظر نگارنده آوردن آنها نه تنها به جلوه کتاب خواهد افزود، بلکه اعمال و کردار آنها درسی برای نسلهای حال و آینده خواهد بود.

۱- در روستای دورباش حاج رسول مدنی پسر میرزا محمّد ولی مدنی - میرزا عبدالعلی انصاری- مرحوم میرزا علی اصغر انوری و آقا علی جان ۲- حاجی بابای سفلی: نعمت اللّه خان و برادرش عباداللّه خان.

۳- قجور: کربلایی محمّد حسین- مشهدی سلطانعلی و خان میرزا بیگ امینی که بعداً به دلیل حذف خان از طرف مقامات کشوری نام خود را به عبداللّه تغییر داد و چون طرف توجه و مورد مرحمت و محبّت یمین لشکر (علینقی خان) بود، لذا از قجور به قریهٔ هولاسو، ملکی او رفت، از آن شخص پسران دانشمند و تربیت یافته به نامهای فتح‌اللّه و یداللّه امینی و... باقی ماندند که در رشتهٔ قضایی مشغول انجام وظیفه بودند. یداللّه امینی متخلّص به مفتون، اشعار بسیار نغز و بدیع سروده است.

۴- طمای: کربلایی امیرقلی...

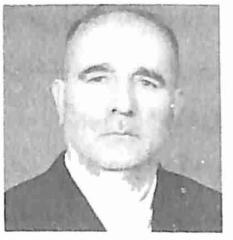

آقای حاج احمد بهرامی یکی از تجار فعال و خیر تکاب

۵- اوغول بیگ: مشهدی نجفقلی - کربلایی احمد بهشتی - کدخدا مهدی قلی - کربلایی رضا جدّ اعلای انصاریهای اوغول بیگ و کربلایی بیگ میرزا.
۶- برنجه: اسمعلی بیگ پدر نگارنده کتاب، وی جراح و شکسته‌بند لایق و ماهری بود.
۷- چراغتپه سفلی: میرزا عبدالحسین خان صدیق افشار که در نویسندگی و طبابت مهارت کامل داشته است ۷- زرشوران: حاج قهرمان خان خاک پور ۹- قلدره و نخود دره: مرحوم سلیم بیگ برازنده - میرزا محمّد حسن خان و برادرش میرزا مجیدخان که هر دو برادر صاحب خط و ربط نیکو بودند ۱۰- حاج محمد زکی ساکن سابق تکاب که حمّام مسجد قدیم تکاب منسوب به اوست، و پسرش حاج غلام به همدان کوچک نمود. ۱۱- کربلایی محمّد حسین و فرزندش چراغعلی کشاورز- حاج عبدالحسین قاسملو و از تجّار: حاج احمد بهرامی و حاج ابوالفضل آذری - حاج احمد مقدّم و آقایان قره‌خانیها - حاج اصغر بلوری- حاج تقی و حاج عزّت تقوی، در واقع این تجّار با فعالیّت طاقت‌فرسا و تحسین‌برانگیز و خیرخواهانهٔ خویش موجب پیشرفت اقتصاد شهرستان تکاب و قسمتی از کردستان و بیجار شدند، خاصه فعالیّت اشخاص سابق الذّکر در تبلیغ و معرّفی و بازاریابی قالیها و گلیم و جاجیم و روغن و سایر فراورده‌های دامی تکاب افشار به تهران و دیگر نقاط ایران بسیار مفید و مؤثر افتاد. ۱۱- آقایان یادگاریها که نخست در آق بلاغ همدان و سپس در دیه اسد کندی ساکن بودند. آنها مردمان نیک سرشت و خیّر بودند. مرحمم فتحعلی و حاجعلی و شکرالله خان فرزند حاجعلی بیگ و غلامعلی خان و علی محمد خان فرزندان فتحعلی بیگ. البته علی محمدخان در آشوب محمد رشید خان شهید شد. و آقایان حاج غلامعلی و حاج حاجعلی در قره بلاغ.
۱۲- شاهین دژ (صاین دژ) مرحوم حاج صمد سعیدی معروف به حاج امین التجّار در خانه او به روی همه، چه آشنا و چه غیر آشنا باز بود، از پسران وی کربلایی

محمود آقا و کربلایی فتح الله را می‌توان نام برد. سلطان علی خان سلیمانیان کاتب آقای یمین لشکر (علی نقی خان افشار) وی دارای خط شیوا و ربط زیبا بود. او از نوادگان سلیمان خان افشار بود. و آقا بهمن هم در شاهین دژ از محتمرین و خیرین صاین دژ بود، آقایان رشیدی و صمصام دیوان که پدرش از مالکان صاین دژ بود و مدتها حکومت تکاب را به عهده داشت.

۱۳- قلعه جوق تکاب: حاج هدایت الله یوسفی یکی از مردان نیکوکار و محترم و فعّال بود. خاصّه در امور کشاورزی و معاملات تجاری جدّ و کوشش زیاد داشت.، و از حمایت و دستگیری به فلاّحان و کشاورزان کوتاهی نمی‌کرد. پسر بزرگ او حاج میرزا احمد یوسفی مدّتی در تکاب مشغول تجارت بود، و سپس به تهران کوچ کرد، و پسر دیگر وی یعنی آقا محمود یوسفی کارمند وزارت کشور بود.

تکاب: حاج‌محمّدرضا اتحاد از مردان ممتاز، هم زارع و نیز تاجر، و منزل و مغازه‌ایشان مرجع عالی و دانی شهر تکاب و حومه بود. یکی از پسران وی حاج عبدالحسین و دیگری غلامحسین اتحاد نام داشت.

یکی از مردان دلیر و خدمتگزار و لایق تکاب افشار فریدون خان افشار (خارخار) فرزند عبدالکریم خان (خارخار) معروف به مظفّر نظام بود که چند سال قبل با درجهٔ سرهنگ دوّمی در تهران مشغول خدمت بود، و در آن شهر فوت نمود. وی در ژاندارمری خدمات برجسته و صادقانه‌ای چه در داخل و چه در مرزهای کشور کرد. اشخاص دیگری که در راه دفاع و امنیّت منطقه افشار کوشیده‌اند، و موفّق به دریافت مدال جانبازی شده‌اند، از حاج میرزا احمد پیشکاری و میرزا محمّد کریمی مشهدی عبدالرّحمان سلیمی و میرزا حبیب پیشکاری می‌توان نام برد.

اللّه قلی خان افشار

اللّه قلی خان افشار، مالک و ساکن ده فقلّوی افشار دارای سه پسر به نامهای نجفقلی خان، آقاخان و داداش خان بوده که هر سه در شجاعت و دلیری و بی‌باکی کم نظیر بوده‌اند. و چون حدود مزارع او مورد تجاوز کسان بعضی از خوانین و مالکین افشار قرار می‌گرفته، لذا اللّه قلی خان چندین بار به حاکم افشار وقت آذربایجان شکایت برده و از در دادخواهی در می‌آید. لیکن چون از عرایض خود نتیجه‌ای نمی‌گیرد، لذا ناچار پسران خود را در خدمت دولت می‌گمارد تا با مظاهرت و پشتگرمی آنان از مزاحمت متجاوزین مصون بماند. هر سه پسر او در جنگهای مختلف از خود دلاوریهای کم سابقه نشان داده و به فتوحات متعدد نایل آمده، و مورد

تشویق‌و تقدیر واقع می‌شوند. سرانجام نجفقلی خان به لقب شجاع السّلطان ملقّب به درجهٔ سرتیپی و آقاخان به درجهٔ سرهنگی و داداش خان به لقب بهادر السّلطان ملقب گشته، و بدرجهٔ یاوری (سرگردی) ارتقاء منصب می‌یابد.

به طوری که عنوان و مضمون اسناد حاکیست، شجاع‌السّلطان مدّتها به حکومت میانج (میانه) و سپس به حکومت میاندوآب آذربایجان منصوب می‌شود.

تقدیرها و تشویقها و فرامین زیادی از امامقلی میرزا و شجاع‌الدوله و سایر شخصیّتهای دولتی دربارهٔ آنان صدور یافته که تعدادی از آنها را در اینجا می‌آوریم.

سند شماره ۱

۱۶ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۲ مهرامیر نظام در پشت فرمان[۱] جناب جلالتمآب اقبال نظام حاکم افشار دام مجده[۲] از قراری که مقرب الحضره الله قلی خان اظهار داشت، پارسال مزارع قشلاق فاقلو ملکی مشارالیه را جناب ملاّ احمد تقسیم نموده، و تاکنون مزارع آنجا به موجب تقسیم‌نامه‌ای که در دست دارد، در تصرّف اللّه قلی خان بوده، این اوقات جناب مستطاب نجیب الاشراف سلّمه اللّه تعالی به مشارالیه مزاحم است که از حدود خودش تجاوز کرده، لذا خود اللّه قلی خان رانزد جناب شما فرستاده، خصوصاً زحمت می‌دهم قدغن نمایید، کسان جناب نجیب الاشراف، به هیچ وجه من الوجوه مزاحم و متعرض مشارالیه نشوند. هرگاه حرف حسابی دارند، حاضر نموده حضوراً رسیدگی و احقاق حق نمایید. در هر صورت آسودگی و آسایش الله قلی خان را از شخص جنابعالی می‌خواهم. اگر این عمل در آنجا قطع نشود، طرفین را بعد از ماه مبارک، به ساوجبلاغ بفرستید حضوراً رسیدگی، و احقاق حق شود. از قراری که الله قلی خان اظهار داشت از بعضی‌ها طلب دارد. البتّه در باب مطالبات مشارالیه لازمه رسیدگی و احقاق حق را بعمل آورید که از هر جهت آسوده باشد.

---

۱ - منظور از امیرنظام، محمّد باقرخان سردار کل، ملقب به امیرنظام است که در سال ۱۳۱۹ ق به پیشکاری آذربایجان رسید. او تا سال ۱۳۲۳ ق در این سمت باقی بود. ص ۳، تاریخ فرهنگ آذربایجان، نوشتهٔ حسین امید، تبریز، سال ۱۳۳۲

۲ - محمدخان سرهنگ حاکم افشار قبلاً یعنی در تاریخ مذکور ملقّب به اقبال نظام بوده است.

بخش پنجم

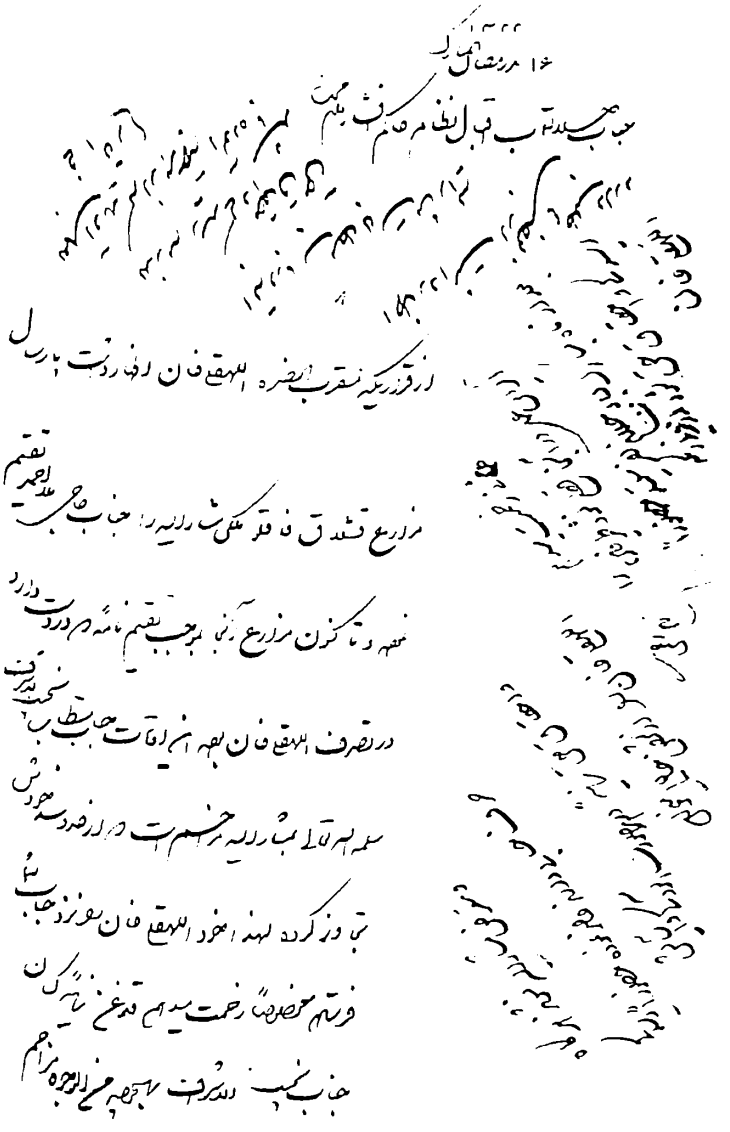

سند شماره ۱ - با مهر محمدباقرخان سردار کل ملقب به امیرنظام در مورد عریضهٔ الله قلی خان

سند شماره ۲

جای مهر امامقلی میرزا در پشت سند

هنگام اقامت این بنده در ولایت ساوجبلاغ در موقعی که عموم عشایر متمرد منگور و مامش و پیران و کورک و طوایف دهبکری که به عزم تاخت و تاراج قصبهٔ ساوجبلاغ و غارت اردوی دولتی، هجوم‌آور شده، و دورهٔ قصبه را از هر طرف احاطه و محاصره نموده، با اهل اردو مشغول جنگ و گلوله‌ریزی بودند، احدی را قدرت ورود و خروج شهر نبود- در بحبوحهٔ دعوا که نمونهٔ محشر بود، نجفقلی خان سرهنگ افشار آردلباشی نوّاب مستطاب اشرف امجد ارفع شاهزادهٔ امامقلی میرزا امیرتومان دام اقباله العالی، با برادر خود آقاخان، به گدوک بیگزاده رسیده، تا وقت غروب بی‌محابا با اکراه جنگ نموده، به طوری ثبات قدم ورزیدند، که آنها را شکست داده وارد شهر شدند. علاوه بر اینکه خود بنده از شجاعت و رشادت نجفقلی خان و آقاخان مستحضر است، تمام معارف ولایت مکری و سرکردگان نظامی

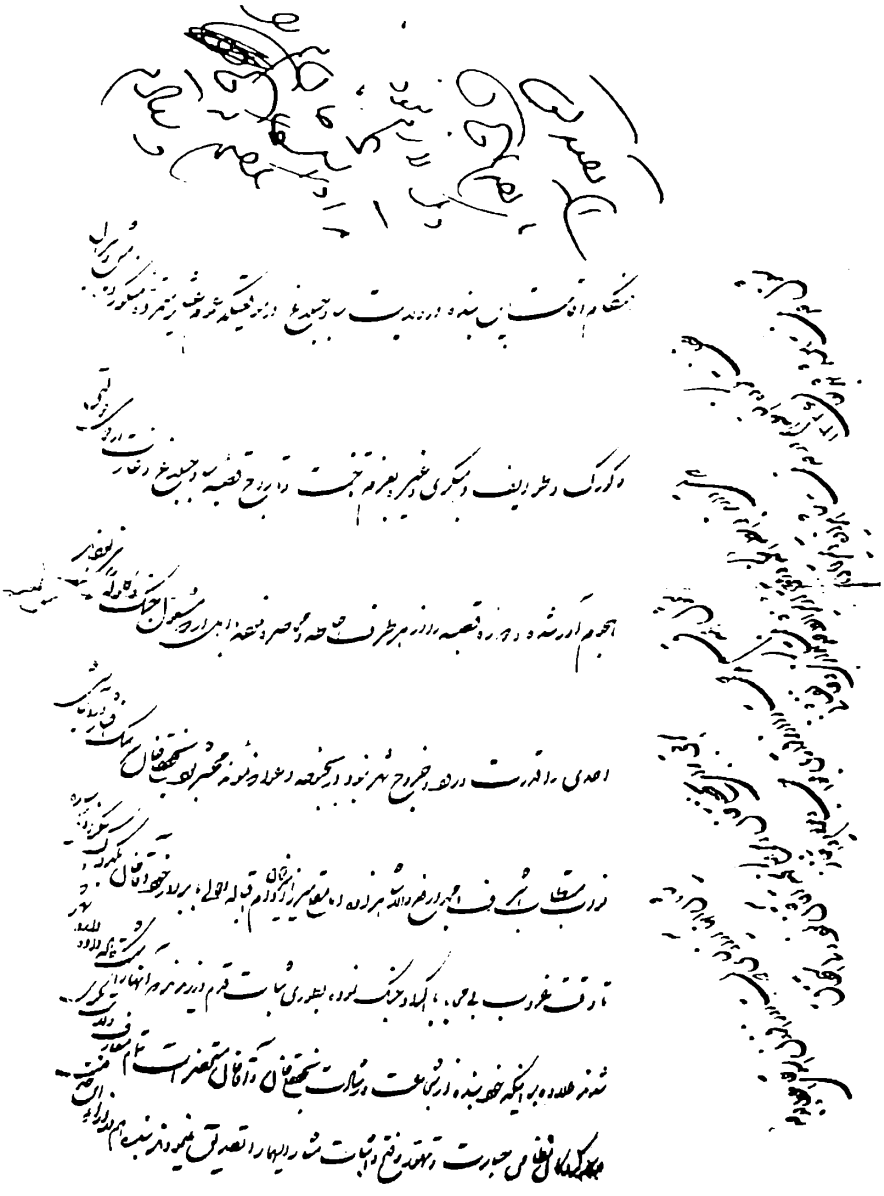

سند شماره ۲- در مورد تقاضای ارتقاء و مقام و درجه نجفقلی خان و برادرش آقاخان

جسارت و تهوّر و فتح و اثبات مشارالیهما را تصدیق می‌نمودند. بنده هم در ازای این خدمت شایان آنها از اولیای دولت روزافزون استدعای اعطای درجهٔ سرتیپی برای نجفقلی خان و سرهنگی به جهت آقاخان نموده، ولی استحقاق شمول همهٔ قسم مرحمت را از برقراری مواجب و مرسوم و امتیاز دولتی دارند. به واسطهٔ این که دقیقه‌ای از شرایط خدمتگزاری و جانفشانی غفلت نکرده السّاعه هم در خدمت شاهزاده امیرتومان مشغول خدمت هستند. شهر شعبان ۱۳۲۶.

سند شماره ۳

جای مهر امامقلی میرزا

عمده الامراء العظام اردلباشی پاکت شما رسید و از تفصیلات مکاتبات کاملاً مستحضر شدم، و از زحمات و خدمات شما نهایت رضایت و ممنونیت به حصول پیوست. در باب بعضی اسب و اسباب، حمزه و ابراهیم و همراهان ایشان از چند جا به من مکتوب رسید. در حالی که ایستادگی را جایز نمی دانم هرچه مانده است بالتمام تحویل داده قبض رسید دریافت دارید، که حالا این مذاکرات نشود. البته فوراً اقدام نمایید. حالا فرصت نیست، تصیل را بعد خواهم نوشت.

۱۲ ذیقعده ۱۳۲۶ در حاشیه: دستورالعمل را به فرزند مکرّم مظفرالسلطنه حرّسه اللّه تعالی نوشته‌ام. هرطوری که معزی الیه به شما دستور بدهد در نوشتن و غیره از آن قرار معمول دارید. (و چند کلمه خط ناخوانا)

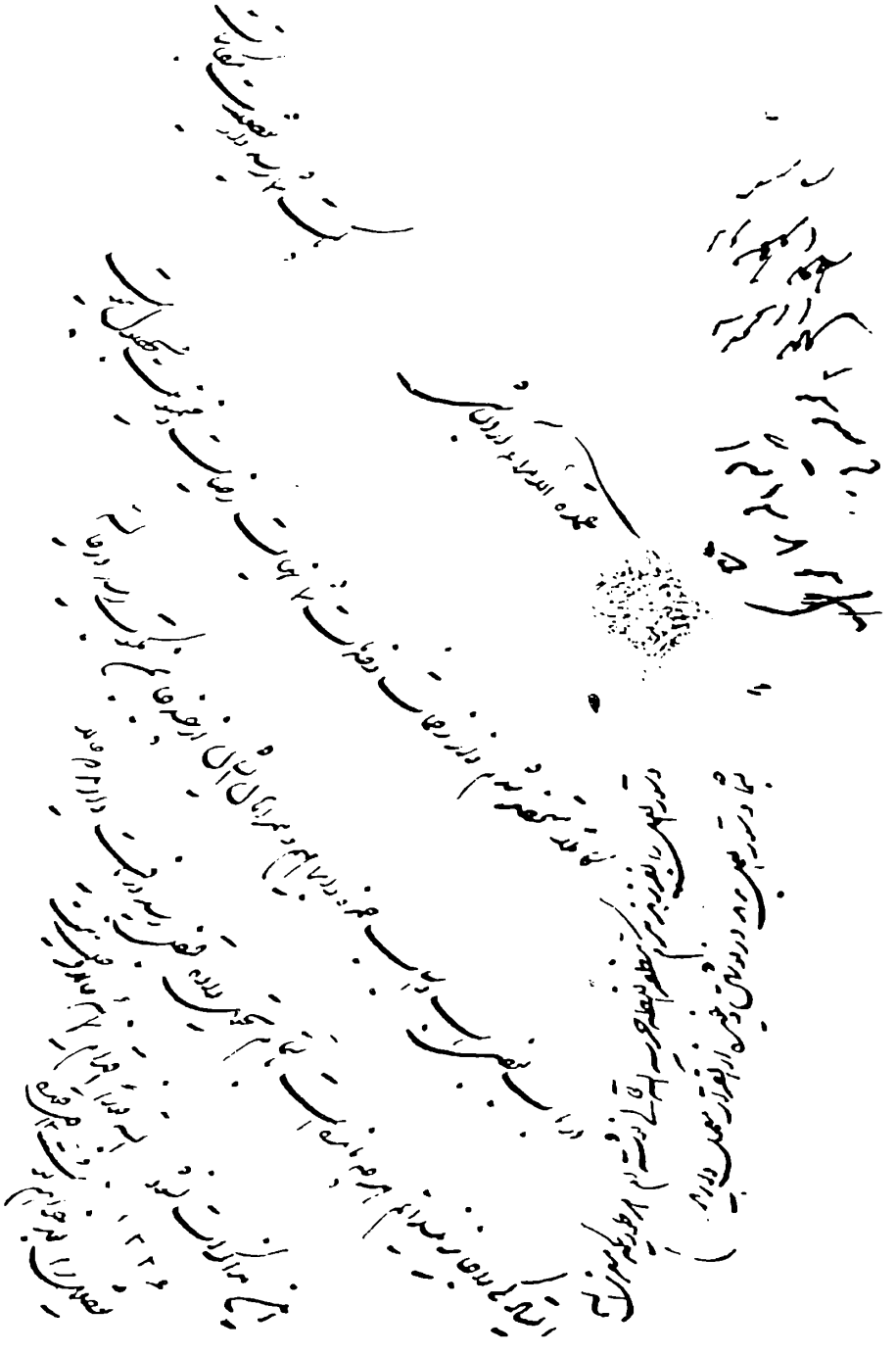

سند شماره ۳ - در مورد شجاع السلطان (نجفقلی خان) با مهر امامقلی میرزا

سند شماره ۴

محل مهر امامقلی میرزا

عمده الامراء العظام شجاع السّلطان معادل پانصدتومان از بابت حقوق سوارهٔ ساخلوی ساوجبلاغ حواله به اینجانب احتشام الملک امیرتومان، و دویست تومان حواله به معتمد السلطان شجاع لشکر است، که تاکنون در عهدهٔ تأخیر مانده است. البتّه هر دو فقره تنخواه را وصول و به توسّط معتمدالسّلطان عبدالحسین خان سرهنگ ارسال دارید، که به سواره‌ها داده شود، آسوده خاطر مشغول خدمتگزاری باشند. البتّه بدون حالت معطّلی این مسأله را انجام بدهید. ۲۸ ذیقعده الحرام ۱۳۲۷.

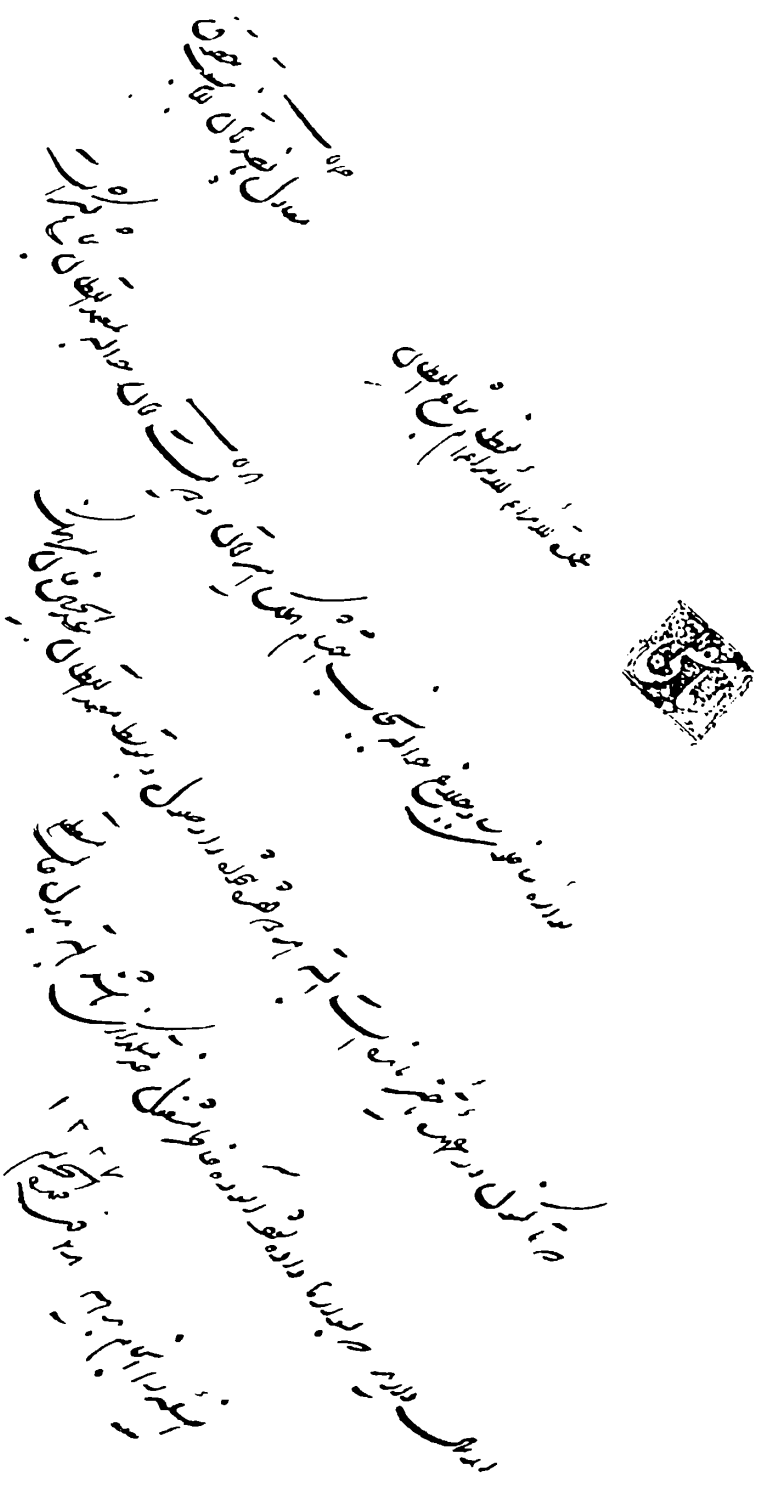

سند شماره ۴ – در مورد نجفقلی خان (شجاع السلطان) با مهر امامقلی میرزا

سند شماره ۵

۵ محرم ۱۳۲۷ مهر امامقلی در پشت سند

در باب بذل مرحمت درجه و امتیاز و غیره در حق نجفقلی خان سرتیپ افشار و آقاخان سرهنگ، و داداش خان یاور که به جهت مزید امیدواری آنها به مراسم خدمتگزاری از حضور با هر النّور مبارک مستدعی شده هرگاه ارادهٔ سنیّه اقتضا فرماید که برقراری این امتیازات را تلگرافاً از تهران بخواهند، که زودتر انجام یابد، بیشتر مایهٔ استظهار و افتخار آنها خواهد شد. منوط به میل و رضای خاطر مقدّس و امر امر مبارک است.

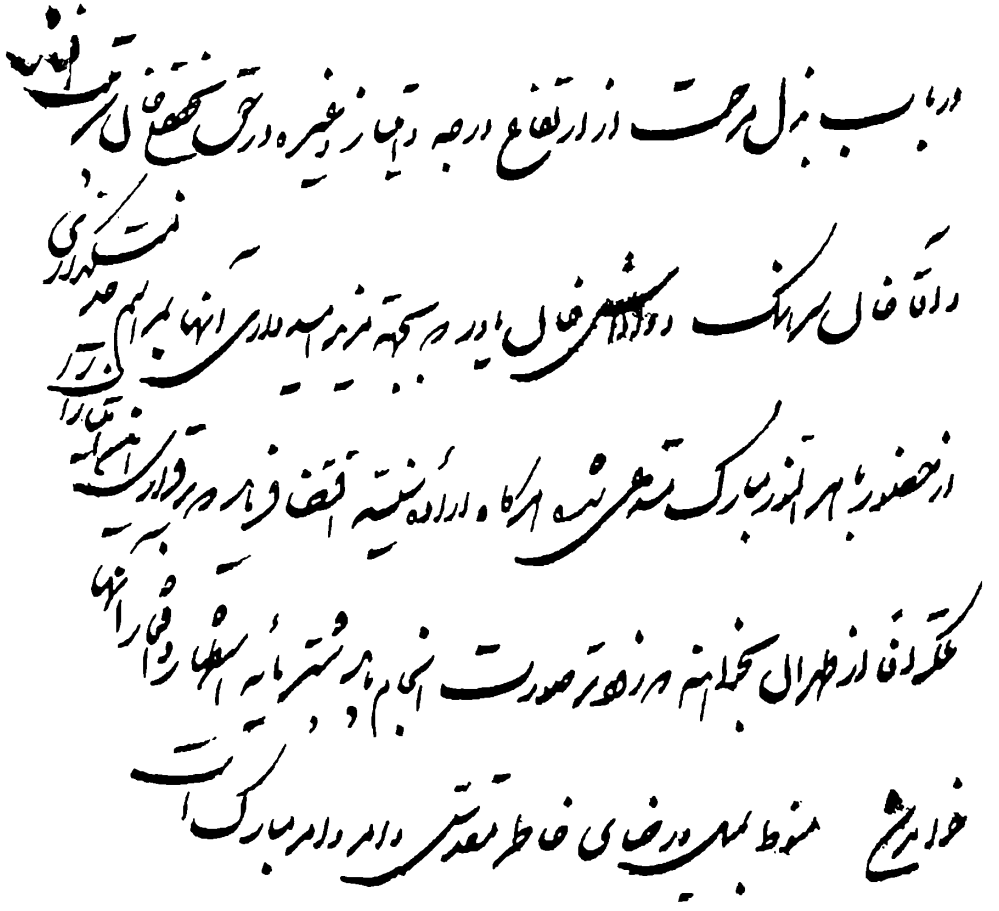

فرمان شماره ۵ - امامقلی میرزا به شجاع السلطان (نجفقلی خان)

سند شماره ۶

محل مهر شجاع‌الدوله ۳ محرم ۱۳۳۰

عمده الامرا العظام شجاع‌السّلطان حاکم میانج[۱] را مرقوم می‌شود.

نوشتجات مورخه ۲۸ ذی حجّه رسیده، و از مطالبات مندرجات آن استحضار به عمل آمد، در خصوص بعضی اشتهارات که شرحی نوشته‌اید، اهالی میانج هم شرحی نوشته بودند. در جواب آنها نوشته به شما نیز می‌نویسم که این اشتهارات بکلّی بی‌اصل و اساس بوده، و اشخاص مغرض این گونه اشتهارات را می‌دهند. به اهالی کمال اطمینان را داده، خودتان هم با کمال دلگرمی و استقلال مشغول خدمات مرجوعه و حفظ نظم آن طرف‌ها باشید. از اشرار در هر مورد تنبیه کامل به عمل آمده، و از کسی خلافی سرزند، مخصوصاً تنبیه خواهد شد. اشخاصی که اخبار بی‌اساس را برای اختلال امور انتشار می‌دهند، به شما اجازه می‌دهم که تنبیه و سیاست از او به عمل آورید.

اشرار شاطرانلو و فولادلو تنبیه لازم را دیده و حالا نزد جناب مستطاب اجلّ ارفع السّلطان والی اردبیل آمده، واسطه قرار داده‌اند که از تقصیرات آنها اغماض شود. و برای هرگونه خدمت حاضر شده‌اند، تلگرافی که والی در این باب نموده، لفّاً فرستادم که درست برای شما معلوم شود که این گونه اخبار به کلی بی‌اصل بوده و به اهالی نیز حالی نمایید.

تلگراف مجدّدی از جناب ارفع السلطان امروز رسید، آنرا هم فرستادم. و (چنانکه) نوشته‌ام هرکس این گونه اشتهارات جعلی و بی‌اساس را می‌دهد، و اسباب وحشت اهالی را فراهم می‌نماید، تنبیه و سیاست کامل نمایید، که اجازه از طرف من دارید. جای تعجّب است به کونسولگری اردبیل چه ربطی دارد که مداخله به این کارها نماید، او که حاکم نیست. اگر کاری را رجوع به او کردم مداخله خواهد کرد، والاّ به چه عنوان مداخله می‌کند، تا جنازه پیش او برده باشند. (چنانکه) نوشتم این جعلیّات را اشخاص فضول جعل می‌نماید، لازم است که منشاء این اخبار را در هر مورد به دست آورده، سیاست لازم نمایید. مخصوصاً از اهالی خود میانج هم بعضی مذاکرات می‌نمایند، آنها را سیاست لازم نمایید.

محل مهر شجاع‌الدّوله مجدّد ااادر در ذیل فرمان

۱- میانه را مورخین قرون وسطی می‌نویسند، ولی، در کتاب احسن التقاسیم، مقدّسی میانه ذکر می‌کند، شاید وجه تسمیهٔ میانه آن باشد که شهر بیک فاصله مساوی تقریباً سی کیلومتر از دو مرکز مهم آذربایجان، یعنی اردبیل و مراعه واقع شده. (جغرافیای مفصّل تاریخی غرب ایران. ص ۲۴۵ نوشته بهمن کریمی، تهران ۱۳۱۶).

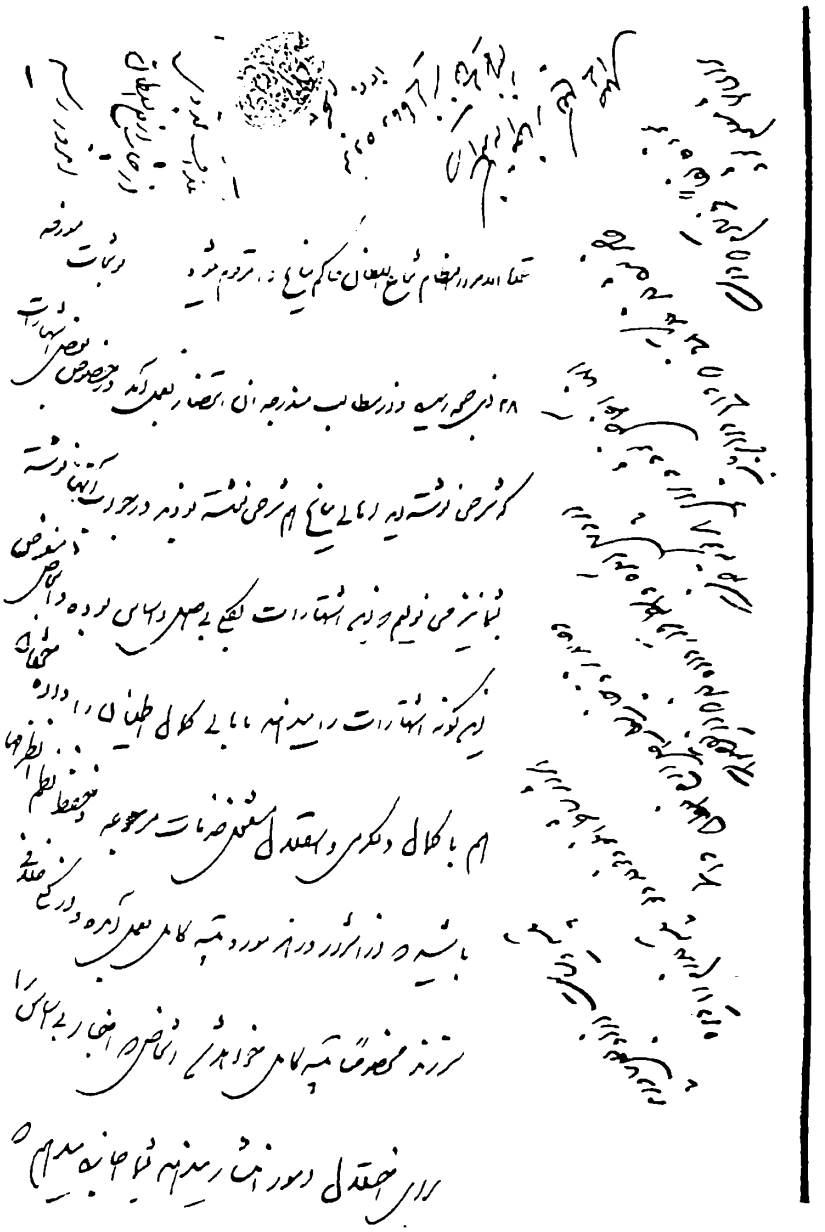

فرمان شماره ۶ – با مهر و امضاء شجاع الدوله

سند شماره ۷

عمده الامراء العظام شجاع السّلطان حاکم میانج

حضرت مستطاب ملادالانام آقای حاجی سیدالمحقّقین دامت برکاته که عازم زیارت قم هستند، باید لوازم احترامات حضرت معظم له را از هر جهت به عمل آورید،، که رضایت خاطر محترمشان از شما به عمل آید. و مراعات احترامات حضرت معظّم له فروگذار نکنید. ۳ سفر ۱۳۳۰.

محل مهر شجاع الدّوله

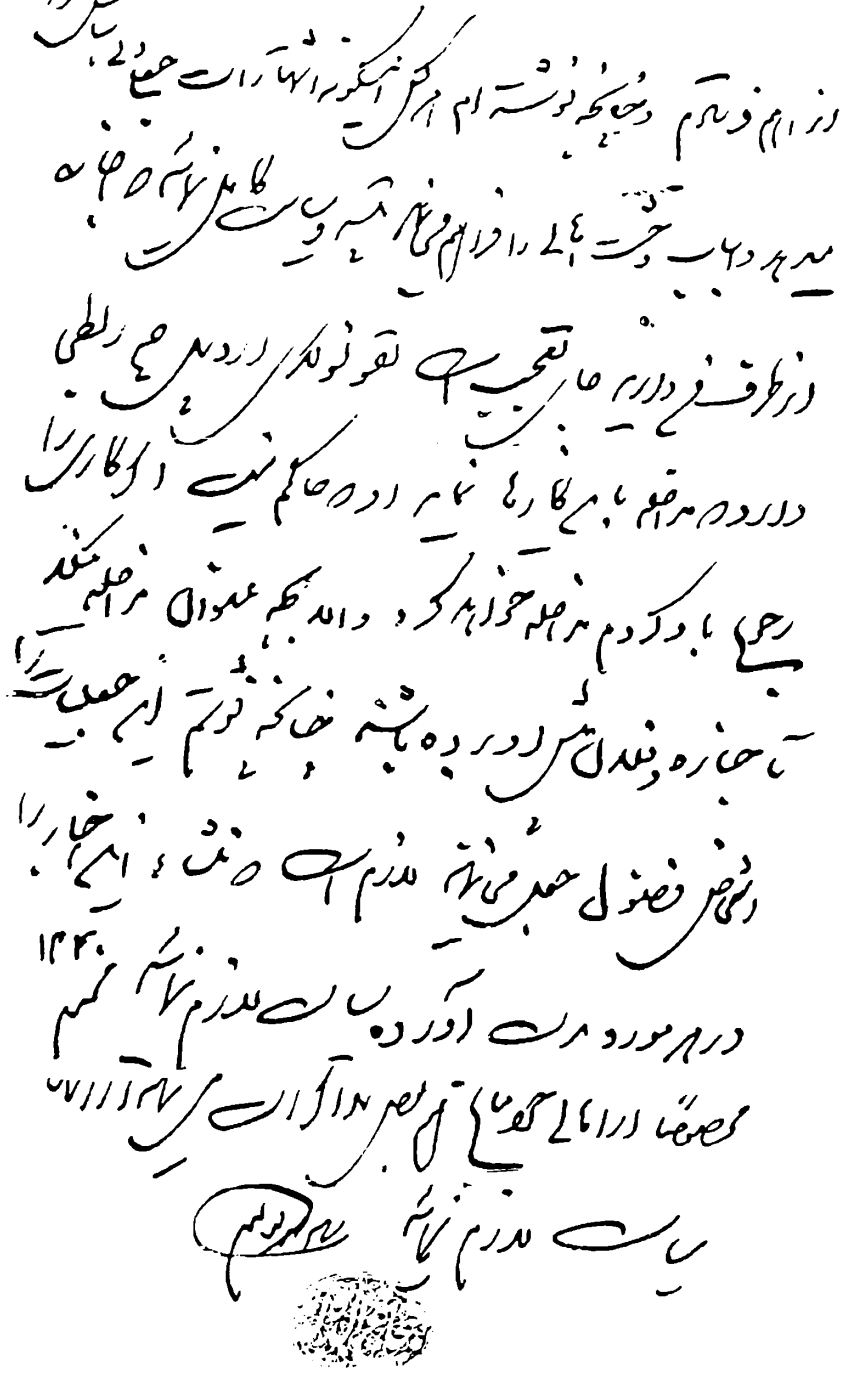

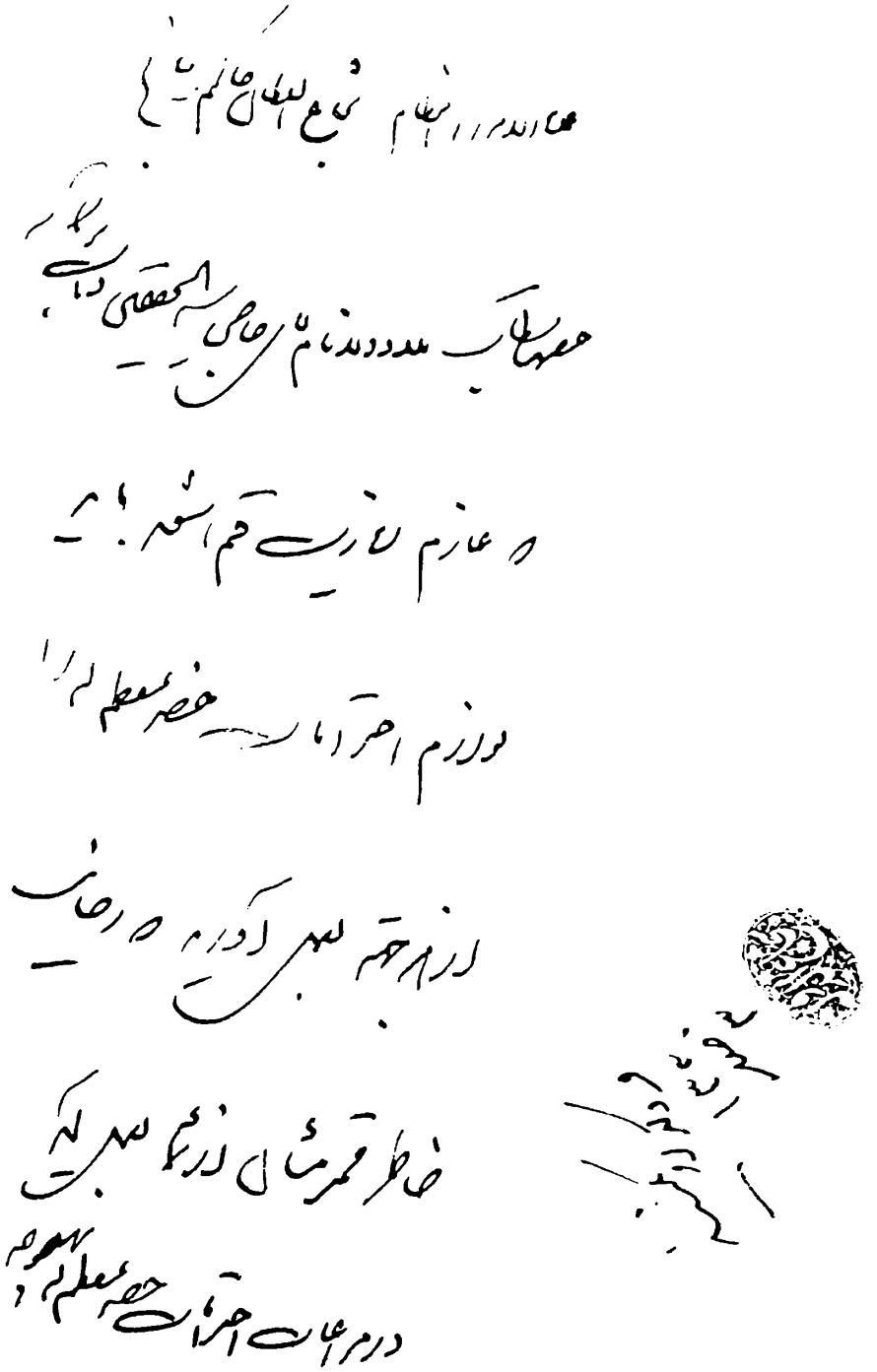

سند شماره ۷- با مهر شجاع الدوله

سند شماره ۸

مهر امامقلی میرزا در پشت فرمان. ۱۷ شعبان ۱۳۳۲

جناب سلیل الاطهار و الانجاب آقای حسام السادات زید مجده

چون در این موقع حفظ نظم و ترتیب امور میاندوآب ضرورت و اهمیّت داشت، علی هذا عمده‌الامراء العظام شجاع السّلطان را که از جمله آزمودگان و تربیت یافتگان خود این جانب است، به حکومت میاندوآب منتخب و مأمور نموده‌ام. علی هذا برحسب لزوم می‌نویسم که در مواقع لازمه به مجرّد اعلام و اظهار مشارالیه، هرقدر سوار بخواهد تهیّه کرده برسانید، و در رعایت مساعدت و همراهی مضایقه ننمایید، که موجب رضایت خاطر این جانب خواهد شد. زیاده زحمت نمی‌دهد. حاشیهٔ فرمان، در ثانی می‌نویسم مقصود بالاصاله از خواستن سوار این است، البتّه اطّلاع دارید در مواقعی که اهالی آن صفحات متفرّق شده‌اند، عمدةالامراء العظام شجاع‌السّلطان را منتخب کرده‌ام که در جمع آوری تفرقه و تأمین اهالی جاهد و ساعی بوده، من کلّ الوجوه آنها را آسوده سازد. هرگاه برحسب اتّفاق از خود به خود مانی بخواهد ظلم و تعدّی نماید، به قوّهٔ سوار به مدافعه آن اقدام نماید.

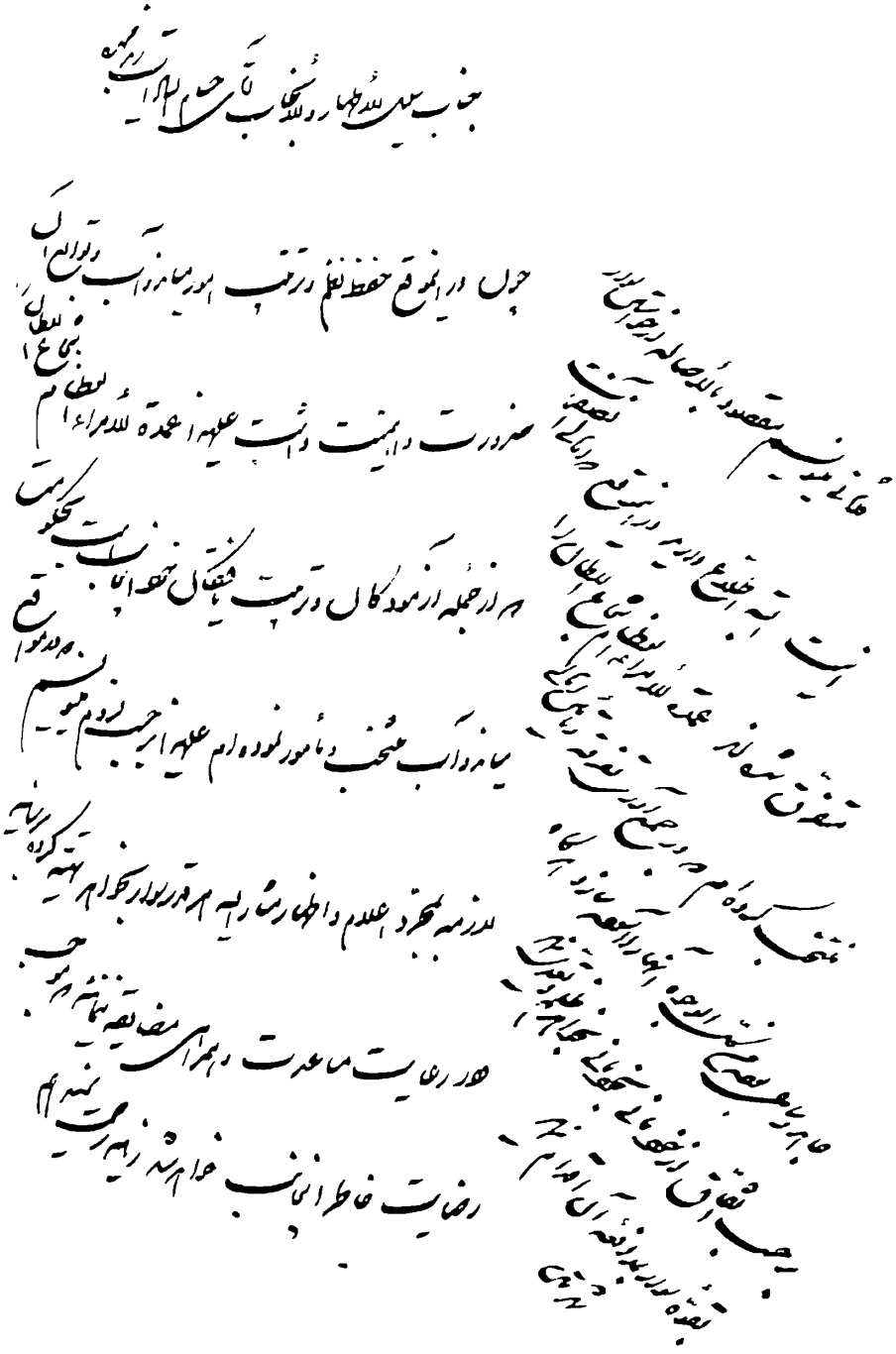

سند شماره ۸- با مهر امامقلی میرزا

سند شماره ۹

محل مهر امامقلی میرزا

محرمانه

میرزا صادق خان میاندوآبی مشهور به یساول وجودش در شهر لازم است. البتّه در هرجا باشد او را گرفته، مصحوب ده نفر سوار تحت الحفظ، به شهر روانه دارید. و غفلت از این مسأله نکنید که اهمیّت دارد. ۲۱ شعبان ۱۳۳۳.

سند شماره ۹- فرمان محرمانهٔ امامقلی میرزا به شجاع السلطان

سند شماره ۱۰

محل مهر امامقلی میرزا

عمده الامراء العظام شجاع السّلطان حاکم میاندوآب چون جناب جلالتمآب بصیرالملک کارگزار عازم ساوجبلاغ بود، چهار نفر همراه نمودم که معزّی الیه را به میاندوآب برسانند. این چهار نفر سوار را شب در میاندوآب مهمان نموده، صبح معاودت به مراغه بدهید. به مباشر چلیک هم نوشته شد که چهار پنج نفر سوار کرد، از چلیک به سمت میاندوآب روانه دارد، و در کنار پل تخته حاضر، و منتظر جناب کارگزار باشند. البتّه شما هم از میاندوآب چند سوار به معزّی الیه همراه نمایید، که ایشان را تا تخته پل رسانیده و تسلیم سوارهای چلیک نمایند. سوارهای چلیک ایشان را به ساوجبلاغ برده، و از آنجا معاودت کنند. دیروز در این باب به شما تلگراف هم کرده‌ام. البته رسیده و مطّلع شده و اقدامات می‌نمایید. زیاده چه تأکید شود. فی شهر شعبان ۱۳۳۲.

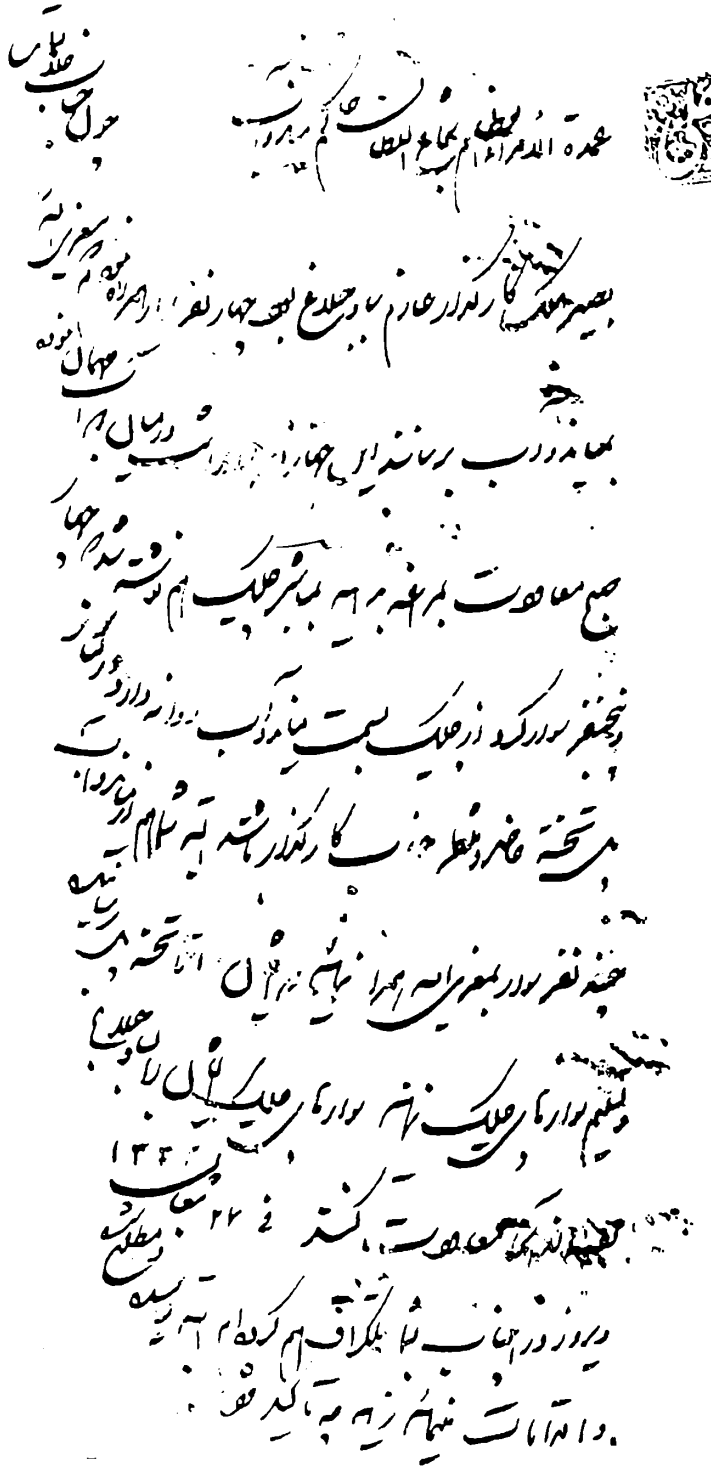

سند شماره ۱۰- فرمان امامقلی میرزا به شجاع السلطان

سند شماره ۱۱

محل مهر امامقلی

عمدهٔ الامراء العظام سرتیپ آردبالشی

خدمات شما شهدالله از تعریف و توصیف گذشته است. این چند روز بگذرد خدمت شما هم می‌رسد، و از دولت هم ان شاءالله نشان برای شما می‌گیرم.

روی شما سفید، هزار آفرین بر شما، البته در شیشوان باشید، با خارج کار ندارید. (دو کلمه ناخوانا) املاک شخص خودتان که انشاءالله حفظ نمایید. ذی قعده ۱۳۳۶.

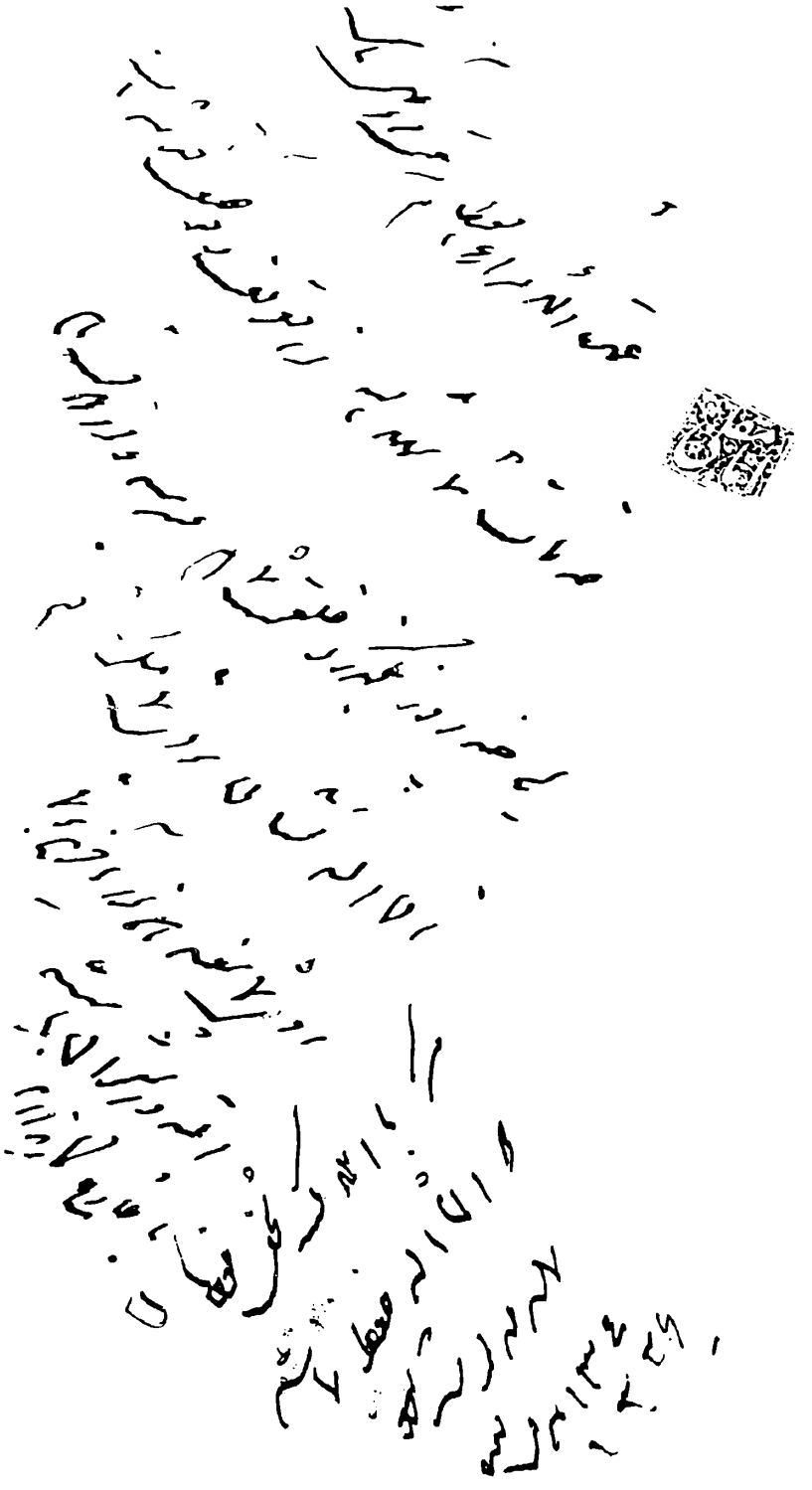

فرمان شماره ۱۱- فرمان امامقلی میرزا به شجاع السلطان

سند شماره ۱۲

محل مهر امامقلی میرزا

معتمدالسّلطان آقاخان صمصام السّلطان چون موعد مسافرت شما که تعهّد نموده بودید، منقضی شده، و از معاودت شما خبری نیست، و وجود شما به فوریّت لازم است، علی هذا مقرّر می‌شود که به وصول همین دستخط، با نهایت تعجیل سوارها را برداشته، عازم ساوجبلاغ شوید. البتّه هر قدر زودتر مراجعت نمایید که وقت تأخیر نیست.

۸ شهر جمادی الاولی ۱۳۲۷.

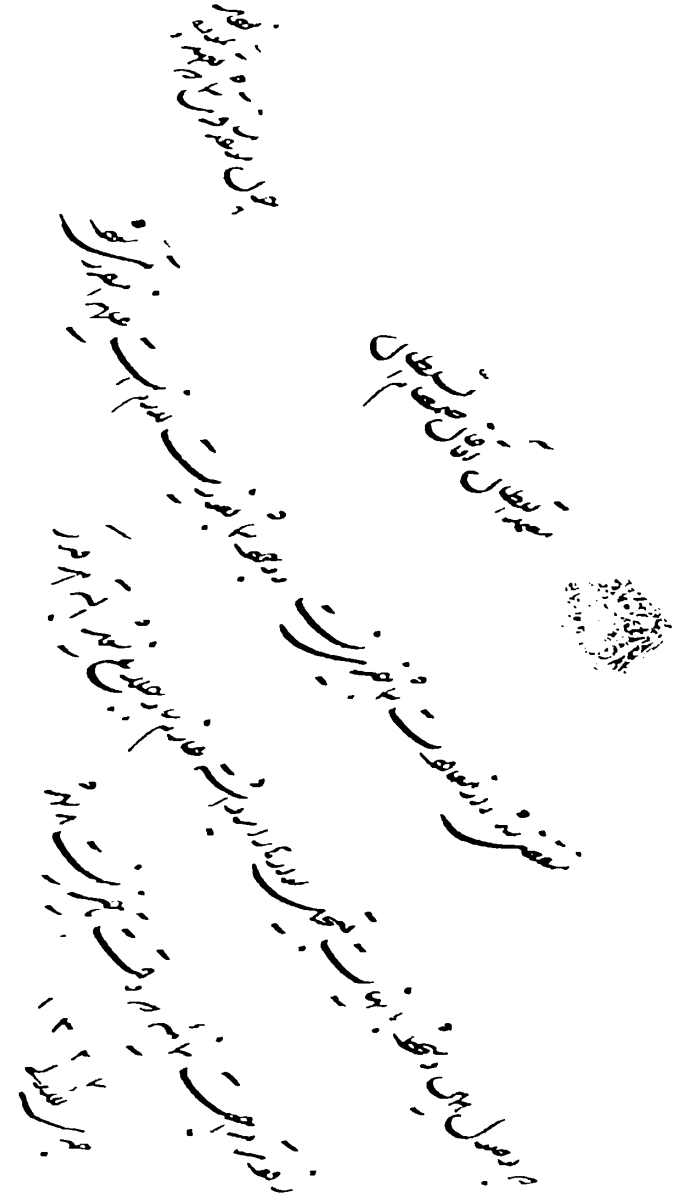

سند شماره ۱۲- متن فرمان امامقلی میرزا به آقاخان صمصام السلطان برادر شجاع السلطان

فصل دوم

علما و ادباء و شعرا و خوشنویسان

قدمت وجود افشار و آثاری مانند خرابه‌های تخت سلیمان و پیدایش زردشت در این نقطه، و موقعیّتهای مختلفی که این منطقه در ادوار مختلف تاریخی پیدا کرده، مثل هر نقطهٔ مشابه دیگر وجود دانشمندان و اندیشمندان و صاحبان ذوق و هنر را ایجاب می‌کرده است، لیکن عدم دسترسی کامل به منابع و مآخذ و متون قدیمی، بررسی جامع این قسمت از کار را اجباراً به متون و اسناد موجود در دسترس محدود می‌کند.

از علمای منطقه افشار که تنها از روی بقعهٔ او می‌توان به اهمیّتش پی برد، از ایّوب انصار می‌توان یاد کرد. از علما و اصحاب دانش دیگر این منطقه که کم و بیش آثاری از آنان به یادگار مانده است، می‌توان ابتدا از مرحوم آخوند ملا عبدالغفّار نام برد. او علاوه بر تسلّط به علوم فقه و اصول و حکمت و فلسفه در انشای فارسی یکی از نویسندگان با ذوق و پرمایه بوده، و خطوط شکسته نستعلیق و نسخ را زیبا می‌نوشته است. آخوند ملاعبدالغفّار در منطقهٔ افشار به کار تبلیغ و ارشاد و قضاوت و تزویج و عقد قرارداد و معاملات اشتغال داشته، و پیوسته مورد توّجه مظفرالدّین میرزا ولیعهد و خاصه امیرنظام گروسی (حسنعلی خان) پیشکار مظفرالدّین میرزا و رئیس قشون آذربایجان بوده است.

میرزا محمدحسین معین الاسلام متخلّص به نجات

مرحوم میرزا محمد حسین نجات- او فرزند مرحوم آخوند ملاعبدالغفّار بوده. وی در سال ۱۲۷۲ قمری در تهران تولّد یافته و در سال ۱۳۵۲ قمری درگذشته است. میرزا محمد حسین نجات ملقّب به معین الاسلام درکودکی همراه پدرش به استدعای

سلیمان خان، رئیس ایل افشار، که به بزرگداشت علم و دانش و ورحانیّت معتقد بوده، به منطقه افشار

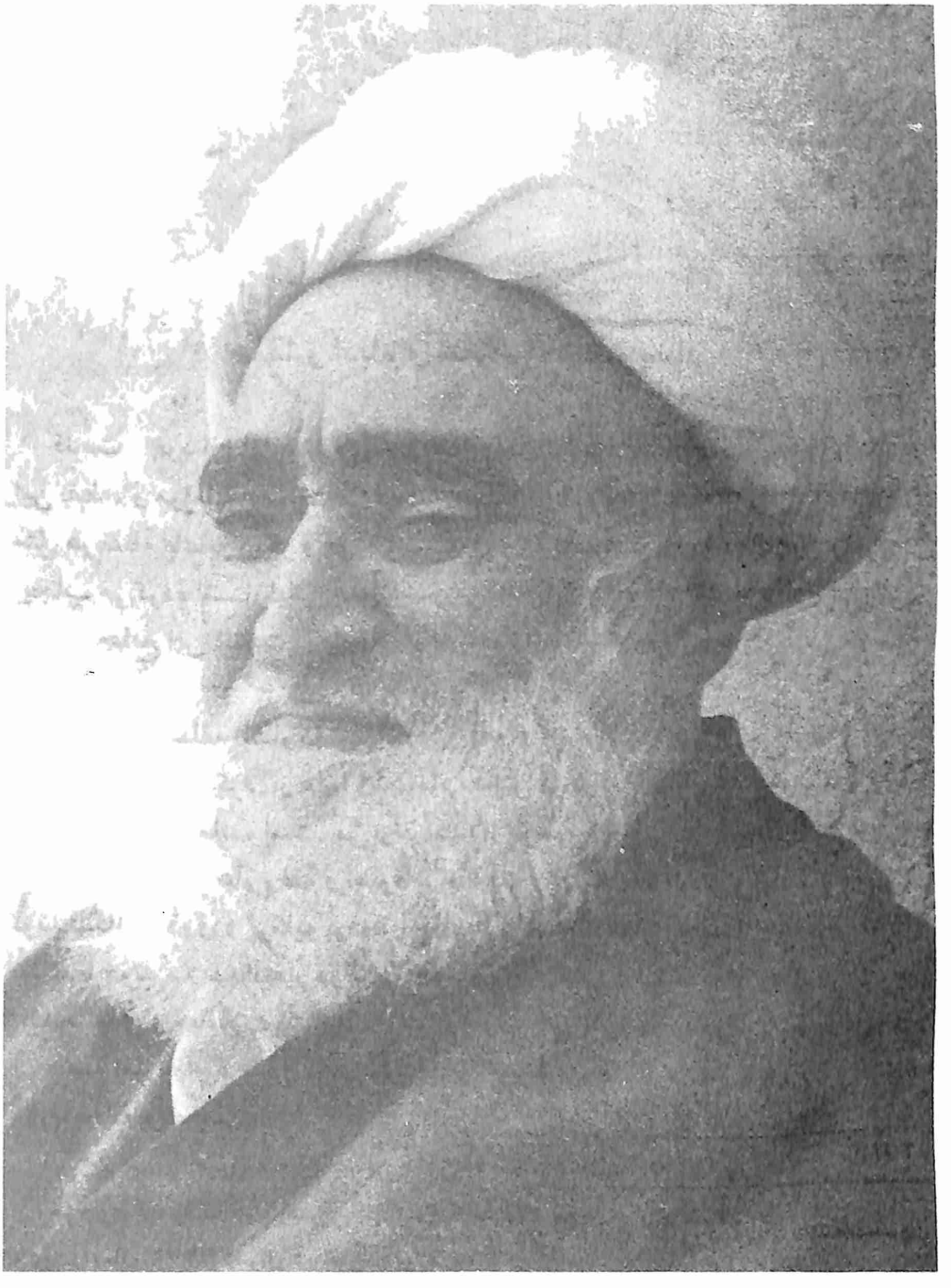

مرحوم آیت الله حاج شیخ عزیزالله خسروی

می‌آید و در آنجا متوطّن می‌گردد. وی پس از طیّ دورهٔ مقدّماتی، جهت کسب دانش به سوی عتبات عالیات می‌شتابد، و مدّت چهارده سال در محضر علما و اساتید مسلّم به تحصیل

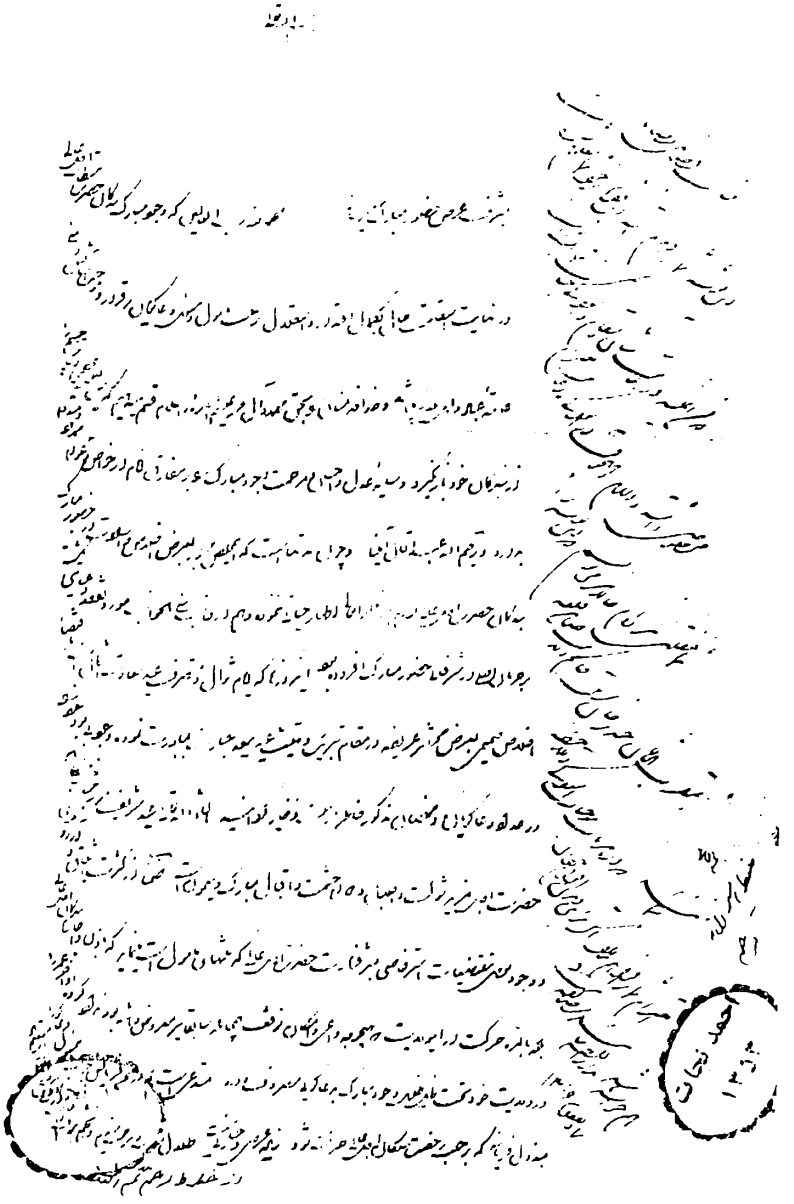

نمونه خط مرحوم آخوند عبدالغفا و فرمان امیرنظام (حسنعلی خان) در حاشیهٔ آن

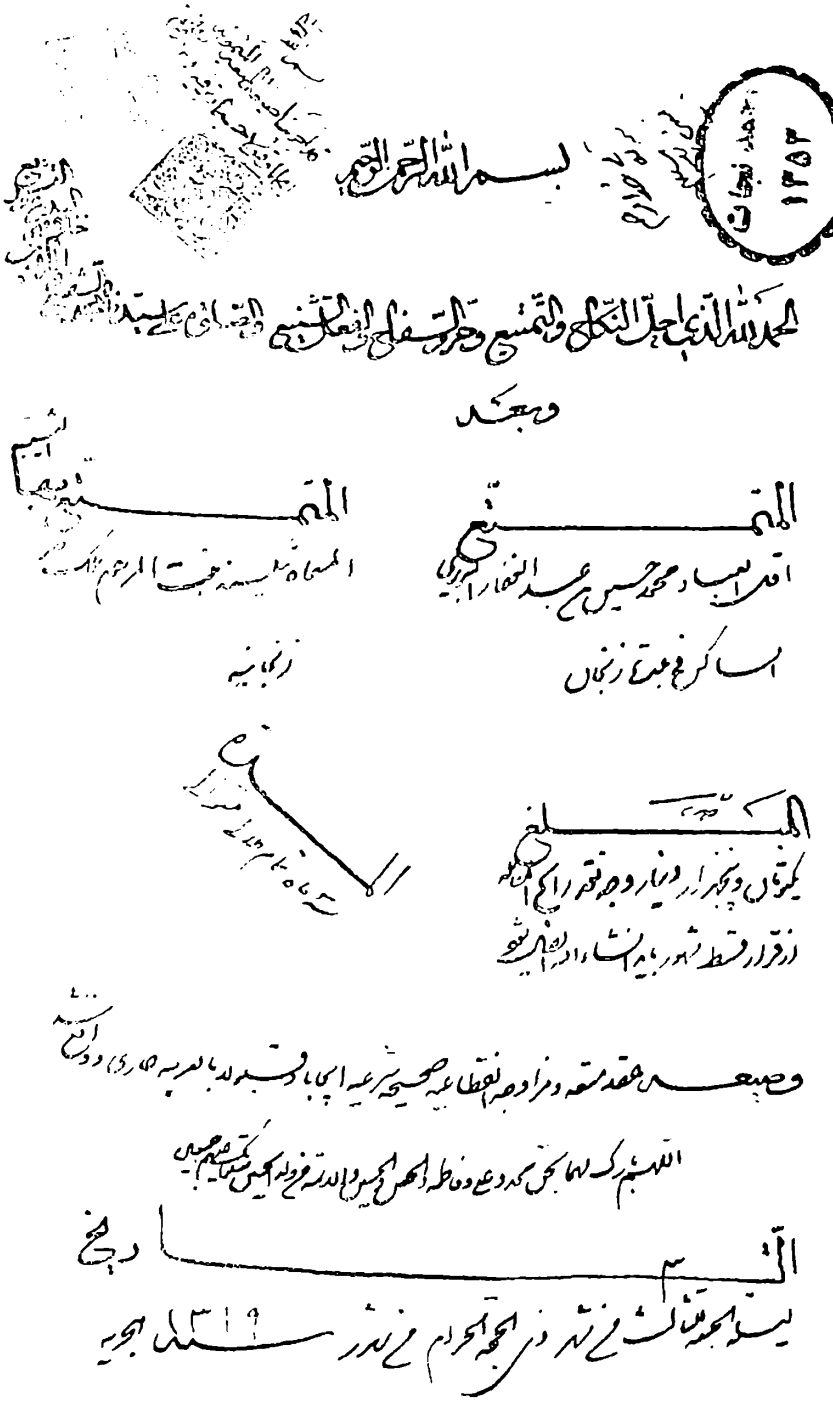

نمونه دستخط معین الاسلام متخلص به نجات

حجه‌الاسلام مرحوم میرزا محمّد حسین ملقب به معین‌الاسلام و متخلص به نجات یکی

از روحانیان ادیب و دانشمند افشار

علوم عربی و ادبی و فقه و منطق وحکومت و بیان می‌پردازد، و ضمناً در فراگیری علم عروض تتبّع کامل می‌نماید. میرزا محمّد حسین نجات پس از تکمیل تحصیلات، به درخواست پدرش به سوی وطن مالوفهٔ خود افشار، مراجعت می‌کند، و از زمان پدر مصدر اعمال شرعی می‌گردد. او علاوه بر نظم و نثر، در نوشتن خطوط شکسته نستعلیق و نسخ مهارت کامل داشته، و خود آنرا به استحکام و شیوهٔ مخصوص می‌نگاشته است.

میرزا محمّد حسین نجات در سال ۱۳۱۹ قمری مورد توجه و تشویق آیت‌اللّه آخوند ملاّ قربانعلی حایری قرار می‌گیرد، و به خواهش او به حوزهٔ علمیهٔ زنجان احضار می‌گردد، و در اندک مدّتی نوشتجات شرعی و امور قضایی آن سامان به وی محوّل می‌شود، ولی چون در مدّت توقّف سه ساله‌اش در زنجان، اهالی منطقه افشار، برای تزویج و عقد معاملات با مشکلات محلّی زیاد مواجه می‌شوند، لذا اولاد و احفاد سلیمان خان سابق‌الذکر، و جمعی از معارف افشار، معاودت وی را از محضر آخوند ملاّ قربانعلی مجتهد مستدعی می‌شوند، و او نیز به حکم آن که اصلاح امور مسلمین و اعزام مروّجین از تکالیف لازمهٔ اجتهاد است، درخواست آنان را قبول می‌نماید، و به معین الاسلام مذکور اجازه مراجعت می‌دهد.

میرزا محمد حسین نجات همچنان در مسند داوری با قدرت ایمان و قوّت بیان و رسیدگی به امور مردم و احقاق حقّ را سرلوحهٔ کار خوش قرار می‌دهد. نمونه‌ای از فداکاری او، همکاری با ایّوب خان سلیمانیان، متولّی موقوفات سلیمان خان افشار، نسبت به عمران رقبات و تثبیت نظریات واقف می‌باشد.

تألیفات میرزا محمد حسین نجات، الف: قطوف الادب می‌باشد که مجموعه‌ایست مشحون از امثال و حکم و مقرون از الفاظ پر مغز و متین، و عباراتی مسجّع و ثمین، که در سال ۱۳۴۰ قمری به طبع رسیده است.

مؤلف به عبارت زیر به ذکر مقدّمهٔ آن کتاب پرداخته، چنین می‌گوید: "این ذرهٔ بی‌مقدار، محمّد حسین عبدالغفّار ساکن صاین قلعهٔ افشار المتخلص به نجات، نجاه اللّه من البلیات و بدّل سیئات حسنات، آنکه گردش بی‌هنجار زمانه و تقدیر خلاّق یگانه مدّتها از صحبت ارباب فضل دورم داشت، و از فواید مذاکرات علمی مهجورم، سبیل افادت مسدود آمد و مأبل استفادت مفقود، نه از عالم معقول خبری بود، و نه در مبحث منقول نظری. نه معارفی معروف افتاد و نه مسائلی مسؤول. نه از رسوم ادبیّت گفتگویی و نه از آداب انسانیّت جستجویی. نه از کوی تمدّن گذاری و نه با اهل تدیّن سروکاری و... او با ذکر ابیات زیر مترنّم به بیان حال شده است.

پیشه ور را تا نباشد ورزشی — پیشهٔ او را نباشد ارزشی
ورزش علمست با بحث و سؤال — آفت علم است ترک اشتغال
علم چون دانه، فراموشیت موش — موش هان. دانه ببرد ای مرد هوش

و غزلی در تشبیت مثلی در کتاب مزبور سروده که ذکر آن خالی از لطف نیست.

عجب‌مدار که چشمی‌چنین نگارندید
مثال اوبه جهان چشم‌روزگار ندید
گهرفروش بصیرت که بحروکان بااوست
به درج خویش‌چنان درّ شاهوازندید
به زر وسیم چه سنجندعاقلان برآنک
به نقد جان به بهای‌نظرعیارندید
به روشنی و صفا ماهر و گرش گویم
مهیست کاینهٔ روی او غبار ندید
به رنگ لعل لبانش یمن عقیق نزاد
چو مشک طرّهٔ او دیدهٔ تتار ندید
نشان نرگس شهلاش طرف باغ نداد
چو سرو قامت رعناش جویبار ندید
زنیم ناوک مژگان و ابروان کمانش
دل مشوّش عاشق ره فرار ندید

کمند زلف مقامش بداد و عهد ببست
چرا که عهد پریچهر استوار ندید
نجات اگر به تغزّل دراز کرد سخن
زخوب جز سخن خوب یادگار ندید

و اشعاری در وصف حال خویش بدین مضمون سروده است:

ایا ناز پروردهٔ روزگار — که بر اشهب دولتستی سوار
چه رشکیست از تو بر این بینوا — که بختش نکردست کامی روا
مراحاصل عمر جزرنج نیست — بدین لنگ رفتار من گنج نیست
اگریابم از سود و بهرش نوید — یکی را زصد می‌نبندم امید
از این گردش روزگار بخیل — مرا با غض الخل بیامد خلیل
بلاها از این دوستان و کسان — به جان می‌کشم زر و سیماب سان
زمانه چو اینش نشد رام من — وزو نقض گردید ابرام من
همی دارد اندر شکنجه مرا — به هر گونه آزار رنجه مرا
ببینی مرا حال بر این نسق — بگویی و لیس علّی، عقق

ب- چکامه و قصایدی هرسال در میلاد حضرت امام زمان(عج) تیّمناً سروده که ذکر مجملی از آن خالی از لطف نیست:

پریوشی که زحسنش پری نهان باشد
فرشته‌ای که نه حور جنان چنان باشد
چو زلف مشک فشانش کجا بود سنبل
به گوهٔ گل خدش نه ارغوان باشد
چه نسبت است به چشمان مست نرگس را
چه حدّ غنچه که چونان لب و دهان باشد
اگر بسروسهی ماند آن قدموزون
هزار نکتهٔ باریک در میان باشد
زبوی وروی نکوی و زقد دلجویش
بهار طرف گلستان یکی نشان باشد
به آرزوش دل عاشقان جوان ماند
وصال یکدمه‌اش عمرجاودان باشد
ولی زسوز فراقش تن و توان کاهد
چه کاهشی که چومد قوق بیم جان باشد

مـــن فـــلک زده را از تـطاول هـجران
خـروش نـاله و افـغان بـرآسـمان بـاشد
نـجات چـونکه پـناهنده شـد بـدامـانش
زهـــر بـلیّه هـمانا کـه درامـان بـاشد

ج- بساطیّه- در روایت بساط حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام اشعاری تدوین کرده که نمونهٔ آن بشرح زیر است:

کـــمین بـــندهٔ درگـــه او نـجات — بـدانسـان کـه بشـنیده است از روات
هـــمان داســتان بـازگوید هـمی — بـه نـظمش تـوسّل بـجوید هـمی
نه کاری بود سخت کاین کلک سست — بـــه یـمن قـبولش نـویسد درست

د- کتاب «کلید بهشت» در عقد قصهٔ یوذاسف و بلوهر، نخبه‌ایست از آثار پیشینیان حاوی نکات زیر:

۱- حمد و ثنا بر ذات باریتعالی

۲- ذکر نعت حضرت رسول(ص) و اهل بیت ۱ و ۳- شرح فضیلت علم و دانش

۴- پند و اندرزهای اخلاقی، اجتماعی و دینی با تضمین گفته‌های بزرگان و دانشمندان زمان.

۵- بحث از بدیهای ناشی از جهل و نادانی، که در روان اهلش رسوخ پیدا می‌کند، و رهایی از مهلکهٔ آن دشوار می‌گردد.

۶- دستور اجتناب از همنشینی بدان و گریز از نزدیکی با اهریمنان و پناهنده شدن به مأمن پاک سرشتان.

از علما و شخصیتهای بنام افشار سید کاظم رشتی ملقّب به نجیب‌الاشراف از اولاد سیّد کاظم بن قاسم حسینی گیلانی رشتی حائری است که از علمای اواسط قرن سیزدهم هجری و از اکابر تلامذهٔ شیخ احمد احسایی سالف الترجمه می‌باشد. وی بعد از وفات استاد مذکور خود نایب مناب او شد و در تمام امورات دینیه مرجع و پیشوای شیخیّه گردید. سیدکاظم حسینی گیلانی رشتی در سال ۱۲۵۶ قمری در نجف درگذشته و آثار و تألیفات بسیاری از او بجای مانده است، که از جملهٔ آنها:

۱- اثبات الوجود الجن
۲- اسرار الحّج
۳- اسرار الشهاده
۴- اسرار العباده
۵- الاسم الاعظم و تحقیق مایتعلّق

۶- اصول الدّین
۷- البهبهانیّه
۸- تهذیب النّفس و اخلاص العمل
۹- ترجمهٔ کتاب حیات النّفس
۱۰- جوابات اسئله التوحیدیه
۱۱- جوابات الاسئله الدّهلویّه
۱۲- جوابات الاسئله الشّفیعیه
۱۳- الحجه البالغه فی رد الیهود و النّصاری و سائر الملل الباطله
۱۴- دلیل المتحرّین و ارشاد المسترشدین.
۱۵- شرح خطبه طتنجیه یا طنجیه و این خطبه در نهج‌البلاغه نیست
۱۶- شرح دعاء السّمات
۱۷- شرح قصیده لامیهٔ عبدالباقی عمری در مدح موسی بن جعفر(ع)
۱۸- علم الاخلاق و اسلوک
۱۹- اللوامع الحسینیه
۲۰- المحجة الدامعه
۲۱- مقامات العارفین.

سیّد کاظم نجیب الاشراف جهت ادارهٔ موقوفات خاصّهٔ پنجگانه که سلیمان خان افشار صاینقلعه به نفع آنان وقف کرده به منطقه افشار آمده در روستای یولقون آغاج افشار ساکن گردیده، و نیز در آنجا درگذشته است. فرزندان سیّد کاظم نجیب‌الاشراف عبارتند از: سیّد حسین نجیب الاشرافی، سیّد حسن نجیب الاشرافی و سیّد جواد نجیب الاشرافی که در میان آنها سیّد حسن نجیب الاشرافی به جهت داشتن فضل و دانش و کمالات مورد احترام و اکرام عموم منطقه بوده است.

از علمای نامی دیگری که صاحب قلم بوده، و مدّتها در منطقه افشار، به کار تدریس و تبلیغ اشتغال داشته، و پیوسته از اعتبار و احترام خاصی برخوردار بوده‌اند، از مرحوم آخوند ملا احمد و مرحوم آخوند حاج ملا محمد تقی و مرحوم آخوند ملا رجبعلی و مرحوم ملاّ محمد امین می‌توان نام برد. و نیز دیگر علما و وعاظ فاضل دینی معاصر تکاب افشار که غالباً از سایر نقاط کشور آمده، و سالها به کار تبلیغ و ارشاد پرداخته، و به تربیت عالمان دین همّت گماشته‌اند، عبارتند از: مرحوم حاج شیخ مهدی واعذ که مدّتها در تکاب به کار تزویج و تبلیغ و ارشاد مشغول بود، او حق بزرگی به گردن مردم تکاب و افشار دارد، و مرحوم ملا زین‌العابدین معینی فرزند

مرحوم معین الاسلام، حاج شیخ احمد نجات که در تکاب خدمات صادقانه‌ای داشته، و مدتی هم در شغل معلمی مشغول خدمت بوده است، حاج ملا علی اصولی.

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عزیزاللّه خسروی

در سال ۱۳۲۶ هـ‌ق در قصبهٔ پری از توابع ماه نشان زنجان در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمد، و پس از گذراندن دورهٔ مکتبخانه و ادبیّات فارسی و عربی در حوزهٔ علمیّهٔ زنجان، به منظور تکمیل تحصیلات خود به حوزهٔ علمیّهٔ قم عزیمت فرمود، و حدود ۱۲ سال در آن مرکز علم و تقوی به تحصیل پرداخته فقه و اصول را از محضر آیت‌الله العظمی حجّت، آیت‌اللّه العظمی سید محمد تقی خوانساری، آیت اللّه العظمی صدر و آیات عظام بروجردی، فیض قمی و محقق داماد فرا گرفت و یک دورهٔ فلسفه و حکمت را در محضر استاد شیخ مهدی مازندرانی و آیت اللّه العظمی امام خمینی تلمذ نمود و علوم متفرقه مانند ادبیات، هیأت، نجوم و علم الحساب را از دیگر اساتید بهره گرفت. و مدّت کوتاهی نیز در نجف اشرف اشتغال داشت. در سال ۱۳۳۴ شمسی حسب‌الامر مرجع بزرگ شیعه مرحوم آیت اللّه العظمی بروجردی به منطقهٔ تکاب افشار عزیمت فرمود و تا پایان عمر در این منطقه ماند. ایشان علاوه بر اقامهٔ نماز جماعت در مسجد جامع تکاب و حل و فصل دعاوی مردم و پاسخگویی به سؤالات فقهی آنان، و ایراد وعظ و خطابه در ماه مبارک رمضان به امر مهم دیگری نیز اهتمام ورزید، و آن تشکیل حوزهٔ علمیه و تربیت شاگردان و طلاب بود. ایشان که قبلاً نیز به دلیل برخورداری از قدرت بیان و تسلط بر علوم ادبی و فقهی در حوزه‌های علمیهٔ زنجان و قم به امر تدریس اشتغال داشت، از بدو ورود به تکاب با میل و اشتیاق فراوان تلاش می‌کرد تا اندوخته‌های علمی خود را به دیگران منتقل کند، و در این باره هیچ مضایقه نداشت. نتیجهٔ این تلاش، تربیت طلاب و روحانیونی بود که برخی از آنان هم اکنون در مساجد شهر و روستاهای اطراف شهر تکاب و نیز در مراکزی همچون سپاه، جهاد، نهضت سوادآموزی و... مشغول خدمتند، و دو نفر از آنان به نامهای شیخ علی مهدوی و شیخ علی جان دلداده به فیض شهادت نایل آمده‌اند، و جمعی نیز در مراکز دانشگاهی به فرهنگ این زاد و بوم خدمت می‌کنند، از جمله: آقای دکتر حسن انوری که از مفاخر علمی و ادبی کشورند، آقای دکتر یحیی یثربی استاد فلسفهٔ اسلامی در دانشگاه تبریز و نویسندهٔ کتابهای فلسفی و عرفانی که

در حال حاضر ریاست دانشگاه اسلامی کردستان را به عهده دارد. آقای دکتر ابراهیم تدین استاد دانشکده علوم قرآنی، آقای زین‌العابدین ذاکری دبیر ادبیّات عرب در اصفهان و آقای مسیب توسلی افشار فارغ‌التحصیل دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران و...

ایشان در جریان مسائل سیاسی نیز در هیچ دوره‌ای کوچکترین تمایل و سازش با دستگاه رژیم ستمشاهی نداشت. و در آن منطقه به عنوان روحانی مخالف دستگاه حاکم شناخته می‌شد و با آخوندهایی که کمترین وابستگی به دستگاه حاکم داشتند، یا برای شاه، دعا می‌کردند به شدت مخالف بود، و در مجلسی که نشسته بودند، اگر کسی از آنان وارد می‌شد، بلافاصله از جای برمی‌خاست و از آن مجلس خارج می‌شد، و می‌فرمود نشستن با اعوان ظلمه عذاب خدا را نازل می‌کند. باری ایشان پس از چهل سال تلاش در راه ایجاد اتحاد بین شیعه و سنّی و گسترش فرهنگ قرآن و اهل بیت(ع) در شامگاه روز سه شنبه ۱۳۷۴/۳/۹ ش همزمان با حلول ماه محرم ماه عزای حسین(ع) در نود سالگی چشم از جهان فرو بست و پیکر پاک آن بزرگوار با حضور جمع کثیری از قشرهای مردم و مسؤولان سیاسی و اجرایی استان و ائمهٔ جمعه‌ای که از دور و نزدیک شرکت کرده بودند، قبل از ظهر روز پنجشنبه ۱۳۷۴/۳/۱۱ ش در تکاب تشییع گردید و در گلزار شهدای این شهر روی در نقاب خاک کشید.

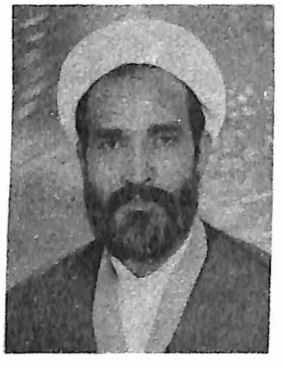

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد علی خسروی فرزند آیت‌الله حاج شیخ عزیزالله خسروی

حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد علی خسروی

حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد علی خسروی در سال ۱۳۳۴ به دنیا آمد، پس از گذراندن دوره کلاسهای ابتدایی و سیکل اول دبیرستان در تکاب، به منظور ادامه تحصیل در رشته علوم اسلامی، عازم حوزهٔ علمیّه قم گردید. ظرف مدّت سه سال در مدرسه آیت اللّه العظمی گلپایگانی، ادبیّات عرب شامل صرف و نحو و معانی و بیان، بدیع و منطق را به خوبی فرا گرفت. به طوری که یکی از ممتازترین شاگردان آن مدرسه به شمار آمد.

آن گاه به فراگیری فقه و اصول و فلسفه نزد اساتید معروف حوزهٔ علمیهٔ قم پرداخت. وی در سالهای خفقان و حاکمیّت رژیم طاغوت، با سخرانیهای پرشور و روشنگر خود، مردم را به مبارزه علیه نظام ستمشاهی دعوت می‌کرد. و در همین باره چندین بار از سوی مأموران دولت طاغوت، کلاسهای تدریس عقاید و مجالس سخنرانی او به تعطیلی کشانده شد، و به سازمان امنیّت (ساواک) احضار گردید، و مدتی نیز متواری شد.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به تشکیل کمیتهٔ انقلاب اسلامی نمود. و با توجّه به شرایط حسّاس منطقه با عنایت خداوند و حسن تدبیر، و همکاری مردم شریف توانست از بروز بسیاری از فتنه‌ها و درگیریهای محلّی جلوگیری نماید، اختلافات فرقه‌ای را تبدیل به اخوّت و برادری اسلامی سازد.

در فروردین ماه ۱۳۵۹ با حکم آیت اللّه شهید قدّوسی (ره) به سمت دادستان انقلاب اسلامی تکاب منصوب شد.

در اردیبهشت همان سال، با تأیید مدرّسین بزرگ حوزهٔ علمیّهٔ قم و حکم امام خمینی (ره) به سمت امام جمعهٔ تکاب منصوب گردید. و نزدیک چهار سال در سنگر نماز جمعه به ارشاد و هدایت مردم پرداخت. در تابستان سال ۱۳۶۰ با بیشترین آرا به عنوان نمایندهٔ اول شهرستان میاندوآب، شاهیندژ و تکاب به مجلس شورای اسلامی راه یافت.

در سالهای ۶۳، ۶۴ و ۶۵ از سوی بعثهٔ حضرت امام در مراسم حجّ، و از طرف دبیرخانه مرکزی ائمهٔ جمعه در نقاط مختلف کشور خدمات شایسته و ارزنده‌ای را انجام داد.

از سال ۱۳۶۵ تاکنون با درک نیاز جامعه و ضرورت کار فرهنگی، اکثر اوقات خود را صرف تحقیق، تدریس و تألیف نموده و با انتشار مجلاّت وزین و تألیف کتاب شیخ

صدوق و سفیر گمنام متعدّد در زمینهٔ معارف قرآن، و تدریس در دانشگاه به انجام وظیفه دینی، علمی و ملّی خود مشغول است. از جملهٔ کارهای ارزندهٔ ایشان سردبیری یکی از مجلّات وزین علمی کشور، به نام وقف میراث جاویدان است که تاکنون پانزده(۱۵) شماره از آن، به سه زبان منتشر شده. و در میان محققّین حوزه و دانشگاه و مجامع علمی کشور از اعتبار خاصّی برخوردار شده است. و نیز ماهنامهٔ باران که به مدیریت ایشان منتشر می‌شود، یکی از موفّقترین و پرطرفدارترین مجلّات در سطح کشور برای نوجوانان است.

انتشار فصلنامهٔ ادبی، هنری طلایه نیز، یکی دیگر از آثار برجسته و ارزنده، و ماندگار ایشان به شمار است.

حجت الاسلام والمسلمین مرحوم سیّد موسی عدنانی فرزند سیّد مجید نیز یکی از روحانیان جوان تکاب بود. وی از حافظه و هوش و استعداد فوق‌العاده بهره داشت. آن جوان ناکام مستعدّ رسیدن به مقامات علمی کامل بود. سخنرانیها و خطابه‌های بسیار شورآمیز و عبرت‌انگیز وی بارها شنونده را به هیجان می‌آورد. افسوس که روزگار مهلتش نداد، و در بهترین اوقات زندگی جهان فانی را وداع کرد.

شادروان سید ابوالحسن هاشمی

شادروان میرزا حسن نوعی

ابوالحسن هاشمی و میرزا حسن نوعی

دکتر حسن انوری استاد دانشگاه می‌گوید: «از میان معلمها دو تن در من و بعضی دیگر از شاگردان اثری عمیق گذاشتند، یکی ابوالحسن هاشمی و دیگری حسن نوعی، هر دو باسواد و فرهیخته بودند. هاشمی نمونه‌ای از جانهای شیفته بود و نوعی عربی خوب می‌دانست، و عارف و پرهیزگار بود و زندگی فقیرانه داشت».[۱] ابوالحسن هاشمی سوای از وظیفهٔ فرهنگی و معلمی چند بار به تقاضای اهالی تکاب، به بخشداری و شهرداری تکاب انتخاب شده و بانی کارهای مهم بوده. و او چگونگی طرح شهرسازی و خیابان‌کشی تکاب را به ساعدالسّلطان (فتحعلی افشار) پیشنهاد کرده است. هاشمی در میان اهالی از احترام و شکوه ویژه‌ای برخوردار بود. در حوالی سال ۱۳۳۲ هـ ش وقتی که او در سمت شهرداری مورد مختصر بی‌احترامی سروان شکوری رییس ژاندارمری وقت شهرستان تکاب واقع گردید، اکثر اهالی من جمله تجّار عموماً مغازه‌ها را تعطیل کردند و عدهٔ زیادی از کسبه از شدّت خشم به ادارهٔ ژاندارمری تکاب حمله بردند و با ژاندارمها درگیر شدند.

و نیز ساختمان بیمارستان هلال احمر تکاب به تقاضا و کوشش هاشمی بنیانگذاری و تأسیس یافته است. همچنین او ساختمان پل خوبی را بر روی رودخانهٔ قجور در مسیر خیابان

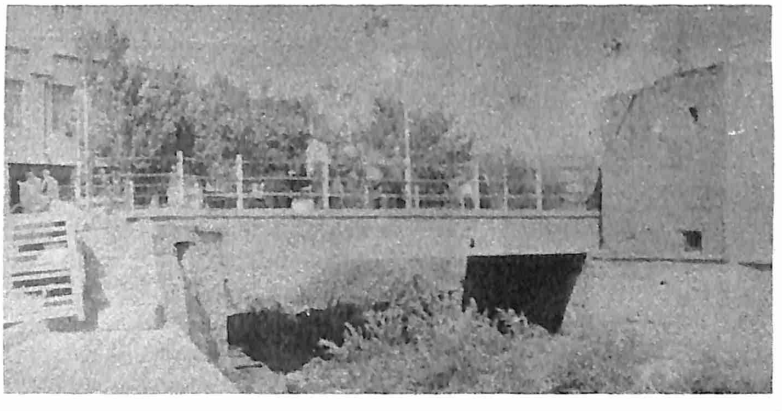

منظرهٔ پل ساخت شهرداری بر روی رودخانهٔ قجور واقع در خیابان امام خمینی (ره)

امام خمینی(ره) احداث کرد. و ماده تاریخی بدین صورت «کاش این پل زیبا خالی از خلل بودی!» برابر ۱۳۳۱ ش در لوحهٔ بنای آن به خط مرحوم میرزا باقر شکوهی منقوش نمود.

۱- مجلهٔ خانواده، سال چهارم - شماره هفتاد و دو، ص ۲۸، پانزدهم اردیبهشت ماه، تهران.

استاد دکتر حسن انوری

یکی از افتخارات تکاب افشار دکتر حسن انوری است، او در بیست اسفند ۱۳۱۲ هـ‌ش در تکاب زاده شده پدر وی بازرگان بوده و مادرش از خاندان علمای دین، زنی درس خوانده و ادب دوست، از میان شاعران به حافظ و پروین اعتصامی علاقه داشته است. با ادبیّات ترکی نیز بیگانه نبوده، او خواندن و نوشتن را از مادرش یاد می‌گرفته است. او می‌گوید: «ده سالم بود که نخستین بار مادرم مرا با حافظ آشنا کرد، و غزلی را که با این مطلع شروع می‌شود:

جمالت آفتاب هر نظر باد زخوبی روی خوبت خوبتر باد

به من تلقین کرد. غزل را حفظ کردم، اگرچه معنای آن را نمی‌فهمیدم، اما موسیقی دل‌انگیز کلام، مسرورم می‌کرد.»

وی بعد از شهریور ۱۳۲۰ هـ‌ش به دبستان ملّی سابق شهید دکتر چمران فعلی، رفت. دکتر انوری می‌گوید: «در دوران تحصیل در دبستان از میان معلّمها دو تن در من و بعضی دیگر از شاگردان اثری عمیق گذاشتند. یکی ابوالحسن هاشمی و دیگری حسن نوعی. هر دو باسواد و فرهیخته بودند. هاشمی نمونه‌ای از جانهای شیفته نوعی عربی خوب می‌دانست و عارف و پرهیزگار بود و زندگی فقیرانه‌ای داشت.» در زمستان ۱۳۲۹ ش ابوالحسن هاشمی به عنوان شهردار انتخاب می‌شود و به آموزگاری در دبستان محمّدیه سابق نیاز پیدا می‌شود. دکتر انوری با گواهی نامهٔ ششم ابتدایی آموزگار می‌شود، که اکنون چهل و چهار سال است تدریس می‌کند. او می‌گوید معلّمی شوق مرا به یاد گرفتن برانگیخت. در موقعی که مدیریت و معلّمی دبیرستان را با کمال اشتیاق و فعالیّت چشمگیر به عهده داشت، یعنی در سال ۱۳۳۵ ش به گرفتن مدرک دیپلم موفق و به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد. وی می‌گوید: «وقتی که در شهریور ۱۳۳۲ ش امتحانات سوّم متوسطه را گذراندم شاگردان تنبل و درس نخوان شگفت‌زده شده بودند که جوانی معلّم ندیده و در ده درس خوانده در امتحانات قبول و در فیزیک و جبر و انشاء نمرهٔ ۱۸ و ۱۹ گرفته است. در سال ۱۳۳۷ به تبریز منتقل

شده و در کنکور ادبیّات و فلسفه دانشگاه شرکت کرده و در هر دو رشته قبول می‌شود. ولی به علّت نبودن استاد فلسفه، در رشتهٔ ادبیّات به تحصیل می‌پردازد. در سال ۱۳۴۰ در رشتهٔ زبان و ادبیّات فارسی دورهٔ لیسانس را در دانشگاه تبریز به پایان می‌رساند، و سپس به تهران می‌آید و در حین تدریس در دبیرستانهای تهران در دورهٔ فوق لیسانس همان رشته در دانشکدهٔ زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته می‌شود، و در سال ۱۳۳۴ ش فارغ‌التّحصیل می‌شود. بعد از آن باز در همان دانشکده در دورهٔ دکترای زبان و ادبیّات فارسی ادامه تحصیل می‌دهد، در سال ۱۳۵۰ ش از پایان‌نامهٔ خود دفاع می‌کند. دکتر انوری می‌گوید در دوران تحصیل گاهی پول نداشتم که نانی بخورم، لذا مجبور می‌شدم عزیزترین چیزهای خود یعنی کتابهایم را بفروشم. آثار دکتر انوری عبارتند از:

مقالاتی در زمینه‌های مختلف من جمله در مجلّه‌های راهنمای کتاب، یغما، نشریهٔ انجمن دبیران ادبیّات فارسی، نشریهٔ دانشگاه تربیت معلّم، آینده، خاوران، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیّات دانشگاه کرمان، رساله‌هایی دربارهٔ آتشکدهٔ آذرگشسب، اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی و سلجوقی (پایان‌نامهٔ دکتری)، یک قصه بیش نیست (بررسی محتوایی و ساختار شعر حافظ)، تنظیم مجلّداتی از لغت‌نامهٔ دهخدا از جمله حروف (الف، ب، ر، ک، ی)، کتابهای دستور زبان ۵ جلد (۱)، (۲) کتابهای درسی برای وزارت آموزش و پرورش، راهنمای تدریس فارسی چهارم دبستان برای آموزگاران و همچنین برای کلاس پنجم راهنمای تدریس فارسی و دستور سال اوّل، دوّم و سوّم راهنمایی برای دبیران، آیین نگارش، برای سال اوّل، دوّم و سوّم دبیرستان برای وزارت آموزش و پرورش، آیین نگارش مقدّماتی و پیشرفته برای تحصیلات دانشگاه پیام نور.

قرائت فارسی برای مدارس برای سالهای چهارم و پنجم، اوّل راهنمایی و دوّم و سوّم راهنمایی و برای آموزش و پرورش، فارسی و تاریخ ادبیّات برای سالهای اول و دوم دانشسرای راهنمایی فارسی برای سال اول و دوم دانشسرای مقدّماتی.

گزیده‌های ادبیّات فارسی: سخن و اندیشه، غمنامه و رزمنامهٔ رستم و سهراب.

گزیدهٔ غزلیات: سعدی، اشعار رودکی، صائب، گلستان و بوستان سعدی و صدای سخن عشق و چند اثر دیگر...

وقتی از دکتر انوری سؤال می‌شود چه توصیه‌هایی به دانشجویان دارید؟ او پاسخ می‌دهد: معتقدم توانایی انسان خیلی بیشتر از آن است که غالباً تصور می‌شود. برخی از قدما نیز به این نکته توجّه داشته‌اند. از این رو من همیشه به دانشجویان این توصیه

را داشته‌ام که سعی کنند از ذخایر ذهنی خود بیشترین استفاده را بکنند. و این کار با تمرین و ممارست و اندیشیدن و خود را از ابتذال دور نگاه داشتن ممکن خواهد شد. ما بیش از آن که فکر می‌کنیم توانایی داریم.

نصرت الله ضیایی

انوری و نصرت اللّه ضیایی هر دو در فضل و ادب از مفاخر تکاب افشار به شمار می‌روند. یکی دیگر از ادبا و محققّین برجسته این منطقه شادروان سرگرد مراد اورنگ بود. وی دارای تألیفات و آثار متعدّد در زمینه‌های مختلف سنّتی و ادبی و اجتماعی می‌باشد. تعدادی از تألیفات او که نگارنده به آنها دسترسی داشت، عبارتند از: ۱- جشنهای ایران باستان ۲- فروهر ۳- بررسی یسنا ۴- کردشناسی و مقالات متعدد ادبی و تحقیقی در نشریات و مجلاّت مختلف کشور.

احمد علی امامی افشار

یکی از معلّمان ارجمند تکاب احمدعلی امامی افشار است. او در سال ۱۳۱۳ ش در شهرستان تکاب افشار به دنیا آمده است. پدر و مادرش اوایل زندگی خود را در خانواده‌های مرفّه و سرشناس محلّ سپری کرده‌اند، ولی او می‌گوید: «هنگام تولد من خبری از رفاه نبود. چشم باز کردم پدر را حقوق بگیر دولت دیدم و یک زندگی سادهٔ کارمندی.» امامی افشار تحصیلات ابتدایی را در دبستان محمّدیه سابق (دکتر چمران فعلی) تنها مدرسهٔ آن روزگار گذرانده است.

از رویدادهایی که به گونه‌ای به زندگی وی مربوط می‌شود، در سال دوّم ابتدایی هرج و مرج و نابسامانی بعد از شهریور ۱۳۲۰ است که به تاخت و تاز یاغیان، چندی اهالی متواری و ادارات و تنها آموزشگا ه شهر تعطیل و درس و مشق متوقّف می‌گردد. در سال ششم دبستان فرقه دموکرات در تبریز اعلام خود مختاری می‌کند، و از آذربایجان تنها تکاب در دست حکومت مرکزی باقی می‌ماند. در آن سال (۱۳۲۵

ش) امتحانات نهایی زیر نظر بخشدار نظامی شهر برگزار می‌شود. ولی پس از ختم آشوب، وزارت فرهنگ وقت (آموزش و پرورش) امتحان و مدرک تحصیلی همهٔ شرکت‌کنندگان در امتحانات را فاقد اعتبار اعلام می‌کند. و این در حالی بوده که برای امامی سیزده ساله نه امکان تحصیل بوده، و نه وجود زمینهٔ کار در محل. اغلب خانواده‌ها برای این که بچه‌ها را از تبعات بیکاری مصون دارند، آنها را به مغازه‌ها یا بعضی از کارگاههای محلی می‌سپارند. و متأسفانه سالهای سرنوشت‌سازی از عمر امامی افشار که می‌بایست صرف تحصیل می‌شد، در این گونه کارها تلف می‌شود. و سرانجام می‌تواند ضمن انجام کار، در سال ۱۳۲۸ به عنوان داوطلب امتحان نهایی ششم ابتدایی دوباره قبول شود. بعد از آن فقط یک سال در کلاس هفتم دبیرستان نوبنیاد سعدی درس خوانده، و با رسیدن به سن سربازی، برای همیشه از ورود به دبیرستان محروم می‌ماند. ناگزیر راهی تهران می‌شود، و پس از مدّتی کار در چاپخانه و مراجعت به ولایت، برای دانش آموزان عزیز شایان توجه است که دروس کلاسهای هشتم و نهم را بدون معلم خوانده، پس از موفقیّت در امتحانات متفرقهٔ شهرستان مراغه مدرک سیکل می‌گیرد، و سپس در شهرداری تکاب مشغول کار می‌شود. اما این کار با روحیّهٔ او سازگار نبوده، زیرا علاقه‌مند به حرفهٔ معلّمی بوده که اشتغال بدان از اوّل مهرماه ۱۳۳۷ ش با تدریس در همان دبیرستان آغاز می‌شود. در سه سال اوّل خدمت، با احراز قبولی در امتحانات متفرقهٔ سالهای اوّل و دوّم دانشسرای مقدّماتی و ششم ادبی به اخذ دیپلم نایل می‌گردد. در سال ۱۳۴۰ مسؤولیت دبیرستان به وی واگذار می‌شود، و تا سال ۱۳۴۷ که به تهران منتقل می‌شود، در این سمت بوده است. از سال ۱۳۴۸ درکنار تحصیل دانشگاه و تدریس در دبیرستانها همیشه کار غیر موظّف هم داشته است. در این مدّت دو آرزوی دایمی وی ادامهٔ تحصیل و پرداختن به کار تحقیق و نوشتن بوده است، که تلاش معاش مانع از حصول آن دو می‌گردد. تنها از سال ۱۳۶۴ فرصت یافته بود و مجموعهٔ «ادب فارسی» و «گنج ادب» در زمینهٔ انتخاب و توضیح بخشهایی از متون نظم و نثر همکاری کند. تاکنون آثاری از این دو مجموعه به چاپ رسیده و حدود بیست مجلّدی که از مجموعه اوّل فراهم آمده، در کلاسهای ادبیّات فارسی دانشگاهها به عنوان کتاب درسی جا باز کرده است. سهم ناچیز او از این آثار چهار مجلّد گزینه و گزیده است. در حال حاضر شصت و دو ساله و بازنشسته است، و در یکی از دبیرستانهای نمونهٔ تهران تدریس می‌کند. سرانجام در ارزیابی

ماحصل عمر خویش او چون حاصل عمر، تنی کاسته و فرسوده است، و آموخته و اندوخته‌ای که با آن راهی به ده نتوان برد و باید اضافه کرد در طیّ این زندگی، وی دارای سه فرزند بالیدهٔ فرهیخته نیز بار آورده است که وجود آنها زنگ ملال از دل او می‌زداید و نامرادیهای ایام را جبران می‌کند.

عکس استاد صدیق صفی زاده

استاد صدیق صفیٔ زاده

صدیق صفی زاده اندکی بعد از غروب، روز پنجم مردادماه سال ۱۳۲۲ هش در روستای بهشت آیین و مینو نشان زرّینه واقع در چند فرسنگی شهر تکاب افشار چشم به جهان گشوده است. پس از چندی پدرش توفیق از خاندان بوره که یی به بخش تکاب نقل مکان نموده و در آنجا ساکن شده است. آقای صدیق صفی زاده در هفتٔ سالگی به همّت پدرش برای تحصیل به دبستان محمّدیه سابق (شهید چمران فعلی) می‌رود. او می‌گوید: هنوز هم رانک و چوغه و کالوش‌هایی که در آن روزگار می‌پوشیدم پیش چشمم است، و هنوز هم فریادهایی که پدرم بر سرم می‌کشید در گوشم طنین می‌افکند: دورهٔ ابتدایی را همان جا گذراندم. و یادم می‌آید از آموزگارانی بهره جستم که در شعر و ادب و در هنر خوشنویسی سرآمد روزگار بودند. و خوب به خاطر دارم که مرحوم ابوالحسن هاشمی که در آن دم مدیریّت دبستان را به عهده داشت، اشعار نغز و بدیع و دلنشین به دو زبان فارسی و ترکی می‌سرود و آنها را برای ما می‌خواند: و به دلیل ذوق سرشار و طبع سلیمی که در نهادشان سرشته شده بود ما را وادار و تشویق به تمرین خوشنویسی می‌کردند، و ما بیشتر وقت خود را با تمرین خط

و حفظ اشعار شعرای معروف ایران می‌گذراندیم. و نیز اشعار فارسی و عربی را به عنوان سرمشق برایمان می‌نوشتند، و ما از روی آن مشق می‌کردیم. و در واقع از همان زمان بذر شعر و ادب در نهاد من سرشتند. و من آرزو داشتم که شاعر و ادیب شوم، اما در آن دم هرگز نتوانستم شعری بسرایم.

افشار که خدایش آب و خاکی خوش و خرم و مناظری زیبا و دل‌انگیزی به آن بخشیده، سرایندگان و ادبایی در آن ظهور کرده‌اند که به فرهنگ و ادب ایران خدماتی بسزا کرده‌اند و در هنر نیز جا نمانده‌اند. و خطّاطان لوحه‌های گرانبها از خود به یادگار گذاشته‌اند. و نقاشان هم تابلوهای زیبایی کشیده‌اند. و زنان افشاری در بافتن فرش نیز یگانه آفاقند، و فرشهای افشار در تمام دنیامعروف است. صدیق صفی زاده می‌گوید: پس از مدتی به علّت فشارهای سیاسی، پدرم به عراق مهاجرت کرد، و ما در شهر بغداد اقامت گزیدیم و من هم پس از فراگیری زبان عربی در مدرسهٔ اعدادیة المرکزیّه مشغول تحصیل شدم، و در رشتهٔ علوم تجربی به اخذ دیپلم نایل آمدم. بدیهی است در این فاصله با اشعار شعرایی چون امرؤالقیس - حسان بن ثابت- ابونواس - العتبی- ابوالعلاء المعرّی - جمیل صدقی الزّهادی - معروف ارصّافی و احمد الشوقی آشنا شدم و به آنان ارادتی عجیب یافتم. و از دریای خروشان ادب فارسی نیز دور نمانده، دیوان شعرای ایران زمین را هم می‌خواندم و گاه شعر می‌سرودم و چندین رباعی حکیم عمر خیّام را به عربی ترجمه نمودم، ولی آنها را به کسی نشان نمی‌دادم. و متعاقباً به فراگیری فقه و علوم دینی روی آوردم و در محضر عالم ربّانی شیخ امجد زهّادی مدتی صرف و نحو، فقه، تفسیر و حکمت خواندم تا به اخذ مدرک مدرّسی مفتخر گردیدم.

در سال ۱۳۴۵ ش به میهن عزیز بازگشتیم و در بخش تکاب افشار مقیم شدیم. سپس من ازدواج کردم که ثمرهٔ آن یک دختر و سه پسر است. و به سال ۱۳۴۷ ش راهی تهران شدم و به استخدام دولت درآمدم. امّا از آنجا که کام تشنه و سینهٔ بی‌قرارم آرام نمی‌یافت، مجدداً به مطالعهٔ مستمرّ در فقه و اصول و تفسیر پرداختم. از محضر دانشمند نامی چون حضرت شیخ محمد شیخ الاسلام و سایر علما و اساتید گرانقدر درک فیض نمودم، بحمداللّه به اخذ اجتهاد نایل آمدم، که سپس با توجه به تألیفات و نوشته‌هایم از طریق وزارت علوم، آموزش عالی به اخذ مدرکی معادل دکتری مفتخر شدم. در این هنگام با عدّه‌ای از نویسندگان کریم الطبع و دانشمندان عظیم‌القدر چون شادروان سید محمد کاظم امام، استاد ابراهیم پورداود، بهرام فره‌وشی ومراد اورنگ آشنا شدم و به دلیل شور و شوقی که داشتم، به مطالعه و تحقیق در زمینهٔ فرهنگ و

زبان و تاریخ کرد و ایران زمین پرداختم، و در خدمت شادروان مؤید شهزادی و استادان دیگر به فراگیری زبانهای اوستایی و پهلوی مبادرت‌ورزیدم، و براثر افراط در مطالعه اطلاعات ارزنده‌ای در تاریخ و ادب، فنون و سایر علوم پیدا کردم. و سپس با تشویق اساتید بزرگوار به تألیف و تصنیف مشغول شدم و در قسمتهای مختلف در حدود یکصد و سی جلد کتاب و ده ها مقاله بازبانهای فارسی، کردی و ترکی و انگلیسی نوشته ام، که قسمتی از آنها چاپ و منتشر شده است، و بقیهٔ نیزان شاء الله به تدریج چاپ و منتشر خواهد شد. و خوشحالم که در این مدت توانسته ام گوشه ای از فرهنگ کشورم را احیا کنم. برخی از کتابهایم راکه چاپ و منتشر کرده ام عبارتند از: تفسیر قرآن کریم - تاریخ قرآن - پندهای قرآن - سیرهٔ نبوی شریف - زنان پیغمبر اسلام - بزرگان یارستان،مشاهیر اهل حق - سرانجام، نوشته های پراکنده در بارهٔ یارستان - دورهٔ بهلول - دورهٔ هفتوانه - طبّ سنّتی در میان کردان - طب الکردی.- گیاهان دارویی کردستان - پیشگوییهای ایل بیگی جاف - پیشگوییهای خان الماس - فرهنگ کردی به فارسی - دایرة المعارف کردی - همانندی واژه های کردی و فارسی - همانندی واژه های اوستایی و کردی - همانندی واژه های پهلوی و کردی - صلاح الدین ایوبی - خسرو و شیرین خانای قبادی - کردی بیاموزیم - کرد ا ز روزگاران کهن تا پیدایش اسلام - تحفه الانبیا و ...

شایان ذکر است که چون از دوران جوانی به قرائت و حفظ اشعار سرایندگانی چون : ملا عبدالرحیم مولوی، خانان قبادی، ملا مصطفی بیسارانی، میرزا شفیع کلیای و گوران علاقه داشتم بخصوص اشعار گوران خیلی به نظرم جالب آمد، و سروده های او مرا به سوی شعر هجا و یا شعر نوی کردی کشاند. و همین سالها بود که با شعرهای شهریار، تولّلی، و نادر نادر پور آشناشدم. و پس از آن رباعیات خیام و دوبیتی های بابا طاهر را به زبان کردی ترجمه کردم و به طبع رساندم که بعداً مورد توجّه و استقبال هنردوستان و ارباب شعر و ادب کردی قرار گرفت و تا کنون چندین مجموعه به نامهای : میوا، پیر دریا، زنبیل فروش، آبیدر، حلبجهٔ خونین، کردستان به طبع رسانده ام. و مجموعه های دیگری هم آماده برای چاپ دارم که امیدوارم به زودی منتشر گردد.

از دیگر ادبا و اهل فضل تکاب، می توان به دکتر ابراهیم تدین (استاد دانشکدهٔ علوم قرآنی) دکتر یحیی یثربی استاد فلسفه اسلامی در دانشگاه تبریز و نویسنده کتابهای فلسفی و عرفانی، زین العابدین ذاکری، دبیر ادبیات عرب در اصفهان، مسیّب توسّلی افشار فارغ التّحصیل دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران و ... فتحعلی تحسینی،

شادروان افتخار الملک (یحیی خان افشار) شادروان میرزا عبدالحسین خان صدیق افشار و فرزندش سرتیپ نقی خان صدیق افشار، شادروان میرزا حسن نوعی، شادروان حاج عبدالله نظرنیا[۱] و شادروان

عکس حاج عبدالله نظرنیا

میرزا یوسف انصاری و شادروان محمّدخالقی خوشنویس معروف قرآن کریم اشاره کرد.

مینای افشار

مینای افشار اسمش میرزا فریدون بیگ و از طوایف افشار ارومی بوده، مدّت عمر را به ملازمت بزرگان و مواظبت خوانین تکاب افشار گذرانیده و به جهت منظورش که داشته گفته :

دیشب همه شب ای آرزوی مینا این بود بخویش گفتگوی مینا
از درد گلویت ای مه مینوچهر دل خون شد و ریخت از گلوی مینا

میرزا حبیب افشار بابا نظر

از شعرای گمنام افشار می توان از میرزا حبیب افشار یاد کرد. او شاعری با ذوق و لطیفه پرداز بوده و اشعار زیبایی به زبان فارسی و ترکی می سروده است. بیت زیر از نمونه های شعر اوست:

سجع مهری برای تو جستم شمر صحرای کربلای رستم

میرزا عباسعلی خان صبور افشار

از شعرای خوش طبع و با ذوق معاصر افشار میرزا عبّاسعلی خان افشار متخلّص به صبور است. او از مردان نیکوکار و آزادیخواه و فرهنگ دوست بوده، و تمام عمر خود را با تنگدستی و محرومیّت گذرانیده است. اشعار زیادی به فارسی و ترکی به صورت قصیده و غزل از او برجای مانده که برای نمونه یکی از قصاید او را که به مناسبت قحط سالی بزرگ ۱۳۳۶ هجری قمری سروده است، ذیلاً می آوریم.

---

۱ - این شخص به زبان عربی تسلط کامل داشته و بدین نیز حسینعلی خان سردار هنگام تشرف به حج یکی دوبار به عنوان مترجم با خود همراه برده است. به علاوه این شخص از مردان محترم و نامدار و نوع دوست تکاب افشار بود.

دارد افـــــغان دلم از حـــادثهٔ چـــرخ کـــبود
کـــه چـه‌ها دیـده در ایـن سـال پـر از شـعله و دود
یک طرف قحط و غلا، یک طـرف امـراض و عـلل
یک طـرف فـرقت احـباب بـهر شکـل کـه بـود
نرخ گندم چـو ز عشـرین بـه صـد و شـصت رسـید
گشت ظـاهر بـه جـهان صـاعقهٔ عـاد و ثـمود
سـیصد و سـی و شش آمـد چـو پس از الف عـیان
بـانگ الجـوع مـجانین بـه سـما کـرد صـعود
زاوّل فـصل خـزان، خـلق جـهان جـمله بـریخت
زبـــد و نـــیک و مسـلمان و نـصاری و یـهود
ارغـــوانـــی رخ هـــر لاله رخ و ســـیم تـــنی
زعـــفرانـــی شـده آلوده بـه خـاکستر و دود
اکـــل هـــر مـیّته و تـخم عـلف و انـبان سـهل
خورده‌شد گـربه‌وسگ آنـچه دراین قـریه کـه بـود
صـبحدم تـا بـه شب وز اول شب تـا بـه سـحر
نـــاله و آه مســـاکـــین زدلم صـــبر ربـــود
آن پـــریچهر کـــه در مـــوقع امـــنیّت نـفس
در پس پـــرده بـــدو رو بـه کسـی مـی‌ننمود
انـدرین قـحطی نـان بـچهٔ خـود کشت و بـخورد
بـــعداکـــل جگـــر خـــود، ره عـقبا پـیمود
گـــاه گـاهی گـذرم گـر سـوی حـمّام شـدی
از در گـــــلخن حـــمام گـــذر کـــردم زود

زانکـــه از مـــرد و زن و پـــیر و جـــوان در گـــلخن
ریـــخته مـــیّت وحـــی بـــرسر هـــم خـــاک آلود
چشـــم عـــبرت فکـــنی گـــرتو بـــه هـــنگام عـــبور
زیـــر پـــای تـــو جـــبون است و عـــیون است و قـــدود
مـــرده و نـــیم رمـــق ریـــخته در هـــر گـــذری
هـــمه بـــی‌غسل و کـــفن رحـــم کـــن ای رب ودود
تـــا زمســـتان بشـــد و خـــرمن دیگـــر بـــرسید
نـــصفی از خـــلق نـــمودند جـــهان را بـــدرود
چونکه تاریخ بـه هـفت آمـد و شـد مـوسم صـیف
ریـــخت امـــراض و عـــلل آنـــچه خـــدا خـــلق نـــمود
انگـــــلیس و ارس و ارمـــــنی و عـــثمانی
بـــنمودند در ایـــن حـــادثه اعـــزام جـــنود
ضـــرر مـــالی و هـــم ارضـــی و اتـــلاف نـــفوس
چـــه نـــمکها کـــه بـــه زخـــم دل اســـلام بســـود
نـــام گـــندم بـــه جـــهان بـــاقی و خـــود گشـــته عـــدم
لیک ارزن گـــــره از کـــار رعـــایا بگشـــود

* * * * * *

او در استبداد صغیر از ظلمی که به مشروطه‌طلبان و آزادیخواهـان مـی‌رفته رنـج می‌برده و لذا اشعار انقلابی زیادی در این زمینه سروده که نمونهٔ آنها به شـرح زیـر است:

بنگر به چشم و مجتهدین را بدار بـین ساداتِ محترم هـمه در گـیر و دار بـین
ویران ز توپ مسجد و شهر و دیـاربین اسلام را زشـاه و گـدا خـوار و زار بـین
یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن
مـعموره‌های جـملهٔ ایـران خـراب شـد دل در بـر اهـالی آنـها چـو آب شـد
بانگ غـریو شـورشیان بـرسحاب شـد ظلم و ستم به اهل وطن بی‌حساب شد
یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن
آسـوده بـود نـقطهٔ افشـار تـا بـه حـال
از پـرتو تـوجه سـردار خـوش خـصال

بعد از وفات او نشده راحت این محال
از هر جهت شدند لگد کوب و پایمال
یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن

طاهر توکلّی افشار

طاهر توکلی از شعرای معاصر افشار بوده و در عنفوان جوانی در گذشته. او در سرودن اشعار نغز فارسی استعداد سرشاری داشته و از قریحه و ذوقی عالی برخوردار بوده است. اشعار زیر از اوست:

از آن روزی که خلاّق توانا — زحکمت این جهان را ساخت برپا
خدای مهربان پس داد زینت — جهان را با هزاران گونه نعمت
سپس ایجاد روزی خواره فرمود — که از آن نعمت الوان برد سود
از آنرو آدم خاکی عیان شد — پر از اولاد وی روی جهان شد
غرض آنروز کادم آفریدند — به قدش جامهٔ زحمت بریدند
سپردندنش که گر بیکار باشی — نبینی راحتی پس خوار باشی
نماید روزیت را حق عنایت — ولی باید بری رنج و مشقت
ز خلقت سالهایی رفت بسیار — به وحشیت بشر بودی گرفتار
نه از صنعت به عمرش بهره‌ور بود — همانا زآدمیت بی خبر بود
زمانهای دراز بس مدیدی — به رفع بینوایی چاره کردی
سپس با رای و با فکر خداداد — زوحشیت بشر گردید آزاد
برای خویش آبادی بنا کرد — بیابان گردی خود را رها کرد
ز نزدیکی بهم گشتند مأنوس — به دور انداختند عادات منحوس...

علی آقا اسلامی

علی آقا اسلامی

از شعرای معروف افشار که در حال حاضر در سرودن شعر فارسی فعالیّت دارد، علی آقا اسلامی است. او از طبعی لطیف و روان و ذوقی سلیم و پراحساس برخوردار بوده، و در سرودن اوزان مختلف شعر مهارت دارد. وی در سال ۱۳۱۵ شمسی در تکاب تولّد یافته و تحصیلات مقدّماتی خود را در این شهر به پایان رسانده است.

آقای علی اسلامی پیشهٔ خیاطت دارد. اشعار زیر از اوست:

ای نـام تـو ورد زبـان آغـاز گـفتارم تـویی
در مـطلع هـر نـامه‌ام زیب نـوشتارم تـویی
نـامت هـوالله احـد شـایان تـرا لفـظ صـمد
عشقت به تن جان می‌دمد معبود دادارم تویی
کی مـی‌توان دیـدن تـرا بـویت صـبا آرد مـرا
محبوب سرشار از صفا عشق شرر بـارم تـویی
ذکرت دهد سـرزندگی، بـایسته بـر مـابندگی
در کـوره راه زنـدگی جـانا مـدد کـارم تـویی
ای آفریده از گلم، سهل است پـیشت مشکـلم
انـدر شـبستان دلم شـمع شب تـارم تـویی
ای خالق کـون و مکـان بـیدار و بـینا هـرزمان
وای عالم سر و عـیان واقـف ز اسـرارم تـویی
کردم تأمل در چمن، برگلشن و دشت و دمـن
دیدم به چشم خـویشتن نـقاش گـلزارم تـویی
ای بـینوایـان را نـوا، وی درد مـندان را دوا
درد از تو، داروی شفا، بز جسم بیمارم تـویی

ایضاً

گـر مـی‌طلبی سعادت هـردو جـهان — بشـنو سـخنی بـود زگـفتار مـهان
در حـرمت مـادر و پـدر کـوشا بـاش — تـا بـاز شـود بـه روی تـو بـاب جـنان
دردا که دلت سخت تـر از سـنگ بـود — مـیدان وفـا در آن بسـی تـنگ بـود
در گـلشن دوسـتی نـروید خـاری — گر هر دو طرف صدیق و یک رنگ بود

قصیده‌ای به مناسبت سالگرد میلاد مسعود حضرت امام حسین(ع) سروده است:

دوسـتان مـژده دهـم سـوم شـعبان آمـد
بـاشکوه و عـظمت حـامی قـرآن آمـد
جشـن مـیلاد حسـین است زاعـیاد بـزرگ
ایـن مـقامیست کـه از جـانب یـزدان آمـد

زاد روزیست چه فرخنده و جشنیست سترگ
با جلال و جبروت آن شه خوبان آمد
شادی آورد و شعف بهر حبیبان خودش
رخ چو بنمود، همه واله و حیران آمد
این حسین است که با حسن خدادادی خویش
بهر آموختن شیوهٔ ایمان آمد
عهد و میثاق نخستین نرود از نظرش
رادمردی تونگر، بر سر پیمان آمد
آمد او تا که کند جمله حقایق روشن
بهر فرعون زمان موسی عمران آمد
آنکه اندر دل شب شنعت و زشتی می‌کرد
گشت رسوا و خجل چون مه تابان آمد
فاسق زشت زپایان شبش غافل بود
او ندانست که خورشید فروزان آمد
ماه و خورشید به تشبیه حسینند بدان
پرتوی بود زیزدان که نمایان آمد
دین ما رونق اگر یافت ز جانبازی اوست
پایهٔ کفر چنان کوفت که ایوان آمد
گشت کاخ ستم دشمن خونخوار خراب
زانکه سیلی شد و از خون شهیدان آمد
پایهٔ ظلم و ستم دیر نپاید هرگز
این سخن راست ز گفتار بزرگان آمد
نکته‌ای هست مرا گفتن آن فرض بود
بهر اعدای حسین دوزخ و نیران آمد
درس جانبازی و آزادگی آموز ز وی
هر که بر مکتب او رفت چو انسان آمد
لایق پیشگهت نیست مرا درّ و گهر
گر پذیری به فدای تو سرو جان آمد
مهر این سلسله هرگز نرود از دل ما
پر بها ارث بود چون ز نیاکان آمد

عـــاشقان تـــو بـــه اخـــلاص مـــبارک گـــویند
عشـــق پـــاکـــیست کـــه تـــقدیم زایـــران آمـــد

شعر کم گوی علی چون سخنت لایق نیست
شعر آن کس بسراید که سخندان آمد

ایضاً

اگر خواهی تو قدر گنج و شاهی ز دانش بـه نـباشد هـیچ جـاهی
گـــر ایـــن سـرمایهٔ هستی نداری چـــو نـــابینایی و نـــزدیک چـاهی

ایضاً

فراگیر دانش بـه هـر روز و عـهد بپوی انـدرین راه و بـنمای جـهد
پـــیمبر بـفرمود دانش ز مـــهد بـیاموز تـا گـاه رفـتن بـه لحـد

دوبیتی: ایضاً

غـلام آن کس شـو مـرد بـاشد در انصاف و مروّت فـرد بـاشد
اگـر درد دلی گـفتی تـو بـر وی طـبیب و چـاره‌جوی درد بـاشد

اسماعیل فرج اللهی افشار

اسماعیل فرج اللّهی از شعرای تکاب افشار است. او از ذوق سلیم و پـراحسـاس شعری بهره‌مند است. گویا دیوان شعر او که به زبان ترکی است، اخیراً انتشار یـافته است.

یداللّه مدنی

یداللّه مدنی

شاعری است توانا و خوش قریحه، طبعی روان و دلی پاک دارد. او در روسـتای دورباش واقع در دوازده کیلومتری خاور تکاب متولّد شده، و در این روستا نیز اقامت دارد، و از راه کشاورزی و باغداری زندگی را می‌گذرانـد. اشـعار زیـر از سـروده‌های اوست:

از نسیم صبح جویم هـر سـحر اخـبار دوست
تـا رسـد بـر دیـده و دل نـور از انـوار دوست

گـــر نـیم تـا فـیض گـیرم از صـفای مـحفلش
روز و شب باشد دعایم تا شود حق یار دوست
گـــر تـــجلی بـخش عـالم هست نـور آفـتاب
دل تجلّی یـابد هـرجـا از گـل رخسـار دوست
بـــی وجـــود دوست نـــاید زنـدگی را فـرحـی
دوست می‌باید که باشد مـحرم اسـرار دوست
عشق در هر واژه‌ای جـز دوست بـی‌معنا بـود
گل زغیر دوست خار و گل بود هر خار دوست
شـــعر نـغز و دلنشـینم هـمچو گـل انـدر بـهار
بـــهجت افـزای دل و هـم رونـق بـازار دوست
گر مرا بینی که مستم، بی‌دل و دیوانـه هسـتم
ســاغر مـــی‌برکشیدم از مـــی اشـــعار دوست
جان بگیرد مـرغ طـبعم هـر زمـان گـر بشـنود
نـــــغمه‌های جـــانفزا از بـــلبل گـــلزار دوست
مدنی هستی ملول از شعر ناچیزت ولی
دیدهٔ اغماز دارد دوست بر گفتار دوست

ایضاً

داد ایـــن پـــند مـــرا بـاد صـبا در سـحری
که چه غافل بنشستی به جهان کـن نـظری
دوستانت همه رفـتند و تـو در لهـو و لعب
بگـذرانـی عـجب از رفـتن خـود بـیخبری
مـــعنویّت طـــلب، از زیـنت ظـاهر بگـریز
تـــابکی در غـــم تـحصیل درم غـوطه‌وری
ار رسد گـرگ اجـل، فـرصت دیگـر نـدهد
تا تو آسـوده چـنین گـاو هـوس را بـچری
گر سلیمان شـده بـر مسـند عـزّت بـرسی
دم آخـــر بـه یـقین جـز کـفن هـیچ نـبری
ایـــنهمه مـــلک و زر و ســـیم بـمانند بـجا
حـیف بـیهوده کـنی عـمر عـزیزت سـپری

آید آن وقت دگر دست به جایی نرسد
کشته‌هایت ندهد جز غم و افسوس بری
دیده بگشا مدنی عاقبت عمر نگر
صد هزاران چو تو شد خاک گل کوزه‌گری

ایضاً غزل زیر از اوست:

قطرهٔ بسیار کوچک از سحاب افتاده‌ام
روی بحر بی‌کرانی چون حباب افتاده‌ام
چون فلک سیمای خود را دید در رخسار من
کرد از دریا برونم بر تراب افتاده‌ام
گر بگویم صفر بودم صفر هم یک نقطه‌ایست
نقطهٔ ناچیزم اما با حساب افتاده‌ام
الف هستی کی بود بی‌نقطه در اوج کمال
این منم از اوج هستی بر سراب افتاده‌ام
در رضای نفس کردم ترک یار مهربان
این چنین بی‌شمع رویش بر عذاب افتاده‌ام
حال اندر جستجوی آن رخ گم کرده‌ام
بهر شمع روشنی در پیچ وتاب افتاده‌ام
عده‌ای خوانند مست و عده‌ای دیوانه‌ام
عده‌ای غمگین چرا بر اضطراب افتاده‌ام
مدنی را نیست باک از گفته و پندارها
گر به کوی ر به شور و التهاب افتاده‌ام

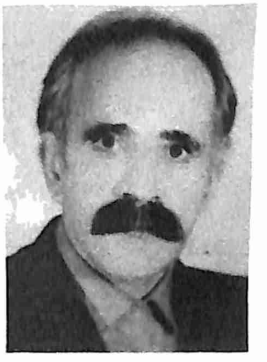

علینقی محمّدی برنجه

علینقی محمّدی برنجه

علینقی محمدی برنجه در چهارم اردیبهشت ۱۳۱۶ در ده برنجه و در خانوادهٔ با رفا، نسبی به دنیا آمد. نام پدر وی فرخ (بیگ) بود. میزان تحصیلاتش دیپلم، تا سیکل اول در تکاب تحصیل کرده، و همواره شاگرد اول بوده است. سیکل دوم را به طور داوطلب متفرقه گذرانده و به شغل آموزگاری پرداخته. او از اوان کودکی فردی حساس

و بسیار کنجکاو و مهربان بوده است. پدرش در سال ۱۳۲۷ ش به تکاب کوچ کرد و چون پیر بوده بعد از چند سال ثروت خویش را از دست داده و تنها از راه شکسته‌بندی و مداوای بعضی زخمهای بیماران به وسیلهٔ داروهای گیاهی امرار معاش می‌کرده است. و در این اوقات شاعر گرانقدر ما ناچار ضمن تحصیل دانش برای گذران زندگی و تحصیل کارگری نموده است. شغل شکسته‌بندی پدر بر پدر از محمد امین افشار که در رکاب نادرشاه افشار شغل طبابت داشته، در خاندان آنان به گونهٔ موروثی باقی بوده است. بعد از محمّد امین بیگ مذکور به ترتیب از پدر به فرزند، ظاهر بیگ، مرادبیگ، مهدی بیگ، محمّد بیگ، محمدامین بیگ و محمدعلی بیگ شغل شکسته‌بندی را در کنار کشاورزی و امور دیگر داشته‌اند. اینک نمونه‌ای چند از اشعار او را ذیلاً می‌آوریم:

عزیزم گچن گونلر　　گون باتار گچرگونلر
بادیما دوشن کیمی　　یاندرار گچن گونلر

به مناسب آغاز سال تحصیلی در مدارس و دریافت حکم بازنشستگی

به خاطر آورم روزی که همراه پدر منهم
به سوی مدرسه بودم روان آهسته آهسته
در و دیوار هم می‌خواند سوی خویشتن مارا
فراخ سینه بگشاده عیان آهسته آهسته
چه روز باشکوهی بود نخستین روز پاییزی
به سلک کودکان بودم دوان آهسته آهسته
سر درس معلّم هم نشستم چند روزی خوش
که او می‌کرد درس عشق بیان آهسته آهسته
زلال اشگ دانش را نثار پای دل کردم
چه او هم شد خریدارش به جان آهسته آهسته
تصوّر شد به یک لحظه که بندم دفتر دانش
پیامم داد دست غیب که هان آهسته آهسته
بهای گوهر دانش ورای چون و چندان است
کنون هم شو خریدارش به جان آهسته آهسته
خرامیدن به باغ حسن چندان کار مشکل نیست
اگر یاری دهد بخت جوان آهسته آهسته
وصال دلبر جانی به یمن فکر انسانی
اگر باشد فراهم می‌توان آهسته آهسته

مرا دل کندن از جانان بسی سنگین و دشوار است
نمی‌دانم چه سان دارم بیان آهسته آهسته
سپاه موی مشکینم شده برف سفید اکنون
مشو غمگین رود این کاروان آهسته آهسته
سرشگ دیده‌ام گشته به دیده آب مروارید
نگه می‌دارم از یاران نهان آهسته آهسته
به ژاله شستن دامن خلاف شان نرگس نیست
تو هم می‌شوی یک دامن نهان آهسته آهسته
مرا قامت چو سرو ناز پویا بود و بالنده
کنون گشته است می‌بینی کمان آهسته آهسته
زمان بگذشت نیک و بد اثر در جان من این کرد
که گشتم پیر و فرسوده غمان آهسته آهسته
به محض رفتن از اینجا فراموش همه گردم
نمی‌گوید کسی هرگز بمان آهسته آهسته
گمانم نیست نامم را به نیکویی برند هیهات
مگر یاری کند بخت جوان آهسته آهسته
نمی‌خواهم به یکباره کنم ترک همه یکجا
ولی مجبور می‌دارد زمان آهسته آهسته
مرا دل زندگانی را هماره جاودان می‌دید
کنون گشته وداع گفتن گمان آهسته آهسته
یقین دارم که روزی هم روم زین ملک ویرانه
شوم سوی تراب سرد، روان آهسته آهسته

عزیزان نام نیکان را صداقت جاودان دارد
ریا را رنگ می‌بازد زمان آهسته آهسته

حسینعلی قادری

حسینعلی قادری

حسینعلی قادری شاعریست خوش طبع و صافی اندیشه و ادیب. او در سال ۱۳۳۰ ش در یکی از خانواده‌های متوسط شهر تکاب دیده به جهان گشوده و بعد از سپری کردن دوران اولیه طفولیت وارد دبستان شده، و تحصیلات ابتدایی را در دبستان محمّدیه سابق تکاب به پایان رسانده است. به طوری که شاعر خود اظهار می‌دارد، مایه‌هایی از ذوق شاعری در همان اوقاتی که کلاس‌های ابتدایی را پشت سر می‌گذاشته، در وجود وی تراوش نموده، و به ظهور رسیده است. شاعر پس از طی دورهٔ تحصیلات ابتدایی، مدّتی در دبیرستان سعدی سابق تکاب به تحصیل پرداخته، و سپس به علت نبود امکانات، بقیهٔ تحصیلات دورهٔ متوسطه را در دبیرستان رازی سنندج، در رشته طبیعی به اتمام رسانده، و موفق به اخذ دیپلم شده است. او به قول خودش در خلال این مدت از مطالعات ادبی غافل نبوده و (شعرگونه‌هایی) سروده است. قادری می‌گوید: سال ۱۳۵۳ ش از پربارترین سالهای فعالیّت‌های هنری من محسوب است، چرا که در این سال اشعار تقریباً زیادی در قالب‌های کهن و نو سروده‌ام. وی در سال ۱۳۵۳ ش با سمت آموزگاری وارد خدمت آموزش و پرورش گردیده، و پس از سه سال تدریس، برای ادامهٔ تحصیلات دانشگاهی راهی تهران شده، و بعد از اخذ مدرک لیسانس در رشتهٔ علوم تربیتی به تکاب بازگشت نموده، و چند سال است که به کار تدریس، دروس مختلف، از جمله در رشتهٔ زبان و ادبیّات فارسی دوره‌های مختلف دبیرستان و دانشسرای تربیت معلم اشتغال دارد.

قادری علاوه بر سرودن اشعار فارسی در قالب‌های کهن و نو، در سرودن اشعار ترکی و کردی نیز تسلط دارد. او همچنین با نوشتن مقالات ادبی و تربیتی، در خدمت ادب و فرهنگ و تعلیم و تربیت می‌باشد.

غزل زیر از اوست:

گفتی سر پیمانم باشد که چنین باشد
رفتند شهیدانم باشد که چنین باشد

گفتی به ره عشقم آخر شود ایامت
من لحظه شمارانم باشد که چنین باشد

گفتی نخرند اینجا هشیاری و بیداری
سودازده از آنم باشد که چنین باشد

گفتی که اسیران را امید لقا باشد
از خیل اسیرانم باشد که چنین باشد

جـــویند چـو از آتش اکسـیر سـعادت را
در آتش سـوزانـم بـاشد کـه چـنین بـاشد
دانم که چـو مـهجوری صـیقل دهـد انسـان را
در وادی هـجرانـم بـاشد کـه چـنین بـاشد
در کـوی تـو گـر بـاشد ره صـوفی و رنـدان را
سـر حـلقهٔ رنـدانـم بـاشد کـه چـنین بـاشد
گـر خـوبی و رعـنایی مـقبول نگـار افـتد
گـو خسـرو خـوبانم بـاشد کـه چـنین بـاشد
گر وصل تو مـعشوقا جسـمی طـلبد یـا جـان
این جسمم و این جانم باشد که چـنین بـاشد
جز قالب بـی‌جان را بـر حـضرت تـوره‌نیست
مـن قـالب بـی‌جانم بـاشد کـه چـنین بـاشد
گفتی نتوان بردن، ایـن مـرسله سـنگین است
آگـاهم و مـی‌دانـم بـاشد کـه چـنین بـاشد
خـواهـی سـرو سـامانی گـر قـادری بـی‌دل
گـو بـی‌سر و سـامانم بـاشد کـه چـنین بـاشد

ایضاً

من و تو

مـــرا در دل و لای تـــو، تـو را در دیـده بـاری نـه
مـرا در جـان شـرار تـو، تـو را در تـن غـباری نـه
شب و روزم مـــزیّن بـــا جـــمالت پـــرده فکـرت
مـــرا بـــا تـــو سـریاری تـو را بـابنده کـاری نـه
در ایـــن خـضرای نـه گـنبد نـدارد اخـتری بـختم
در ایـــن رخشـــان پـــرتا را اسـیران راسـتاری نـه
بـه یـمّ عشـق تـو مـوجم کـه سـرگردان هـمی خـیزم
کـه عشـقت طـرفه دریـایی و مـوجم را کـناری نـه
بـــهاران در وجـــود تـــو، خـزان غـم بـه دل مـا را
نگـــاران در نگـــار تـــو، ولی مـــا را نگـاری نـه

شباب عمر را با غم به پیری می‌برم آوخ
فصولم جمله پاییز و خزانم را بهاری نه
گلستان وجود تو مصفّا از گل است اما
کویر تشنه جانم را نه یک گل، بلکه خاری نه
چو برکوی تو محبوبا گذر می‌افکنم بینم
همه بیگانگانند، آشنایان را گذاری نه
تو در عیشی و در عشرت، من اندر طیش و در محبت
مرا حرمان و بیماری، ترا حال نزاری نه
قرار و عشق را ای دل نباشد سازگاریها
قرار عشق کی سازند و عاشق را قراری نه
پر از سوز محبت کن گران پیمانهٔ دل را
که حقا آب و گل باشد هر آن دل را شراری نه
مزار عشق زن بوسه که تا وارسته جان یابی
شهیدان زندگان باشند و آنان را مزاری نه
الا ای قادری تاکی پریشان این چنین گفتن
بشوی این دفتر دل راکه دل را اعتباری نه

ایضاً

معشوق و غم

ای غم ای صیقل خداوندی ای بهین همنوا و هم سفرم
چهره بر من نمای چون خورشید تاکه روشن کنم ز تو بصرم
لحظه‌ای از دلم مشو غافل هان که در ارتحال و در گذرم
اشک غم، امشب عاشقانه بریز تا گلابی شوی به درد سرم
آه از سینه‌ام غلیظ برآی تا که بنشانی از دلم شررم
هنر دیگران بود شادی غم به دل داشتن بود هنرم
ای غم ای طفل نازپرور دل من تو را تا که جان بود پدرم
با تو روزی وداع خواهم کرد که دگر نیست در جهان اثرم
دوستان را چه یادگار بود؟ بجز از اشک و آه و شعر ترم
سخنانم چو شهد شیرین نیست لیک پر از صفات در نظرم

آن‌کسی‌راکه‌شهدجویدگوی

قادریم نه تنگ پر شکرم

مرحوم میرزا جهانبخش اورنگ

مرحوم میرزا جهانبخش اورنگ ساکن تکاب پدر قدرت‌اللّه اورنگ از ذوق و قریحه شعری بهره‌مند و مردی نوع‌دوست و نیکوکار بود، سنگ مزارش به دو بیت شعر پندآموز خود وی به شرح زیر مزیّن است.

به سنگ مزار خود این بیت را — چه نیکو سروده است اورنگ پیر
گر از باغ هستی برت آرزوست — دلی را بکن شاد و دستی بگیر

یکی دیگر از شاعران تکاب ابوالفضل انصاریان است که اکثر اشعار او به سبک مثنوی یا حماسه‌ای است. او اهل عربشاه افشار می‌باشد. گویا وی اشعاری به صورت قصیده و غزل و رباعی نیز سروده، لیکن تاکنون دیده نشده است.

اینک یکی از اشعار او را که به شکل مثنوی است ذیلاً می‌آوریم:

شنیدم سکندر جهان را گرفت — همه ملک و مال شهان را گرفت
دل از بهر سیم و زرش می‌تپید — سپه بر تمام جهان برکشید
ز یونان به شام و عراق و ختن — به هند و به چین و سبا و یمن
هزاران هزار از سپاه گران — فراخواند بر سوی هاماوران
که او سی و شش لشکری برکشید — که از حجر یا شجر خون چکید
شب و روز کشورگشایی به سر — حریص از پی گوهر و سیم و زر
به سر تاج زرّین و بر تخت عاج — چو از بحر قلزم همی خواست باج
سری بس گران، مغز پرشور داشت — صد و بیست و دو مرد گنجور داشت
کنیزان مه طلعت و ماهروی — غلامان زرّین کمر مشک موی
هرمخانه‌ای داشت قصر جنان — در آن خانه بودند سیمین تنان
بدی خوابگاهش چو گهواره‌ای — به پیشش کنیزی چو مهواره‌ای
اگر چه به دل بود رحم و ادب — فنایش همی داد وی بی‌سبب
شکست و ببست و برآورد بند — ولی اززمانه نشد بی‌گزند
رسید آخر آن روز وقت حساب — که بر پرسش حق بگوید جواب
ندانست که آن خسرو خسروان — نماند برای کسی این جهان
ز دشمن بگیری اگر افسری — بباید دهی تاج زر از سری
غرض شد زمانی شهنشاه را — کشد پشت سر از جگر آه را
بشوید دو دست و ببندد دو چشم — همی رفت باید به حکم و به خشم

فرو بست چشم و تهدیدست رفت / در زندگی را به خود بست و رفت
سیه جامه‌ای کرد اندر برش / عزا دار وی گشت چون مادرش
چنین گفته آن راویان سخن / شد آن روز یک این چنین انجمن
ز ایران و توران و از خاوران / ز یونان و بابل ز مازندران
ز بطحا و روم زمصر و حلب / شده جمع دانشوران ادب
ز حکام شد امر بر حاضران / که هریک سخن گوید از بهر آن
به حال فنای جهان خراب / سخن گوید هرکس ز راه صواب

عکس میرزا ترابعلی داداش زاده

میرزا ترابعلی داداش زاده

شاعر گرانقدر ترابعلی داداش زاده فرزند محمد معروف به ابو تراب متولد ۱۳۲۳ ش در روستای آغ بلاغ افشار (آغ بلاغ علیا) چشم به جهان گشوده و به علت نبودن مدارس و مراکز فرهنگی و آموزشی، نزد باسوادان فاقد مدرک و قدیمی کسب فیض خواندن و نوشتن نمود. در سال ۱۳۳۴ به علّت فوت ناگهانی پدر و مادر، ترک وطن مألوف کرد و به دیار غربت شتافت و در روستاهای سیاه خانهٔ انگوران و... به تدریس قرآن پرداخت. بعد از هفت سال جلای وطن کردن و غربت اختیار نمودن، در شهر تکاب سکنی گزیده و ماندنی شد. چون به وطن علاقهٔ وافر دارد، گاه اشعاری در مدح حضرت مولا امیرالمؤمنین علی(ع) می‌سراید. البتّه بیشتر اشعار او به ترکی محلی است. مضاف به اینکه وی از مردم اهل حق این بلده است.

هو

اوّلین و آخرین ای شاه جسم و جان مدد
چون سگان طعمه جو عو عو کنم سلطان مدد
شهسوار عرصهٔ هیجا، خداوند قلم
تاجدار لافتی ای معنی ایمان مدد
قبلهٔ عرفان، محلّ جلوهٔ ذات قدیم
مصدر امداد حکم عشق عشّاقان مدد
ناجی اهل ولایت حیدر خیبر گشا
پیر جبریل امین ای منبع احسان مدد
کنز دریای حقیقت، تابش انوار حق
ای جمال حق کمال خالی از نقصان مدد
ارنبد فرمان تو موجود در دنیا نبود
ای که کردی خضر را در چشمه سرگردان مدد
ابن مریم کی تواند مرده را احیا کند؟
جز ز تو صادر نشد از بهر او فرمان مدد

ای کـه در انـجیل نـامت شـنطیا گشـته عـیان
از دم تـو زنـده مـی‌شد مـردهٔ بـی‌جان مـدد
بود نورت بـا مـحمد آن زمـان در بـزم قـدس
پـنجهٔ اژدر درت بـا او شـده هـم خـوان مـدد
گـاه نـورت در سـما و گـاه در روی زمـین
صـاحبان عـقل شـد از سـر تـو حـیران مـدد
گـاه یـار انـبیاء گـه خـلوص اولیـا
غوطه‌ور در عشـق تـو هـر زمـرهٔ عـرفان مـدد
اهل حق جز تـو نـدارد ظـاهر و بـاطن کـمک
ای امـید و تکـیه‌گـاه قـوم یـارستان مـدد
یک سگ پـیرم هـمیشه پـاسدار درب جـمع
مـن تـراب کـوی یـارم بـو تـراب آمـان مـدد

ایضاً

سـاقیا بـاده نـی ویـرایـندی مـی صـحبادن
نـوش ایـدوم تـاآیلا بـرجـه بـاشوم غـوغادن
اهـل عـرفانه ویـرر نشـئه مـی عشـق سـرور
غـوطه ور تـا اولوبـان سـود آلنـا سـودادن
مـن کـه درویشـم و درویش لره مـولادی عـلی
آز زمـاندا صـدفی کشـف الدیـم در یـادن
سـخره وار قـلب لره سـوز ایـلمز بـیرجـه اثـر
قـره داش تک قـره لوب مـحکم اولوب سـمّادن
مـنکرین قـلبی مگـر پـاک اولاجـاق بـیزلردن
قـوم فـرعون مگـر ال چکـه جـاق مـوسی دن
پـور مـریم کـیمی عشـق او سـته گـرگ داره گـداق
عشـق مـوز حـقه گـرک اولمـیاکـم عـیسی دن
کـیم خـلیل اللـه تک گـچسه گـوزل اوغـلوندان
قـربانین بـاطن الیـله گـلجاق مـینادن
حـجّ ابـراهـیم اولوب اوز اورگـنده سـنه کشـف
شـرط و ارحـل مـعمانی آلان دانـادن

اهل جهلون اوره گی بوز کیمی چوخ گج قزاجاق
نور خورشید نجه شرح اولونا راعمی دن
جاده نی گورما قا بیرجفت اشق گوزلازم
راه و چاهی گنه ده اور گنروق بینادن
او که باطن گوزوگور مورنجه یول اوسته دورار
آه و دادی گوروسن قوزانا جاق صحرادن
آی بالام یول ایتروب قالمشام آواره بلون
سیزی تاری کمکی، تزقوتولوم ایذادن
مرشد باطن الین چکمش اولوب بختیم شوم
داش دو شو بدور با شما چخمش الیم عقبادن
هادیا پیر طریقت شه مردان الغوث
عشقین الها می‌بوگون فیض ورور بالادن
دین من هادی من پیر ازل تا به ابد
منی مجنونه ها چاق لطف اولاجاق لیلادن
بوتراب، من فقرانین ایاقی التداتراب
کرمین کولگه سالااوج ایدرم اعلادن

شعرای کرد زبان تکاب

یکی از شعرای کرد زبان تکاب که بیشتر اشعار او به زبان کردی محلّی است، و دیوان شعر او نزد مصطفی خان امیری می‌باشد، بابا جانعلی است که آرامگاه وی در روستای قزقاپان سنگ است. او شاعری توانا و با ذوق و سخن پرداز و نغز گفتار و ادیب بوده است. دوّم میرزا عبدالرّحیم عمو زادهٔ پدر مصطفی خان امیری وی در سال ۱۳۲۴ ش فوت شده و اشعار فارسی بسیاری از او موجود است، ولی دیوان او هنوز چاپ نشده است. اشعار او کلاً در مدح منقبت انبیا و اولیا و ائمهٔ اطهار است. سوّم محمّد صادق، مشهور و متخلّص به هیبت، او کتابهای متعدد دربارهٔ ادبیّات و عرفان نوشته و دیوانی نیز دربارهٔ عرفان سروده که تاکنون چاپ نشده است. چهارم سید محمّد صادق صفاخانه که زندگی نامه و برخی از اشعار او در کتاب مشاهیر کرد و کردستان چاپ شده است. اشعار وی با سوز و گداز و عشق وصف ناپذیر همراه است. وی زندگی و سرنوشت غم‌انگیزی داشته که متأسفانه جای وصف حال او در این مقال نیست. پنجم کاکا رسول گوی آغاج که سالها پیش روی در نقاب خاک کشیده است.

شغل اصلی او آهنگری بوده، لیکن در معماری و منبّت کاری و ساختن و پرداختن سایر آلات و اشیای تزیینی نیز مهارت کالم داشته است.

یکی از شعرای خوش قریحه و ادیب کرد تکاب، علی حاجی حسنی و متخلّص به «حاجی» است او کارمند بازنشسته مخابرات بوده و فعلاً به شغل آزاد مشغول می‌باشد.

علی حاجی حسنی اشعار زیادی به زبانهای کردی و فارسی سروده، ولی به دلیل نامعلومی تاکنون از تدوین و چاپ آن خودداری نموده است. اینک برای نمونه قسمتی از اشعار او را که جنبهٔ پند و طنز دارد جهت آگاهی خوانندگان ذیلاً می‌آوریم.

عکس علی حاجی حسنی

چه خوش گفت دانای روشن ضمیر — مرآن پیر دریادل بی‌نظیر
ز اسب وزن و هم ز شمشیر تیز — وفا را مجوی ای پسر زان سه چیز

ایضاً

بود خاتونی سه شوهر رفته بود — با چهارم شوی خود دل بسته بود
یکی شبی با شوهرش می‌کرد راز — دست در گردن به صد راز و نیاز
گفت ای جان ار بمیری چون کنم — رخت خود را در کجا من افکنم
گفت شوهر با زنش کای گلعزار — رخت خود در خانهٔ پنجم گذار

ایضاً

نظر کن به سه حرف پ ای جوان — مرآنرا توسرمایهٔ خویش دان
نخستین‌پدر کوچه زیباست نام — سپاسش کنم هر سحرگاه و شام
دوم پیران بازای و دین — که دورنداز مکر دیو لعین
سوم پول کو رونق زندگیست — رهانندهٔ مرد از بند گیست
پدر نیست ما راوپول ای عزیز — ز پند بزرگان ندارم گریز
به حاجی نظر کن چه نیکو سرود — به اشعار او صد هزاران درود

ایضاً

سکالای مه جنون

۱ - شه مال به یه زدان زورئه بم مه جنون
بوله یلی به ره په ژاره ی مه جنون
۲ - بیژه ده ربه ده ر، دورله شارانه
جیگای بیابان دورله یارانه
۳ - ئاواره ی که ژوکیو و سه حرایه
دلگیر و په روش، دوری له یلایه
۴ - له چولگه ی ئه وین ئاواره ماوه
مه جنونی تویه، هوشی نه ماوه
۵ - بیژه ئه ی شه مال به له یلی چاوکال
مه جنون توی ده وی بو تویه بی حال
۶ - به لکو ببینت بالا که ی له یلی
تا ئارام بگری، دله که ی که یلی!
۷- خوش له کاتی په ریشان حالی
یارت به یاد که ی بپرسی حالی!
۸- ئاره زوی (حاجی) دیداری یاره
دلی بیقه راره!

معنی: شکایت مجنون

۱- خدا را باد شمال برای این که بیشتر سوداسر نشوم، پریشان حالی مجنون را به لیلی خبر ده!
۲- بگو مجنون در به در از شهر و دیار به بیابان روی نهاده و از یاران دور افتاده است!
۳- در آوارگیش همواره از دوری لیلی در نگرانی به سر می‌برد!
۴- در خلوتگه امید سرگردان مانده و به خاطر دلبستگی به شما، هوش از سرش رفته است!
۵- ای باد شمال! به لیلی شهلا چشم بگو، مجنون تو را می‌خواهد و بی‌تو حال ندارد!
۶- شاید قلب محزون مجنون با دیدن چهرهٔ زیبای لیلیش آرام بگیرد!
۷- چه صفایی دارد اگر یارت را به یادآوری و حالش را بپرسی!
۸- آرزوی (حاجی) دیدار یار است، زیرا قلب او بدون یار آرام نمی‌گیرد!

خوشنویسان

از خوشنویسان افشار ابتدا باید از شادروان میرزا عبدالحسین خان صدیق افشار نام برد. او از تربیت یافتگان و برآوردگان محمدخان سرهنگ حاکم افشار معروف به سردار است. میرزا عبدالحسین خان مدتها کاتب محمدخان سردار، و فرزندش یمین لشگر (علینقی خان) بوده و نیز به وکالت و مباشرت املاک او اشتغال داشته است. میرزا

عکس مرحوم میرزا عبدالحسین خان صدیق افشار خوشنویس...

و آن این است که میفرماید ای فرزند خدای عزوجل را بشناس هرچه گوئی
از پند و نصیحت نخست بر آن کار کن الفیر زند سخن باندازهٔ خویش گوی قدر مردم را
بدان مردم را بشناس الفیر زند راز خود را نگاه دار یار را در وقت خشم
بیازمای دوست را بسود و زیان امتحان کن الفیر زند از مردم ابله و نادان
بگریز دوست دانا گزین ای فرزند در کار خیر جد و جهد نمای بر زنان اعتماد
روا مدار سخن بحجت گوی تدبیر با مردم مصلح و دانا کن الفیر زند جوانی را
غنیمت دان بهنگام جوانی کار دو جهانی راست کن ای فرزند یاران
و دوستان را عزیز دار با دوست و دشمن ابرو گشاده میدار مادر و پدر را
عزیز دار خدمت آشنا را بواجبی بگذار ای فرزند استاد را بهترین
پدران دان ای فرزند خرج باندازه دخل کن در کارها میانه رو باش در
هر خانه که در آئی چشم و زبان و دست را نگاهدار الفیر زند جوان مرد را
پیشه کن جامه و تن را پاک دار خدمت مهمان را بواجبی گذار الفیر زند
با جماعتها یار باش فرزند را علم و ادب و تیر اندازی و سواری بیاموز

۱۶۰

نمونه خط مرحوم میرزا عبدالحسین خان صدیق افشار

عبدالحسین خان خط نستعلیق و شکسته نستعلیق را بسیار زیبا می‌نوشته، و به علاوه، در انشای فارسی یکی از منشیان با ذوق و پرمایه و بلیغ بوده است. نوشته‌های او جزالت و سهولتی دارد که آنها را به سرحدّ سهل ممتنع رسانده است. و در هر دو مورد یعنی هم در شیوه خط و نیز در اسلوب ربط، یکی از اساتید منفرد و ممتاز به شما رمی‌آید. او پس از کناره‌گیری از منشیگری یمین لشگر در زادگاه خود یعنی در روستای چراغتپه سفلی، به امر کشاورزی و باغداری پرداخته، و سرانجام در ۲۸ فروردین سال ۱۳۵۰ درگذشته است.

مرحوم محمّد حسن خان و مرحوم میرزا مجید خان برازنده هم در خط و ربط لایق و چیره دست بوده‌اند.

خوشنویسان و هنرمندان دیگر افشار، که در نوشتن انواع خط مهارت داشته‌اند عبارتند از:

میرزا باقر شکوهی، سلطان علی خان سلیمانیان، علیرضا خان پاکزاد، میرزا یوسف انصاری و افتخار الملک (یحیی‌خان) مخصوصاً شخص اخیر خط شکستهٔ نستعلیق را شیوا می‌نوشته، در انشا و ترسل نیز استاد بوده و مدتها در دارالسلطنهٔ تبریز کاتب ویژهٔ محمد علی میرزا ولیعهد بوده است. به علاوه وی از مستعدان و ادیبان روزگار و به انواع فضل و کمال آراسته و به عنوان هنرپروری پیراسته بود.

دیگر میرزا مظفر صادقیان و میرزا مراد یگانه.

شادروان میرزا رحیم رسولی هم از نظر شیوهٔ خط و هم در اسلوب ربط، در افشار بی‌نظیر بود. او آموزگار باسوادی بود، و به زبان عربی آشنایی داشت، و در قرائت و ترجمهٔ قرآن و مسائل دینی و فقه استاد بود. رسولی از قریحه و ذوق و استعداد شعری هم برخوردار بود، اما هزار افسوس که زمانه هرگز با وی سازگار نبود، و پیوسته مورد حسد حاسدان واقع می‌شد، و به جرم داشتن سواد قدیمه و نداشتن مدرک تحصیلی بالا، گاه به انجام کار دفتری و ادار می‌گردید، و زمانی در سمت خدمتگزار و آموزگار، خدمت می‌کرد و در نتیجه از معلومات او در سطوح بالا استفاده نمی‌شد. شادروان سید ابوالحسن هاشمی با گفتن شعر زیر به توصیف رسولی پرداخته است:

رسولی بهترین آموزگار است — زخوی و خصلت بد برکنار است
گهی در فکر تحصیل فضایل — گهی در قتل کبک کوهسار است
گهی با تار خود دمساز گردد — گهی با خامه در نقش و نگار است
خطی دارد به زیبایی ستوده — بسی از شعرهایش آبدار است
چو در بزم است نرم و مهربان است — قسیّ‌القلب در وقت شکار است

الا ای بـــندهٔ نـــیک خـــداونـــد زبـــانم در مـــدیحت در نـــثار است

زنده‌یاد محمد خالقی نیز که مدتها در تکـاب افشـار صـادقانه مشـغول خـدمت فرهنگی بود، علاوه بر داشتن ادب و فضل و کمال، قریحه و ذوق شعری، در نوشتن خط نسخ و نستعلیق و ترسل و اسلوب ربط، به حق استادی برجسته و ممتاز بود.

از شادروان محمد خالقی، یک جلد قرآن مجید به خط نسخ، یک نسخه دیـوان حافظ و یک نسخه انشای علمی و نامه‌نگاری به خط نستعلیق چاپ شده و به یادگار مانده است.

مسقط الرّأس خالقی زنجان بوده، ولی او بیشتر مدّت عمر خود را در تکاب به امر تدریس و تعلیم و تربیت گذرانیده و در این بلده هم متأهل شده و سـپس بـه تـهران عزیمت نموده، و بالاخره در دوم فروردین ۱۳۵۹ ش، در این شهر درگذشته است.

دیگر خوشنویسان تکاب افشارکه هم‌اکنون در نوشتن خط نستعلیق فعالیت دارند، و به حق شیوا می‌نویسند عبارتند از:

نصرالله آموزگار، رضا اسلامی، فاضل گرامی، فتحعلی تحسینی، اباصلت صادقی، جمشید یاری، محسن صادقیان و مجتبی صدیق افشار.

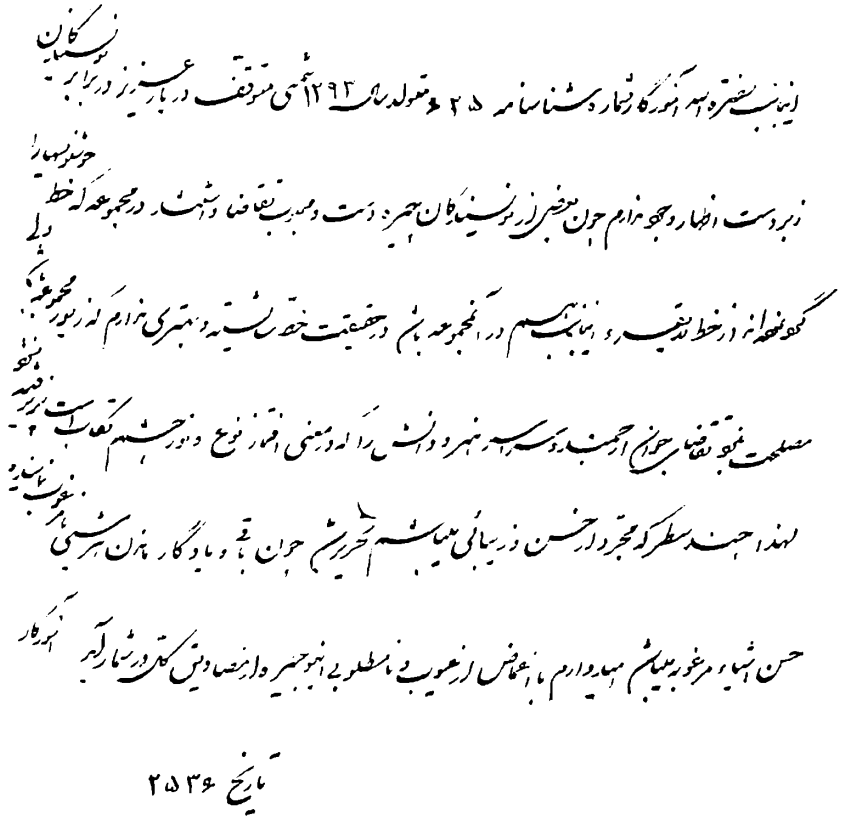

نمونه خط میرزا نصرت الله آموزگار

نمونه خط میرزا نصرت اللّه آموزگار

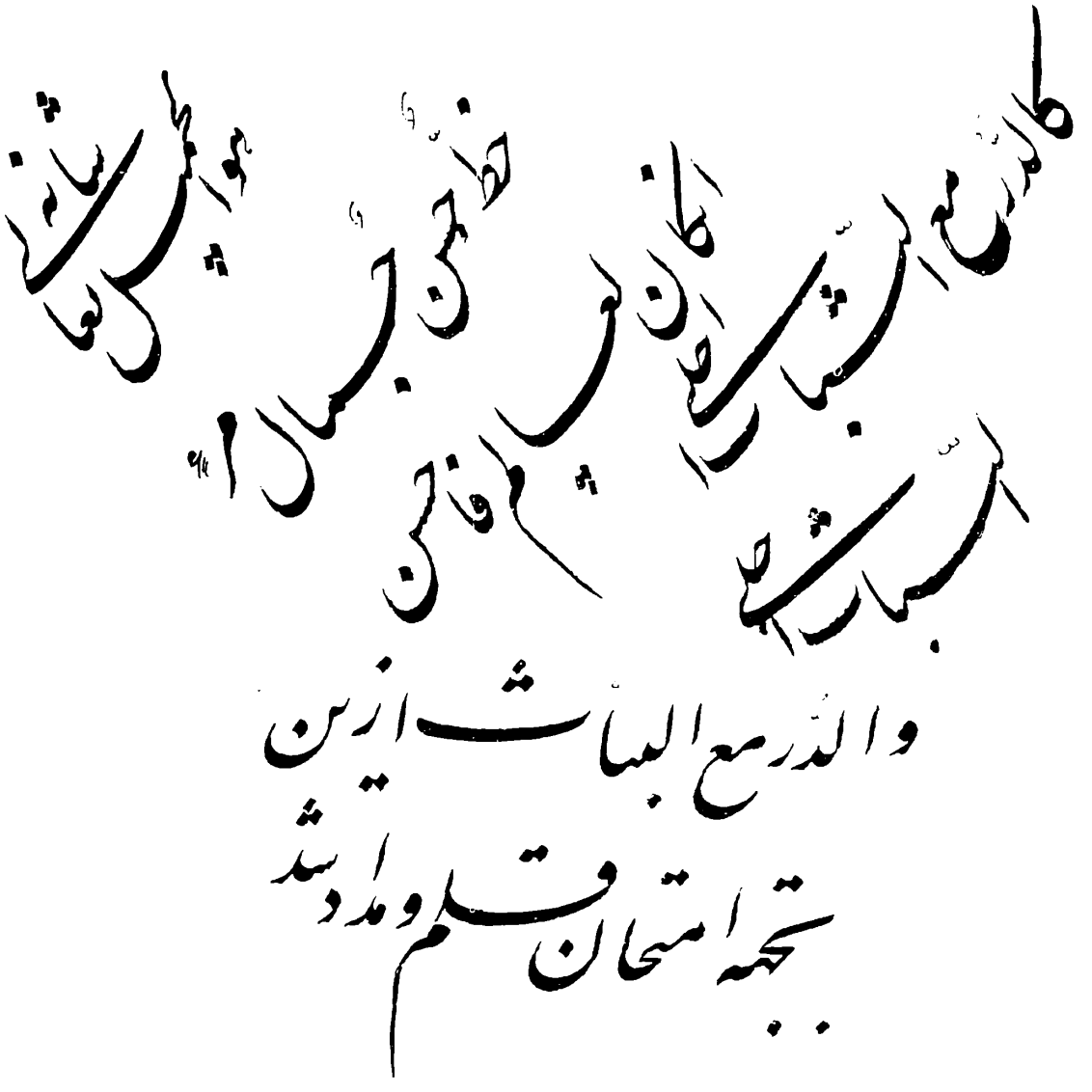

نمونهٔ خط مرحوم علی رضاخان پاکزاد آموزگار دبستان محمدیه سابق و شهید چمران فعلی شهرتکاب

فدای دوستی دوگرامی وحقیقی دیرینه‌ام

بمناسبت حلول عید سعید

وسال فرخنده فال جدید تبریکات

صمیمانه و ادعیهٔ خالصانه خود را

بحضور عالی تقدیم سلامتی و موفقیت

جنابعالی و خانواده جلیله را از

درگاه حضرت احدیت خواستارم

مخلص دیرینه شکوهی غریب

نمونه خط مرحوم میرزا باقر شکوهی غریب

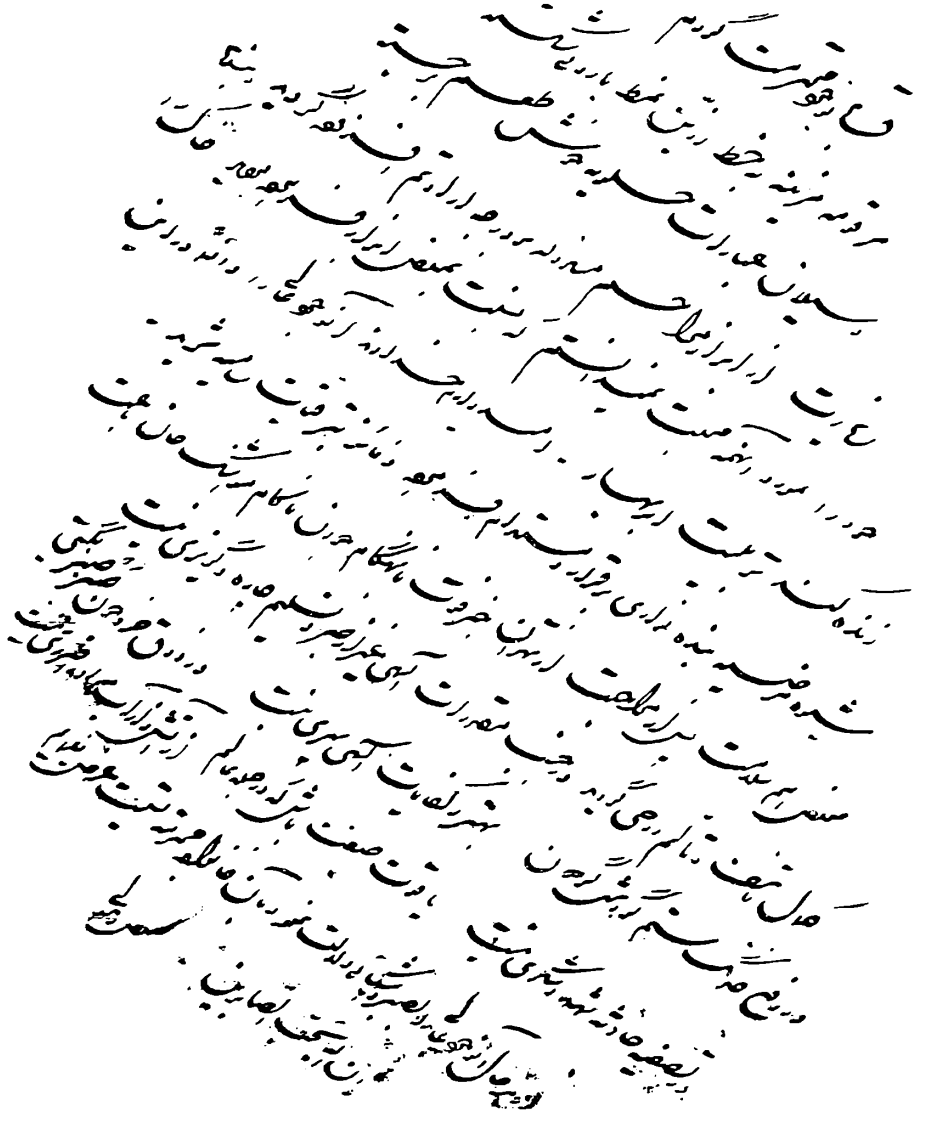

نمونه خط شادروان میرزا رحیم رسولی

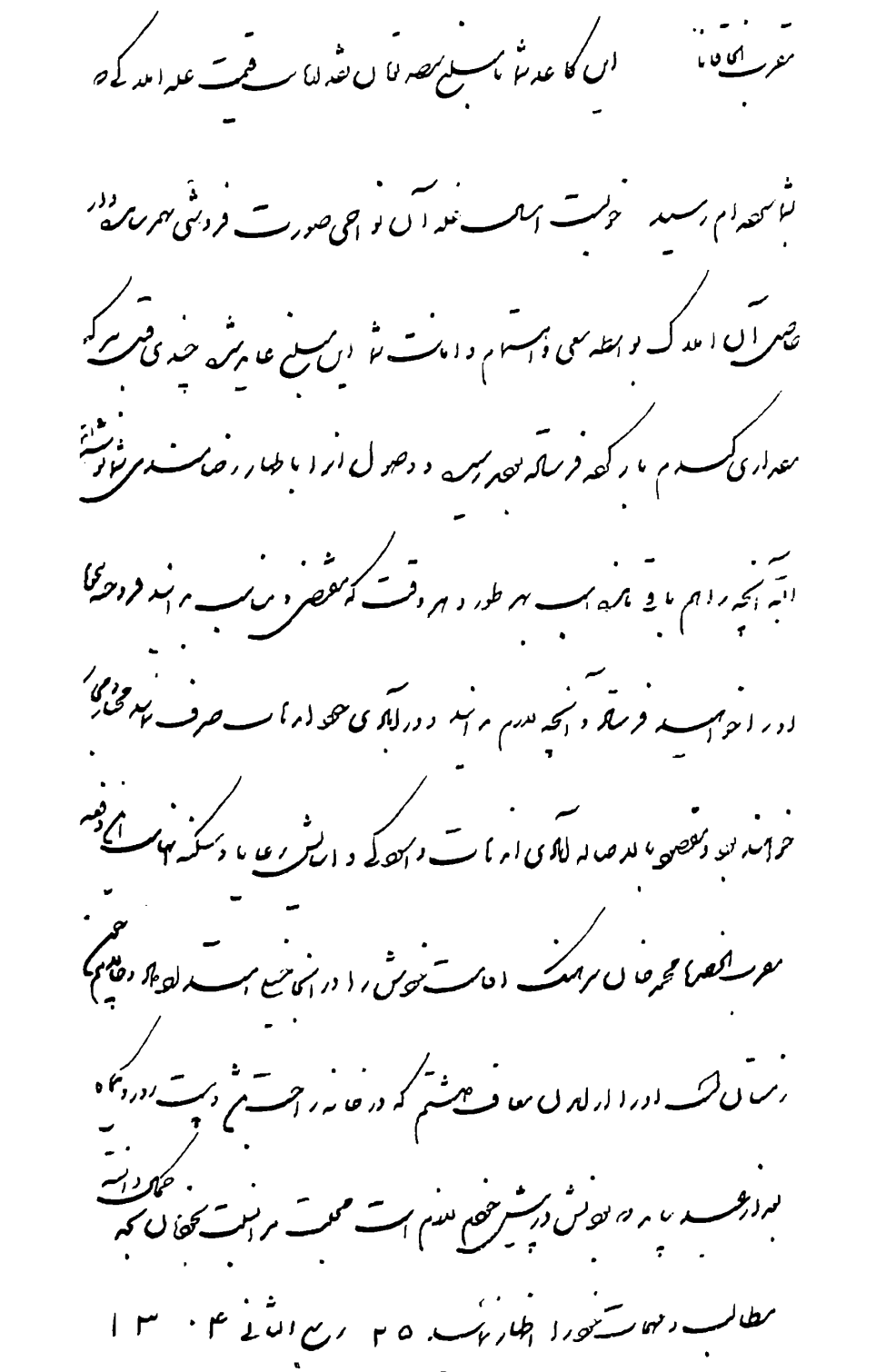

نمونه خط شادروان افتخار الملک (یحیی خان)

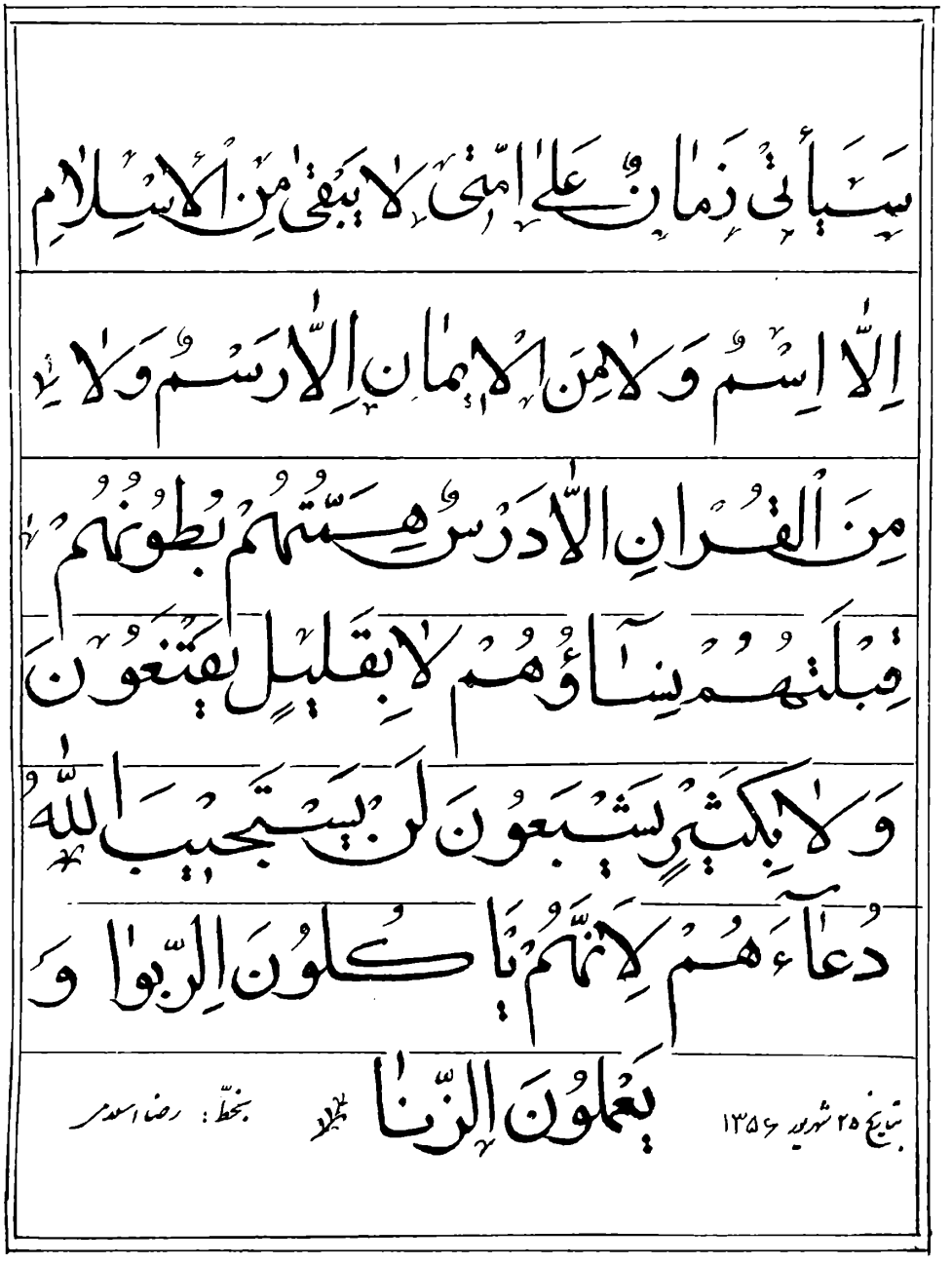

نمونه خط نسخ، آقای رضا اسلامی آموزگار دبستانهای تکاب

تمامی دنیا خواهش لهذا برای اینکه این مقصود از قوه به فعلی آید ضرورت
که در میان ایران و عثمانی اتفاق فتنه نفعه و همیشه جنگ و جدال
فیمابین آنها باقی و برقرار داشت اگرچه اختلاف مذهب و تباین عقاید
شیعه با اهل سنت فقط کار هزار لشکر و تأثیر تیغ و تیر می کند و با اجرای
مقصود با ظهور تسلط و اقتدار روسیه در ممالک آسیا بهترین معین و ممد فتح
لهذا بر شما لازم است که همواره بهر وسیله که ممکن است اسباب نفاق
در میان آنها فراهم نمود و خصومت و عداوت آنها با همدیگر زیاد کنید
و نگذارید که بمقام الفت و مودت برآیند چیزیکه ما را بیشتر خوشحال
میدارد و جز فقر و ذلت تباین مذهب در میان شیعه و سنی و دیگری مداخله
و تسلط علمای دین در امور مسلمین و عدم تجویز آنها ملت اسلام را بمجالله
باهی دارد پاکه چشم آنها باز شده و راه از چاه باز شناسند و همین فقره
کفایت خواهد کرد که بزهوی نام اسلام از ممالک آسیا برطرف شود
و مدنیت و تربیت دین عیسوی بدست سلاطین جوان روسیه بآن بلاد
بسان سیل انخذار کند و تسلط و مداخله علمای مابقی که دولت روس را
دولت کافره بدانند و پست ترین درجه باقی همیشه از ذره مانع از ظهور قدرت
و پیشقدمی آن می شود تا من بعد از رحمت این فاتح کبیر امصار را از راه
ملت برطرف نماید و مداخله آنها را در امورات حرکت کوتاه

نمونهٔ دستخط مرحوم محمد حسن خان برازنده

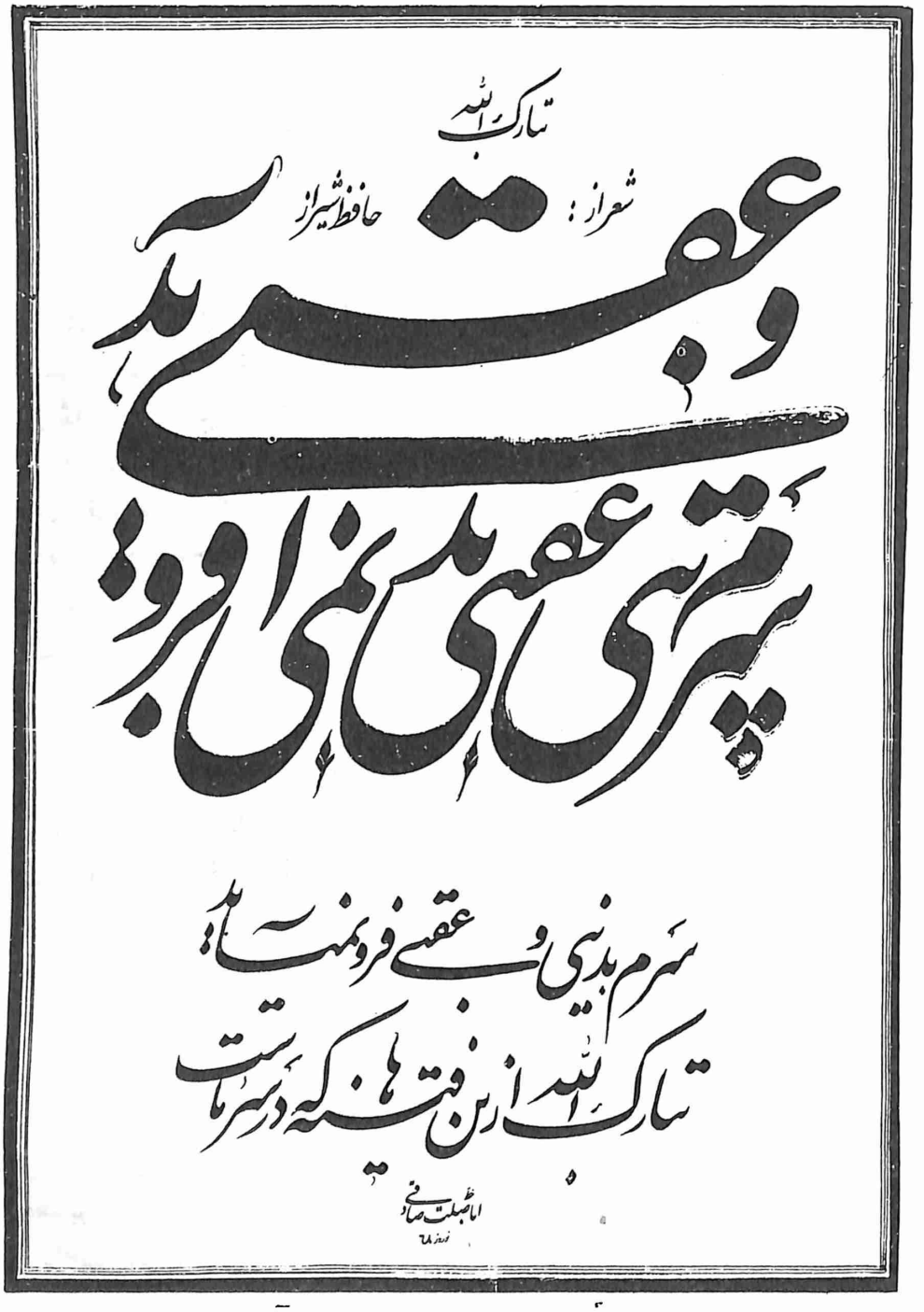

نمونهٔ خط استاد اباصلت صادقی

عشایر برازندهٔ ساکن تکاب‌افشار

شادروان محمدحسن خان برازنده

یکی از عشایر ایرانی که همواره نسل بعد نسل در اقصی نقاط کشور عزیزمان ایران مشغول فداکاری و جانبازی و خدمتگزاری بوده‌اند، عشایر برازنده یا بازماندگان اکراد برزیکانی هستند که در حدود ۳۸۴ هـ ش به ریاست حسنویه بن الحسین در دینور و نهاوند وهمدان قیام کردند. و مورد یاری و مساعدت زیاد امرای آل بویه خاصه رکن الدوله قرار گرفتند، تا توانستند مقرّ حکومت خود را در سرماج نزدیک بیستون قرار داده ارکان دولت خویش را استوارتر کنند. احوال این امپر کرد، و خاندان او به روایت ابن اثیر چنین است:

۱ - نفر وسط اسماعیل آقا ۲ - نفر سمت راست پسر ۱۲ ساله اش خسرو ۳ - نفر سمت راست سرهنگ صادقی

«در این سال حسنویه پسر حسین کرد برزیکانی در سرماج وفات یافت. او امیر طایفه‌ای از برزیکان بود که آنان را برزینی گویند: و خالوهای او، ونداد و غانم فرزندان احمد بودند و بر شعبهٔ دیگر از آن طایفه موسوم به عیشانیه ریاست داشتند. رفته رفته بر نواحی دینور و نهاوند- همدان و صامغان دست یافتند. و نفوذ آنان تا اطراف آذربایجان و حد شهر زور روان گردید. پنجاه سال حکمرانی کردند. هریک از این امرا

هزاران مرد سپاهی در فرمان داشتند. غانم در سال ۳۵۰ هـ ق بدرود حیات گـفت و ابوسالم دیسم در قلعهٔ قسنان، به جای پدر نشست، تا اینکه ابوالفتح بن العمید او را از آن جایگاه براند و دزهای قسنان و غانم را بگرفت. اما ونداد در سنه ۳۴۹ هـق فوت نمود و به جای او پسرش ابوالغنایم ریاست یافت، تا اینکه به دست شانجان گرفتار، و تسلیم حسنویه گردید و تمام قلاع و املاک او به تصرف حسنویه درآمد.»

شادروان میرزا مجیدخان برازنده

اما حسنویه مردی نیکوکار و با تدبیر و نیک سیرت بود، کارها را به خوبی ضبط می‌کرد. و یاران خود را از دزدی و قطع طریق باز می‌داشت. قلعهٔ سرماج را برکوهی بنا نهاد و در دینور مسجد جامعی ساخت و به حرمین صدقهٔ بسیار می‌فرستاد. چون در سال ۳۹۶ به درود جهان گفت، اولادش پراکنده شدند: بعضی نزد فخرالدوله و برخی نزد عضدالدوله رفتند. از آن جمله بختیار بود که در قلعهٔ سرماج مسکن داشت و اموال بسیار نهفته بود. چون نسبت به عضدالدوله نخست از در اطاعت درآمد و سپس یاغی شد، لذا شاهنشاه لشکری به سرکوبی او فرستاد، و قلاع او و برادرانش را تسخیر کرد، یکی از برادرانش را که ابوالنجم بدربن حسنویه نام داشت تقویت کرد و لشکری به او داد تا آن نواحی را از دست برد سایر اکراد حفظ کند. پس کاربر بدرکه مردی دانا بود قرار گرفت (۳۴۹-۴۰۵) وی در تربیت عشیرهٔ خود کوشید و خراج آنـان را عـادلانه توزیع کرد، و با برادران خود که به جانب یاغی رفته بودند، به جنگ پرداخت، خلیفهٔ بغداد او را لقب ناصرالدین و الدوله داد.

جانشین بدر ظاهر نام، پس از یک سال حکمرانی از سپاه شـمس الدوله دیـلمی منهزم گشت. پس از او شعبه‌ای دیگر از این اکراد حکمرانی کردند آخر آنها دیسم بود، که دیلمیان قلاع او را گرفتند. فرمانروایی این اکراد ۱۳۰ سال دوام داشت.

عشایر برازنده یا برزیکانی یا برزینی به طوری کـه در شـرفنامهٔ بـدلیسی مـذکور است، هنگام حملهٔ تیمور گورکانی با کمال شجاعت و سرسختی در مسیر لشکر او واقع شدند و چند بار تیمور را شکست دادند.

تیمور پس از شکست دادن ایلدرم، بایزید پادشاه عثمانی، چون از راه لشکرکشی نتوانست بر عشایر برازنده پیروز شود، لاجرم با توسّل به نیرنگ و تزویر، رؤسای آنان را که کیاصالح و کیایعقوب نام داشتند، همراه افرادشان به ضیافتی دعوت، و در حین صرف طعام به طور ناجوانمردانه و بیرحمانه آنها را قلع و قمع کرده است. به قول تاریخ الاکراد چهل هزار تن و به قول ما موسی محمدخال تعداد هیجده هزار تن از آنان در این واقعهٔ اسفناک کشته شده‌اند، وگورستان شهدای مزبور هم اکنون در «کله شین»[۱] شهرستان سردشت موجود و شاهد این جنایت عظیم و هولناک است.

پس از این فاجعه دردناک، تیمور بقیهٔ ایل بزرگ برازنده یا برزینی را نیز به نقاط مختلف کردستان تبعید کرده و در منقطهٔ مریوان، سنندج تا «قره توره»[۲] آنان را اسکان داده است.

سپس تیمور کیا یعقوب فرزند کوچک کیاصالح را رییس ایل نموده، چندی بعد تعداد نود درصد از عشایر برازنده، و به قول تاریخ شصت هزار خانوار از آنان فراری گشته و به کردستان عراق و ترکیّه و سوریّه پناهنده شده‌اند.

شایان توجّه است که در این اواخر اشخاص فرهنگی و سیاسی و نظامی من جمله موسی برازین و حسن الزّعیم در سمت نخست وزیری و رییس جمهوری از میان آنان برخاسته‌اند. غرض اینکه عدهٔ زیادی از این ایل مخلص و دلیر اکنون در تکاب افشار، کردستان، مریوان، سنندج و عده‌ای در حومهٔ مهاباد به نامهای برازنده، غیاثی و جواهری و... سکونت دارند.

اما به قول مصطفی خان امیری که خود از سران عشایر نامدار برازنده است، سرسلسلهٔ عشایر برازندهٔ ساکن دیه‌های نخود دره، قلدره و ساری قورخان حومهٔ شهرستان تکاب یا منطقهٔ افشار علی محمد بیگ متوفی در سال ۱۳۰۹ هـق فرزند مرحوم ملا آقارجبعلی بن ملاخضر ابن میرزا احمدبن ملاعلی بن ملا خضر بزرگ مشهور است که در تألیفات مردوخ از او به عنوان فقیه و شاعر بزرگ و دانشمند یاد شده است.

برادر بزرگ علی محمد بیگ ملا محمد امین نام داشته، او مردی فرهیخته و فاضل و صاحب سیف و قلم و معلم رضاقلی خان یگانه فرزند سلیمان خان حاکم افشار بوده است. وی بعدها به معاونت و نیابت سلیمان خان افشار منصوب می‌شود. اما در اثر

۱- Kalašin

۲- Garatavara

اختلافی که بین سلیمان خان و فرزندش رضاقلی خان پدید می‌آید، متأسفانه ملاحمحد امین به علت سعایت بدخواهان به طوری که اسناد موجود حاکی است، در چمن سبیل شهرستان تکاب بی‌گناه به ضرب گلولهٔ طپانچهٔ رضاقلی خان کشته می‌شود. سلیمان خان از این کار ناصواب و ناجوانمردانهٔ فرزندش بسیار ناراضی و ناراحت گشته او را ابتدا در تهران و سپس در زندان نارین قلعهٔ تبریز زندانی می‌نماید. امین الرعایا (علی محمد بیگ) دارای هجده پسر و چهارده دختر بوده است که به ترتیب به نام چند تن از آنها ذیلاً اشاره می‌کنیم: ۱- میرزا محمد حسن صدیق السلطان ۲- علی بیگ ۳- رشید بیگ که در عنفوان جوانی درگذشته است ۴- مرحوم سلیم خان پدر مصطفی خان امیری که به گواه مردم افشار مدارک موجود به وسیلهٔ ساواک شهید گردید ۵- عزت الله بیگ که در جنگ اشرار مامان که جهت غارت و چپاول به افشار تجاوزکرده بوده‌اند، در سال ۱۳۳۷ هـ ق شهید شده است. این پنج تن فرزندان عبدالرحمان بیگ پسر علی محمد بیگ جد اعلای مصطفی خان امیری هستند. و نیز ۱- میرزا مجیدخان ۲- میرزا عبدالعلی خان ۳- میرزا عبدالقادرخان، فرزندان میرزا عبدالرحیم، عارف و شاعر بزرگ و برادر عبدالرحمان بیگ می‌باشند. و فرزند معروف دیگر علی محمد بیگ، شجاع‌الدیوان (اسماعیل خان) رییس طایفهٔ امیری و برازنده و پدربزرگ گوهرتاج خانم آن بانوی با عفت و شجاع مادر مصطفی خان امیری است. محمد امین بیگ و فرزندانش جملگی اهل قلم و ادیب و فاضل و مسلمانان متعهد و نگهبان و حافظ منطقه بوده و خدمات ارزنده‌ای به تکاب و افشار نموده‌اند. و بدین جهت امیرنظام (حسنعلی خان) بارها گفته است: «ما نگهبانانی را به ادارهٔ منطقهٔ افشار گماشته‌ایم. که اطمینان‌کامل داریم وظایف خود را به احسن وجهی انجام می‌دهند». و نیز امیرنظام همیشه محمدامین بیگ را «پیران ویسه»[1] که نام وی در شاهنامه فردوسی آمده، خطاب می‌کرده است. یکی از رجال معروف طایفهٔ برازنده افشار حاجی میرزا عزیزخان مشهور به شجاع نظام و تفنگدارباشی و نیز کاتب و پیشکار مخصوص امیر نظام (حسنعلی خان) بوده است. این شخص در زمان حکومت امیرنظام در تبریز به موجب اسناد موثق موجود، خدمات ارزنده و شایانی به کشور نموده است. در مورد لیاقت و جلادت این شخص همین بس که دست عشایر بسیار قوی و جنگجوی آن روزگار همچون «مامش»، «زرزا» و «هرکی» را که در مرز

۱- (e)-Piranevisā پیران پسر ویسه سپهسالار و مشاور خردمند افراسیاب تورانی (در داستانها). فرهنگ معین.

ترکیه و عراق موجب احیای جنگ داخلی و ایجاد ناامنی شده بودند، از آشوب کوتاه کرد و صلح و آرامش و امنیّت را به منطقه و کشور بازگردانید. این شخص که یکی از افتخارات افشار بوده، در سال ۱۳۴۰ هـ‌ق در گذشته است. بر طبق اسناد و مدارک موجود، زعمای قوم و بزرگان کشور محمد امین بیگ و فرزندان او را بارها مورد عنایت قرار داده‌اند. فراموش نباید کرد، سرزمین افشار به دلیل داشتن مردمان مرفه در روزگاران گذشته، پیوسته مطمح نظر عشایر بزرگ و نیرومندی مانند گلباغی، تیلکو، مندمی بورکئی، مامان، کلهر و فیض‌الله بیگی در خاک کردستان بوده، ولی عشایر دلیر برازنده همواره از تجاوزات و حملات و صدمات آنان به منطقه تکاب افشار جان برکف و با دادن کشته‌های زیاد جلوگیری نموده‌اند. و بدین‌وسیله خدمات زیاد و ارزنده‌ای به منطقهٔ افشار و کشور کرده‌اند. خالو قربان بعد از جدا شدن از میرزا کوچک خان و خیانت به آن سردار نامدار جنگل به فرمان رضاخان مأمور جنگ و جلوگیری از تجاوزات اسماعیل آقاسمیتقو گردید، و از راه بیجار و تکاب افشار به طرف میاندوآب حرکت کرد و چون خود کرد زبان بود، عدهٔ زیادی از عشایر برازنده و سایر عشایر با اسلحه و هزینهٔ خویش به او پیوستند. به طوری که مرحوم سلیم‌خان پدر راوی (مصطفی خان امیری) تعریف می‌کرده خالقو قربان مردی ساده و عشایر مسلک و بی‌تکبر بوده است. او با وجود اینکه سمت فرماندهی سپاه را داشت و درجهٔ سالار سرتیپی گرفته بود مع الوصف خود را ظاهراً از افراد تحت فرماندهی خویش کمتر نشان می‌داد. سادگی او به حدی بود که با اینکه سیگاری بود ولی هرگز سیگار و وسیلهٔ آن را همراه نداشت. وقتی که ما را در خاک میاندوآب جمع می‌کرد، از من خواهش می‌نمود: «تو را به خدا سیگاری برایم بیاور.» پاهایش را دراز می‌کرد و در جمع ما مینشست و از هر دری سخن می‌گفت. قابل ذکر است، رضاخان، جودت نامی را که تا در این اواخر حیات داشت به عنوان خبرنگار همراه خالو کرده بود، لیکن وظیفهٔ او ظاهراً جاسوسی علیه خالو بود. زیرا رضاخان از خالو قربان می‌ترسید و خالو خود از کار او اطلاع کامل داشت. خالو قربان هرچند شیعه مذهب بود، لیکن در موقعیت‌های مختلف و برحسب زمان و مکان، شیعه و سنی در نظرش مساوی بود. من جمله روزی که خبر حملهٔ اسماعیل آقا به سوی میاندوآب را به خالو دادند، او به خالو کریم عموزاده و معاون فرماندهی خویش دستور داد «تا آخرین سواره و پیاده اعم از نظامی و عشایر را که در شهر مستقرند اعزام نکنی حق خروج از میاندوآب را نداری و خودت هم باید در شهربانی.» وقتی که اسب او را آوردند به عبدالعلی خان برازنده گفت: «عبدالعلی خان تو مرا تنها نگذار و با سواره‌های خودت پهلو به پهلوی من بیا».

هنگامی که می‌خواست پا به رکاب اسب بگذارد دستهایش را رو به سوی آسمان بلند کرده می‌گفت: «ای علی امروز تو را با عمر به کشتی می‌دهم، پشت عمر را باید به زمین آوری!». به قول راوی (مصطفی خان امیری) میرزا عبدالعلی خان برازنده تعریف می‌کرده که خالو مراد و من دوش به دوش خالو قربان بی‌اطلاع از خدعه و کمین دشمن در حرکت بودیم. به محض رسیدن به سر پل اندرقاش ناگهان صفیر گلوله‌ای از میان قلمستان برخاست و گلوله درست به گلوی خالو قربان اصابت کرد - و او مثل گنجشک سربریده از پشت اسب به زمین افتاد و در تیرهای بعدی برادرزادها خالو قربان به زمین غلتید. سپس غوغا و ولوله در میان سپاه افتاد و گلوله از هر طرف مثل تگرگ باریدن گرفت، و اکثر پیاده‌ها در زیر سم اسبان سواره‌ها از بین رفتند و عدّه‌ای نیز به ضرب گلوله کشته شدند. سپاه خالوقربان به حدی بود که دیگر راه عقب‌نشینی باقی نمانده بود و ناچار برای یافتن گذرگاه و معبر دیوارهای پیرامون باغ را با دست و چنگ می‌کندند!

بالاخره سپاه خالو پس از تحمّل ضایعات فراوان به سوی میاندوآب عقب‌نشینی کرد. بعد از چند روز توقف در این شهر، باقیماندهٔ افسران و سربازان به تهران احضار شدند، و نیز عدّه‌ای از سرکردگان کُرد تحت الحفظ به تهران اعزام گردیدند. و چون جریان قتل خالو قربان مبهم و مجهول بود، لذا افسران کرد و یاران خالو تحویل محکمه شدند. و پس از تحقیق و بررسی دربارهٔ علل قتل سردار ظفر که موجب انهدام قوای دولتی در برابر قوای سمتیقو گردیده بود، سرانجام خالو کریم و برادرش خالو مراد به جرم دخالت در قتل خالو تحویل محکمه و محکوم به اعدام شدند. در صورتی که چنانکه بعدها معلوم گردید، قاتل اصلی خالو، گلابی آقاریس ایل سنگور بوده است. راوی (مصطفی خان امیری) می‌گوید این نکته شایان توجه است که پدرم مرحوم سلیم خان و عموزاده‌اش عبدالعلی خان هر دو اظهار می‌کردند که خالو کریم عموزادهٔ خالو قربان و معاون او که دارای قد بلند و ریش سیاه زیبایی بود، با اینکه خالو را بسیار دوست می‌داشت و احترام زیادی به او قائل بود، همیشه به ما می‌گفت: «خالو به میرزا خیانت کرد، در حالی که او به پشتیبانی و یاری خالو امیدوار بود، شما شاهد و به یاد داشته باشید، اگر من مردم شما ریش خالو را در خون خواهید دید!» و چون انتقام خداوند مقابله به مثل است، هنوز یک ماه از ایراد این سخنان نگذشته بود که ریش خالو قربان را آغشته به خون دیدیم! به طوری که قبلاً ذکر شد وقتی که خالو قربان از شهر حرکت کرد خالو کریم به دستور او در شهر ماند. و اولین کسی که خبر کشته شدن خالو قربان را به خالو کریم داد ما بودیم، و به چشم خود دیدیم که او گریه

می‌کرد و با چنگ ریش سیاه و زیبای خود را می‌کند. بالاخره نبی خان هر سینی دایی خالو و بنی خان گروسی سخنان خالو کریم را ملاک قرار داده خالو کریم و خالو مراد را قاتل خالو قربان معرفی کردند. دو روز قبل از مراجعت عبدالعلی خان و سلیم خان برازنده سواره‌های سمیتقو به فرماندهی سید طه روستاهای نخوددره، علی آباد و چند روستای منطقهٔ افشار را با فجیع‌ترین وجه آتش زده و به کلی غارت کرده و نیز خانهٔ جهانگیر خان را غارت کرده و فرزندش عبدالله خان را به عنوان گروگان تا چهریق مرکز فرمانروایی اسماعیل آقا با خود برده بودند، که بعداً به توصیهٔ سایر سران عشایر در مقابل اخذ پول زیاد آزاد شد. عشایر برازنده با اینکه به علت کشته شدن خالو قربان و پراکندگی سپاه او موفق به تعقیب سمیتقو و یا پیروزی بر او نشدند، لیکن از ترس حرکت این عشایر دلیر و جانباز امنیت شهرستان تکاب از ضربه و آسیب اشرار محفوظ ماند. بعد از کشته شدن سمیتقو اسیر عبدالله طهماسبی[1] فرمانده شمال غرب در کردستان و آذربایجان صاحب امر مطلق گردید.

شادروان سرتیپ عبدالله خان طهماسبی

مصطفی خان امیری یکی از سران عشایر برازنده و از فعالترین کشاورزان نمونه تکاب

۱- طهماسبی- امیرعبدالله خان از صاحب منصبان و رجال دورهٔ اخیر قاجاریه و اوایل دورهٔ پهلوی (مقت فروردین ۱۳۰۷ هش / ۱۳۴۶ هق) وی در ۱۳۰۶ هش وزیر فواید عامه (وزیر راه) بود و در حین سرکشی و بازدید راه بروجرد - خرم آباد در راه خرم‌آباد براثر تیراندازی اشرار کشته شد.

مصطفی خان امیری در حال گرفتن جایزه از دست وزیر کشاورزی

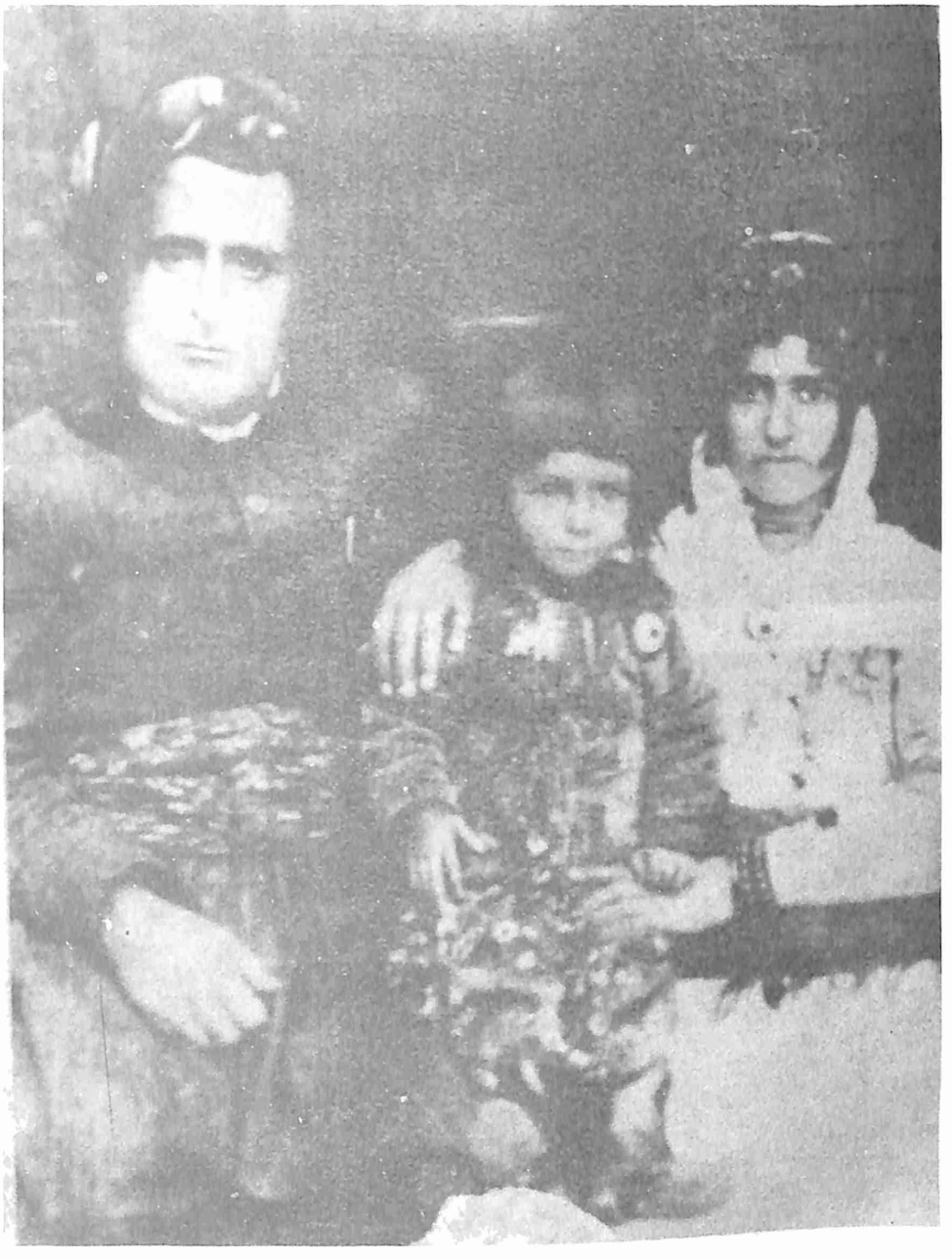

آقای مصطفی خان امیری

فهرست عرض و استدعای علی محمد یکی از کمترین نوکران مقرب الخاقان سلیمان خان حاکم افشار صاین قلعه

قربان خاک پای جواهر (آسای) مبارکت شوم. از آنجایی که رای مبارک بر عدل و داد رسی رعیّت است لذا جسارت به عرض خاک پای مبارک می‌کند. این غلام و رعیت سرکار حضرت اقدس والاروحنا فداه از اقّل عمر خود تا حالا ریش خود را در جاروب کشی آستانهٔ بندگان خداوندگاری سلیمان خان سفید نموده به غیر از خدمت بحمدالله خیانتی از من غلام بروز نکرده. چون دایم خدمات این غلام منظور نظرخان معظم علیه بوده خدایگانی رضاقلی خان و اولاد ایشان که همیشه اوقات اختلاف رای با خان داشته درصدد صدمهٔ این غلام بوده. از جمله یکی از صدمات ایشان برادری ملا محد امین نام داشتم، رضاقلی خان هنگام رفتن سفر عربستان در بدرقهٔ سفر ملامحمد امین را خواسته بود که دعایی به زیر گوش ایشان بخواند، و در خواندن دعا طپانچه به شقیقهٔ ملا محمد امین گذاشته همان ساعت به قتل رسانیده بود، که این فقره بر همهٔ امنای دولت علیه آشکار شد. با وجود این تفصیل این غلام جاروب کش آستانهٔ سلیمان خان را ترک نکرده و در پیش احدی شکوه ننمود. و الآن هم چه اولاد رضاقلی خان درصدد تمامی جان و مال غلام پیر هستند. از آن جایی که عدل سرکار حضرت اقدس ارفع والا روحنا فداه شامل حال رعیّت مظلوم است، استدعا از خاک پای مبارک دارد که بحمدالله ولایت سرکار والا وسیع، مرخصم فرمایند که از افشار کوچیده به یکی از ولایتهای امن رفته مشغول رعیتی خود شده، از کم التفاتیهای رضاقلی خان آسوده شود. و اگر رأی مبارک قرار گرفته باشد که باقی عمر را هم در جاروب‌کشی آستانهٔ سلیمان خان صرف نماید، التفات و مرحمت سرکار والا روحنا فداه شامل شده دستخط امانی مرحمت فرمایند که در امان دستخط مبارک با کمال اطمینان مشغول (خدمتگزار)ی مقرب الخاقان سلیمان خان شود.

شادروان سلیم خان برازنده «امیری»

(پشت عریضه جای مهر صاحب دیوان) امر امر اقدس والا روحنا قداه است. امضاء

در حاشیه دستخط امیرنظام (حسنعلی خان) و در پشت عریضه مهر برجستهٔ او جناب صاحب دیوان بنویسید و قدغن نمایید به عارض کسی مزاحم نشود و بگذارند در صاین قلعه گذران نموده، آسوده خاطر مشغول خدمت شود.

شهر رجب ۱۲۹۵ امضاو جای مهر صدراعظم

باز در حاشیه دستخط صاحب دیوان و جای مهر برجسته او در پشت فرمان.

عالیجاه مجدت همراه میرزا زین‌العابدین که برحسب خواهش متعهد هماشان سلیمان خان مأمور صاین‌قلعه است، در این فقره هم به طوری که امر وی مقرر است، معمول داشته اسباب آسایش شخص عارض را به استحضار متعهدهٔ هما شان سلیمان خان فراهم بیاورد.

عالیجاه عزت همراه میرزا عزیز تفنگدار باشی را مرقوم می‌شود.

از قراری که معلوم و محقق گردید سواران طایفهٔ مامش جمعی مقرّب الحضرة الخاقانیه محمد آقا حاکم لایجان که به توقف در اردوی آنجا مأمور بودند، اکثری به انواع وسایل اردو را گذاشته و به خانه‌هاشان معاودت نموده‌اند. چون این حرکت از آنها خیلی خلاف است لهذا به موجب این حکم خود را مأمور دانسته به لاریجان رفته از قرار نمایندگی مقرّب الحضرةالخاقانیه محمد آقا سواران متفرق شده را دوباره حاضر نمایید، و التزام بگیرید که دیگر مرکتب این طور حرکت نشوند.

و هرکدام را که محمدآقا مستحق می‌داند به جرم این عمل (جریمه‌ای) راکه قرار می‌دهد البته اخذ و دریافت نمایید که دیگر بی‌نظمی نشود.

البته حسب المرقوم معمول و مرتب دارد.

شهر رمضان ۱۲۹۹ جای مهر پشت فرمان (وزیر فواید عامه)

فرمان امیرنظام گروسی (حسنعلی خان) به میرزا عزیز تفنگدار باشی

عالیجاه محمد (حسن) خان در چند سالی که در نزد اینجانب به خدمت مشغول بود کمال (خدمتگزاری) و صداقت او به ظهور رسیده و آدم زبان فهم قابل و لایقی است: و حالا که جهت سرکشی خانه و کسانش به آذربایجان مراجعت می‌نمود، این مختصر را در تصدیق شایستگی و لیاقت مشارالیه و اظهار رضامندی خودم از خدمات چندسالهٔ او تحریر نمودم.

۲۵ شعبان ۱۳۰۹ جای مهر امیرنظام در پشت فرمان

جناب امیرالامرا العظام معزّالملک دام اقباله

عالیجاه محمدحسن خان آدم معقول کارگزار مجرّبی است، او را در نزد خود به خدمت مشغول دارید که هم خدمت نماید و شما را آسوده دارد، وهم خودش آسوده گردد.

شهر شعبان ۱۳۱۰ جای مهر صدر اعظم در پشت فرمان

عرض دیگر در فقره اشتباهی عالیجاه خواجه هارطون مسیحی که اسناد چند رأس مادیان مسروقی به کسان فدوی داده بود، و حضرت اجلّ مقرر فرموده بودید، عالیجاه لطف الله بیگ رسیدگی نماید، چند روز قبل در صفحات "شیوه کل" صاحبان مادیان اموال خود را به عین برگرفته و دریافت نمودند. لازم دید مراتب را به عرض رساند که عرض مردم از فدوی محض غرض و اشتباه است. والاّ فدوی چطور به حرکات لغو اقدام می‌نماید، و راضی به بی‌نظمی ولایت خواهد شد.

زیاده جسات است.

در حاشیه دستخط امیرنظام (حسنعلی خان) به شرح زیر است:

از این تفصیل مطلع شدم. وخوب شد که مادیانهای مسروقه از کسان خواجه هارطون در صفحات "شیوه کل" براسه گرفته شده، و برائت ذمهٔ کسان از این تهمت حاصل شد. ۲۲ ربیع الاول ۱۳۱۱ جای مهر امیرنظام در پشت سند.

محل مهر ولیعهد (محمد علی میرزا)

نظر به مراتب (خدمتگزاری) و لیاقت و شایستگی میرزا عزیزالله خان و ظهور مرحمت مخصوص دربارهٔ مشارالیه از قرار این دستخط مبارک او را به لقب اعتماد دیوان سرافراز و ملقّب فرمودیم که مستظهر و امیدوار باشد.

فی شهر ربیع‌الثانی ۱۳۱۹

ایالت آذربایجان بتاریخ ۷ شهر صیام ۱۳۳۵

حکومت محترم صاین‌قلعه افشار دام اقباله

اطلاعاً زحمت می‌دهم تا این مدت بدون اینکه از طرف اولیای دولت قوی شوکت در حق عمدةالامراء العظام مجیدخان و محمدحسن خان افشار اظهار مساعدتی بشود از هیچ گونه خدمات صادقانه در حفظ انتظام وفراهم‌آوردن موجبات آسایش و رفاهیت اهالی آن طرفها خودداری نکرده و مورد مرحمت و توجه بندگان والا حضرت اقدس اعظم روحنا فداه گردیده لازم است، جنابعالی در خصوص آسایش خود و کسان مشارالیهما و انجام اظهارات حقهٔ آنها لازمهٔ مساعدت را نموده و از هر جهت اسباب آلودگی آنها را فراهم آورید.

محل مهر والی و امضای او

ایالت آذربایجان بتاریخ ۲۱ شهر ذیقعهد ۱۳۳۵

نمره ۷۲۸۷ حکومت محترم سقّز زید اقباله

مجمد حسن خان و عبدامجید خان افشار به شرح عریضه به خاک پای مبارک بندگان والا حضرت اقدس اعظم روحی فداه متظلم هستند املاک مشارالیهما در سرحد واقع و از اقدام هرگونه مراقبت و مواظبت در حفظ نظم آن صفحات فروگذار نداشته و ندارند با اینکه از طرف اولیای دولت قوی شوکت اجازهٔ زیاد استعداد به مشارالیهما داده نشده، معهذا با استعداد و قوهٔ شخصی همه اوقات در جلوگیری از وقوع بعضی اتفاقات و بی‌نظمیها جدیت کرده‌اند. در ماه شوال حبیب الله خان تیلکو با سوار و طایفهٔ گلالی که سیصد سوار بوده‌اند، جامهٔ سقز و نخودره را محاصره نموده، چند دسته مکاری سقز را غارت کرده‌اند. مشارالیهما به مقام مدافعه و منازعه برآمده سه چهار نفر مقتول و مختصری از اموال بهیمه[1] از مرتکبین گرفته بودند. کدخدا قاسم نامی رعیت مسعود السلطنه که شریک سارقین بوده، همان اموال را پایمال کرده، لهذا حسب الامر الاقدس زحمت می‌دهم مرتکبین را در سقز حاضر با تنبیه لازم قرار استرداد اموال بهیمه را داده و بعدها هم در مواقع لازمه کمال مساعدت و همراهی از محمدحسن خان و عبدالمجید خان به عمل آورید، که زایداً علی ماسبق در حفظ آن صفحات مراقبت نمایند. و نتیجه را اطلاع دهید به عرض برسد.

جای امضا و مهر شریف الدوله والی آذربایجان

حکومت محترم

به شاهزاده سهام السلطنه بگویید مراتب به حضرت امیرلشکر عرض شد. کریم خان باید حتماً به شهر بیاید. تخلف از آن موجب مسؤولیت حکومت و مأمور می‌شود. تمام دوسیه سادات (صفاخانه) را با اشخاص ذی دخل به شهر بفرستید. ۱۵ عقرب ۱۷۰۵

شهاب الدوله

سواد مطابق اصل است (ابراهیم) عنوان مهر کابینهٔ حکومت سقز ۱۳۳۶

ایالت آذربایجان

۱- بهیمه چهارپا یا مانند گاو و گوسفند، اسب، شتر، خر و غیره: چاروا. فرهنگ معین

تاریخ ۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۹

چون آقای مجیدخان همیشه در سرحد افشار با استعداد خود خدمت نموده و آن حدود را طرف امن ساخته لهذا او را به لقب مجیدالسلطان مفتخر و سرافراز نموده البته من بعد به همه قسم مصدر خدمات صادقانه خواهد شد-

امضای والی آذربایجان

تاریخ ۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۹

چون آقای میرزامحمد حسن خان همیشه در سرحد افشار مشغول خدمت و نظم آن حدود بوده، نظر به کفایت و لیاقتی که از او مشاهده شده لذا او را به لقب صدیق السلطان مفتخر و سرافراز نموده، البتّه همیشه به وظایف (خدمتگزاری)[1] رفتار و حاضر مرجوعات خواهد بود. امضای والی

بتاریخ شهر ذیقعده ۱۳۳۷ نمره ۷۹۲۱

فدایت شوم

با استعلام از سلامت حالات فرخنده آیات زحمت می‌دهم اولاد علی محمد بیک افشار تقدیم عریضهٔ تظلم می‌نماید که در چهاردهم شهر رمضان پسران کدخداویسه ساکن قریهٔ نورباشی کندی رعایای مسعود السلطان به قریهٔ نخود دره ملکی آنها حمله نموده عارضین به مقام مدافعه برآمده عزت الله خان نام برادر عارضین به دست مهاجمین مقتول و قریهٔ مزبوره را غارت نموده‌اند. و نیز تظلم می‌کنند که در سنه‌ا ماضیه خود مسعود السلطنه در خاک افشار مرتکب قتل و غارت زیادی شده قدغن فرمایید در مورد تظلمات اولاد علی محمد بیگ و اهالی افشار، مسعودالسلطنه و پسران کدخدا ویسه بالمبیتات مقتضیه قراری به حقانیّت داده راجع به مسألهٔ قتل و غارت آنها را آسوده و مرفه نمایند که رفع شکایت آنها بشود، و نتیجه را اعلام دارند.

امضاء و محل مهر سپهسالار اعظم

وزارت داخلی تاریخ ۱۶ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۳۱

حکومت کردستان و گروس

معتمدالسلطان صدیق السلطان

۱- خدمتگزاری صحیح است.

مکتوب شما رسید و از مطلب مستحضر شدم. این مسأله باید در شهز رسیدگی و تسویه شود. چون نمایندهٔ جناب سردار افشار در شهر است بهتر این است شما هم خود یا وکیل ثابت الوکاله تان در شهر حاضر شوید که به ترتیب مقتضی خاتمه به کار داده شود.

محل مهر و امضای شهاب الدوله

عشایر ایل سون

عشایر ایل سون که قبلاً شاهسون نامیده می‌شدند، در دایرةالمعارف فارسی[۱] به معنی شاه‌پرست و شاه دوست مرکب از شاه فارسی و «سون» ترکی آمده است. و این نام را شاه عباس بر فوجی از سپاهیان گذاشت که خاصّهٔ خود بود بودند، و فرمان داد هر ایلی که نام خود را برداشته و به این ایل تازه درآید و این نام بر خود نهد، با آنها در بهرهٔ عنایت شاهی شریک باشد. گویند، در همان روز اولی که این حکم راکرد ده هزار نفر در آن داخل شدند.

در لغت‌نامهٔ دهخدا آمده: شاهسون نام عده‌ای از قبایل ترک ساکن ایران است که اکنون باید آنها را ترک نامید. معنی این کلمه دوستداران شاه است.

شاه عباس اول پس از تسلط بر قبایل ترک عده‌ای از قبایل مختلف ترک را دعوت کرد که درگروه جدیدی شرکت کنند، و نام قزلباش را به آنها داد که به شاهسون نامیده شده‌اند. در دوران حکومت صوفیّه به دست این گروه کارهای بسیار بزرگی از آن جمله نگهداری فرمانروایان صفویّه برآمد. روزگاری نیز عدهٔ آنها به صدهزار خانوار بالغ گردید، ولی به تدریج از تعداد ایشان کاسته شد. در بعضی از مراجع آمده است که تأسیس این گروه به دست پدر شاه عبّاس بوده است نه خود شاه عباس، و این عدّه در دستهٔ طرفداران و فدائیان و غلامان خاندان صفویّه بودند، و در ترویج و گسترش عقاید مذهبی صفویّه بسیار مؤثر بوده‌اند.[۲]

باری پیشینهٔ تاریخی ایل سونها یا شاهسونان به زمان پادشاهان صفوی می‌رسد. نویسندگان تواریخ و سفرنامه‌ها در این قول متفقند که شاه عباس بزرگ برای کاستن نفوذ و نیروی حکمرانان، سی و دو طایفهٔ قزلباش را که در آن روزگار تمشیت یافته و همهٔ امورکشور را در دست داشتند، و قدرتی بزرگ و خودکامه در برابر پادشاه به شمار

---

۱ - دایرةالمعارف فارسی، ج ۲

۲ - لغت‌نامهٔ دهخدا

می‌آمدند، به ایجاد سپاهی مجهز و منظّم در یک دستهٔ پیادهٔ تفنگدار و یک دسته سواره همّت کرد. علی الظّاهر، بهانهٔ آن پادشاه از تشکیل و تجهیز این قشون پدید آوردن نیرویی رزم‌آور ورزیده در برابر قوای «نیکچری» دولت عثمانی بود. اما هدف واقعی و پنهانی‌وی مقابله با امرای خودسر و نافرمان قزلباش و از میان برداشتن قدرت و اعتبار ایشان به شمار می‌آمد.

هیچ یک از مورخان و سفرنامه پردازان روزگار صفوی از دو دسته سپاهی که شاه عباس برای برهم زدن و درهم کوبیدن قدرت قزلباش پدید آورد، به نام «شاهی سون» یا «شاهسون» یاد نمی‌کنند. بلکه به وضوح در نوشته‌های خود دسته‌ای از آنان را «غلامان شاهی» و دستهٔ دیگر را «تفنگداران» می‌نامند، و می‌نویسند که افراد دستهٔ غلامان یا «غلامان خاصهٔ شریفه» می‌گویند. و می‌افزایند که آن دستهٔ دیگر یعنی تفنگداران، از روستائیان ورزیده - وگاه شرور- و رعایای ولایات مختلف ایران انتخاب می‌شوند، و مانند غلامان از خزانهٔ دولت مواجب می‌گیرند و هنگامی که جنگی در کار نیست به کشت و زرع» در ولایات و بلوکات اشتغال می‌ورزند. لیکن وقتی که جنگی درمی‌گیرد، به وجود آنان نیاز می‌رود. «فوراً به خدمت خاضر می‌شوند». رییس این گروه از سپاهیان تفنگچی آقاسی نام دارد.

با اشاره‌های آشکار و صریحی که نویسندگان تواریخ و سفرنامه‌های زمان صفوی به نام و طبقه و اصل و نسب سپاهیان ویژهٔ شاه عباس می‌نمایند جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که در آن روزگار دسته‌ای از آن قشون را تفنگداران و دستهٔ دیگر را غلامان یاقوللر می‌خواندند، و عنوان شاه سون بر هیچ کدام از آنان اطلاع نمی‌شده است. پژوهش بیشتر در این زمینه نشان می‌دهد که اصطلاح شاهی سیونی و شاهی سیون - که سابقهٔ آن به روزگار پیش از تولد و سلطنت شاه عباس و تشکیل آن دو دسته قشون می‌رسد، در دوران صفویان غیر از سپاهیان ویژهٔ شاه عباس دارد و از آن معنای دوستداری شاه و فداکاری و جانبازی در راه آن «مرشد کامل» برمی‌آید. یکی از پژوهشگران آگاه تاریخ صفویان در این زمینه چنین می‌نگارد:

«چیزی که تمام طوایف گوناگون قزلباش را در زمان شاه اسماعیل صفوی به یکدیگر پیوسته و به صورت نیروی واحدی درآورده بود، شاهی سیونی یا دوستداری شاه و فداکاری و جانفشانی در راه مقاصد آن پادشاه یعنی جهاد و ترویج مذهب اثنی عشری و تقویت و تحکیم سلطنت نوبنیاد صفوی بود».

تاجری ایتالیایی که در آغاز کار شاه اسماعیل در ایران بوده است، دربارهٔ ارادت و ایمان و فداکاری طوایف قزلباش نسبت به آن پادشاه می‌نویسد:

متابعان این صوفی (شاه اسماعیل) خاصه لشکریانش او را مانند خدایی ستایش می‌کنند. برخی از ایشان بی‌سلاح به جنگ می‌روند، و معتقدند که مرشد کامل نگاهبان و مراقب ایشان است.

با توجه به اینکه فرمانروایی صفویان در آغاز روی کار آمدنشان دارای جنبهٔ پیشوایی و انگیزهٔ مذهبی بود و «صوفیان قزلباش شاه اسماعیل را مانند پدرش شیخ حیدر و نیاکان او پیشوای مذهبی یا به اصطلاح خود مرشد کامل می‌دانستند»: این فداکاری و جانبازی یا شاهی سیونی در راه آن پیشوایان مذهبی پذیرفتنی است.

اما با گذشت زمان، این اصطلاح که نخست انگیزه‌ای برای یک پارچگی وهمبستگی سی و دو طایفهٔ قزلباش و همراهی و یاوری صادقانهٔ آنان با شاهان صفوی برای گسترش دامنهٔ پیروزیها و ترویج مذهب شیعه بود، معنایی دیگر به خود گرفت و به صورت دستاویزی برای گریز از خشم شاه با اظهار پشیمانی و طلب مغفرت از خیانت به درگاه وی درآمد. به همین سبب در تواریخ صفوی مضامینی از این دست بسیار می‌بینیم که شاهزاده‌ای به هنگام اختلاف به یاری قزلباش برای ایجاد تفرقه و آشوب در میان سپاهیان ایشان «فرمان داد شاهی سیون کنند. یعنی در شهر جار بزنند که... هرکسی که فرمانبردار و هواخواه دودمان صفوی است، بر در دولتخانه حاضر گردد...» و در کارآیی این حربه می‌خوانیم که چون «طوایف... صلای شاهی سیونی شنیدند تزلزل در ارکان جمعیّت ایشان افتاد...».

مفهوم اخیر شاهی سیونی نیز با گذشت زمان دستخوش دیگرگونی شد و تغییر امروزین از آن برخاست.

این تعبیر یعنی اینکه شاهسونان را بازماندگان سپاهیان ویژهٔ شاه عباس می‌دانیم، معنایی است که پس از انقراض سلسلهٔ صفویان از جانب مردم شهرنشین و مورّخان در مورد دسته‌ای از قشون خاصّ شاه عباس عنوان گردید و بعدها «به کلیه کوچ نشینان آذربایجان اطلاق شد...».

نویسندگان آن روزگار در زمان ما دربارهٔ چگونگی تشکیل سپاهیانی به نام شاهسون مطالبی کم و بیش همسان دارند و یادآور می‌شوند که چون «جمعی از نمک به حرامان قزلباشیه بر شاه عباس خروج کرده پای جرأت و جسارت پیش نهادند، شاه فرمود: «شاهسون گلسون» یعنی هرکه شاه را دوست دارد بیاید (!) لذا از هر فرقه آمده طاغیان شاه را شکست دادند. پادشاه آن جماعت را شاهسون نام نهادند. در میان آن طایفه طوایف مختلف است مسکن ایشان در ملک منان و آذربایجان و عراق و فارس و قلیلی در خراسان و کابل و کشمیر سکونت دارند.»

مسکن اصلی شاهسونان «ایل سونان» که امروز در ایران زندگی می‌کنند آذربایجان شرقی است و عدهٔ زیادی از این ایل میهمان‌نواز و مخلص و مهربان و دلیر و جان باز در منطقهٔ شهرستان تکاب افشار زندگی می‌کنند. دیه‌هایی که عشایر ایل سون زندگی کرده و می‌کنند غالباً دیه‌های فقلو، قزلقشلاق، قازان کندی، شیرمرد، همپاگوله گوله، احمد آباد علیا و... است، که سابقاً ییلاق - قشلاق می‌کردند.

عشایر ایل سون منطقهٔ تکاب افشار در تمام حملاتی که از جانب دشمنان به افشار شده جان برکف به مدافعه برخاسته دشمن را به زانو درآورده و یا آنها را به هزیمت وا داشته‌اند. از معروفترین ایل سون افشار می‌توان از عزیزبیگ ساکن سابق دیه قزلقشلاق که در دست دشمن شهید گردید، جعفرقلی خان افشار، اللّه قلی خان افشار، شجاع‌السلطان (نجفعلی خان افشار) صمصمام السلطان (آقاخان سرهنگ) بهادر السلطان (داداش خان سرگرد) ساکنان دیه فقلو و طومارخان ساکن دیه قازان‌کندی نام برد.

میدان یادبود شهر تکاب افشار

تکاب افشار در گذر تاریخ

تکاب افشار به دلیل وجود تخت سلیمان که پایتخت آذربایجان بوده، و نیز به علت واقع شدن در مسیر جادهٔ ابریشم و سایر موقعیت‌ها و امتیازات تاریخی بیش از سایر نقاط آذربایجان مطمح نظر دشمنان بوده و روزگار پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته است که در اینجا به چند مورد آن اشاره می‌کنیم.

فصل اول

محاصرهٔ شیز

محاصرهٔ شیز - درسی و شش سال قبل از میلاد مسیح، شیز به محاصرهٔ آنتوان سردار رومی افتاد. آنتوان همان است که با دو سردار دیگر رومی اکتاویوس[۱] و لیپدوس[۲] حکومت سه جانبه را در روم تشکیل دادند که آن را حکومت سه مردهٔ دوم نامند. در مقابل حکومت سه مردهٔ اول که به وسیلهٔ پومپه و قیصر و کراسوس تشکیل شده بود. کراسوس پنجاه و سه سال پیش از میلاد به دست سورنا سردار نام‌آور ایرانی کشته شد. آنتوان به قصد جبران شکست کراسوس، قشونی معظم فراهم آورد، و به ایران تاخت، پادشاه اشکانی در این هنگام فرهاد چهارم (که به قولی اشک چهاردهم است) بوده است آنتوان در این نبرد آرتاواسدس پادشاه ارمنستان را نیز با خود همراه کرده بود. تاریخ‌نگاران از این جنگ به تفصیل یاد کرده‌اند. پلوتارک تاریخ‌نویس مشهور یونانی (قرن دوم) می‌نویسد: آنتوان پس از اینکه ملکه کلئوپاتر را که معشوقه‌اش بود به مصر روانه کرد، از راه عربستان و ارمنستان، عازم جنگ گردید. قشون مددکارانش نیز به او پیوستند، و هنگامی که اوسان قشون دید. عدهٔ نفرات او به یکصد و سیزده هزار نفر می‌رسید. سپاهی به این عظمت آسیا را به لرزه درآورد. و هندیهای آن طرف باختر را وحشت‌زده کرد. چون آنتوان، با بی‌طاقتی می‌خواست زمستان را با ملکه مصر بگذراند، جنگ را پیش از موسم مناسب شروع کرد، و در هر کار شتابزدگی نشان داد. او می‌بایست در قشلاق‌های ارمنستان اردو بزند و به قشونی

۱- Oktavius

۲- Lipdus

که دویست و شصت و شش فرسنگ راه پیموده بود، استراحت بدهد و قبل از اینکه پارتیها از اقامتگاههای موقتی خود بیرون آیند. مادرا در اول بهار تصرف کند. ولی به جای این اقدامات، او قشون خود را مجبور به حرکت کرد. آنتوان ارمنستان را در طرف چپ خود گذاشت، و به آذربایجان درآمد و آنجا را غارت کرد، و آلات محاصره و قلعه‌گیری را با سیصد ارابه حمل می‌کرد. در میان این آلات اسبابی بود که طول آن هشتاد پا بود.

اگر یکی از این آلات می‌شکست مرمت آن امکان نداشت، زیرا در این مرز و بوم چوبی بدان درازی و سختی که سزای آن آلات باشد یافت نمی‌شد. آنتوان بقدری در شروع جنگ شتاب داشت که حمل آن اسباب و آلات را باعث کندی دانست، و آنها را در تحت نظارت صاحب منصبی تاتیانوس نام واگذاشت و خود به طرف فراد (=شیز) رفت، تا آن شهر را در محاصره گیرد. این شهری بود بزرگ و زنان و کودکان پادشاهان ما در آنجا سکونت داشتند. در حین محاصرهٔ این شهر، آنتوان به آلات محاصره نیازمند شد، و فهمید که نیاوردن آنها بدانجا چه اشتباه بزرگی بوده است.

بنابراین وقت بسیاری در تذارک سنگر و غیر آن گم کرد. فرهاد که با سپاهی بزرگ می‌آمد، شنید که آنتوان آلات محاصره را در عقب خود گذارده است. بر اثر این خبر سواره نظامی را برگماشت تا بروند، و آن آلات را بگیرند. پارتیها آلات را خرد کردند و اسیران بسیار بگرفتند.

این شکست ناگهانی در آغاز جنگ، باعث حزن و اندوه رومی‌ها شد، پادشاه ارمنستان از کارهای آنتوان مأیوس شد، و با سپاهش به ارمنستان برگشت. از آن پس پارتیها مغرور و رجزخوان، در جلو محاصره شدگان آشکار شدند. و آنتوان چون نمی‌توانست قشون را بی‌کار گذارد و به پارس سوق دهد، عده‌ای از قشون سنگین اسلحهٔ خود را برداشت و به طرف چراگاهها رفت.

او بدین وسیله می‌خواست محاصره شدگان را از سنگرهایشان بیرون آورد، و آنان را در دشت به جدال کشد، و سرانجام نیز چنان شد. و هنگامی که سواره نظام رومی فریاد کنان بر پارتیها تاخت، پارتیها پا فشردند، ولی عاقبت تاب مقاومت نیاوردند، و پا به فرار گذاشتند. آنتوان به دنبال فراریان پرداخت. پیاده نظام پنجاه استاد (یک فرسنگ و ثلث آن) و سواره نظام سه برابر این مسافت دشمن را تعقیب کرد. آنتوان خواست بداند که عدهٔ کشتگان و اسیران پارتی چقدر است. پس از بررسی معلوم شد عدهٔ کشتگان سی و عدهٔ اسیران هشتاد نفر است. روز دیگر رومی‌ها بار و بنه خود را بستند و راه فراد (= شیز) را پیش گرفتند. پارتیها نخست با عدهٔ کم و سپس با عدهٔ

بیشتر و سرانجام با تمام سپاه به رومی‌ها حمله کردند، مادیهای محاصره شده در شهر نیز بیرون آمدند. رومیها را وحشت فرا گرفت. قرار نگرفتند، و فرار کردند. تا آنکه آنتوان مجبور به عقب‌نشینی شد، و رو به طرف شمال نهاد. یک نفر مادی آنتوان را در حرکت به سوی شمال راهنمایی کرد.

چنانکه دیده شد، پلوتارک این شهر را فراد نوشته است. دیوکاسیوس تاریخ نویس دیگر این شهر را پرسیه یادداشت کرده است.[۱]

۱- بعضی از محققان مادها را از بومیهای فلات ایران قبل از آمدن آریاییها به ایران می‌دانند. نگاه کنید به ایران باستان، پیرنیا، ج ۳، ص ۲۲۱۵

فصل دوم

نتایج جنگ سرداررومی باایران ونقش کلئوپاتر درنمایش پیروزی صبا

نتایج جنگ سردار رومی با ایران و نقش کلئوپاتر در نمایش پیروزی صبا... آنتوان گفت من از این جهت اول ارمنستان را اشغال می‌کنم و بعد وارد آذربایجان می‌شوم که خیالم از قوای خود آسوده باشد، و بدانم که از عقب مورد حمله قرار نمی‌گیرم. و آن گاه به طرف فرهاد اسب[1] به راه خواهم افتاد.

کلئوپاتر گفت تو اگر شهر فرهاد اسب را تصرف کنی و با پیروزی از آذربایجان مراجعت نمایی ملت روم تو را از سزار برتر خواهند کرد، و دیگر هیچ کس در روم نخواهد توانست با تو رقابت کند.

من خود به تو گفتم کلید موفقیت تو در جنگ است. ولی امشب به تو می‌گویم که در جنگ با ایرانیان احتیاط را از دست نده، و آیا از تاریخ اطلاع داری؟ آنتوان گفت: نه.

خاتون من پرسید آیا از تاریخ شانزده سال قبل زمانی دیر نیست که من از آن بی‌اطلاع باشم. کلئوپاتر گفت: من زن هستم و زن از فن جنگ بی‌اطلاع است. ولی چون ملکه و زمامدار هستم مرتبه و مقام اقتضا می‌کند که راجع به امور جنگی کسب اطلاع نمایم. آنتوان پرسید منظورت چیست؟ خاتون گفت: من می‌خواهم راجع به جنگ «کراسوس» در ایران صحبت کنم.

کراسوس وقتی خواست به ایران حمله کند تصور می‌کرد که تصرف آن کشور آسان

۱- شهر شیز یا آذرگشسب یا تخت سلیمان امروز

است و شانزده سال قبل (در سال پنجاه و سه قبل از میلاد- مترجم) به ایران حمله‌ور گردید، بدون اینکه وسایل کافی برای جنگ با اشکانیان فراهم نماید.

آنتوان گفت: کراسوس سوار نظام کافی نداشت، در صورتی که من دارای چهل هزار سوار غیر از سربازان لژیون هستم. خاتون من گفت شنیده‌ام که کراسوس فریب مانور جنگی اشکانیان را خورد. آنتوان گفت ای کلئوپاتر بگذار من برایت نقل کنم: برای چه کراسوس در جنگ با ایرانیان شکست خورد، و خود و پسرش کشته شدند. و عقابهای ما به دست ایرانیان افتاد (مقصود از عقاب مجسمه‌هایی کوچک به شکل عقاب بود که بالای چوب نصب می‌کردند، و پرچم لژیونهای رومی محسوب می‌گردید - مترجم) کراسوس اول بین النهرین را گرفت، و بعد خواست که وارد ایران شود، و قشون ایران به فرماندهی سورنا به جنگ کراسوس آمد.

قوای کلئوپاتر آن موقع خردسال بودی و شاید به خاطر نیاوری که پادشاه ایران به اسم «ارود دوم» خوانده شد، و او سورنا را که مردی بود دلیر دوست نمی‌داشت چون از او می‌ترسید.

اشکانیان یک مانور جنگی دادند که به نام قیقاج خوانده می‌شود. بدین ترتیب که از میدان جنگ سوارنظام اشکانی، یک مرتبه چنین نشان می‌دهد که می‌ترسد و عنان بر می‌گرداند، و می‌گریزد تا این که خصم را دنبال خود بکشد. و همین نتایج جنگ رومی با ایران و نقش کلئوپاتر در نمایش پیروزی که دشمن او را تعقیب می‌نماید بدون اینکه برگردد، در حال تاخت اسب، رو برمی‌گرداند و خصم را به تیر می‌بندد. در آن جنگ هم سواران اشکانی مانور مطلوب خود را به موقع اجرا گذاشتند، و ناگهان گریختند. کراسوس که از حملهٔ آنها مطلع نبود، سواران خود را مأمور تعقیب سواران ایران کرد، و آنها هم روی اسب برگشتند و سواران کراسوس را از پای درآوردند. و لژیونهای پیادهٔ رومی کراسوس بی‌سواره نظام شد.

ایرانیها وقتی مطمئن شدند که کراسوس سوار ندارد، به لژیون‌های ما تاختند و عده‌ای از سربازان ما را کشتند و بقیه اسیر شدند، و کراسوس و پسرش به قتل رسیدند. و سورنا امر کرد که سر و دو دست سردار مغلوب را قطع کردند، و برای پادشاه فرستادند. ولی سورنا که در جنگ با کراسوس فاتح شد، به جای اینکه از ارود دوم پادشاه اشکانی پاداش بگیرد، برحسب امر وی به قتل رسید. زیرا ارود دوم، بعد از پیروزی سورنا بیشتر از او ترسید و بیمناک شد مبادا سورنا وی را از سلطنت برکنار نماید.

ولی من اشتباه کراسوس را نخواهم کرد. و فریب سوار نظام ایران را نخواهم خورد.

و وقتی که سواران اشکانی می‌گریزند. آنها را به حال خود می‌گذارم که هر قدر بتوانند بتازند و دور شوند.

کراسوس شانزده سال قبل از این که به جنگ ایران رفت، هدف مشخص نداشت و نمی‌دانست کدام یک از شهرهای ایران را باید تصرف نماید. ولی هدف من در جنگی که در پیش دارم معلوم است. و بعد از اشغال ارمنستان قصد دارم «فرهاد اسب» کرسی آذربایجان را تصرف کنم.

خاتون می‌گفت آنتوان، من برای تو آرزوی موفقیت می‌کنم، و امیدوارم که با پیروزی تحصیل غنیمت فراوان مراجعت نمایی.

آنتوان در نامه‌های خود، به خاتون من اطلاع داد که چون برای تصرف شهر فرهاداسب احتیاج به ارابه‌های جنگی، مثل منجنیق و کله‌قوچ دارد، آن ارابه‌ها را در ارمنستان ساخت تا اینکه بعد از ورود به آذربایجان نیاز به صرف وقت و اشکال نشود.

ارابه‌های جنگی او بقدری نیرومند و بزرگ است که طول بعضی از آنها هشتاد ذراع می‌باشد (یعنی به تقریب چهل متر).

خاتون می‌گفت منجنیقی که هشتاد ذراع طول آن باشد می‌تواند سنگهایی پرتاب کند به بزرگی طبقهٔ فوقانی چراغ دریایی اسکندریه. و کلّه قوچ نوعی از سلاح جنگی است که با آن دروازه‌های شهر را درهم می‌شکنند!

نامه‌ای دیگر که آنتوان برای خاتون فرستاد از آذربایجان فرستاد. و در آن می‌گفت راههای آذربایجان با شاهراه‌های روم فرق دارد، و نمی‌توان ارابه‌های جنگی بزرگ و سنگین را از آنها عبور داد. و او مجبور شده ارابه‌های سنگین خود را با ده هزار تن سرباز (برای حفظ آنها) رها کند و خود با سرعت به طرف فرهاد اسب برود.

آخرین نامه که از آنتوان برای خاتون فرستاده شده، از پای حصار فرهاداسب ارسال گردید. و در آن می‌گفت: من اینک کرسی آذربایجان را محاصره کرده‌ام «فرهاد چهارم» پادشاه اشکانی و خانواده او در فرهاد اسب هستند، و من تصمیم دارم که وی و اعضای خانواده‌اش را دستگیر کنم و با خود به کشورم ببرم تا اینکه شکوه و عظمت پیروزی من در نظر ملت روم بیشتر شود، و رومیها بدانند که من انتقام شکست کراسوس را از ایرانیان گرفتم... ولی بعد از نامهٔ مزبور دیگر پیامی از آنتوان برای خاتون من نرسید.

کلئوپاتر به من گفت شرمیون من حدس می‌زنم یک واقعهٔ ناگوار برای آنتوان اتفاق افتاده که وی نمی‌تواند برای من نامه بفرستد، چون نوشتن نامه برای آنتوان زحمت ندارد، زیرا نامه‌ها را خود او نمی‌نویسد، بلکه به وسیلهٔ کاتب می‌نویساند. تا امروز

چون اوضاع بر وفق مراد آنتوان بود، به کاتب می‌گفت که برای من نامه بنویسد، و نامه را به وسیله پیک به سوریه می‌فرستاد، و از آنجا با کشتی به مصر می‌رسید، ولی قطع شدن نامه‌ها نشان می‌دهد که آنتوان گرفتار شده، یا وضع و حال او بقدری بد است که نمی‌تواند به کاتب بگوید که برای من نامه بنویسد. طوری خاتون من از قطع نامه‌ها مضطرب شد که به حکمران سوریه نوشت که بی‌درنگ او را از سلامت آنتوان مطلع کند، و بنویسد که او در کجاست و آیا سالم است یا نه؟

حکمران سوریه، در جواب خاتون من نوشت که آنتوان سالم است، و در آذربایجان می‌باشد. ولی اطلاع ندارد که در کجای آذربایجان بسر می‌برد. خاتون من گفت شرمیون بی‌شک آنتوان دچار شکست شده، و چون اگر شهر فرهاد اسب را تصرف کرده و فرهاد چهارم و اعضای خانواده‌اش را اسیر کرده یا به قتل رسانیده است...

سکوت آنتوان مدتی طول کشید، و عاقبت خاتون من به وسیلهٔ جاسوسانی که در روم داشت، مطلع شد که آنتوان هم مثل کراسوس از ایرانیان شکست خورده است. با این تفاوت که کراسوس ایستادگی کرد، و با پسر جوانش کشته شد، ولی آنتوان از راه میانه واقع در آذربایجان، طوری عقب‌نشینی کرد، که عقب‌نشینی او چون فرار بود. آنتوان که می‌گفت کراسوس فریب مانور سواره نظام اشکانی را نخواهد خورد، به ترتیبی دیگر مجبور به فرار گردید. شخصی که از طرف کلئوپاتر انتخاب شد تا اینکه برود و راجع به آنتوان تحقیق کند. شوهرم تیه که بود که من در این سرگذشت چند مرتبه از وی نام بردم و ملکهٔ مصر از این جهت شوهرم را انتخاب کرد که به او اعتماد داشت.

قبل از اینکه شوهرم به تحقیق راجع به آنتوان از مصر خارج شود، خاتون من به او دستورهایی داد و گفت من از این جهت تو را می‌فرستم که بروی و تحقیق کنی که در آذربایجان بر سر آنتوان چه آمده است. من نمی‌خواهم که تو برای من شایعه بیاوری. برای اینکه در مصر نیز هست. من میل دارم که تو بروی و از کسانی که در آذربایجان بوده‌اند یا از کسانی که در خصوص وقایع آذربایجان اطلاع صحیح دارند، تحقیق نمایی و برای من بیاوری تا بدانم که در آنجا بر سر آنتوان چه آمده است. شوهرم نوشت من از افسران و سربازان رومی که با آنتوان از آذربایجان مراجعت کرده‌اند، تحقیق نمودم تا بدانم که در آذربایجان بر رومیها چه گذشته، و آنچه در این نامه می‌نویسم عبارتست از واقعه حقیقی که در آذربایجان روی داده است. آنتوان قبل از اینکه شهر فرهاداسب را محاصره کند، تمام ارابه‌های جنگی خود را با ده هزار سرباز عقب گذاشت. زیرا نمی‌توانست ارابه‌های جنگی را از راههای آذربایجان عبور بدهد، و به فرهاد اسب برساند. وقتی آنتوان به فرهاد اسب رسید تابستان تمام شده بود و

فصل پاییز فرا رسیده بود، و در آذربایجان سرمای زمستان زود می‌آید. و امسال بخصوص زودتر از سالهای گذشته آمد. و زمستان امسال در آذربایجان و ارمنستان بسیار سخت بود. وقتی رومی‌ها شهر فرهاد اسب را محاصره کردند، متوجه شدند که حصار شهر آنقدر متین است که نمی‌توانند شهر را بگشایند مگر به وسیلهٔ ارابه‌های جنگی. این بود که آنتوان امر کرد افسران و سربازانی که با ارابه‌های جنگی عقب مانده بودند، هر طور شده آنها را به فرهاد اسب برساند. ولو اینکه مجبور شدند ارابه‌ها را به قطعات منفصل تقسیم نمایند، و بعد از رسانیدن به فرهاد اسب سوار کنند. وقتی فرستادگان آنتوان به محل ارابه‌های جنگی رسیدند مشاهده کردند که جز مقداری چوب نیمسوز و آهن‌های سیاه چیزی از آن همه وسیلهٔ جنگی باقی نمانده است. و لاشه‌های سربازان رومی در اطراف دیده می‌شد. معلوم شد که وقتی ایرانیان دانستند که آنتوان ارابه‌های جنگی خود را با ده هزار سرباز عقب گذاشته حمله کردند و عده‌ای از سربازان رومی را کشتند، و بقیه را اسیر نمودند، و همهٔ وسایل مهمّ و سنگین جنگی را سوزاندند.

از روزی که آنتوان فرهاد اسب را محاصره کرد، ایرانیان به انقطاع دسته‌های سیورسات را مورد حمله قرار دادند، و سربازان را به قتل می‌رساندند به طوری که آنتوان مجبور بود که برای سیورسات دسته‌های دو هزار نفری بفرستد. مع هذا، ایرانیان به آن دسته‌ها حمله کردند، و نمی‌گذاشتند که رومی‌ها از دشت‌های اطراف آذوقه و علیق فراهم کنند. تهیهٔ آذوقه و علیق برای رومیها خیلی مشکل شد. خاصّه آنکه شمارهٔ سربازان و سواران زیاد بود، و قشون بزرگ آنتوان خیلی آذوقه و علیق می‌خواست. آنتوان تصور می‌کرد که فصل پاییز آذربایجان مانند فصل پاییز روم طولانی خواهد بود و یک روز صبح که برخاست، متوجه شد که سرمای زمستان شروع شده است. فرماندهٔ ارتش روم به فرهاد چهارم که در شهر فرهاداسب بود پیشنهاد کرد که هرچه پول و گوهر دارد بدهد تا قشون روم مراجعت نماید. فرهاد چهارم برای آنتوان پیغام فرستاد که ما هرگز به روم باج نداده‌ایم و هیچگاه باج نخواهیم داد. آنتوان برای فرهاد چهارم نوشت که بعد از تصرّف شهر او را مثل تبهکاران به صلیب خواهد کوبید. فرهاد چهارم جواب داد آنتوان تو آرزوی فرهاداسب را به گور خواهی برد.

عاقبت آنتوان براثر شدت سرما و گرسنگی سربازان و فقدان علوفه برای اسبها و اشترها مجبور شد که به محاصرهٔ شهر فرهاداسب خاتمه دهد، و مراجعت نماید.

آنتوان خواست که خود را به سوریه برساند، ولی فهمید که یک ستون از سربازهای ایرانی در سر راهش واقع شده، و لذا در صدد برآمد که از راه شمال عقب‌نشینی کند، و

خود را به ارمنستان برساند. از آن روز به بعد ایرانیان نگذاشتند که آنتوان و سربازان او آرام بگیرند. و روز و شب سربازان رومی را مورد حمله قرار می‌دادند. و طوری عرصه را بر رومیها تنگ کردند که آنان نمی‌توانستند برای تهیه آذوقه و علیق به دشت‌های اطراف بروند، و از قصبات و قراعلیق دریافت کنند. همه جا مستور از برف بود، و قشون بزرگ آنتوان در سر راه خود آذوقه و علیق به دست نمی‌آورد. رومیها که خواربار نداشتند، اسبهای ارتش را به قتل می‌رسانیدند، و از گوشت آنها تغذیه می‌کردند... گاه بعد از یک روز راهپیمایی، هنگام شب به قریه‌ای می‌رسیدند که درخت نداشت و رومیها وسیله‌ای برای افروختن نداشتند و مجبور بودند تا بامداد سرمای شب زمستان را تحمل نمایند. هر دفعه که قشون آنتوان شب در نقطه‌ای توقف می‌کرد که آنجا وسیله‌ای برای افروختن آتش نبود، بعد از دمیدن بامداد و معلوم می‌شد که عده‌ای از سربازان مرده‌اند.

عدهٔ کثیری از سربازان رومی گرچه از سرما نمردند، ولی دست و پای آنها را سرما زد و در دست گرفتار قانقاریا شدند، و با طرزی فجیع جان سپردند. علاوه بر این مشکلات، دو ناخوشی به آنتوان و سربازانش وارد آمد. یکی تیفوس و دیگر اسهال خونی و عده‌ای از سربازانش از آن دو مرض مردند، خود هم مبتلا به اسهال خونی شد.

اطبای ارتش روم نمی‌توانستند امراض افسران و سربازان را علاج کنند، زیرا نه دوا داشتند، نه غذا و نه جایی که بتوانند مریض را در آنجا بخوابانند.

بعد از مراجعت آنتوان از فرهاداسب، اولین شهری که در راهش نمایان شد، موسوم به میانه بود. و آنتوان خواست در آنجا توقف کند. آن گاه چند شهر دیگر در سر راه آنتوان نمایان گردید. و بیماران و سربازان را در آن شهرها گذاشت.

کسانی که می‌باید در شهرها بمانند، از رفقای خود که می‌رفتند، خواهش می‌نمودند که آنان را به قتل برسانند، تا انیکه گرفتار دشمن نشوند. و بعضی از آنها یکدیگر را کشتند. چون می‌دانستند که هرگاه گرفتار اشکانیان شوند، به قتل خواهند رسید.

فصل سوم

آشوب محمّد رشیدخان «حمه‌رشیدخان»

اشغال ایران به وسیلهٔ قوای نظامی شوروری و انگلستان در جنگ بین‌الملل دوم و بعد از شهریور ۱۳۲۰ ش. باعث بهم خوردگی سازمان نظامی ارتش ایران در مناطق اشغالی شد. و ضعف دولت مرکزی در کنترل این مناطق به علت صدور دستور استثنایی سپهبد نخجوان وزیر جنگ موجب تضعیف شدید روحیهٔ سربازان وظیفه گردید. هرچند که این دستور در مدت کوتاهی اصلاح و دوباره مخابره شد، ولی دیگر خیلی دیر شده بود که بتوان آنها را خاصّه در مناطق قبیله‌ای مانند کردستان به سر خدمت بازگرداند.

کردهای مناطق مرزی به کمک آنهایی که از عراق آمده بودند، به پادگانها و پاسگاههای ژاندارمری حمله و آنها را خلع سلاح نمودند، و بدین ترتیب سلاحهای زیادی به دست عشایر افتاد.

پادگان خوبانی به وسیلهٔ قوای شوروی اشغال گردید، و افراد و افسران آن به شمال فرستاده شدند. آنها شهرسنندج را به مدّت چند ساعت اشغال کردند، ولی به دلیل موافقتنامه‌های شوروی - انگلستان در تقسیم مناطق تصرف شده آنجا را تخلیه و قوای انگلیسی مرکّب از یک تیپ موتوریزهٔ هندی آغیا آنجا را اشغال نمود.

به محض اینکه ارتش شوروی از بانه رفت، محمّد رشیدخان قادرخان‌زاده یکی از رؤسای کردبانه که در املاک خود رونه و داروغان و در داخل مرز عراق زندگی می‌کرد، با چهارصد سوار داخل خاک ایران شد، و بعد از دو روز جنگ با عدّه‌ای از سربازان ایران که محافظت پادگان را برعهده داشتند، بانه را متصرف شد. در این هنگام قبایل مریوان که به وسیلهٔ کردهای عراقی از منطقهٔ پنجوین تقویت شده بودند، پشت

سرحدّی با شماق را مورد حمله قرار دادند و آنجا را متصرّف شدند. و چون پادگان مریوان و پادگان سنندج قبلاً به تهاجم روسها و انگلستان منحل گشته بود، لذا افراد محمّدرشیدخان وارد مریوان شدند. اما به دلیل اینکه شهر سنندج در اشغال قوای انگلیس بود نتوانستند به آنجا نفوذ یابند. در این موقع سرتیپ محمود امین - آن مرد با انرژی، به عنوان حکومت نظامی سنندج منصوب گردید.

سرلشکر مقدّم فرمانده کل قوای غرب، نیرویی مرکب از سه گردان پیاده و شش اتومبیل زره‌پوش تحت فرماندهی سرهنگ ابراهیم ارفع به منظور تصرّف دوبارهٔ بانه و سقز اعزام نمود. این نیرو پس از تصرّف سقّز عازم بانه شد، لیکن در بین راه به وسیلهٔ دو هزار تن از قوای عشایر به سرکردگی محمّد رشیدخان محاصره گردید. و پس از معدوم شدن تعداد پنج دستگاه ارّابه از ماشینهای زره‌پوش به علت تخریب پل چوبی و از بین رفتن تعدادی از نیرو و به اسارت در آمدن‌عده‌ای از افراد پیاده نظام، ناچار به سوی سقز بازگشت. اما سرهنگ ابراهیم ارفع با عدّهٔ معدودی از نیرو پس از روزها پیاده روی موفق شد که خود را به ایرانشاه برساند. سپس او به دیواندره مراجعت نمود. ولی در آنجا نیز به وسیلهٔ یک هزار نفر از قوای محمّد رشیدخان که افراد اردلان و وکیلی (سقز) و رسول آقا و علی آقا جوانمرد گوریک و سلیمان خان جاف به آنان ملحق شده بودند محاصره گردید. و با اینکه تعداد نفرات او بیش از ۱۷۰ تن نبود، لیکن در اثر مقاومت دلیرانه توانست محمّد رشیدخان و سایرین را عقب بزنند. در این نبرد دو تن از روسای کرد کشته، و رسول آقا زخمی شد. عشایر با مشاهدهٔ این جریان روحیهٔ خود را از دست داده به سقز عقب نشستند. اما در بین راه ایل تیله کوبه ریاست علی خان حبیبی و علی خان حمه ویسی با وجود سرمای شدید زمستان، راه را بر محمّد رشیدخان بستند، جنگی سخت درگرفت، و بیش از سی تن از اشخاص نامدار تیله کو شهید وعدهٔ زیادی زخمی گردیدند و از افراد محمّدرشیدخان نیز عدهٔ زیادی کشته و بقیه تار و مار و متفرّق شدند. این جنگ در محاذی روستاهای شمسه و تیمان روی داد.

چون کردهای تحت فرماندهی محمّدرضا مریوانی، محمودخان کانی سانانی، محمّد رشید آلانه، محمّدعلی مرادی گلباغی، علی ولی جاری، فرج کرمانی، اجلال گمبساری و محمود لونی به سوی سنندج شروع به پیشروی کرده بودند، سرتیپ امین که تازه به سنندج رسیده بود، جهت مذاکره با آنها حرکت نمود، او به وسیلهٔ کردها توقیف، ولی چند ساعت بعد آزاد گردید. و این کار به تقاضای افسران انگلیسی مقیم سنندج انجام شد.

در همین وقت کردها تقاضای استقلال کرد را نمودند. و بعد از ده روز مسؤولان انگلیسی مقیم سنندج به آنها پاسخ دادند که باید در این بابت با سرفرماندهی عالی مقیم بغداد مذاکره شود. تمرکز قوای ایران در سنندج موجب جلوگیری از هجوم کردها به آن شهر شد. و بعد از گذاشتن چند روز نیروی قبیله‌ای نیز از آنجا که نه صبر و طاقتی در کار خود و نه دلیل قانونی برای این چنین خواسته‌ها دارند، لذا ناپدید گردیدند. در آذرماه ۱۳۲۱ ش سرتیپ امین نیروی خود را به منظور جنگ با عشایر به سوی دیواندره حرکت داد. بعد از جنگی در روستای زاغه، کردهای محمّدرشید خان را عقب زده و دیواندره را از تصرّف آنها خارج کرده و به سوی سقّز پیشروی نمود. چند روز قبل از حرکت سرتیپ‌امین،، علی‌خان حبیبی بانیروی دولتی و با همکاری و مظاهرت سرگرد زاگروس که خود اصلاً اهل سقز بود، بار دیگر سقّز را به تصرّف درآورد. شبانه دوباره محمّد رشیدخان با نیروی عظیم به سقّز حمله کرد و مدّت ده روز شهر را به محاصره گرفت. سرتیپ امین که جهت کمک به محاصره شدگان شتافته بود، در سرپل سقز شبانه کشته شد. همان شب سقز تاب ایستادگی نیاورده سقوط کرد. علی‌خان حبیبی که همراه چند تن از منسوبان و یارانش در خانه‌ای مخفی شده بود، دستگیر و به وسیلهٔ محمّد امین‌خان، برادر محمّد رشیدخانه با ضربات خنجر به فجیع‌ترین وجه شهید شد، و سرگرد زاگروس و عزیزاللّه خان وزیری به اسارت درآمدند که سپس به وساطت احمدخان فاروقی که مدّتی بعد به وسیلهٔ پسررضا شاه اعدام گردید، آزاد شدند. پس از مرگ سرتیپ امین، سرهنگ ابراهیم ارفع به جای او فرماندهی قشون را در کردستان به عهده گرفت. او تشکیلات تازه‌ای ترتیب داد، و بار دیگر از سنندج به سوی سقّز حرکت کرد. در دیواندره محمّدخان حبیبی و سایر افراد تیله کویی نیز که می‌خواستند انتقام رئیس خود را بگیرند به او پیوستند. کردهای مریوان هم که اقدامات آنها به منظور تصرّف سنندج به وسیلهٔ انگلیسیها بی‌اثر مانده بود، و دیگر دم از استقلال کردها نزده،، حتی حاضر شدند با سرهنگ ارفع نیز همکاری نمایند، و نماینده‌ای هم به این منظور فرستادند.

سرلشکر حسن ارفع می‌گوید، من دستور یافتم که به منظور بررسی اوضاع واحوال از تهران سنندج حرکت کنم. بعد از ورود به سنندج در معیّت آن نماینده به طرف سقز حرکت کردیم. در بین راه نامبرده از وفاداری خود نسبت به شاه و ایران دم می‌زد، و وانمود می‌کرد که عملیات آنها به تحریک خارجیها بوده است. و خاطرنشان ساخت که آنها حاضرند با قوای دولتی همکاری نموده و در جنگ با محمّدرشیدخان شرکت نمایند . و برای این منظور تقاضا کرد که مقداری اسلحه و مهمات در اختیار او نهاده شود.

از آنجا که می‌دانستم خودشان مقادیر زیادی سلاح در اختیار دارند، به خاطرم رسید که ممکن است این اظهارات به منظور دفع الوقت باشد، تا ببینند کدام طرف پیروز می‌شود که به او ملحق شوند. ولی این فکر خود را فاش نساخته و احساسات شاه دوستانه و وطن‌پرستانهٔ او را تحمل نمودم، و به او اطمینان دادم که‌خدمات‌او از نظر دولت فراموش نخواهد شد. پس از رسیدن به دیه شمسه با محمّدرشیدخان روبرو شدیم. در این جنگ من نیز شرکت کردم، و پس از مدتی جنگ قوای محمّدرشید خان (حمه رشیدخان) شکست خورد وکردهای تیله‌کویی به میان آبادی ریخته، به سختی شروع به غارت دشمنان خود کردند. در اردیبهشت ماه ۱۳۲۲ ش، سرهنگ ارفع با ده هزار نفر و چهارده تانک سبک و عده ای از عشایر تیله کوبه سمت سقز حرکت نمود. در حین حرکت محمّدرشیدخان را شکست داده به سوی بانه شروع به پیشروی می‌کرد. در اینجا از سوی فرمانده لشکر جدید سپهبد شاه بختی دستور رسید که پیشروی را متوقف نماید و به منظور توافق با محمّدرشید خان وارد مذاکره شود.

ماژورفلنجر[1] انگلیسی از کرمانشاه به سوی سقز حرکت کرد تا در این مذاکره نظارت داشته باشد. بعد از اتمام مذاکرات محمّدرشیدخان به فرمانروای شهربانه منصوب شد و به او اجازه دادند تا سلاحهای خود را همچنان نگهدارد، و افراد پلیس و ارتش ایران نیز از بانه خارج شوند.

پس از مدتی سرهنگ ارفع که در این موقع به درجهٔ سرتیپی مرفوع شده بود به سمت فرماندهی لشکر دوم تهران منصوب و سرتیپ هوشمند افشار به جای او فرمانده ارتش کردستان شد.

در تابستان سال ۱۳۲۲ ش بانه دوباره به تصرف قوای دولتی درآمد.

در اولین تهاجم محمّدرشیدخان به سوی شهرستان تکاب عده‌ای از تجار و ثروتمندان و متولان شهر از بیم حملهٔ بیرحمانه او خانواده و اموال ارزشمند خویش را برداشته به روستاهای دور دست وامن پناهنده شدند. در اوایل سال ۱۳۲۱ ش، علی خان حبیبی تیله کو که تکاب را خالی از هرگونه نیروی دفاعی در برابر تهاجم محمّدخان رشیدخان دید، با دویست و پنجاه سوار مسلح به آن شهر وارد شد، و پس از استقبال گرم اهالی در عمارت بزرگ و تاریخی حاج حسینعلی خان سردار که اینک جزء آثار میراث فرهنگی است،، مستقر گردید. او بعد از چند روز اقامت در تکاب حکومت و امنیت شهر را به رشید آقاگلالی جاف و عبدالحمید خان حمه ویسی برادر

۱- Flenjer

علی خان حمه ویسی سپرد و خود به کردستان برگشت. راوی مصطفی خان امیری می‌گوید: پدرم مرحوم سلیم خان وعمویم میرزاعبدالعلی خان برازنده از بی‌تفاوتی و خونسری مردم تکاب که بیگانه را به خود راه داده بودند، بسیار غمگین و متالم بودند.

چون شهر تکاب به دلیل مرکز داد و ستد بودن پیوسته مورد نیاز ومحل رفت وآمد بوده وهست روزی حسین خان برازنده فرزند مرحوم میرزا مجیدخان که برای خرید به تکاب رفته بود، رشید آقا گلالی در خیابان راه بر او گرفته‌و ضمن تهدید گفته بود که شما طایفهٔ برازنده و امیری دیگر حقّ ورود به بخش تکاب را ندارید، زیرا تکاب به ما تعلّق دارد و از داشبلاغ به آن طرف در قلمرو شما است. وقتی سلیم خان این حرف را شنید فوق‌العاده خشمگین و ناراحت شد، و با پنج سوار به بخش تکاب رفت. او پس از ورود در چهار راه فعلی تکاب با رشیدآقای گلالی روبرو می‌شود و بدون مقدمه به او می‌گوید آقا شما به چه مناسبت و به دعوت چه کسی به تکاب آمده‌اید؟ مگر تکاب افشار ماکول اللحم است که شما مثل غارتگران خود را صاحب امر مطلق می‌دانید. رشید آقا دست روی اسلحهٔ کمری خود گذاشته می‌گوید: به حکم این! بلافاصله سلیم خان با کلت به او حمله می‌کند، لیکن در اثنا حاج تقی معدنچی - یکی از تجار محترم و با نفوذ تکاب خود را حایل قرار داده و با پا در میانی سایر تجار - از وقوع حادثهٔ سوء و ناگوار مانع می‌شود. راوی می‌گوید پس از این ماجرا میان قبیلهٔ ما و آنان نفاق افتاد. مضاف به اینکه بجز میرزا عباسعلی خان شهسواری و برادر وی، مرحوم سرمدبیگ حیدری مندمی، کسی در برابراین موضع‌قدرت طلبی خودسرانه واکنشی از خود نشان نداد. طولی نکشید که رشید آقا گلالی و افرادش پس از درک قدرت محلی برازنده منطقه را ترک و به موطن اصلی خود مراجعت کردند. سپس مردم تکاب افتخار الملک (یحیی خان افشار) را به حکومت تکاب انتخاب نمودند. در این اوقات محمدرشید خان قصد حمله به تکاب را داشت.

باج خواهی محمّدرشیدخان و ایستادگی سلیم خان برازنده

راوی می‌گوید پدرم سلیم خان اسبهای خوب نگاه می‌داشت. من جمله یک راس مادیان عربی کهربایی رنگ داشت که بسیار معروف بود. به طوری که در آن روزگار مبلغ شش هزار تومان به آن قیمت قایل بودند. اما پدرم حاضر به فروش نبود.

محمّدرشید خان که تعریف آن مادیان را شنیده بود، مرتباً به حاج حسینعلی خان سردار افشار پیغام می‌فرستاد و او را در فشار قرار می‌داد: «در صورتی که مادیان مذکور را برایم نفرستید خاک تکاب افشار را زیر و رو خواهم کرد».

مرحوم حاجی حسینعلی خان افشار چند بار به پدرم مراجعه و در قبال مبلغ هشت هزار تومان آن زمان و یک راس اسب فرزندش فتحعلی خان پیشنهاد فروش مادیان مزبور را نمود، ولی پدرم پاسخ داد: برای من بسیار ننگ است که به فردی زورگو و آشوبگر و ماجرا جو باج دهم. لاجرم مرحوم حاج حسینعلی خان سردار و مرحوم علینقی خان (یمین لشگر) هر بار در حدود مبلغ ده هزار تومان وسیلهٔ میرآقا دلدل بلاغی و حاجی گل محمّد مرادی به محمّدرشیدخان پول فرستادند که شاید او از خواستهٔ خود دست بردارد، لیکن محمّدرشیدخان راضی نشد و به پافشاری خود جهت گفت مادیان اصرار ورزید. تا روزی دو نفر از نوکران حاج سردار افشار به قلدره آمده و با ارائه نامه‌ای از طرف حاج حسینعلی خان سردار افشار از پدرم خواهش کردند که جهت مذاکره پیرامون امری واجب به تکاب برود. در این اوقات تعداد پنجاه نفر گروهبان و استوار به فرماندهی سروان شجاعی وامیرانی جهت برقراری امنیت منطقه به تکاب آمده بودند، ولی وجود آنها به علت نبودن تجهیزات و نیروی کافی هیچ تاثیری در حفظ امنیت تکاب نداشت.

بعد از دو روز مرحوم سلیم خان - که تقریباً ناراحت وعصبانی بود از تکاب مراجعت نمود. مرحوم میرزا عبدالعلی خان برازنده چگونگی را از او سوال کرد. سلیم خان اظهار داشت بعد از آن همه اصرار و تطمیع آقایان من مادیان را به محمّدرشیدخان نداده‌ام، و ادامه داده عده‌ای با اعمال نفوذ سرهنگی خواستند مادیان را از من بخرند. وقتی که سرهنگ برای مذاکره مرا نزد خود خواست گفت محمّدرشیدخان شهرت اسب شما را شنیده و ضمن تهدید قصد حمله به تکاب افشار را دارد، شما آن اسب موردنظر را در مقابل هر مبلغ و به هر عنوان جهت دفع شر او به من بدهید تا برایش بفرستم. من پاسخ دادم برای شان عشایری من و مردم افشار ننگ ابدی است که به چنین کار شرم‌آور تن داده و به محمّدرشید خان باج دهم. بگذارید او خودش بیاید و با قوهٔ قهریه اسب را از من بگیرد. اگر توانستم حق او را در کفش می‌گذارم و در غیر این صورت هرچه باداباد!

سرهنگ با شدت ناراحت شد و گریه‌کنان چند بار مرا بوسید و گفت آفرین بر شجاعت وغیرت و شهامت شما، این درجه که بر دوش من است لایق شماست. زیرا شما مرز داران غیور و جان برکف و نگهدارندهٔ بی‌جیره و مواجب این مرز و بوم هستید. اسب مبارک شما. هرچه پیش آید خوش آید.

بعد از مدتی خبر دادند که محمّدرشید خان به قصد حمله به تکاب از سقز حرکت کرده. راوی می‌گوید عزیزالله خان و نصرت‌الله خان و مسعود وزیری خوانین کرفتو و

محال آن که در واقع آنها نیز خدمات شایسته‌ای به کشور نمودند، نامه‌ای بـه مـیرزا مجیدخان و سلیم خان پدرم نوشته بودند که جهت تبادل نظریه به کرفتو بروند.

تقریباً یک سال بود که من کلاس ششم ابتدایی را در تکاب گـذرانـده و کـارنامهٔ قبولی گرفته بودم که برای اولین بار همراه پدرم سلیم خان و عموهایم به کرفتو رفتم. روئسای زیادی از عشـایر در آنـجا گـرد آمـده بـودند، مـن جـمله مـحمّدعلی خـان امیرحسنی و برادرش یحیی خان،، و سید محمّدصادق شالیشل و ... حضور داشتند. موضوع بحث و مذاکرهٔ آنها این بود که محمّدرشیدخان رو به مشرق درصدد تهاجم است، و عده‌ای بالغ بر ده هزار نفر پیاده و سوارهٔ مسلح در اختیار دارد. چنانچه مـا بخواهیم مسلحانه با وی مقابله کنیم مسلماً بجز کشت وکشتار و از بین رفتن روستاها و مردم بی‌گناه نتیجه‌ای نخواهیم گرفت. چون ما هر یک بیش از یک تفنگ و در حدود صد الی دویست تیر فشنگ نداریم، لیکن در مقابل حمله رشیدخان که پادگانهای بانه و سقز را خلع سلاح نموده حتی مسلسل و ذخایر فشنگ تمام نشدنی در اختیار دارد، و از اقدام دولت مرکزی نیز خبری نیست؛ چارهٔ کار در این است که عجالتاً با لطایف الحیل و بردباری با او مداراکنیم و با دفع الوقت جلو تهاجم او را بگیریم، تا ببینیم در آینده چه خواهد شد.

بالاخره به اتفاق تصمیم گرفتند که هر یک از روسای عشایر با سواره‌های مسلح خود به طور آبرومند و شکوه چشمگیری که موجب شگفتی دشمن گردد، به استقبال محمّدرشیدخان بروند و نیز سوگند یادکردن که کـینه و دشـمنی سـابق طـایفه‌ای را فراموش کرده به یاری و معاضدت یکدیگر بکوشند. روز موعود سواران سلیم خان و عبدالعلی خان برازنده و میرزا عباسعلی شهسواری و سرمدبیگ حیدری با دو دسته طبل جنگی که یکی از آن دو متعلق به مرحوم سلیم خان برازنده بود و بانواهای خاص نواخته می‌شد، به سوی کرفتو حرکت کردیم. و آقا یان عزیزالله خان و نصرت‌الله خان هر دو مسعودی و وزیری با یکصد و پنجاه سوار، علی خان حبیبی با دویست سوار، محمّدعلی خان گلباغی و برادرش یحیی خان با دویست سوار و سید محمّد صادق فاطمی شالیشل با هفتاد سوار در دره‌ای معروف به اردوگاه به هم پیوستند.

پوشیده نماند سابقهٔ کینه و کدورت فامیلی از قدیم‌الایـام بـا تـوجه بـه خـصلت عشایری هنوز در میان عشایر مذکور کماکان وجود داشت، و لذا کمتر بـه یکـدیگر اطمینان داشتند، لیکن بازی روزگار و فشار زمان تقریباً خاکستر بر روی این آتش کینهٔ آنها افکنده بود. بالاخره با ترتیب و نظام دقیق و تعیین چند تن از مردان مـجرب و کارآمد از طرفین و تعلیم انضباط کامل به افراد پیاده وسواره عصر آن روز به روستای

قافلانتو نزدیک شدیم، ولی شنیدن صدای تیراندازی از توی روستا موجب توقف کوتاه گردید. در این موقع سه تن سوار به تاخت نزد ما آمدند، و پس از خوش آمد گفتن، اظهار کردند صدایی را که می‌شنوید تیراندازی عادی و مربوط به نشانه‌گیری وتعلیم هدف‌زنی است. وقتی که به روستا رسیدیم دیگر تقریباً صدای تیراندازی خاموش شد. و چند تن از روسای بانه‌ای به نامهای سلیم‌خان تاژبان و علی بیگ و چند تن دیگر پیش آمدند، وخوش آمد گفتند و افزودند در این دیه اکنون تعداد دو هزار سوار و پیاده متمرکزند و بقیه نیز در سایر روستاها حضور دارند، لذا متاسفانه جایی برای اسکان و اقامت سواران وجود ندارد.

لطفاً روسای عشایر واحیاناً یک دسته از سواران آنها بمانند و بقیه به روستاهای اطراف بروند. البته در آنجا از آقایان پذیرایی خواهد شد. همین شخص که همان علی بیگ مشهور باشد، ضمن تاکید افزود ولی سواران برازنده بمانند. مرحوم سلیم خان به او پاسخ داد نه،، سواران تیله کو در خدمت آقای حبیبی در اینجا بمانند ولی سواران ما به روستاهای مجاور بروند.

سپس سواره‌ها متفرق گشته هر یک به خانه‌ای مردم بیچارهٔ روستاییان رفتند، و سران آنها عجالتاً به منزل سلیم خان تاژبان فرمانده سواران بانه‌ای که در خانهٔ نایب آصف وزیری ساکن شده بود، و نیز به منزل محمّدعلی داروغه رفتند. بعد از مدتی مذاکره هر یک چند نفر از آقایان را به خانه‌ای راهنمایی کردند. من جمله کسان برازنده را به منزل روحانی روستا به نام ملاعلی هدایت کردند. وقتی شبانه به خانهٔ ملا رفتیم حدود بیست تن بانه‌ای از افراد محمّد رشیدخان را دیدیم که سه شب قبل از ورود ما در آنجا جاخوش کرده بودند، و ملا خود وخانم و دو تن بچه‌های چهار و پنج ساله آنها در روی سکوی کوچک و تنگ خانه مجبور به اسکان شده بودند. آن شب را کس نخوابید چون جایی برای خوابیدن نبود. صبح که از منزل ملا مقداری نان و پنیر به عنوان صبحانه آوردند. ناگهان فردی به نام دژبان که از طرف سلیم خان مسؤول انتظامات بود آمده اظهار نمود که آقایان را آقای سلیم خان تاژبان احضار کرده‌اند. آقایان برخاستند و رفتند وقتی که وارد شدیم، خانهٔ پنج شش اتاقهٔ نایب مملو از جمعیّت بود. سلیم خان ضمن خوش آمد گویی به مهمانان از آمدن آنان به استقبال محمّدرشید خان تشکر کرد و اضافه نمود: قرار بود محمّدرشید خان دیروز تشریف بیاورند. ولی به علت داشتن کارهای زیاد نتوانستند بیایند،، لیکن امروز حتماً خواهند آمد. هنوز حرف او تمام نشده بود، که دو مرد مسلح با هیأت و هیبت خاص و با چکمه‌هایی که در پا داشتند وارد اتاق شدند و نامه‌ای را به دست سلیم خان دادند. او

سه مرتبه نامه را خواند و به زمین گذاشت. بعد از لحظاتی تامل و تفکر سلیم خان اظهار داشت از کسانی که قبول زحمت کرده و تشریف آورده‌اند متشکرم ولی به طوری که مشاهده می‌کنید جا بسیار تنگ است، و به آقایان سواران بد می‌گذرد، وخان نیز مرقوم فرموده تا دور روز دیگر نخواهند آمد. معذلک با کمال شرمندگی و معذرت عرض می‌کنم خود روسا و سواران شان به روستاهای محال کرفتو بروند، دو روز دیگر در خدمت خواهم بود. پس از خروج از جلسه سواره‌ها سوار مرکبها شده حرکت کردند. سواران دیگر نیز که در روستاهای دیگر بودند آمدند و در همان درهٔ مشهور به اردوگاه به سران خویش ملحق شدند. حال جان کلام اینجاست که مرحوم علی خان حبیبی قبلاً دوبار با محمّد رشیدخان درگیر و عدّه‌ای از افراد آنان از دو طرف کشته شده بودند. لیکن دو سه ماه پیش به وسیلهٔ چند شیوخ هر دو تقریباً با هم سازش نموده و قسم یاد کرده بودند که به یکدیگر خیانت نکنند!

و هنوز عده‌ای از افراد علی‌خان حبیبی در تکاب بودند. معذلک نسبت به همدیگر اعتماد نداشتند. بعد از رسیدن به دره اردوگاه علی خان حبیبی رو به سران طوایف با صدای رسا گفت: آقایان بزرگواری و محبت فرموده این تجمّع را پراکنده نکرده افتخار داده ناهار و شام را در قلعهٔ کهنه مهمان من باشید. و افزود ما حرفها و مذاکرات ومشکلات عدیده‌ای داریم که باید به نحو احسن دربارهٔ هر یک از آنها تصمیم بگیریم. همگی قبول کردند. در این اثنا حسین بیگ ملکی مشهور به کاحسین کانیسور - که سلیم خان برازنده او را بسیار دوست داشت، زیرا مردی واقعاً دلیر و سخی بود، با صدای بلند خطاب به علی خان حبیبی گفت: آقای علی خان درست است که شما هفت هشت آبادی دارید و ثروتمند هستید و می‌توانید مدتی از یک اردوپذیرایی کنید، ولی روستای من کانیسور در مسیر راه است، اگرچه من از تو فقیرترم، ولی هرچه باشد من و توعموزاده‌ایم چگونه است که من نتوانم یک ناهار از این آقایان پذیرایی کنم. مگر مادر من کلفت و مادر شما خانم است؟ بدون اینکه علی خان حبیبی به او پاسخ بدهد پدرم مرحوم سلیم خان به شوخی پاسخ داد کاحسین ما حاضریم دعوت شما را بپذیریم، ولی می‌ترسم که در منزل این چنین اجازه‌ای را به شما نداده باشند، و بعداً مورد سوآل واقع شوید! آن گاه پدرم افزود با اجازهٔ آقایان ما دعوت شما را قبول کردیم، و ناهار مهمان شما هستیم.

به یاد مرحوم علی خان حبیبی که خدمات ارزنده‌ای به این مرز و بوم نموده لازم است به طور اختصار به خصوصیات او اشاره کنیم. سن در حدود ۳۴ یا ۳۵ سال، دارای قد بلند، کمر باریک و اندامی موزون بود. ابروان کشیده و چشمان مشکی اندکی

کوچک و چهرهٔ زیبا داشت، و در تیراندازی و سواری کم نظیر بود. راوی مصطفی خان امیری می‌افزاید درست به یاد دارم در همان اردوگاه که ارتفاع طرفین آن بیش از پانصد متر نبود و پر از قلوه‌سنگها و تخته‌سنگهای یک متری و دو متری، گاه بیشتر و با دره‌ای تنگ و باریک و بسیار صعب العبور بود، علی خان با صدای بلند از اردو اجازهٔ اسب تازی و تیراندازی به گونهٔ قیقاج خواست. یکی دو نفر اظهار داشتند اینجا جای بس خطرناکی است، بگذارید به محل وسیعتری برسیم. او با خنده جواب داد: در جای وسیع‌تر هر بچّه‌ای نیز می‌تواند تیراندازی قیقاج کند، ولی من می‌خواهم در همین جا که به قول شما پرتگاه است نمایش قیقاج بدهم. او در حالی که تفنگ بر نو قد بلندی را در دست داشت اسب کهر تقریباً کوتاه قد خود را به جولان درآورد. اسب به قدری تیزتک و چابک بود که مثل خرگوشی از روی تخته سنگها با سرعت هرچه تمام بالا و پایین می‌جهید ولی حبیبی با قامت رعنا و زیبا در روی اسب مثل یک ستون استوار ایستاده و با دست چپ از فاصلهٔ چهارصاد پانصدمتری سنگ سفید کوچک کم ججمی را مورد هدف قرار داده پنج تیر به طور قیقاج به سوی آن انداخت که چهار تیر او درست به هدف مزبور اصابت کرد.

بعد به دیه کانیسور وارد شدیم و همهٔ آقایان در یک اتاق قدیم ساخت بزرگ نشستند. اشخاص نامداری که در آن مجلس حضور داشتند عبارت بودند از: ۱- سیدمحمّد صادق فاطمی ۲- علی خان حبیبی ۳- محمّدعلی خان امیر حسنی «گلباغی» ۴- یحیی خان امینی ۵- فیروزخان دستگیر ۶- عزیزاللّه خان مسعود وزیری ۷- نصرت‌اللّه خان مسعود وزیری ۸- سلیم خان پدر راوی مصطفی خان امیری ۹- میرزا مجید خان برازنده ۱۰- عبدالعلی خان برازنده ۱۱- میرزا عبّاسعلی شهسو اری. جای بس شگفتی است که یکی از شیوخ و عرفای کردستان آمد و در آن مجلس نشست. چای برایش آوردند، نخورد، و فقط در حال جذبه و ذکر و فکر بود. وی بعد از لحظاتی رو به علی خان کرده گفت: آقای حبیبی من امشب در خواب شما را آغشته به خون دیدم مواظب خود باش! سپس برخاسته از مجلس خارج شد. مرحوم علی خان این سخن شیخ را به تزویر و ریا تعبیر نمود. باری علی خان حبیبی گفت: آقایان همه می‌دانید که خطر در چند قدمی است،، اکنون که اینجا جمع شده‌ایم هرگونه که صلاح می‌دانید جلو این شر و آشوب را با اتفاق و هم بستگی بگیریم. در این موقع محمّدعلی خان امیرحسنی رئیس طایفهٔ گلباغی اظهار داشت: چگونه پیمانی را با شما امضا کنم و قسم به قرآن بخورم، در حالی که شما آقای حبیبی تکاب و افشار را برای خود برده‌ای،، و آقایان برازنده یک قسمت از داشبلاغ تا مکری را

محدودهٔ خود قرار داده‌اند، و آقایان مسعود وزیری از منطقهٔ کرفتو تا روستاهای یورقول و باشبلاغ و چند روستای دیگر را به قلمرو ملک خویش افزوده‌اند. پس سهم من کجاست؟! اینجاست که عرق واحساسات وطن دوستی به جوش می‌آید! مرحوم میرزاعبدالعلی خان برازنده که به گواه همهٔ اهالی سرشناس تکاب افشار یکی از مردان غیور و شجاع کرد بود، پس از شنیدن این حرفها با عصبانیت روی دو زانو نشست، و خطاب به محمّدعلی خان گفت:آقای امیرحسنی اشتباه می‌فرمایید. شما افشار را تقسیم شده به علی خان می‌دهید، ولی افشار تقسیم شدنی نیست! فراموش کرده‌اید که ما در قبال یک شاخ برغالهٔ افشار خون دو تن از بیگزادگان شما را به زمین ریخته‌ایم! مانده‌اند همان اشخاص که از خاک افشار نگهداری و حراست می‌کردند.

یک شاخ بزغالهٔ افشار مساوی است با خون دو تن از جوانان شما بعد از اتمام این سخنان مجلس در سکوت عمیق فرو رفت. در این هنگام برادرش یحیی‌خان سکوت را شکسته گفت،به جان همهٔ شما آقایان دیگر تا دنیا دنیاست مامورین فارسی زبان را در کردستان نخواهید دید!

مرحوم سلیم خان گفت: آقای یحیی خان ما همه یک ملتیم وکرد و ترک و فارس نداریم، به آن خدایی که تو می‌پرستی عن قریب ماموران فارس به کردستان می‌آیند، و ایران بی‌صاحب نمی‌ماند، و باز پاهای اشخاص در کردستان یخ می‌زند و فلج می‌شود.البته این دو نکته مؤیّد سوابق دیرینه و واقعیتهایی است که پدران ما در طول سالیان متمادی گذشته در دروازهٔ افشار با کمال جانفشانی و خلوص نیت از تمامیّت این منطقه دفاع کرده‌اندو بعد از اتمام سخنان سلیم‌خان، سکوت مطلق به مجلس سایه افکند، و با اینکه سفرهٔ ناهار چیده شده بود، لیکن کسی لب بر غذا نزد، و اتحاد وهم پیمانی به فراموشی سپرده شد. طبلها به صدا درآمد و هرکس با ناراحتی به سوی محل خویش حرکت کرد. و آن ناهار که با هزینهٔ سنگین برای آقا حسین ملکی تمام شده بود، بدون مصرف بر جای ماند.

پس از گذشت پنج ماه محمّدرشیدخان باز به سوی تکاب حرکت کرد. وعزیزاللّه خان نوشته بود: آقای برازنده شر و خطر دوباره به سوی ما می‌آید: شما هم با افراد خود به عنوان استقبال بیایید، تا شاید از صدمات شر این شخص مصون بمانیم. راوی می‌گوید: بار دیگر پدرم سلیم خان برازنده وعموهایم با همان سواران سابق‌الذکر خود در چمن معروف به قره چمن به آقای مسعود وزیری و سوارانشان ملحق شده به استقبال محمّدرشید خان رفتیم. جمعیّت زیاد و تفنگچی پیاده وسواره در آنجا به طور شگفت‌انگیز گردآماده بودند و باز هم بجز راه اصلی مردم از کوهها و دره‌ها مثل

مور و ملخ سرازیر می‌شدند و جلو می‌آمدند. پس از چند دقیقه خبر رسید خان نزدیک شده است. در اثنا حدود دویست سیصد سوار پیشتاز و محافظ خان از دور نمایان شدند. سواران عشایر نیز کنار راه ایستادند. وقتی خان که برای اولین بار او را می‌دیدم به ما نزدیک شد، یکی از سواران بانه‌ای پیش آمد و او را معرفی کرد. محمّدرشید خان بر اسبی کهر سوار شده بود و پسر ارشدش مجید خان در کنار او بود. او با اشارهٔ دست به آقایان خوش آمد گفت، و سپس سواره‌ای را نزد خود خواند، و با وی به گفتگو پرداخت. آن گاه آن شخص با صدای بلند گفت: سلیم خان افشار صاحب مادیان مشهور کدام است؟ پدرم سلیم خان برازنده که سوار همان مادیان بود، پاسخ داد من هستم.سوار جلو آمده گفت مادیان معروف این است؟ پدرم پاسخ داد بلی. او گفت خان می‌فرماید: چنانچه زحمت نباشد یک دو دور این مادیان را بگرداند. سلیم خان برازنده چون ننگ داشت که شخصاً در جلو خان اسب تازی کند، لذا از مادیان پیاده شد و آن را برای تاخت و گردش به دست عبدالکریم بر اخاص چراغی یکی از افراد خود داد. نامبرده سوار شد و در میان سوارانی که در دو طرف راه صف کشیده بودند مادیان را به گردش درآورد. بعد از پنج شش دور گردش محمّد رشیدخان با اشاره دست گفت، کافیست. سپس مادیان را پیش آورد و پدرم سوار آن گردید. در این هنگام یکی از بیگزادگان بانه که پهلو به پهلوی پدرم اسب می‌راند، به پدرم سلیم خان گفت: آقای سلیم خان چرا این مادیان را به خان نمی‌دهی که دوسال آوازه‌اش را شنیده و عاشق آن شده است؟ سلیم خان پاسخ داد به خودم لازم است، زیرا من خویشتن را کمتر از خان شما نمی‌بینم. چندی بعد به روستای کرفتو رسیدیم، سواره‌ها و پیاده‌ها به روستاهای اطراف پراکنده شدند، ومحمّدرشید خان و سلیم خان جاف و آقا صالح سلطان پناه و کلیه روسای عشایر که بیش از سیصد تن بودند، در اتاقهای متعدد عمارت بزرگ مسعود وزیر ی نشستند. پس ا ز یکی دو ساعت خبر رسید که یکی از کسان ما در اثر سانحهٔ دلخراشی در گذشته است. و در نتیجه ما با عجله به دیه قلدره مراجعت نمودیم. پس از یکی دو روز خبر آوردند محمّد رشیدخان از حرکت به تکاب افشار منصرف شده است.

به طوری که قبلاً گفته شد، در این هنگام دولت مرکزی تا حدودی قدرت یافته بود. حاج حسینعلی خان سردار افشار و فرزندش ساعد سلطان (فتحعلی خان افشار) به وسیلهٔ دو تن افسر و چندین نفر گروهبان پاسداری و محافظت بخش تکاب را به عهده داشتند. ونیز عده ای بالغ بر چهارصد تن سوارهٔ عشایر به ریاست ساعد سلطان و به دستور حاجی حسینعلی خان افشار به طور مسلح جهت دفاع از منطقهٔ تکاب جمع شده بودند.

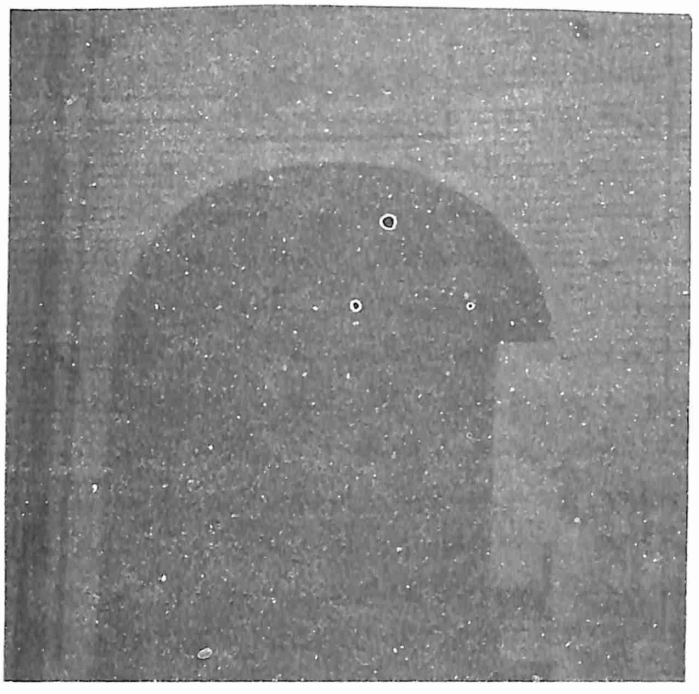

نمای در ورودی کاروانسرا ساخت مرحوم محمدخان سردار

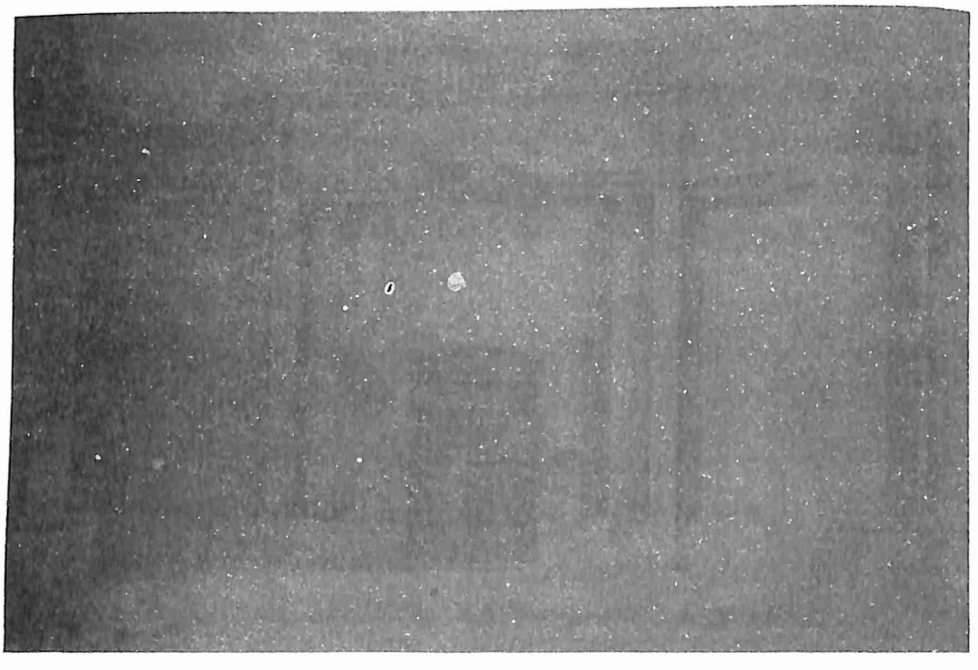

سردر عمارت ساعدالسلطان (فتحعلی افشار)

و در اواخر عده‌ای مندمی به ریاست جیب‌اللّه خان مندمی، رئیس ایل مندمی با همکاری ستوان دوم عطاءاللّه امیرانی حدود چهار ماه به عنوان مامور انتظامی مشغول خدمت بودند. سپس به دستور حاج حسینعلی خان سردار، هر خانی با سوارهٔ خود به بخش تکاب آمد و به ریاست سرهنگ هوشمند افشار که از سوی ارتش مامور شده بود، برای مقابله با محمّدرشیدخان، زیر نظر ساعد سلطان (فتحعلی خان‌افشار) به منطقهٔ سقز رفتند. ابتدا در حدود دویست و پنجاه سوار تحت فرماندهی ابراهیم خان افشار، پس از دو روز توقف در خانهٔ سلیم خان برازنده پدر راوی به همراه سلیم خان به سوی سقز حرکت کردند. سپس ساعد سلطان (فتحعلی خان افشار) همراه اسداللّه خان افشار، حبیب‌اللّه خان افشار، عیسی خان نویدی افشار، حاج اسماعیل خان افشاری و علی محمّدخان یادگاری برای مقابله با محمّدرشید خان عازم شدند. آنان پس از چند روز توقف در روستای قلئدر ملکی رشید خان فاتح رئیس ایل فیض‌اللّه بیگی، با محمّدرشید خان درگیر می‌شوند، و با اینکه عدهٔ زیادی از افراد ابوابجمعی ابراهیم خان فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند، و جوان دلیر و پرومند، یعنی علی محمّدخان یادگاری نیز شهید می‌شود، لیکن بقیهٔ افراد به جنگی سخت و جانانه ادامه می‌دهند، و افراد محمّدرشید خان را با کمک و یاری‌سرلشکرارفع پراکنده و متواری می‌سازند. در این جنگ عیسی خان نویدی افشار که مردی شجاع و تیرانداز ماهر و لایقی بود و قبلاً نیز دوشادوش شادروان علی خان تیله کویی در جنگ با محمّدرشید خان شرکت داشته دلیری‌ها آفریده است.

او همچنین در جنگ پیشه‌وری و غایلهٔ آذربایجان با سپاهیان فدایی و متجاسران حدود دو سال با عهده داشتن سمت فرماندهی عشایر تکاب افشار و منطقهٔ بیچار با صلابت و جلادت و با احساسات عالی و روح میهن پرستی جنگید. عیسی خان نویدی افشار یکی از دوازده سرداران نامدار جنگ با فدائیان پیشه‌وری و غلام یحیی به شمار آمده است.[۱]

عکس عیسی خان نویدی افشار

۱- در این باره نگاه کنید به ص، ۸۶ کتاب دروازه‌های ایران قفل است، تالیف ابوالحسن احتشامی، ج، تهران ۱۳۲۸ ش. عیسی خان نویدی فرزند محمّد حسین خان میرپنج افشار بوده است.

فصل چهارم

غایله یا آشوب آذربایجان

هنگامی که سید جعفر پیشه‌وری برای انتزاع و جداکردن آذربایجان سر به شورش برداشت، حاج حسین علی خان سردار افشار عدهٔ نزدیک به هشتصد نفر عشایر کرد و ترک جهت مدافعه با فدائیان او و افراد دموکرات جمع‌آوری و مسلح نمود، و در بیست چهارم آبان ماه ۱۳۲۴ ش. سرهنگ مظفری ماموریت یافت با یک گردان سوار، پس از شناسایی منطقهٔ واقع بین تکاب و میاندوآب، پادگان تکاب را تشکیل دهد؛و در آنجا مستقر شده از تجاوز دموکراتها در آن خطه‌ضمن تجهیز کامل تفنگچیان عشایر منطقهٔ افشار جلوگیری کند.

سرهنگ مظفری، پس از شناسایی منطقه، به تکاب وارد شد وپادگان آنجا را تشکیل داد و شروع به تجهیز عشایر میهن پرست و ساختن تعداد هشت برج مراقبت و سنگر در تپه‌های پیرامون شهرستان تکاب نمود. و وظیفهٔ اصلی او جلوگیری از پیشروی متجاسران در محور سنندج - کرمانشاه - همدان بود.

روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ ش سرهنگ مظفری با یک گردان سوار مجهز از تکاب حرکت، پس از پیمودن مسافت بین تکاب و شاهیندژ، شبانه با گردانهای ژاندارمری و پیاده‌ها پادگان میاندوآب تماس مکاتباتی حاصل و دستور عقب‌نشینی را به آنها ابلاغ و برای جلوگیری از پیشروی متجاسرین طرح لازم تنظیم نمود.

گردان ژاندارمری به فرماندهی سروان فریدآذر با شهامت و از خودگذشتگی و فداکاری افراد و افسران مربوط به رهبری و فرماندهی خود از زرینه رود (جغتوچای) عبور کرد، و پس از زد وخوردهای متوالی، صبح روز بیست و پنجم به شاهیندژ وارد شد، ولی گردان میاندوآب در نتیجهٔ عدم اسکان عقب‌نشینی موفق به خروج از

میاندوآب نشد، تنها یک جوخهٔ آتش آن به گردان ژاندارمری پیوست.

سرهنگ مظفری از مقامات ارتشی تقاضا نمود موافقت نمایند تا در شاهیندژ استقرار پیدا کرده، پادگان آنجا را تشکیل و مصراً دفاع نماید، ولی به دلیل اعتراض حاج حسین علی‌خان افشار با تقاضای وی موافقت نشد. سرهنگ مظفری ناچار با گردان ژاندارمری و سواران عشایری به ریاست ساعد سلطان یگانه پسر سردار افشار و یمین لشکر (علینقی خان) که با تمام قوا بر کمک و مساعدت به مقامات ارتشی و جلوگیری از تجاوز متجاسران آمادهٔ فداکاری بودند به طرف تکاب عزیمت، و با قراری حفظ مقاومتی در شانزده کیلومتری جنوب شاهیندژ در محور: ترکه دره - باغچه میشه - حمزه قاسم - حصار متمرکز شدند. یک دسته سوار نیز در (صاین بلاغ) (ردهٔ دوم) گذاشت. سپس سواران عشایری را مجهز کرد و پس از دادن تعلیمات، آنها را به نقاط مورد نظر اعزام داشت. بدین ترتیب ردهٔ مقاومتی در ارتفاعات (ماین بلاغ) - سورسات - حصار تشکیل داد و با اعزام یک گروهان پیاده، به ماین بلاغ این خط مقاومت را تقویت کرد.

متجاسران که پادگان میاندوآب را خلع سلاح نموده و در آنجا و شاهیندژ کلیه دارایی مالکان را ضبط کرده و میهن پرستان را دستگیر و به تبریز اعزام داشته، [1] ضمناً قوایی در حدود هزار و پانصد نفر به فرماندهی سرهنگ آرام ارمنی و مهاجران ارامنه تشکیل داده بودند، به علاوه یک گروهان پیادهٔ وظیفه نیز تحت نظر افسران فراری‌از قبیل‌سرهنگ عظیمی که بعداً به درجهٔ ژنرالی رسید: - سرگرد کوزه کنانی - سروان امینی - سروان ستایی - سروان ظهیری تشکیل شده بود، به هدایت افسران خارجی مشغول اخذ تعلیمات بودند.

این گردان و نیروی تحت فرماندهی سرهنگ آرام دارای وسایل ترفیعی و خمپاره انداز بود و سازمان گردان از سه گروهان پیاده، یک گروه مسلسل، یک دسته ارابه، یک دسته استحکامات تشکیل یافته بود.

اواخر آذر بیست و چهار مرتباً تصادماتی بین ردهٔ مراقبت و فدائیان متجاسر واقع می‌شد و هر بار ماجراجویان با دادن تلفات زیاد عقب نشینی‌می‌کردند و با صدای منحوس خود در رادیو تبریز، فریاد و ضجه نموده، عدم موفقیتهای حاصله را معکوس و غیرواقعی اعلام می‌کردند، و متوالیاً در مناطق شاهیندژ - میانه - انگوران

---

۱ - مانند افتخاریها و امیرجعفریها. نامبردگان به تبریز اعزام شدند. افتخاری و امیرجعفری را اعدام و فرزندان و برادران آنها را از ده تا پانزده سال محکوم به زندان کردند.

مشغول قتل و غارت و هتک نوامیس مردم بودند. چنانکه در منطقه میانه خوانین و (صولتیها) را از هستی ساقط نمودند و اموالشان را به یغما بردند، به طوری که ناچار به تکاب آمده تقاضای مساعدت کردند و با کمک خان‌های افشار در روستاهای افشار متمرکز گشتند و بالاخره مسلح و برای مقاومت در مقابل ژنرال کبیری و ستون او اعزام شدند. ستونهای پی‌در پی متجاسران از میانه به جانب انگوران سرازیر شدند و پس از غارت اموال غلامحسین خان بهادری او را مجبور به عقب‌نشینی بـه دهـات تکـاب افشار کردند. سرهنگ مظفری با تجهیز آنها، و تفنگچیان افشار، در منطقه انگـوران دستور جلوگیری از پیشروی متجاسران را صـادر و بـدین تـرتیب در روی خـطی از زهتاب - گنج آباد - گلابلی - چراغ تپه - امیرآباد - حصار تاسورسات - ماین بلاغ - باغچه میشه - خزاعی - ردهٔ مقاومت مستحکمی ایجاد و از پیشروی متجاسران جلوگیری نمود.

در این ایام اخبار رسیده از متجاسران حاکی از این بود که آنان پس از تـجهیز و تمرکز قوا در شاهیندژ، به محور همدان - کرمانشاه دست یافته با مجزا کردن لشکر کردستان از مرکز و الحاق به نیروهای حزب کومله کردستان و ستونی که از زنجان قرار بود به قزوین حرکت کنند، به تهران حمله کنند. ولی کلیهٔ نقشه‌های آنها نقش برآب شد. زیرا چه در منطقهٔ تکاب شاهیندژ و چه در جبههٔ خمسه - زنجان با دفاع شدید عناصر میهن‌پرست مواجه شدند. در تاریخ ۵ بهمن عدهٔ زیادی از فدائـیان بـه خـط دفاعی سواران عشایری و مدافعین ماین بلاغ حمله کردند و با دادن تلفات زیاد که برای جبران توفیق نیافتند) به شاهیندژ عقب نشستند.

در تاریخ ۲۴/۱۱/۷ مجدداً در منطقه حمزه قاسم با کلیهٔ فدائیانی که در اخـتیار داشتند حمله نمودند. در این حمله قوای قزال باش مقیم شاهیندژ و دستجات خمپاره انداز آنها نیز شرکت داشتند مع هذا با توسل به حملهٔ شدید هفتاد و دو ساعتهٔ خود، و صرف مهمات بسیار، قادر به کوچکترین پیشروی نگشته، ناچار با دادن تلفات قابل توجه به خط مقاومت خود عقب‌نشینی کردند.

در این هنگام پادگان کراراً از لشکـر تـقاضا مـی‌کرد: بـرای جـلوگیری از تجری متجاسران اجازه داده شود از حالت دفاعی خارج شود و با حمله به طرف شاهیندژ کار آنها را یکسره سازد.

در تاریخ ۲۴/۱۱/۷ پادگان ماین بلاغ گزارش می‌دهد که ماجراجویان به طـرف دیه‌های بلوز و ساروباغ حمله کرده‌اند و استدعا می‌نماید که فرمانده لشکر سقز اجازه دهد تا پادگان و عشایر از رویه دفاعی خارج و با حمله به شاهیندژ آنها را متفرق سازد.

لشگر پاسخ می‌دهد: پادگان در پاسخ ۵۲۰ هر موقع ستون از سقز به طرف سراب و بوکان علیه اشرار تعرض کرد، دستور تعرض به شاهیندژ صادر می‌شود. فعلاً درکسب اطلاع اقدام نموده سمت‌ها را برای دفاع آماده نمایید.

در روزهای ۵ و ۸ ۱۷ و ۲۱ اسنفد نیز ز دو خورد شدیدی بین قوای متجاسران و سواران کرد و شاهسون به وقوع پیوست.

روز نهم فروردین ۱۳۲۵ ش متجاسران با کلیه قوا در تمام نقاط حمله‌ور شدند، و هدف آنان در درجهٔ اول شکافتن خط مقاومت سورسات - ماین‌بلاغ، و در مرحله دوم تصرف تکاب بود. قوای معتنابهی هم در عرب شاه (نزدیک میانه) آماده نموده بودند که ضمن اقدام در تسهیل تصرف تکاب به جانب همدان پیشروی کنند.

در روزهای ۹-۱۰-۱۱ فروردین متوالیاً با قوای مجهز و مسلح خود به کلیه منطقهٔ ماین بلاغ حمله کردند. پادگان نیز برای تقویت مدافعان آنجا یک گروهان پیاده و یک دسته سوار عشایر اعزام داشت. سواران عشایری و سربازان ارتش، با فداکاری زاید الوصفی در برابر قوایی که بیش از ده برابر آنها، مجهز به خمپاره‌بودند طی سه روز مقاومت سرانجام متجاسران را با آوردن تلفات زیاد مجبور به عقب نشینی کردند.

این مقاومت دلیرانه تاثیر ناگواری در روحیه سایر ستونهای متجاسران گذاشت و آنها را مجبور به ترک مخاصمه ساخت.

حملات متناوب و متوالی ماجراجویان تا بیستم و پنجم فروردین ادامه داشت، و از تاریخ ۲۱ تا ۲۹ فروردین به وضع موحش و بی‌سابقه آغاز شد، و در نتیجه آبادیهای حمزه قاسم بلوز - ساری باغ - کچی قلعه سی را اشغال کردند. ارتفاعات کوه سورسات نیز که بین دو طرف دست گردان بود، چندین بار به وسیله آنان اشغال و بلافاصله پس گرفته شد، چنانکه روزه ۳ فروردین ارتفاعات سورسات را اشغال نمودند. و از نقطه نظر موقعیت نظامی کم نظیر آن خط الراسها، روز بعد در اثر حمله مشترک سربازان و سواران عشایری پس گرفته شد. طی این حملات متجاسران تلفات فاحشی دادند، لیکن تلفات و خسارات وارده به نیروهای ما کم و ناچیز بود. مع‌الوصف کراراً از طرف مقامات نظامی و دستور عدم تعرض به پادگان تکاب داده می‌شد، و پادگان ناگزیر حملات دشمن را بلاجواب می‌گذاشت، و فقط به دفاع اکتفا می‌کرد. این خودداری از حملهٔ مقابله موجب ناراحتی سواران میهن پرست عشایری می‌شد، و لذا مرتباً تقاضای موافقت با حمله در هم شکستن دشمن را می‌کردند. پایداری لجوجانهٔ پادگان قلیل تکاب و ماین‌بلاغ روحیهٔ عمومی ماجراجویان را متزلزل نمود و ستوان یکم امینی فرماندهی یکی از گردانهای آنها شاهیندژ را ترک

گفته از طریق کوههای شاه یوردی [۱] با حالتی خراب و دست و پایی مجروح به خط مقدم قوای نظامی در امیرآباد تسلیم گردید. نامبرده که دارای اسلحهٔ کمری و او تومات بود، پس از اخذ اطلاعات لازم به ستاد لشکر سقز اعزام شد.

از این به بعد متجاسران یکباره تماس را قطع نموده منطقه حایلی بین خود و نیروهای ما را به جای گذاشتند و ضمناً از هو وجنجال و اشاعهٔ اخبار کذب در رادیو و تهران خودداری نکردند. و چون دولت وقت (دولت قوام‌السلطنه) مشغول گفتگوی مسالمت‌آمیز با سران فرقه بود، پادگان نسبت به دلیل دفاع شرافتمندانه بارها مورد بازخواست واقع شد که متن تلگراف زیر حاکی از آن است:

از سقز به تکاب - تیمسار وزیر جنگ می‌فرمایند: چون نظر رئیس محترم دولت به حل قضیه آذربایجان از طریق مسالمت‌آمیز قرار گرفته، باید از هر گونه تجاوز وتعرضی احتراز نموده موقعیت دفاعی اختیار کنید. این را مجدداً تاکید می‌نماید که تخلف از این امر موجب مسئولیت شدید، و تعقیب در مقابل دادگاه صحرایی خواهد شد. برای تحقیق و بررسی حقیقت واقعه هیاتی از طرف مقام نخست‌وزیری به فوریت به محل اعزام می‌شود.

سرتیپ همایونی ۲۵/۲/۳۰ و پاسخ فرمانده پادگان تکاب به شرح زیر است. از تکاب به سقز ۲۱۲۴-۲۵/۲/۳۰ محترماً معروض می‌دارد: دیروز از ساعت ده صبح تا امروز ماجراجویان به پاسگاههای اینچه و سورسات با خمپاره و کلیه وسایل شدیداً حمله نموده، ولی سوران عشایری از پیشروی آنها جلوگیری نموده‌اند.

۲- کبیری با تعداد زیادی سوار از شاهیندژ به کمک آنها آمده و عدهٔ بسیاری از اهالی را مسلح نموده‌اند. ۳- منظور آرام فرمانده فدائیان وادار ساختن پادگان به تعرض برای جبران شکست قبلی آنها و اشغال ارتفاعات سورسات [۲] و اینچه [۳] می‌باشد. ۴- آرام، در شاهیندژ سه روز قبل طی نطقی اظهار داشته دور روز دیگر به تکاب حمله خواهد کرد. اگر پیشه‌وری صلح کرد، ما هرکدام یک پیشه‌وری بوده و صلح نمی‌کنیم. ۵- در تصادم روز ۲۹، ۳۰ نفر از ماجراجویان کشته و زخمی شدند. گرفتن وضعیت دفاعی پادگان باعث تجری ماجراجویان و تزلزل روحیه میهن پرستان وعشایر و پادگان شده، مستدعی است امر و مقرر فرمایند، و اجازه دهند، پادگان پس

۱- Sah - yurdi

۲- Soursat

۳- Inča

از دفع حمله، آنها را به عقب رانده و سرکوبی کند.

پاسخ: فوری پادگان - عطف شماره ۲۱۲۴ عین گزارش را امروز به مرکز مخابره نمودیم و شما باید سعی نمایید از وضع دفاعی خارج نشوید. اگر اشرار تعرض نمودید. حملات آنها را به شدت دفع نمایید، تا کمیسیون از مرکز برسد. ضمناً باید عقب و جناحین قسمت را خیلی محکم نمایید. ۲۵/۲/۳۱، ۱۸۶۲ سرتیپ همایونی.

۱۸۳۸-۲۵/۲/۳۱ پادگان عین تلگراف تیمسار وزیر جنگ عیناً به استحضار شما می‌رسد: همان طوری که دستور داده شده به هیچ وجه از طرف پادگان و قوای تحت امر شما نباید تعرض و پیشروی به عمل آید. راجع به تعرض به سورسات از طرف جناب آقای نخست وزیر دستور لازم به تبریز صادر شده است که از طرفین در مواضع خود بمانند و بررسی شود که تعرض از کدام طرف به عمل آمده است. بنابراین تقویت پادگان ماین‌بلاغ مانعی ندارد، ولی از مواضعی که سابقاً در دست داشته‌اید، به هیچ وجه تجاوز نکنند.

سرتیپ همایونی

۲۲۲۸-۲۵/۲/۲ فرماندهی لشکر - محترماً معروض می‌دارد. ماجراجویان مجدداً در (بغل موش)[۱]، ارتفاعات حمزه قاسم - خزایی - قلعه قورنه [۲] از ساعت ۸ صبح با تفنگ و مسلسل مشغول تیراندازی بوده، به سورسات حملهٔ شدیدی نمودند، ولی پس از برخورد با مقاومت شدید قوای عشایری و نظامی به زید کندی عقب‌نشینی کردند و چون پادگان ماین‌بلاغ ناچار است حملات متجاسرین را با حملهٔ متقابل دفع نماید، و ممکن است باعث مسئوولیت گردد، مستدعی است امر و مقرر فرمایید به قید فوریت، هرچه زودتر برای قضاوت و دیدن جریان (هیاتی) اعزام گردد، زیرا در قبال حملهٔ ماجراجویان، پادگان قادر نیست سکوت نموده، ابتکار عملیات را در دست آنها بگذارد. سرهنگ مظفری به این (تلگرام) پاسخی داده نشد، ولی روز بعد (تلگرام) زیر از سقز به تکاب مخابره شد:

۲۲۶۰-۲۵/۳/۳ پادگان - تیمسار وزیر جنگ مقرر فرمودند، ضمن اینکه نبایستی از طرف پادگانها تعرض بشود، قسمتها باید در حالت تدافعی همه طور پافشاری و شهامت و از خودگذشتگی داشته باشند و برای قلع و قمع عناصر ماجراجو که به قوای

---

۱ - bogoulmous

۲ - yalayourna ,

دولتی تعرض می‌نمایند، جدا عرض اندام نمایند، در عین حال باید بدانید قوای تحت فرماندهی شما، موقعیت حساس و مهمی را به خود گرفته که از نظر شما باید موجبات افتخار کشور را فراهم آورده نخواهید خدای نخواسته باعث سرشکستگی ارتش فراهم گردد. بدیهی است پس از روشن شدن سیاست، در آذربایجان از خدمات سربازان و افسران، افراد و فرماندهان آنها به طور شایسته قدردانی و پاداش داده شده، این خستگی از عموم شما رفع خواهد شد. مخصوصاً لازم است این مطالب را به افسران گوشزد نمایید. مقرر است کمیسیونی از افسران ارتش و نمایندگان آذربایجان برای نظارت بین صفوف نظامی و دموکرات آمده از تجاوزات طرفین جلوگیری و قاضی باشند. در هر حال به کلیهٔ افسران و افراد بفهمانید به هیچ وجه نباید در برابر تعرضات (متجاسران) خود را ضعیف نشان داده یا در مخیلهٔ خود فکر عقب‌نشینی نمایند. باید تا آخرین نقطهٔ امکان، و آخرین نفس مقاومت و ایستادگی نمایند.
سرتیپ همایونی همان روز این (تلگرام) از سقز به تکاب مخابره شد:

۱۸۸۰-۲۵/۳/۳ پادگان - عطف به ۲۱۵۸-۲۵/۳/۳۱ تیمسار وزیر جنگ از وظیفه‌شناسی و مراقبت قسمت‌ها در مناطق (مربوط) اظهار رضایت و قدردانی نموده اعلام فرمودند این فداکاریها با برجسته‌ترین خطوط در تاریخ ارتش باقی خواهد ماند. قسمتها با بهترین طرزی قوای متجاسران را سرکوبی و قلع وقمع نمایند و بفهمانند که حس وطن‌پرستی سربازان خلل‌ناپذیر است، و برای همیشه روحیهٔ افسران و افراد ارتش در برابر هیچ چیز متزلزل نمی‌شود.

سرتیپ همایونی.

از تکاب به سقز - فرماندهی لشکر: محترماً پیرو شماره ۲۲۷۵ - ۲۵/۳/۳ دیروز چهار بعدازظهر ماجراجویان با خمپاره و مسلسل سنگین ارتفاعات سورسات را اشغال، سواران عشایری امروز ساعت ۸ صبح با حملهٔ (متقابل) خود ارتفاعات مزبور را از ماجراجویان پس گرفته، متجاسران با دادن سه نفر کشته که یکی از آنها جلیل امجدی و دارای یک قبضه تفنگ برنو و یک دست لباس روسی بوده عقب‌نشینی نموده، حمزه قاسم - باغچه میشه - ترکه دره را تخلیه به کوه و بیابان فرارکردند. یک راس اسب به دست عشایر خودی افتاد، خودی تلفاتی نداشت، متجاسران دایماً حملات شدیدی به پاسگاهها و پادگانهای نظامی وعشایری نمود، پس از خوردن تودهنی فرار می‌نمایند. اتخاذ رویّه دفاعی برای پادگان و سواران عشایری دایماً مورد تجاوز و تعرض بوده،، ولی به محض موفقیت نمی‌توانند ماجراجویان را تعقیب نمایند، بی‌اندازه تولید افسردگی می‌نماید. مستدعی است یا اجازه فرمایند به محض

حملهٔ ماجراجویان، آنها را دفع و تعقیب (کنند)، یا آن که آنها را ملزم نمایند تا خاتمه مذاکرات در جای خود بمانند. ۲۲۱-۲۵/۳/۴ سرهنگ مظفری ۱۳۲۷-۲۵/۳/۴ پادگان - ضمن حفظ روحیهٔ قوی و خلل ناپذیر افراد تحت امر خود به هیچ وجه از مواضعی که در دست دارید تجاوز ننمایید. قریبا (هیاتی) مرکب از چند افسر ونمایندگان آذربایجان جهت تحقیق جریانات (ماین‌بلاغ) آنجا حرکت، کاملاًمکشوف شود تجاوز اولیه از طرف شما بوده یا آن‌ها. سرلشکر رزم آرا.سنندج - فرماندهی محترم لشکر پاسخ ۱۳۲۷۷ ۲۵/۳/۴ معروض می‌دارد، شش ماه است پادگان با حفظ روحیهٔ قوی افراد افسران و سواران عشایری، در مقابل ماجراجویان رویهٔ دفاعی اتخاذ، هیچ وقت تعرض ننموده فقط در نتیجه اوامر متوالی در دفع حملات آنها م اقدام کرده، ولی طول متمادی رویهٔ دفاعی در روحیهٔ عمومی تاثیر بسزایی نموده حتی باعث تجری ماجراجویان و جلب رعایای اطراف و توقیت نفوذ تبلیغاتی آن‌ها گشته واهمیت پادگان در نظر سایرین ناچیز شده - مستدعی است امر و مقر فرمایید هر چه زودتر (هیأت) بازرسی برای (تعیین) تکلیف پادگان اعزام فرمایند. زیرا دایماً ماجراجویان با خیال و اطمینان که پادگان حمله نمی‌نماید، تعرض خود را ادامه می‌دهند. مو کول به اوامر عالی است. ۲۳۱۸-۲۵/۳/۵ سرهنگ مظفری و فرماندهی لشکر چنین پاسخ می‌دهد:

پادگاهان عطف به ۲۲۲۸-۲۵/۲/۲ سرهنگ مظفری و فرماندهی لشکر چنین پاسخ می‌دهد:

پادگان عطف به ۲۲۲۸-۲۵/۲/۲ کمیسیون دیروز از (تهران) حرکت نمود. مفاد دستور ۱۸۹۷ را در نظر بگیرید. سرتیپ همایونی

ایضاً: ۳۵ سیار ۲۵/۳/۶ سرهنگ مظفری پاسخ ۲۳۱۸ در این دو روزه بخود این جانب با نمایندگان آذربایجان به آنجا خواهم آمد. سرلشکر رزم آرا از سقز به تکاب - ۱۹۷۹ ۲۵/۳/۶ پادگان: عطف ۲۲۱۰-۲۵/۳/۴ خدمات پادگان و سواران عشایری قابل تقدیر است. برای آنها که رشادت نموده‌اند تقاضای مدال و نشان نمایید. تیمسار سرلشکر رزم آرا امروز از سنندج به سقز حرکت فرموده قریبا کمیسیونی به تکاب فرستاده خواهد شد. پادگان و سواران عشایری باید کاملاً حفظ موقعیت نموده، از هرگونه تجاوزی جلوگیری نمایند. ولی از منطقه تامین خارج نشوند.

سرتیپ همایونی.

و بدین طریق تکلیف اعزام (هیأت) بررسی و قضاوت با قرارگفتن تیمسار رزم آرا در پست ریاست‌بازرسی‌ناحیه ۱ و ۲ عملی شد، و ساعت ۸ روز ۲۵/۳/۷ تیمسار

سرلشکر رزم آرا وهمراهان ایشان که عبارت بودند ازدکتر جودت - آذرابادگان - علی زاده باهواپیما به تکاب وارد شدند، و روز بعد به اتفاق به طرف ماین بلاغ سواره حرکت کردند. برای این که (نمونه‌ای از طرز فرماندهی ودستورات صریح و روشن که فقط مختص به ایشان است، به دست آید امریهٔ زیر، عینا نقل می‌شود:

۱۹- سیار ۲۵/۳/۷ : این جانب به سمت بازرسی ناحیه ۱ و ۲ (تعیین)، تاریخ ۲۵/۳/۵ وارد سقز گردیدم، کلیه پادگانهای لشکر ۴ و قوای مامور ناحیه، (برطبق) دستوراتی که قبلاً داده‌ام باید وظایف خود را انجام، کلیه احتیاجات و وقایع منطقه را مرتباً در اسرع اوقات مخابره نمایند. بایستی تا ساعت شش هر روز گزارش جامع از کلیهٔ وقایع منطقه رسیده باشد.

کلیه پادگانها باید در حفظ و تقویت روحیهٔ افسران و افراد خود جدیت کامل نمایند مخصوصاً از لحاظ اطلاع، افسران را در جریان حقیقی وقایعی که روی می‌دهد، قرار دهند که سوء تعبیر و در نتیجه شایعات دروغ ومبالغه آمیز منتشر نشود.

نظر به اینکه این جانب نظر به ماموریتی که دارم به محض ورود به سقز با نمایندگان آنان مذاکره، و قرار لازم (گذاشته) شد نه از طرف قوای نظامی، نه از طرف مامورین آنها تیراندازی نشود.

ارتباط بین پادگاهان‌ها را تامین، و از تجاوزات آنها به خطوط مواصلاتی جدا جلوگیری به عمل آید که آزادی عمل قوای نظامی تامین و میسر باشد. ولی این موضوع نباید باعث تصور آن شود که اگر پاسگاه نظامی یا پادگانی مورد حمله یا تجاوز از طرف دستجات مسلح واقع گردد نباید اقدامی برای دفاع خود به عمل آورد، بلکه در چنین صورت، باید پاسگاهها وپادگانها، برای حفظ موقعیت خود دفاع کامل به عمل آورد. هرگونه‌تجاوزی‌را مرتفع سازند. ولی هیچ گونه عمل تجاوز و تعرضی که باعث سوءتفاهم شود نباید به عمل آید. مراتب را فوراً به نحو مقتضی به قسمتهای تحت فرماندهی خود ابلاغ نمایید. سرلشکر رزم آرا.

هیات مرکب از تیمسار رزم‌آرا و نمایندگان آذربایجان، در حالی که سرهنگ مظفری و سرهنگ اشرفی آنها را همراهی می‌کردند تمام مواضع را بازرسی نموده، پس از به دست آوردن مدارک مثبت قرار شد کمیسیونی تشکیل ومنطقهٔ حایل میان دو قوا تعیین شود. این کمیسیون در باغچه میشه تشکیل و تا ساعت ۴ بعد از ظهر نمایندگان آذربایجان مرتباً سرهنگ آرام را احضار می‌کردند. و چون او حاضر نشد، تیمسار رزم آرا مراجعت کرده، دستور دادند کمیسیون به کار خود ادامه داده، پس از تعیین محل استقرار قوای هر دو طرف (که قبلاً نقشهٔ آن تهیه و حاضر شده بود) و

امضا نمودن نمایندگان طرفین فدائیان سواره وارد شدند. پس از گفتگوی زیاد منطقه حایل تعیین و نقشه‌ها حاضر شد. نمایندگان طرفین فدائیان سواره وارد شدند. پس از گفتگوی زیاد منطقه حایل تعیین و نقشه‌ها حاضر شد. نمایندگان آذربایجان به ماین‌بلاغ مراجعت و پس از یک شب اقامت در این روستا به تکاب بازگشتند. سرهنگ مظفری چون در اثر اقامت متمادی در این منطقه وخودداری اجباری از مقابله با ماجراجویان روحاً خسته و فرسوده شده بود، تقاضا نمود به نقطهٔ دیگری ماموریت پیدا کند. بنابراین به گفته رزم‌آرا با واحد تحت فرماندهی خود برای اخراج کوملهٔ کردستان که در منطقهٔ فیض‌الله بیگی بودند به آن نقطه عزیمت کند.

صبح روز پانزدهم پادگان را به سرهنگ اشرفی تحویل داده وبه منطقهٔ ماموریت غریمت نمود برای اینکه ملاک فداکاری جانبازی این افسر رشید (که بیشتر با تکیه به رشادت و ایثار و از خودگذشتگی عشایر وطن پرست و دلیر تکاب افشار می‌جنگید) به دست آید، اعلامیه‌ای را که متجاسرین چاپ وتوزیع و به وسیلهٔ رادیو تبریز منتشر کرده بودند در اینجا می‌آوریم:

«اهالی آذربایجان گوش به حرفهای ماجراجویان و خائنین به آذربایجان نداده و با تمام قوا به جبههٔ ملی بپیوندید، زیرا افسران و افراد قشون دولتی که در راس آنها در منطقهٔ افشار آن دشمن شماره یک آذربایجان سرهنگ مظفری قرار دارد عموماً خاین و منظوری جز بندگی و رقیت قرار دادن ما ندارند. جبههٔ آزادی با قوای معظمی که دارد، به ستون‌های متعدد مشغول پیشروی است، در هر حال فاتح و منصور خواهد بود، ژنرال کبیری.

از این تاریخ تا نیروکشی به آذربایجان در آذرماه ۱۳۲۵ ش زد و خوردهای مفصل و دامنه داری که قابل طرح باشد در منطقهٔ تکاب افشار به عمل نیامد.

فصل پنجم

آشوب در منطقه تکاب یک سال واندی بعد از پیروزی انقلاب

در تیرماه ۱۳۵۹ جوانان غیور و دلیر مردان تکاب که حافظ انقلاب مقدس اسلامی بودند، با گذشتن از استراحت و مال و جان و فرزند خویش با مهاجمین داخلی وخارجی که از سوی ابر جنایتکاری چون امریکا تقویت گشته و امنیت منطقه را به خطر انداخته بودند، به فرمان رهبر کبیر انقلاب (ره) جنگیدند. به طوری که عده‌ای به فیض شهادت رسیدند، و عده‌ای معلول و جانباز شدند. مع الوصف آنهایی که قدرت مدافعه و مقابله داشتند تا از پای درآوردن و متفرق کردن این فریب خوردگان که در کردستان و منطقهٔ تکاب افشار به نامهای دموکرات -کومله - رزگاری و منافقین ایجاد آشوب و حادثه می‌کردند، از پای ننشستند. البته پوشیده نیست که یکی از کارهای عمدهٔ این فریب خوردگان تعدی و تجاوز به افراد و انسانهای بی‌دفاع بود. آنان در جاده‌ها کمین کرده و مردم را به گلوله می‌بستند، بگونه‌ای که حتی به زن و کودک و پیر و جوان رحم نمی‌کردند. مسافران را از خودروها پیاده کرده و آنان را مورد ایذا و ضرب و شتم قرار می‌دادند، و یا با فجیع‌ترین وجه اقدام به قتل آن بیچارگان می‌کردند. فریب خوردگان مردم ستم دیدهٔ روستایی کرد را از معاش و کسب و کارشان بازداشته بودند، و لذا اکثر آن ستمدیدگان مال و منال و خانه و کاشانهٔ خود را به حکم لزوم و اجبار ترک میکردند و رهسپار شهرستان و دیار نامعلوم می شدند و انگاه فریب خوردگان به خیال اینکه سرنوشت منطقه را قبضه کرده‌اند. علاوه بر این که با زور هزینه و باج از باقی ماندهٔ مردم بی‌دفاع روستانشین کرد می‌گرفتند، مبلغی نیز به نام «یارمتی» از آنان دریافت می‌نمودند. لاجرم مردم غیور پاک باز حزب اللّه منطقهٔ تکاب به پیام رهبر کبیر انقلاب لبیّک گفته، در کمیته انقلاب و سپاه‌پاسداران تجمع

کردند، و با راهنمایی مسؤولان سپاه به صورت بسیجی و نیروند مردمی سازماندهی نمودند و به فرماندهی عملیات برادر متعهد شجاع محمّدباقر محمّدیاری در اولین حرکت، در طول سه ماه خرداد - تیر - مرداد سال ۱۳۵۹ توانستند روستای نصرت‌آباد (تخت سلیمان) احمدآباد علیاو سفلی - یارعزیز - گوله گوله - ینگی کند - زرشوران و معدن طلای زرشوران - شیرمرد - انگورد - آق درهٔ علیا - وسطی و سفلی - حسن آباد - امین‌آباد و ماشین‌آلات شرکت بزرگ رزن واقع در بین حسن‌آباد و امین‌آباد، و روستاهای نبی کندی و قزقاپان سنگ، و قراقیه، گوگردچی و چندین روستای واقع در محور اصلی منطقهٔ افشار را از لوث وجود ضد انقلاب پاک‌سازی نموده و ضربات محکم و تلفات زیاد بر ضد انقلابیون وارد آوردند و ضمن گرفتن تعدادی اسیر و چندین قبضهٔ اسلحهٔ سبک و سنگین و نیمه سنگین، ماشین آلات سبک و سنگین و چندین انبار بزرگ وسایل یدکی شرکت رزن را که به دست آنان افتاده بود باز پس گرفته و مستخلص سازند. در سال ۱۳۶۰ در سپاه تکاب به دستور مسؤولان سپاه گردانی به نام گردان امام حسین(ع) که بعداً به گردان خاتم(ص) تغییر نام داد، به فرماندهی برادر جانباز محمّدباقر محمّدیاری تشکیل گردید. در این گردان نیروهای دلیر و جان برکف سازماندهی شدند. آنان جهت پاکسازی دیگر مناطق تحت اشغال ضد انقلاب لحظه شماری می‌کردند، و بالاخره دستور صادر شد، و نیروهای سازماندهی برای شروع عملیات پاک سازی بقیهٔ قسمتها حرکت نمودند و مقرهای ضد انقلاب، و پایگاهها و روستاهای بزرگ و کوچک هنوز در دست فریب‌خوردگان بود، یکی پس از دیگری سقوط نمود و به دست دلیر مردان سپاه افتاد و جادهٔ استراتژیکی تکاب به سه راهی سقز و دیواندره پاک سازی شد. و درگردنهٔ معروف و کل پایگاه زده شد. در طول شش ماه اول سال ۱۳۶۱ تمامی جاده‌های اصلی و فرعی آلوده به ضد انقلاب و طرفداران امریکا پاک گردید. و جاده تکاب به شاهیندژ و تکاب به سقز و تکاب به تمامی شهرستانهای همجوار با روستاهای مربوط پاک سازی شد و به دست نیروهای پرتلاش پرتوان اسلام افتاد. یک شجاعت و دلیری و از خودگذشتگی کم سابقه خبر رسید که ضد انقلاب بین جاده تکاب - شاهیندژ، در یک کیلومتری روستای چوبلو و گوی آغاج کمین کرده، هر چه مسافر در اتوبوس که اکثر آنها دانش‌آموز و دانشجو بودند، همراه بخشدار تکاب بودند، به گروگان برده شده‌اند. دلاوران و توانمندان سپاه اسلام (گردان همیشه پیروز خاتم(ص)) بلافاصله و

- راوی آقای محمّدباقر محمّدیاری.

بی‌درنگ با سازماندهی منظم از دو محور حرکت کرده، در مدت یک هفته هر روز با ضد انقلابیون درگیر شده تعدادی از آنان را به هلاکت رسانیدند. و باز هم در زمستان سرد و پربرف منطقهٔ کردستان بی‌وقفه به تعقیب دشمن زبون پرداختند.

در هفتمین روز درگیری در روستاهای کانی سفید، یورقل و باشبلاغ از توابع شهرستان سقز توانستند تمامی گروگانها من جمله بخشد از تکاب را منهای عده‌ای که به فیض شهادت رسیده بودند از دست فریب خوردگان آزاد نمایند و به شهرستان تکاب بازگردانند و نیز در همین درگیری وعملیات دلیرانه عدهٔ کثیری از فریب خوردگان به هلاکت رسیدندوتعدادی‌هم به اسارت درآمدند. و صدها قبضه اسلحهٔ سبک و نیمه سنگین از آنان به دست آمد، و مردم بی‌دفاع کرد از زیر یوغ بندگی آنها نجات یافتند و همچنین عده‌ای از ضد انقلاب از عمل زشت وننگین خویش پشیمان، و به جمهوری اسلامی ایران و نیروهای منطقه پناهنده شدند و در پناهنظام مقدس جمهوری اسلامی آسودند و به زندگی شرافتمندانه ادامه دادند. نیروهای رزمی منطقهٔ تکاب افشار فقط به این مختصر اکتفا نکرده با دیگر نیروهای شجاع آذربایجان و کردستان همکاری نموده

اکثر مناطق کردنشین ایران اسلامی من جمله کوههای سر به فلک کشیدهٔ سورسات، عیان‌وبیان و قافلانکوه و کوههای باشبلاغ، یورقل، زیوه، و اکثر مناطق سقز، بوکان دیواندره، سنندج، بانه، سردشت، مریوان، مهاباد، پیرانشهر، اشنویه و مرزهای سرو به پاک‌سازی مشغول شدند و مردانه جنگیدند و تعدادی از آن نیروهای مخلص به مقام رفیع شهادت نایل آمدند، وعده‌ای نیز معلول و جانباز گردیدند. و بقیه در کارهای سازندگی و دفاع از دست آوردهای انقلاب، در ارگانها و ادارت مشغول انجام وظیفه‌اند.

نقل از روزنامهٔ جمهوری اسلامی ۱۱ تیرماه ۱۳۵۹
آشوب دموکرات و ضد انقلاب

طی سه روز تعطیلی و اعتصاب مردم تکاب خواستار اعزام نیروهای نظامی به این شهر شدند. طبق گزارشات و اطلاعات واصله از تکاب مهاجمین و دموکراتها که از

شهر سنندج متواری گشته‌اند، در حوالی و روستاهای بخش تکاب دست به اقدامات وسیعی زده‌اند. دمکراتها (دموکراتها) با حمله به روستاها به خصوص ده احمد آباد اقدام به قلع و قمع و آواره کردن اهالی و همچنین به آتش کشیدن روستاها می‌نمایند. به موجب همین عملیات اهالی و روستائیانی که حاضر به همکاری با اشرار نمی‌شوند، بایستی محل زندگی و خانهٔ خود را ترک نمایند. و لذا گروه کثیری از نامبردگان در جاده‌ها آواره و سرگردان شده‌اند.

البته تاکنون تعدادی از آنها توانسته‌اند، خود را پای پیاده به تکاب برسانند، ودر مدرسه شهر اسکان یابند، و لذا بایستی توجه شدید مسؤولین را نسبت به رفع احتیاجات این عده که وسایل اقلیهٔ زندگی است، جلب نمود. براساس همین گزارشات، مدت سه روز است که شهر به حالت تعطیل درآمده. مردم دست به اعتصاب زده‌اند، ودر خیابان اصلی شهر تجمع کرده و خواستار اعزام نیروهای نظامی و ارتش انقلاب به شهر و سرکوب اشرار شدند. به موجب بعضی از اخبار واصله، ارتش و سپاه پاسداران و پیشمرگان مسلمان کرد، در اطراف شهر بیجار مستقر شده، و کنترل منطقه را به عهده دارند. اما متاسفانه برخی از این گزارشات حاکی از عدم اعزام نیرو به تکاب و قاطعیت در مقابل اشرار است، که امیدواریم به زودی اقدامات قاطع در این زمینه انجام پذیرد. لازم به توضیح است که تکاب در شمال غربی بیجار و شمال سنندج واقع است. و راه تکاب به بیجار باز است، اما راههای دیگر که به سنندج ختم می‌شود امن نبوده، و اشرار در این محورها سنگر گرفته‌اند.

امید است که مسؤولین امور این منطقه را همانند سایر مناطق با قاطعیت و عدم سازش از وجود اشرار پاکسازی نموده، و روستائیان و اهالی مناطق مذکور را به سرعت از زیر فشارهای گروههای به اصطلاح خلقی و دمکراتیک (دموکراتیک) آزاد سازند.

مهاجمین چند تن از اهالی قریه‌ای راکشته و منازل آنها را به آتش کشیدند.

اشرار با توپ ۱۰۶ میلی‌متری به سپاه مستقر در قریهٔ احمدآباد حمله کرده و تعدادی را به گروگان گرفتند ارومیه - فرمانداری شهرستان میاندوآب دیروز در تماس با خبرنگار خبرگزاری پارس مرکز ارومیه اعلام کرد که مهاجمین و اشرار در بخش تکاب با توپ ۱۰۶ میلی‌متری به سپاه پاسداران مستقر در قریهٔ احمدآباد سفلی حمله کرده و موجب زخمی شدن عده‌ای از پاسداران شدند، و تعدادی از آنها را نیز به گروگان گرفتند.

فرمانداری میاندوآب افزود که به دنبال این درگیری مردم تکاب به عنوان اعتراض به عمل مهاجمین مغازه‌های خود را تعطیل کرده و در مقابل مقر سپاه پاسداران و

بخشداری این بخش متحصن وخواستار شدند که نیروهای جمهوری اسلامی ایران قاطعانه مهاجمین ضد انقلاب و افراد مسلح غیرقانونی را سرکوب و خلع سلاح نمایند. از سوی دیگر بعدازظهر پریروز گزارش رسید که تعداد ۶۰ تن از مهاجمین در ساعت ۱۱ پریشب به قریه یارعزیز حمله کرده، وپس از کشتن چند تن از اهالی، منازل آنان را به آتش کشیدند و فرار کردند.

حماسهٔ دلیری حزب‌اللّه جان بر کف و سردار راستین اسلام برادر جانباز محمدباقر مه

دلیری و از خودگذشتگی برادر محمّدباقر محمّدیاری شگفت‌آور و تحسین‌آمیز است. او برای ممانعت از تلفات نیروی خودی و مردم بی‌دفاع کرد، در چندین جا، جان خود را صد درصد به خطر انداخته با سران گروهک دموکرات ملاقات انجام داد، تا آنان را وادار به تسلیم در برابر اسلام کرده و جان شان را در امان و مصون دارد. و این کار نتیجهٔ خوبی هم داد و ده‌ها تن از ضد انقلاب با سلاح‌های خود تسلیم شدند و به سپاه اسلام پیوستند. یک نمونه از ملاقات این سردار رشید، با سران حزب افشار و حزب عیان و بیان (که اهل فن آگاهند، موضوع خیلی پیچیده و خطرناک بود. و روی این کارها مدتها فعالیت سیاسی به عمل آمده و زحمت کشیده شده بود). بین روستاهای گچی قلعه سی، صفاخانه، باغچه میشه و اینچه انجام گرفت که بسیار شگفت‌انگیز ومخاطره آمیز بود. زیرا که قرار بود فرمانده اسلام و سران دموکرات بدون همراه داشتن اسلحه با یکدیگر ملاقات و مذاکره نمایند. فرمانده قهرمان نیروی اسلام به وعدهٔ خویش عمل نمود و بدون سلاح در ملاقات حاضر شد! لیکن سران ضد انقلاب مسلح و با چندین نفر اسکرت که به سلاحهای کلاشینکف و ژ۳ و تیربار مسلح بودند، حاضر به مذاکره شدند. و صرفاً قرار بود تعداد نود (۹۰) نفر از ضد انقلابیون، یکجا با امکانات و سلاحهای مربوط تسلیم شوند. این ملاقات و مذاکرات بیش از یک ساعت به طول انجامید، ولی لازم به توضیح است که سردار رشید اسلام ناخودآگاه و بدون پیش‌بینی قبلی واردمذاکره نشده بود. درست است که خود را به مخاطره انداخته و فدای اسلام می‌شد، لیکن هرگز حاضر نبود جنازه‌اش دست دشمن بیفتد. به همین دلیل چهار ساعت قبل از ملاقات مکان مورد ملاقات را به محاصره درآورده بود. اما با همه این احوال باز خطر جانی هر آن فرمانده شجاع را تهدید می‌نمود. زیرا از سویی ضد انقلاب به گونهٔ مسلح، مکان موعود را به محاصره درآورده بود، و از سوی دیگر نیروهای کمین کردهٔ خودی به حال آماده باش در آمده

بودند، و در وسط هر دو برادر از جان گذشته مشغول مذاکره بود. پرواضح است چنانکه کوچکترین درگیری روی می‌داد، برادر نامبرده یعنی محمّدیاری قربانی اسلام و انقلاب شده بود. لیکن با تدبیری که داشت، ملاقات و مذاکره را بی‌محابا انجام داد، و قول صد درصد تسلیم شدن سران ضد انقلاب را گرفت و در نتیجه سران دموکرات تسلیم سپاه اسلام شدند و این جان گذشتگی جان ده‌ها تن را نجات بخشید.

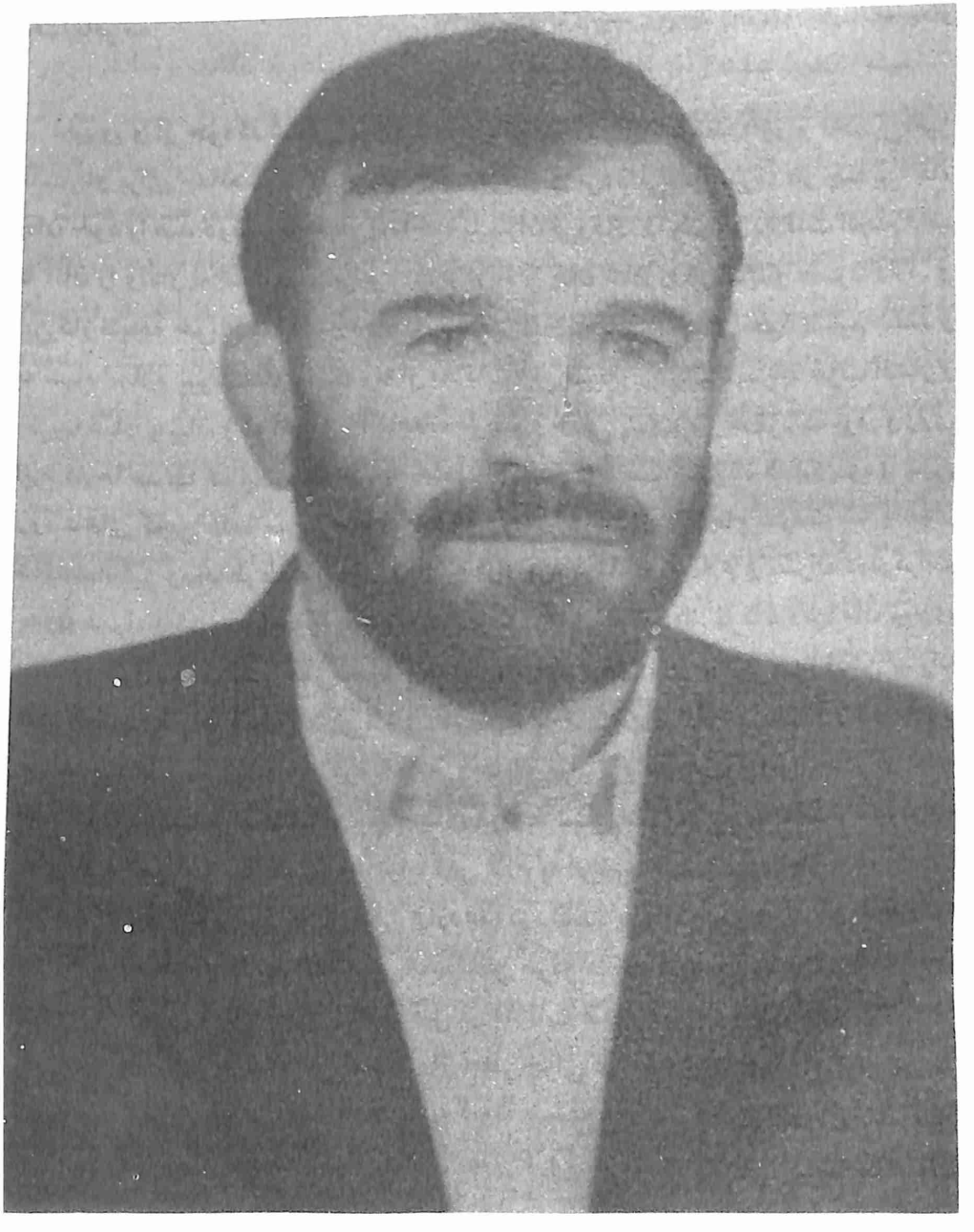

دو شهید از یک خانواده

مردم غیور انقلابی و از جان گذشته و اسطوره‌ای تکاب افشار در راه پشتیبانی از انقلاب چه در جنگ تحمیلی، و چه در مبارزه با اشرار و دشمنان داخلی انقلاب جانفشانی و از خود گذشتگی کرده و تاکنون در نوبهٔ خود شهد ای زیادی تقدیم جمهوری مقدس اسلامی نموده‌اند که ما برای نمونه نامهای دو برادر شهید، بهروز بحری متولّد سال ۱۳۴۷ هـ ش، محل شهادت پیرانشهر، در عملیات والفجر ۸ تاریخ شهادت ۶۴/۱۱/۱۲ وشهید عبدالرزاق بحری متولد ۱۳۵۲ هـ ش محل شهادت پیرانشهر، مورخ ۶۸/۵/۲۵ جبههٔ عراق (برادران حاج عابدین بحری) را که یادشان گرامی و راهشان پرهرو باد همراه با عکس و وصیت‌نامهٔ غنی و پراحساس و پندآگین شهید بهروز بحری ذیلاً می‌آوریم. مضاف به اینکه این وصیّت‌نامه قبلاً نیز در روزنامهٔ اطلاعات شماره ۱۸۳۶۷ مورخ ۱۷ دی ماه ۱۳۶۶ هـ ش چاپ شده است.

به نام پرورش دهنده‌عالمیان و صاحبم و مالک جسم و جانم... در ابتدا شهادت می‌دهم که جز او پروردگاری و خدایی نیست. و او یکتای پاک و منزه است. وشهادت می‌دهم که محمّد(ص) خاتم الانبیا و رسول و فرستادهٔ اوست که دین اسلام را که کامل‌ترین ادیان است بر ما عرضه داشت. و شهادت می‌دهم که امیرالمؤمنین علی(ع) ولی و اولین امام و جانشین پیامبر است. و سلسلهٔ پاک امامان همه پاک و مطهر و مقام والای امامت را تا امام عصر(عج) دارا می‌باشد. تا آنگاه که صلح موعود ظهور نماید، و زمین را از عدل پرکند ان شاءاللّه. درود به روان پاک شهیدان و سلام بر نایب امام زمان و یاور مستضعفان، و دشمن ستم پیشگان و بنیانگذار جمهوری اسلامی، قائد اعظم و مجاهد اکبر، مرجع عالیقدر امام خمینی که به حقّ ما را از زیر ظلم و جور طاغوتیان و زندگی نکبت بارگذشته نجات داد، و حکومت عدل‌الهی و چشمهٔ جوشان توحید را بر ما نمایاند. خداوند عمر شریف و با عزتش را طولانی گرداند ودشمنان او را خوار و زبون کند ان شاءاللّه و بعد روحانیت مبارز که همیشه در تمام قیامها پیش قدم بوده است. و از هیچ گونه جانفشانی دریغ نداشته‌اند، و هرگاه خطر منافقین و دشمنان را برای انقلاب حس می‌کنند، جوشان و خروشان به مبارزه و افشاگری می‌پردازند، وهمیشه یار اسلام بوده و در این نهضت هم روحانیون پاکی مانند بهشتی و خامنه‌ای، رفسنجانی و مشکینی و دیگر روحانیون مومن که اسامی آنها در نظرم نیست و شهدای صالحی که به درگاه یزدان پاک عطا کردند. وهمیشه مورد آماج تهمتهای منافقین وکفّار قرار می‌گیرند، و چون کوه پایدار و استوار هستند. خداوند بر پیروزی و تاییدشان بیفزاید ان شاءاللّه. اگر امام زمان (عج) قبول بفرمایند و مراجرء

سربازان خود بدانند، دلم می‌خواهد همیشه جزء سربازان آن امام باشم و در حفظ اسلام وحفظ از دین ومکتب مقدسم اسلام و کتاب قرآن بکوشم.

در بدبختیهای این ملت دست امریکا را درآن می‌بینم ما نسبت به همهٔ حکومتهای جورپیشه و طاغوتی وضدخدایی کافر شدیم و هر حرکت و گفتارمان در شعار لااله الا اللّه واللّه‌اکبر خمینی رهبر ومرگ بر امریکا خلاصه می‌شود. «هدف من فقط جلب رضایت خداست، و پیمودن مسیر تکاملی اقعی ادامهٔ راه انبیا و صدور این انقلاب بر صحنهٔ گیتی است، ومی‌خواهم روزی برسد که همهٔ بندگان خدا زیرپرچم اسلام در یک جامعهٔ توحیدی زندگی کنند.» روزنامه اطلاعات. روز پنجشنبه ۱۷ دیماه ۱۳۶۶. شماره ۱۸۳۶۷ - ۱۳۶۶/۱۰/۱۷

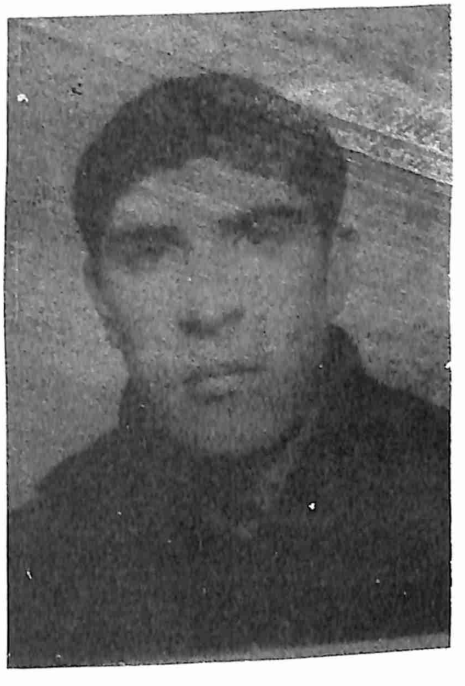

شهید بهروز بحری متولد سال ۱۳۴۷
تاریخ شهادت ۶۴/۱۱/۱۲ عملیات والفجر ۸ دریاچهٔ نمک فاو

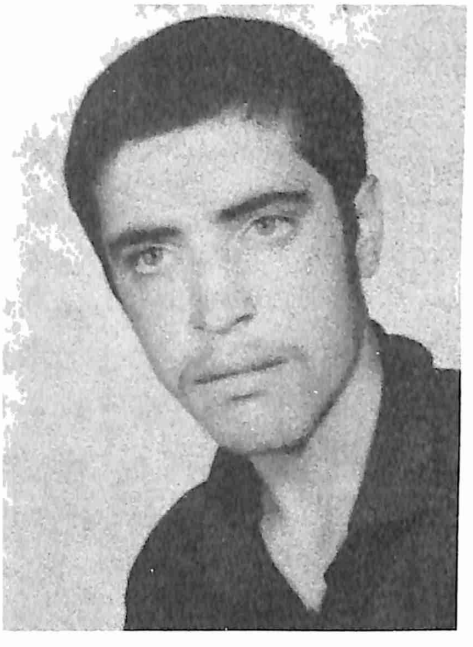

شهید عبدالرزاق بحری متولد ۱۳۵۲
محل شهادت پیرانشهر جبهه عراق

آداب و رسوم محلی و فرهنگ عامه

آداب و مراسم ازدواج

۱- انتخاب دختر از طرف پسر، در دو صورت انتخاب دختر از طرف پسر انجام می‌گیرد. یا مستقیماً به وسیلهٔ خود پسر در یکی از جشنها از قبیل عروسی، ویا در راه چشمه. در صورت اخیر پسر از دختر موردنظر خود آب می‌خواهد، و چنانچه دختر نسبت به او اظهار تمایل نماید، بلافاصله و باکمال اشتیاق کوزه را از دوش پایین آورده، وبه وی تعارف می‌کند.

ولی اگر نسبت به وی علاقه نداشته باشد، بدون توجه به خواهش پسر، با کمال بی‌اعتنایی به راه خود به سوی خانه، ادامه می‌دهد. طریقهٔ دوم تماس گرفتن پسر و دختر به وسیلهٔ گیس سفیدان اقوام نزدیک از قبیل عمّه‌ها و خاله‌ها و مادربزرگها و امثال آنها به پیشنهاد پسر می‌باشد، که البته در این هنگام مادر دختر نیز در جریان قرار می‌گیرد؛

و اگرپسر ودختر یکدیگر را پسندیده وبه توافق کامل رسیدند، زمینهٔ خواستگاری و مراسم مربوط به آن فراهم می‌آید، و این کار فوق‌العاده سنجیده و با توجه به شأن دو خانواده جامهٔ عمل می‌پوشد، لیکن هر آینه ولّی خانوادهٔ دختر به عللی مانع وصلت و ازدواج شده، و خواستگاری‌ها و رفت و آمدها نیز به نتیجه نرسد، خانوادهٔ پسر مقدمات فرار دختر را به وسیلهٔ پسر فراهم می‌آورند. لازم به یادآوری است، هر خانواده هم که جواب رد به خواستگار بدهد،

چون احتمال بیم فرار دختر را می‌دهد، لذا دختر خود را سخت

در تحت حفاظت و مراقبت قرار می‌دهد، واما غالباً تدبیر خانوادهٔ پسر عقیم و بی‌تأثیر نمانده، و بالاخره ترتیب فرار دختر را داده، واو را به محضر برده، وتوسط معتمدان و ریش سفیدان و به‌کوشش وخواهش آنان رضایت خاطر خانوادهٔ دختر را به دست می‌آورند، و آن‌گاه مراسم عقد وعروسی توأم و یک جا انجام می‌گیرد.

خواستگاری - اگر دختر و پسر به یکدیگر علاقه مند بوده باشند، با تعیین وقت قبلی، عدّه‌ای از معتمدین و ریش سفیدان ومحترمین محلّ که حرفشان مقبول و نافذ است، ومعمولاً از پیرترین فرد محلّ می‌باشند چند نفر از ایشان به خانهٔ دختر می‌روند، وخانوادهٔ دختر نیز که قبلاً چند نفر از اقوام و منسوبان و نزدیکان خود را دعوت نموده‌اند با هم به مشورت می‌نشینند. در این جلسه پیرترین فرد خواستگار موضوع را با ذکر بسم‌اللّه الرحمن الرّحیم، و نام ائمه معصومین(ع) مطرح کرده، خطاب به بزرگ خانواده می‌گوید: خداوند به جمیع مسلمین شادی وخوشی نصیب و

عنایت فرماید، و به همهٔ جوانان دختر و پسر نیز قسمت نماید.

ما بدین جهت به حضور شما آمده‌ایم، تا فلان پسر، فرزند فلان شخص را به نوکری قبول نموده، فلان دختران را به او بدهید. پاسخ بزرگ خانوادهٔ دختر نیز در این خواستگاری با جملات خوش‌آیند و دلپذیر ومحترمانه چنین است: خداوند مبارک کند انشاءالله، دختر و پسر هر دو به شما تعلّق دارند، خیلی خوش آمده و صفا آورده‌اید.در این هنگام حاضرین به‌طور هماهنگ مبارک باد گفته، دست می‌زنند، و سپس معتمدی که پیشنهاد را مطرح نموده، از طرفین می‌خواهد، تا قراردادهای خود را به طور دو جانبه مطرح نمایند. مواردی که در این مجلس مطرح می‌شود، عبارت است از:میزان مهریّه دختر، شیربها، یک جلد کلام اللّه مجید که بدون استثنا در تمام عروسی‌ها معمول می‌باشد ویک جام آیینه و اگر طرفین ثروتمند و متمکن باشند، زینت‌آلات طلا و جواهرات با ذکر مقدار آن، واگر بضاعت مالی چندانی نداشته باشند، یک حلقه انگشتر طلا و چند دست لباس و هزینه‌های عقد وعروسی مانند: گوسفند، برنج، روغن، آرد،شیرینی، همچون نقل و نبات و کشمش، حنا، تعداد روسری برای عمّه‌ها و خاله‌ها و زن‌عموها و زن‌دایی‌ها و زن بردارها و مسائلی از این قبیل. و در مورد مقدار و میزان آن گفتگو و مذاکره کرده و به قول خودشان "چانه می‌زنند" و سرانجام مقادیر و وسایل لازم را که مورد موافقت قرارگرفته، کاتب مخصوص مجلس می‌نویسد، و درخاتمه صورت نوشته را با صدای بلند می‌خواند، و پس از عرض تبریک حضّار چند تن ازمعتمدین ذیل صورت مزبور را امضا وگواهی می‌نمایند. عنوان قراردادنامه معمولاً چنین شروع می‌شود:

بسم‌اللّه الرحمن الرحیم، اللّهم اجعل عواقب امور ناخیرا. قرارداد عقد و عروسی مابین خانوادهٔ فلانی (با ذکر نام ونام خانوادگی پدر یا مادر داماد و نام ونام خانوادگی پدر عروس و نام عروس) وعنوان پایان قراردادنامه نیز عبارتست از: مبارک است ان شاءاللّه به تاریخ ... و سپس مجلس خاتمه یافته، ومهمانان به خانهٔ خود مراجعت می‌نمایند، و چون این مراسم در شب هنگام انجام می‌پذیرد، ومراجعین فانوس و چراغ توری به دست بوده، و با گفتگو از در خارج می‌شوند،منظرهٔ زیبایی را به وجود می‌آورند، به طوری که از شنیدن سروصدای آنان همسایگان از خانه‌های خود بیرون می‌آیند، و از خانوادهٔ دختر چگونگی نتیجهٔ این خواستگاری را سؤال می‌کنند، و چنانچه پاسخ مثبت باشد اظهار خوشحالی می‌کنند، و تبریک می‌گویند. بعد از اتمام مراسم خواستگاری هر دوخانواده، به فکر تدارک وسایل عقد و عروسی می‌افتند.

جشن نامزدی

چند روز بعد از خواستگاری و تنظیم قرارداد میان دو خانواده، مراسم نامزدی که در اصطلاح محلی "نشاننامالق"[۱] یا "اوزوک چارقدگچرتمک" و یا "قندسندرماق"[۲] می‌گویند، انجام می‌پذیرد. بدین ترتیب که مقداری پارچه به نام روسری و یک حلقه انگشتر و یک عدد کلّه قند، ومقداری شاخه نبات که همواره کیفیت آن با میزان ثروت داماد متناسب می‌باشد، در یکی از روزهای مبارک مثلاً بعد از ظهر روز پنجشنبه به خانهٔ عروس می‌برند. در این مراسم فقط زنان و دختران و نیز داماد ومردان و پسران خانوادهٔ داماد شرکت می‌کنند. اگر دوخانوادهٔ عروس ودامادمتعلّق به یک آبادی باشند، مراسم مفصل‌تر وانجام و تشریفات آن زیاد است، ولی چنانچه فاصلهٔ آنان از دو آبادی مختلف باشد، عدّهٔ کاملاً مشخص و معدودی از طرف خانوادهٔ داماد به خانهٔ عروس می‌آیند، وخانوادهٔ عروس نیز خانوادهٔ پیر وجوان آبادی خود را، (در صورت کمی تعداد خانوار، همه را واگر تعداد خانوار زیاد باشد عدّهٔ معینی را) به این جشن دعوت می‌کند، و ضمن شیرینی خورانی روسری را به سرد دختر می‌بندند، وانگشتر را به انگشت او می‌کنند. در موقع فرو کردن انگشتر به هر پنج انگشت دست وی اشاره می‌نمایند. و به هر انگشتش که اشاره می‌کنند، نام یکی از پنج تن آل عبا(ع) را به زبان می‌آورند و پس از فرو کردن انگشتر مراسم خاتمه پذیرفته، شرکت کنندگان و مدعوّین به خانه خود روانه می‌شوند، و شیرینی جات وغیره را که با خود برده‌اند، به نشانهٔ مبارک باد، وشادی، در میان افرادخانوادهٔ خود تقسیم می‌کنند. با انجام یافتن این مراسم راه دیگر خواستگاران بسته می‌شود، ودیگر کسی هوس ازدواج با دختر معهود را در سرنمی‌پروراند. نیز با وجود انجام این تشریفات تا مراسم عروسی هیچ‌گونه رابطه و دیداری بین دختر و پسر دیده نمی‌شود، و اگر به طور آشکار دیداری بین آن دو مشاهده گردد، خود یک نوع عیب وتمسخر وبدعت به شمار می‌آید. نیز پس از این مراسم دختر اصولاً کمتر در انظار عموم ظاهر می‌گردد.

عقد خوانی "آداخ" مراسم عقد خوانی معمولاً یک یا چند ماه بعد از مراسم جشن نامزدی آغاز می‌شود، و طول مدت این دومراسم بستگی به عللی از قبیل عدم درگذشت یکی از خویشان و نزدیکان دو طرف دارد، و چنانچه اتفاق وحادثهٔ سویی

---

۱ - نامزد کردن.

۲ - کله قند را یک نفر از حضّار می‌شکند و آن را مابین حاضرین تقسیم می‌کند، ولی سر کله قند را در دستمالی پیچیده پیش خود با مواظبت کامل نگاه می دارد تا بعدا در جای خود از آن استفاده شود. نگارنده

رخ نماید، فاصله آن زیاد می‌شود و اگر هیچ گونه سانحه‌ای به وجود نیاید، آن را به فال نیک گرفته، به زبان محلی می‌گویند.

"گلین ایاغینان چوبان دایاغینان" عروس با قدمش، وچوپان بادگنگش. این مثل هنگامی گفته می‌شود که آغاز کاری شگون داشته، و انجام آن مبدّل به شکست و یاس و حرمان نشود. نظیر این مثل در زبان فارسی نیز وجود دارد.

مانند: "سالی که نکوست ازبهارش پیداست :

اما مراسم عقد خوانی ساده‌تر از عروسی است ولی از نظر کیفیت شادی و سور ومهمان خوانی و مهمان‌داری، دست کمی از مراسم عروسی ندارد. بدین ترتیب که خویشان ونزدیکان ودوستان دو طرف به جشن عقدخوانی دعوت می‌شوند، و در این دعوت بین پیر و جوان فاصله‌ای وجود ندارد، و سازنده ونوازنده که در اصطلاح محلی به عاشق معروفند، به این جشن دعوت می‌شوند، که حق الزّحمهٔ آنها به عهدهٔ عروس و داماد نبوده، و برای آنان هزینه‌ای ندارد. زیرا در مراسم خاصی که به آن دوران جمع کردن می‌گویند، سازندگان و نوازندگان صاحب درآمد قابل توجّهی می‌شوند. آیین دوران بدین گونه است که یکی از نوازندگان دایرهٔ خود را جلو یک یک مهمانان می‌گذارد، و هرکس به دلخواه و به قدر وسع و توان خود، مبلغی در توی دایره می‌گذارد. پس ازجمع شدن دوران کلیهٔ مهمانان که در جشن شرکت جسته‌اند، در حین توزیع شیرینی مبلغی به عنوان تحفه یا هدیه و به زبان محلی «تره»[۱] به خانوادهٔ عروس می‌دهند. فراموش نشود قبل از انجام این کار مراسم لباس بردن برای عروس خود دارای تشریفات خاصّی است، که در اصطلاح محلی به آن "پالتار آپارماق" می‌گویند، و هزینهٔ این عقد خوانی به عهدهٔ خانوادهٔ داماد است. و پس از انجام این مراسم که صیغهٔ عقد شرعی نیز میان دو طرف جاری می‌شود، دختر و پسر نامزد یکدیگر محسوب می‌شوند. و معمولاً فاصلهٔ مراسم عقد خوانی تا مراسم عروسی طولانی تر از فاصلهٔ بین خواستگاری تاعقدخوانی است. بدین منظورکه دو خانواده در فرصت کافی و با فراغ بال بتوانند وسایل خود را جهت برپایی جشن عروسی تهیّه نمایند.

در طول این مدت ممکن است چند بار از طرف پسر به دیدن دختر بروند و هر بار نیز مقداری هدایا با خود ببرند.

اگرروزهای خاصی مانند عید، در جلو نباشد هدیه وتشریفات ساده‌تر، و چنانکه یکی از اعیاد در جلو باشد، نوع و کیفیت هدیه بهتر و مفصّل‌تر است. خاصهٔ اگر

۱- تره به ضم تا و فتح را و سکون ه یعنی هدیه، تحفه

سرکشی به عروس مصادف با عید قربان باشد، گوسفندی را نیز به گونه‌ای جالب و زیبا تزیین نموده، برای ذبح در عید قربان همراه با سایر هدایا به خانهٔ عروس گسیل می‌دارند.

عروسی

قبل از شروع مراسم عروسی چندنفر ریش سفید وگیس سفید از طرف خانوادهٔ داماد به خانهٔ عروس می‌روند تا برای بردن عروس به خانهٔ داماد کسب اجازه نمایند، و در ضمن آن دو خانواده در حضور حاضرین قراردادنامه را دوباره خوانی می‌کنند، تا آنچه از اقلام آن باقی مانده باشد، معلوم و روشن شود. ناگفته نماند که داماد نیز به همراه آن عدّه آشکارا به خانهٔ عروس می‌رود که به آن پاگشایی یا به اصطلاح محلی "ایاق آچما" می‌گویند. در این پاگشایی مبلغی از شیربها یا مهریّه نقد، به داماد بخشیده می‌شود، ونیز چنانچه بدهی داشته باشد نسبت به پرداخت آن اقدام می‌گردد. و بقیّه قرارداد را از فردای آن روز به پدرعروس می‌دهند، آن گاه هر دو قراردادنامه را به داماد بازپس می‌دهند. و این خود به منزله رسیدکلیهٔ قرادادها است. سپس هر دو خانواده چند نفر را با خرجینهای پر ازکشمش و نقل و سنجد، وکیسه‌های پر از حنا و روسری‌ها به تناسب شأن و اهمیّت هرخانواده، جهت دعوت به جشن عروسی به درخانه‌های همسایگان و خویشاوندان در آبادی محل سکونت و آبادیهای دیگر می‌فرستند. رسم آن چنین است که دعوت کننده در جلو خانهٔ هر مدعوّ به استثنای خانواده‌هایی که باید روسری و حنا نیز به آنان داده شود، قرار می‌گیرد، و یک بشقاب پر از مخلوط کشمش ونقل و سنجد به صاحب خانه داده، آنها را به عروسی دعوت می‌نماید. وخانواده‌های مدعوین نیز هر یک به تناسب وسع خود مبلغی پول به دعوت کننده اهدا می‌کنند و به اصطلاح محلی انعام می‌دهند. در اینجا نیز کمی و زیادی انعام یا هدیه چندان مطرح و مهم نبوده، و موجب حسن شهرت انعام دهنده نمی‌باشد، بلکه هدف پاداش کسانی است که برای دعوت می‌روند تا بدینسان هزینهٔ عروسی خانوادهٔ داماد راکم نمایند.

مدت این عروسی از سه روز تا یک هفته ادامه می‌یابد. و در طول این مدت، به تناسب قدرت مالی خانواده‌های دو طرف از مهمانان و مدعوین پذیرایی به عمل می‌آید. معمولاً در اوّلین روز لباس بردن، روز دوّم نان ساجی پختن و به اصطلاح محلی "یوخایاپباخ" و روز سوم را روز عروسی نامند.

۱- لباس بردن - در این روز لباسهایی راکه قرار است در عروسی داده شود، در خوانچه‌ها یا در مجموعه‌های آذین‌بندی شده قرار می‌دهند، و هر قسمت را روی سر

یک نفر می‌گذارند. وهمراه ساز وآواز و هلهله و شادی و پایکوبی به خانهٔ عروس می‌برند، واگر عروس و داماد از دو آبادی جداگانه باشند، وسایل مزبور را در خانهٔ یکی ازخویشان، یا دوستان ترتیب می‌دهند، و آن گاه مطابق آنچه ذکر گردید حمل می‌نمایند. در این هنگام مهمانان خانوادهٔ عروس هر یک به فراخور حال خود، با دادن هدیه از قبیل جوراب، دستکش، شال گردن، کیسهٔ حمّام، کیسهٔ پول و مچ بند و لیفهٔ تنبان که کلاً دست بافت می‌باشد، وپس از حمل به خانه داماد از طرف عروس به مهمانان هدیه خواهد شد، به تشکیل و تکمیل جهاز عروس کمک می‌کنند. این مراسم تا عصر همان روز پایان می‌یابد.

پختن یک نوع نان روغنی

۲- پختن نان ساجی - روز دوّم پختن نان ساجی یا به اصطلاح محلی "یوخایاپباخ" می‌گویند، واین کار در خانهٔ داماد صورت می‌گیرد و آیین آن چنین است که، از هر خانوادهٔ همسایه و خویشان که به عروسی دعوت شده‌اند، یک بشقاب آرد که به شکل مخروط در آورده شده، و با نقل و نبات و سنجد به طرز مخصوص و زیبایی تزیین یافته، به وسیلهٔ زنان، به خانهٔ داماد حمل می‌شود. از این آرد خمیر گرفته شده مقداری رشته برای پختن آش مخصوص که به آش ترش یا ترش آشی معروف است، آماده می شود، و ازبقیه نیزنان های گردی در روی ساج می پزند، و سپس این نان و آش را بین خانواده های مدعوین تقسیم می کنند، و معتقدند که دارای شگون و ارزش خاصی است. و نیز از این نان ها به دختران و پسران جوان می دهند، و خطاب به آنان می گویند:

خدا به شما هم قسمت کند. شب همین روز شب حنابندان در هر دو خانوادهٔ عروس و داماد است، و مراسم آن بدین ترتیب است که از خانهٔ پسر دو ظرف حنای خیس کرده به طور دسته جمعی همراه با هلهله و شادی عده ای از جوانان دختر و پسر و سه چهار نفر از معتمدین خانوادهٔ داماد، و به همراه ینگهٔ طرف داماد به خانهٔ عروس می برند، و به محض نزدیک شدن به در خانهٔ عروس مورد استقبال قرار می گیرند. و سپس مهمانان هر دو طرف دست یکدیگر را گرفته به یک نوع رقص که در اصطلاح محلی رقص چوبی Copi معروف می باشد، می پردازند، و ابراز شادی می نمایند، و بعد با همان نظم خاصّ وارد منزل عروس می شوند. در این هنگام گلهای مختلف الوان کاغذی یا طبیعی که ظرفهای حنا و آینه و شمعدانی و بقیهٔ مخلّفات و انواع شیرینی جات را مزین نموده و در خوانچه ها بالای سر افراد قرار گرفته است، توسط دختران و پسران ربوده می شود. آن گاه با هلهله و شادی و شعف، عروس را

روی کرسی می نشانند، در این هنگام ینگهٔ داماد در یک طرف و ینگهٔ دختر در طرف دیگر عروس می ایستند، و سپس هر دو ظرف حنا را پیش می آورند. و عروس انگشت خود را به اولین ظرف فرو می برد. و بعد همان ظرف را برای فرستادن به خانهٔ داماد آماده می کنند، و دوّمین ظرف حنا را نیز جلو آورده، به وسیلهٔ عروس جوانی که هیچ یک او اولاد او مرگ و میر نداشته، و عموما سالم می باشند. به دست عروس حنا می گذارند، و آداب چنین است که ابتدا یک سکّه را به حنا آغشته نموده، آنرا در دست راست عروس می گذارند. در این اثناء عروس مشت خود را گره کرده سکّه را محکم نگه میدارد. آنگاه دختران جوان برای در آوردن سکه با اشتیاق و شتاب و تکاپو می افتند. و ااز هر طرف هجوم می آورند، و سرانجام هر دختری که موفّق به خارج کردن سکه از دست عروس شود، در میان دختران دیگر مفتخر به کسب امتیاز شده، و به حسن شهرت معروف می گردد. بدین گونه مراسم حنابندان در خانهٔ عروس تمام می شود، و سپس رقص کنان، و با شادی و هلهله و ساز و آواز، ظرف حنا را که از خانه عروس برگشته است به طرف خانهٔ داماد می برند، و مراسم حنابندان داماد نیز عیناً شبیه مراسمی است که دربارهٔ عروس ذکر شد، تنها با این تفاوت که چنانچه رباینده‌ٔ سکه از کف داماد شخص مورد نظر جهت انتخاب ساقدوش و سولدوش باشد، چه نیکو، و اگر او نباشد، چون درآوردن سکه از مشت داماد نوعی توانایی و ابراز وجود به شمار می‌آید، لذا وی به پیشنهاد داماد در مراسم شاباش هم شرکت می‌نمایند، که چگونگی آن در آینده ذکر خواهد گردید.

مراسم حنابندان در خانهٔ داماد همراه با رقص و دست افشانی و ساز و آواز پایان می‌گیرد.

عروس آوردن - عروس آوردن یا «گلین گتیرمک» - فردای شب حنابندان اگر فاصلهٔ دو خانواده نزدیک باشد نزدیک ظهر، و چنانچه دور باشد بعد از صبحانه عدّه‌ای از معتمدین خانوادهٔ داماد، و چند تن از طرف عروس، همراه ساز وآواز وبا صدای دهل وسرنا، به سوی خانهٔ عروس به راه می‌افتند، وسوارانی که دارای تفنگ می‌باشند، در حین تاخت به عنوان اعلام هنر سلحشوری، و به یمن شادی چندین تیر هوایی شلیک می‌نمایند.

همین که به خانهٔ عروس نزدیک شدند، از طرف عروس چند تن سواره از آنان استقبال به عمل می‌آورند. و سپس سواران هر دو طرف به مسابقه اسب تازی می‌پردازند، و این خود نوعی جنبهٔ تشریفات دارد.

پس از اتمام اسب دوانی، سواران در مقابل خانهٔ عروس پیاده شده، به خانه می‌روند. قبل از صرف ناهار در خانهٔ عروس مردان مشغول صورت برداری از اموال

جهاز که عبارت از فرش و رختخواب، در مفرشها و لباس دوخته و ندوخته در یخدانها ومسین آلات از قبیل بادیه، مجمعه، دیگ و دیگر ظروف آلات و اثاثیه و مخلفات نظیر سجاده و متکا وتزیینات در ودیوار ، مانند پرده و طاقچه پوش و چراغ توری و سماور و سینی و اثاث چای و ظروف چینی و جوراب و دستکش و شال وکیسهٔ حمام و منگوله‌های مختلف برای تزین زین و لگام اسب وشتر، وبالاخره یک دستگاه اثاث زندگی می‌باشد، می‌شوند، بدین گونه که وسایل و اشیای جهاز بسته شده را به نمایندهٔ داماد تحویل می‌دهد. پس از پایان این کار صورت جهاز به امضای معتمدین مجلس می‌رسد، و سپس به داماد فرستاده می‌شود تا پس ازامضا و اعاده آن همراه عقدنامه به خانهٔ عروس ترتیب حرکت جهاز داده شود. بعد از رسیدن صورت اموال امضا شده، جهاز را بار شتر یا استر کرده، به سوی خانهٔ داماد حرکت می‌دهند. در مجلس زنان نیز شیرینی و نقل و نبات توزیع شده تحفه یا به زبان محلی تره "Tura" جمع‌آوری می‌گردد، که چگونگی تشریفات آن به شرحی است که در مراسم عقدخوانی آمد.

سپس عروس را آمادهٔ حرکت می‌نمایند. در این هنگام سر کلهٔ قندی را که در مجلس نامزدی، شکسته بود، با مقداری نبات به جوف شال مخصوص می‌گذارند، و آن را با دست برادر داماد یا یکی از محارم نزدیک، به کمر عروس می‌بندند، و خطاب به او می‌گویند " شال به کمرت بسته شد به امید آن که، خداوند هفت پسر و یک دختر نصیبت نماید".

خداحافظی عروس - عروس که به وسایل ممکن آرایش یافته و زینت داده شده، و نقابی قرمز رنگ از جنس حریر که به اصطلاح محلی "دواخ" نامیده می‌شود، بر سر او انداخته شده، به طوری که تمام سر و صورت وسینهٔ او را تا کمر پوشانیده، با دعا وصلوات وهلهله و رقص وشادی اطرافیان آمادهٔ حرکت می‌گردد. ابتدا من باب تشکّر و قدردانی، درمقابل پدر و مادر خود زانو زده، دست آنان را می‌بوسد، و سپس دور تنور می‌گردد، و در هر بارگردش نیز یک دفعه با دست به نشان بوسه، به لب تنور اشاره می‌کند، آن گاه به سوی در خروجی خانه هدایت می‌شود. درمقابل در خروجی از زیرکلام اللّه مجید می‌گذرد. و بعد خم گشته به علامت بوسه از سر احترام و سپاسگزاری به آستانهٔ دروازهٔ خانه پدر، اشاره نموده و سپس خارج می‌شود. در بیرون از دروازهٔ خانه که مملوّ ازجمعیّت بوده، و دور تا دور سوارکاران لگام اسبها را در دست گرفته‌اند، عروس را به نزد مرکب خود که از اسبهای مخصوص ورام انتخاب شده و به طرز با شکوه و زیبایی یال و دم آن با پنبه و پرهای رنگی آذین بندی گردیده، و به پیشانیش آیینهٔ زیبایی بسته شده، و درکنارکرسی مخصوص قرارگرفته، ولگام آن را

معمولاً برادر داماد در دست دارد می‌آورند. در این هنگام غالباً از طرف دختر، جوانی که شال مخصوص به کمر بسته قدم به میدان می‌گذارد، و برای کشتی گیری از فرستادگان خانوادهٔ داماد حریف می‌طلبد. اگر دو طرف خانواده در بین اقوام حسن تفاهم داشته باشند، حریفی از جوانان طرف داماد به میدان می‌آید، و در میان هلهله و پایکوبی و صدای دهل و سرنای نوازندگان مسابقه کشتی برگزار می‌شود، وسرانجام شال کمری به طرفین اهدا می‌شود. لیکن چنانچه ریش سفیدان قوم، کشتی گیری را مصلحت نبینند، در این موقع یکی از پیران به مصاف جوان می‌آید، وجوان مبارز به محض مشاهده او اظهار پشیمانی و ندامت نموده با احترام، در مقابل پیرمرد خم گشته به دست او بوسه می‌زند، وبه عنوان تسلیم ضمن دریافت انعامی صحنه را ترک می‌گوید. آن گاه عروس بالای کرسی رفته پا در رکاب می‌گذارد، و سواران نیز سوار شده با صدای دهل و سرنا در طول راه به اسب تازی می‌پردازند، و با این تشریفات به خانهٔ داماد رهسپار می‌گردند. همین که به آبادی یا به خانهٔ داماد نزدیک شدند، داماد نیز با ساقدوش و سولدوش، سوار بر اسب، به استقبال عروس می‌رود، و اسب تازی باشکوهی آغاز می‌شود، و سوارکاران در حین تاخت وتاز، تظاهر به گرفتن داماد می‌کنند، ولی هرگز او را نمی‌گیرند. و پس از چند دور اسب تازی، داماد راه خود را پیش می‌گیرد، و به سوی خانه می‌رود، و به همراه ساقدوش و سولدوش و عدّه‌ای از جوانان اقوام و دوستان که برنده سکّه شب حنابندان نیز در میان آنان می‌باشد، و برادر خواندهٔ عروس نامیده می‌شود، با مقداری سکّه و نقل و شیرینی و نبات و سیب و انار به پشت بام رفته ودر لبهٔ بام قرار می‌گیرند، وبه محض رسیدن عروس شاباش می‌دهند. بدین گونه که ابتدا داماد سیب یا انار و سکّه به سوی عروس می‌اندازد، وبا تبعیّت، از او اطرافیان نیز با وی همراهی می‌کنند، ودختران و جوانان و کودکان که در اطراف عروس قرار دارند، درگرفتن شاباش بر یکدیگر سبقت می‌جویند، زیرا این کار نوعی امتیاز برای جوانان محسوب می‌شود، و در حقیقت جوانان بدین‌وسیله تمایل خود را به امر ازدواج نسبت به خانوادهٔ خود اعلام می‌دارند، خانواده‌های جوانی که انار یا سیب ربوده‌اند، غرق در لذّت و شادی می‌گردند، و سپس عروس را از اسب پیاده می‌کنند، که این کار نیز خود دارای مراسم خاصّی است. بدین ترتیب که اسب عروس را به پای کرّسی مخصوص هدایت می‌کنند، و پدر ومادر داماد از عروس دعوت می‌کنند که پیاده شود، لیکن عروس از پیاده شون،
خودداری می‌نماید. و هر بار متناسب با توان و قدرت مالی خانواده، انعامی پیشنهاد می‌شود. و این عمل تا سه بار تکرار می‌گردد، و سرانجام عروس پیاده شده، در میان

صلوات و رقص و شادی شرکت کنندگان، به حجله مخصوص راهنمایی می‌شود. سپس جمعیّت به رقص چوبی و شادمانی می‌پردازند.

پاتختی - بعد از ورود عروس تنها مراسمی که باقی می‌ماند مراسم پاتختی "دواق قاپبا" می‌باشد و این آیین فردای شب زفاف، با حضور عده‌ای از زنان خانواده عروس در خانهٔ داماد انجام می‌شود. معمولاً این مراسم هنگام عصر برگزار می‌گردد، و در آن فقط به تبریک گفتن وابراز شادمانی و ربودن نقاب "دواخ" از سر عروس اکتفا می‌شود. ترتیب آن چنین است که ینگهٔ خانوادهٔ دختر در یک طرف عروس، ومادر او در طرف دیگر ینگه داماد و در روبرو و نزدیک همراه مادر که اقوام نزدیک نیز اطراف راگرفته‌اند، می‌نشیند و به عروس خوش آمد می‌گوید.

شب چله

شب چلّه شب اول زمستان که از طولانی‌ترین شبهای زمستان است، در منطقهٔ افشار به میمنتَ آغاز فصل زمستان. با شب نشینی‌های طولانی و ابراز شادمانی همراه است. میوه جات و تنقّلات این شب بلند، بستگی به توان هر خانواده عبارتست از:

هندوانه، انار، انگور، مغز گردو، بادام، سنجد، تخم بوداده، آفتاب‌گردان وتخم کدو. در این شب طولانی معمولاً چند خانواده که با هم نسبت نزدیک دارند، گرد هم می‌آیند و با گفتن قصه‌ها و لطیفه‌های شیرین و خنده‌دار شب چلّه راسپری می‌سازند.

کوسه

یکی از سنت‌های دیرین افشار که در بین اکراد نیز معمول می‌باشد، گردش کوسه در روستاها است. این رسم در اواسط چلهٔ بزرگ‌به وسیله‌چوپانان انجام می‌گیرد، و روز خاصّ و معینیّ ندارد. کوسه قیافهٔ غیرعادی و در عین حال مضحک است که با حرکات و لطایف جالب، انظار را متوجه خود می‌سازد، و در سیمای خرد و کلان برق شادی و امید جلوه‌گرمی‌نماید. برای اجرای این کار چوپان ده که نقش مرد را به عهده دارد، شاخ‌هایی از جارو به دو طرف سرش نصب می‌کند، و با ماسکی،از نمد صورت خود را می‌پوشاند، و زنگوله‌هایی به پا وخنجر چوبی به کمر می‌بندد، و همراه وی نیز که به زبان محلی به "دواچوبان" معروف است، لباس زنانه می‌پوشد، و خود راکاملاً می‌آراید. آن گاه هر دو دست یکدیگر را می‌گیرند، و در حالی که دسته‌ای از جوانان آنان را همراهی می‌کنند، درکوچه‌های ده به گردش می‌پردازند. و به خانه‌ها می‌روند، وباخواندن سرود ویژهٔ محلّی اهمیّت نقشی راکه در چوپانی و چراندن گوسفندان

خانواده‌ها، تا آغاز زمستان ایفا نموده‌اند، و لذّتی را که صاحبان دام، از خوردن شیر و آغوز و ماست وکره و سایر فراورده‌های دامی می‌برند، یادآوری می‌نمایند، کوسه‌ها با بدیهه گویی ونکته پردازی‌های مضحک، و حرکات و سکنات غیرعادی موجبات خنده و شادی مردم را فراهم می‌سازند.

آنان همه جا با صفا ومحبّت استقبال می‌شوند. خانواده‌های دیه قدم کوسه را مبارک دانسته هر آنچه از فرآورده‌ها دامی، برای مصرف زمستانی خودشان ذخیره کرده‌اند از قبیل: انواع خشبکار، روغن وکره به آنان می دهند بدین ترتیب کوسه‌ها از هر تک تک خانواده‌های آبادی حصّه‌ای دریافت می‌کنند، و در حالی که شاید بیشتر از مقدار مورد احتیاج خانوادهٔ خود، مأکولات جمع نموده‌اند، به میان خانواده‌های خویش رفته، زمستان را با آسایش و فراغ بال سپری می‌سازند.

پیشینهٔ کوسه

ابوریحان بیرونی درکتاب «التّفهیم لاوایل صناعة التنجیم» که در سال ۴۲۰ هجری قمری تالیف کرده، دربارهٔ گردش کوسه چنین آورده است "برنشستن کوسه چیست؟ آذرماه به روزگار خسروان، اول بهار بوده است، وبه‌نخستین روز از وی، از بهر فال، مردی بیامد کوسه، برنشسته برخری، و به دست کلاغی گرفته، و به بادبزن خویش باد همی زدی، و زمستان را وداع همی کردی، و زمردمان بدان‌چیزی‌یافتی، و به زمانهٔ ما، به شیراز همین کرده‌اند، و ضریبت پذیرفته ازعامل، تاهرچ ستاند از بامداد تا نیمروز، به ضریبت دهد، و تا نماز دیگر از بهر خویشتن را بستاند واگر پس از نماز دیگر بیابندش سیلی خورد از هر کسی. "در ازمنهٔ اسلامی این عید را خروج الکوسج می گفتند. در فرهنگ برهان قاطع و آنندراج دربارهٔ این جشن چنین آمده است. "کوسه برنشین"نام جشنی است که پارسیان در غرّهٔ آذرماه می‌کرده‌اند. وجه تسمیه‌اش آن‌است که دراین روز مرد کوسهٔ یک چشم بدقیافهٔ مضحکی را بر الاغی سوار می‌کردند و داروی گرم بر بدن او صلا می‌کردند، و آن مرد مضحک، مروحه وبادزنی در دست داشت، وپیوسته خود را باد می‌کرد، و از گرما شکایت می‌نمود، ومردمان برف ویخ برو می‌زدند، و چندی غلامان پادشاه نیز با اوهمراه بودند، و از هردکانی یک درم سیم می‌گرفتند. و اگرکس در چیزی دادن اهمال و تعلّل می‌کرد، گل سیاه ومرکّب همراه او بود، بر جامه و لباس آنکس می‌پاشید. و از صباح تا نماز پیشین، هر چه جمع می‌شد، تعلق به کارفرما و داروغه داشت، واز پیشین تا نماز دیگر، به کوسه و جمعی که با او همراه بودند،و اگر کوسه بعد از نماز دیگر، به نظر بازاریان در می‌آمد، او را آن قدر که

توانستند می‌زدند، و آن روز را به عربی "رکوب کوسج" خوانند. گویند: درین روز، جمشید از دریا مروارید برآورد، و درین روز، خدای تعالی حکم سعادت وشقاوت فرمود.

هر که درین روز پیش از آن که حرف زند، بهی بخورد و ترنج ببوید تمام سال او را سعادت باشد.

تکه گردانی

یکی از مراسم جشن عید نوروز در شهرستان تکاب افشار تکه گردانی است. تکه را از پارچه یا پشم یا پنبه به شکل بز درست می‌کنند و روی آن پوست بزغاله می‌کشند و دو شاخ در سرش تعبیه ونصب می‌نمایند و یا منجوق و زنگوله‌های کوچک سر و گردنش را مزین می‌کنند، و به درخانه‌ها می‌روند و سرودی به شرح زیر در حین رقصاندن تکه به زبان ترکی محلی می‌خوانند:

تکم گلر هوادان بیردونی واریل قاوادان تکمین پاین گنز
ای خانم اوین آوادان منیم تکم اویون الر قوردونان قویون الر
یقار ایرانین دو یوسین چپشلرین تویون الر
تکم گدیب خانقا باشنی قویوب یاتماقا تکمی اولدور دولر
آتدلار سامانقا منیم تکم اخته تکم بوینوندا تخته تکم، گاه قول اولور ساتلارگاه
چخارتخته تکم، تکمین پاین گتر قندنن چاین گتر.

مراسم چلهٔ کوچک زمستان

بعد از چلهٔ بزرگ زمستان، نوبت چلهٔ کوچک فرا می‌رسد. در میان مردم روستاهای افشار مرسوم است که هر خانواده، هر یک از بیست روز چلهٔ کوچک را بنام یکی از همسایگان نام گذاری می‌کند، و به اصطلاح می‌گویند. امشب چلّه در خانهٔ فلانی است، و اگر در همان شب برف نازل شود، و هوا طوفانی گردد، گویند صاحب خانواده‌ای که مهمانی چله را به عهده دارد، ترشرو و بد اخلاق و منحوس ولئیم است. و خانواده‌ها نیز برای گریز از این گونه اتهام و بدنامی، خویشتن را خوش خلق و خنده رو نشان می‌دهند، وضمناً از دوستان و خویشان نزدیک برای صرف شام دعوت به عمل می‌آورند، و به اتفاق آنان شب چلّه را با صحبتها و سخنان شیرین و خنده‌دار سپری می‌سازند.

چهارشنبه خبرچی یا طلیعهٔ نوروز

بعد از چلّهٔ کوچک چند نوع رسم در منطقهٔ افشار انجام می‌گیرد که به ترتیب عبارتست از: اول چهارشنبه خبرچی، "خبرچی چهارشنبه" در این چهارشنبه به پیروی

از سنت گذشتگان، در خانه‌ها به کاشتن دانه‌هایی از قبیل گندم، نخود، عدس و کنجد، در بشقابها و ظروف گوناگون می‌پردازند. خاصّه کاشتن کنجد روی بطریها و ظرفهای کوچک و بزرگ، زیبا وتماشایی است. بدین سان یک قطعه پارچه را بـه دور بـطری می‌پیچند، و مقداری کنجد را در آب خیس کرده‌اند، بر روی پارچه می‌پاشند. پس از چند روز دانه‌های کنجد در روی پارچه جوانه می‌زند، و سبز می‌شود، وبه تدریج به صورت ستون کوچکی از سبزه درمی‌آید. تهیهٔ سبزهٔ گندم بیش ازدیگر انواع سبزه‌های نوروزی مرسوم است. چه در هر خانه‌ای یک یا چند بشقاب از این نوع تهیه می‌کنند. انواع مختلف سبزه‌ها راکه از سه هفته پیش از فرا رسید نوروز به عنوان طلیعهٔ آن زینت بخش خانه می‌گردد، درزبان محلی "گوی"[1] می‌گویند نوارهایی از پارچهٔ الوان بـه عرض سه تا چهار سانتی‌متر به دور سبزهٔ "گـوی" مـی‌پیچند و قـطعات کـوچکی از پارچه‌های رنگین به صورت پولکهایی بریده، وسـط آنـها را سـوراخ مـی‌کنند، و از انتهای برگ مختلف سبزه‌ها می‌گذرانند. سبزهٔ نوروزی راکه از مدّتی پیش از نوروز، زینت بخش خانه می‌گردد، تا روز فروردین نگاه می‌دارند.

پیشینهٔ سبزهٔ نوروزی

روياندن سبزه از دانه‌های گوناگون و در ظروف مختلف، سنتی است اصیل و دیرین از دوران باستان، جا حظ در این زمینه می‌نویسد: بیست وپنج روز پیش ازنـوروز در صحن دارالملک، دوازده ستون از خشت خام برپا می‌شد، و بـر هـر سـتون یکـی از حبوبات، گندم، جو، برنج باقلا، کاحیله ، ارزن، ذرت، لوبیا، نـخود، کـنجد ومـاش می‌کاشتند، و در جشنهای نورو زو مهرگان در دربار پادشاهان ساسانی، در خوانچه‌ای هفت شاخه از درخت‌هایی که مقدّس می‌شمردند مثل زیتون، بید، انار، بـه و غـیره می‌گذاشتند، ودر هفت پیاله سکّهٔ سفید و نو می‌نهادند. ابـوریحان بـیرونی در آثـار الباقیه، ضمن گفتگو از نوروز و داستانهای مربوط بـه پـیدایش آن،دربارهٔ سـبزه‌های نوروزی چنین می‌نویسد: هر شخصی از راه تبرک به این روز در طشتی جو کاشت، سپس این رسم در ایرانیان پایدار ماند. که روز نوروز درکنار خانهٔ هفت صنف از غلّات، بر هفت استوانه بکارند، از روییدن این غلات، بـه خـوبی وبـدی زراعت و حـاصل سالیانه حدس بزنند".[2]

---

۱ - Gui

۲ - آثار الباقیه ص ۲۴۵.

کوله چارشنبه

دومین چهارشنبه، چهارشنبهٔ کوتاه به اصطلاح افشار "کوله‌چارشنبه"، نوبت چهارشنبه سوری یا آخرین چهارشنبه به عید نوروز مانده است، در کوله چهارشنبه، به کوتاه کردن موی سربچه‌ها و نیز به کوتاه کردن یال و دم اسب، و سایر حیوانات اهلی می‌پردازند، و این عمل را یک نوع شگون به شمار می‌آورند.

چهارشنبه سوری

سوّمین یاآخرین چهارشنبه به عید نوروز مانده چهارشنبه سوری یا "آخر چهارشنبه" در افشار می‌باشد، که با شکوه‌ترین چهارشنبهٔ آخر سال است، وتشریفات مفصل در عین سادگی دارد. در روستاهای افشار یکی دو روز قبل از چهارشنبه سوری، حبوبات از جمله نخود به آب می‌ریزند و کنجد و بزرگ تمیز وحاضر می‌کنند، و صبح روز سه شنبه این حبوبات را با مقداری‌گندم برشته می‌کنند، تا در شب چهارشنبه مورد استفاده قرارگیرد. در برخی از دیه‌های افشار هم اکنون نیز مرسوم است که عصر روز سه‌شنبه پسران ودختران جوان با خاک رس که معمولاً سرخ رنگ می‌باشد، گل می‌سازند، وبا آن تصاویر بسیار ابتدایی و جالب بر چهار دیوار خانه می‌کشند که شکل همهٔ آنها در تمام خانه‌ها تقریباً از نظر کلی مشابه است. این تصویرها به ترتیب عبارتند از: از قرص خورشید بر دیوار شرقی خانه و در دو طرف این تصویر شکل انسانی را در حال ایستاده نقّاشی می‌کنند که به منزلهٔ یکی از فرشتگان، ترازویی را که دو کفّهٔ آن کاملاً متعادل ومتوازن می‌باشد در دست دارد. و در طرف دیگر قرص خورشید و چهرهٔ یک پسر و دختر راکه دست یکدیگر را گرفته‌اند، نقش می‌کنند و این خود نمایانگر آرزوی ازدواج و خوشبختی برای جوانان است. بر دیوار غربی هلال ماه یا چند ستاره در اطراف آن نقّاشی می‌کنند، و در دیوار شمالی عدّه‌ای تصویر در حال ایستاده است.

که با نظم خاصی دست یکدیگر را گرفته‌اند، و معتقدند که چهارشنبه خاتون[1] یا خاتون چهارشنبه به صورت یکی از آنها وارد خانه خواهد شد و با خود خوشبختی و رزق و روزی فراوان فراوان هدیه خواهد آورد.

نزدیک غروب آفتاب، هر خانواده مردان جوان همراه پیر مرد و رئیس خانواده به

---

۱ - ختون ۱ - (بضم تا) بانو، بی‌بی، خانم، کدبانو زن بزرگ منش و در عربی نیز خاتون می‌گویند و جمع آن خوانین است. فرهنگ عمید.

پشت بامها می‌روند و در حالی که در دست یکی از آنها یک سیخ تنور و در دست دیگری ظرفی پر از گندم و حبوبات برشته وجود دارد، اولی شروع به خط کشیدن به چهار طرف بام خانه می‌کند و نفر دوم با طرز خاصی که در تخم افشانی زراعی معمول است، از گندم و حبوبات برشته روی خط می‌پاشد، و دعا می‌کند، و دعای وی چنین است: بسم اللّه الرحمن الرحیم. اللهم صل علی محمّد و آل محمّد. خداوند ان شاء اللّه نور محمّد و دولت ابراهیم و طول عمر و صحّت کامل، رزق فراوان با جمیع همسایگان کرامت فرماید. به کسانی که کمک ندارند فرزند ذکور مرحمت نماید، جوانان را حفظ کند. پیران را عمر طولانی بدهد، به فقیران دولت، به ثروتمندان کرامت، و همه را به یکدیگر مهربان نماید، آمین یارب‌العالمین. آنگاه یک مشت از گندم را از روزنهٔ خانه و یک مشت نیز از روزنهٔ طویله فرو می‌ریزد. همچنین یک مشت از گندم و حبوبات را برمی‌دارد، و رو به قبله می‌ایستد و نیّت می‌کند که، خداوند روزی فراوان و شادی ایل نصیب فرماید. سپس آن را به هوا می‌پاشد و می‌گوید: این هم‌سهم پرندگان. بعد از انجام این تشریفات که بدون استثناء از فقیر و غنی انجام می‌دهند، ریش سفیدان آبادی، در یک جا گرد می‌آیند، و ضمن گفتن تبریک متقابل چهارشنبه سوری، چنانچه خانواده‌ای سوگوار باشد به پشت بام خانهٔ او می‌روند و ابتدا بعد از خواندن فاتحه از صاحب عزا تقاضای ختم مصیبت می‌نمایند. جوانان آن خانواده نیز مانند سایر جوانان مشغول جشن و شادی می‌گردند. سپس از طرف خانوادهٔ سوگوار، در مقابل ریش سفیدان، پشت بام خانهٔ یکی از همسایگان، دومین آتش چهارشنبه را روشن می‌کنند.

بقیهٔ خانواده‌های آبادی نیز با مشاهدهٔ دومین آتش چهارشنبه سوری، در پشت بام خانه‌های خودشان شروع به روشن نمودن آتش و ابرار شادی کرده، و مشغول پریدن از روی آتش، شلیک تفنگ، و انفجار ترقه و رها کردن فشفشه می‌شوند.

مضاف اینکه در بلند شدن شعلهٔ آتشها بین خانواده‌ها رقابت مانندی وجود دارد، و اغلب با صدای بلند همسایگان، از پشت بام خانه‌هایشان، خطاب به یکدیگر اعلام می‌دارند: که بین ما و شما هیچ گونه کدورت و خصومتی وجود ندارد، و مخصوصا اگر بدانند که مابین دو خانواده، یک نوع عداوت یا دشمنی وجود دارد، با صدای بلند جوان دو خانواده را دعوت به دوستی نموده، و برای آشتی و دوستی و تندرستی و موفقیت آنان تفنگ شلیک کرده و فشفشه رها می‌کنند، و بدین وسیله آشتی بین آنان را موجب می‌گردند. این مراسم بعد از چندی خاتمه یافته، و هر کس به خانه خود مراجعت می‌کند.

و کل این مراسم در یک زمان اجرا می‌شود، به طوری که دهات نزدیک، شعلهٔ آتش‌های یکدیگر را مشاهده می‌کنند. که بسیار زیبا و تماشایی است. بعد از برگشت به خانه سفرهٔ شام را آماده کرده و عموما در کنار آن حاضر می‌شوند، و غالبا شام امشب کلیهٔ خانواده‌ها شیر برنج است، و چنانچه احتمال داده شود که خانواده‌ای فقیر به تهیهٔ شام آن شب توفیق نیافته، برایشان شیر برنج فرستاده می‌شود.

بعد از صرف شام نوبت سرچشمه رفتن و شمع روشن کردن است. بدین ترتیب، که ابتدا هر خانواده در چهارگوشهٔ اطراف خانهٔ خود شمع روشن می‌کند، و بعد از آن هم با پارچهٔ کهنه آغشته به نفت یا روغن گرچک که سر چوب بلندی بسته شده یک مشعل بزرگ راهنما، روشن می‌کنند، آنگاه هر خانواده با افراد جوان خود به سوی چشمه می‌روند. در طول راه هر کس به دلخواه ممکن است چند شمع تا سر چشمه روشن نموده، و اطراف راه یا کنار نهر و جوبها را روشن نماید.

زنان از جمله اشیا و وسایلی که با خود به سر چشمه می‌برند، یک مشگ و چوب آن است، و دیگر یک یا چند رشته منجوق‌های آبی برای تزیین لگام اسب: و همچنین دست‌بندی که از منجوق‌های فیروزه‌ای رنگ نخ شده، و نیز یک کوزه آب است.

در چشمه و یا نهر ابتدا مشگ را با آب تمیز می‌شویند، و منجوق‌ها را هم با مقداری سنگهای پاکیزه توی مشگ و گاوس می‌گذارند، و نیزباآب چشمه دست و صورتشان را به یمن سعادت و تندرستی و خوشبختی می‌شویند، و نیز آب روان را قیچی کرده، می‌گویند: روزهای بد را با این قیچی بریدیم و معدوم کردیم، و همچنین می‌گویند: سر درد، چشم درد، پا درد و جان درد پدر و مادر و برادران و خواهران، و تمام خویشان و نزدیکان را با این آب جاری بدور روانه کردیم. روزهای آینده‌مان مانند این آب زلال روشن و تابناک باشدان شاءالله. بعد از آن دختران و عروسان در حالی که کوزه‌های خود را از آب پر کرده و بر دوش گرفته‌اند، همراه کسان و شوهران جوان خود با خوشحالی به سوی خانه باز می‌گردند. در شب چهارشنبه سوری معمولا دختران و پسران روستاها در حالی که شمع به دست و در میان هلهله و شادی از سرچشمه بر می‌گردند، همسر آینده خود را نیز با شناخت قبلی انتخاب می‌نمایند و غالباً عاشق و معشوق حبوبات و کشمش و شیرینیجات به یکدیگر تعارف می‌کنند، و این عمل نشانهٔ اظهار تمایل به ازدواج است. لذا هرکس که جوان خود را زیر نظر دارد، با مشاهدهٔ این رفتار هدایایی به دختر می‌دهد. و این کار خانوادهٔ پسر به منزلهٔ پیش درآمد اتفاق خواستگاری از دختر معهود در آینده است.

مراسم چهارشنبه سوری به این زودی پایان نمی‌گیرد، بلکه دنبالهٔ آن تا نزدیک

بامداد روز چهارشنبه سوری با همان تشریفات شبانگاهی (سرچشمه رفتن و دست روی با آب شستن و وضو گرفتن و کوزهٔ آب از آب چشمه پر کردن) تا طلوع آفتاب ادامه دارد.

بامداد روز چهارشنبه سوری در سر سفرهٔ صبحانه اکثراً روستاییان، کرهٔ تازه و سرشیر نیز می‌گذارند. و برای عصر آن روز آش دوغ نوبری با ترهٔ تازه و نوبر صحرایی می‌پزند و معتقدند که تهیه و خوردن آش مذکور دارای شگون بوده و موجب تندرستی و سعادت و نیکبختی است.

چوب مشگ و دعای زیر ناودان - مشگ چوبی که در آن ماست بهم می‌زنند، و دوغ و کره به دست می‌آورند، دارای سه قطعه چوب مخصوص است که دو قطعهٔ آن در جهت عرض، در دو سر مشگ قرار دارد، و قطعه دیگر در جهت طول، به طوری که هر یک از دو سر آن وسط یکی از چوبهای دو انتهای مشگ وصل می‌شود. معمولا از اواسط یا اواخر پاییز که محصول شیر حیوانات رو به تقلیل و کاهش می‌رود، دامداران مشگهای بزرگ را که به زبان محلی به گاوس[1] می‌گویند، می‌خشکانند، و تا پایان زمستان و آغاز فصل بهار، به همان حال نگهمیدارند، و در فصل زمستان از مشگهای کوچک استفاده می‌کنند، و نیز ممکن است که روستاییانی که دامهای آنان معدود، و میزان شیر و ماست آنها خاصه در زمستان کم است، مشگها را اعم از کوچک و بزرگ به همین ترتیب، تا آغاز بهار سال آینده نگاهدارند.

از جمله در روستاهای افشار رسم بر این است، که در صبح روز چهارشنبه سوری، مشگهای خشک شده را که از شب چهارشنبه سوری در آب سرچشمه و جوی گذاشته‌اند، تا نرم و قابل استفاده مجدد گردد، پس از شستشوی مشگ و چوبهای آن، برابر یک رسم دیرین، بعضی از زنان روستا یک سر چوب دراز مشگ را همچون لگام اسب، در دست می‌گیرد، و در کنار چشمه یا جوی بر آن سوار می‌شود، و فاصلهٔ معینی را به تاخت مثل یک سواره، طی می‌کند. و این کار یعنی: شستن مشگ در بامداد روز چهارشنبه سوری، و سوار شدن بر چوب آن را، به منظور میمنت و مبارکی و افزایش شیر و لبنیات و بهبود وضع دامها در سال نو انجام می‌دهند.

یکی دیگر از رسوم مردم این منطقه در شب چهارشنبه سوری، فال گوش ایستادن است. همچنین دقایقی چند، در زیر ناودانها می‌ایستند، و برای افزایش محصول، و بهبود آن در سال آینده، و نیز برای دفع بلا و وضع دامها برخورداری از نعمت تندرستی دعا می‌کنند.

---

۱ - Gavus مشگ بزرگی که از پوست گاو درست شده است.

نیز در روز چهارشنبه سوری، جوانان روستایی، بر مبنای یک سنت دیرین محلی، همراه سالخوردگان و پیران قوم، کنار آبادی رفته، تا نزدیک غروب آفتاب به سوی هدفهایی که تعیین کرده‌اند، با تفنگ تیراندازی می‌کنند، و گاهی روی تیراندازی شرط بندی می‌شود. با پایان یافتن این مراسم تماشایی و نشاط انگیز، مراسم چهارشنبه سوری نیز خاتمه می‌پذیرد، و منبعد خانواده‌ها خود را برای برگزاری مراسم شب آدینه آماده می‌سازند.

آدینه یا شب جمعهٔ آخر سال

از بامداد فردای چهارشنبه سوری، تقریباً بدون استثناء تمام خانواده‌ها در فکر تدارک احسان شب آخرین جمعهٔ سال می‌شوند، و احسانی که در این روز برای خیرات اموات آماده می‌شوند، در تمام خانواده‌های منطقهٔ افشار یکسان و بدون تفاوت، حلوا است. مگر بعضی خانواده‌های متمکن که نوعی نان روغنی نیز می‌پزند، که به زبان محلی "ایردک" نامیده می‌شود.

طرز پختن حلوای آدینه آخر سال چنین است که، ابتدا مقداری آرد را با روغن تفت داده، و تقریباً سرخ می‌کنند، هر بار که ظرف آرد تفت شده را خالی می‌کنند، همراه با تلاوت آیاتی از کلام اللّه مجید و یا خواندن ادعیه، یکنفر آرد را پهن می‌کند تا سرد شود، و دانه‌های آن بهم نچسبد، و تمام آرد مورد نیاز آمادهٔ پختن حلوا می‌گردد. و همین که آرد آماده شد، آنرا در یک مجموعهٔ بزرگ، با شیرهٔ انگور آغشته می‌کنند و سپس آنرا یکی از مردان جوان خانواده با دست وضودار، خوب بهم می‌زند، و همین که حلوا به حالت مطلوب خود رسید، آنرا به شکل گلوله‌ای مخصوص درمی‌آورند، که به "مچه"[1] معروف بوده، و بسیار شیرین و مطبوع و لذیذ است. و سپس هر خانواده از این مچه‌ها بین کلیهٔ خانه‌های روستا و آبادی تقسیم می‌کند.

جالب این است که این احسان در تمام خانواده‌های روستاهای منطقهٔ افشار انجام می‌شود و بدون هیچ استثنایی در میان کلیهٔ خانواده‌ها نیز تقسیم می‌گردد.

علاوه بر تقسیم حلوا بین خانواده‌ها، نزدیک غروب آفتاب، ریش سفیدان و پیر زنان و جوانان هر خانواده مقداری از حلوا را که در بشقاب نهاده، و روی آن سرپوش گذاشته‌اند، به سوی قبرستان می‌برند، و همین که همگی در قبرستان جمع می‌شدند، تمام حلواها را در ظرفی واحد خالی کرده، سپس مخلوط می‌نمایند، و بعد به وسیلهٔ یکی از مردان حاضر که در تقسیم به عدالت معروف است، حلوای ظرف مجدداً مچه

---

۱ - muja مچه به ضم میم و فتح چ و سکون‌ها.

می‌شود، و بار دیگر مابین خانواده‌ها تقسیم می‌گردد. پس از تقسیم حلوا فاتحه خوانده شده، و هر کس به خانهٔ خود مراجعت می‌کند.

شب آدینهٔ آخر سال هر کس در خانهٔ خود مشغول تلاوت قرآن و عبادت می‌شود.

قابل ذکر است که تقسیم حلوا بین خانواده‌ها به قدری از اهمیت برخوردار است که حتی به آبادیهای دوردست نیز از آن می‌فرستند، و اگر در یک خانواده عروس نامزد وجود داشته باشد، عیدانهٔ او را نیز همراه حلوا می‌فرستند، و بردن آن برای حامل بسیار نشاط انگیز و غرور آمیز است.

حامل اگر سواره باشد، خرجینی به ترک اسب می‌بندد، بگونه‌ای که آن خرجین نظر هر بیننده را به خود جلب می‌کند، و چنانچه خرجین را با طرز خاصی به روی کول خود می‌اندازد، به طوری که وقتی از کوچه و پس کوچه‌ها عبور می‌کند، کاملا جالب توجه باشد. گویی که تعهد و رسالت دارد تا انظار دیگران را به خود جلب سازد، تا بدین سان به عنوان حامل ارمغان و عیدانه، خویشتن را به مردم اهالی معرفی نماید، و آن گاه از انجام این ماموریت احساس شادی و رضایت کرده، یا کسب افتخار نماید.

عید نوروز - نوروز از جشنهای باستانی ایرانیان است، و شاید قرنها پیش از عهد هخامنشی در ایران معمول بوده است این عید که بزرگترین عید ملی ایرانیان است، در اعتدال ربیعی روز اول بهار و حلول برج برگزار می‌شود.

در سبب نامیده شدن این جشن به نوروز، روایات زیادی از قدیم رسیده، که بعضی از آنها را در اینجا نقل می‌کنیم:

گویند جمشید تختی بساخت که دیوان آن را به هوا برمی‌داشتند. در روز هرمز، که از ماه فروردین، برنشست، و به یک روزازکوه دماوند به بابل (نزدیک شهر کوفه) آمد، مردم از این کار در شگفت شدند، و آن روز را نوروز خواندند. فردوسی نیز داستان‌نشین جمشید را بر چنین تختی در شاهنامه آورده است.

گویند: اهریمن بلای خشکسالی و قحطی را بر زمین مسلّط کرد. جمشید برای جنگ با اهریمن و از میان بردن قحطی به سوی جنوب رفت، و اهریمن را شکست داده بلای قحطی را برانداخت و چون به زمین بازگشت، نور از چهرهٔ وی می‌تافت. در این روز درختها و هر چوب خشک هم سبز شد. مردم این روز را نوروز خواندند. و هرکس برای تبریک، در طشتی جوکاشت، واین رسم سبزه‌کاشتن در ایّام نوروز از آن‌زمان‌مانده‌است.

گویند چون از پادشاهی جمشید چهارصد و بیست و یک سال بگذشت، جهان بر وی راست گشت، و دیوان همه مطیع او شدند. بفرمود تا گرمابه‌ها ساختند و دیبا بافتند و زر و سیم و مس و سرب از معدن برآوردند وجنشی برپا ساختند و نوروزش

نام نهاد، وفرمود هر سال چون فروردین شد، آن روز را جشن گیرند.

بنا به روایتی زردشتی، نوروز، روزی است که خداوند از آفرینش جهان فراغت یافت، و از این جهت اول فروردین که نوروز باشد، به نام هر مزد "اهورامزدا" خوانده می‌شود.

اما بعد از پایان مراسم چهارشنبه سوری و آدینه مردم منطقهٔ افشار، در انتظار فرا رسیدن عید نوروز لحظه شماری می‌کنند. و رسیدن عید هم ممکن است از همان شب جمعهٔ آخر سال "آدینه" تا چهارشنبهٔ آیندهٔ ادامه یابد، اما اگر بعد از آدینه، آغاز عید نوروز و تحویل سال با روز شنبه مصادف شود، آن عید از احترام و اهمیّت ویژه‌ای در نزد مردم منطقه برخوردار بوده، و به فال نیک گرفته می‌شود، و در این مورد ضرب المثلی در افواه اهالی وجود دارد که به زبان محلی گویند. "همیشه بایرام‌شنبیه‌دوشمز" یعنی همیشه عید نوروز با روز شنبه مصادف نمی‌شود. کما اینکه در فارسی این ضرب المثل موجود است که گویند. "سالها می‌گذرد شبنه به نوروز افتد" همین که عید نوروز فرا رسید، فرق نمی‌کند به این که تحویل سال چند ساعت بعد از غروب آفتاب روز قبل از شب عید اتفّاق افتد یا پس از آن، و به هر صورت مراسم آن برگزار می‌گردد.

بدون استثنا افراد همهٔ خانواده‌های منطقهٔ افشار مطابق مراسم چهارشنبه سوری بر پشت بام خانه‌ها رفته، اقدام به روشن کردن آتش و منفجر کردن ترقّه و رها کردن فشفشه و شلیک تفنگ می‌نمایند، و نیز از روی آتش پریده به آتش بازی می‌پردازند.

تقریباً تمام تشریفات چهارشنبه سوری اعم از آتش روشن کردن، شمع روش ساختن، سرچشمه یا کنار نهر و لب جوی رفتن، دست و صورت با آب شستن، به فال گوش ایستادن، و به علاوه شال آویختن نیز در شب عید نوروز انجام می‌گیرد.

رسم شال‌آویختن‌چنین است که جوانان هر روستا و آبادی شال خود را از روزنه بام خانه‌های همسایگان و گاه از روزنهٔ خانه‌های آبادی آویزان می‌کنند. در این موقع صاحب خانه‌ها کنجکاوانه سعی‌کنند که صاحب شال را بشناسند، لیکن شال انداز کوشش می‌کند که به هیچ وجه شناخته نشود.

به شال اغلب شال آویزانی که شناخته نشوند، از همان گندم بو داده و حبوبات وکشمش و سنجد و نقل و نیز تخم مرغ رنگی می‌بندند و به زبان محلّی به او می‌گویند، "چیک اللّه مطلبین و برسین" یعنی بکش که خدا مطلبت را برآورده سازد. واگر صاحب شال را از روی علایمی مخصوص بشناسند، و او از خویشان خانواده بوده یا شخصی باشد که به مناسبتی از محبوبیّت خاصی در نزد صاحب خانه برخوردار است، و یا نامزد در آن خانه داشته باشد، علاوه بر چیزهایی که یاد شد، یک جفت

جوراب پشمی و یک جفت دستکش کرکی مخصوص نیز به عنوان "شالّاما" [۱] و یا هدیه‌ای به شال او می‌بندند.

معمولاً شال پسران نامزد که قبلاً با علامت رمزی بین دختر و پسر مشخص شده، توسّط دختر نامزد شناسایی می‌شود، و اعلام آن هم از طرف دختر در خانواده بسیار ظریف و جالب است. بدین گونه در حالی که دختر نامزد، شخصاً ومستقیماً نمی‌خواهد شال نامزد خود را بشناسد، با ایما و اشاره به خواهران و یا زن برادران خود می‌فهماند که شال مربوط به داماد است. آن گاه بهترین هدیه را به شال داماد می‌بندند.[۲]

نیز ممکن است پس از شناسایی، از داماد دعوت به عمل آید تا به خانه آمده و ساعتی را در میان خانوادهٔ نامزدش بگذراند.

در صورت پذیرفته شدن خواهش دعوت از سوی خانودهٔ عروس، داماد بخانهٔ ایشان می‌آید، و قبل از نشستن یک جام آیینه کوچک جیبی را که برای اعلان شناسایی از طرف عروس به او قبلاً هدیه شده به طرز زیبا و ظریفی درانتهای شال خود بسته است از سرشالش بازکرده به عروس اهدا می‌کند ومتقابلاً هم هدیهٔ نفیسی از طرف عروس می‌گیرد.

تحویل سال - لحظات تحویل سال ومراسم با شکوه آن عبارتست از این که ابتدا سفرهٔ هفت سین متناسب با توانایی مالی هر خانواده پهن می‌شود. و محتویّات آن صرف نظر از تشریفات استثنایی و تنقلاب متنوع که بدلخواه در سرسفره قرار می‌گیرد، مرکّب از غلات و حبوبات که به طرز با شکوه و زیبا، به شرحی که در مراسم چهارشنبه "خبرچی" مذکور شد رویانده‌اند، ودر کنار آن یک جلد کلام اللّه مجید و یک جام آیینه قرار می‌دهند، و نیز میوه و شیرینی‌جات و تنقلاب و سیر و سمنو و سرکه و سنجد و سماق و سکه را در یک سینی جداگانه در سر سفرهٔ هفت سین می‌نشانند، و به محض تحویل سال صدای هلهل و شادی از خانواده بلند می‌شود، و همگی فرا رسیدن سال نو را به همدیگر تبریک می‌گویند. ابتدا افراد کوچک خانواده از دست بزرگان خاصه از دست رئیس و بزرگ خانواده می‌بوسند، و سپس رئیس خانواده متقابلا از روی بچه‌ها و جوانان خانواده می‌بوسد و به هرکدام یک سکه به عنوان عیدی می‌دهد.

---

۱ - Sallama به زبان محلی هدیه‌ای است که به شال شال آویز می‌بندند.

۲ - آی نه گوزل قایدادی شال سالاماق بیگ شالنا بایرا ملفین باغلاماق. (از حیدربابای شهریار) معنی: شال آویزی چه رسم خوبی است در حالی که عیدی به شال داماد بسته شود.

با دیگر سرسفره می‌نشینند و شروع به چیدن و خوردن از خوردنیهای هفت سین می‌کنند که معمولاً به یک انگشت زدن به سمنو و سرکه و خوردن چند دانه تخمه و آجیل و سنجد و چشیدن سماق و دندان زدن به سیر اکتفا می‌شود. همچنین نوجوانان و بچه‌ها مقداری از سیر و پیاز را می‌خورند و نیز زیر پای خود می‌مالند، و این جملات را به زبان محلی می‌خوانند: "بویور، بویور، بویرولسون، حکم سلیمان اولسون، چهارشنبده با یرامدا سارمساق سوغان یمشم، آیاقیم آلتناسور تمشم، الان چایان کیش، "یعنی، بفرما بفرما، فرموده شود حکم سلیمان (منظور سلیمان نبی(ع) باشد. در چهارشنبه و در عید، سیر و پیاز خورده‌ام. به زیر پایم مالیده‌ام، مار و گزندگان دیگر از من دور باشید.

با خواندن این جملات، معتقدند که از شر همهٔ گزندگان مصون می‌مانند، و مار و عقرب و رتیل و غیره به آنان نزدیک نمی‌شود، و معتقدند که سمنو باعث زیادی هوش و قدرت بنیاتی و سرکه و سماق، صفرا را از بین می‌برد، و سرگیجه را معالجه می‌نماید، و خوردن سیر سموم بدن را خارج می‌سازد،، وکسی که سیر را در سال نو بخورد، با مرگ ناگهانی از دنیا نمی‌رود.

بعد از این مراسم، دید و بازدید از خانواده‌های خویشاوندان آغاز می‌گردد، و بزرگان خانواده، ابتدا جمع شده، اگر ده باشد، به دیدن کدخدای ده یا روستا، و چنانچه شهر باشد، به دیدن امام جماعت و حاکم شهر می‌روند، به هر حال سال نو را به آنان تبریک می‌گویند. مضاف به این که روستاییان در همین نخستین حضور، و پس از به عمل آوردن مراسم تبریک عید در منزل کدخدا، پیرامون امور مهم، و برنامه‌های سالانهٔ اجتماعی آبادی، از قبیل استخدام چوپان برای گوسفلندان و گاوچران "ناخرچی" برای چراندن گاوها و دشتبان برای حفاظت و مراقبت مزارع و انتخاب نفرات لازم جهت لایروبی جویها و نهرها و بستن بندها و تعیین روزها و نوبت آبیاری هرجوق‌از نهرها، یا چشمه، یا بند. به نسبت حق آبی هر جوق به گفتگو و مشاورت می‌پردازند، و با رعایت نظم و ترتیب، به نحوی که انجام خواهد شد، به همه متذکر می‌گردد. همین طور مقدار مزد چوپان وگاو چران و دشتبان، نسبت به تعداد احشام هر خانواده و مقدار مزارع و علف زار و یونجه زار و باغات تعیین می‌شود، و اگر از خانواده‌های کشاورز، کسی با مشکلاتی از قبیل عدم امکان بذر و ابزار شخم زنی و مسائلی از این قبیل روبرو باشند، در همین مجلس مطرح می‌شود، و حل مشکلات او ضمن مذاکره و تبادل‌نظر پیدا شده، و به وی اعلام می‌گردد. به طوری که کشاورز مورد نظر سختی نبیند، و از پای در نیاید. این کمک‌ها و مساعدت‌ها ممکن است با بذر

قرض دادن و گاو شخم‌زن یا تراکتور در اختیار گذاشتن و یا کمک نیروی انسانی که به زبان محلی به آن "جار" اطلاق می‌شود، صورت می‌گیرد.

بعد از پایان این مراسم، دید و بازدید خانواده‌های دیگر آبادی که پیشاپیش مردان و پشت سر آنها زنان در حرکت می‌باشند، بلافاصله از نزدیکترین خانهٔ همسایهٔ بزرگ آغاز می‌شود. به نحوی که بهرخانه‌ای که مردان به طور دسته‌جمعی وارد می‌گردند، اثری از خانمها در آن خانه دیده نمی شود. پس از خروج مردان، گروه زنان وارد می‌شوند، بدون این که اثری از مردان در آن خانه دیده شود.

در این دید و بازدیدها معمولاً به خوردن یک استکان چای با مقداری شیرینی یا میوه و یا خوردن تنقلات اکتفا می‌شود، و هیچ گونه تبعیض و تفاوتی در این دید و بازدیدها بین فقیر و غنی وجود ندارد. فقرا با همان صمیمیّت و شادمانی، به دیدن اغنیا می‌شتابند که اغنیا به دیدن خانواده‌های فقیر و مستضعف می‌روند.

هرکس به تناسب حال و بضاعت خویش لباس نو بر تن می‌کند، وگرانبها بودن یا ارزان قیمت بودن پارچهٔ لباس مطرح نیست.

شروع دید و بازدید ، بعد از دیدار بزرگ ده، چنانچه در آبادی خانوادهٔ سوگوار وجود داشته باشد بلافاصله، دیدار از خانوادهٔ سوگوار آغاز خواهد شد.

تخم‌مرغ نوروزی

رنگ‌آمیزی تخم مرغ یکی دیگر از سنن نوروز در منطقهٔ افشار است که از چهارشنبه سوری تا اولین روز سال نو انجام می‌گیرد.

در روستا همه چیز ساده و بی‌آلایش است. حتی رنگ‌آمیزی تخم مرغ، در هر خانه تخم مرغ را به مقداری پوست پیاز یا اندکی روناس، چند دقیقه در آب می‌جوشانند تا تخم مرغهای گلی رنگ و زیبا به دست آید. گاهی هم به جای پوست پیاز و روناس، مقداری کاه و اندکی زاج به کار می‌برند، و تخم مرغها را یا به رنگ زرد و یا نارنجی در می‌آیند.(۱)

یکی دیگر از شیوه‌های رنگ‌آمیزی تخم مرغ در روستاها و در تکاب این است که مقداری خامه یا نخ رنگی را از جهات مختلف به دور تخم مرغهای خام می‌پیچند، و مدتی در آب می‌جوشانند، و آنها را به رنگ مطلوب و دلخواه در می‌آورند، و یا هر

۱- یومورتانی گیچک، گلی بویاردیق چاقیشدروب، سنانلارین سویاردیق. (از حیدربابای شهریار).

یک از تخم‌مرغها را در قطعهٔ کوچکی از پارچهٔ منقش و زیبا می‌پیچند و آنها را در آب می‌جوشانند. با این کار، رنگها و گلهای الوان پارچه بر روی تخم مرغ نقش بسته و به آن جلوهٔ خاص می‌بخشد.

از چهارشنبه سوری تا چند روز پس از عید نوروز، یکی از سرگرمیهای کودکان و نوجوانان تکاب و روستاهای منطقه افشار، بازی و شرط‌بندی با تخم مرغ است. در طول این مدت کودکان و جوانان در کوچه‌ها و اینجا و آنجا گردهم می‌آیند، و با اشتیاق و سرور تمام به گفتگو دربارهٔ سفتی و سختی و نرمی تخم‌مرغها و میزان و شرط بندی و شرایط آن می‌پردازند، و هر یک از آنها می‌کوشد که تخم مرغ سختی را به دست آورده، و با شکستن تخم مرغهای دیگران برنده شود.

شیوهٔ کار چنین است که یکی از دو طرف شرط‌بندی، تخم مرغ خود را در دست می‌گیرد، و در حالی که انگشتان خود را به دور آن حلقه کرده، و با حصول توافق، یکی از دو سر تخم‌مرغ را در اختیار دیگری قرار می‌دهد، تا با تخم‌مرغ خود، ضربه‌ای به آن وارد نماید. چنانچه تخم مرغ یکی از دو طرف بشکند صاحب آن بازنده است، و لذا بلافاصله تخم مرغ شکستهٔ خود را به طرف مقابل تحویل می‌دهد.

بسیار مشاهده شده که یک نفر در مدتی بسیار کوتاه با تنها تخم مرغ خود، تخم مرغهای دیگران را پشت سر هم شکسته و همه را در جیب‌ها و دامنش جمع کرده است.

عیدی

عیدی هدیه‌ایست که چنان که قبلاً به آن اشاره شد، از خانه‌ای به خانهٔ دیگر اعم از خویشان و نزدیکان فرستاده می‌شود. در عید نوروز مخصوصاً خانواده‌هایی که دخترشان به خانهٔ شوهر رفته است "بایراملق" [1] یعنی عیدانه تهیه می‌کنند، و برای دختر و یا نوه‌های خود می‌فرستند. این رسم دیرین را هرکس در حدود امکان و توانایی مالی خود انجام می‌دهد.

در منطقهٔ افشار عیدی را چند متر پارچه، همراه با سیب و انار و احیاناً پرتقال و انواع شیرینی جات و تخم مرغ رنگی تشکیل می‌دهد، و غالباً عیدی چند روز قبل از عید به خانهٔ شخص مورد نظر روانه می‌شود.

---

۱ - به زبان ترکی محلی یعنی عیدی یا عیدانه.

نخستین جمعه سال یا "عیدمردگان"

عصر نخستین روز پنجشنبه از سال نو که اوّلین شب جمعهٔ سال نو نیز می‌باشد، تقریباً همهٔ مردم آبادی‌ها در سر مزار مردگان خویش حضور می‌یابند، و بعد از خواندن فاتحه بر اهل قبور بدون استثنا بخصوص در حق بی وارثان طلب آمرزش از ایزد منان می‌شود. و نیز با حضور بر سر مزار یا مردگان خانوادهٔ سوگوار، با خواندن فاتحه، آلام افراد خانواده‌های سوگوار را تسلی و تسکین می‌بخشند. و هرکس به فراخور حال، خوردنیهایی از قبیل خرما و نقل سفید بین حاضرین توزیع نموده، و از طریق دادن پول نذور، به فقرا کمک می‌کند. نیز بر سر مزار مردگان خود سوره‌ای از قرآن تلاوت می‌کنند، و یا بخواندن سورهٔ فاتحه الکتاب و سورهٔ توحید اکتفا می‌نمایند.

پس از پایان این مراسم، هرکس به سوی خانهٔ خود مراجعت می‌کند و این شب جمعه را با عبادت وتلاوت قرآن می‌گذراند. نیز هر خانواده سعی می‌کند که در شب اوّلین جمعه سال غذاهای مطبوع آماده سازد. و معتقدند که در این شب ارواح جمیع مردگان، اعم از گناهکار و بیگناه آزادند که به خانهٔ بازماندگان خویش بروند، و اگر بازماندگان خود را مشغول عبادت و ذکر دعایا خواندن قرآن و دادن احسان و اطعام فقیران ببینند، شاد و خرسند می‌گردند، و از درگاه خداوند متعال برای بازماندگان و یا نسل خویش تندرستی و برکت و سعادت می‌طلبند و دعایشان مقبول و مستجاب و روحشان شاد می‌گردد. نیز به احترام این شب گناه گناهکاران بخشیده می‌شود.

مضاف به اینکه شب عید مردگان را شب صلهٔ ارحام نیز می‌نامند، زیرا هر کس به نوبهٔ خود در روز نخستین جمعهٔ سال نو، به فکر خویشان و نزدیکان مستحق و دور و نزدیک خود میافتد و در حد توان خویش به آنان کمک مالی می‌نماید.

ده روزه

دهم فروردین ماه یا ده روزه در فرهنگ مردم منطقهٔ افشار معنی خاصّی دارد، بر این اعتقاد که می‌گویند، پیرزنی بوده که از میان حیوانات اهلی تنها یک شتر داشته، زمستان می‌آید و می‌گذرد، لیکن شتر او باردار نمی‌شود. پیرزن با تأسّف زیاد رو به درگاه پروردگار آورده، ناله‌کنان می‌گوید زمستان آمد و گذشت، ولی چون علوفه نداشتیم لذا شتر من بادار نشد. خداوند از روی ترحّم وکرامت امر می‌کند تا شتر او در طول مدت ده روز باردار شود و بچّه بیاورد. و بدین جهت ده روز اوّل فروردین را به زبان محلی "قری دوه سی" نیز می‌گویند.

اما ده روزه در عرف دامداران افشار، تاریخ پایان اجاره است. یعنی هرکس که

دامهای خود را به کسی داده تا به طور اجاره یا شراکتی مراقبت و تعلیف و نگهداری نماید، وقت آن می‌رسد که دامهای خود را از طرف تحویل بگیرد.

و به استناد این سنت دیرین، وقتی تتمهٔ کار یا حالتی اندکی به طول می‌انجامد و یا کسی بدهی و قرض خود را با مدتی تاخیر پرداخت می‌کند، مثل معروفی در افواه مردم افشار وجود دارد که گویند: "بله ده روزه ده قشداندی" یعنی آری ده روزه هم از زمستان است.

سیزده بدر

سیزده‌بدر، یا روز سیزدهم فروردین در منطقهٔ افشار مانند اکثر نقاط ایران مراسم ویژه‌ای دارد، مراسمی که بیشتر برپایهٔ عقیده به نحوست عدد سیزده استوار است. با توجه به این که در تمام نقاط ایران، عامهٔ مردم برای عدد سیزده و سیزدهمین روز فروردین ماه نحوست زیاد قائلند. ذکر این نکته لازم است که در جدول سعد و نحسی که در کتاب آثار الباقیهٔ ابوریحان دربارهٔ عقیدهٔ ایرانیان نسبت به روزهای سال آمده، در برابر روز سیزدهم فروردین که "تیر روز" نام داشته، کلمه سعد نوشته شده است. این اشارهٔ ابوریحان که در عین حال گویای سعد بودن عدد سیزده در نظر ایرانیان قدیم است، تاییدی است بر این که اعتقاد به نحوست این عدد امری است عارضی، که پایه و اساسی در اصول عقاید و سنن دیرین و اصیل ایرانیان ندارد. چه اصولاً تصوّر نحوست از عدد سیزده اثری است که از ارتباط و مجاورت با عالم مسیحیّت به پیروان اسلام و پیش از آنان زرتشتیان انتقال یافته است، و اصل این است که یهودای اسخریوطی یکی از دوازده حواری حضرت مسیح(ع) وقتی سران یهود را در جستجوی استاد خود مسیح(ع) دید به حکم حرص و طمع سی سکّه نقره دستمزد گرفت تا استاد خود حضرت مسیح(ع) را تسلیم یهودیان مخالف او کند، و در اجرای این نقش هنگامی که وارد جرگهٔ یاران شد، بنابر قراری که با رؤسای کاهنان گذاشته بود، پیش رفت و مسیح(ع) را بوسید، تا بدانند از دوازده تن ناشناس حاضر در آن محفل کدامیک حضرت مسیح است، و بدین ترتیب، عیسی(ع) را که هنوز گویی درست معرّف حضور دشمنان خودنشده بود، به کاهناذن یهود معرفی ضمنی کرد، و بدین سان او را دستگیر نمودند.

چون یهودای اسخریوطی سیزدهمین فردی بود که به جرگهٔ مسیح و یازده شاگرد دیگرش درآمده و شمارهٔ آنها به سیزده رسید و استاد محاکمه و محکوم و به دار آویخته شد، عیسویان عدد سیزده را شوم می‌دانند؟ حتی خانهٔ نمره سیزده، یا اتاق

شماره ۱۳ را نحس می‌دانند، و به جای سیزده ۱+۱۲ را بر آنها می‌نویسند.(۱)

تصوّر شومی از عدد سیزده و نوشتن (۱+۱۲) به جای این عدد که در نقاط مختلف ایران رواج یافته، در میان مردم افشار بدین شیوه جلوه‌گر شده است که بسیاری از مردم عامهٔ افشار، خاصّه هنگام توزیع و پیمانه کردن مقدار غله با قفیز و یا شمارش پول، وقتی به سیزده می‌رسند، تا نرسیده به عدد بعدی، چند بار "اون اوچ دیل" (سیزده نیست) را به زبان محلی تکرار می‌کنند، همین عقیده و تصوّر عامیانه موجب گشته که در نقاط مختلف کشور ما، عامهٔ مردم می‌کوشند تا سیزدهمین روز فروردین را با شادی و خوشی و خرّمی به شب رسانند و از نحوست سیزده برکنار بمانند.

در افشار عموم مردم، از روز دوازدهم فروردین برنامهٔ بیرون رفتن از خانه‌ها و گذراندن سیزده بدر را در دامن طبیعت ترتیب می‌دهند، و با اشتیاق تمام به تهیهٔ خوراک و دیگر وسایل لازم می‌پردازند. این عدّه از بامداد روز سیزدهم، به باغها و گردشگاههای واقع در اطراف شهر و روستا می‌روند، و از بام تا شام را دور از خانه و کاشانه، در دامن طبیعت می‌گذرانند، ولی گردش و تفرج اکثر مردم، معمولاً از ساعتی بعد از ظهر روز سیزدهم آغاز می‌گردد. در این ساعت حرکت زنان و مردان و کودکان و جوانان شهری و روستایی به سوی تفرجگاهها شروع می‌شود. ساعتی پس از آن، بسیاری از باغها چمنزارها، چشمه‌سارها و کرانه‌های رودخانه‌ها رنگی دیگر به خود می‌گیرد. چه دسته‌های مختلف مردم شهری و روستایی در آن نقاط گرد می‌آیند و ساعاتی را با نسیم ملایم و مطبوع بهاری دمساز می‌گردند.

گاهی رامشگران محلّی به رامشگری می‌پردازند، و با خواندن ترانه‌های دلنشین و نشاط‌انگیز روح را صفا بخشیده و دلها را به تپش درمی‌آورند، و با دسته‌هایی از جوانان به رقص چوبی سرگرم می‌شوند. نیز گره زدن گیاهان توسط دختران دم بخت، یکی از سنن سیزده بدر است. یکی از رایج‌ترین آداب و رسوم سیزده بدر در تمام نقاط افشار اینست که: زنان و دختران سبزه‌هایی را که پیش از عید نوروز در ظروف گوناگون رویانده‌اند، در این روز با خود به صحرا می‌برند، و به دست امواج رودخانه‌ها یا نهرها می‌سپارند، ودر نزدیکی غروب آفتاب و موقع مراجعت به خانه، به نام هر یک از افراد خانواده و خویشان بسیار نزدیک خود، یک سنگ کوچک برداشته آنها را از روی شانه‌های خود به پشت سر پرتاب می‌کنند، ومعتقدند که بااین عمل بلاهاراز جان آنان دورکرده ونحوست سیزده از بین می برند.

۱- محیط طباطبایی، روزنامهٔ پارس شیراز. شماره ۲۸۸، ۱۲، ۱، ۴۴ مقالهٔ سیزده نوروز.

مراسم مذهبی ده روزهٔ محرم

مراسم مذهبی مردم افشار کم و بیش سایر مناطق ایران است که مقداری از آن در اعیاد قربان و ماه مبارک رمضان شرح داده شد. در اینجا فقط به توضیح مراسم ماه محرّم اکتفا می‌شود:

مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء امام حسین(ع)، با شور و علاقه و اعتقاد ویژه‌ای در مساجد و حسینیه‌ها و تکیه‌های شهر و روستاها برگزار می‌شود.

عده‌ای سیاه پوش می‌شوند و لباس عزا می‌پوشند. به آنان حسینی اطلاق می‌شود، و عدّه‌ای هم پیراهن سبز می‌پوشند، و به عبّاسی معروفند، و عده‌ای دیگر نیز دستمال سفید بر سر می‌بندند و گروه قمه زنان را تشکیل می‌دهند. این دسته‌ها غالباً تکیه و مسجد خاصی ندارند، و هرکس در هر مسجدی که حضور یابد، در صورت تمایل وارد دسته سینه‌زنان و یا زنجیرزنان و عزادارن آن مسجد می‌گردد، و بدون کوچکترین ریا و با کمال اخلاص، در حالی که سرش را باز کرده و پایش برهنه است، گریه کنان هماهنگ نوحه‌سرای سردسته سینه می‌زند، و نوحه می‌خواند. تنها تفاوتی که در بین این دسته‌ها دیده می‌شود و در سایر شهرستانها وجود ندارد، این است که در منطقه افشار پیران بدون استثنا پیشاپیش صف عزاداران قرار می‌گیرند. مگر سادات که به دلیل مقام ویژه‌ای که دارند، مابین پیران و سالخوردگان قرار می‌گیرند، و مردم منطقه مصیبت سیدالشهداء(ع) را به آنان تسلیت می گویند.

در روستاهائی که مسجد و یا حسینیه وجود نداشته باشد، در خانه کدخدا یا شخصی که صاحب نفوذ و امکانات است تکیه قرار می دهند، و به عزاداری می پردازند. تنها تفاوت فاحشی که در مراسم تعزیه و سوگواری خامس آل عبا(ع) در بین مردم منطقه افشار مشاهده می شود، و در سایر شهرستانها نظیر آن کمتر دیده می شود مراسم بعد از ظهر روز سوم شهادت حضرت سیدالشهدا(ع) است. در این روز مردم افشار در مساجد جمع می شوند، و بعد از استماع وعظ واعظ، و سوگواری معمول، همگی به طور دسته جمعی از مسجد خارج گردیده، سینه زنان و در یک صف منظم، در حالی که چند نفر بیل و کلنگ در دست گرفته اند، به تمثیل دفن شهدای کربلا نوحه خوانان به سوی قبرستان می روند، و بعد از حضور در قبرستان با خواندن فاتحه، بدون کوچکترین ریا و تظاهر، به نوحه خوانی و سینه زنی می پردازند. و پس از خاتمهٔ عزاداری در قبرستان، با آرامش و سکوت حاکی از اندوه و ملال به سوی شهر یا روستا مراجعت می کنند. اما احسان و خرج عاشورا در کلیهٔ آبادیهای افشار یکسان

و عموما حلیم است، و در آنجا هرکس برای خوردن حلیم به هرخانه ای که میل داشته باشد می رود، و احسان دهندگان بسیار خوشحال می شوند از این که از مهمان بیشتری پذیرایی می نمایند، و هرگز خانوادهٔ فقرا یا کسانی را که از رفتن به خوردن احسان ناتوان می باشند فراموش نمی کنند.

علم یار عزیز و مراسم علم گردانی

در ۳۸ کیلومتری شمال غرب تکاب و در ۸ کیلومتری تخت سلیمان، ده شیعه نشینی موسوم به یارعزیز واقع است که آثار باستانی حول و حوش آن کاملا حاکی از قدمت آن ده می باشد. در این ده علمی از جنس برنج، و به شکل دست انسان به طول تقریبی ۳۲ و به عرض ۲۵ سانتیمتر و به ضخامت ۵ سانتیمتر و به وزن تقریبی ۲ کیلوگرم وجود دارد، که به گونهٔ شگفت آور و زیبایی ساخته شده و آیاتی از کلام الله مجید به صورت مشبک، و به خط کوفی با مهارت خاصی میان انگشتان دو قسمت تحتانی و فوقانی را بهم مربوط ساخته، که از نظر هنر فلزکاری فوق العاده جالب و دیدنی و دارای ارزش والایی است.

بنا به روایت اهل محل این علم متعلّق به حبیب بن مظاهر، یکی از یاران فداکار حضرت امام حسین (ع)است، که قرنها پیش توسط دو تن از اهالی ده یار عزیز، همراه با قبالهٔ ده مزبور، که از پوست آهو و به خط حضرت امام زین العابدین (ع) و ممهور به مهر ایشان و جزء املاک وقفی آن حضرت بوده، از زیر سنگی بیرون آمده است.

علم یار عزیز در محلی مخصوص حفظ و نگهداری می‌شود، و به تعریف اهالی با شروع ماه محرم از جای خود تکان خورده به سوی هوا می‌جهد. در این موقع صاحب علم آن را با تشریفات خاصّ از محلّ خود خارج می‌سازد، و بر سر یک چوب محکم می‌نشاند، و با پارچهٔ نذری الوان، دستهٔ علم را مزین می‌نماید، و با احترام و صلوات و حسین، حسین گویان به میان جمعیّت می‌آورد. آن گاه مراسم علم گردانی آغاز می‌شود، و هرکس که علم در دست او به حرکت در می‌آید، آن را به طور عمودی و دو دستی می‌گیرد، و پس از زیارت، منتظر حرکت آن می‌ماند. سپس صاحب علم با آواز سوزناک و حزین، از مصیبت و شهادت امام حسین(ع) می‌خواند. تا اینجا همه چیز عادی به نظر می‌رسد، اما پس از این که علم در دست علم گردان به حرکت درآمد، ناگهان قیافهٔ علم گردان تغییر می‌یابد، و چوب علم از حالت عمودی، به وضع افقی در می‌آید، وچنین می‌نماید که گویی علم می‌خواهد از تن علم گردان جدا شود، و مانند

تیری در هوا پرواز نماید.

علم گردان می‌کوشد بر جای خود ثابت بماند، ولی دیگر اختیار از دستش رفته است. زیرا علم او را به مسیر خود می‌کشاند.

اگر علم گردان بخواهد مقاومت کند، زمین می‌خورد، و لذا از ترس افتادن شروع به دویدن می‌کند. جمعیّت حاضر بلافاصله راه را برای عبور علم گردان باز می‌کنند، وعلم گردان با علم به مقصد نامعلومی می‌شتابد. از جملهٔ کارهای خارق‌العاده‌ای که از علم سر می‌زند، و بسیاری را در حیرت و شگفتی فرو می‌برد، پیداکردن نذور است. یعنی، علم به سوی هر فردی که چیزی در نزد خود نذرکرده، و یا نذری در مکان معیّن برای امتحان علم پنهان نموده، هرچند راه آن بسیار سخت و صعب‌العبور و طولانی باشد، می‌رود، و به محض پیداکردن آن سرش را به دوش شخص یا محل اختفا ی نذر می‌گذارد. گاه دیده شده که علم کیلومترها راه علم گردان را به سوی نذر و هدف برده، و به پیداکردن شیء موردنظر نائل آمده است. به طوری که مذکور افتاد علم یار عزیز، علم بردار را به نقاط بسیار صعب و خطرناک و بلند می‌برد، و بارها دیده شده که علم گردان را از پشت بام و صخره‌ها از ارتفاع بسیار زیاد به زمین انداخته، ولی هیچ گونه آسیبی به علم بردار و خود علم نرسیده است.

کسانی که‌به این‌کارهای محیرالعقول معتقد نیستند، ومی‌خواهند خود علم را به دست گیرند، تا به حقیقت آن پی ببرند، داوطلب می‌شوند، و علم را به دست می‌گیرند، گاهی علم بدون حرکت و شور و هیجان می‌ماند، و زمانی علم بردار را به قدری در حول خود می‌گرداند که او کاملاً خسته و کوفته می‌شود، و ناچار علم را به صاحب اصلی آن تحویل می‌دهد.

افراد باسواد و تحصیل کرده نیز به منظور تجربه علم را برمی‌دارند، و اگر تحت تاثیر واقع شدند، اعتراف می‌کنند که در هنگام انجام مراسم اختیارشان از دست می‌رود، و به هرکجا که علم می‌رود آنها را می‌کشاند. نکتهٔ جالب توجه این است که، گاهی علم را برای پیداکردن مردهٔ مفقودالاثر و یا پیداکردن اموال مسروقه برده‌اند، و علم بارها به یافتن جسد مرده یا اموال مسروقه موفق شده است. [1] البته بسیاری از حالات و اسرار نهفته در روزهای تاسوعا و عاشورا (روزهای نهم و دهم محرم) رخ می‌دهد، که موجب تعجب و حیرت فراوان بسیاری از مردم مطلع و آگاه است.

---

۱ - البته به قول عامه که به این قبیل امور اعتقاد راسخ دارند، و منکر شدن به چنین اعمالی را که از یک جسم بیجان سرزند گناه فاحش می‌شمارند.

تعزیه و مجالس ختم

در منطقهٔ تکاب افشار اگر مرگ شخصی به صورت ناگهانی و دور از خانواده و نیز دور از انظار مردم مانند عارضهٔ مرگ در محل کار کشاورزی و غیره اتفاق افتد، با اولین اطلاع مردم هر آبادی، از آبادیهای منطقه به طور دسته‌جمعی دست از کار می‌کشند، و همگی در آبادی جمع می‌شوند، سپس با نزدیکترین کسان متوفی در محل وقوع فوت حاضر می‌گردند، و رسم بر این است که بلافاصله با لمس نقاط حساس متوفی و مشاهدهٔ دقیق لبها، دست زدن به رگهای زیر آرواره و نیز لمس کردن دستها و پاها و حتی در صورت ایجاب فصل با گرفتن آیینه در مقابل دهان و بینی مرده ضمن استمداد از تجربیاتی که در این زمینه دارند، اور ا مورد معاینه قرار می‌دهند، و سعی می‌نمایند که کوچکترین نگرانی و شکّی از چگونگی مرگ متوفی باقی نماند، و همین که مرگ حتمی شد، نتیجه توسط یک نفر ریش سفید و یا معتمد محل با اعلام قرائت فاتحه، به آگاهی افراد خانواده شخص مرده می‌رسد، و این فاتحه‌خوانی اول، اعلام مرگ قطعی شخص می‌باشد. آن گاه به وسیلهٔ یک عده از محارم متوفی نظافت مقدّماتی مرده به عمل می‌آید و سپس به خانهٔ صاحبش حمل می‌گردد.

ولی چنانچه مرگ متوفی مشکوک به نظر برسد، جسد در اختیار کدخدای آبادی یا معتمدین آبادی قرار می‌گیرد، تا اقدامات قانونی از طرف مراجع ذیربط به عمل آید. لیکن اگر مرگ در منزل شخص روی دهد، با نخستین اطلاع از حادثه و مردم عموماً دست از کار کشیده، در منزل شخص متوفی حضور می‌یابند تا ترتیب غسل و کفن و دفن او انجام پذیرد، و اما رفتاری که قبل از فوت به محض مشاهدهٔ آثار مرگ در شخص انجام می‌گیرد قابل توجه است، و آن عبارتست از این که شخص متوفی را رو به قبله و به طور طاقباز می‌خوابانند، و دو انگشت پای او را به یکدیگر می‌بندند، و دو دست او را به طور صاف در طرفین قرار می‌دهند، و نیز پلک چشمان او را می‌خوابانند، و به آرامی دست به لبهایش می‌آورند و دهان او را به گونه‌ای می‌بندند که قیافه میّت حالت خوش آیند بخود بگیرد.

قبل از مرگ از بیمار می‌خواهند که وصیّت نماید. و بیمار اگر در حال طبیعی باشد با کمال رضایت وصیّت می‌کند. در لحظات آخر حیات چند قطره آب به وی می‌خورانند. زیرا عقیده دا رند که شخص در حال موت دچار عطش شدید می‌شود، و در این موقع شیطان با جامی از شربت گوارا در مقابل بیمار قرار می‌گیرد، و می‌خواهد با شخص محتضر آن جام شربت را معاوضه کند. لیکن وقتی از طرف مردم به او آب داده شد، اهریمن شکست می‌خورد، و با کمال شرمندگی از مقابل شخص در حال

احتضار دور می‌شود. آن گاه یکی از حاضر باسواد، با صدای تقریباً بلند و سوزناک، شروع به تلاوت قرآن می‌کند، و سوره‌ای را که او تلاوت می‌نماید، معمولاً سورهٔ یاسین یا سورهٔ الرحمن است. و عقیده بر این است که صدای تلاوت قرآن موجب آرامش محتضر و فرار شیطان و حضور عده‌ای از فرشتگان می‌گردد، و در این حال صدای گریه و مویهٔ افراد خانواده و نزدیکان متوفی بلند می‌شود، به آنان تسلی داده شده و دعوت به سکوت و آرامش می‌شوند. در این موقع فاتحه خوانده می‌شود، تا بدین وسیله آرامش و تسلی روحی افراد خانواده و نزدیکان مرده حفظ گردد.

سپس چند نفر جوان همراه یک پیرمرد برای کندن گور به سوی گورستان می‌روند، و عده‌ای نیز مشغول گرم کردن آب می‌شوند، تا غسل میت انجام گیرد، و یک نفر هم جهت تهیهٔ کفن و سدر و کافور و دو تکه چوب برای عصای زیربغل مرده اقدام می‌کند. همین که وسائل لازم آماده شد، چنانچه آبادی دارای غسالخانه باشد، مراسم غسل میت در غسالخانه و اگر فاقد غسالخانه باشد، در صورت امکان آب، در منزل و یا در کنار جوی و چشمه یا نهر غسل میت انجام می‌گیرد، و سپس میت را کفن کرده در تابوت قرار می‌دهند. در این موقع سعی می‌شود که میت را در تابوتی که از بهترین مفرش، از قبیل قالیچه و لحاف و پتو پوشیده است قرار دهند، و نیز بالشی زیر سر او می‌گذارند.

چنانچه متوفی صاحب چند پسر بالغ باشد، رسم بر این است که ابتدا تابوت از طرف سر، به وسیلهٔ پسران سه یار از زمین بلند شده و سپس به زمین گذاشته می‌شود، و اگر پسران فرد متوفّی در حال رشد و بلوغ نباشند، توسط برادران یا نزدیکان مرده، این کار انجام می‌شود. آنگاه تابوت را لحظاتی در آرامش و سکوت مطلق باقی می‌گذارند، و به نزدیکان و افراد خانواده متوفی فرصت می‌دهند، تا برای آخرین وداع به مرده نزدیک شوند. در این موقع صورت میت را باز می‌گذارند، تا در صورت تمایل افراد خانواده و یا نزدیکان و اطرافیان روی مردهٔ خود را ببوسند. معمولاً سعی می‌شود که حتی‌الامکان تمام نزدیکان متوفی اگر در آبادیهای اطراف هم بوده باشند، تا قبل از دفن در بالای سر مرده حاضر شوند. بنابراین همیشه بلافاصله بعد از درگذشت متوفی، توسط معتدمین و سرشناسان آبادی از قبیل دعوت کتبی و یا سفارش شفاهی یک عدهٔ موردنظر را با سریع‌ترین وسیله به آبادیها می‌فرستند تا تمام خویشان در صورت امکان در مراسم تدفین حاضر شوند. بعد از تامل ساعاتی چند، تابوت به سوی گورستان روانه می‌شود، و اعلام حرکت تابوت بدین گونه است که شخصی با صدای بلند شروع به خواندن تهلیل (لااله الاالله) می‌کند، واین گفتار در بین اهالی به

"الصلاه" معروف بوده، و دارای آهنگ خاصّی است، و حرکت میّت با شتاب تمام به وسیلهٔ جوانان و مردان به سوی گورستان حمل می‌گردد. و این سرعت حرکت موجب پاره‌ای باورها در بین مردم عامه شده، به طوری که گویند میت فلان شخص سبک بال بود، و در صورتی که حرکت تابوت مرده به کندی انجام گیرد، نسبت نگرانی روح به مرده می‌دهند، و می‌گویند. او دل از خانوادهٔ خود برنمی‌کند، همین که نزدیک گور رسیدند با دعوت مردم به خواندن فاتحه فرود آمدن میت را بر سرگور اعلام می‌دارند، و سپس تابوت را رو به قبله نهاده مراسم نماز میت را به جا می‌آورند. و آن گاه میت را با طماء نینه و وقار و دقت تمام وارد گور می‌کنند. اگر متوفی از جنس زن باشد، در روی قبر او پارچه‌ای بزرگ می‌کشند، و یکی ازمحارم مرده، بندهای کفن وی را باز می‌کند و بعد صورت راست مرده را به خاک می‌گذارد، و سپس چادر کنار می‌رود، و سنگ لحد گذاشته می‌شود، و در حالی که خاک رویین در یک سمت و خاک زیرین در سمت دیگر قرار دارد، عمل زیر و رویی خاک انجام می‌پذیرد. بدین گونه که ابتدا خاک رویین و سپس خاک زیرین را به گور می‌ریزند و مثل معروف "آلت اوست اولاسان توپراق!" یعنی:، زیر و رو شوی ای خاک! برخاسته از این عمل یا مصداق این کار است. آن گاه مقداری قند که به صورت حبه‌های بزرگ آماده شده با مقداری نقل سفید، و یا خرما و نیز نوعی حلوا بین مردم توزیع می‌گردد. مردم سرخاک در حالی که دایره وارنشسته، و دست بر خاک گور دارند، به طور دسته‌جمعی فاتحه خوانده، ازکنار گور دور می‌شوند و فقط یکی دو نفر در سرقبر باقی می‌مانند، و مراسم تلقین را به عمل می‌آورند. بعد از انجام مراسم تدفین، متناسب با امکانات آبادی به دو صورت تعزیه‌داری آغاز می‌شود. اگر آبادی دارای مسجد باشد، بعد از مراجعت ازگورستان و خواندن فاتحه در جلو خانهٔ متوفی، مراسم فاتحه خوانی به مدّت چند ساعت در مسجد انجام می‌گیرد. معمولاً در همهٔ آبادیهای منطقهٔ افشار، به استثنای مرکز شهر تکاب، این مراسم تقریباً یکسان برگزار می‌شود، و نحوهٔ انجام آن بدین گونه است که عموم مردان آبادی و مهمانان آبادیهای اطراف که برای تسلیت و شرکت در مراسم سوگواری آمده‌اند، در مسجد یا خانهٔ یک یا دو خانواده که از نظر وسعت و گنجایش جا متناسب باشد، اجتماع می‌کنند، و مراسم قرآن خوانی توسّط قرآن خوانان و همهٔ کسانی که سواد قرآن خواندن دارند، شروع می‌شود، و به تناوب ورود اشخاص به مجلس، ذکر فاتحه به وسیلهٔ شخص یا اشخاص مسن اعلام می‌گردد. و با چای از مهمانان پذیرایی به عمل می‌آید. و هزینهٔ کلیه مخارج ناهار و شام روز فوت متوفی به عهدهٔ اهالی آبادی بوده و هر خانواده به نسبت توان مالی خود در تامین آب شرکت می‌جوید.

این قبیل مراسم که خیرات حق همسایه نامیده می‌شود، در همهٔ آبادیها به طور

یکسان انجام نمی‌گیرد. در برخی از آبادیها مخارج ناهار و شام یک جا تامین و مهیا می‌شود، و در بعضی از دهات، هر خانواده‌ای غذا به سلیقه و توان خود، همراه با مقداری نان و نمک و سایر مخلّفات مربوط تهیه کرده، یک ساعت قبل از شروع صرف شام در مجلس حاضر می‌کند، وهمین که سفرهٔ غذا پهن شد، ظروف غذا را بدون توجه به نوع غذا به همان صورت سر سفره می‌چینند، و حاضرین هر نوع غذایی را که در پیش دستشان قرار گرفته بدون توجه به نوع غذای شخص بغل دستی خود می‌خورند. به مصداق.

زان کاسه بخور که پیش دست است بر کاسهٔ دیگری مبر دست

زنان خانوادهٔ متوفی روسری سیاه بر سر می‌بندند، و از مهمانانی که از دهات اطراف برای شرکت در مراسم سوگواری وارد می‌شوند استقبال به عمل می‌آورند.

آیین استقبال چنین است که زنان خانوادهٔ متوفی و خویشان نزدیک از در خانه بیرون آمده چندین قدم به سوی مهمانان تازه از راه رسیده مویه کنان پیش می‌روند، اگر مهمانان از خواهران و برادرزادگان، عمه و خالهٔ متوفی بوده باشند، با انداختن روسری سیاه بر سرزنان خبر مرگ شخص متوفی را اعلام می‌کنند. معمولاً این قبیل مهمانان خویشان نزدیک، تا رسیدن به درخانهٔ متوفی از مرگ وی بی‌خبرند.

در بعضی اوقات چنانچه متوفی سرشناس و ذینفوذ و دارای اسم و رسمی بوده باشد، علم کتل نیز می‌آرایند. بدین ترتیب که اسب متوفی را زین کرده و روی آن را سیاه‌پوش می‌کنند، و کلاه و کمر و سلاح او را روی اسب قرار می‌دهند. و بدینسان مراسم استقبال از مهمانان را مویه‌کنان و نیز با نوحه‌خوانی که انواع مختلف دارد به عمل می‌آورند.

بعد از روز اول عزاداری، خرج خیرات باقی ایام به عهدهٔ صاحب مرده است، و تنها خیراتی که بدون استثنا هر خانواده عزادار به هر بهایی باشد انجام می‌دهد. خرج نخستین جمعه بعد از فوت شخص مرده می‌باشد که به احسان گورکنان معروف است. به طوری که از نام آن پیدا است، این خرجی مختص آن عده افرادی است که گورکنده و میت را غسل داده‌اند.

سایر مراسم شب هفت و اربعین نیز بستگی به وسع و توان مالی هر خانوادهٔ متوفی دارد. از آن جمله فقط برداشتن روسری مشگی از سر زنان خانوادهٔ نزدیک متوفی است. ضمناً هر خانواده‌ای که به خانهٔ متوفی می‌رود، مبلغی پول می‌برد که نام آن را "یاس" [1] می‌نامند. مضاف این که در تمام مراسم عزاداری، همهٔ تیره‌ها از کرد، ترک، شاهسون، تات و اهل حق به طور مساوی شرکت می‌کنند.

۱- چیزی که برای تجلیل و قدردانی از مرده و همچنین برای از عزا درآ وردن خانوادهٔ متوفی به خانهٔ او برده می‌شود. نیز یاس بر وزن گل یاس، در ترکی محلی، به معنی ماتم و سوگواری است. نگارنده.

مراسم ماه مبارک رمضان

ماه مبارک رمضان در نزد مردم افشار و تکاب بسیار گرامی و دوست داشتنی است، و روزهای آن از ایام خوش و خاطره انگیز و پربرکت زندگی معنوی به شمار می‌رود. در این ماه حتی اطفال خرد سال هم با تبعیت از بزرگسالان روزه می‌گیرند، و به عبادت می‌پردازند. اصولاً تظاهر به روزه‌خواری در انظار مردم منطقه حتی در روزگاران گذشته نیز معمول و مرسوم نبوده است.

شب‌های رمضان در بیشتر خانه‌ها و مساجد مجلس وعظ و روضه‌خوانی خاصّه در شب‌های قدر دایر می‌باشد، هنگام اذان مغرب حتی‌اطفال نیز به پشت بامها می‌روند، و با صدای پرطنین اذان، فضای محیط را پرکرده، و از ایجاد شادی و سرور دلها را به تپش در می‌آورند، و همچنین موقع سحری صدای مناجات از هر کوی و برزنی بلند است. در میان اکراد و سنّیان، از ماه رمضان با حمیّت وتعصّب زیاد استقبال می‌شود. به طوری که در طول این ماه مبارک هیچ گاه از عبادت و راز و نیاز به درگاه پروردگار فارغ و غافل نیستند.

در روستاهای کردنشین رسم بر این است، که در نزدیکی سحری دف زنان به مناجات می‌پردازند، و بدین وسیله اهالی را برای خوردن سحری بیدار می‌سازند.(۱)

عید فطر

مراسم عید فطر کم و بیش در نقاط مختلف ایران به یک روش و یک نهج انجام می‌پذیرد، در منطقه افشار نیز مراسم آن اجرا می‌شود، بدین ترتیب که قبل از افطار آخرین روز ماه مبارک رمضان زن و مرد و پیر و جوان همگی به طور یک سان برای رؤیت هلال ماه شوال به تکاپو و تلاش می‌افتند، وهرکس که زودتر از همه، به دیدن ماه موفق شود، با صدای بلند وگفتن صلوات، در حالی که غرق شادی و غرور و خوشحالی است، هلال ماه را به دیگران نیز نشان می‌دهد، و بعد از این که عدّه‌ای رؤیت کردند، با خوشحالی به خانه می‌روند، و برای انجام دادن مراسم عیدفطر آماده می‌گردند، و فردا علی‌الطّلوع، بزرگ هر خانواده فطریهٔ افراد خانوادهٔ خود را دقیقاً معیّن کرده، تحویل یکی از مستمندان می‌نماید. سپس خود و سایر افراد خانواده برای برگزاری نماز عید فطر رهسپار بیرون‌آبادی یا مصلّی می‌شوند. بعد از اتمام نماز با

---

۱ - دف: یکی از آلات موسیقی که دارای چنبر چوبی و پوست نازک می‌باشد و با سرانگشتان نواخته می‌شود، دب و دایره و با تره و تبوراک هم گفته شده، بعربی دف "بضم : دال و تشدید فا" و جمع آن دفوف است. - فرهنگ عیمد.

یکدیگر مصافحه کرده، عید فطر را متقابلاً تبریک می‌گویند، و برای اجابت و قبول اطاعت و عبادت همه دعا می‌کنند. در این روز هر خانواده بهترین غذای ممکن را برای ناهار آماده می‌نماید. هنگام عصر نیز به زیارت اهل قبور و قبرستان می‌روند، و ضمن خواندن فاتحه و تلاوت قرآن از خداوند متعال برای ارواح مردگان طلب آمرزش می‌کنند، و بعد در مسجد جمع می‌شوند، و به واعظی که در طول ماه مبارک برای آنان وعظ و تبلیغ نموده حق الزّحمه و پول جمع می‌نمایند، و از وی تجلیل و تقدیر به عمل می‌آورند، و با شکوه هرچه بیشتر او را به سوی خانهٔ خود بدرقه می‌کنند. مضاف بر این که بعد از مراجعت از نماز عید فطر چنانچه از یک خانواده کسی فوت کرده باشد، اعم از غنی و فقیر به خانهٔ او می‌روند، و فاتحه می‌خوانند و با گفتن تسلیت از غم او و دیگر بازماندگان می‌کاهند.

عید قربان

در بین مردم افشار پاره‌ای مراسم محلی در شب عید قربان انجام می‌شود که بسیار دیدنی ونشاط‌انگیز است: و آن عبارتست از این که: عصر روز قبل از عید به وسیلهٔ دختران و پسران و زنان جوان خانواده‌ها وسایل طبخ نان یعنی طشتک و تخته و وردنه را که "تخته طبق" می‌نامند به سرچشمه می‌برند، و آنها را چند بار می‌شویند، واعتقادشان بر این است، که چون در شب عید قربان "تخته طبق" به حج می‌روند، لذا باید تمیز ونظیف و پاکیزه باشند، و بعد از اینکه آنها را به خانه آوردند، زنان اشیای زینتی خود را در داخل طشتک می‌گذارند، و آن را در گوشه‌ای از خانه با احترام می‌نشانند، و با پارچهٔ تمیزی رویش را می‌پوشانند، و افراد خانواده و دیگران را از دست زدن به آنها منع می‌نمایند، زیرا معتقدند که "تخته طبق" احرام بسته‌اند. و فردا با دعا و صلوات، روی آنها را باز می‌کنند و مورد استفاده قرار می‌دهند، نیز در شب عید قربان جوانان شمع درست کرده اطراف خانه را روشن می‌کنند، و همچنین حنا خیس نموده، دست و پای زنان و دختران را رنگین می‌نمایند، و مردان نیز هرکس به نوبهٔ خود حداقّل یک انگشت را به نشانهٔ شادی به حنا می‌زنند، وکف دستشان را هم به اندازهٔ اثر انگشت رنگین می‌کنند، و دختران و پسران و عروسان شمع به دست به سر چشمه می‌روند، و در آن دست و روی خود را می‌شویند، و آن گاه در اطراف چشمه شمع روشن می‌سازند، و اعتقادشان بر این است که در آن شب تا فاصله‌ای که با نور شمع روشن شده، باید اثری از آلودگی و ناپاکی دیده نشود، و اگر احتمالاً کوچکترین اثری از ناپاکی مشاهده شود فوراً آن را می‌زدایند.

پس از انجام این مراسم عموماً شاد و خندان در حالی که کوزه‌های خود را پر از

آب کرده‌اند، به سوی خانه‌هایشان برمی‌گردند، و افراد هر خانواده که سواد قرآن خواندن داشته باشند، تا پاسی از شب به تلاوت قرآن می‌پردازند، و چنانچه جوان خانواده‌ای نامزد داشته باشد، به فراخور حال برای خانوادهٔ نامزدی عیدی می‌فرستد، نوع عیدی به تناسب ثروت و قدرت مالی هر خانواده متفاوت است. لیکن عیدی بیشتر خانواده‌ها گوسفندی است که دستمال قرمز رنگی به گردن آن می‌بندند، و پیشانی آن را رنگین می‌نمایند و با دیگر هدایا به خانهٔ داماد روانه می‌سازند.

نیز در روز عید قربان قبل از اذان صبح تمام خانواده‌های آبادی از زن و مرد و پیر وجوان و دختر و پسر، از خانه‌ها خارج گردیده به سرچشمه می‌روند، و با آب چشمه دست و صورت خود را می‌شویند، و وضو می‌گیرند، و حتی‌الامکان به حمّام رفته، استحمام می‌کنند. همچنین معتقدند که در طول سال یک بار آب از جریان باز می‌ماند، و هنگام آن یا صبح صادق روز عید قربان یا صبح صادق روز چهارشنبهٔ آخر سال، و یا صبح صادق عید نوروز است، و می‌گویند چنان که کسی در این اوقات با آب چشمه یا آب جویبارها و یا رودخانه‌ها وضو بگیرد، و یا موفق به شستن دست و صورت و یا استحمام شود، از جمیع مصایب و بلایا مصون و محفوظ می‌ماند. نیز معتقدند که در یکی از صبحهای صادق این روز ممکن است حضرت خضر نبی(ع)، در سرچشمه سارها و یا جویبارها و یا کرانهٔ نهرها و رودخانه‌ها رؤیت شود. و چون از نظر بیننده چهرهٔ مشخصی ندارد، و ممکن است به صورت پیر یا جوان و یا آشنا و غریب و حتی دشمن مشاهده شود. لذا مردم آبادی سعی بیشتر می‌کنند که در سلام کردن بر یکدیگر پیشی و سبقت جویند، و نسبت به همدیگر تواضع و احترام و اظهار محبّت کرده، کینه و عداوت را از دل بیرون نمایند، و نیز اعتقادشان بر این است که چنانچه زیارت حضرت خضر نبی(ع) همزمان با ایستادن جریان آب باشد، شخص هر نیّتی نماید، آن نیّت مستجاب و برآورده می‌شود، و در این باره روایاتی از گذشتگان سینه به سینه نقل گردیده که از بیان آنها صرفنظر می‌شود.

در عید قربان هر خانواده به نوبهٔ خود گوسفند قربانی می کند، و گوشت آن را در بین همسایگان اعم از فقیر و غنی تقسیم می نماید. بعد از نماز عید قربان که در بیرون آبادی برگزار می گردد، مردم به طور دسته جمعی به دیدن خانواده های سوگوار می روند، و پس از خواندن فاتحه، و گفتن تبریک عید، بخانه های خود مراجعت می کنند. عصر همان روز نیز برای فاتحه خوانی اهل قبور به قبرستان می روند، و شب روز عید قربان را نیز شب مردگان می نامند، و آن شب هر خانواده بقدر وسع و توانایی مالی خود، احسان می کند، و همچنین مجلس قرائت قرآن برگزار می نماید.

عید مولود

عید مولود در شب هفده ربیع الاول یعنی شب تولد پیغمبر اکرم حضرت محمّد(ص) انجام می پذیرد، و آن بسیار ساده و بی تکلف است. در شب عید مولود فقط به عبادت در شب و شادمانی در میان افراد خانوادهٔ شیعیان اکتفا می شود. مگر در میان دو طبقه از مردم منطقه افشار که در آن سنّیها به قربانی کردن و مولود نامه خواندن مبادرت می ورزند. و اهل حق نیز به نذر و نیاز و قربانی و خواندن ادعیه اکتفا می کنند.

اهل حق

اهل حق - عاشقان و فداکاران مولای متقیان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که به نامهای مختلف از قبیل علوی و علویون، سید طالبی - سرطالبی و در جمع اهل حق خوانده می شوند. بنا به اقوالی که از سلف به خلف رسیده، بازماندگان همان اصحاب سر هستند که در بین جانشینان حضرت رسول(ص)، حضرت علی(ع) را بر خویشتن مراد دانسته و به فرمان و عشق او قدم برداشته اند.

بعد از رحلت علی (ع) از یک طرف خلفای اموی و از سوی دیگر خوارج که در شبه جزیرهٔ عربستان قدرت یافته بودند، و به شامات و کوفه و نیز به اکثر نقاط قلمرو اسلامی نفوذ داشتند، ضمن ترویج عقاید خویش، طرفداران امیر مومنان علی (ع) را به اتهامات غیر واقعی محکوم ساخته و به قتل عام ایشان پرداختند.

چون کشتار مظلومانهٔ علویان توسط حکام مذکور مورد اعتراض برخی از مسلمانان با وجدان واقع می شد، لذا برای سرپوش گذاشتن بر روی اعمال ننگین خویش به مردم چنین پاسخ می‌دادند: «اینها (اصحاب سر) مسلمان نیستند، علی(ع) را خدا می‌دانند و ا و را ستایش می‌کنند.» و چندین اتهامات دیگر. ظاهراً مردم بهانهٔ ایشان را قبول کرده قانع می‌شدند. با وجود اینکه اهل حق یکی از سلاسل عرفانی اسلام، معتقد به خدا و نبوت و معاد و ضروریات دینی بوده، حلال شرع محمّدی را حلال الی یوم القیامه و حرام شرع محمّدی را حرام الی یوم القیامه دانسته و می‌دانند و نیز بر طبق فتوای آیات عظام و مراجع ذی صلاح تشیع به زندگی روزمره از نظر عقد و ترویج و نکاح وارث و در عمل می‌کنند، چون در ممالک عربی به علت ایذا و اذیت مخالفان دودمان عصمت و طهارت، مردم اهل حق نمی‌توانسته‌اند زندگی کنند، ناگزیر مهاجرت بر اسکان را ترجیح داده با پوشیدن لباس فقر و درویشی به نقاط مختلف جهان پراکنده می‌شوند و لیکن از عشق به ولایت علی(ع) و اولاد آن حضرت دست

برنمی‌دارند، و اوصاف و منقبت و فضیلت و درایت و حقانیت و زحماتی را که این دودمان در راه اهداف عالیه اسلام تحمل نموده‌اند، به حکام اموی و عباسی و نیز به مردم جهان اعلام می‌نمایند. بهلول مافی یا بهلول کوفی یکی از سردمداران این قوم است که به محضر حضرت امام جعفر صادق(ع) نایل آمده و جهت ترویج مکتب ولایت و عشق به علی(ع) اجازه یافته و با پوشیدن لباس درویشی، در بین مردم، اوصاف امیرمومنان را جاری ساخته و مکرر به وسیلهٔ دست نشاندگان خلفای عباسی دستگیر و بازداشت شده و سرانجام در اوایل (۱۹۰ هـق / ۸۰۶ م) در اورامانات وفات کرده، و قبر او در کوه بلوران استان کرمانشاه است. چندین تن از بزرگان این قوم که ترویج عشق و یقین می‌کردند، و مراد مریدان بی‌شماری بودند، من جمله سلطان سحاک[۱] یا سلطان اسحاق، یکی از فرزندان شیخ عیسی از نوادگان حضرت امام موسای کاظم (ع) امام هفتم شیعیان در گوشه و کنار کشور ایران مسافرت کرده و عدهٔ زیادی از زرتشتیان راکه هنوز تا آن روزگار در آیین خود باقی بوده‌اند به اسلام دعوت نموده‌اند.

و نیز یکی از مروجین این مکتب حضرت شاه ابراهیم از نوادگان امام موسای کاظم و به احتمال قوی مزار شریف ایشان در شهرستان قم می‌باشد.

یکی از شعرای آذری به نام بایرک[۲] قوشچی اوغلی در محضر شاه ابراهیم را درک و از ساحت ایشان کسب فیض کرد و با مسافرت به بلاد ترکستان و آذربایجان به ترویج مذهب شیعه و مکتب اهل حق پرداخته است.

به اقوال برخی از بزرگان وی در محلهٔ شام غازان شهر تبریز نیز سکونت داشته و به تبلیغ مرام و مسلک خویش اقدام کرده است. قوشچی اوغلی در کلامهای آذری تبلیغات خویش را روشن ساخته می‌گوید: «منیم ایشیم دین دار یخدی دینی دینداره سولرم»

یعنی: کار من دین‌داری است دین را به دین‌دار می‌گویم.

چنانکه سابقاً ذکر شد این قوم ادر ادوار مختلف تاریخ مورد آزار حکام و علمای درباری قرار گرفته، ولی به هیچ وجه از مرام و مسلک و عشق به مولای متقیان علی (ع) دست برنداشته‌اند.

در دوران خلفای عباسی مرحوم سید حسن بغدادی یکی از نوادگان حضرت امام

---

۱ - Sahhk

۲ - bairak

سجاد(ع) در اثر ظلم و بیداد خلیفهٔ وقت با تنی چند از مریدان خویش به ایران آمده و چون مردی سرشناس و مبارزی بوده لذا در هر جا از ایشان سلب آزادی شده است. ناچار در محلی به نام قوره‌چایی واقع در اطراف شهرستان شاهیندژ که جای صعب‌العبوری است، اسکان گزیده و بعد از چندین سال اقامت در آن مکان، دو تن از فرزندانش به نامهای سیدعباس و سید چراغ در آنجا فوت کرده‌اند. قبور این دو سید در روستاهای دو لانقر و خانقلی قوره‌چایی است. پس از فوت این دو تن، سید حسن بغدادی ناگزیر به روستای قلعه جوق انگوران، یکی از روستاهای استان زنجان مهاجرت فرموده و تا پایان عمر در آن روستا مانده و در آنجا به تبلیغ مرام و مسلک خویش پرداخته است. مقبرهٔ این سید بزرگوار در گورستانی به نام زیویه در همان روستا واقع است. روستای قلعه جوق معروف به قلعه جوق سادات انگوران است. در اثر تبلیغ این سید عالی قدر، اهالی دیه‌های قلعه جوق - خورجهان - قره‌ز کی - سیاه خانه - ساریقچی - شیخلر - کیشخان - گنجدآباد - مراش - یگنجه - گلابیلو - کاکا - میانج - کوسج علیا و سفلی - قوزوجان علیا و سفلی و ... به مسلک اهل حق گرویده‌اند. نوادگان و اخلاف این شخصیت در قرن معاصر مرحوم آقا سیدفرخ عباسی و سید فرامرز عباسی معروف و مورد احترام این مردم‌اند. قبور تنی چند از سادات این سلسله در همان زیویه است. فرزندان مرحومان آقا سید فرخ و آقا سید فرامرز آقایان حاجی سید مقصود عباسی و سید عبدالله عباسی که به سادات سلسلهٔ میری معروفند، در تهران سکونت دارند.

نذورات اهل حق

در اول هر ماه سال قمری اهل حق نذوراتی دارند که در جمع خانه یا خانقاه جمع می‌کنند. به علاوه در تمام اعیاد مذهبی نذورات و قربانی دارند، و دعاهای کمیل و توسل می‌خوانند، و برای گرمی مجالس، مدح منقبت ائمهٔ اطهار(ع) خاصه مولای متقیان علی(ع) به وسیلهٔ مداحان اهل بیت خوانده می‌شود. که ما در اینجا قسمتی از آن مدح‌ها را می‌آوریم.

محرم اسرار علم حی یکتا در علی
ماسوی اللّه دان قاباخ هر علمه دارا در علی
شرح لولاک لمادن رمز اولا در علی
بای بسم‌اللّه او چون تفسیر معنا در علی
جن و انس و عرش و فرشه یعنی مولاد در علی
کیم مسخر ایلدی الیاس او چون دریالری
کشتی نوحین کیم اولدی بس نجات و لنگری
محضر خلاق عالمده هویدا در علی
همزهٔ فعل قریشین شرحنی یاز ساقلم
حشرده ساقی کوثر کیمدی ای صاحب کرم
کافرونه ضربتین یکسر چکر حکم عدم
نصرتین تبت یدا شرحنده نسب ایتدی علم
توبنی شرح ایلینده رحمت افزا در علی

ایضاً

یا علی بواهل عالم در گهنده بنده در
هر زمان محتاج لطفین جملهٔ جنبنده در
خالق ایلیب هر زماندا حاضر و ناظر سنی
هر ایکی دنیا بونوانکاراده شرمنده در
عرش اعلا زیر نعلینده مثل فرش در
منکر اولماز بو حدیثه هرکس او فرخنده در
جرعهٔ آب حیاتندن اچبدو ریاعلی
خضر پیغمبر او دو را ولمز همیشه زنده در
حضرت سلمانی شیر عاجزا دنده اسموی
ور دادوب تا گور دونورین وادهٔ ارژنده در
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی بلر
در دبی مانلارین درمانی بالله سنده در
چون ولای حیدر کرار دور محکم حصار
بو حصاره هر او کس داخل اولا ایمنده در

عید مبعث

مراسم عید مبعث در بیست و هفت جمادی الثّانی هر سال مانند عید مولود انجام می‌گیرد، و مراسم آن جز عبادت وخواندن قرآن ودعا درخانواده‌ها، تشریفات دیگری ندارد، مگر در خود تکاب که مردم در مساجد جمع می‌شوند، و ضمن سخنرانی و وعظ در شان حضرت رسول‌اکرم (ص) و نزول قرآن، این عید شریف را به همدیگر تبریک می‌گویند و چای و شیرینی صرف می‌کنند.

عید غدیر

عید غدیر روز هیجدهم ماه ذیحجه است، و در اصطلاح محلی آن را عید سادات نیز می‌گویند، مراسم عبادی این روز مانند عید مبعث است. با این تفاوت که در روز عید غدیر مردم به خانه‌های سادات می‌روند، و عید را به خاندان ایشان تبریک می‌گویند، و سادات نیز با شیرینی و چای و میوه از مهمانان پذیرایی به عمل می‌آورند. در این روز چنانچه کسی مستعد دادن خمس باشد، آن را در اختیار سادات قرار می‌دهد. البته در دادن خمس سادات فقیر مقدم شمرده می‌شوند.

عید نیمه شعبان

عید نیمهٔ شعبان نیز مانند سایر اعیاد مذهبی با عبادت و خواندن قرآن صورت می‌گیرد، با این تفاوت که در برگزاری مراسم این عید غالباً شیعیان شرکت دارند.

در این روز مردم برای عرض تبریک به خانهٔ روحانی محلّ می‌روند. در خود شهر تکاب عید نیمهٔ شعبان با شکوه هرچه بیشتر انجام می‌شود. به طوری که سر در مساجد و ادارات دولتی و دکاکین بازاریان، با استفاده از فرشها و قالیچه‌های پرنقش و نگار و گلهای طبیعی و مصنوعی آذین بندی می‌شود. و حاشیهٔ آنها با لامپهای الوان و مهتابی چراغانی می‌گردد و در چند نقطهٔ خیابان‌ها طاق نصرت برپا می‌شود. مردم دسته دسته به مسجد می‌روند و با چای و شیرینی پذیرایی می‌گردند.

انواع خوراک

امرار معاش اهالی منطقه افشار بیشتر از طریق کشاورزی و گله‌داری است، و به علت وجود گله‌های زیاد دامها، خوراک عمدهٔ اهالی را شیر و فرآورده‌های لبنی تشکیل می‌دهد، و با وجودی که دامپروری این منطقه یکی از منابع مهم ثروت ایران محسوب می‌شود، لیکن گوشت اصلاً کمتر مصرف می‌گردد.

پوشاک

لباس مردم منطقه تکاب افشار مانند پوشاک سایر مناطق آذربایجان می‌باشد. اما لباس کردها نیم تنهٔ پنبه‌ای و گاهی پشمی با شلوارهای بسیار گشاد و پیراهنی با آستینی فراخ و بلند و کت ملیله دوزی شده است. کردها عموماً شلمه یا مندلی به سر می‌نهند.

خصوصیات اهالی

اهالی افشار عموماً مردمانی صبور و فعّال و با ذکاوت و مستعد تربیت و با صفا و صمیمی و مهربان و مهمان نواز و غریب دوست و ادیب هستند. در اکثر دهات منطقهٔ افشار، با همهٔ فقدان دبستان کلاسهای سوادآموزی کمتر جایی دیده می‌شود که چندنفر صاحب خط و سواد یافت نشود. بیشتر مردم افشار اعم از باسواد و بی‌سواد به زبان فارسی به خوبی آشنایی دارند. با این که از لحاظ مذهب و آداب شرع تیره‌های مختلف را تشکیل می‌دهند، لیکن همگی متحد و متفق و درغم و شادی یکدیگر سهیم و شریک می‌باشند.

موسیقی

در تکاب افشار موسیقی دانان و عاشقان [1] محلّی و ترانه خوانان زیادی وجود داشته و دارد. معذلک، در این نقطه از آذربایجان، تاکنون بجز یکی دو تن کسی موسیقی و آواز را به طریق علمی نیاموخته، و در ساختن و خلق ترانه و آهنگ نیز کمتر کسی جرأت و زحمت به خود راه داده است، و لذا غالب ترانه‌ها وآهنگ‌های محلی، کم و بیش، مشابه و ملهم و منبعث از ترانه‌های نقاط مختلف کشور است.

معذلک لازم به توضیح است که در اردوی سراسری سال تحصیلی ۵۳-۱۳۵۲ که در رامسر برگزار شد، گروه سرود دانش‌آموزان آموزشگاههای شهرستان تکاب مقام اول را در سرودن سرود کسب کرد. ونیز در سال تحصیلی ۵۴-۱۳۵۳ در اجرای رشتهٔ آواز اصیل ایرانی گروه دانش‌آموزان تکاب در بین دانش‌آموزان مناطق آموزش و پرورش هفده‌گانه تهران به مقام اول نایل آمد.

۱- عاشقان، جمع عاشق، و عاشق در فرهنگ موسیقی سنّتی محلّی آذربایجان به کسی اطلاق می‌شود که ماجراها و شرح حال عشاق افسانه‌ای را در مجالس بزم، با ساز و آواز نقل کند، و ضمناً از خودش ترانه و آهنگ بسازد. نگارنده.

همچنین گروه سرود خوانان این شهرستان اخیراً در حضور آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری مورد عنایت و تشویق کامل قرار گرفت.

اکثر موسیقیدانان شهرستان تکاب افشار از طریق گوش رسی یا سمعی به یادگیری موسیقی همت می‌ورزند. من جمله استاد مسیب شاداب مدت شصت سال است که در نوازندگی تار فعالیت دارد. او سابقاً در رادیو تلویزیون شهرستان مهاباد، بیشتر در اجرا و نواختن موسیقی کردی با ارکستر شادروان حسن زیرک و دیگر خوانندگان از قبیل محمّد ماملی و عزیز شاهرخ همکاری داشته است.

مقصود شاداب فرزند بزرگ استاد مسیب شاداب همه ردیفهای موسیقی ایرانی را از پدرش آموخته، و نیز مدتی در خانهٔ هنرمندان، زیر نظر اساتید موسیقی آن زمان به تعلم پرداخته است. عشق به موسیقی او را به نواختن ساز مورد علاقه‌اش سنتور واداشته است. مقصود شاداب نزدیک شانزده سال است که در رشتهٔ ساز سنتور فعالیت دارد. لیکن به علت نبودن سالنهای هنر، برگزاری کنسرت برای او تاکنون امکان‌پذیر نبوده است. به علاوه در تکاب به دلیل وجود اقشار مختلف مردم کرد و ترک بیشتر از ملودیهای کردی استفاده می‌شود. یکی از معروف‌ترین موسیقی دانان شهرستان تکاب شادروان عاشق فرمان عاشقی بود. او با این که به قول خودش در دوازده سالگی گوهر بینایی خود را در توفان یک زندگی پرماجرا و ملال‌انگیز از دست داده بود، لیکن در نواختن تار و ساختن ترانه و آهنگ سرودهای متنوع و گوناگون ترکی و حفظ و بازگویی افسانه های دل انگیز باستانی از هوش واستعداد و حافظهٔ سرشار و قوی بهرهٔ کامل داشت. او در واقع استاد و پیش کسوت موسیقی دانان منطقهٔ تکاب افشار بود، و حق بزرگی به گردن عاشقهای محلی دارد. چنانکه اشاره شد، تنها ملودیهای کردی با سرودهای محلی تکاب هماهنگ و دمساز است.

سازهای مورد استفادهٔ تکاب عبارت از تار، کمانچه، بالابان و دف (دایره) و تنبک و در روستاهای افشار از دهل و سورنا و جوزالا (دو استخوان متصل بهم) و بهتر است در این مبحث کوتاه بجز اشاره به چند دوبیتی [1] که ریشهٔ سنتی محلی دارد، از آوردن ترانه‌های دیگر خودداری شود.

قوشمالار (دوبیتیها)

عزیزیم یاز باغدا
آل قلمین یاز باغدا

---

۱ - در آذربایجان بایاتی هم گفته می‌شود. نگارنده.

نـــازلی یـارا مـهمان اولدوم

قش اطـــاقدا، یـــاز بـــاغدا

❊ ❊ ❊

عـــزیزم بـــاغدادارا

تـــوک زلفـین بـاغدادارا

بـیر بـلبی گـلدن اوتـری

چکـــد لر بـــاغدادارا!؟

❊ ❊ ❊

عـــزیزیم قـــزل قـــالا

بشـــــقابا دوزول قـــالا

نـامرد گـلیب مـرد اولمـاز

بـــویوجا قـــزل قـــالا

❊ ❊ ❊

عـــــزیزم نـــینم ســـنه؟

دوشـــوبدور مـیلیم سـنه

من دونسـم گـونگل دو نـمز

ســن دونســن نـینم سـنه؟

❊ ❊ ❊

عـــزیزیم آلمـامنی

نـظردن ســالمامنی

آپـــارصراف یـــانینا

قلب اولسام آلمامنی!

❊ ❊ ❊

معنی:

عـــزیزم بـــهار در بـــاغ است

قلمت را بگیرد، در باغ بـنویس

به یار عشوه‌گـری مـهمان شـدم

زمســتان در اتـاق،بـهار در بـاغ

❊ ❊ ❊

عـــزیزم در بـــاغ شـــانه کـــن
زلفت را بیفشان، در باغ شانه کـن
بـــــلبلی را از بـــــهر گـــلی
در بـــــاغ بـــه دار زدنـــد!

* * *

عـــــزیزم زر انـــباشته کـــن
به ردیف، از آن بشقاب را پر کن
نـــامرد، هـرگز مـرد نـمی شـود
بـــرابـــر قـدش زر انـباشته کـن!

* * *

عـــــزیزم بـــــا تـــــوجه ســـازم
بـــــتو دل داده ام!
اگر من از تو برگردم، دل از تو بـر نـمی گـردد
اگر تـو از مـن دل بـرکنی بـا تـو چـه سـازم!

* * *

عـــزیزم مـــرا نگـــیر ـحه یک قدم بـه جـلو
مـرا پـیش صـراف بـبر ـ زاویه نود.(۹۰) درجه می‌سازد. داوطلبان بازی،
گـــجلر گـــچدی مـ ـ نزدیکترین محل خم شونده، و از آنجا مجدداً جستن زده
چـایلارا کـو ـک گام خم شونده جلو می‌رود که دیگر پریدن از روی آن به سختی

ـای خود را طوری روی زانو گذاشته خم
و دستها را روی پشت خم شونده گذاشته از روی او
ـی کنان پریدند، خم شونده، برخاسته یک گام دیگر به
ـ که فاصله زیاد می‌شود، بازی‌کنان دو دورخیزه می‌پرند.
شونده می‌گذارند و می‌پرند. بدین ترتیب بازی ادامه می‌یابد، و به
ـ، در این صورت اولین کسی که نتواند بپرد، سوخته و بازی از نو تکرار

معنی شـبها بـ رودهـ

بازی دخترانه

در دو طرف می‌ایستند، یک طرف از دختر دم بخت مورد خواستگار و
ـر از خواستگاران دختر مورد نظر دفاع می‌کنند:
خواستگار در را می‌زنند و به زبان ترکی محلی می‌گویند: «گلین قاپوتی

بازی میروگزیر

در مجالس مختلفی که سابقاً از عده زیادی در روستاها، خاصه در دیه‌های اکراد تشکیل می‌شد، گاه عده‌ای جهت تفریح و تفنن در بازی‌ای به نام میر و گزیر شرکت می‌کردند. بدین ترتیب قابی را به عنوان وسیله قرعه می‌انداختند، اگر طرفی از قاب که عاشق نامیده می‌شود می‌آمد، شخص موردنظر امیر، یا وزیر انتخاب می‌شد. و چنانچه طرف دیگر قاب که دزد نامیده می‌شود، می‌آمد، طرف مقابل عنوان گزیر یا پیکار می‌گرفت. وزیر یا امیر بر طبق سنت و عرف محل از قدرت و اختیارات جدی بیشتری برخوردار می‌گشت. به طوری که از دستور او کسی قدرت تمرد و سرپیچی نداشت. وی به گزیر فرمان می‌داد که برو فلان شخص را مثلاً کد خدای ده یا کسی را که در نزد اهالی روستا یا شهر از موقعیت و مقام بیشتری برخوردار بود بیاور. گزیر می‌رفت و شخص موردنظر را احضار می‌کرد، و او مطابق رسم بازی در آن مجلس، دست به سینه و تواضع کنان، در مقابل و زیر حاضر می‌شد و شخص مورد نظر و سایرین را که احیاناً احضار شده بودند، مورد عتاب قرار می‌داد و هر یک را به انجام جرم یا ارتکاب گناهی متهم می‌نمود. و تنبیهات سختی را در مورد آنها اجرا می‌کرد. من دونسم گونگل دو فلانی چندین ضربه تازیانه یا چوب بزن، و یا اینکه او را در فلان

شخص باید از کار برکنار شود و مبلغ

* * * از وزیر استدعا می‌کردند که فرد یا

عـــزیزیم آلمـامنی به خواهش وساطت کنندگان

آمدند باز دست به سینه و با

آپـــارصراف یـانینا آقایان از وزیر خواهش

ای خدمتی مفتخر

* * * ور می‌داد که یک

معنی: الان خری را

عـــزیزم بـــهار در بـاغ است قلمت را بگیرد، د ینبهٔ یک نوع

به یار عشوه‌گری مهمان شدم که متأسفانه

زمستان در اتاق بحل آینده از

* * * یها زیر بار

بازی گرزان

گرزان بازی خطرناکی است که در روستاهای تکاب بخصوص بین اکراد مرسوم و رایج بوده و سابقهٔ طولانی دارد. نحوهٔ بازی این گونه است که ابتدا دایره‌ای به شعاع سی متر به عنوان میدان بازی رسم می‌کنند، و سپس دو نفر بازیگر را توی دایره می‌فرستند. آنگاه چندنفر با پارچهٔ شال کمر خیس، سنگین که سرشان گره خورده و به شکل گرز درآمده است، با استفاده از فرصت به گرد آن دو نفر می‌چرخند و آنان را مورد حمله قرار می‌دهند. اگر افراد واقع در توی دایره یا میدان بازی توانستند ضاربان را با لگد یا مشت بزنند، گرزهایشان را از دست ایشان می‌گیرند و آنان را به میان میدان می‌فرستند، و دو نفر اول را به کنار دایره می‌آورند. چنانکه سابقاً ذکر شد، این بازی یک بازی خطرناکی است. به طوری که بارها اتفاق افتاده که یک نفر در حین این بازی مجروح یا کور و نابینا گردیده، یا عضو دیگرش ناقص و منجر به خصومت و دو دستگی کینه جویانه یا درگیری شده است.

جفتک چهارکش «مالام دیدی»

عده‌ای داوطلب بازی می‌شوند، در آغاز پشتک انداختن تعیین می‌کنند چه کسی باید خم شود. آن گاه نقطه‌ای را قراردادی معین نموده از آن نقطه یک قدم به جلو می‌روند. سپس فردی که خم شده دستهای خود را طوری روی زانو گذاشته خم می‌شود که بالاتنه‌اش با پایین تنه یک زاویه نود.(۹۰) درجه می‌سازد. داوطلبان بازی، از محل قراردادی دور خیز کرده و دستها را روی پشت خم شونده گذاشته از روی او می‌پرند. هنگامی که تمام بازی کنان پریدند، خم شونده، برخاسته یک گام دیگر به جلو می‌رود، لیکن هنگامی که فاصله زیاد می‌شود، بازی‌کنان دو دورخیزه می‌پرند. یعنی ابتدا با دور خیز به نزدیکترین محل خم شونده، و از آنجا مجدداً جستن زده دستها را روی خم شونده می‌گذارند و می‌پرند. بدین ترتیب بازی ادامه می‌یابد، و به قدری یک گام یک گام خم شونده جلو می‌رود که دیگر پریدن از روی آن به سختی انجام می‌گیرد، در این صورت اولین کسی که نتواند بپرد، سوخته و بازی از نو تکرار می‌شود.

بازی دخترانه

دو دسته در دو طرف می‌ایستند، یک طرف از دختر دم بخت مورد خواستگار و طرف دیگر از خواستگاران دختر مورد نظر دفاع می‌کنند:

طرف خواستگار در را می‌زنند و به زبان ترکی محلی می‌گویند: «گلین قاپوتی

آچین». (بیایید در را باز کنید.) در را باز می‌کنند و ایلچی‌ها یا خواستگاران وارد می‌شوند. صاحبان دختر به آنان می‌گویند: گلین اوتورون ایت درسی اوسته. (بیایید روی پوست سگ بنشینید) خواستگان نمی‌نشینند. اگر بگویند گلین اوتورون قالی اوسته (بیاید روی قالی بنشینید) می‌نشینند و بعد از صرف چای، صاحبان دختر می‌پرسند نیه گلمشز؟ (برای چه آمده‌اید؟) دختران خواستگار به زبان ترکی محلی می‌گویند: آقام آقاما گلمشک. آقا سلاما گلمشک. آقام دیر: آق چارقتی یوسونار، آق چالیاسرسینلر. آقام دیر قزی وریلر و رسنلر و رمسلرآت کترک قزی قاچرداراق. یعنی به سلام آمده‌ایم آقای مان می‌گوید: روسری سفید را بشویند روی درخت خاردار پهن کنند، آقای مان می‌گوید چنانچه دختر را می‌دهند، بدهند و اگر ندهند، اسب می‌آوریم و او را می‌ربابیم.

بازی دخترانه

پنج شش نفر دختر در طرف راست و پنج شش نفر در سمت چپ می‌ایستند، و دستهایشان را به دست همدیگر محکم قفل می‌کنند. آنگاه یک طرف می‌گوید اورو گروه مقابل می‌گوید: گوزین بیر آوج داری اونی. گوندر گلسین خان قوچاقین برینی. خان قوچاق (دختر قهرمان) می‌رود و با سرعت خود را روی دستهای دو دختر که دست‌های خویش را محکم بهم قفل کرده‌اند، می‌اندازد. اگر در جداکردن دستهای آن دو دختر پیروز شد، آنها را کنار می‌زند و از بازی خارج می‌سازد. و در غیر این صورت خودش در میان رقیب به عنوان گروگان باقی می‌ماند.

بازی دخترانه

دو نفر دختر دست خود را به هم قفل می‌کردند و دختر دیگر روی بازوان آنها می‌نشست و آن دو دختر می‌گفتند: حاجنین قزی آتداندی،ر خاراتومانی قتدندی، حاجیه خبر گدنجک گون گلدی بلوتداندی.

معنی: دختر حاجی سوار شد، تنبان خارای [1] او پیچ خورد، تا به حاجی خبر دهند، آفتاب آمد زیر ابر پنهان شد. مقصود اینکه دختر حاجی با پسر دلخواهش هر چه زودتر فرار کند.

---

۱ - خارا: نوعی از پارچهٔ ابریشمی که مانند صورت موج‌دار است و مخطّ نگارنده.

بازی سنتی

یکی از بازی‌های مرسوم تکاب افشار "چکدیم اوزاندی" نام دارد. در این بازی تعدادی زیادی از بچه‌ها شرکت می‌نمایند. یکی از بازیکنان که از نظر سن و هیکل بر دیگران حق تقدم دارد، به عنوان مادر انتخاب می‌شود، و یکی از بچه‌ها دست او را می‌گیرد، و بقیه به ترتیب قد، در یک صف منظم از پشت سر محکم کمر یکدیگر را می‌چسبند. نفر دوم بازی که دست مادر راگرفته می‌گوید:، شما هم بروید. آنها می‌گویند: تیشه‌مان کنداست. مادر می‌گوید: بپرید تا تیز شود و آنها می‌پرند باز هم مادر می‌گوید: بروید هیزم بیاورید. آنها پاسخ می‌دهند: طناب‌مان کوتاه است. مادر می‌گوید که بکشید تا دراز شود، و بچه‌ها به دستور مادر، محکم و سریع، یکدیگر را به عقب می‌کشند. در این هنگام چنانچه یکی از بچه‌ها بازنده شود، یعنی دستش رها شده بیفتد، دو نفر از بازی‌کنان، اولی یک دشت و دومی یک پای او راگرفته پشتش را به دیوار می‌زنند، و اگر دست دو نفر رها شود، به طریق مذکور آنها راگرفته پشت هر دو را بهم می‌زنند.

چمچه بالغ و دعای درخواست باران

هنگام خشکسالی و نیامدن باران برخی از زنان روستاهای منطقهٔ افشار قاشقی را که روی آن پارچهٔ مخصوص می‌کشیدند، به دست می‌گرفتند و به درخانهٔ روستائیان می‌رفتند و با تکان دادن قاشق می‌گفتند:

چمچمه بالغ نه ایسدر، اللّه دان یا غش ایسدر، دابانی چاتیدیبدی بیرجه قاشق یاغ ایسدر (نوزاد قورباغه چه می‌خواهد؟ از خدا باران می‌خواهد. پاشنهٔ پایش ترکیده یک قاشق روغن می‌خواهد) و بدینسان از هر خانه یک قاشق یا چمچمه روغن می‌گرفتند. سپس تعداد چهل قاب قرآن مجید را جمع می‌کردند و آنها را می‌شستند و بدین وسیله معتقد بودند که ایزد منان دعای آنان را اجابت خواهد کرد و باران رحمتش را به زودی نازل خواهد فرمود.

انجام رسم طاق زدن گندم

اگر یک مزرعهٔ گندم، پرپشت باشد و به اصطلاح کشاورزان محلی طاق بزند، یعنی سنبلهای آن دایره مانند به سوی یکدیگر خم گردد، و چندین سنبل به سوی قبله بایستد، در اطراف آن خروس یا مرغی را سر می‌برند، و داخل ناحیه طاق گندم می‌اندازند. به طوری که خون آن خروس یا مرغ در میان طاق جمع شود.و این کار

شگون دارد و برای جلوگیری از بدنظری و چشم زخم انجام می‌یابد.

جشن هالا کشیدن یا پایان فصل درو گندم

رسم جشن هالا به مناسبت میمنت پایان در و زراعت گندم هر یک از کشاورزان به وسیلهٔ دروگران انجام می‌گیرد. در این روز نشاط‌انگیز، خانوادهٔ صاحب مزرعه نان گرد ضخیم و لذیذ و مطبوعی به نام نزدیک می‌پزند و برای صرف کارگران به مزرعه می‌فرستند.

دروگران در حالی که می‌خواهند کار درو را به پایان آورند، مساحتی به اندازهٔ دو متر مربع از مزرعه را عجالتاً برای هالا باقی می‌گذارند، و سپس یکی از کارگران سالمند یا ریش سفید را جلو می‌اندازند. او نخست صلواتی بلند می‌فرستد، بقیه نیز با او هم آواز می‌شوند، و داس به دست گرد گندم چرخ می‌زنند، و در حین درو به زبان ترکی محلی می‌گویند: اریـن اریگـنه - حـقین بـریگنه - شـاه مـردان دولتـنه، زمیلراولدوکلاه[1] - اکیب بچن گورمسین در دوبلا - به حق شاه کربلاء - اوشاقلار بیردین هالا. در این هنگام همگی دستهٔ سنبل گندم را بالا گرفته یک صدا وهم نوا می‌گویند هالا.

و در پایان اضافه می‌کنند: «بونون برکته مینیم خرمنه» بعد از آن نان نزیک بین کارگران تقسیم می‌شود و کارگران این جشن را به صاحب مزرعه تبریک می‌گویند. و آن گاه از طرف صاحب مزرعه برای صرف شام دعوت می‌شوند.

ضرب‌المثل‌ها، چیستان، و متل‌ها

۱- آشنا، آشنا، چیخدی اوجاق باشنا.
به قدری رو دادیم که رفت در صدر مجلس نشست.
در مورد کسی صادق است که از محبت بی‌ریای دیگران سوءاستفاده نماید.

۲- اوزگوزونده تیری گورمور، اوزگه گوزونده چوپوسچرا!
در چشم خودش تیر را نمی‌بیند، ولی در چشم دیگران خس را در می‌یابد.
از عیب خود بی‌خبر است، از دیگران عیب و ایراد می‌گیرد.

۳- اوزین بیرانیه خالخادا بیر چو الدوز .

---

۱ - کلاه در اصطلاح کشاورزان خراسان زمین آماده کشت، ولی در اصطلاح ترکی محلی تکاب زمین بایر و لم یزرع است. فرهنگ معین.

به خودت یک سوزن بزن، به دیگران هم یک جوالدوز.
آنچه را که بر خود نمی‌پسندی به دیگران نپسند.
۴- بیری بیرینی اوه قویمور، بیری دیریائی توخماقمی‌هاردان آسیم.
یکی، یکی را به خانه راه نمی‌دهد، طرف می‌گوید: کمان و پتکم را کجا آویزان کنم.(۱)
طرف خیلی ساده تشریف دارد!
۵- باغدان اریک قورتولدو، سلام علیک قورتولدو.
در باغ زردآلو تمام شد، سلام علیک تمام شد.
دوستی بعضی‌ها تا رفع نیاز مادی است.
۶- بی‌چاخ و رسایدین قانی چیخمازدی.
اگر چاقو می‌زدی خونش خارج نمی‌شد.
خیلی عصبانی بود!
۷- تو لکود دلگه گیره بیلمر، بیرسوپورگده باغلر قویوروغنا
روباه به کنام خود نمی‌تواند برود. جارویی نیز به دمش می‌بندد.
(کار بزرگ از آدم کوچک ساخته نیست.)
۸- تولکو دیوارلی باغا گیربیلمز:
روباه به باغی که دیوار دارد، وارد نمی‌شود.
عاقل بی‌گدار به آب نمی‌زند.
۹- بیله بیل ایت دریایه هورور
مثل اینکه سگ به سوی دریا عوعو می‌کند.
یاوه می‌گوید و عرض خود می‌برد.
۱۰- جوجنی آخر پاییز سایالار.
جوجه را در آخر پاییز می‌شمارند.
ببینیم و تعریف کنیم!
۱۱- چای همیشه کوتوک گتیرمز!
آب رودخانه همیشه کنده با خود نمی‌آورد!
وقت را غنیمت دان و از فرصت استفاده کن.
۱۲- چولمک خلنوب قاپاغین. تاپوپ:
دیزی غلتیده، در خود را پیدا کرده.

۱- مورد مثال حلاج یا نداف است.

مصداق دو یار و یا دو همسری است که از نظر بدی اخلاق و رفتار و کردار و قیافه کاملاً شبه یکدیگرند، یا به طریق اولی، بد، بد را در می‌یابد.

۱۳- دوزده یریه بیملر، شوخومداشلاق آیتر:

در زمین هموار نمی‌تواند راه برود در زمین شخم کرده و لگد می‌زند.

از انجام کار کوچک ناتوان است، می‌خواهد کار فوق‌العاده انجام دهد.

۱۴- قونان قوناقی خوشلاماز، اوصاحبی هرایکیسین.

مهمان، مهمان را دوست ندارد، میزبان هر دو را.

۱۵- چولمگین آغزی آچخدی، پیشیگین حیاسنه نه گلوب؟

در دیزی باز است، به حیای گربه چه آمده؟

۱۶- ایت قورساقی یاغ گوتورمز!

ناکس به تربیت نشود ای عزیز کس!

۱۷- تکنه نین شوقی اوزده اولار طاقتی دیزده.

شوق لقمه در رخسار و زور آن در زانو است. کسی که خوب غذا بخورد هم خوشگل و زیبا و نیز نیرومند وتوانا می‌شود.

اشعار طنزآمیزی چند از مرحومه محبوبه خانم که زنی عفیف و از خاندان محترم و شریف و ساکن روستای اوغولبیک تکاب بوده است:

هارایلادیم هارای فرضی — فرضی دو تمادی عرضی

اوندیم سکینه خانم — بوشر غالار آلدی جانیم

مگر منی آنادوغوب — بوشر غالارمنی بوغوب

آتمیز اولوب دمیر — دیرمانمیز اولوب تنر

هرکس اولوبدی بیرامیر — فقیر فقاره گوزلمیر

چیستان

۱- چیل تاوخ چیلدرم تاوخ باشنی کسدیم قانی یوخ، دامارلانین سانی یوخ.
مرغ آبله‌ای، آبله‌ای مرغ، سرش را بریدم خون نداشت، رگهایش شمار نداشت.
به معنی قالی است.

۲- بوگجه آدینه ده ، آدینه نین آدی نده، ات یمز، سوموک پیر سوموک سوزن آدی نده؟
امشب شب آدینه است، نام آدینه چیست؟ گوشت نمی‌خورد استخوان می‌خورد، نام چیزی که استخوان ندارد چیست؟ در بین عوام منظور کرم دندان است.

۳- حاجیلار خاجه گدر ، جهد ایلرگجه گذر، بیریومورتانین ایچنده قرخ سکز جوجه گدر.
حجاج به کعبه می‌روند، جهد می‌کنند شب می‌روند، توی یک عدد تخم مرغ چهل و هشت جوجه می‌روند. منظور انار است.

۴- نه یرددی، نه گویده، حلقه و روب بیریرده.
نه در زمین است، نه در هوا در یکجا حلقه زده است. منظور روزنهٔ خانه می‌باشد.

۵- گلن لیک، گدن لیک، بیرقچ اوسته دوران لیک. (دروازه).

۶- بیون شنبه دی گوینؤدوشن نه دی
اوت یوخ اوجاق یوخ غیبنن پشن نه دی

خوش گلمشن خوش نشین اوغلان
آتام نان اولان قار داشتیم اوغلان
گید آتایان دی اوغلون گلوبدی
آنایان دیگنن اریـن گلوبدی

پدرش به سفر طولانی رفته بوده است.

یاوشانی بسلیسن کولگده ریحان یرنیه
رنگی ریحان اولار اما اوزی ریحان اولماز
آقا جداگوزل آلما
آق آلما گوزل آلما
اصیل آل گوزل اولسون
بد اصیل گوزل آلما
بیون شنبه دی
گونوین دو شن نه دی
اوت یوخ اوجاق یوخ
غیبنن پشن نه دی
(پنیر)
آفتافایخلوب یان اوسته
سزلر اوزجانی اوسته
آفتافانین دردی چوخ
هیچ طهرات آلانی یوخ
باید اقالایلی باید اباشی بلالی باید!
باخ بایدانین حالنا آتماگوتون دالنا
خوش گلمشن خوش نوشین اوغلان
آتان نان اولان قار داشتیم اوغلان
گید آتایان دی اوغلون گلوبدی
آتایان دیگنین اریسن گلوبدی
پاسخ: پدرش به سفر طولانی رفته بوده است.

گید بازاردان ات آل کیشی
نه ارکک اولسون نه دیشی
نه یایی گورسون نه قشی
«قارچ»
منیدیم، حاتتمدی حاتم منیم آتامدی
اریدک آروادیدک آققشا ماچاقار داشردیک
پدر و شوهر و خانم تا عصر برف پارو می‌کردیم

مـــن دنـــیانین بـــزیم

آســـــتاریام اوزیـــم

آتـــام مـنیم اوغـلومدور

مـــن آتـــامن قـــزی یـام

پدرش در زندان بوده و به پدرش از شکاف در زندان شیر داده است.

هـــدیه بـــانی هـــودیه بـانی

آلتی قچی وارایکـی دابـانی

ترازو

اشعار فکاهی و طنزآمیزی چند از مرحوم محبوبه خانم که زنی عفیف و از خاندان محترم و شریف و ساکن روستای اوغولبیگ تکاب بوده است.

هـــــارایـــــلادیم هـــــارای فـــــرضی

فـــــــرضی دو تـــــــمادی عـــــرضی

اونـــــــدیم سکـــــــینه خـــــــانم

بـــــــوشر غـــــــالارآلدی جـــــانیم

مگـــــــر مـــــــنی آنـــــــادوغوب

بـــــــوشر غـــــالار مـــــنی بـــــوغوب

آتـــــــمیز اولوب دمـیر

دیـــــــرمانمیز اولوب تـــــــنر

هـــــــرکس اولوبـــــدی بـــیرامـــیر

فـــــــقیر فـــــــقارا گـــــــوزلمیر

طـــــــرلان گـــــلیب ســـیران ایـــلر

داغـــــــی داشـــــی حـــیران ایـــلر

نـــــــانجیب گـــــــلیریان ایـــــلر

نـــــــجیب اوزون بـــــــیان ایـــــلر

نانجیب زاده نی‌گر شـهر ده سـلطان ادسـن

آدی سلطان اولار اما اوزی سلطان اولماز

آقـــا جـداگـوزل آلمـا

آق آلمـــا گـــوزل آلمـا

اصـیل آل گـوزل اولسـون

بـــد اصـــیل گـــوزل آلمـــا

متل‌ها

بیری واردی، بیری یوخودو. بیردانه قری واریدی، بیرداناسی واریدی، آپاردی سوایچمگه یخلدی قچی سندی. دیـدی بـوز سـن نـه گـوجلو؟ دیـدی مـن گـوجلو اولسایدیم، گون منی ارید مزدی. دیدی گون سـن نـه گـوجلی؟ دیـدی مـن گـوجلو اولسایدیم بولوت منی تو تمازدی. دیدی بولوت سن نه گوجلو؟ دیدی مـن گـوجلو اولسایدیم یاغش مندن یاغمازدی! دیدی باغش سن نه گوجلو؟ دیدی مـن گـوجلو اولسایدیم گوی اوت مندن گورمزدی! دیدی گوی اوت سن نه گـوجلو؟ دیـدی مـن گوجلو اولسایدیم ایت منی قاوالامازدی! دیدی قری سن نه گوجلو؟ دیدی من اگـر گوجلو اولسادیم ایت منی قاوالامازدی! دیدی قری سن نه گوجلو؟ دیدی مـن اگـر کوجلو اولسایدیم پشیک گلوب اتمی آپارمازدی!

دیدی پشیک نه سن نه گوجلو؟

دید من گوجلویم، من گوجلو، دمـیر تـاراخ مـن دیشـلئی، یـوک [1] اوسـتی یـا یلاقیمدی کرسی اوستی قشلاقیمدی، قری کسوی کوتوروب منی قاوالاسا، یان پاجا یولاقمدی.

یکی بود یکی نبود: پیرزنی بود، یک گاو جوان داشت، بردش آب بخورد، افتاد پایش شکست، گفت: یخ تو چه نیرومندی؟ گفت: اگر من نیرومند بودم، خورشید مرا آب نمی‌کرد. گفت: خورشید تو چه نیرومندی؟ گفت: اگر من نیرومند بودم، باران از من نمی‌بارید. گفت ای باران تو چه نیرومندی؟ گفت: اگر من نیرومند بودم، گیاه سبز از من نمی‌روئید. گفت ای گیاه سبز تو چه نیرومندی؟ گفت اگر من نیرومند بودم، بره، بزغاله را نمی‌خورد. گفت: بره، بزغاله تو چه نیرومندی؟

گفت: اگر من نیرومند بودم، گرگ مرا نمی‌خورد. گفت: ای گرگ تو چه زورمندی؟ گفت: من اگر نیرومند بودم، سگ مرا فراری نمی‌داد. گفت ای سگ تو چه نیرومندی؟

۱- یوک به ضم یا سکون واو و کاف در زبان ترکی به معنای بار است، ولی اصطلاحاً به جـوال و تاچه و کیسهٔ بزرگ که آن را از آرد و غلات و حبوبات پر کرده باشند نیز اطلاق می‌شود. نگارنده.

گفت: اگر من نیرومند بودم، پیرزن سیخ تنور را بر نمی‌داشت تا مرا فراری بدهد؟ گفت: ای پیرزن تو چه نیرومندی؟ گفت : من اگر نیرومند بودم، گربه گوشت مرا نمی‌برد. گفت ای گربه تو چه زومندی؟ گفت: نیرومندم، نیرومند، دندان‌هایم مانند شانهٔ آهن، روی بار (بارگندم) ییلاق من، روی کرسی قشلاق من است. وقتی که پیرزن سیخ کوتاه تنور را برداشت روزنهٔ کج خانه گذرگاه من است.

پاجادان با خدایم ایلدرم گوز

بیریسی کهر، بیریسی بوز

مینديم بوزون بوينونا

سوردوم شیروان یولونا

شیروان یولوداشلجا

من توپالا باشلجا

وردیم توپو ایتیردیم

هندوستانا یتیردیم

هندوستانین آتلاری

منی گوردو توتوشدو

انگمیدن یا پشدی

انگیم دلک، دلک

قوروباغه بولوک، بولوک

قوروباغنی هاقلادیم

حسن بیگه ساخلادیم

حسن بیگ قان ایچینده

قلیجی میدان ایچینده

قلیجی وردیم یره

یرمنه یملیک ویردی

یملگی وردیم قویونا

قویون منه قوزو و یردی

قوزونو، قورد آپاردی

ایرتمگی المده قالدی

ایرتمگی آتدیم چایا

چـای مـنه کـوپرک ویـردی
کـوپرگو سـورتدوم آغـاجا
آغـاج مـنه آلمـا ویـردی
آلمـانی ویـردیم تـاتا
تـات [1] مـنه داری ویـردی
داریـنی سـپدیم قـوشا
قـوش مـنه قـانات ویـردی
قـاناتدانـدیم اوجـفاقا
حـق قـاپوس آچـماغا
حـق قـاپوسی کـلیدی
کـلید بـابام بـلینده
بـابام شـیروان یـولوندا
شـیروان یـولوداشـلجا
مـن تـوپالا بـاشلجا
وردیـم تـوپو ایـتیردیم
هـندوستانا یـتیردیم

۱- در میان کودکان خردسال آذربایجانی معمول است "تات" به معنی مردآبادی نشین و زراعت پیشه‌ای استعمال شده است.

در مثال مشهور "بوسوز هیچ تانین کتابندا یوخدو" یعنی این حرف در کتاب هیچ تات نیست (این حرف در کتاب هیچ تاتی نیست)، کلمهٔ تات به معنی شخص دانشمند و اهل کتاب به کار برده شده است. در مثل معروف: "تات دیزدن قیزار، ترک گوزدن" تات به معنی مردآبادی نشین که برای گرم کردن خود از کرسی استفاده می‌کند استعمال شده است. مولانا جلاالدین رومی در ضمن بیتی از ملمعات خود گوید:

"اگر تات سان و گر رومسان و گر ترک — زبـان بـی‌زبانی را بـیاموز

یعنی: اگر ایژانیستی و رومی و ترک — زبـان بـی‌زبانی را بـیاموز

و ۳۳۳ تاتی و هر زنی دو لهجهٔ زبان باستان آذربایجان تالیف عبدالعلی کارنگ، تیرماه ۱۳۳۳ تبریز، چاپخانه شفق.

دیدیم آت ماتیم نیه‌یچاتدران

دیدی بیر آووج آرپادان اوترو

دیـــدیم آرپـامنده یـوخدو

خـــان قـــزنداچـــوخدو

خـــان قـزی گـلیم تـوخور

ایـــچنده بـــلبل اوخـــور

مـــنیم بـــیوک قـ داشـیم

ســـنن کـچک قـارداشـین

اللّهین کلامین اوخور

منابع و مآخذ

۱- آتشکدهٔ آذرگشسب، نوشتهٔ حسن انوری، ۱۳۴۲ تهران.
۲- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی.
۳- التفهیم، ابوریحان بیرونی، با مقدمه و تصحیح حواشی استاد جلال همایی.
۴- المسالک و الممالک اصطخری، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۰.
۵- برهان قاطع، تعلیف محمّد حسین خلق تبریزی، به کوش محمّد معین.
۶- تات و هرزنی، دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، تالیف عبدالعلی کارنگ، چاپخانهٔ شفق، تبریز، ۱۳۳۳.
۷- تاریخ افشار، به قلم میرزاشیدادیب الشعرا، به کوشش محمود رامیانو پرویز شهریار افشار.
۸- تاریخ جهانگشای نادری، چاپ سنی، تبریز، ۱۲۹۸ ق.
۹- تاریخ فرهنگ آذربایجان شرقی، تالیف حسین امید، جلد ۱ تبریز، چاپ فرهنگ ۱۳۳۲.
۱۰- تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، تالیف عبّاس اقبال، به کوشش محمّد دبیرسیاقی..
۱۱- تاریخ هیجدهن سالهٔ آذربایجان، نوشتهٔ احمد کسروی.
۱۲- جشن‌های ایران باستان، نوشتهٔ م - اورنگ.
۱۳- جغرافیای تکاب، مطالب تهیه شده از دفتر فنی استانداری آذربایجان غربی.
۱۴- جغرافیای مفصل ایران،، جلد ۳، تالیف مسعود کیهان، ۱۳۱۱.
۱۵- جغرافیای مفصل غرب ایران، تالیف بهمن کریمی، پاریس ۵ دیماه ۱۳۱۶ هـ ش.
۱۶- جغرافیای منظامی آذربایجان خاوری، تالیف علی رزم‌آرا ۱۳۲۰ هـ ش.
۱۷- جغرافیای طبیعی دکتر سیروس شفقی سال ۱۳۵۶.
۱۸- دیوان خطی میرزا عباسعلیخان صبور، محفوظ در نزد یدالله صبوری.
۱۹- رضائیه سرزمین زردشت، تالیف علی دهقان، چاپ ابن سینا ۱۳۴۸.
۲۰- روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه (محمّدحسن خان).
۲۱- ریحانة الادب، تالیف استاد علامه میرزا محمّدعلی مدرس ج ۲، چاپ دوم،

تبریز، چاپخانه شفق.
۲۲- سازمان هواشناسی کشور.
۲۳- سالنامهٔ فرهنگ آذربایجان شرقی، گزارشی از فعالیتهای سال تحصیلی ۱۳۳۸-۱۳۳۹.
۲۴- شرح حال رجال ایران، نگارش مهدی بامداد چاپ زوار.
۲۵- صنعت فرش تکاب افشار، مطالبی از آقای یدالله آبیار.
۲۶- عالم آرای عباسی، اسکندربیک منشی ترکمان، چاپ گلشن، تهران ۱۳۵۰.
۲۷- فرهنگ آنندراج.
۲۸- فرهنگ جغرافیایی ایران، دایرهٔ جغرافیایی ارتش، تهران ۱۳۳۰.
۲۹- فرهنگ عمید.
۳۰- فرهنگ معین.
۳۱- کردشناسی م - اورنگ.
۳۲- لغت‌نامهٔ دهخدا.
۳۳- مجلهٔ بررسی‌های تاریخی شمارهٔ ۶ سال هشتم، حسن قراخانی.
۳۵- مجلهٔ باستان‌شناسی شمارهٔ سوم و چهارم پاییز و زمستان ۱۳۳۸.
۳۵- مجلهٔ باستان‌شناسی و هنر ایران، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، شمارهٔ نهم و دهم، زمستان ۱۳۵۱.
۳۶- مجلهٔ مهر شماره ۱۲، اسفند ۱۳۴۵، گنجینهٔ سلیمان، به قلم مجید موقر.
۳۷- مجلهٔ مهر شماره یک فرودین ۱۳۴۶. نوشتهٔ دکتر جواد مشکور.
۳۸- مجمع الفصحا، جلد دوم.
۳۹- معجم البلدان، یاقوت حموی، چاپ لایپزیک ۱۸۹۶.
۴۰- نزهه القلوب، حمدالله مستوفی، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، سال ۱۳۳۶.
۴۱- آمارنامهٔ استان آذربایجان غربی، مرکز آمار ایران ۱۳۵۵.
۴۲- ایران در زمان ساسانیان.
۴۳- تاریخ ایران باستان، پیرنیا، ج ۳.
۴۴- تاریخ دارالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان، اعتماد السلطنه (محمّدحسن خان).
۴۵- تاریخ قم، تالیف حسن بن محمّد بن حسن قمی.
۴۶- حبیب السیر، تالیف خواند میر، ج ۴.
۴۷- شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۹.
۴۸- فرهنگ ایران زمین ج ۲۳، ۱۳۵۷.

۴۹- گاتها.
۵۰- مجلهٔ یغما، دیماه ۱۳۴۰.
۵۱- محیط طباطبایی، روزنامهٔ پارس شیراز، شماره ۱، ۱۲، ۴۴، ۲۲۸.
۵۲- منشات امیرنظام گروسی (حسنعلی خان)، چاپ تبریز، ۱۳۳۳ هـ ق.
۵۳- نسخهٔ بدل فردجان.
۵۴- ناظم الاطباء.
۵۵- یسنا، بخش دوم.
۵۶- خاندمیر، حبیب السیر، خیام، تهران ۱۳۵۳.
۵۷- حافظ ابروذیل جامع التواریخ رشیدی، به تصحیح دکتر بیانی، صص ۲۰۱، ۲۲۲، ۲۴۱.
۵۸- شرفنامه: تالیف شرفخان شمس‌الدین بدلیسی، به اهتمام ولادیمیر مینوف حسن زرنوف ۱۲۷۶ هـ ق.
۵۹- روزنامه جمهوری اسلامی، اخبار شهرستانها: چهارشنبه، ۱۱ تیرماه ۱۳۵۹، شماره ۳۱۲.
۶۰- دکتر انوری حسن،مجله خانواده، سال چهارم، شماره ۷۰، ۱۵ اردیبهشت، ۱۳۷۴.
۶۱- دایر ة المعارف فارسی، ج اول، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ۱۳۴۵.
۶۲- عالم آرای عباسی، ج دوم، امیرکبیر.
۶۳- محمّدکریم زاده، هنر و مردم، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، بهمن و اسفند ۱۳۵۲.
۶۴- حسن ارفع، کردها.
۶۵- دروازه‌های ایران قفل است، تالیف ابوالحسن احتشامی، ج ۱، تهران ۱۳۲۸.
۶۶- انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی و سلجوقی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۳.
۶۷- کتاب راه و رباط، پیرنیا، کرامت‌الله، افسر، ص ۱۷۲، از انتشارات سازمان ملی حفاظظت آثار باستانی ایران، تهران، ۱۳۵۰.
۶۸- یاسمی، رشید، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، چ دوم ۱۳۶۳.
۶۹ - تحقیقی از آقای صفرعلی بلادپس در باره جغرافیای تکاب افشار.

نامنامه

آ

آبشار قینرجه ۲۶
آب گرم احمد آباد ۲۶
آب گرم برنجه ۲۶
آب گرم قینرجه ۲۶
آب سرد آغ بلاغ ۲۳-۳۸
آب سرد بدرلو ۲۳
آب سرد دورباش ۲۶
آثار الباقیه (کتاب) ۴۴۶
آتروپات ۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸
آتروپاتگان ۱۲۰
آتشکده آذرگشسب ۱۴۴
آخوند حاج ملّا تقی ۳۲۷
آخوند ملّا احمد ۳۲۷
آخوند ملّا عبدالغفّار ۳۲۷
آخوند ملّا قربانعلی ۳۲۳
آذرابادگان ۴۲۳
آذربایجان ۳۸۰ - ۱۴ - ۱۰۷ - ۱۱۴ - ۱۱۲ - ۱۳۷ - ۱۱۸ - ۹۸ - ۹۷ - ۱۰۸ ۲۴۸ - ۲۶۵ - ۲۵۵ - ۲۵۰ - ۲۲۲ ۳۷۴ - ۲۹۵ - ۲۹۴ - ۳۱۷ - ۳۹۰ ۳۹۱ - ۳۳۵ - ۳۹۳ - ۳۹۵ - ۳۹۷ ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۷۲ - ۳۸۴ - ۴۱۹ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۷۲ - ۱۱۷
آذربیجان ۱۱۴
آذرجسنف ۹۷
آذرشهر ۹۹
آذرگشسب ۱۲۰ - ۱۳۶ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۶ - ۱۱۷
آذرمهر اسپند ۱۳۸
آذری ابوالفضل ۲۹۳
آرتاواسدس ۳۹۲
آرام ارمنی (سرهنگ) ۴۱۶ - ۴۲۳
آران ۹۸
آردج آغاجی ۲۱۶
آسیای صغیر ۴۵
آشورخان پاپالو ۲۴۴
آصف وزیری ۴۰۸
آغ درهٔ علیا ۳۲ - ۱۹ - ۳۲ - ۳۸ - ۴۱ - ۱۰۰
آغ دره ۴۲۴
آغ درهٔ سفلی ۳۸
آقا بیگ ۳۶
آلاسقّل ۱۹ - ۳۶ - ۵۵
آلانه محمّد رشیدخان ۴۰۲
آلمان غربی ۶۷
آلمگرین (پروفسور) ۱۲۶
آموزگار نصرت ۸۵ - ۳۶۵
آنتوان ۴۰۰ - ۳۹۷ - ۳۹۹ - ۳۹۸
آیت اللّه حاج شیخ عزیزاللّه خسروی ۳۲۸
آیت اللّه العظمی بروجردی ۳۲۸
آیت اللّه العظمی امام خمینی (ره) ۳۲۸
آیت اللّه العظمی سیّد محمّد تقی خوانساری ۳۲۸
آیت اللّه العظمی حجّت ۳۲۸
آیت اللّه العظمی صدر ۳۲۸

الف

اباقاخان ۱۲۱ - ۱۳۸ - ۱۴۰
ابراهیم خان باغجه ۲۷۸
ابن الفقیه ۹۷
ابن خردادبه ۹۷ - ۱۰۷ - ۱۳۴
ابن مهلهل ۱۱۵ - ۱۳۴ - ۳۵ - ۱۲۰ - ۱۱۹
ابوالنّجم حسنویه ۳۷۵
ابوالفتح ابن الحمید ابوالغنایم ۳۷۵
ابوالعلا المعرّی ۳۳۸
ابوسالم دیسم ۳۷۵
ابوریحان بیرونی ۴۴۴ - ۴۴۶
ابوسعید عبدالملک ابن قریب ابن عبدالملک باهلی اصمعی ۱۱۶
ابیورد ۹۸
اتّحاد غلامحسین ۲۹۴
اترک ۹۸
اثبات الوجود الجّن (کتاب) ۳۲۶
احمد آباد ۵۵ - ۴۱ - ۲۳ - ۳۸ - ۱۴ - ۱۵
احمدبیگ احمد آباد ۲۷۸
احتشام الملک (امیرتومان) ۳۰۱
احسایی شیخ احمد ۳۲۶
اخلاقی رضا ۸۹
اردبیل ۱۰۵ - ۱۲۰
ارک ۲۹۱ - ۲۹۰
اردشیر پاپکان ۱۳۸
ارفع السّلطان (والی اردبیل) ۳۰۷
ارفع ابراهیم (سرهنگ) ۴۰۲ - ۴۰۳
ارفع (سرلشکر) ۴۰۳ - ۴۱۴
ارمنیّه ۹۴
ارومیّه ۷۲ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۱۳
ارمنستان ۴۵
اسبه دره (اوغولبیگ) ۶۲
استرآباد ۲۷۴
استرآبادی میرزا مهدی خان ۲۴۴
ارود دوم پادشاه ایران ۳۹۶
استرابن ۱۰۶
استاد مراد ۲۰۸
اسدخان آغ بلاغ ۲۷۸
اسرار الحجّ (کتاب) ۳۲۶
اسرار العباده (کتاب) ۳۲۶
اسد کندی ۳۸ - ۴۲ - ۶۵ - ۲۹۳
اسعدی ۸۹
اسکندر ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۳۷
اسلامی محمّد ۸۹
اسلامی رضا ۹۱ - ۳۳۹
اسلامی علی ۳۴۳
اسنوند (کوه) ۱۲۰ - ۱۳۶
اسمعلی بیگ (برنجه) ۲۹۳
اسماعیل آقا (سمیتقو) ۳۸۰
اشلینگر ۱۲۶
اشرفی (سرهنگ) ۴۲۳ - ۴۲۴
اشکانی ۴۵
اشکانیان ۳۹۶
اشنه ۹۴
اشهب ۳۲
اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی ۳۳۳
اصفهان ۲۱۶

نامنامه

اصفهانشاه ۹۴
اصول الدّین (کتاب) ۳۲۷
اصولی حاج ملّاعلی ۳۲۸
اغتصامی پروین ۳۳۳
اعتماد السّلطنه (محمّدحسن خان) ۱۳۹ - ۱۱۸
افراسیاب ۱۰۴
افشار فریدون خان (سرهنگ) ۲۹۴
افشار عبدالکریم خان (خارخار) ۲۹۴
افشار اللّه قلی خان ۲۹۱ - ۲۹۴ - ۲۹۵
افشار عبدالمجیدخان ۳۸۶
افشار عبدالعلی خان(میر مکرّم) ۲۶۲ - ۱۳۷
افشار حیدرخان ۲۲۱ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۶۵ - ۲۵۶
افشار یداللّه خان ۲۹۲ - ۲۱۱۸ - ۲۱۷
افشار علی محمّد بیگ (برازنده) ۳۸۷
افشار سلیمان خان ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۳۲۷
افشار رضاقلی خان ۲۴۶ - ۳۸۳
افشار اللّه پاشا بیوک خان (میرپنج)۲۶۶ - ۲۷۰ - ۲۷۸ - ۲۷۴ - ۲۶۲ - ۲۵۰ - ۲۷۳
افشار محمّد حسین خان (میرپنج)۲۶۲ - ۲۷۰ - ۲۷۸ - ۲۷۴ - ۲۶۲ - ۲۵۰ - ۲۷۳
افشار محمّد حسین خان (میرپنج) ۲۶۲ - ۲۵۰
افشار محمّد خان سردار ۲۵۱ - ۲۶۰ - ۲۶۵ - ۲۶۱ - ۲۶۶
افشار میرزا عبّاسعلی خان (صبور) ۲۵۶
افشار حسینعلی خان سردار۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۰ ۲۱۲ - ۴۰۶ - ۴۰۴ - ۳۸۸ - ۲۷۳ - ۲۷۰ - ۲۶۸
افشار علیقی خان (یمین لشگر)۴۱۶ - ۴۰۶ - ۲۹۲ - ۲۵۶ - ۲۹۴ - ۳۶۱ - ۸۲
افشار حسین خان ۲۵۶
افشار حسن خان (رشیدالدّوله) ۲۵۶ - ۸۶
افشار یحیی خان (افتخار الملک) ۳۶۴ - ۲۹۲ - ۲۵۶ - ۴۰۵
افشار ابراهیم خان ۴۱۴ - ۲۸۳
افشار موسی خان (سالار اکرم) ۲۶۲
افشار فتح اللّه خان (فتح الملک) ۲۵۶
افشار آقاخان صمصام السلطان (سرهنگ)۲۹۵ - ۳۹۲ - ۲۹۷۷ - ۳۱۷
افشار جعفر قلی خان ۳۹۱
افشار فتحعلی خان (ساعد السلطان) ۴۱۶ - ۸۶ - ۴۰۴
افشار هوشمند (سرتیب) ۴۰۴
افشار اسداللّه خان ۴۱۴
افشار حبیب اللّه خان ۴۱۴
اقبال نظام (حاکم افشار) ۲۹۵
اکبری (مهندس) ۸۲
اکبریان مجید ۹۰ - ۸۸
اکتاویوس ۳۹۲
المسالک و الممالک ۱۳۴
الاسم الاعظم (کتاب) ۳۲۶
التّفهیم لاوایل صناعة التنجیم (کتاب) ۴۴۴
الوند ۹۸
امیرتیمور ۹۴
امیرپاشا ۹۶
امیرسیف الدین ۹۵
امامی افشار احمدعلی ۹۱ - ۳۳۵
امیرحسنی محمّدعلی خان ۴۰۷ - ۴۱۰
امیرحسنی یحیی خان ۴۰۷
امین احمد الزاری ۹۷
امینی یحیی خان ۴۱۰
امیرآباد ۴۱۷
امام حسین (ع) ۴۲۶ - ۴۶۱
امام زین العابدین (ع) ۴۶۲ - ۴۷۳
امام جعفر صادق(ع) ۴۷۲
امام موسی کاظم (ع) ۴۷۲
امیدایران (نشریّه) ۲۹
امیرالمومنان علی (ع) ۴۳۱ - ۴۷۲ - ۴۷۱
امام خمینی (ره) ۴۳۱
امام قلی میرزا (امیرتومان) ۲۹۷
امرؤ القیس ۳۳۷
امیر لشکر ۳۸۶
امیرنظام حسنعلی خان۳۸۵ - ۳۸۴ - ۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۶ - ۲۶۶ - ۳۷۷
امیری مصطفی خان ۲۸۳ - ۳۷۷ - ۳۷۹ - ۴۰۵ - ۴۱۰
امریکایی (خانم) ۲۸۳
امینی خان میرزابیگ ۲۸۷
امینی (مفتون) یداللّه خان ۲۸۷
انجرود ۱۳۸
انصاری میرزا یوسف ۲۱۷ - ۳۶۴
انصاری فتح اللّه خان
انصاری سیروس(دکتر)
انصاری حاجی عسگر ۸۲
انصاری عبّاسعلی ۲۱۷
انصاری ابوالحسن (دکتر) ۲۱۷
انگوران ۴۱۶ - ۴۱۷
انگورد ۲۴ - ۳۸ - ۴۱ - ۹۸ - ۲۴۹
انوری حسن (دکتر) ۸۶ - ۳۳۳
انوشیروان ۱۱۴
انگلیس ۴۰۲
اوبا ۴۱
اورنگ مراد ۹۸ - ۳۳۸
اورنگ جهانبخش ۳۵۴
اورنگ قدرت اللّه ۲۸۹
اوغولبیگ ۱۵ - ۳۶ - ۸۲ - ۲۱۷ - ۲۵۵ - ۲۸۸ - ۲۹۳ - ۲۹۲
اولدوز (نام دختر) ۲۸۹
اهورامزدا ۱۳۶ - ۴۵۳
اهریمن ۴۵۲
اهل بیت ۳۲۶
ایرانشاه ۹۹ - ۴۰۲
ایلدرم بایزید ۳۷۶
ایلخانیان ۱۴۴
ایران ۱۹۴ - ۲۶۲ - ۳۹۲
ایوانساری ۱۸ - ۹۸
اینجی بلاغی ۲۱۶
ایزد منّان ۲۸۴
ایل سون (عشایر) سابقا شاهسون ۳۸۸ - ۳۹۱
ایّوب انصاری (بقعه) ۲۰۱ - ۲۲۱
ایّوبی صلاح الدّین (کتاب) ۳۳۹

ب

بابا جانعلی ۳۵۸
بابا عمر ۹۵
بابا نظر (روستا) ۳۹ - ۵۴ - ۱۳۸

نامنامه

بادخرید ۳۶ - ۵۴
باد محمود ۲۵ - ۵۴
باشبلاغ (روستا) ۴۱۱
باشماق (روستا) ۴۰۲
باغچه میشه ۴۲۹
باقری (میرزا) رضا ۸۵
باکو ۱۱۹
بانه ۴۰۴ - ۴۰۷
بایرک قوشچی اوغلی ۴۷۲
بحری بهروز ۴۳۱
بحری عبدالرزّاق ۴۳۱
بخش تخت سلیمان ۱۵
برازنده ۳۷۵
برزیکانی ۳۷۵
برزینی ۳۷۶
برگریز ابراهیم ۸۶
برنجه ۳۹ - ۵۹ - ۳۸۴
بزرگان پارستان (کتاب) ۳۳۹
بساطیّه (کتاب) ۳۲۶
بغدادی سیّد حسن ۴۷۲
بُغل موش (روستا) ۴۲۰
بلوز (روستا) ۴۱۸
بوکان ۴۱۸
بهادرالدّوله ۲۷۸
بهادری غلامحسین ۲۷۸
بهرام پنجم (بهرام گور) ۱۱۷
بهشتی (دبیرستان) ۴۳۱
بیسارانی ملاّمصطفی ۳۳۸
بیستون ۳۷۴
بیشاپور ۲۰۴
بیوک تپّه ۲۱۸

پ

پادگان خوبانی ۴۰۱
پاکزاد علی رضاخان ۸۵
پاکزاد ملیحه (خانم) ۸۵
پرچمی علی اوسط ۹۱
پل تخته ۳۱۳
پل ساروق ۲۱۸
پلوتارک ۳۹۲
پنجوین ۴۰۲
پندهای قرآن ۳۳۹
پورتر ۳۹۲
پورداود ۹۸ - ۱۰۷
پومپه ۳۹۲
پیران ویسه ۳۷۷
پیر دریا (کتاب) ۳۳۹
پیرنیا ۱۳۹
پیشکاری عبداللّه ۹۱
پیشگوییهای ایل بیگی جاف ۳۳۹
پیشگوییهای خان الماس ۳۳۹
پیشه وری (سیّد جعفر) ۴۱۴ - ۴۱۵

ت

تاریخ قرآن ۳۳۹
تاریخ قم ۱۱۳
تاتیانوس ۳۹۳
تاریخانهٔ دامغان ۲۰۴
تبارمس ۱۱۳
تبریز ۶۳ - ۶۴ - ۹۹ - ۱۱۲ - ۱۱۹ - ۲۸۳
تپّه میل ۱۲۴
تحسینی فتحعلی ۹۱ - ۳۳۹ - ۳۶۵
تخت سلیمان ۹۹
تخت شهریاری ۱۰۵
تخت طاقدیس ۱۱۰
تخم مرغ نوروزی ۴۵۶
تدیّن ابراهیم (دکتر) ۹۱ - ۳۲۸
ترمکچی ۳۹
ترکستان ۴۷۲
تندرلو ۳۹
تنسر ۱۰۵ - ۱۳۸
توران زمین ۱۰۵
تورسن ۹۴
توس ۱۰۵
توسّلی افشار مسیّب ۳۲۸
توللّی ۳۳۹

ث

ثمود ۳۴۳

ج

جاخط ۴۴۶
جامع التّواریخ ۹۳ - ۹۴
جلالی سیّد محمّد ۸۹
جمشیدزاده غلامرضا ۹۱
جمشیدشاه ۴۵۲
جنّات نعیم ۹۸
جنزه ۱۰۸
جنگ بین الملل دوّم ۴۰۱
جواهری (عشایر) ۳۷۶
جودت(دکتر) ۳۷۸
جهانگیرخان ۳۸۰
جیس ۱۰۷

چ

چادر ۷۱
چادرنشینی ۴۱
چاه آجری ۱۴۳
چراغ تپّه علیا ۲۴ - ۳۹ - ۶۲ - ۲۹۸
چراغ دریایی (اسکندریه) ۳۹۷
چرخ کبود (آسمان) ۳۴۱
چشمهٔ قزل بلاغ ۵۲
چشمهٔ گورگور ۲۳
چملی گل ۲۶
چمن ۲۰
چوپلو (روستا) ۱۵ - ۵۴ - ۲۵۰
چوپی ۴۳۹ - ۴۶۰
چهارشنبه خاتون ۴۴۸
چهارشنبه سوری ۴۴۷
چهارطاق ۱۸ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۵ - ۳۲ - ۳۹ - ۵۲
چهارقلعه ۵۵

نامنامه

چیچست ۱۲۰

ح

حاج حاجعلی(قره بلاغ) ۲۹۳
حاجعلی ۲۹۳
حاج قربانعلی (قره بلاغ)
حاجی بابا سفلی ۲۵ - ۳۶ - ۵۵
حاجی بابا علیا ۳۶ - ۵۵
حاجی سیّد المحقّقین ۳۰۷
حاجی محمّد زکی ۲۹۳
حاجی میرزا عزیزخان ۹۲
حافظ ۲۸۹
حبیب بن مظاهر ۴۶۲
حبیبی علی خان ۴۰۷ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۹ - ۴۰۸
حبیبی محمّدخان ۴۰۳
حرمین ۳۵۷
حسام السّادات ۳۰۹
حسن آباد ۳۹ - ۵۵ - ۱۰۰ - ۲۴۹
حسنلو ۱۵۲
حسنویّة بن الحسین ۳۷۴ - ۳۷۵
حصار فرهاد اسب ۳۹
حضرت امام حسین (ع) ۴۶۱
حضرت خضر نبّی(ع) ۴۷۰
حضرت سلیمان نبی(ع) ۲۸۵ - ۱۹۴ - ۱۲۳ - ۳۴۶
حضرت مسیح (ع) ۴۵۹
حضرت والا(مظفرالدین میرزا) ۲۴۸
حقّ (خدا) ۳۴۱
حقیقت عیسی ۹۱
حلیچهٔ خونین (کتاب) ۳۳۹
حمداللّه مستوفی ۹۷ - ۱۰۱ - ۱۳۸
حمدی اسماعیل ۹۱
حمدی حاج احمد ۸۹
حمیدیّه حاج احمد ۲۸۵
حیات النّفس (کتاب) ۳۲۷

خ

خاقان (شاه) ۱۱۷
خاک پور حاج قهرمان خان (زرشوران) ۲۹۳
خالو قربان ۳۸۰
خالو کریم ۳۸۰
خامنه ای ۴۳۱
خاندان کیانی ۱۰۶
خدادادی ابراهیم ۸۵
خراسان ۹۸ - ۲۵۰
خسرو اوّل ۱۰۹
خسرو پرویز ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۱۷
خسرو شیرین خانای قبادی ۳۳۹
خسروی حجة الاسلام حاج شیخ محمّدعلی ۳۳۰
خلیفه ۸۴
خونیرس ۱۰۶
داداش زاده ترابعلی خیری زاده رضا ۹۱

د

دارالسّلطنه ۲۴۸
داریوش (شاه) ۹۷
داشبرات ۵۵ - ۳۹
داشبلاغ ۳۷
دایرة المعارف فارسی ۳۸۸
دبیرستان دکتر بهشتی ۲۰
درویش رش ۳۷
دریاچه (دیوان شعر) ۲۹۰
دریاچه ارومیّه ۱۳۶ - ۱۰۷ - ۱۳۴
دریاچه چیچست ۱۳۷
دژ بلقیس ۴۵
دژ ساری قورخان ۴۵
دستگیر فیروزخان ۴۱۰
دکتر چمران ۲۱۸
دلداده شیخ علی جاد ۳۲۸
دلدل بلاغی ۳۹ - ۵۵
دموکرات ۴۲۹ - ۴۲۵ - ۴۱۵ - ۲۶۰
دودانی سیف اللّه ۹۱
دورباش ۵۴ - ۲۹۲ - ۳۷ - ۱۸ - ۱۴ - ۲۰۱ - ۲۲۱ - ۱۳
دورمیش خان ۹۵
دوه چی (دیه) ۲۱۳
دهانهٔ غلامان ۲۰۳
دینور ۱۱۵ - ۱۳۴ - ۳۷۴
دیواندره ۲۸۵
دینور ۱۱۵ - ۱۳۴ - ۳۷۴
دیولاخ ۲۰۰

ر

رجال (رودخانه) ۲۵
رزگاری ۴۲۵
رزم آرا (سرلشکر) ۴۲۲
رستم ابن بابا ۹۶
رسول آقا ۴۰۲
رسول اکرم (ص) ۲۱۱ - ۲۸۴
رسولی میرزا رحیم ۳۶۴
رشیدبیگ ۳۷۷
رشیدخان (سرتیپ) ۲۷۸
رشیدی (شاهین دژ) ۲۵۰
رضاقلی خان ۳۷۶
رفیع الدّین محمّدالحسینی ۲۲۲
رکوب کوسج ۴۴۵
رکن الدّوله ۳۷۴
رود حاجی بابا ۲۰
رود حسن آباد ۱۹
رود ساروق ۹۸
رود قجور ۲۰
روم ۳۹۹ - ۳۹۸
رونه ۴۰۱

ز

زیچ ۱۹۴
زاگرس ۲۹
زادسپرم ۱۱۴
زخورانی ۴۱
زردشت ۹۷ - ۱۰۶ - ۱۰۷
زرزا(طایفه) ۳۷۷
زرشوران ۵۵ - ۵۱ - ۳۲ - ۱۸ - ۳۹
زرّینه (روستا) ۳۳۵
زرّینه رود ۱۹ - ۲۱۸ - ۱۸

نامنامه

زرنیخ (چشمه) ۲۳
زنجان ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۳۰ - ۶۳ - ۱۴ - ۹۷
زندان سلیمان ۱۵۹ - ۹۷
زندان نارین قلعه ۳۷۷
زنگار ۲۵۶
زهتاب ۴۱۷
زیدکندی ۴۲۰
زینهار ۲۴۹ - ۳۲ - ۳۱

س

ساتراپ
ساروباغ ۴۱۷ - ۴۱۸
سارو سلطان بیگدلی ۹۶
ساروق ۹۸ - ۲۵ - ۲۰ - ۵۹ - ۳۲ - ۲۴ - ۴۴
ساری جالو ۵۵ - ۳۲ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۷
ساریقچی ۴۷۳
ساری قورخان ۳۷۶ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶
ساکریس ۱۲۷
سالار الدّوله ۲۹۵
سالار لشکر حسنعلی خان (امیرنظام) ۲۵۰
ساوجبلاغ ۲۹۷
سبیل ۵۴ - ۱۴
سبلان ۱۳۶
ستایی (سروان) ۴۱۶
ستوریق ۹۸
سراب ۴۱۸
سردار ظفر (خالوقربان) ۳۷۹
سرماج ۳۷۴ - ۳۷۵
سروستان ۱۴۸
سعدی ۲۸۹
سعید نفیسی ۱۱۲
سعیدی حاج صمد (امین التجّار) ۲۹۳
سفیر گمنام ۳۳۳
سقزّ ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۷ - ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۸ - ۹۸ - ۱۴ - ۴۲۶ - ۴۲۲
سکندر(اسکندر) ۳۵۴
سکّه آنتوان ۱۳۹
سلطان ایوب انصاری ۲۱۱
سلطان بیگ ساری قامیش ۲۷۸
سلطان سخّاک ۴۷۲
سلطان سلیم خان ۹۵
سلیمان خان (جاف) ۴۰۲
سلیمان خان ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۰
سلیمانیان ایّوب خان ۳۲۳
سلیمانیان سلطانعلی خان ۹۵ - ۸۴ - ۲۹۳
سنندج ۴۱۵ - ۱۴
سوخته حسنلو ۱۴۹
سودابه ۱۰۴
سورنا ۳۹۲ - ۳۹۶
سوره یاسین ۴۶۵
سهند ۱۳۶
سیاوش ۱۰۴
سیاه منصور(شهرستان بیجار) ۲۱۶
سیّدچراغ ۴۷۳
سیّد حسن بغدادی ۴۷۳ - ۴۷۲
سیّد عباس ۴۷۳
سیّد کاظم نجیب الاشراف ۲۴۸

ش

شاپور (پسر اردشیر) ۱۳۸
شاپور دوّم(پسر هرمزد) ۱۳۸
شاداب مسیّب ۴۷۶
شاداب مقصود ۴۷۶
شارین یولدوزخان بن قراخان ۹۸
شارل لوبو ۱۱۲
شااطرانلو ۳۰۸
شالچیان (مهندس) ۲۸۵
شانجان ۳۰۵
شاه اسماعیل ۹۸
شاهزاده عبّاس میرزا قاجار ۲۲۳
شاه سلطان حسین ۲۲۲ - ۲۲۳
شاهسون ۴۱
شاه عبّاس بزرگ ۹۶ - ۹۸ - ۲۱۸
شاه عبّاس دوم ۲۲۲
شاهین دژ ۲۸۵ - ۲۸۷ - ۲۳ - ۲۹۳ - ۲۸۸ - ۴۲۶ - ۳۱۹ - ۳۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۲۱۸
شاه یوردی ۴۱۹
شپیگان ۱۳۷ - ۱۳۸
شرّانی ۴۱
شرفنامه بدلیسی ۳۷۵ - ۹۵
شکوهی (میرزا) باقر ۳۶۴
شمخال خان ۲۴۵
شوش شهاب الدّوله ۳۸۶
شمس مفرّسه ۸۶
شهر زور ۱۱۵ - ۱۳۴
شیج ۱۰۷
شیخ ابوالحسن ذوالمجدین ۸۴
شیخ حسین ۲۱۷
شیخ حیدر ۹۶
شیخ ذبیحی ۲۲۲
شیخ سعدی ۲۱۷ - ۲۲۲
شیخ صدوق ۳۳۰
شیخ صنعان ۲۲۲
شیخ عبدالحسین ۲۱۷
شیخ عبیدالله
شیخ علی مهدوی ۳۲۸
شیخ فرج ۲۱۷
شیخ محمّد ۲۲۳ - ۲۲۲
شیخ مهدی مازندرانی ۳۲۸
شیرمرد ۱۳۸ - ۱۰۰ - ۴۱ - ۱۹ - ۲۴ - ۳۹ - ۴۲۶
شیز ۱۱۵ - ۱۱۰ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۸ - ۹۷ - ۱۰۱ - ۱۱۶
شیطان قلعه ۲۳
شیوه کل

ص

صادقی اباصلت ۳۶۵
صادقیان محسن ۹۱ - ۳۶۴
صادقیان میرزا مظفّر ۲۸۳
صارم ۹۵
صاروعلی ۹۵ - ۹۷
صائب ۲۸۹

نامنامه

چیچست ۱۲۰

ح

حاج حاجعلی(قره بلاغ) ۲۹۳
حاجعلی ۲۹۳
حاج قربانعلی (قره بلاغ)
حاجی بابا سفلی ۲۵ - ۳۶ - ۵۵
حاجی بابا علیا ۳۶ - ۵۵
حاجی سیّد المحقّقین ۳۰۷
حاجی محمّد زکی ۲۹۳
حاجی میرزا عزیزخان ۹۲
حافظ ۲۸۹
حبیب بن مظاهر ۴۶۲
حبیبی علی خان ۴۰۷ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۹ - ۴۰۸
حبیبی محمّدخان ۴۰۳
حرمین ۳۵۷
حسام السّادات ۳۰۹
حسن آباد ۳۹ - ۵۵ - ۱۰۰ - ۲۴۹
حسنلو ۱۵۲
حسنویّة بن الحسین ۳۷۴ - ۳۷۵
حصار فرهاد اسب ۳۹
حضرت امام حسین (ع) ۴۶۱
حضرت خضر نبّی(ع) ۴۷۰
حضرت سلیمان نبی(ع) ۲۸۵ - ۱۹۴ - ۱۲۳ - ۳۴۶
حضرت مسیح (ع) ۴۵۹
حضرت والا(مظفرالدین میرزا) ۲۴۸
حقّ (خدا) ۳۴۱
حقیقت عیسی ۹۱
حلیجهٔ خونین (کتاب) ۳۳۹
حمدالله مستوفی ۹۷ - ۱۰۱ - ۱۳۸
حمدی اسماعیل ۹۱
حمدی حاج احمد ۸۹
حمیدیّه حاج احمد ۲۸۵
حیات النّفس (کتاب) ۳۲۷

خ

خاقان (شاه) ۱۱۷
خاک پور حاج قهرمان خان (زرشوران) ۲۹۳
خالو قربان ۳۸۰
خالو کریم ۳۸۰
خامنه ای ۴۳۱
خاندان کیانی ۱۰۶
خدادادی ابراهیم ۸۵
خراسان ۹۸ - ۲۵۰
خسرو اوّل ۱۰۹
خسرو پرویز ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۱۷
خسرو شیرین خانای قبادی ۳۳۹
خسروی حجة الاسلام حاج شیخ محمّدعلی ۳۳۰
خلیفه ۸۴
خونبرس ۱۰۶
داداش زاده ترابعلی خیری زاده رضا ۹۱

د

دارالسّلطنه ۲۴۸
داریوش (شاه) ۹۷
داشبرات ۵۵ - ۳۹
داشلاغ ۳۷
دایرة المعارف فارسی ۳۸۸
دبیرستان دکتر بهشتی ۲۰
درویش رش ۳۷
دریاچه (دیوان شعر) ۲۹۰
دریاچه ارومیّه ۱۳۶ - ۱۰۷ - ۱۳۴
دریاچه چیچست ۱۳۷
دژ بلقیس ۴۵
دژ ساری قورخان ۴۵
دستگیر فیروزخان ۴۱۰
دکتر چمران ۲۱۸
دلداده شیخ علی جاد ۳۲۸
دلدل بلاغی ۳۹ - ۵۵
دموکرات ۴۲۹ - ۴۲۵ - ۴۱۵ - ۲۶۰
دودانی سیف الله ۹۱
دورباش ۵۴ - ۲۹۲ - ۳۷ - ۱۸ - ۱۴ - ۲۰۱ - ۲۲۱ - ۱۳
دورمیش خان ۹۵
دوه چی (دیه) ۲۱۳
دهانهٔ غلامان ۲۰۳
دینور ۱۱۵ - ۱۳۴ - ۳۷۴
دیواندره ۲۸۵
دینور ۱۱۵ - ۱۳۴ - ۳۷۴
دیولاخ ۲۰۰

ر

رجال (رودخانه) ۲۵
رزگاری ۴۲۵
رزم آرا (سرلشکر) ۴۲۲
رستم ابن بابا ۹۶
رسول آقا ۴۰۲
رسول اکرم (ص) ۲۱۱ - ۲۸۴
رسولی میرزا رحیم ۳۶۴
رشیدبیگ ۳۷۷
رشیدخان (سرتیپ) ۲۷۸
رشیدی (شاهین دژ) ۲۵۰
رضاقلی خان ۳۷۶
رفیع الدّین محمّدالحسینی ۲۲۲
رکوب کوسج ۴۴۵
رکن الدّوله ۳۷۴
رود حاجی بابا ۲۰
رود حسن آباد ۱۹
رود ساروق ۹۸
رود قجور ۲۰
روم ۳۹۹ - ۳۹۸
رونه ۴۰۱

ز

زیج ۱۹۴
زاگرس ۲۹
زادسپرم ۱۱۴
زخورانی ۴۱
زردشت ۹۷ - ۱۰۶ - ۱۰۷
زرزا(طایفه) ۳۷۷
زرشوران ۵۵ - ۵۱ - ۳۲ - ۱۸ - ۳۹
زرّینه (روستا) ۳۳۵
زرّینه رود ۱۹ - ۲۱۸ - ۱۸

نامنامه

زرنیخ (چشمه) ۲۳
زنجان ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۳۰ - ۶۳ - ۱۴ - ۹۷
زندان سلیمان ۱۵۹ - ۹۷
زندان نارین قلعه ۳۷۷
زنگار ۲۵۶
زهتاب ۴۱۷
زیدکندی ۴۲۰
زینهار ۲۴۹ - ۳۲ - ۳۱

س

ساتراپ
ساروباغ ۴۱۷ - ۴۱۸
ساروسلطان بیگدلی ۹۶
ساروق ۹۸ - ۲۵ - ۲۰ - ۵۹ - ۳۲ - ۲۴ - ۴۴
ساری جالو ۵۵ - ۳۲ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۷
ساریقچی ۴۷۳
ساری قورخان ۳۷۶ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶
ساکریس ۱۲۷
سالار الدّوله ۲۹۵
سالار لشکر حسنعلی خان (امیرنظام) ۲۵۰
ساوجبلاغ ۲۹۷
سبیل ۵۴ - ۱۴
سبلان ۱۳۶
ستایی (سروان) ۴۱۶
ستوریق ۹۸
سراب ۴۱۸
سردار ظفر (خالوقربان) ۳۷۹
سرماج ۳۷۴ - ۳۷۵
سروستان ۱۴۸
سعدی ۲۸۹
سعید نفیسی ۱۱۲
سعیدی حاج صمد (امین التجّار) ۲۹۳
سفیر گمنام ۳۳۳
سقرّ ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۷ - ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۸ - ۹۸ - ۱۴ - ۴۲۶ - ۴۲۲
سکندر(اسکندر) ۳۵۴
سکّه آنتوان ۱۳۹
سلطان ایوب انصاری ۲۱۱
سلطان بیگ ساری قامیش ۲۷۸
سلطان سخّاک ۴۷۲
سلطان سلیم خان ۹۵
سلیمان خان (جاف) ۴۰۲
سلیمان خان ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۰
سلیمانیان ایّوب خان ۳۲۳
سلیمانیان سلطانعلی خان ۹۵ - ۸۴ - ۲۹۳
سنندج ۴۱۵ - ۱۴
سوخته حسنلو ۱۴۹
سودابه ۱۰۴
سورنا ۳۹۲ - ۳۹۶
سوره یاسین ۴۶۵
سهند ۱۳۶
سیاوش ۱۰۴
سیاه منصور(شهرستان بیجار) ۲۱۶
سیّدچراغ ۴۷۳
سیّد حسن بغدادی ۴۷۳ - ۴۷۲
سیّد عباس ۴۷۳
سیّد کاظم نجیب الاشراف ۲۴۸

ش

شاپور (پسر اردشیر) ۱۳۸
شاپور دوّم(پسر هرمزد) ۱۳۸
شاداب مسیّب ۴۷۶
شاداب مقصود ۴۷۶
شارین یولدوزخان بن قراخان ۹۸
شارل لوبو ۱۱۲
شااطرانلو ۳۰۸
شالچیان (مهندس) ۲۸۵
شانجان ۳۰۵
شاه اسماعیل ۹۸
شاهزاده عبّاس میرزا قاجار ۲۲۳
شاه سلطان حسین ۲۲۲ - ۲۲۳
شاهسون ۴۱
شاه عبّاس بزرگ ۹۶ - ۹۸ - ۲۱۸
شاه عبّاس دوم ۲۲۲
شاهین دژ ۲۸۵ - ۲۸۷ - ۲۳ - ۲۹۳ - ۲۸۸ - ۴۲۶ - ۳۱۹ - ۳۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۲۱۸
شاه یوردی ۴۱۹
شپیگان ۱۳۷ - ۱۳۸
شرّانی ۴۱
شرفنامه بدلیسی ۳۷۵ - ۹۵
شکوهی (میرزا) باقر ۳۶۴
شمخال خان ۲۴۵
شوش شهاب الدّوله ۳۸۶
شمس مفرّسه ۸۶
شهر زور ۱۱۵ - ۱۳۴
شیج ۱۰۷
شیخ ابوالحسن ذوالمجدین ۸۴
شیخ حسین ۲۱۷
شیخ حیدر ۹۶
شیخ ذبیحی ۲۲۲
شیخ سعدی ۲۱۷ - ۲۲۲
شیخ صدوق ۳۳۰
شیخ صنعان ۲۲۲
شیخ عبدالحسین ۲۱۷
شیخ عبیدالله
شیخ علی مهدوی ۳۲۸
شیخ فرج ۲۱۷
شیخ محمّد ۲۲۳ - ۲۲۲
شیخ مهدی مازندرانی ۳۲۸
شیرمرد ۱۳۸ - ۱۰۰ - ۴۱ - ۱۹ - ۲۴ - ۳۹ - ۴۲۶
شیز ۱۱۵ - ۱۱۰ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۸ - ۹۷ - ۱۰۱ - ۱۱۶
شیطان قلعه ۲۳
شیوه کل

ص

صادقی اباصلت ۳۶۵
صادقیان محسن ۹۱ - ۳۶۴
صادقیان میرزا مظفّر ۲۸۳
صارم ۹۵
صاروعلی ۹۵ - ۹۷
صائب ۲۸۹

نامنامه

صاین دژ ۹۳ - ۲۶۲ - ۲۴۸
صاین قلعه ۲۶۲ - ۲۵۰ - ۲۸۵
صدای سخن عشق (کتاب) ۳۳۳
صدیق افشار عبدالحسین خان ۳۴۰ - ۸۴ - ۲۹۳ - ۳۶۴ - ۳۶۱ - ۳۴۴
صدیق افشار نقی خان (سرتیپ) ۳۴۰ - ۲۹
صدیق افشار مجتبی ۳۶۵
صدیق الدّوله ۲۴۸
صدیق السّلطان ۳۷۷
صفاخانه ۲۴۲ - ۳۸۶
صفدرخان ۲۴۵
صفویّه ۳۹۵
صفی زاده صدیق ۳۳۷
صمصام دیوان ۲۹۴
صمیمی (مهندس باستان شناس) ۳۳۳

ض

ضیایی نصرت الله ۳۳۳

ط

طاس کند ۳۹
طایفه گلالی ۳۸۶
طبری ۹۷ - ۱۰۴
طمای ۳۷ - ۲۵ - ۳۹ - ۲۰ - ۳۷ - ۵۴ - ۵۵
طومارکندی ۶۲ - ۳۹ - ۲۵

ظ

ظروف حسنلو ۱۵۲
ظریفی فرض الله ۹۱ - ۹۰
ظهیری (سروان) ۴۱۶

ع

عاج ۱۱۰
عاد ۳۴۱
عاشورا ۲۶۰
عاشیقلی کروان ۲۹۸
عالم آرای عبّاسی (تاریخ) ۹۶
عبدالرّحمان ۲۰۰
عبدالعلی خان افشار (امیرمکرم) ۱۳۸
عبدالله بیگ ۲۷۸
عبدالغفّار ۲۱۷
عبدالمجید ملک الکلامی ۱۹۴
عبدی بیگ ۹۵
عدنانی شیخ موسی ۳۳۱
عراق ۳۳۷ - ۱۹۴
عربشاه ۱۵ - ۱۴ - ۹۲
عشایر ایل سون
عشایر برازنده ۳۷۵ - ۳۷۴
علوی رحمت الله ۹۱
علوی عین الله ۹۱
علوی سیّدعلی ۸۹
علی آباد نخوددره ۳۷
علی بلاغی ۲۳
علی بیگ ۳۷۷ - ۲۷۸

غ

غار کرفتو ۱۹۴
غانم ۳۷۶
غولستان ۱۹۹
غیاثی ۳۷۶

ف

فارس ۹۸ - ۱۱۴ - ۳۹۰
فتحعلی بیگلوستّار ۸۸
فتحعلی خان ارشلو (چرخچی باشی) ۲۴۵
فدائیان پیشه وری ۲۶۰
فرات ۳۹۳
فراد = (شیز) ۳۹۳
فراعاتا ۱۳۹
فردوسی ۲۸۹
فرزانه اورنگ (دکتر) ۲۸۳
فرزانه یدالله خان ۲۸۳
فرشته ۱۰۸
فرقهٔ دموکرات ۳۳۵
فرنگیس ۱۰۴
فروغی افشار ابوالحسن خان ۲۸۳
فرهاد میرزا ۶۶
فره وشی بهرام ۳۳۸
فریدون بیگ برده زرد ۲۷۸
فصل پنهان (دیوان شعر) ۲۹۰
فقّلو ۳۹ - ۳۹۱
فولادلو ۳۰۵
فوندراستن (پروفسور) ۱۲۶ - ۲۸۵
فیروز (شاه) ۱۰۴
فیض آباد ۳۷
فیض الله مکری ۲۰۰
فیض قمی ۳۲۳

ق

قادری حسینعلی ۳۵۱
قازان کندی ۲۴۸ - ۹۲ - ۴۱ - ۳۹ - ۵۵
قاسملو حاج عبدالحسین ۲۹۳
قافلانتو ۴۰۸
قافلانکوه ۱۶
قالیچهٔ حضرت سلیمان(ع)
قبادخان ۲۴۴
قباد(شاه) ۱۱۸
قبرکوروش (پاسارگاد) ۳۰۳
قجور ۵۴ - ۲۰ - ۴۴
قدّوسی آیت الله(ره)
قراچه قیه ۲۱۶
قراخانی علی ۹۱
قراخانی حسن ۹۴
قراقیه ۴۲۶ - ۵۵ - ۶۲ - ۱۹ - ۳۷ - ۱۰
قرخلو ۹۸ - ۱۴ - ۵۵ - ۹۸
قره بلاغ ۴۰ - ۲۳ - ۶۲ - ۵۵ - ۵۴
قره پولاد ۲۴
قره توره ۳۷۶
قره خان ۲۰
قره خانیها ۲۹۳
قره عمر ۲۸ - ۳۱ - ۳۹
قره ناز ۴۰
قری دوه سی ۴۵۷
قزقاپان سنگ ۴۲۶ - ۴۱ - ۴۰ - ۱۹ - ۱۴
قزقاپان ترک ۵۵ - ۳۶

نامنامه

قزل اوزن ۱۸
قزلباش ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۴۱۷
قزلباغ ۱۹ - ۲۳ - ۲۱۶
قطوف الادب (کتاب)
قلدرهٔ سفلی ۳۸ - ۴۰۶
قلدرهٔ علیا ۳۸
قلعه جوق ۵۴ - ۳۶
قلعهٔ جوق (انگوران) ۴۷۳
قلعهٔ قسان ۳۷۵
قلعهٔ قورنه ۴۲۰
قلعهٔ هرات ۲۵۰
قوجه ۳۷
قوچ بیگ قلعه چی ۲۷۸
قوچ خان سهام الملک تیکان تپه (تکاب) ۲۷۸
قوچعلی قیه ۲۱۶
قورمه دره سی ۲۱۶
قوره چایی ۴۷۳
قوزوجان علیا ۴۷۳
قوزوجان سفلی ۴۷۳
قوشخانه ۴۰
قوشخانهٔ سفلی ۴۷۳
قوشه بلاغ ۲۵ - ۴۰
قم ۳۲۳
قیقاج ۴۰۹
قیزجه ۲۴ - ۲۳ - ۱۹

ک

کابل ۳۹۰
کاخ اباقاخان ۱۵۴
کاذرا ۹۷
کاظم خان
کاویان ۱۱۴
کبیری (سرهنگ) ۴۱۹
کدخدا قاسم ۳۸۶
کربلایی رضا ۲۱۷
کربلای معلّی ۲۵۵
کرپورتر ۱۹۴
کردستان ۹۵ - ۹۶ - ۳۷۶
کردشناسی (کتاب) ۹۷
کرفتو ۲۰۰
کرمان ۶۷ - ۱۴۹
کریم آباد ۳۸
کریم خان ۳۸۶
کریمی میرزا محمّد ۳۸۷
کسروی احمد ۱۳۸
کشاورز احمد ۹۱
کفّاشی مجید ۹۱
کوروش ۱۱۳
کوسه پیری ۴۰
کوفی (خط) ۱۹۶
کوموربلاغی ۲۰
کومورقویوسی ۲۱۶
کوه اسنوند ۱۳۶
کوه بلقیس ۹۷ - ۱۳۶
کوه زندان ۱۶
کوه طویله ۱۳۴
کوه قره پولاد ۱۶
کیاصالح ۳۷۶
کیایعقوب ۳۷۶
کیخسرو۱۱۴ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۴۲ - ۱۳۸ - ۱۳۶
کیکاوس ۱۰۶

گ

گاورد ۹۶
گاومیش دره سی ۲۱۶
گروس ۹۸
گزدره ۵۵ - ۲۰
گرشاسب ۱۰۳
گشتاسب ۱۰۷ - ۱۳۷
گلابی آقا ۳۷۹
گلباغی ۲۵۰
گلستان(کتاب) ۳۳۳
گنبد ۴۰
گنبدلو ۲۱۶
گنجعلی بیگ(قانانقور) ۲۸۳ - ۲۷۸
گنجک ۱۰۶ - ۱۰۱
گنزک ۱۰۷ - ۱۱۲
گودرز ۱۰۴ - ۱۹
گودرزاشکانی ۱۹۴
گوگردچی ۴۰ - ۵۵ - ۶۲
گوگشنسب ۱۰۴
گوله گوله ۴۰ - ۳۹۱
گوی آغاج ۴۰ - ۱۴

ل

لاله (نوعی چراغ) ۱۹۷
لطف اللّه بیگ ۳۸۵
لور (کلیسا) ۱۲۸
لیلان ۱۳۴
لیلی ۱۳۴

م

مارکوارت ۲۵۰
ماکو
مامش (طایفه) ۳۷۷
ماموسی محمّدخال ۳۷۶
مایل خان ۲۴۴
ماین بلاغ ۴۰
مؤمن خان ۲۴۵ - ۲۴۴
مجنون ۳۶۰
مجوس ۱۰۹ - ۱۱۴
محال سفلی ۹۸
محال علیا ۹۸
محمّد امین بیگ ۳۷۸
محمّد بیگ ۲۱۷
محمّد رشیدخان (حمه رشیدخان)۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۰۹ - ۴۰۸ - ۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۰۵ - ۴۰۴ - ۴۰۳
محمّدرضاانصاری ۲۱۷
محمّد میرزا والی همدان وگروس ۲۲۱
محمّد ولی انصاری ۲۱۷
محمّدی برنجه اسمعلی بیگ ۶۹ - ۲۹۳
محمّدی برنجه فرّخ بیگ ۶۹

نامنامه

محمّدی برنجه نجات اللّه ۶۹
محمّدی برنجه هلینقی ۹۱ - ۳۴۳
محمّدی برنجه هلی ۹۱
محمّد یاری رسول ۹۰
محمّدیاری محمّد باقر ۴۲۹
محمّد صادق(هیت) ۳۵۶
محمّدعلی میرزا (ولیعهد) ۳۸
مختاری احمد ۸۹
مدنی یداللّه ۳۴۶
مدی ۱۰۷
مراغه ۳۳۵ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۶۲ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۱۵ - ۱۳۵
مردجان ۱۱۵
مردوخ ۳۷۶
مرشد کامل ۳۸۹
مریوان ۳۷
مزدا گشسب ۱۰۴
مزدک ۱۱۴
مزدکیان ۱۵۱
مزرعه سبیل ۲۱۳
مزرعه دینگه سر ۲۱۶
مستوفی حمداللّه ۱۰۱
مسعربن مهلهل ۹۷
مسجد جامع اصفهان ۲۰۳
مسجد جامع قزوین ۲۰۷
مسجد سلیمان ۱۰۱
مظاهری (مهندس)
مظفّر السّلطنه
معجم البلدان ۱۱۵ - ۱۳۴
معزّ الملک ۳۸۵
معین الاسلام میرزا محمّد حسین (نجات) ۳۱۷
معین محمد (دکتر) ۲۰۷
معین ملا زین العابدین ۳۲۸
مفتون امینی یداللّه ۲۸۷
مقبرهٔ سلطان ویس ۲۰۷
مقبرهٔ سنگی گوردختر ۲۰۴
ملاّآقا رجبعلی ۳۷۶
ملّارجبعلی
ملاّخضر ۳۷۶
ملامحمّدامین ۳۷۶ - ۳۷۷
ملک الکلامی ۱۹۴
ملک زکریّا ۲۱۳
ملک منّان ۳۹۰
مهرداد(شاه) ۱۹۴
میاندوآب ۳۳۰ - ۲۵۰ - ۹۹ - ۲۵
میراث جاویدان (مجلّه) ۳۳۱
میرزا حبیب بابا نظر افشار ۳۴۰
میرزا مهدی خان استرآبادی
مینای افشار فریدون بیگ ۳۴۰
مینایی (میرزا) قربانعلی ۸۵
مینایی یداللّه ۹۱

ن

نادرشاه افشار ۳۴۹ - ۹۶ - ۲۴۴
نارین قلعه (زندان) ۲۴۴
ناصرالدّین شاه ۲۴۶ - ۲۶۵
نبی کندی ۵۴
نجات حاج شیخ احمد ۳۲۸
نجد سمیمی فرامرز(مهندس) ۱۲۶
نجف اشرف ۲۴۶
نجیب الاشراف سیّد کاظم ۳۲۶
نجیب الاشراف سیّدحسن ۳۲۷
نجیب الاشراف سیّد حسین ۳۲۷
نخوددره ۳۷۹ - ۳۷۶
نزهة القلوب ۹۸ - ۱۳۴
نصربن احمد سامانی ۱۱۵
نصرت آباد ۱۰۰ - ۲۳
نظامی (شاعر) ۲۸۹
نظرنیا حاج عبداللّه ۲۴۰
نعمت اللّه خان (افشار)
نقدی نصرت اللّه ۸۹
نویدی افشار عیسی خان ۲۸۳
نئومن (پروفسور) ۱۲۶
نهاوند ۳۷۴

و

واعظ حاج شیخ مهدی (حجّت الاسلام) ۳۲۷
و رجاوند (دکتر) ۲۰۷
ونداد ۳۷۴
ویشتاسب ۱۰۶

هـ

هاشمی زهرا ۸۵
هاشمی سیدابوالحسن ۳۳۳ - ۲۱۸ - ۸۴ - ۸۵ - ۳۶۴ - ۳۳۷ - ۳۳۲
هراکلیس ۱۹۴ - ۱۱۳
هرقل (امپراطور روم) ۱۱۰
هرمز ۱۰۴
هرمزد (اهورامزدا) ۱۱۲ - ۴۵۱
هشترود ۱۴
همایونی (سرتیپ) ۴۲۲ - ۴۲۱ - ۴۲۰ - ۴۱۹
همپا ۵۴ - ۶۲ - ۲۳ - ۶۵ - ۴۰
همدان ۳۷۴ - ۹۹ - ۶۲
همدانی ۱۱۴
هوباتو ۱۹۴
هوشمند افشار (سرتیپ) ۴۱۴ - ۴۰۴
هوله سو ۲۸۷
هیربد ۱۳۸

ی

یادگاری فتحعلی بیگ ۲۹۳
یادگاری حاجعلی بیگ ۲۹۳
یادگاری شکراللّه خان
یادگاری علی محمّدخان ۲۹۳ - ۴۱۴
یادگاری غلامعلی خان ۲۹۳
یاری جمشید ۳۶۴
یاسی جهانگیر ۱۲۷
یاسین تپه
یاقوت حموی ۱۳۴ - ۹۷ - ۱۰۷ - ۱۱۵
یزگرد اول ۱۰۴
ینگی کند ۲۴
یوخاری محال ۹۸
یوزباشی کندی ۱۹۴
یوسفی هدایت اللّه (قلعه جوق) ۲۹۴
یوسفی حاج میرزا احمد ۲۹۴
یوسفی آقا محمود ۲۹۴
یولقون آغاج ۵۴ - ۶۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۲۰
یهرلو ۱۹